

# فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شیهدات

محمد کاظم قزوینی

!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

# فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت

نویسنده:

سید محمد کاظم قزوینی

ناشر چاپی:

مرتضی

## فهرست

۵	فهرست
۲۳	فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	سخن ناشر
۲۳	اسوهی بانوان
۲۴	کتاب حاضر
۲۵	تقدیم به تو
۲۶	سخن مترجم
۲۶	اشاره
۲۸	اما این کتاب
۲۹	اما در مورد مؤلف
۲۹	اشاره
۲۹	پیمایش راه کمال
۲۹	اشاره
۳۰	مرد سخن
۳۰	مرد قلم
۳۰	مرد هجرت
۳۱	مرد ولایت راستین
۳۱	مرد جهاد
۳۱	تقدیم به او
۳۱	سرآغاز
۳۲	در روای سخن
۳۲	اشاره

۳۲	شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا
۳۳	گرانبهاترین درسها
۳۴	نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن
۳۴	کدامیک بهتر است؟
۳۴	اشاره
۳۴	فرجام در دنا ک راه دوم
۳۵	بهترین طرح
۳۵	قلم‌های زهرآگین
۳۶	انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه
۳۶	اشاره
۳۷	برای نمونه
۳۸	پاسخ علامه امینی
۳۸	درایت و هوشمندی وصف‌نایپذیر
۳۹	سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن
۴۰	در آئینه‌ی محمد
۴۰	تبیور ارزشها و والایها
۴۲	رویشگاه پاک و پاکیزه‌ی این درخت تناور و پرثمر
۴۲	اشاره
۴۲	اصل وراثت
۴۲	اشاره
۴۳	اصل وراثت در شخصیت فاطمه
۴۳	سالار پیامبران
۴۳	مام گرانمایه‌ی او
۴۴	نام بلند آوازه‌ی او

۴۴	پیامبر و پیمان زندگی مشترک
۴۵	خردمدترین بانوی عرب در آستانه‌ی نیکبختی
۴۶	نگرشی سریع بر امور غیر حسی
۴۶	اشاره
۴۷	پرتویی از این حقایق
۴۸	دوری از یار مهریان
۴۸	غذای بهشت
۴۹	روایات دیگر
۴۹	اشاره
۵۰	یک سوال و...
۵۰	پاسخ
۵۱	امتیازی شگرف
۵۱	در آستانه‌ی ولادت
۵۱	اشاره
۵۱	دیدگاه نخست در روایات
۵۲	دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن
۵۲	در آستانه طلوع
۵۴	نامها و نشانه‌ها
۵۴	اشاره
۵۴	نامگذاری
۵۴	اشاره
۵۴	نامها
۵۴	اشاره
۵۵	نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان

۵۵	اشاره
۵۵	فاطمه
۵۵	اشاره
۵۵	پیروان او از آتش در امان داشته شده‌اند
۵۶	خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است
۵۶	او را از هر ناپسندی در امان داشت
۵۶	برکت شناخت او
۵۶	امتیاز او بر دیگران
۵۷	شکوه و عظمت این نام مقدس
۵۷	واژه‌ی «میثاق» یا عالم «ذر»
۵۷	اشاره
۵۸	در روایات
۵۸	چکیده‌ی سخن
۵۹	صدیقه
۵۹	اشاره
۵۹	قرآن و مقام والای صدیقین
۶۰	مراحل تصدیق
۶۰	فاطمه در پرفرازترین مرحله‌ی تصدیق
۶۱	مبارکه
۶۱	اشاره
۶۱	چشم‌ساز برکات‌اللهی
۶۲	واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران
۶۳	از شگفتی‌های روزگار
۶۳	اشاره

۶۴	مناظره‌ای شنیدنی
۶۴	نگرشی بر روایات در این مورد
۶۵	انکار این واقعیت
۶۶	ظاهره
۶۶	اشاره
۶۶	بیست سند از اسناد مهم اهل سنت
۶۸	پیرامون این نام مقدس
۶۸	اشاره
۶۹	گوشاهی از مناظره
۶۹	حدیث شریف کسae
۶۹	اشاره
۷۱	شیعه و حدیث کسae
۷۱	حدیث کسae به زبان شعر
۷۱	زکیه
۷۲	مرضیه
۷۲	راضیه
۷۳	محدثه
۷۳	اشاره
۷۴	منزلت والای فاطمه
۷۵	منظور از وحی
۷۵	اشاره
۷۵	به آسمانها
۷۵	به حوارین
۷۵	وحی به فرشتگان

۷۶	به زنبور عسل
۷۶	به مادر موسی
۷۶	مصحف فاطمه
۷۶	زهراء
۷۷	بتول
۷۷	اشاره
۷۸	پیامبران و پدیده‌ی اعجاز
۷۸	اشاره
۷۸	یک جریان طبیعی
۷۹	اما بانوی بانوان
۷۹	عذراء
۸۰	زندگی و مراحل رشد
۸۰	اشاره
۸۰	زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان
۸۰	اشاره
۸۱	در میان امکانات معنوی و رنجها
۸۱	ماهیی آرامش دل
۸۲	ایمان «ابطال» حمایت از پیامبر
۸۳	رحلت بزرگ‌بانوی جهان عرب
۸۴	اشاره
۸۴	ضربه‌ی هولناک مرگ خدیجه
۸۵	سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر
۸۵	در آستانه‌ی هجرت
۸۵	اشاره

۸۶	در راه مدینه
۸۶	و اینک پس از آن همه رنجها
۸۷	فاتاطمه در روز «احد»
۸۷	اشاره
۸۸	دو یار پرشور پیامبر
۸۸	یک دروغ رسوا
۸۹	مشکلات در خانه‌ی پدر
۹۰	دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج
۹۰	اشاره
۹۰	آغاز زندگی مشترک
۹۰	اشاره
۹۰	از دانشگاه وحی و رسالت
۹۲	راز دل
۹۲	احیاء حقوق زن
۹۳	تصمیم تاریخساز فاطمه
۹۳	یک ازدواج نمونه
۹۳	صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر
۹۴	در آسمانها
۹۶	وه چقدر زیبا و پرشکوه!!
۹۶	بسوی بازار برای خرید
۹۷	سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه
۹۸	مراسم عروسی و مقدمات آن
۹۸	اشاره
۹۹	اطلاق برترین دختر دنیا

۱۰۰	ایشاره‌ی نظری
۱۰۰	درود بر آن دست پربرکت
۱۰۱	انگیزه‌ی این همه احترام
۱۰۱	کاروان عروسی دخت بهشت
۱۰۱	اشاره
۱۰۲	برای نمونه
۱۰۳	این امانت من نزد توست
۱۰۳	سال ازدواج و دیدگاهها
۱۰۳	چگونه؟
۱۰۳	اشاره
۱۰۴	بهترین راه حل
۱۰۵	نکته‌ی تاریخی دیگر
۱۰۵	یک پرسش دیگر
۱۰۶	پاسخ این «چگونه؟»
۱۰۶	سرای پرشکوه و پرمعنویت فاطمه (س)
۱۰۶	اشاره
۱۰۶	سرای فاطمه
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	حرمت آن خانه‌ی پرمعنویت
۱۰۷	زندگی خانوادگی
۱۰۷	اشاره
۱۰۸	عشق و شناخت متقابل
۱۰۹	تاریخ و دورغ پردازیهای رسوای
۱۱۱	طلوع دومین امام نور

- ۱۱۱ اشاره پیام شادباش.
- ۱۱۱ ولادت سومین امام نور
- ۱۱۲ اشاره آفرین خدا بر این کودک نورسیده
- ۱۱۳ ولادت دخت ایمان و عفاف
- ۱۱۳ اشاره ستم و بیداد تاریخ
- ۱۱۴ هدیه آسمان
- ۱۱۴ سمبل پایداری
- ۱۱۵ ولادت دومین دختر امیر مومنان
- ۱۱۵ سیمای فاطمه (س) در قرآن
- ۱۱۵ اشاره در آیه‌ی قربی
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ قربی در سخنان امامان اهل بیت
- ۱۱۷ فاطمه‌ی زهرا در آیه‌ی مبارله
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ بامداد فردا پس از نماز
- ۱۱۸ به خدا سوگند او پیامبر است
- ۱۱۸ اشاره به نکته‌ی مهم بحث
- ۱۱۹ در سوره‌ی هل اتی
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ فشرده‌ای از پیام آیات

۱۲۰	اما در بهشت زیبای خدا
۱۲۱	در آیه‌ی نور
۱۲۱	موقعیت شکوهبار فاطمه در آیینه‌ی رسالت
۱۲۱	اشاره
۱۲۱	مهر و احترام تفکرانگیز
۱۲۲	انگیزه‌ی آن مهر و تکریم وصف‌ناپذیر
۱۲۶	پدرش به قربانش!
۱۲۷	ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان
۱۲۷	اشاره
۱۲۷	پارسایی و انفاق
۱۲۷	اشاره
۱۲۸	تلور زهد و پارسایی
۱۳۱	فاطمه و عبادت خالصانه
۱۳۱	اشاره
۱۳۱	تلور عبادت و بندگی
۱۳۲	نگرش بر روایات در این مورد
۱۳۵	ارمغان معنوی
۱۳۵	اشاره
۱۳۶	دو نکته‌ی جالب
۱۳۷	فاطمه و دانش گسترده
۱۴۰	حدیث لوح
۱۴۰	اشاره
۱۴۱	خیانت تاریخ
۱۴۲	فاطمه و پوشش بانوان

۱۴۳	فاطمه و نیایش با خدا
۱۴۷	روند تاریخ و آینده‌ی امت
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد
۱۴۷	اشاره
۱۵۰	آیا با من سخن نمی‌گوینی؟
۱۵۱	پس از رحلت پیامبر
۱۵۵	فاطمه در مسیر تندبادها
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	آخرین سخن پیش از ورود به بحث
۱۵۶	یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر
۱۵۸	دربافت‌ها
۱۵۹	دریغ و درد
۱۶۱	ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر
۱۶۱	آن لحظات سخت و بحرانی
۱۶۲	وا جعفراء!
۱۶۲	به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد
۱۶۳	شهامت و ایمان وصفناپذیر
۱۶۵	فدک
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	ماجری غمانگیز فدک
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	محدثان اهل سنت
۱۶۶	فدک چیست؟

۱۶۶	اشاره
۱۶۶	واژه‌ی فدک
۱۶۶	آیا فدک ویژه‌ی پیامبر است؟
۱۶۷	آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟
۱۶۷	آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟
۱۶۸	فدک در دست او
۱۶۸	دلایل سه‌گانه در پرونده فدک
۱۶۸	اشاره
۱۶۸	اصل ید یا در اختیار داشتن
۱۶۹	هدیه و بخشش پیامبر
۱۶۹	از راه ارث
۱۷۰	مناظره‌ای تند میان امیر مومنان و ابویکر
۱۷۲	و اینک باید طرحی دیگر افکند
۱۷۲	راز مطالبه‌ی فدک
۱۷۲	اشاره
۱۷۵	تدابیر شایسته برای آغاز کار
۱۷۵	دانشمندترین بانوی جهان هستی
۱۷۶	راویان و منابع این سند جاودانه
۱۷۷	نکات اساسی و حساس خطبه
۱۷۷	سخنان تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت
۱۷۷	اشاره
۱۷۷	خطبه‌ی جاودانه
۱۷۷	اشاره
۱۷۹	نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه

۱۸۶	ادامه‌ی سخنان جاودانه‌ی دخت گرانمایه‌ی پیامبر
۱۸۶	اشاره
۱۸۷	هان ای بندگان خدا
۱۸۹	پرتویی از فلسفه‌ی احکام
۱۹۷	ادامه‌ی سخنان آن حضرت
۱۹۷	اشاره
۱۹۸	حقوق پایمال شده‌ی خویش را می‌طلبد
۲۰۱	نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت
۲۰۴	ادامه‌ی خطبه در مسجد
۲۰۵	اشاره
۲۰۶	سخن از دگرگونی نامطلوب
۲۱۰	ادامه‌ی سخنان پرشور فاطمه
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	محاکمه‌ی سردمدار سقیفه
۲۱۶	یاری‌خواهی از انصار
۲۱۹	ادامه‌ی خطبه
۲۱۹	اشاره
۲۲۰	هشدار به مردم
۲۲۴	پاسخ ابویکر
۲۲۴	اشاره
۲۲۵	اعتراف به برتری‌های امیر مومنان
۲۲۸	پاسخ فاطمه
۲۲۸	اشاره
۲۲۸	هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن

۲۳۰	دفاع ابوبکر
۲۳۰	اشاره
۲۳۰	فروریختن بنیاد باطل در برابر حق
۲۳۱	اینک روی سخن با مردم
۲۳۱	اشاره
۲۳۲	نکوهش و هشدار به حاضران
۲۳۴	جسارت و اهانت به خاندان پیامبر
۲۳۵	امسلمه رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد
۲۳۶	با همتای گرانمایه‌اش
۲۳۶	اشاره
۲۳۶	بازگشت به خانه
۲۳۶	اشاره
۲۳۷	امیر مومنان در انتظار فاطمه
۲۳۸	شکایت به امیر مومنان
۲۴۱	هان ای آزادزن!
۲۴۲	با زنان مهاجر و انصار
۲۴۲	اشاره
۲۴۲	سخنی ژرف و روشنگرانه
۲۴۵	عیادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر
۲۴۶	طرح مسایل اساسی و بیان حقایق
۲۴۶	اشاره
۲۴۹	راز این حق‌کشی
۲۵۱	آیا اینگونه نیست؟
۲۵۱	اشاره

۲۵۴	پیش از تفسیر این فراز
۲۵۴	اشاره
۲۵۵	یک پرسش
۲۵۶	پاسخ این «چرا؟»
۲۵۶	کشتار خالد بن ولید
۲۵۷	رهبری از هم گسیخته
۲۵۷	ادامه تفسیر سخنان فاطمه
۲۵۷	اشاره
۲۶۴	از میان صدھا فاجعه
۲۶۵	نکته‌ای روشنگر
۲۶۵	تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت
۲۶۷	شگفت از این آینده‌نگری !!
۲۶۸	با بهانه‌جویان و عذرتراشان
۲۶۸	اما چگونه؟
۲۷۰	منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز
۲۷۰	اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار
۲۷۰	اشاره
۲۷۰	حرکت هدفدار و خداپسندانه
۲۷۲	دیگر با تو سخن نخواهم گفت
۲۷۲	باران اشک روشنگرانه و هدفدار
۲۷۲	اشاره
۲۷۲	در بیت‌الاحزان
۲۷۳	اشاره
۲۷۳	بدترین چهره‌ی ستم

- ۲۷۴ فاطمه در بستر شهادت
- ۲۷۷ علل بیماری و شهادت بانوی بانوان
- ۲۷۷ عیادت آن دو از دخت گرانمایه‌ی پیامبر
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۷۹ عیادت به گونه‌ای دیگر
- ۲۸۰ نگرشی بر این بازیگر
- ۲۸۱ یک سخن گفتني دیگر در این مورد
- ۲۸۱ عیادت اسلامه
- ۲۸۲ عیادت عایشه، دختر طلحه
- ۲۸۳ عباس و اندیشه‌ی عیادت فاطمه
- ۲۸۳ در آستانه‌ی شهادت
- ۲۸۳ اشاره
- ۲۸۴ در آخرین روز
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۵ درست در این هنگام بود
- ۲۸۵ وصیتهای او
- ۲۸۶ وصیت به صورت دیگر
- ۲۸۷ حنوط بهشت
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ حنوط چیست؟
- ۲۸۸ و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ دریغ و درد
- ۲۹۰ پس از شهادت

۲۹۰	اشاره
۲۹۱	عمل به وصیت
۲۹۱	در آن لحظات جانسوز
۲۹۲	یک یادآوری
۲۹۲	بی‌نظیرترین لحظه‌ی تاریخ
۲۹۳	و اینک نماز..
۲۹۴	چرا امیر مومنان؟
۲۹۵	آرامگاه ناشناخته
۲۹۵	اشاره
۲۹۵	گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او
۲۹۶	در آن شب غمبار
۲۹۶	ای دریغ و درد
۲۹۷	شکایت به پیامبر خدا
۲۹۹	تلashهای مذیوحانه و بی‌ثمر
۲۹۹	اشاره
۳۰۰	هشدار جدی امیر مومنان
۳۰۱	امیر مومنان در سوگ فاطمه
۳۰۲	تاریخ شهادت بانوی بانوان
۳۰۲	اشاره
۳۰۳	در روایات
۳۰۳	موقفات و صدقات او
۳۰۳	اشاره
۳۰۳	موقفات و صدقات جاریه
۳۰۳	اشاره

۳۰۴	این بستانها از کجا؟
۳۰۴	شکوه فاطمه در روز رستاخیز
۳۰۴	اشاره
۳۰۵	نگرشی بر روایات در این مورد
۳۰۶	فاطمه و شفاعت
۳۰۶	اشاره
۳۰۸	با شما خواننده‌ی گرامی
۳۰۹	قرآن و شفاعت
۳۰۹	شفاعت در این جهان
۳۱۰	توسل به فاطمه برای تقرب به خدا
۳۱۰	زیارت فاطمه
۳۱۱	خیل سرایندگان در رثای فاطمه
۳۱۱	اشاره
۳۱۷	و دیگر پایان بحث و...
۳۱۸	پاورقی
۳۲۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فاطمه زهرا سلام الله عليهما از ولادت تا شهادت

### مشخصات کتاب

سرشناسه : قزوینی محمد کاظم ۱۳۰۸-۱۳۷۳. عنوان قراردادی : فاطمه الزهرا علیه السلام من المهد الى اللحد. فارسی. عنوان و نام پدیدآور : فاطمه زهرا سلام الله عليها از ولادت تا شهادت / محمد کاظم قزوینی؛ ترجمه و نگارش علی کرمی فریدنی. وضعیت ویراست : [ویراست؟]. مشخصات نشر : قم: نشر مرتضی ۱۳۸۴. مشخصات ظاهری : ۸۷۲ ص. شابک : ۵۰۰۰۵۰۰۰. یادداشت : چاپ پنجم. یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۶ (در انتظار فهرستنویسی). یادداشت : کتابنامه: ص. ۸۶۷ - ۸۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ق — سرگذشتname شناسه افزوده : کرمی علی ۱۳۳۴ - ، مترجم رده بندی کنگره BP۲۷/۲ ۱۳۸۴ ۲۰۴۱ رده بندی دیویی : ۹۷۳ ۲۹۷ شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۷۴۲۲۳

### سخن ناشر

### اسوهی بانوان

زندگی سراسر افتخار صدیقه طاهره سلام الله علیها سرمشق جامعی برای همه بانوان با فضیلت است، که در وجود او عفت و فضیلت و پرهیز کاری موفق تصوری ترکیب یافته، یک بانوی ملکوتی و آسمانی با عالیترین سجایای انسانی پدید آمده است. او بانوی نمونه، دختر نمونه، همسر نمونه، مادر نمونه، و بالاخره انسان نمونه است که باید همه بانوان فضیلت طلب، درس انسانیت، آئین همسرداری و شیوه تربیت اولاد را در مکتب وی بیاموزند. او فکر بلند، ایمان راسخ، تقوا و شجاعت بی نظیری را که از پدر عالیقدرش به ارث برده بود، همه را به صورت سرمایه‌های نفیس و پرارجی به فرزندانش منتقل نمود. او شخصیت و عظمت زن را در تجملات زندگی و جامه‌های رنگارنگ نمی‌دانست، بلکه او برترین زینت زن را در عفت، عصمت و تربیت فرزندان شایسته جستجو می‌کرد. او صفات خانه را در فرشاهای گران قیمت و کاخهای سر به فلک کشیده جستجو نمی‌کرد، که از تجملات و تشریفات پر زرق و برق به شدت بر حذر بود. او با زندگی ساده و سراسر فضیلتی ثابت کرد که یک زن می‌تواند تمام افتخارات انسانی را به دست آورد و در عین حال شیوه زندگی اش سرمشق همه مادران و همسران جهان باشد. نام پرافتخار او با خطوط زرین بر تارک صفحات طلائی ثبت شده و برای همیشه زینت بخش آن خواهد بود. [صفحه ۶] فضائل و مناقب حضرت زهرا علیها السلام در این صفحات نمی‌گنجد و هدف ما در این نوشتار اظهار عجز و ناتوانی خود از ترسیم زندگی سراسر افتخار است. سیمای تابناک صدیقه طاهره، با قلم وحی در سوره‌های کوثر، قدر، الرحمن، هل اتی، و آیه‌های تطهیر و مباھله، آنچنان زیبا و پر فروغ ترسیم شده که شاهیاز اندیشه بشری هرگز به دامنه قله‌ی رفیعش نخواهد رسید. خدای فاطمه در یک جمله کوتاه از احادیث قدسی، او را راز آفرینش و علثت نهایی خلقت معرفی کرده می‌فرماید: «يا احمد لولاك لما خلقت الا فلاك، ولو لا على لما خلقتك، ولو لا\_ فاطمه لما خلقتكم». (ای احمد! صلی الله علیه و آله اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود ترا نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما را نمی‌آفریدم) [۱]. احادیث واردہ از خاندان عصمت و طهارت در فضائل و مناقب حضرت فاطمه علیها السلام بسیار فراوان است، ما در اینجا به نقل ۱۴ حدیث از ۱۴ نور پاک تبرک می‌جوئیم: ۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به جناب سلمان فرمود: «يا سلمان! حب فاطمه ينفع في مائه من المواطن، ايسر تلک المواطن: الموت والقبر والميزان والمحشر والصراط والمحاسبة». (ای سلمان! محبت فاطمه در صد مورد پر مخاطره سود می‌بخشد، که آسانترین آنها: دم مرگ، قبر، میزان، محشر، صراط، و به هنگام حساب و کتاب است) [۲]. ۲- امیر مومنان علیها السلام در واپسین لحظات زندگی حضرت زهرا

علیها السلام چون او را مشاهده نمود که قطرات اشک در اطراف دیدگان مبارکش حلقه زده، فرمود: «یا سیدتی ما بیکیک». [۱] صفحه ۷ [۱] (ای بانوی من! چرا گریه می کنی؟ فرمود: «ابکی لما تلقی من بعدی». (به حال تو گریه می کنم که بعد از من با چه حوارشی مواجه خواهی شد). امیر مومنان علیه السلام فرمود: «لا تبکی، فوالله ان ذلک لصغری عندي في ذات الله تعالى». (گریه مکن، به خدا سوگند این مصائب در راه خداوند متعال در نزد من بسیار ناچیز است). آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام وصیت فرمود که به شیخین اجازه ندهد در مراسم تجهیز حضور پیدا کنند، امیر المومنان علیه السلام نیز به وصیتش عمل کرد. [۲] . ۳- حضرت زهرا سلام الله علیها در فرازی از خطبه معروف خود می فرماید: «ایها الناس اعملوا انى فاطمة، و ابى محمد صلی الله علیه و آله، اقول عوداً و بدءاً، و لا اقول ما اقول غلطأً، ولا افعل شططاً» (هان ای مردم، من فاطمه ام، پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، در آغاز و فرجام سخنانم می گوییم، هرگز سخن ناراست نگویم و هرگز راه خطا نپویم) [۳]. ۴- امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: شب جمعه‌ای مادرم فاطمه را دیدم که در محراب عبادتش تا صبح مشغول عبادت بود، در این مدت افراد بسیاری را یاد کرد و در حقشان دعا کرد ولی چیزی در مورد خودش نگفت. گفتم: مادرجان در حق همه دعا کردی جز خودت! فرمود: «یا بنی الجار ثم الدار» [۴] صفحه ۸ [۴] (فرزندم اول همسایه سپس داخل خانه) [۵]. ۵- امام حسین علیه السلام می فرماید: «زوج النبی صلی الله علیه و آله فاطمه علیاً الأربعائة و ثمانین درهمًا» (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را در برابر ۴۸۰ درهم به همسری علیه السلام درآورد) [۶]. ۶- امام سجاد علیه السلام می فرماید: هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها به سوی بهشت رهسپار می شود، فرشته‌ای از جانب پروردگار می آید و می گوید: ای فاطمه حاجت را بخواه) می فرماید: «یا رب حاجتی ان تغفرلی و لمن نصر ولدی» (پروردگار حاجت من این است که مرا و هر کسی را که به فرزندانم یاری رساندند مورد مغفرت خود قرار دهی) [۷]. ۷- باقر علیه السلام فرمود: «ولقد كانت - علیها السلام - مفروضة الطاعة على جميع من خلق الله من الجن والانس والطير والوحش والانبياء والملائكة» (حضرت فاطمه علیها السلام بر همه مخلوقات خداوند، از جن و انس و پرنده و درنده و پیامبران و فرشتگان واجب الاطاعه بود). [۸]. ۸- امام صادق علیه السلام فرمود: «و هي الصديقة الكبرى و على معرفتها دارت القرون الاولى» (او صدیقه ای کبری است و همه‌ی قرنها پیشین بر محور معرفت او دور زده است) [۹]. [۹] صفحه ۹-۹- امام کاظم علیه السلام فرمود: «ان فاطمة- علیها السلام - صديقة شهيدة» (حضرت فاطمه علیها السلام صدیقه و شهیده است) [۱۰]. ۱۰- امام رضا علیه السلام فرمود: «كانت فاطمة صلوات الله علیها اذا طلع شهر رمضان يغلب نورها الھلال و يخفى، فإذا غابت عنه ظهر» (هنگامی که حضرت فاطمه سلام الله علیها در شب اول ماه رمضان استھال می نمود، نور جمالش بر نور هلال غلبه می کرد و هلال دیده نمی شد، هنگامی که حضرتش از آن غائب میشد، آنگاه هلال ظاهر می گشت) [۱۱]. ۱۱- امام جواد علیه السلام مدتی بس طولانی در دریای تفكیر غوطهور بود، امام رضا علیه السلام پرسید: جانم به فدایت در چه موضوعی این قدر می اندیشی؟! در پاسخ فرمود: «در مصائب مادرم فاطمه- سلام الله علیها- این چنین اندیشناکم، به خداوند سوگند پیکر آن دو پلید را بیرون می آورم، آتش میزنم و خاکسترشان را به باد می دهم و بازماندهشان را به دریا می ریزم) [۱۲]. ۱۲- امام هادی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله عزوجل فطمها و فطم من اج بها من النار» (دخلتم از این جهت فاطمه نامیده شد که خداوند او و دوستدارانش را از آتش جهنم جدا کرد) [۱۳]. ۱۳- امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: «نحن حجة الله على الخلق و فاطمة حجة علينا» [۱۰] (ما امامان حجت خدا بر مردمان هستیم و فاطمه علیها السلام حجت خدا بر ما می باشند) [۱۴]. ۱۴- حضرت بقیة الله ارواحنا فداء در ضمن توقيع شریفی مرقوم فرمود: «و في ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوة حسنة» (در دختر رسول خدا برای من الگوی خوبی است) [۱۵] اینها نمونه‌های اندک، نمی ازیم و قطره‌ای ناچیز از اقیانوس بیکران فضائل و مناقب بی شمار شفیعه‌ی محشر صدیقه‌ی اطهر حضرت زهرا مرضیه سلام الله علیها می باشد که برای تبرک در طلیعه‌ی این کتاب ارزشمند آورdim.

آنچه در پیش رو دارید ترجمه‌ی کتاب ارزشمند: «فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد» می‌باشد. این کتاب ۲۵ سال پیش توسط فقید منبر و قلم، خطیب توana، نویسنده‌ی گرانمایه: علامه‌ی قزوینی قدس سره به رشتہ تحریر درآمد. در مدت ربع قرنی که از تالیف این کتاب می‌گذرد، دهها بار در ایران، عراق و لبنان تجدید طبع شده، در سطح وسیعی انتشار یافت و در میان شیفتگان اهل‌بیت از مقبولیت خاصی برخوردار گردید. ۱۲ سال پیش نخستین برگردان فارسی این کتاب در ایران چاپ و منتشر شد و به دنبال آن ترجمه‌ی اردوی آن در (لاهور) به زیور طبع آراست، آنگاه ترجمه‌های دیگری توسط نویسنده‌گان ارزشمندی انجام یافته به مولف گرانقدر عرضه گردید. علیرغم زحمتها طاقت فرسای مترجمان، هیچ‌کدام از این ترجمه‌ها مورد اعجاب مولف قرار نگرفت. این کمترین خدمتگزار اهل قلم از محضر مولف بزرگوار تقاضا نمودم که به اینجانب [صفحه ۱۱] اجازه فرمایند از مترجمان زبردستی تقاضای ترجمه‌ی دیگری بر معیارها و نقطه نظرهای آن مولف نکته‌سنجد بنمایم. مولف بزرگوار با سماحت خاصی پذیرا شدند و کتب این اجازه را به این کمترین مرحمت فرمودند. این جانب از نویسنده‌ی فرزانه استاد کرمی خواستم که این اثر نفیس را مطابق ذوق سرشار و سلیقه‌ی شیوه‌ای خود به فارسی روان ترجمه نموده، نقطه نظرهای خود را بیان فرمایند. هزاران اندوه که دست تقدیر مولف بزرگوار را پیش از انجام این مهم از دست ما ربود و ما را در فقدان آن عزیز بر سوک نشاند. از فرزندان برومند مولف خواستم که این ترجمه را بررسی نموده، نقطه نظرهای خود را بیان فرمایند. بسیار خوشوقتم که فرزند دانشمند و ارزشمند ایشان حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد علی قزوینی بر ما منت نهاده، این ترجمه را از آغاز تا فرجام با دقت زاید الوصفی بررسی نمودند و نقطه نظرهای خود را بیان داشتند. مترجم محترم نظرات ایشان را منظور داشته، این ترجمه را به بهترین شکل ممکن آمده‌ی چاپ نمودند. خدای را سپاس می‌گوییم که توفیق نشر این اثر ارزشمند را به اینجانب عنایت فرمود. از خداوند منان خواهانم که این تلاش ناجیز را ذخیره‌ی آخرت قرار دهد و پاداش نشر این کتاب را به روح مطهر پدر بزرگوارم: (حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین صبوری قدس سره) عاید و واصل فرماید. غرہ محرم‌الحرام ۱۴۱۷ ه مدیر موسسه نشر مرتضی احمد صبوری [صفحه ۱۲]

## تقدیم به تو

آری به تو ای بانوی بانوان سالار پرشکوه اندیشمندان و شایستگان ای محبوبه‌ی خدا و پیامبر ای مام گرانمایه‌ی پدر ای مادر والای امامت راستین ای قامت برافراشته‌ی شهامت ای سبل زیبای شرافت ای نمونه‌ی جاودانه انسانیت ای آئینه‌ی تمام نمای حقیقت ای تجسم راستین شریعت ای راز و رمز آفرینش ای الگوی همیشه جاوید راه رهایی ای تجلیگاه ارزشها و والای انسانی آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که چشم‌هاران دانش و بینش از شاخسار وجودت جاری بود. به تو که گوهر ایمان و مروارید عفاف و هنر عملکرد شایسته و بایسته [صفحه ۱۳] در زندگی ات موج می‌زد. به تو که کفه‌ی شخصیت زن را در ترازوی تاریخ وزن و قدر و شکوه و منزلت بخشیدی. به تو که یکتاپرستی و عشق به خدا و مردم خواهی و بشردوستی و آرامش و امنیت انسانها برنامه‌ی زندگی ات بود. آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که همچون چشم‌هی جوشان می‌جوشیدی. بسان اقیانوس موج می‌خروشیدی. همانند آبشارهای ریزان نیرو و حرکت پدید می‌آوردی. همانند آفتاب بلند می‌تاییدی و کوه‌آسا استوار و سرافراز سر برآسمان فضیلتها و ارزشها می‌سائیدی. و چون خورشید فروزان همه را از انوار درخشان و طلایی بهره‌ور می‌ساختی و همانند ماه نظاره گر و نگران روند جامعه و تاریخ بودی. آری به تو تقدیم می‌دارم. به تو که بیدادگران شقاوتمندانه در حقت ستم روا داشته و حرمت حریمت را که نگهبانش، فرشتگان خدا بودند، رعایت نکردند و درب خانه‌ای را به آتش کینه‌ها و عقده‌ها و حقارت‌هایشان سوزانند که فرشته‌ی وحی و دریافت دارنده‌ی آن، برای ورود، اجازه می‌گرفتند. به تو که دنیاطلبان، حق همتا و همسنگر و همراز

زندگی است، سرور ایمان آوردگان و حقوق تو را، ای مادر فضیلت‌ها و ای تبلور شایستگی‌ها و ای تجسم کرامتها! ناجوانمردانه پایمال ساختند و کوشیدند تا چشم‌می‌ وجودت را از [صفحه ۱۴] درخشش و جوشش بازدارند. به تو که دژخیمان بی‌هیچ ذره‌ای شرم و حیا از پدرت پیامبر، تو را میان در و دیوار فشردند و مشعل پر فروغ زندگی‌ات را در اوج درخشش و نورانیت جوانی و طراوت و شکوفایی فسردند. به تو که بازیگران با به فراموشی سپردن آن همه سفارشات پیامبر و آن همه روشنگری در شکوه و عظمت و قداست، با ادعاهای پوچ حقوق را پایمال ساختند و آنگاه برای اثبات دروغ رسای خویش و ناروا نشان دادن حقیقتی که تو بر لب داشتی، گواهان دروغین تراشیدند. فاطمه جان! اگر آنروز تو و همتای گرانقدر و فرزندان ارجمند را کنار پیکر سرد و پاک پیامبر تنها نهادند و برای حق‌کشی و تجاوز به حقوق شما و جامعه‌ی نو بنیادی که شما خاندان پرشکوه محمد صلی الله علیه و آله عمار آن بودید، بنام دیانت و خلافت به سقیفه رفتند و آنچه را نمی‌بايست به آن دست یازیدند، اینکه بنگر که چگونه دیدگان میلیونها زن و مرد در اندوه رحلت جانکاه پدرت باران اشک می‌بارند و در غم تنهایی شما سرشک تلغی به دامن می‌ریزند و زانوی ماتم به سینه می‌فرشنند. اگر آن روز آن بیدادگاه فرمایشی ریاکاران، سخنان حق‌طلبانه و قانع‌کننده و لبریز از حقانیت تو را به دروغ، توجیه و تاویل و تفسیر کرد، اینکه بنگر چگونه آوای سخنان جانبخشتات همه‌جا طنین افکنده و درستی گفتار و آینده‌نگری دقیق تو را، به حق‌طلبان نمایانده است. اگر آن روز در مسجد مدینه تنها از حقوق پایمال‌شده‌ی خود و شوی گرانقدر و امت پدرت دفاع کردی و از آینده‌ی وحامت‌بار و بحران‌های ویرانگر و هستی سوزی که راه خویش را از اسلام واقعی جدا می‌ساخت و در ستار دین [صفحه ۱۵] خودکامگی و قدرت‌طلبی را می‌جست، هشدار دادی، اینکه بنگر قلمها و خامه‌ها به پاسداری از حقایقی که تو راهگشا و پیشahnگ آن بودی، چگونه برخاسته و چگونه بسان ناوکی بر قلب غاصبان و خودکامگان قرون و اعصار نشانه می‌روند. اگر آنروز با تو چنان کردند اینکه بنگر که حتی قلمهایی بظاهر از پیروان همانان حق را یافته و به نام تو و به یاد تو کتابها می‌نویسن. آری، ترجمه و نگارش این اثر ارزشمند را که از نام بلند، یاد انسانساز، سخنان درس آموز، پیامهای تاریخساز و خاطره‌ی معنویت پرداز و راه و رسم افتخار آفرین تو سخن دارد، به خودت و آخرین فرزند معصوم و برگزیده‌ات، امام مهدی برافرازندگی پرچم عدالت و آزادی بر بام بلند گیتی، آن بزرگ اصلاحگر عصرها و نسلها تقدیم می‌دارم. بدان امید که قبول افتاد و توشهای معنوی باشد برای واپسین لحظات و پرخطرترین سفر و نیازمندترین حالات و سخت‌ترین شرایط و سرنوشت سازترین موقعیتها و حساس‌ترین مراحل و هراس انگیزترین منزلگاهها. مترجم [صفحه ۱۶]

## سخن مترجم

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم از کرانه‌های دور تاریخ انسان تا جهان معاصر، هر گز نمی‌توان جامعه و تمدنی را جدا و بریده از سیمای تاریخساز زن، مورد مطالعه قرار داد و هر گز نشاید نقش سازنده و آفریننده‌ی این موجود شگرف و ناشناخته‌ی دستگاه آفرینش را نادیده انگاشت و یا در ارزیابی و معادله، سهم و نقش تاریخساز او را کمتر از مرد نگریست. چرا که اگر منصفانه و بدور از بافت‌های ذهنی ناصواب و افراط و تغريط‌های ویرانگر، بیندیشیدیم و بنگریم، به این حقیقت می‌رسیم که کران تا کران تاریخ نشانگر رویدادهای شورانگیز، رخدادهای شعور آفرین، حوادث مطلوب و نامطلوب، اوج‌ها و حضیض‌ها صعودها و سقوطها و فرازها و نشیب‌های تماشایی و درس آموز و عبرت‌انگیز و غرور آفرین و یا تاسف‌انگیز و اندوه‌باری است که همه و همه ساخته و پرداخته‌ی انسانهایی از جنس زنان و مردان است و اینان هستند که دست در دست هم با اندیشه و خلاقیت و ابتکار و اقتدار خویش، واژه و ازه سطر به سطر، صفحه به صفحه و بخش بخش این کتاب پر حجم و قطور را پدید آوردند. از این میان نقش کارساز

و تحول آفرین و اوج بخش زن در نهضت‌های توحیدی و بعثت‌های آسمانی، نقشی والاًتر و سازنده‌تر و ممتاز‌تر است. چرا که زن در تاریخ [صفحه ۱۷] نهضت‌های توحیدی هماره دوشادوش مرد و شانه به شانه‌ی آن، در جهت برانداختن مواعظ رشد و تعالی، تاریکی و ظلمت، جهل و اسارت، نگونسازی و خودکامگی، فقر و بلاحت، پرستش‌های ذلت‌بار و خرافات و اوهم، به جهادی بی‌گیر، بی‌امان، همه جانبه و خستگی ناپذیر برخاسته و از میدان خودسازی گرفته تا ساختن نسل شایسته و بایسته و پدیدآوردن جامعه و تمدن مطلوب و شرایط و اوضاع محبوب و دنیای زیبا و دوست‌داشتی و لبریز از امکانات رشد و تعالی و به منظور رسیدن به آرمانهای والا و هدف‌های انسانی و الهی، هماره همسان و همتای مرد و در کنار او، و گاه در این راه از مرد هم پیشتر و چابکتر، گام سپرده است. قرآن، نشانگر این حقیقت افتخارآمیز و غرور آفرین است که هر کجا پیام آور گرانقدرتی با بعثت تحول آفرین و اوج دهنده‌اش، برای برانداختن ستم و بیداد و خودسری و خودکامگی پاخواسته است، تا کند و زنجیرها را از اندیشه و افکار و مغزها برگیرد و فطرت‌ها و وجودانها را آزاد و شکوفا سازد و بشر را از بیداد نوع و نفس سرکش آزاد کند، و به او امکان دهد تا بیندیشد و بیاندیشاند و بشناسد و مقایسه کند و بهترین ها را برگزینند، در کنارش بانویی فداکار و شجاع و از خود گذشته و هوشمند و کارآمد بوده است که شانه به شانه‌ی او، بار سنگین مشکلات را به دوش کشیده و او را در راه سرفرازی و آزادگی و رهایی و نجات انسان، با همه‌ی وجود یاری رسانده و موقیت او را چندین و چند برابر ساخته و گاه تضمین و تامین کرده است. در حلقه‌های زرین بعثت‌ها «هاجر» و «ساره» آن دو بانوی روشنفکر و فداکار را در کنار «ابراهیم» پدر و پیشوای یکتاپرستان گیتی می‌نگریم. مادر هوشمند و خواهر پراوپیشه و همسر بادرایت «موسى» و «آسیه»، ملکه‌ی خداجو و آزادی خواه مصر را، پیش از آن پیام آور رهایی و در کنار او می‌یابیم. «مریم» آن سمبول عفاف و قداست را، پرونده‌ی «مسيح» و دوشادوش و همسنگ او در پیام‌رسانی و نجات انسانها از کمند زر و زور و تزویر تماشا می‌کنیم. [صفحه ۱۸] «خدیجه» خردمندترین و فداکارترین و روشن‌ترین بانوی جهان عرب را پشتیبان و مشاوره و معاون دوراندیش «محمد صلی الله علیه و آله»، کار و انسالار انسانیت نظاره می‌کنیم. «فاطمه» برترین زن عصرها و الگوی برجسته‌ی نسلها را دوشادوش پدرش «محمد صلی الله علیه و آله» و همتا و همسنگ و مشاور شوی قهرمانش امیر مومنان می‌بینیم. «زینب» فخر زنان و قهرمانان ستم ستیز و روشنفکر و ژرف‌نگر، را همسنگ و همراز و همراه دو سالار جوانان بهشت، حسن و حسین، و نیز همسفر قهرمان و روشنفکر و تاریخ‌ساز سیدالساجدین، چهارمین امام نور مشاهده می‌کنیم، و بانو «حدیث»، این زن ارزشمند و متفکر، «حکیمه»، این بانوی فرزانه و «نرجس»، مام گرانمایه‌ی قبله‌ی موعود و کعبه‌ی مقصود... را، دوشادوش امامان نور. آری اینان همه بزرگ مردانی هستند که شانه به شانه، بار سنگین مزبانی حق و عدالت و آزادی و ارزشها را به دوش توانند خویش دارند و تاریخ را می‌سازند. اما از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته‌ترین الگوی زن فاطمه علیها السلام دخت گرانمایه‌ی پیامبر است که در میان تمامی زنان برجسته و نامدار و پرشکوه تاریخ بشر، در همه‌ی ابعاد فردی، اجتماعی، فرهنگی، فکری، عبادی، اخلاقی، انسانی، خانوادگی، معنوی و دیگر میدانها و ابعاد، براستی تک، بی‌نظیر و بی‌همانند است. او مظہر جامعیت و کمال، اوج اندیشه و عرفان، بلندای معرفت و آگاهی، سمبول اخلاص و ایمان، سیغ مقاومت و پایداری، کوه سر به آسمان ساییده‌ی شکیبایی و بردباری، سینه‌ی سینای اسرار الهی، گنجینه‌ی دانش و اقیانوس بینش، [صفحه ۱۹] مرکز هدایت و مهر، پایه دین و ستون آین، یادگار و باقیمانده‌ی رسالت، نفس نفیس محمد صلی الله علیه و آله، سرچشمی دلیل و حجت، برگزیده‌ی نجیبان گیتی، سرور بانوان امت، برترین زن تاریخ بشر، تک درخت پاک و بارور بستان رسالت، پرورش یافته‌ی فرود گاه وحی، کوثر پربهای قرآن، همراز و همسنگ برترین مزبان وحی، بانوی شهسوار اسلام، مادر گرانمایه‌ی حسن و حسین، آموزگار سرفراز زینب و کلثوم، مام پیشوایان نور، دختر شریف‌ترین شریفان، محظوظ خدا و پیامبر، در درخشنده‌ی رسالت، لؤلؤ نورانی نبوت، جلوه‌ی خدا، یادگار رسول، و شیوه‌ترین انسانها در سیما و سیرت به پیامبر خدا و در همان حال مام شکوه‌بار پدر است. در چشمان حق‌بین و نافذش، اقیانوس بی‌کرانه‌ی دانش و بینش، به گستره‌ی تاریخ فرهنگ‌ها و بعثت‌ها موج می‌زنند و در

سراسر سازمان وجودش روح یقین و جان ایمان جاری است. [صفحه ۲۰] ناگواریهای زندگی و مشکلات آن را با موهبت آکاهی و دانایی و با سلاح خردورزی و دانشوری و اندیشه‌ی ژرف، از سر راه کنار می‌زند و یا هضم و نرم و هنجار می‌نماید و رفعت دانش و اوج والایی و شکوه همه جانبه را با سعهی وجودی و سلاح تواضع و فروتنی در خویشن و در کنار هم جای می‌دهد. جان شیفته و شیدایش، تنها با یاد خدا و عبادت خدا و نیایش با او، آرام می‌گیرد و روح تشنه‌اش با زلال وحی که بر قلب مصفای پدرش فرود می‌آید سیراب می‌گردد و بزرگ آموزگار ارزشها می‌شود. فاطمه براستی چنان است که جسمش همبند و همنشین و همراه خاکیان و خاکنشینان است، اما روح بلند و تابناکش در عالم قدس. او تبلور اندیشه‌های والا و ارزشها جاری در وجود حضرت محمد(ص) و کتاب جاودانه‌ی او، قرآن است که روزگاری چند در این خراب آباد گیتی می‌درخشد. بانویی است که تشبع راستی و درستی در لحظه لحظه‌ی زندگی و کران تا کران عمرش جلوه گر است. آزاد زنی است که دیدگان حق‌بین، گوشاهی حق‌شنو، دلهای حق‌پذیر، وجودانهای زنده و جانها و روانهایی که در تاریکی جهالت و عناد و تحجر و جمود و خودپرستی و خودباختگی و زشتکاری و تعصبات... مسخ نشده باشند، همان صداقت و صفا، شور و شعور، شکوه و قداست، پاکی و شهامت، دلسوزی و مردم خواهی، توحیدگرایی و ارزش‌دوستی «حضرت محمد(ص)»، کاروان‌الا انسانیت را در گفتار و کردارش می‌نگرند و همان ملاک‌ها و معیارهای والا-را که در «حضرت محمد(ص)» سراغ دارند، در او می‌یابند. او در چشم خداجویان آگاه «حضرت محمد(ص)» است، و در بیان آزادمردان و آزادزنان راستین، اسطوره‌ی آزادگی و در چشم‌انداز پارسایان، سمبول پارسایی و وارستگی و در زبان حق طلبان تبلور حق و حق‌خواهی و حق‌پرستی، و در کران تا کران تاریخ پرچم هماره برافراشته‌ی دفاع از حقوق انسانها. [صفحه ۲۱] بگونه‌ای که محمدیان خاطره‌ی صدای محمد را در جوهر صدای او می‌نگرند و پیروان مسیح، سیرت او را در آینه‌ی رفتار و کردار وی، و طهارت و قداست «مریم» را در زندگی او... نظاره می‌کنند.

### اما این کتاب

کتابی که در دست شما خواننده‌ی گرامی است، برگردان و نگارش ارزشمند «فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد» اثر مرحوم آیت الله قزوینی است. نگارنده از دیرباز با این مرد دانش و قلم و آثار ارزنده‌اش در مورد خاندان وحی و رسالت آشنا شده و به پیشنهاد برخی از دوستان، پاره‌ای از آثار او را نیز ترجمه نموده است. [۱۶]. دوستی، نسخه‌ای از آخرین چاپ این کتاب را به همراه نامه‌ای از مولف بزرگوار برایم آورد و گفت: مرحوم آیت الله قزوینی در واپسین ماههای زندگی، این اثر ارزشمند را مورد بررسی و تحقیق دگرباره و تجدیدنظر قرار داد و ضمن تغییرات و اصلاحات بسیار و گاه حذف برخی از مطالب، فراتر از یکصد صفحه مطلب ارزشمند و تازه، بر چاپهای پیشین آن افزوده است. و آنگاه خواستار ترجمه و نگارش آن، با این قلم گردید. از خدای پرمه‌یاری و توفیق خواستم که در پرتو لطف خویش این افتخار را نصیم سازد و توفیق ارزانی ام دارد تا این کار بزرگ را به انجام رسانم، بدان امید که از خدمتگذاران فرهنگی و فکری دخت فرزانه‌ی پیامبر بشار آیم، و خدای را سپاس که به انجام آن توفیق یافتم؛ و پس از پایان کار، فرزند ارجمند مرحوم آیت الله قزوینی، جناب حججه‌الاسلام والمسلين این ترجمه را با دقت تحسین برانگیزی از آغاز تا پایان با متن [صفحه ۲۲] عربی آن تطبیق نموده و ما را از نظرات خویش بهره‌مند ساختند که بدین وسیله با سپاس فراوان از بزرگواری ایشان، اینک این اثر ارزنده، بصورتی که می‌نگرید تقدیم می‌گردد. گفتنی است که در این ترجمه، افزون بروزافت‌ها و ریزه کاریها و نکته پردازیهایی که شما خواننده‌ی نکته‌سنجد، ضمن مطالعه‌ی کتاب، آنها را به روشنی دریافت خواهید داشت، این چند کار اساسی نیز بر روی این اثر ارزنده انجام گرفته است. ۱- برگردان محتوا به محتوای کتاب، با قلمی روان و گویا که می‌توان گفت برگردان و نگارشی انجام پذیرفته است. ۲- تنظیم آن به صورت شائزده بخش، تا بهره‌وری از آن برای پژوهندگان و مطالعه‌کنندگان آسان گردد. ۳- انتخاب عنوانین جالب در جاهای مناسب، تا کتاب را از یکنواختی خارج و جاذبه‌ی بیشتری به آن

بدهد. و اینک این برگ سبز را با قلبی آکنده از مهر و ارادت، به پیشگاه ریحانه‌ی پیامبر، مام فضیلتها و الگوی سرفراز، بزرگ اصلاحگر زمین و زمان، امام مهدی تقدیم می‌دارم. و در این اندیشه‌ام که آیا مترجم را این سعادت و توفیق خواهد بود که اثرش مورد قبول افتدي؟ در این فرصت بجاست که از فرزندان ارجمند «محسن» و «سعیده» که ضمن سخت‌کوشی در فراگرفتن دانش و بیشن، تابستان ۷۴ و تعطیلات دانشگاه و دبیرستان را، برای خدمت در آستان مام گرانمایه‌ی فضیل‌ها، فاطمه علیها السلام اختصاص دادند و کار تایپ، مقابله و صفحه‌آرایی این کتاب را به پاس عشق به امیره‌ی ارزشها و والایها، با شور و شوقی تحسین برانگیز، در کمترین فرصت ممکن به انجام رساندند، صمیمانه قدردانی می‌کنم و از آن ارزانی دارنده‌ی نعمت‌ها و موهبت‌ها، برایشان سرافرازی و موفقیت روزافرون، آرزو نمایم. [صفحه ۲۳]

## اما در مورد مؤلف

### اشاره

این کتاب اثر ارزشمند دیگری از علامه‌ی فقید سید محمد کاظم قزوینی است. از همو که نویسنده‌ای بنام، سخنوری گزیده‌گوی، خطیبی نکته‌پرداز، استادی فرزانه، دانشوری پروپیشه، مبلغی دلسوز، فقیهی بزرگوار مفسری ارزشمند و مرد ایمان و هجرت و جهان بود. مرحوم آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ هجری قمری در شهر مقدس کربلا در خانواده‌ی علمی و روحانی «قزوینی» که از خاندانهای اصیل و ریشه‌دار آن خطه‌ی قهرمان خیز بشمار می‌آمد، دیده به جهان گشود. نسب این مرد دانش و جهاد و خاندانش به سالار پروپیشگان و ستم سنتیزان، امام کاظم علیها السلام می‌رسد و از این خاندان شناخته شده، دانشوران بزرگ، سخنوران اندیشمند، شاعران هدفدار و دلسوزخانه، نویسنده‌گان و مفسران دانشمند و فقیهان و مجتهدان نامداری قامت برآفرانسته و هر کدام خدمات ارزنده‌ی علمی، فکری، فرهنگی، عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی به جهان اسلام نمودند و ضمن تلاش در رسانیدن پیام قرآن پیشوایان نور به مردم، از راه و رسم افتخارآفرین خاندان وحی و رسالت بسان سربازانی آگاه و فداکار، پاس داشتند. که از جمله‌ی آنان می‌توان آیت‌الله العظمی سید هاشم قزوینی آیت‌الله سید محمد ابراهیم قزوینی آیت‌الله محمد حسن قزوینی... و دیگر، آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی را برشمود. [صفحه ۲۴]

## پیماش راه کمال

### اشاره

مرحوم آیت‌الله قزوینی در دوران کودکی زیر سایه‌ی پدر گرانقدرش، مرحوم آیت‌الله سید ابراهیم قزوینی، پرورش یافت و از همان آغازین مراحل زندگی با رهنمود پدر تلاش در راه کسب دانش و آراستگی به ارزش‌های انسانی را آغاز کرد. و در پرتو هوش سرشار و کوشش خستگی ناپذیر خویش به پیماش راه زندگی پرداخت و پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. علامه‌ی قزوینی در بهاران زندگی، نعمت وجود پدر و مادر پرمه‌ر خویش را از دست داد و اندوه جانکاه فراق دو پشت‌وانه‌ی مهم زندگی اش، قلب جوان و پرمهر او را به سختی فشد. خود در تشییع پیکر آنان شرکت جست و با یاد و نام سالارش حسین علیها السلام و خواندن اشعاری در رسای آن حضرت، کشتی طوفان‌زده‌ی دل را به ساحل شکیبایی و آرامش سوق داد. او با وجود غروب پدر و مادر، از آسمان زندگی اش و هجوم سختی‌ها و فشار تنگستی و محرومیت، راه کسب دانش و کمال را که به رهنمود پدر و تحت نظارت او در پیش گرفته بود، رها نساخت بلکه با تلاشی بسیار به راه خویش ادامه داد و پس از تکمیل سطح در حوزه‌ی علمیه کربلا سالها در دروس خارج فقه و اصول علمای بزرگ آن سامان شرکت جست. و آنگاه خود بسان ستاره‌ی

درخشانی به نورافشانی پرداخت و علامه‌ی بر پیام رسانی، از راه خطابه و منبر به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت و شاگردان بسیاری بویژه در هنر سخنوری و پیام رسانی بدست با کفايت خویش پروراند که گروهی از آنان اینک از سخنوران دانشمند و بنام به شمار می‌روند و در کشورهای مختلف به پیام رسانی و خدمت به فرهنگ قرآن و اهلیت مفتخرند. مرحوم آیت‌الله قزوینی از چهره‌های موفقی بود که در ابعاد گوناگون درخشید. که اینک برای نمونه به برخی اشاره می‌رود: [صفحه ۲۵]

### مرد سخن

او خطیب و سخنور دانشمند و توانایی بود. با اینکه در منبر آرام و دلنشین سخن می‌گفت، قدرت عجیبی در پیام رسانی داشت و شنونده را مجذوب سخن خویش می‌ساخت. به هنگام وعظ و خطابه، آگاهی می‌بخشید و آنگاه که یاد و نام حسین را می‌برد به گونه‌ای رویداد غمبار عاشورا را مجسم می‌ساخت که شوری پا می‌کرد. در همه‌ی سخنرانی‌هایش از قرآن و نهج‌البلاغه و روایات الہام می‌گرفت و بهترین درسها را از برترین کتاب و شایسته‌ترین انسانها باز می‌گفت و چون خود فردی بالخلاص و با معنویت بود سخنانش اثر سازنده‌ای بجای می‌نهاد و دلها را نرم می‌کرد. چه بسیار گنهکارانی که بر اثر سخنان او راه توبه در پیش گرفته‌اند و چه بسیار گمراهانی که راه درست را برگزیدند. چه گستاخان از حق که دگر باره به حق پیوستند و چه پایمال کنندگان حقوقی که به ادای حقوق دیگران همت گماشتند. که پرهیز از طولانی شدن سخن اجازه ارائه نمونه نمی‌دهد.

### مرد قلم

از نعمت‌های ارجدار خدا به انسان، نعمت قلم و نگارش است قرآن از این نعمت گرانها با شکوه و عظمت بسیاری یاد می‌کند و آن را از موهبت‌های خدا به انسان و از شاهکارهای آفرینش می‌شمارد. الذى علم بالقلم. [۱۷] . [صفحه ۲۶] و به آن سوگند یاد می‌کند. ن والقلم و ما يسطرون. [۱۸] . و پیامبر قلم، مرکب قلم دانشمندان را لاظطره‌های خون شهیدان راستین برتر و بالاتر ارزیابی می‌کند. مدادالعلماء افضل من دماء الشهداء. [۱۹] . روش است که منظور از قلم، قلمی است که در دست انسان آگاه و پرواپیشه و آزادمنش باشد و نگهبان ارزشها و در خدمت حق و فضیلت به چرخش درآید، نه قلمی که نگهبان ستم و بیداد گردد و به بزرگ کردن چهره‌ی کریه بیدادگران و فریبکاران به حرکت درآید. و از موهبت‌های خدا به آیت‌الله قزوینی این بود که مرد قلم بود و قلمش در خدمت فرهنگ قرآن و خاندان وحی و رسالت می‌چرخید، که برخی از آثار فکری و قلمی آن بزرگوار عبارت‌اند از: ۱- سیرة الرسول الاعظم ۲- علی من المهد الى اللحد ۳- شرح نهج‌البلاغه (در سه جلد) ۴- فاطمة الزهرا من المهد الى اللحد ۵- الامام الحسين من المهد الى اللحد ۶- فاجعه الططف او مقتل الحسين ۷- زینب الكبرى من المهد الى اللحد ۸- موسوعة الامام الصادق عليه السلام (در شصت جلد) ۹- الامام الجواد من المهد اللحد [صفحه ۲۷] ۱۰- الامام الهادی من المهد الى اللحد ۱۱- الامام العسكري من المهد الى اللحد ۱۲- الامام المهدي من المهد الى الظهور ۱۳- الاسلام الصحيح يتجلی فی مذهب اهل البيت ۱۴- الفقه الواضح ۱۵- الاسلام و التعالیم التربویه و کتاب‌های ارزشمند دیگری که برخی به زبانهای مختلف ترجمه شده‌اند.

### مرد هجرت

او مرد هجرت بود و برای رساندن پیام قرآن و خاندن وحی و رسالت به سفرهای تبلیغی مهمی دست زد که ره‌آوردی درخشان داشت. او سفرهایی به مراکش، استرالیا، مصر، کویت، حجاز، هندوستان، پاکستان، سوریه، لبنان، تایلند و برخی کشورهای آفریقایی نمود و همه‌جا هدفش این بود که پیام قرآن و عترت را به گوشها برساند و چون به دانش و بیان و ایمان و عمل مسلح بود در این

سفرها اثرات سازنده‌ای از خود به یادگار نهاد که یک نمونه‌ی آنها این بود که: «در مراکش به استناد یک روایت جعلی، دایر بر اینکه کشتی حضرت نوح روز عاشورا بر ساحل نشست، توبه‌ی حضرت آدم روز عاشورا پذیرفته شد، و...»، روز عاشورا را به طور رسمی عید می‌گرفتند و صدھا مجلس ازدواج به راه می‌انداختند و شیرینی‌ها پخش می‌کردند اما پس از تلاش‌های علمی و فکری و قلمی ایشان، این سنت سیاه اموی ریشه‌کن شد و بجائی آن مجلس وعظ و سوگواری برای سالار شهیدان جایگزین آنها گردید. ]

صفحه ۲۸

## مرد ولایت راستین

او شیفته و شیدای خاندان وحی و رسالت بود و دل در گرو عشق آنان داشت. در فراز و نشیبهای سخت زندگی به آنان توسل می‌جست و به برکت نام و یاد آنان بارها در سخت‌ترین شرایط مورد مهر قرار گرفت و از خطرات سهمگینی نجات یافت.

## مرد جهاد

او همانگونه که مرد دانش و بینش و ایمان بود، مرد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نیز بود. موضع گیریهای شجاعانه‌ی در برابر استبداد حاکم بر عراق از فراز منبر حسینی، تحسین برانگیز بود. او بخاطر حق‌گویی و ایستادگی در برابر خودکامگی‌ها بارها طعم تلخ زندان و اسارت و تبعید و فشار را چشید و تا مرز شهادت پیش رفت و آخرین بار به اعدام محکوم گردید که پس از ماه‌ها زندگی مخفی به یاری خدا از عراق خارج شد و از آنجا به کویت و لبنان و آنگاه ایران دست به هجرت زد. و سرانجام پس از عمری تلاش و جهاد و فداکاری در ابعاد گوناگون علمی و دینی و اجتماعی، در روز سیزدهم جمادی‌الثانی به سال ۱۴۱۵ هجری قمری جهان را بدرود گفت. [۲۰]. خداوند او و ما را با نیاکان پاک و سرافرازش محسور بفرماید. آمين يا رب العالمين قم حوزه‌ی علمیه، علی‌رضا کرمی فریدنی [صفحه ۲۹]

## تقدیم به او

به سرور و سالارمان، امام مهدی علیه‌السلام، یادگار و بازمانده‌ی گرانمایه‌ی خاندان پاک وحی و رسالت، که بزرگ اصلاح‌گر عصرها و نسلها، همو که جهان در انتظار اوست، تقدیم می‌گردد. آری این صفحات درخشان و تابناک را که ترسیم‌کننده‌ی پرتویی از زندگی درس‌آموز و تاریخساز و سراسر افتخار «صدیقه‌ی طاهره»، ملکه‌ی ارجمند اسلام، «فاطمه‌ی زهراء» علیه‌السلام، مام گرانمایه‌ی اوست، به همان خورشید رخ برکشیده‌ی در پس ابرها، هدیه می‌گردد. نگارنده بر این امید است که این خدمت ناچیز به خواست خدا مورد قبول آن فرزانه‌ی روزگاران قرار گرفته و خوشنودی خاطر خطیر و شریف‌ش را فراهم خواهد ساخت. عراق- کربلا سید محمد کاظم قزوینی [صفحه ۳۱]

## سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش بسیار و بی‌شمار از آن آفریدگار توانای هستی است آنگونه ستایش شایسته و بایسته‌ای که خشنودیش را فراهم آورد. و درود خدا بر سالارمان «محمد»، آن پیامبر برگزیده و بر خاندان پاک و پاکیزه‌اش باد که برترین آفریدگان آفریدگارند. واقعیت این است که نگارنده، سالها بر این اندیشه بود که به اندازه‌ی توان و امکانات ناچیز خویش کتابی در مورد بانوی بانوان «فاطمه زهرا» که بر او و پدر گرانمایه و شوی ارجمند و فرزندان شکوه‌بارش درود و سلام خدا باد

بنگارم. کتابی که هم ترسیم کننده‌ی زندگی درس‌آموز و تاریخ‌ساز او باشد و هم نیاز جویندگان آب حیات از کوثر همیشه جوشان وجود او را پاسخ گوید. نگارنده ضرورت این کار ارزشمند را از دیرباز احساس می‌نمودم و برای انجام آن نیز در خویشتن شور و شوق وصف ناپذیری می‌یافتم، چرا که می‌دیدم در فرهنگ و آثار نویسنده‌گان و نیز کتابخانه‌های عربی و اسلامی اثر جامع و شایسته‌ای که در خور مقام والا و پرشکوه برترین بانوی جهان هستی باشد، به چشم نمی‌خورد و براستی نوعی خلاء احساس می‌شود. روشن است که با این بیان نمی‌خواهم کتابهایی را که در مورد بانوی بانوان نگارش یافته است کوچک و ناچیز شمارم، بلکه نظر این است که همه‌ی اینها، چه نوشه‌های [صفحه ۳۲] قدیم یا جدید در این مورد، نیاز خوانندگان را برطرف نمی‌کند و خلاء مورد اشاره را که هر پژوهنده و جستجوگری که در زندگی سراسر افتخار آن حضرت احساس می‌کند، آنگونه که شایسته و بایسته است پر نمی‌کند و آگاهی کامل از زندگی و ویژگی‌های شخصیت نمونه‌ی او را ارائه نمی‌دهد. آری این نوشه‌ها نه تنها هدف مورد نظر را تامین نمی‌کند که گاه برخی از آنها ناچیزتر از آن است که بتواند ترسیم کننده‌ی تاریخ‌ساز برترین بانوی جهان باشد و شخصیت ارجدار و افتخار آفرین دخت پرشکوه پیامبر و محبوب‌ترین انسانها به آن حضرت را به گونه‌ای شایسته در چشم انداز جویندگان حق قرار دهد، چرا که ابعاد گوناگون شخصیت ارجدار و زندگی درس‌آموز و ویژگی‌های او به عنوان برجسته‌ترین آموزگار و الگوی زندگی، بیش از اینها در خور شناخت و ستایش و شناساندن است. این جانب هم، هرگز بر این اندیشه نیستم که می‌توانم به این رسالت بزرگ و مسئولیت سنگین قیام کنم و به گونه‌ای شایسته و بایسته به این هدف بلند و آرزوی دیرین، جامه‌ی عمل بپوشانم، بلکه این جانب نیز به ناتوانی و نارسایی اندیشه و قلم و بیان خویش در این مورد اعتراف دارم. به هر حال میان این آرزوی بزرگ و تحقق آن، روزها و سالها به سرعت سپری شد و رخدادها رخ داد و حوادثی برایم پیش آمد که مانع تحقق آرزوی نگارش کتاب مورد نظرم گردید تا سرانجام طوفانی از حوادث بر من وزیدن گرفت و ابرهای تیره و تاری از غم واندوه بر زندگی ام سایه گسترد. اینجا بود که با خدای خویش پیمان بستم که اگر آن بندنه‌ناز، موج اندوه و پریشانی را از این بنده‌ی ناچیزش برطرف ساخت، به یاری او به نگارش کتابی در مورد زندگی افتخار آفرین بانوی بانوان دست خواهم زد. به عهد خویش وفادار بودم که خدای دانا به مهر و لطف خویش، گرفتاریم را برطرف ساخت و ابرهای تیره و تار را از آسمان زندگی ام زدود و من نیز با ستایش و سپاس به بارگاه او [صفحه ۳۳] هم اکنون نگارش این سطور و صفحات را آغاز نمودم. نمی‌دانم به کجا خواهم رسید و سخن به کجا خواهد انجامید و سرانجام کارم در نگارش این کتاب چه خواهد شد؟ از خدای بزرگ که بهترین یار و یاری‌دهنده است کمک می‌جویم. او مرا بسنده است و در این سرا و سرای آخرت بهترین کارساز و بهترین توفیق دهنده و یار و یاور است. سید محمد کاظم قزوینی، کربلا - عراق ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۹۲ ه [صفحه ۳۵]

## در رواق سخن

### اشارة

شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا گرانبهاترین درسها نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن فرجام در دنیا ک راه دوم قلم‌های زهر آگین انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه پاسخ علامه امینی درایت و هوشمندی وصف ناپذیر سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن در آئینه‌ی محمد تبلور ارزشها و والایی‌ها [صفحه ۳۶]

## شاهکار بدیع آفرینش و نشان قدرت خدا

«فاطمه»، و شما خواننده‌ی گرامی چه میدانی که «فاطمه» کیست؟ فاطمه شخصیت فرزانه و انسان والایی است که نشان و ویژگی زن

بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت رسا و بی‌همانند خدا و توانایی شگرف او در کران تا کران هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ بشر، چرا که خدای توانا بندی برگزیده‌اش «محمد» (ص) را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی‌همانند او در میان همه‌ی پیامبران باشد و آنگاه دخت فرزانه و پاره‌ی تن او، فاطمه علیها السلام را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش، در آفرینش انسانی بی‌نظیر از جنس زن باشد، انسان والاًی که عصاره‌ای از فضیلت‌ها و مجموعه‌ای از موهبت‌ها و فرهنگی از ارزشها را تجسم بخشد. و راستی را که خدای توانا کامل‌ترین بهره از شکوه و بزرگی و بزرگمنشی را به او ارزانی داشت، به گونه‌ای که از آغاز تا فرجم آفرینش برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن به بلندی این قله‌ی شکوه و پرکشیدن به این مقام و منزلت والاً امکان‌پذیر نیست. چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محظوظ خدادست که پیش از آنکه زمینیان آنان را بشناسند، آسمانیان به شکوه و مقام والاًشان زبان به اعتراف گشوده و آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوهبار آنان در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که از هنگامه‌ی فرود بر قلب شفاف «محمد» تا به امروز [صفحه ۳۷] و تا هنگامه‌ی رستاخیز، همواره در بامدادان و شامگاهان و شب و روز تلاوت می‌گردد. او شخصیت شکوهباری است که انسان به هر اندازه بیشتر و افروزتر بسوی کمال و معنویت اوج گیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعودها و سقوطها آگاهی افزونتری کسب کند، شکوه و شخصیت این برترین بانوی گیتی برای او بصورت گسترده‌تری از افق آشکار می‌گردد و امتیازات و ویژگی‌هایش به صورت درخشش‌نده‌تری جلوه‌گر می‌شود، چرا که فاطمه علیها السلام همان بانوی گرانمایه‌ای است که خدای بزرگ او را می‌ستاید، به خوشنودی او خوشنود می‌گردد و با غصب و خشم او، خشمگین می‌شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می‌کند و امیر مومنان به دیده احترام و بزرگی به او می‌نگرد و از او سخت تجلیل می‌نماید و همینگونه همه‌ی امامان نور از حضرت مجتبی علیها السلام گرفته تا آخرین آنان امام مهدی علیها السلام، همگی به صورت وصف ناپذیری به او احترام می‌کنند و به دیده‌ی تقدير و تکریم به این مام فضیلت‌ها و والاًی‌ها می‌نگرند بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلند آوازه‌ی او نظام‌ها برپا گشته و قدرت‌ها تاسیس شده و نیز به نام ستم سوزش قدرت‌ها و حکومت‌ها در هم‌نور دیده شده است. انسان برتری که بخاطر دوستی او در روز رستاخیز خواهی دید که چگونه فوج فوج از مردم، وارد بهشت می‌گردند و به خاطر انحراف از مهر و دوستی و راه و رسم انسانساز او، چگونه آنان که کیفر ورزیده‌اند، انبوه انبوه به سوی دوزخ سوق داده می‌شود.

## گرانبهاترین درسها

نگارنده بر این باور است که این کتاب با این محتوا، و در مورد این شخصیت والا، بسیار سودمند و مفید خواهد بود. سخن شنیدنی و شیرینی خواهد داشت که جان حق‌جوی انسان با آن پیوند برقرار می‌کند و روح جویای معنویت، آن را گوارا می‌یابد و از آن حیات و نشاط می‌گیرد، و نیز ویژگی‌های وصف ناپذیر دیگری خواهد داشت که [صفحه ۳۸] خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی دقیق آن، آنها را به تدریج دریافت می‌نماید. آری سخن از زندگی سالار بانوان، در برگیرنده‌ی رخدادها و حوادثی است که تمامی آنها عبرت‌انگیز و حکمت‌آموز و در بردارنده‌ی گرانبهاترین و کارسازترین درسهای زندگی و تعالی است و انسان ترقی خواه بدین وسیله می‌تواند از زندگی سراسر افتخار بندگان برگزیده و دوستان خدا، و از دیدگاه آنان در مورد زندگی و چند و چون آن آگاهی یابد. با گوشه‌ای از تاریخ پر فراز و نشیب اسلام که به زندگی فاطمه علیها السلام، این شخصیت پرشکوه و تاریخ‌ساز گره می‌خورد، آشنا گردد. گرچه زندگی افتخار آفرین او کوتاه بود و آن هم در بیت رفیع امامت و سراپرده‌ی خویش و اداره‌ی خانه و زندگی و تربیت نسلی سرفراز، بدون ذره‌ای تظاهر، سپری شد و کسی جز خاندان و همنشینان و بستگانش از شیوه و روش انسانساز و رفشارش در خانه، آگاهی نیافتم و تاریخ نیز در حق او ستم و بیداد روا داشت و آنگونه که شایسته و باشیسته شخصیت گرانمایه و فرزانه‌ای چون او بود، به زندگی و اندیشه و سرگذشت وی و ترسیم آن زندگی پربار برای آیندگان بهاء نداد.

## نگرشی بر موقعیت و جایگاه زن

۱- سخن از شخصیت پر شکوه فاطمه علیها السلام و نبوغ و ویژگی‌های او، در حقیقت سخن از موقعیت و جایگاه زن، این نیمی از پیکر جامعه را سخت گرامی داشته، و او را به جایگاه شایسته و حقیقی اش اوج بخشیده است. ۲- در این بحث بطور طبیعی، نمونه‌ای از زن آگاه و مترقبی که در خانه‌ی پدر، دختری شایسته و در زندگی مشترک، همسر و همراهی مورد اعتماد و امین و در قلمرو جامعه‌ی کوچک خانواده، یک مادر نمونه و یک مربی با ایمان و پاکدامن و لایق برای نسل سرفراز است، نیز در چشم‌انداز جستجوگران قرار می‌گیرد. [صفحه ۳۹] ۳- و نیز در این بحث از «زن» به عنوان یک انسان به مفهوم واقعی اش که در جامعه و محیط زندگی اش در چارچوب مقررات انسانساز دین خدا و در قلمرو پاکدامنی و شرافت و صیانت از موجودیت و هویت و شخصیت اش به او امکان کار و تلاش و پیمایش پله‌های نرdban ترقی و تکامل داده می‌شود نیز، سخن خواهد رفت. ۴- و نیز ضمن بحث در این روند، روش خواهد شد که: اسلام زن را برخلاف پندار بداندیشان نه تنها از دانش و فرهنگ، ادب و شناخت، کسب معرفت و پیمایش مدارج کمال علني و معنوی باز نمی‌دارد، که سخت او را در این راه تشویق می‌کند و تنها از او می‌خواهد که از خودنمایی و جلف بازی، بی‌پروایی و هرزگی، نشست و برخاست ناصواب با ییگانه و اموری از این قماش که سرانجام زن را به نگونساری و تباہی می‌کشد و شخصیت و حقوق و هویت و هستی او را به نابودی سوق می‌دهد، پیرهیزد.

### کدامیک بهتر است؟

#### اشاره

نگارنده بر این باور است که هیچ نظام و مقررات و سازمان و تشکیلاتی در جهان نخواهد توانست همانند اسلام واقعی، از شخصیت و هویت و شرافت حقیقی زن پاس دارد از این رو انجمن‌ها و سازمانهای مربوط به بانوان در کشورهای اسلامی تا آنگاه که دنباله‌رو اندیشه‌های استعماری و یا ابزار سلطه‌ی استبدادگران باشند، نه تنها برای زنان ثمربخش نخواهند بود، که نگونساری و عقب ماندگی و بدبختی را نیز به صورت زشت و فاجعه باری برای آنان فراهم خواهند ساخت و دردی بر دردها خواهند افزود. من در برخی از روزنامه‌ها خواندم که یکی از سازمان زنان از دولت خود تقاضا کرده بود که قانونی برای بازداری مردان از داشتن بیش از یک همسر وضع نماید و اجازه ندهد که مردی بیش از یک زن بگیرد، چرا که این سازمان، تعدد زوجات را ستم و تجاوز به کرامت و حقوق زن می‌نگرد. از این رو از دولت می‌خواهد که مرد را در مرز [صفحه ۴۰] خویش نگاه دارد و قانونی فراهم آورد که او گرچه به صورت عادلانه و انسانی نتواند با بیش از یک زن ازدواج نماید. این سازمان آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین کاری دروازه‌های تباہی و بدبختی را به روی زن می‌گشاید و در همان حال درهای نیکبختی همسرداری و لذت معنوی و روحی و صفت ناپذیر مادر شدن را بر روی او مسدود می‌سازد. اگر براستی زن بر سر دوراهی قرار گیرد که یا با یک مرد دارای همسر بصورت عادلانه و انسانی پیمان زندگی مشترک بیندد و یا خانه‌نشین گردد تا گیسوانش بسان دندان‌هایش سفید شود و به واپسین لحظات زندگی و مرگ بر سد، کدامیک را بر می‌گزیند و کدام یک از این دو بهتر و بر صلاح اوست؟!

### فرجام در دنگ راه دوم

واقعیت این است که اگر زن راه دوم را برگزید و ازدواج نکرد، به یکی از دو سرنوشت غمبار گرفتار خواهد شد: ۱- یا بخش مهمی از زندگی خویش را که دوران جوانی و شادابی و طراوت او نیز در آن قرار دارد، همه را در فشار و کنترل و سرکوب سخت خواسته‌های طبیعی خویش و تحمل ضربه‌های روحی و روانی برخاسته از آن و محرومیت از لذت‌ها و خوشی‌های پسندیده و

مشروع زندگی، سپری می‌کند که سخت غم انگیز و طاقت فرساست. ۲- و یا اینکه راه را برای خویش باز نموده و به خود اجازه می‌دهد تا رها از هر قید و بند شرافتمدانه در محافل بزم و شب‌نشینی آنچنانی شرکت جسته و با مردم‌مایان بر قصد و... و آنگاه دیده بگشاید و بیند که شرافتش لکه‌دار گشته، بر دامان پاکش گرد بی‌عفتنی نشسته، شخصیت و هویت‌اش در هم شکسته و رسایی و بد نامی بیار آورده است. و روشن است که مردم‌مایان هرزه و بی‌بند و بار نیز تا هنگامی که او ترو تازه [صفحه ۴۱] و پرطراوت و لذت‌بخش است به او روی می‌آورند، و آنگاه که زیبایی و طراوت و دلربایی و طنازیش بر اثر گذشت زمان و بی‌بند و باری، رو به افول نهاد، او را به دور می‌افکنند و به سوی دیگری می‌روند. براستی اگر زن خردمندی بر سر این دو راهی قرار گیرد که، یا زندگی به صورت تنها‌یی و ازدواج نکردن را برگزیند که به یکی از دو سرنوشت دردناک و فرجام فاجعه بار خواهد انجامید یا ازدواج و زندگی با مرد همسردار و شرافتمدانی را برگزیند که براستی خواهان اوست، کدامیک را بر خواهد گزید؟ آن زندگی سخت و فاجعه‌بار را؟ یا این زندگی انسانی و شرافتمدانه‌ای را که به هر حال در پرتو مقررات عادلانه‌ی اسلامی و اخلاق انسانی آن، بتواند از نیکبختی همسرداری بهره‌مند گردد و خانواده تشکیل دهد و عفاف و نجابت خویش را پاس دارد و خوشنام و پاکدامن جلوه کند و فرزندان شایسته و اعضاء موثر و مفیدی برای جامعه و تمدن خویش پپوردد؟ راستی کدام یک از این دو راه را بر خواهد گزید؟ آن یا این را؟ و کدامیک برای او و جامعه‌اش بهتر خواهد بود؟

## بهترین طرح

آری راه، تنها همین دو راه مورد اشاره است و بس، راه سومی برای زن وجود ندارد، چرا که: ۱- از سویی طبق آمارهای موجود، شمار زنان در جهان بیش از مردان است. ۲- آمار تلفات بیشتر مردان، در رخدادهایی نظیر جنگ‌ها و کارهای پر خطر و توانفرسا را نیز باید در نظر گرفت که با دقت بر این دو واقعیت، اگر هر مردی به زندگی با یک زن بسند کند، میلیونها زن در سراسر جهان بی شوهر خواهند ماند. [صفحه ۴۲] ۳- افرون بر آنچه آمد، بُرخی از مردان جامعه، بطور طبیعی به گونه‌ای هستند که یک زن نمی‌تواند پاسخگوی نیاز جسمی و روحی آنان باشد و نیاز به همسر دیگری دارند. ۴- و نیز بُرخی از زنان نمی‌توانند خواسته‌های طبیعی خود را با خواسته‌ی طبیعی همسرšان و در پاسخگویی به میل و نیاز فراوان او سازگاری و هماهنگی بخشنند. ۵- علاوه بر همه‌ی اینها، زن در مسیر زندگی با عوارضی چون نازایی، بیماری، از کار افتادگی جسمی، مسافت و دیگر مشکلات روبروست و با دقت و تعمق منصفانه به این نکات دقیق پنجه‌گانه، بهترین و شرافتمدانه‌ترین راه برای سامان بخشیدن به جامعه در این مورد، همان طرحی است که اسلام ارائه می‌کند. روشن است که بحث در این موضوع فرصت بیشتری می‌طلبد اما نگارنده اینک در مقام بحث گسترده در این مورد نیست، چرا که سخن طولانی می‌شود و از هدف اصلی کتاب باز می‌مانیم. به همین جهت به بحث اصلی باز می‌گردیم.

## قلم‌های زهرآگین

یکی از شگفت آورترین رخدادهای روزگار و عجیب‌ترین آنها این است که شخصیت پرشکوه و والا-یی چون دخت فرزانه‌ی پیامبر، که در اوج شرافت و در پر فرازترین قله‌ی آراستگی و ارزش‌های انسانی و فضایل اخلاقی است، از سوی بُرخی از مسلمان نمایان و بیگانگان، و هدف حملات سخت و ناجوانمردانه‌ای قرار گرفته و قلمهای زهرآگینی بر ضد او به کار افتاده است. اگر شما پژوهشگر حقجو به فرهنگ‌های روایی که از فضایل این شخصیت گرانمایه موج می‌زند مراجعه نمایی، در کنار انبوه روایات در ترسیم شکوه و عظمت والا فاطمه علیها السلام به چند روایت ساختگی و بی‌اساس نیز برخورد خواهی نمود که دست خیانت و تعصب آنها را ساخته و زبان‌های کینه و دشمنی کور باز رگانان حدیث و دروغ سازان و دروغ بافان که همواره بوقهای تبلیغاتی

سلطه گران پیشین بوده و از [صفحه ۴۳] شیطانهای خویش الهام گرفته و خشنودی مخلوق را به خشم و ناخشنودی آفرید گار هستی خریدار بوده‌اند، این روایات دروغ و بی‌اساس را ساخته و پرداخته‌اند. این دین فروشان بدین جهت که به خریداران دین و عقیده‌ی متزلزل و وجودانهای مرده‌ی خویش پاسخ مثبت دهنده و آنان را از خود خوشنود سازد، با قلم‌های زهرآگین کینه و دشنه خویش، به نوشتن این روایات دروغ و ساختگی پرداختند و در راه دین فروشی خود نه به این موضوع اهمیت دادند که این دروغ پردازی‌ها باعث اهانت به صاحب شریعت، پیامبر بزرگ خداست و نه به این نکته بهاء دادند که این دروغ سازی‌هایشان با انبوه روایاتی که در کتاب‌های معتبر خودشان پیرامون شخصیت پرشکوه فاطمه علیها السلام آمده است، تناقض آشکار دارد. گویی آنان بخطاطر پاسخگویی به درون و وجودانهای آلوده‌ی خویش از اهانت به شخصیت والای دخت سرفراز پیامبر شادمان می‌شدند در حالی که خوب می‌دانستند که آن گوهر گرانمایه‌ی جهان هستی از خاندان پیامبر و محظوظ‌ترین انسانها در نزد اوست. به نظر می‌رسد که این بداندیشان از آنجایی که نمی‌توانستند بطور صریح و بی‌واسطه به ساحت پاک پیشوای گرانقدر توحید، اهانت روا دارند آمدند و این راه پیچیده و انحرافی را برای راضی ساختن وجودان پلید و پاسخگویی به انگیزه‌های دوزخی خویش برگزیدند. من نمی‌دانم انگیزه‌های این یورش سخت و بی‌رحمانه بر شخصیت والای فاطمه علیها السلام چیست؟ نمی‌دانم دلایل این کینه عمیق و دشمنی دیرینه و عجیب کدامست؟ آیا نه اینکه این بانوی فرزانه دخت سرفراز، پاره‌ی تن، نور دیده، میوه‌ی دل و روح و روان پیامبر خداست؟ مگر فاطمه علیها السلام جانشین پیامبر گرامی بود که مقام والای او دشمن حسود و کینه‌توز را بر آن وادارد که شخصیت فرزانه او را مورد یورش قرار دهد همانگونه که با شوی [صفحه ۴۴] گرانقدرش بر اساس همین انگیزه‌های شیطانی، بنای بداندیشی و بدرفتاری را نهادند؟! راستی این همه اصرار بر جنگ با شخصیت پرشکوه آن بانوی گرانمایه چرا؟!

### انگیزه‌های این حملات ناجوانمردانه

#### اشاره

آیا بدین جهت است که آن بانوی نمونه، دخت سرفراز پیامبر است؟ اگر چنین است پس چرا چنین پدیده و روش شومی را در مورد دیگر دختران پیامبر نمی‌نگریم؟ یا بدین دلیل است که آن بانوی گرانقدر همسر امیر مومنان است؟ آن حضرت پس از شهادت فاطمه علیها السلام با چهار بانوی دیگر نیز پیمان زندگی مشترک بست، پس چرا این دروغ پردازی و شایعه سازی را در مورد آنان نمی‌بینیم؟ نگارنده بر این اندیشه است که فاطمه علیها السلام تنها یک گناه داشت و آن هم این بود که محظوظ‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر بود و بر دیگر دختران پیامبر برتری داشت. او مانع حقوق غصب شده‌ی شوی گرانقدرش، امیر مومنان بود و پشتیبان پراقتدار و با عظمت او، و دارای امتیازات و ویژگی‌ها و برتری‌های بسیار دیگری که خداوند همه را تنها به او ارزانی داشته و او را از میان همه‌ی زنان عصرها و نسلها برگزیده بود. گناه او این بود که در مسجد غصب شده‌ی پدر گرانمایه‌اش با شهامتی وصف ناپذیر حضور یافت و حقوق پایمال شده و مصادره گشته‌ی خویش را که خدا و پیام‌آورش برای او مقرر نموده بودند قهرمانانه و با باران منطق و استدلال مطالبه کرد و در برابر سردمدار حکومت خود کامه کودتا که جامه دین کرده بود، ایستاد و بحث و مناظره کرد و حقانیت و مظلومیت خویش را برای عصرها و نسلها، و زورمداری و خودسری و حق‌کشی حکومت را اثبات فرمود. آری فاطمه علیها السلام جز این موضع حق طلبانه و گامهای شجاعانه گناهی نداشت. اما براستی آیا اینها گناهانی است که به برخی از مدعیان اسلام اجازه می‌دهند که آن حضرت را به گونه‌ای که هیچ تناسبی با قداست و پاکی او ندارد نام برند و شخصیت [صفحه ۴۵] شکوهبار معنوی او را زیر رگبار دروغ دجالگری بگیرند؟ علاوه بر این مسلمان نماها، خاور شناسان مغرض و بداندیش یهودی و مسیحی و... نیز در این مورد نقش گمراهگرانه و ویرانگری دارند. آنان با این انگیزه‌ی شوم که مقدسات اسلام و پیروان

آن را مورد هجوم و بدگویی قرار دهنده، بافته‌های بی‌اساس دروغپردازان را گرفته و از آنها افسانه‌ها ساخته و در مجتمع خود منتشر نموده‌اند؛ و با کمال تاسف برخی از مسلمانان نوشه‌های زهرآگین آنان را بدون هیچ نقد و تصحیح و حاشیه‌ی روشنگرانه‌ای برگردان نموده و به دست چاپ سپرده و در کشورهای اسلامی منتشر ساخته‌اند، به گونه‌ای که گویی اینان نیز با آن مستشرقین مغرض و بداندیش همفکر و همداستان بوده‌اند.

### برای نمونه

بهتر است که در این مورد نمونه‌ای به طور فشرده و کوتاه از کتاب ارزشمند «الغدیر» [۲۱] نوشته‌ی علامه‌ی امینی «قدس سرہ» ترسیم گردد، تا عمق این فاجعه روشن گردد. «امیل دور منگام» خاورشناس مسیحی مسلک، کتابی به نام «زندگی محمد» نوشته است که سراسر آن لبریز از دروغ و تهمت، مطالب گمراه کننده و توطنه‌آمیز، دجالگری و یورش ناجوانمردانه و سخت به اسلام و قرآن و پیامبر گرامی است. این کتاب را یک استاد فلسطینی به نام «محمد عادل زعیتر» به عربی برگردان نموده و با اندیشه‌ی پوچ «رعایت امانت در ترجمه»، همه‌ی دروغها و افسانه‌ها و خرافات او را بی‌آنکه نقد و تصحیح کند، و یا حاشیه‌ای روشنگرانه و برق بر آنها بنویسد، همه را ترجمه کرده است. آیا به راستی این امانتداری است؟ و ای کاش من می‌دانستم که به راستی پاسخ گفتن به [صفحه ۴۶] باطل و دروغ و دجالگری با رعایت امانت در ترجمه، ناسازگار است؟ از جمله‌ی مطالب پوچ و گمراه کننده‌ی کتاب مورد اشاره اینگونه است: «فاطمه بانوی تندخو و ترشو بود و در زیبایی چهره، «رقیه» خواهرش از او زیباتر و «زینب» در ذکاوت و هوش از او باهوشت‌تر می‌نمود. و هنگامی که پدرش پیامبر، از پشت پرده به او گفت که «علی» به خواستگاری او آمده است بی‌درنگ و بی‌هیچ تامل و اندیشه‌ای پاسخ مثبت داد. او علی را با آن شجاعت شکوهبارش، فردی محروم ارزیابی می‌کرد و مورد نکوهش قرار می‌داد و با این وصف آن اندازه که «فاطمه» نسبت به علی علاقه داشت، علی به او تمایل نشان نمی‌داد. علی چهره‌ی زیبایی نداشت، چرا که چشمانش درشت و کم سو بود و استخوان بینی‌اش فرونشته و پهنهن، شکمش بزرگ بود و سرش طاس و با این ظاهر و چهره، مردی پرشاهامت و پرواپیشه و راست گو و با وفا و پر اخلاص و شایسته کردار بود، گو اینکه در هنگامه‌های تصمیم‌گیری سستی و تردید در او دیده می‌شد. او به دلیل فشار روزگار به نخلستان یک نفر یهودی می‌رفت و آن را در برابر مشتی خرما آبیاری می‌کرد!! و هنگامی که به خانه بازمی‌گشت با رویی ترش به همسرش می‌گفت: هان! این خرما را بگیر و بخور و به فرزندانت نیز بخوران!! او پس از هر برخوردی در خانه خشمگین می‌شد و به حالت قهر به مسجد می‌رفت و آنجا می‌خوابید و پدر همسرش بر شانه‌ی او دست می‌نهاد و اندرزش می‌داد و برای مدتی میان او و «فاطمه» طرح آشتبی می‌افکند و او را روانه‌ی خانه می‌ساخت. از رخدادهای زندگی مشترک آنان از جمله این بود که؛ روزی پیامبر دخترش را دید که در خانه نشسته است و به خاطر مشتی که «علی» به او نواخته است گریه می‌کند!! «محمد» با اینکه برای خشنود ساختن دخترش، «علی» را در پیشتازی و پیشگامی در اسلام ستایش می‌کرد. با این وصف به او کمتر توجه و احترام می‌نمود. [صفحه ۴۷] دو داماد دیگر پیامبر، «عمان» بزرگوار و «ابوال العاص» که اموی نژاد بودند، بیش از «علی» با پیامبر سازش و مدارا می‌کردند. «علی» از این موضوع که پیامبر برای نیکبختی دخترش کاری نمی‌کرد و از اینکه او را به کارهای حساس نمی‌گماشت و گویی لا-یقش نمی‌دید، سخت رنج می‌برد!! پیامبر گرچه کار زدن گردنها را به «علی» وا می‌نهاد اما از سپردن هر گونه رهبری و فرماندهی و تنظیم امور و تدبیر شئون به او، خودداری می‌ورزید و نقش حساسی به او نمی‌سپرد. بد ترا از اینها، درگیری و دشمنی ورزیدن علی و فاطمه با همسران پیامبر بود که فاطمه همواره با حسرت و تاسف بسیا از پدرش گله می‌کرد، چرا که به نظر او پدرش هرگز از دخترانش دفاع نمی‌کرد...» و جنایات تاریخی سیاه و رسوای دیگری که این مردک خیانتکار، خود ساخته و پرداخته و سراسر کتاب خویش را با آنها سیاه کرده است...

## پاسخ علامه امینی

مرحوم علامه امینی، به بافته‌ها و ساخته‌های دروغین و بی‌اساس این مسیحی بداندیش، اینگونه پاسخ می‌دهد: من نویسنده را که خدای او را نابود و از رحمت خویش دور سازد نکوهش نمی‌کنم. گرچه بسیار دروغ پردازی‌ها نموده است، چرا که او از گروه و ملتی است که نسبت به اسلام کینه دارند و ما را بر خیر آنان امیدی نیست و خود نوشه‌ی او از عیوب و زشتی‌هایش پرده بر می‌دارد، پس او را نکوهش نمی‌کنم بلکه همه‌ی نکوهش‌ها و سرزنش‌ها در خور آن مترجم زشت کردار و جنایتکاری است که با برگرداندن این انبوه ارجیف و افسانه‌ها و دروغهای رسوایه اسلام و شرق و جهان عرب که خویشن را به پندار خود از آنها می‌شمارد خیانت ورزیده است. آری درست گفته‌اند که: [صفحه ۴۸] قحطی شوم بسوی دهکده و سرزمین شوم می‌رود، و هر پدیده‌ای به جنس خود تمایل پیدا می‌کند و روی می‌آورد. کبوتر با کبوتر باز با باز کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز آری، تمامی این سخنان گوناگون و نسبت‌های رسوایه اسلام و ساختگی که این کتاب شوم از آنها آکنده است چیزی جز سخنان عنصر بی‌خردی نیست که با تاریخ درست و حقایق و واقعیات تاریخی مخالف است و با همه‌ی آنچه که امت اسلام بر آن اتفاق و اتحاد دارند بطور کامل در تضاد است و با روایات و سخنان پیامبر گرامی که در معتبرترین منابع اسلامی پس از قرآن موجود است، تناقض آشکار و کامل دارد. آیا این دروغ پردازی‌ها با سخن جاودانه‌ی پیامبر در مورد دخت فرزانه‌اش هماهنگ است که می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان، هرگاه من در خود شور و شوق بهشت احساس می‌کنم او را بوسه باران می‌سازم. فاطمه حوراء انسیة کلمًا اشتقت إلى الجنة قبلتها. [۲۲]. و یا با این بیان او که: دخترم، «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی آدمیان. ابتنی فاطمه حوراء آدمیة. [۲۳]. و با این سخن آن حضرت که: «فاطمه» همان زهره‌ی درخشندۀ است. فاطمه هی الزهرة [۲۴]. آیا این دروغ سازی‌ها با سخن مادر «انس بن مالک» سازگار است که در وصف آن [صفحه ۴۹] بانوی گرانمایه می‌گوید: «فاطمه همچون ماه شب چهارده بود و یا بسان خورشید نورافشانی که ابر او را بپوشاند و از پشت ابرها بتاخد و سر برآورد و نور بپراکند. او چهره‌ای سپید داشت که سپیدی آن آمیخته با سرخی بود گیسوانی مشکی و سیاه داشت و شیوه‌ترین انسانها به پیامبر خدا بود». به خدای سوگند، فاطمه علیها السلام در زیبایی صورت و سیرت همانگونه بود که شاعر سروده است: بیضاء تسحب من قیام شعرها و تعجب فیه و هو جتل و اسحتم فکانها فیه نهار مشرق و کانه لیل علیها مظلم [۲۵]. سپید چهره‌ای که به هنگام ایستاندن گیسوانش بر زمین کشیده می‌شود و در میان موهای انبو و پیچیده و مشکی و زیبای خود پنهان می‌گردد. تو گویی آن فرشته‌ی زیبا در میان گیسوانش بسان خورشید می‌درخشند و موهای سیاهش همانند شب تار، آن خورشید درخشنان را می‌پوشاند. و واژه ارزشمند «زهراء» که به مفهوم درخشندگی است و به اتفاق همه‌ی مورخان و محدثان یکی از القاب بانوی بانوان است، نشانگر پرتویی از زیبایی و شکوه بی‌نظیر دخت سرفراز پیامبر است.

## درایت و هوشمندی وصف ناپذیر

راستی آیا بافته‌های دروغین و سخنان پوچ و بی‌اساس این مسیحی مسلک دروغ پرداز، در مورد ذکاوت و شیوه‌ی اخلاقی فاطمه علیها السلام با سخن بلند «خدیجه» مادر مومنان گیتی، هماهنگی دارد که می‌فرمود: [صفحه ۵۰] «فاطمه در سازمان وجودم سخن می‌گفت و آنگاه که جهان را با ولادتش نور باران ساخت به حالت سجده فرود آمد و انگشت خویش را بلند نموده بود؟» [۲۶]. و آیا دروغ بافی‌های این خاور شناس بداندیش در مورد بانوی بانوان با سخن «عایشه» سازگار است که گفت: «هیچ انسانی را در راه رفتن، عملکرد و سخن گفتن، نشست و برخاست و راه و رسم زندگی به پیامبر خدا شیشه‌تر از دخت گرانمایه‌اش، «فاطمه» ندیدم؟ او هرگاه به حضور پیامبر وارد می‌شد، پیامبر به احترام او با همه‌ی قامت می‌ایستاند و او را بوسه باران می‌ساخت و خوش آمد می‌گفت

و دست او را می‌گرفت و در جای خویش می‌نشانید.» ما رایت احدا اشبه سمتا و دلا و هدیا و حدیثا برسول الله فی قیامه و قعوده من فاطمه... [۲۷]. من هیچ انسانی را در سخن گفت، شیشه‌تر از «فاطمه» به پیامبر ندیدم... آیا... آیا براستی دروغ پردازی‌های این خاور شناس کینه تو ز در مورد امیر مومنان که گویی آن آن حضرت چهره‌ای زیبا و پرشکوه نداشت، یا ترشرو و تندخو بود، و یا بانوی بانوان او را خوش نداشت و به او اهانت و سرزنش روا می‌داشت و سخنان پوچ و تهمت‌هایی از این دست، با آنچه در مورد شکوه و زیبایی چهره‌ی امیر فضیلت‌ها آمده است تناسب دارد؟ [صفحه ۵۱] همه‌ی محدثان و مورخان بر این واقعیت گواهی می‌دهند که آن حضرت در جمال و زیبایی به گونه‌ای بود که گویی ماه شب چهارده است. زیبایی سر و گردش وصف ناپذیر، و سپیدی گلو و گردن او به تنگ زرین و نقره‌فام می‌ماند. [۲۸]. او همواره تبسم دلنشین و نمکینی بر لب داشت و به گاه تبسم، دندانهای سپید و مرتب و زیبایش بسان دانه‌های مرواریدی که در رشته‌ای ردیف شده باشند، نمایان می‌گشت. [۲۹]. انه كان حسن الوجه، كانه قمر لیله البدر... راستی را که بافته‌های این عنصر بداندیش کجا و اشعار مرد دانش و تقوا «ابوالاسود» کجا که می‌سراید: اذ استقبلت وجه ابی تراب رایت البدر حار الناظرینا حسدوا الفتی اذ لم ينالوا فضلہ فالناس اعداء له و خصوم كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسدا و بغضا: انه لدمیم [۳۰]. هنگامی که با سیمای شکوهبار امیر مومنان روپر و گردی، درست همانند آن است که ماه نورافشان شب چهارده را می‌نگری که شگفتی و بہت تماشاگرانش را برانگیخته است. بداندیشان و حسودان به آن جوانمرد عصرها و نسلها حسادت ورزیدند، چرا که نتوانستند به مقام والا و برتری جایگاه معنوی او دست یابند و از این رو دشمن او شدند. [صفحه ۵۲] درست بسان زن زیبا چهره و صاحب جمال و کمالی که هو و هایش از روی حسد و به انگیزه‌ی کینه‌جویی، او را زشت و نازیبا بخوانند.

## سیمای پرشکوه امیر مومنان در قرآن

براستی آیا وجودان بیدار و آزاد شما، بذریانی این مرد که پلید را باور می‌کند و می‌پذیرد که به امیر مومنان نسبت سستی و تزلزل در کارها می‌دهد؟ با اینکه آن سمبل شهامت و درایت، همان قهرمان و شهسواری است که در تمامی صحنه‌های هولانگیز و وحشت بار، با شجاعتی وصف ناپذیر گام می‌سپرد و در میدانهای گوناگون جهاد و دفاع، رزم آوری پرتوان بود. او همان رادرمدی است که از نخستین روز دعوت نجاتبخش پیامبر تا روزی که با ایمان و اخلاص و شجاعتی شگرف در بستر پیامبر خوایید تا جان گرامی او را از خطر مصون دارد و بدینوسیله خویشن را در راه او آماده‌ی فداکاری بی‌نظیری کرد همواره و در هر رخداد ناگوار و سختی، پیامبر گرامی را تا آخرین لحظات توقف پیامبر در این جهان و تا شتافتمن به جایگاه جاودانه‌اش، با همه‌ی وجود یاری کرد. آیا او همان یکتا مجاهد گرانمایه‌ای نیست که این آیه‌ی شریفه در ترسیم شخصیت والای او فرود آمد؟ اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاحد فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالین. [۳۱]. آیا آب دادن به حاجیان و عمارت و آبادانی مسجدالحرام را، با ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟ اینها تزد خدا برابر نیستند و خدا بیدادگران را راه نمی‌نماید. [صفحه ۵۳] و نیز این آیه در مورد او فرود آمد که: و من الناس من یشری ابتلاء مرضات الله والله رءوف بالعباد. [۳۲]. برخی از مردم برای بدست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند و خدا بر این بنده‌گان مهربان است. با این بیان چه زمانی امیر فضیلت‌ها از پیکار و درهم کوییدن شرات‌ها و رذالت‌ها و دفاع جانانه از ساحت پاک و شکوهبار پیامبر عقب نشست تا بتوان این نسبت سراپا دروغ را به او داد که آن حضرت در کاری از کارهای دینی، سستی و تردید ورزید؟ آری جز این نیست که باطل گرایی و باطل گویی نه اندازه‌ای دارد و نه مرز و پایانی؟

## در آئینه محمد

راستی آیا می‌توان در شخصیت گرانمایه‌ای چون امیر مومنان آن شیوه‌ی ناپسند و نکوهیده‌ای را - که این دروغ پرداز می‌بافد - با

همسر پاک و شکوهمندش فاطمه، تصور کرد؟ آن هم با توجه به این واقعیت که پیامبر به او می‌فرماید: علی جان! تو در آفرینش و شیوه‌ی اخلاقی و عملی بسان من هستی و از همان درخت مقدس و تناوری می‌باشی، که من از آن هستم. اشبیت خلقی و خلقی، و انت من شجرتی التي انا منها. [۳۳]. و چگونه پیامبر خدا، آن حضرت را برترین شخصیت امت خویش و شکوهمندترین آنان، در برداری و زیبایتینشان در آفرینش می‌نگردد و می‌فرماید: «علی» بهترین و دانشمندترین و بردارترین چهره‌ی امت من می‌باشد. علی خیر امتی، و اعملهم علماء، و افضلهم حلماء. [۳۴]. [صفحه ۵۴] و به بانوی بانوان می‌فرماید: فاطمه جان! من تو را به عقد پیشتازترین فرد امتم از نظر گرایش به اسلام، و به پرداشتن و بردبارترین و خوش اخلاقترین آنان، درآورم. انى زوجتك اقدم امتى سلما، و اکثرهم علماء، و اعظمهم حلماء. [۳۵]. و نیز به او می‌فرماید: فاطمه جان! من تو را به ازدواج پیشگام‌ترین انسانها در پذیرش حق و خوش خوترین و خوش خلق‌ترین آنان، درآوردم. براستی آیا ممکن است که پیامبر، امیر مومنان را اینگونه وصف کند و اینگونه رفتار و کردار شایسته و اخلاق انسانی و ارزش‌های والایش را در زندگی بستاید و آنگاه او در رفتار خانوادگی و سیستم اخلاقی، آنگونه که آن مرد پلید و دروغ‌پرداز نشان می‌دهد در برابر دیدگان پیامبر و همسایگی او- عمل کند، و آنچنان باشد؟ آیا می‌توان چنین چیزی را تصور کرد؟ خدای گواه است که هرگز...، واقعیت این است که دجالان و دروغ‌پردازان، دروغ می‌باشد و تهمت می‌زنند و شایعه می‌پراکنند. آری او همان انسان والایی است که پیامبر راستگو و امین او را معرفی می‌کند. براستی آیا وجودان شما خواننده‌ی گرامی آن دروغ رسایی را که این مرد ک رذل- که خدای دهانش را درهم شکند- به امیر مومنان نسبت می‌دهد که گویی او دخت سرفراز پیامبر و پاره‌ی تن او را مشت می‌زد، آیا این نسبت ناروا را وجودانت می‌پذیرد؟ در حالی که امیر مومنان همان انسان والایی است که همواره در اندیشه و رفتار و گفتار گام بر جای پای پیامبر می‌نهاد و گوش او از سخنان جاودانه‌ی پیامبر سرشار و لبریز بود که خطاب به [صفحه ۵۵] بانوی بانوان می‌فرمود: ان الله يغضب لغبتك و يرضي لرضاك. فاطمه جان! خدای به خشم تو خشمگین می‌گردد و به خشنودی تو خشنود. و نیز این بیان روح بخش آن حضرت در گوش جان امیر مومنان طین افکن بود که پیامبر دست «فاطمه» را می‌گرفت و می‌فرمود: من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها، فھي بضعة مني، هي قلبی روحي التي بين جنبي فمن آذها فقد آذاني. [۳۶]. هان! هر کس این بانوی سرفراز را می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد بداند که او، پاره‌ی تن، و روح من است. از این رو هر که او را بیازارد مرا آزرده است. و می‌فرمود: فاطمة بضعة مني يريبني مارابها و يوذيني ما آذها. [۳۷]. فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می‌سازد و آنکه او را بیازارد، مرا آزرده است. و می‌فرمود که: فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها فقد أغضبني. [۳۸]. فاطمه پاره‌ی تن من است، از این رو هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است. [صفحه ۵۶] و می‌فرمود: فاطمة بضعة مني، يقبحنها و يبغضنها ما يبغضها. [۳۹]. فاطمه پاره‌ی تن من است، آنچه او را افسرده سازد و آنچه او را شادمان گرداند، مرا شادمان ساخته است.

## تبیور ارزشها و والایی‌ها

آیا پیامبر گرامی امیر مومنان را تنها بخاطر پیشگامی و پیشتازی در اسلام می‌ستود تا آن خاورشناس معرض و پلید به دروغ و دجالگری به فلسفه بافی و دلیل تراشی بپردازد که: «آری این ستایش‌های پیامبر از علی تنها برای خشنود ساختن دخترش، «فاطمه» بود و نه آراستگی وصف ناپذیر آن حضرت به ارزش‌های اخلاقی و انسانی و اسلامی، و نه به دلیل هزاران ویژگی و امتیاز و برتری بر همگان بود که پیامبر او را می‌ستود و او را الگو و سمبول شایستگان و محور و مرکز حق و عدالت معرفی می‌کرد». اگر براستی این پندار صحیح باشد که آن حضرت، امیر مومنان را بخاطر پیشتاز بودنش در اسلام و در جهت خشنود ساختن دخت سرفرازش مورد ستایش قرار می‌داد، چرا آن نکته را تنها برای فاطمه علیها السلام طرح نمی‌کرد؟ مگر نه اینکه به هدف خویش می‌رسید؟ چرا، گاه در میان انبوه یاران دست علی علیها السلام را می‌گرفت و می‌فرمود: ان هذا اول من آمن بی. این بزرگمرد، نخستین ایمان آورنده‌ی به

من است؟ [صفحه ۵۷] و چرا می‌فرمود، هذا اول من يصافحتن يوم القيمة. هان! بدانید که این جوانمرد نخستین کسی است که در روز رستاخیز با من مصافحة خواهد کرد؟ و چرا گاهی خطاب به یارانش می‌فرمود: نخستین کس که از شمایان در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌گردد، همان کسی است که پیش از همگان اسلام آورده، او کسی جز «علی» نیست؟ و چگونه این راز ساختگی و انگیزه‌ی دروغین، که کشف بزرگ این نویسنده‌ی تیره‌بخت و پلید است، بر همه‌ی یاران پیامبر و نسل دوم از آنان پنهان و ناشناخته ماند؟ به گونه‌ای که بسیاری از آنان همچون: سلمان، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن عباس، عبدالله بن حجل، هاشم بن عتبه، مالک اشتر، عبدالله بن هاشم، محمدبن ابی ابوبکر، عمر بن حمق، ابوغمّه، عدی بن حاتم، ابورافع بربیده، جندب بن زهیر و ام الخیر... آن حضرت را به خاطر پیشتابیش در اسلام و ویژگی های بسیار و امتیازات بی‌شمارش ستودند؟ آیا پندار ساختگی کم‌توجهی پیامبر به ساحت مقدس امیر مومنان با منطق قرآن شریف سازگاری نشان می‌دهد که آن گرانمایه را «نفس نفیس پیامبر پاک» عنوان می‌دهد؟ و یا پاداش پرشکوه رسالت پیامبر را، محبت و مهر ورزیدن به امیر مومنان قرار می‌دهد؟ آیا این دروغ ساخته و پرداخته‌ی این خاورشناس با بیان پیامبر گرامی در روایت «مرغ بریان» که در معتبرترین منابع دینی اهل سنت پس از قرآن آمده است تطبیق می‌نماید که پیامبر دست‌ها را به آسمان گرفت و نیایشگرانه فرمود: اللهم ائتنی باحب خلقک اليک لیاکل معی. [صفحه ۵۸] بار خدایا! محبوب‌ترین آفریده خویش را به سویم گسیل دار تا با من هم غذا شود! و آنگاه به گواهی مورخان و محدثان، خدایش علی‌السلام را فرستاد و با او از آن غذای آسمانی و بهشتی خورد؟ آیا با این بیان پیامبر هماهنگ است که به عایشه فرمود: ان عليا احب الرجال الى و اكرمههم على، فاعرفى له حقه، و اكرمى مشواه. [۴۰]. «علی» محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنان در نزد من است. از این رو حرمت والای او را نیک بشناس و او را گرامی‌بدار؟ آیا با این سخن پیامبر می‌سازد که فرمود: احب الناس الى من الرجال على. [۴۱]. محبوب‌ترین مردان نزد من علی است؟ یا با این بیان آن حضرت که فرمود: على خير من اترکه بعدی. [۴۲]. على بهترین چهره‌ای است که پس از خود بر جای می‌گذارم؟ یا با این روایت پیامبر که فرمود: خير رجالكم على بن ابى طالب و خير نسائكم فاطمة بنت محمد. [۴۳]. بهترین مردان شما «علی» است و بهترین زنان شما «فاطمه»، دخت «محمد» است؟ و یا با این سخن پیامبر که: على خير البشر، فمن ابى فقد كفر. [۴۴]. [صفحه ۵۹] «علی» بهترین انسان است و هر کس این واقعیت را نپذیرد، بی‌گمان کفر ورزیده است؟ و یا با این روایت که: من لم يقل على خير الناس فقد كفر. [۴۵]. هر کس نگوید على بهترین مردم است، بی‌تردید کفر ورزیده است؟ و یا با این بیان پیامبر که در روایت «پرچم» که مورد قبول همه‌ی مسلمانان است فرمود: لاعطين الرایة غدا رجلا يحبه الله و رسوله، و يحب الله و رسوله. [۴۶]. فردا پرچم جهاد را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او نیز خدا و پیامبر او را دوست می‌دارد؟ و یا با این سخن جاودانه‌ی پیامبر که فرمود: على منی بمنزلة راسی من بدنی. [۴۷]. على نسبت به من، بمنزله سر در پیکرم می‌باشد؟ و یا با این بیان پیامبر که: على منی بمنزلتی من ربی. [۴۸]. مقام والای علی نزد من بسان مقام من نزد پروردگار من است؟ و یا با این حدیث نبوی که: على احبهم الى، و احجهم الى الله. [۴۹]. محبوب‌ترین انسانها نزد من و دوست داشتنی ترین‌ها در نزد خدا، «علی» است؟ [صفحه ۶۰] و یا با این بیان پیامبر که به علی‌السلام فرمود: انا منک و انت منی،...! [۵۰]. من از تو هستم و تو از من...؟ و یا با این سخن پیامبر که فرمود: على از من است و من از او، و او پس از من سرپرست و سررسته‌دار امور هر انسان با ایمان است؟ [۵۱]. و یا با این بیان آن حضرت که به هنگامه‌ی فرستادن سوره‌ی «برائت» بوسیله‌ی امیر مومنان و تلاوت آن در مکه برای مشرکان فرمود: لا يذهب بها الا رجل منی و انا منه. [۵۲]. هیچ کس جز مردی که از من است و من از او هستم، نمی‌تواند این سوره‌ی مبارکه را ببرد و تلاوت کند؟ و یا با این بیان که علی‌السلام را مخاطب ساخت و فرمود: لحمک لحمی و دمک دمی و الحق معک. [۵۳]. گوشت تو، گوشت من است و خون تو، خون من و حق همواره به همراه توست؟. و یا با این روایت که «حاکم نیشابوری» آن را صحیح شمرده و «طبرانی» آن را از بانوی بزرگوار «ام‌سلمه» آورده است که: [صفحه ۶۱] پیامبر خدا هنگامی که خشمگین می‌شد هیچ کس جز علی

علیه السلام جرئت سخن با آن حضرت را نداشت؟ [۵۴]. و یا با این حدیث از «عایشه» که می‌گوید: به خدای سوگند، هیچ کس را در پیشگاه پیامبر محبوب تر از «علی» ندیدم و در روی زمین هیچ بانوی محبوب تر از همسر او در نظر پیامبر نبود؟ [۵۵]. و یا با روایت «بریده» و «ابی» که گفتند: محبوب‌ترین انسانها در پیشگاه پیامبر از میان زنان، فاطمه بود و از مردان «علی». [۵۶]. و یا با روایت «جعی بن عمیر» که می‌گوید: به همراه عمه ام بر «عایشه» وارد شدم و پرسیدم: ای الناس احب الى رسول الله؟ [۵۷]. محبوب‌ترین انسانها در نظر پیامبر کیست؟ عایشه پاسخ داد: «فاطمه» پرسیدم: از میان مردان چه کسی محبوب‌تر است؟ پاسخ داد: همسر گرانمایی «فاطمه» که پیوسته روزها را روزه می‌گیرد و شبها را به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌گذراند. آیا دروغ پردازی‌های خاورشناس مغرض با این بیانات پیامبر سازگار است؟ روشن است که هرگز! [صفحه ۶۲] چگونه؟ با توجه به آنچه گذشت، چگونه پیامبر به دیگران بیش از علی علیه السلام توجه داشت و به او بیش از همه بهاء نمی‌داد، در حالی که او نخستین کسی است که خدا او را پس از پیامبر در میان همه مردم روی زمین، برگزیده است؟ همانگونه که به دخت سرفرازش «فاطمه» در این مورد فرمود: فاطمه جان! خداوند به مردم روی زمین نگریست و پدرت را از میان همه آنان برگزید و او را به پیامبری برانگیخت. پس از آن دگرباره به مردم روی زمین نگریست و شوی گرانقدر را برگزید و به من وحی فرمود تا تو را به ازدواج او درآورده و او را جانشین خویشتن قرار دهم. [۵۸]. و نیز فرمود: ان الله اختار من اهل الارض رجلين احدهما ابوك و الآخر زوجك. [۵۹]. خداوند از مردم روی زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت، و دیگری همسرت. و نیز انبوه روایات صحیح و معتبر دیگری که مرحوم علامه امینی «قدس سره» در رد و انکار دروغپردازی‌ها و اباطیل و افسانه‌های کتاب مورد اشاره، آورده است. و شاید گفتند باشد که حملات تند و یورش‌های ناجوانمردانه، بر ضد خاندان وحی و رسالت براستی بسیار است که ما در بحث‌های سلام الله علیها آینده به مناسبت‌های گوناگون به خواست خدا به برخی از آنها اشاره خواهیم داشت. اما اینکه پیش از طرح اصل بحث، مناسب است مقدمه‌ای کوتاه به عنوان سرآغاز [صفحه ۶۳] و ورود به بحث طرح نماییم، چرا که شخصیت مورد بحث و قهرمان نمونه‌ی این کتاب، براستی شخصیتی برتر و والاتر و شکوه‌بارتر از همه قهرمانان و شخصیت‌های شناخته شده و بر جسته تاریخ انسان است. از این رو بناگزیر پیش از اصل بحث نکاتی طرح می‌گردد که در حقیقت از نکات و مسائل فوق عادی و فوق طبیعی است، چرا که شخصیت و قهرمان بحث ما نیز خود از شخصیتی برتر و والاتر و فوق همه شخصیت‌های عالی بشری، برخوردار است و یک شخصیت شکوه‌بار و ماوراء بشری است که در آینده‌ی نزدیک درستی این سخن بر شما خواننده‌ی گرامی روشن خواهد شد و حقیقت مقام والای او را با همه وجود خواهی یافت. انشاء الله. [صفحه ۶۵]

## رویشگاه پاک و پاکیزه‌ی این درخت تناور و پرثمر

### اشارة

اصل وراثت در شخصیت فاطمه علیه السلام سالار پیامبران مام گرانمایی او نام بلند آوازه‌ی او پرتویی از این حقایق دوری از یار مهربان غذای بهشت روایات دیگر امتیازی شگرف دیدگاه نخست در روایات دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن در آستانه‌ی طلوع [صفحه ۶۶]

### اصل وراثت

### اشارة

از مسائل شگفت‌انگیزی که در روزگاران گذشته و جهان امروز پذیرفته شده و مورد قبول دانش و تجربه‌ی دقیق بشری است، قانون

وراثت است. این واقعیت بدین مفهوم است که بسیاری از صفات و ویژگی‌های پدر و مادر، از آغاز پیدایش نخستین سلوی حیات فرزند در سازمان وجود پدر و مادر، تا انتقال آن به جهان رحم و مراحل رشد و نمو، به کودک به ارث می‌رسد و آنگاه این صفات و خصوصیات انتقال یافته به فرزند، پس از ورود کودک به این جهان، آرام آرام و پا به پای رشد و ترقی او آشکار و شکوفا می‌گردد. نه تنها اصل وراثت یک واقعیت علمی و دینی است، که شیرخوارگی و چگونگی تغذیه‌ی کودک نیز می‌تواند در شخصیت او اثری شگرف بر جای نهد و نقش و اثر شیر مادر و شرایط مطلوب جسمی و روحی و اخلاقی او نیز واقعیتی است مورد گواهی روایات و آیات و دانش نوین. در بیان ارزشمندی از امیر مومنان آمده است که: زن کودن و کم خرد را به عنوان دایه و برای شیردادن به کودک، برنگزینید، چرا که شیر او در کودک اثر می‌گذارد و کم خردی از راه شیر، سرایت می‌کند. و بسیاری از نویسنده‌گان در این مورد بطور گسترده بحث کرده و ضمن بحث و بررسی آن را به عنوان یک اصل قطعی اعلان کرده‌اند. [صفحه ۶۷]

### اصل وراثت در شخصیت فاطمه

در پرتو این اصل اساسی و این قانون قطعی آفرینش، بجاست که پرتویی از زندگی پرافتخار، پدر و مادر سرفراز فاطمه علیها السلام مورد بررسی قرار گیرد تا بدینوسیله برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیت بانوی بانوان، از نظر اصل وراثت دریافت گردد. اما باخاطر پرهیز از گسترده‌گی بحث و خارج نشدن کتاب از روند موضوع، چکیده‌ی مطلب بدینصورت ترسیم می‌گردد.

### سالار پیامبران

پدر گرانمایه‌ی فاطمه علیها السلام پیام آوران خدا و فرستادگان او، حضرت محمد، فرزند ارجمند «عبدالله» است. همو که پاک‌ترین و پرشرافت‌ترین آفریدگار و برترین پدیده‌ها در کران جهان هستی است. همان انسان برتری که آفریدگار هستی تمامی موجودات را باخاطر او آفرید و در سراسر جهان آفرینش هیچ شرافت و برتری و شکوه و کرامتی نیست، جز اینکه این پیامبر بزرگ داراست. این عصاره و چکیده‌ای است از آنچه می‌توان در مورد آن پیامبر پرشکوه آورده و باید دانست که در این جملات نه تنها ذره‌ای مبالغه و گرافه گویی نیست بلکه درست به این می‌ماند که بگوییم؛ «خورشید جهان افروز، درخشنده است.» و یا بگوییم؛ «علل، شیرین و دلشین می‌باشد.» آری این پرتویی از شخصیت والای پیامبری است که بانوی سرفراز گیتی از خانه‌ی او و از وجود گرانمایه‌ی او قامت برافراشته است. [صفحه ۶۸]

### مام گرانمایه‌ی او

مام گرانمایه‌ی فاطمه علیها السلام بانوی ارجمندی است به نام خدیجه. بانویی سپید چهره و نورانی و بلند قامت و زیبا، که در میان جامعه و مردمش پرشرافت و سخت محترم بود و در کارهایش اندیشور و بسیار خردمند. از هوشمندی و درایت بهره‌ای بسیار داشت و در امور و شئون، از بینشی ژرف و فراوان برخوردار بود. در پرتو استقلال فکر و عمل و اعتماد به نفس خویش می‌زیست و به برکت مغز متفکر و هوشمند خود چرخهای امور اقتصادی و تجاری گسترده‌ی خویشن را به حرکت می‌آورد و به اصول و مبانی و مقررات صادرات و واردات و مدیریت اقتصادی آگاه بود. اینها همه از صفات شایسته و ویژگی‌های آن بانوی بزرگ به عنوان یک انسان شریف و یک زن با شخصیت بود. اما صفات برجسته‌ی او به عنوان یک همسر و برای زندگی مشترک. بانویی بود که هزاران هزار، از ثروت و دارایی خویش را به شوی گرانقدر ش بخشید تا به هر صورتی که می‌خواهد و می‌پسندد در آن تصرف نماید و بی‌هیچ تردیدی دارایی هنگفت و سرمایه‌ی عظیم تجاری و اقتصادی این بانوی هوشمند و فداکار در پیشرفت و استواری اسلام نقش

اساسی داشت. چرا که اسلام در آن مرحله از حیاتش در حال شکل گرفتن و قدرت یافتن بود و نیاز شدیدی به ثروت و امکانات اقتصادی و زندگی داشت و خداوند بر اثر درست اندیشه و اخلاص آن بانو، این افتخار را به او داد که دارایی و امکانات تجاری و مالی اش را برای اسلام مهیا ساخت و با تامین نیاز اقتصادی اسلام، در آن مرحله حساس، هدف پیامبر نیز که پیشرفت اسلام بود بطور عملی تحقق یافت و پایه‌های آن، استوار گردید. به همین جهت است که پیامبر فرمود: هیچ ثروتی همانند ثروت «خدیجه» برای [صفحه ۶۹] اهداف بلند من سودبخش و مفید نیافتاد. ما نفعنی مال فقط مثل مانعنه مال خدیجه. پیامبر گرامی با بهره‌گیری از ثروت «خدیجه»، وام و امداداران را می‌پرداخت و بردگان را آزاد می‌نمود و به درماندگان کمک می‌کرد و بار را از دوش آنان بر می‌داشت و در رخدادهای ناگوار زندگی از آن به هر اندازه لازم بود مصرف می‌کرد و زیر بال محرومان را می‌گرفت، و هنگامی که در مکه بود به یاران بینوای خویش کمک می‌کرد و پول و امکانات لازم برای هجرت مهاجران را می‌پرداخت. پیامبر در زمان حیات این بانوی فداکار آنچه صلاح می‌دانست از دارایی او هزینه می‌کرد و پس از رحلت او نیز با قیماندهی ثروتش را، او و فرزندانش به ارث بردنده. [۶۰]. و درست به همین جهت است که سخن جاودانه پیامبر مفهوم روشن خویش را پیدا می‌کند که فرمود: اسلام پس از جاذبه و معنویت خود، تنها با شجاعت و شهامت و شمشیر عدالت علی و دارایی خدیجه بر پای ایستاد و استواری یافت. ما قام و لاستقام الدین الا بسیف علی و مال خدیجه.

### نام بلند آوازه‌ی او

زندگی و همگامی و همراهی این بانوی بزرگ و فداکار با پیامبر در طول همه‌ی زندگی مشترک درخور هر گونه تحسین و تکریم است. به همین دلیل است که پیشوای بزرگ توحید، هرگاه پس از رحلت او نیز از وی و نام بلند آوازه‌اش یاد می‌کرد، یا نامش به میان می‌آمد با همه‌ی وجود برای او طلب آمرزش می‌کرد و قلب مصفاعیش به یاد او می‌شکست و چه بسا که قطرات اشک دیدگانش [صفحه ۷۰] در اندوه فقدان آن یار مهریان و همسنگ و پشتیبان فداکار و هوشمند، بر گونه‌هایش می‌غلطید و فرومی‌ریخت. روزی آن گرانایه‌ی عصرها و نسلها از خدیجه، همانند همیشه با عظمت و احترام بسیار یاد کرد که عایشه گفت: ای پیامبر خدا! او بانوی سالخورده و از کار افتاده بود... و خداوند بهتر از او را به شما داده است! پیامبر فرمود: «هرگز اینگونه که تو می‌پنداری نیست. خدا بهتر از او را به من نداده است، چرا که او هنگامی به من ایمان آورد که مردم به من کفر ورزیدند و زمانی مرا تصدیق کرد که مردم دروغگویم شمردند و آنگاه او مرا در ثروت و دارایی هنگفت خویش شریک ساخت که مردم مرا از ثروت خویش محروم ساختند. و خدا فرزندانی از آن بانوی پاک و فداکار به من ارزانی داشت و از دیگر زنان، فرزندی به من ارزانی نداشت و یا طبق خواست حکیمانه‌اش باقی ننهاد.»

### پیامبر و بیمان زندگی مشترک

درست ۲۵ بهار از عمر گرانبها و پربرکت پیامبر می‌گذشت که با بانوی چهل ساله‌ای به نام «خدیجه» که برترین بانوی روزگار خویش بود، پیمان زندگی مشترک را امضاء کرد و فصل جدیدی در زندگی اش آغاز شد. برخی سن و سال خدیجه، آن بانوی هوشمند و پاک را ۲۶ و ۲۸ سال نیز نوشته‌اند اما مشهورترین دیدگاه، همان است که او به هنگام ازدواج با پیامبر ۴۰ بهار از عمرش می‌گذشت. برخی بر آنند که «خدیجه» پیش از پیمان زندگی مشترک با پیامبر دوبار ازدواج کرده و همسرانش یکی پس از دیگری از دنیا رفته بودند و برخی نیز بر این اندیشه‌اند که او تا هنگامه‌ی ازدواج با پیامبر دختر و ازدواج نکرده بود. [صفحه ۷۱] ازدواج پیامبر با «خدیجه» شباhtی به ازدواج های شناخته شده نداشت، بلکه در نوع خود بی‌نظیر و دارای ویژگی‌هایی بود، چرا که این پیوند مبارک و مقدس نه ثمره‌ی زودگذر و دوستی بی‌پایه و اساس بود، و نه برخاسته از انگیزه‌های مادی یا دیگر امور و

اغراض و اهداف رایج که در ازدواج چهره‌های مشهور و سرشناس دنیا وجود دارد. و نیز هدف‌های سیاسی نیز در امضاء و تشکیل این زندگی مشترک و ساختار آن، نقشی نداشت. افرون بر اینها، زندگی و شرایط اقتصادی پیامبر و «خدیجه» نیز با یکدیگر تناسبی نداشت و میان آنها فاصله‌ی بسیاری بود، چرا که پیامبر خود دارای ارزش‌های مادی و امکانات اقتصادی نبود و همانگونه که دوران کودکی را تحت سرپرستی و کفالت عمومی گرانقدر خویش زندگی کرده بود، باز هم با او می‌زیست اما «خدیجه» ثروتمندترین و بی نیازترین زن در مکه و جهان عرب بود. به همین جهت فاصله‌ی زیادی میان سطح زندگی پیامبر و ثروتمندترین بانوی عرب می‌نگریم، اما آن بانوی خردمند شنیده بود و خوب می‌دانست که آینده‌ی درخشنان و بسیار امیدبخشی در انتظار پیامبر است. شاید این واقعیت را از غلام هوشمند خویش «میسره» دریافته بود که در سفر اقتصادی پیامبر با کاروان تجاری «خدیجه» بسوی دمشق، همسفر پیامبر بود و نشانه‌های بسیاری از شکوه و عظمت و درایت و امانت و اقتدار را در او دیده و همه را ضمن تقدیم گزارش کار به بانوی خردمند حجاز، گزارش نموده بود، یا اینکه پیشگویی آن راهب و عابد دیر «بصری» در منطقه شام، در مورد آینده‌ی شکوهبار «محمد» به گونه‌ای به گوش «خدیجه» رسیده بود و او نیز در پرتو ژرف‌نگری و الهام قلبی خویش به آن آینده‌ی درخشنان دل بسته بود. بر این اساس بود که بانوی پرشرافت حجاز، برنامه‌ی پیوند با پیامبر را تهیه نمود و خود [صفحه ۷۲] با قداست و هوشمندی ویژه‌اش سخن را در مورد آن مطلب با پیامبر آغاز کرد و از آن حضرت تقاضا نمود که گام به پیش نهد و از راه پدرش «خویلد» یا عمومیش از او خواستگاری نماید، اما پیامبر با وجود پیشگامی بهترین و ثروتمندترین بانوی جهان عرب برای پیوند با او، بهتر می‌دید که با بانوی که از نظر اقتصادی و مادی با او هماهنگ باشد زندگی مشترک را آغاز کند و به همین دلیل هم از «خدیجه» پوزش خواست و به او پاسخ مثبت نداد. اما از آنجایی که «خدیجه» بانوی خردمند و دوراندیش و آگاه و بافضل بود، در برابر دلیل پاسخ منفی پیامبر به ازدواج با او گفت: «آیا کسی که تصمیم گرفته است خویشن را به پیامبر بخشید و جان ناقابل را فدای او کند، برای او مشکل است که ثروت و دارایی خویش را نیز بر او ببخشد و هر آنچه دارد همه را نثار قدم دوست کند؟» و با این دیدگاه بد که از پیامبر تقاضا نمود تا عمومه‌ای خویش را به خانه‌ی پدرش «خویلد» گسیل دارد و بطور رسمی از او خواستگاری کند. عموهای پیامبر پس از شنیدن این خبر شادی‌بخش که در نوع خود بی نظیر بود، شگفت‌زده شدند و عمه‌های آن حضرت نیز با شنیدن خبر این پیشنهاد از سوی بانوی حجاز، در بہت و حیرت فرورفتند، چرا که براستی هم، رخداد شگرفی بود!! بانوی که هزاران هزار دینار ثروت و امکانات در اختیارش بود و دهها و صدها کارگزار و کارمند از برکت سود سرشار کاروانهای تجاری او که در فصل‌های گوناگون سال، میان «یمن» و «مکه» از یکسو، و «مکه» از یکسو، و «صفیه» از سوی دیگر در حرکت بود زندگی می‌کردند، بانوی که دارایی و امکانات گسترده‌اش لحظه به لحظه در حال پیشرفت و توسعه بود، بانوی که بزرگان و سرشناسان و قدرتمندان روزگار از او خواستگاری نموده و به همه پاسخ منفی داده بود، اینکه چگونه دل در گرو مهر مقدس و عشق پاک و پرمعنویت جوانی نهاده است که از ارزش‌های مادی و زرق و برق روزگار چیزی ندارد و در کنار عمومی گرانقدر خویش ابوطالب زندگی می‌کند؟ [صفحه ۷۳] راستی بانوی حجاز چگونه از او تقاضای ازدواج نموده و از آن خواسته است که این افتخار را به او بدهد و بپذیرد؟ چگونه؟ آیا این گزارش درست است و براستی حقیقت دارد؟ عمه‌ی پیامبر «صفیه»، دخت بزرگوار «عبدالمطلب» برخاست و بسوی اقامتگاه «خدیجه» رفت تا در این مورد تحقیق و بررسی نماید و آنگاه که با بانوی حجاز دیدار کرد و با او روبرو شد و آمادگی او را با همه‌ی وجودش دریافت و دید، آری بهترین و هوشمندترین و ثروتمندترین بانوی عرب آماده امضاء پیمان زندگی مشترک با والاترین جوان عرب می‌باشد.

## خردمدترین بانوی عرب در آستانه‌ی نیکبختی

«صفیه» پس از دیدار با بانوی حجاز و اطمینان از درستی خبر بسوی برادرانش بازگشت و حقیقت را با آنان در میان نهاد. عموهای

پیامبر پس از دریافت صحت گزارش شادمان شدند، اما شادمانی آنان با نوعی بهت و حیرت همراه بود. چرا که «خدیجه» بانوی بزرگی بود که قادرمندان و اشراف و امیران عرب به خواستگاریش شتابته بودند و او آنان را همشان و همتای خویش ندیده و دست رد بر سینه‌ی همه‌ی آنان زده بود اینک چه انگیزه‌ای او را بر آن داشته است که دل در گرو عشق مقدس جوانمردی نهد که از زرق و برق و ارزش و امکانات مادی و مالی، نه زر و سیمی دارد و نه از زمین پهناور خدا یک وجب حاک را، مالک است؟! عموهای پیامبر برخاستند و به اقامتگاه بانوی حجاز شتابند و او را از پدرش «خویلد» یا عمویش، برای پیامبر خواستگاری کردند. پدرش در برخورد نخست، پاسخ مثبت نداد اما به اشاره‌ی دخترش با آن پیوند موافقت کرد. [صفحه ۷۴] موضوع مهربه پیش آمد و اینک باید مهربه‌ای درخور مقام و موقعیت بانوی بزرگ حجاز از سوی پیامبر تقدیم گردد اما از کجا و چکونه؟ و چه کسی می‌تواند این مبلغ سنگین و درخور شخصیت و موقعیت «خدیجه» را تقدیم دارد؟ درست در این لحظات بود که دگرباره بانوی حجاز به کار جالب و شگرفی دست زد و با هدیه نمودن چهار هزار دینار به پیامبر، از آن گرانمایه‌ی جهان هستی تقاضا کرد که آن را به عنوان مهربه به پدرش «خویلد» بپردازد، گرچه در یک روایت آمده است که جناب «ابوظالب» مهربه را با سرفرازی و شادمانی از اموال خویش تقدیم داشت و پیمان زندگی مشترک به امضاء رسید. آری، با اینکه بانوی خردمند حجاز به ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بهاء می‌دهد و در راه بدست آوردن شرافت و کرامت، ارزش‌های مادی را فدا می‌کند با این وصف پدرش «خویلد» از این اندیشه‌ی بلند بی‌بهره است و این اختلاف دیدگاه را تنها میان این پدر و دختر نمی‌نگریم بلکه این ناهمانگی در اندیشه و این دو طرز تفکر میان پدران و فرزندان و میان دو برادر و دو همسر و پدر و فرزند نیز، هم در روزگاران گذشته و هم در جهان معاصر بسیار فراوان است. به هر حال جریان به خوبی پیش رفت اما رخدادی بی‌سابقه و بی‌نظیر و بہت‌آور بود. در میان عرب کسی بخار نداشت که زنی خود مهربه‌اش را به همتای زندگی اش هدیه کند. به همین جهت جای شگفت ندارد که حس حسادت‌ورزی ابوجهل فوران کند و آتش حسد در دل او زبانه کشد و فریاد زند که: هان ای مردم! ما دیده بودیم که مردان مهربه زنان را می‌پردازند اما ندیده بودیم که زنان مهربه‌ی خویش را به مردان زندگی آینده خویش هدیه کنند. ابوظالب، فرزانه‌ی عرب پرخاشگرانه به او پاسخ داد که: «مرد ک کم خرد و پست چه می‌گویی؟ به جوانمردی همانند «محمد»، هم دختر می‌دهند و هم مهربه‌اش را خود هدیه می‌کنند، اما مرد ک کم خردی چون تو، اگر هدیه [صفحه ۷۵] هم تقدیم داری، پذیرفته نمی‌شود و پاسخ مثبت نخواهی شنید». و بنا به روایتی او را اینگونه سرزنش کرد: «اگر خواستگار همانند برادرزاده‌ی سرفراز من باشد، او را به بالاترین و گرانبهاترین قیمت‌ها می‌برند و پرشکوه‌ترین مهربه‌ها را به او هدیه می‌دهند. اما اگر بسان تو باشد، با مهربه سنگین هم نمی‌تواند با زنی شایسته ازدواج کند». این پیوند مبارک به بهترین صورت تحقق پذیرفت و پیامبر به تقاضای «خدیجه» به اقامتگاه او گام نهاد. از آن لحظات بیادماندنی بود که دیگر «خدیجه» همواره احساس می‌نمود که نیکبختی در کامل‌ترین شکل ممکن به او روی آورده و خورشید خوشبختی اش طلوع نموده است، چرا که او به بزرگترین آرزوی خویش یعنی ازدواج با پیامبر رسیده بود. بانوی بزرگ حجاز در این زندگی مشترک پسرانی بدنیا آورد که همگی آنان در کودکی از دنیا رفند و دخترانی به نامهای «زینب» و «ام کلثوم» و «رقیه» و «فاطمه» به او و پیامبر ارزانی شد که کوچکترین، اما برترین و پرشکوه‌ترین آنان فاطمه علیها السلام بود. مورخان در مورد دو دختر او، «زینب» و «ام کلثوم» دیدگاه متفاوتی دارند برخی بر این اندیشه‌اند که آن دو، از ثمرات شیرین این پیوند مقدس نیستند. اما درست این است که این دو تن نیز، فرزندان پیامبرند. [۶۱] و ما در بحث‌های آینده خویش در این مورد سخن خواهیم گفت.

## نگرشی سرعی بر امور غیر حسی

بحث پیرامون شخصیت بانوی خردمند جهان عرب و برخی ویژگیها و امتیازات و ارزش‌های انسانی او دور می‌زد. ارزش‌های والایی که هر کدام از آنها می‌تواند برای [صفحه ۷۶] هر انسان تعالیٰ خواه و کمال‌جو، نمونه‌ای جالب و زیبا باشد و درس‌های انسان‌سازی بیاموزد. این بانوی ارجمند و دارنده‌ی این ارزش‌های اخلاقی است که به اراده‌ی خدا، سالار بانوان گیتی فاطمه علیها السلام را بدینا می‌آورد و از شیر سرشار از موهاب و فضایل خویش به او می‌نوشند و او را تغذیه می‌نماید. فاطمه علیها السلام فرزند پدر گرانقدری چون پیامبر و مادر بزرگواری همانند این بانوی بزرگ است که در صفحات گذشته به برخی از ویژگی‌ها و ارزش‌های برجسته‌ی اخلاقی و انسانی آن پدر و مادر نموده، اشاره رفت. با این نگرش سریع و با ترسیم این تصویر کوچک، از شخصیت آن دو بزرگوار، هم به میزانی اندک با شخصیت باعظامت فاطمه علیها السلام که از این رویشگاه پاک پاکیزه و از این درخت تناور و مقدس سر برآورده است، آشنا می‌گردیم و هم می‌توانیم به گوشاهی از زندگی سراسر افتخار او در پرتو اصل وراثت نظری بیافکنیم. در این مورد حقایق ثابت و تردیدناپذیری هست که انبوه روایات رسیده از پیامبر و خاندان وحی و رسالت آنها را ترسیم می‌کند. حقایق ارزشمندی که کشفیات و دانش نوین با همه‌ی وسعت و گستردگی‌اش و با وجود دسترسی به اتم و درون آن و به ستارگان و کهکشانها و فراتر و فروتر از آنها، هنوز از دسترسی به این حقایق انکارناپذیر ناتوان است. اینها واقعه‌هایی هستند که نه با عدسمی‌های دقیق و پیشرفته‌ی میکروسکوپیها و ابزارهای پیچیده و منظم صنعتی می‌توان به آنها دست یافت و نه با دوربین‌ها و ماهواره‌های عکس برداری و اطلاعاتی و اشعه‌ی نیرومند بنفس و ماورای بدن، چرا که اصولاً مقیاس‌های طبیعی و تجربی از درک و دریافت آنها ناتوانند. این حقایق فراتر از درک و شناخت و دریافت با مقیاس‌های تجربی می‌باشند و به همین دلیل هم حواس چندگانه؛ بینایی، شنوایی، بویایی، و حس لامسه [صفحه ۷۷] نمی‌توانند آنها را دریابند، این حقایق از اسرار خدا در جهان آفرینشند و در صورت تمایل می‌توان آنها را «امور فوق حسی و ماورایی»، نام نهاد.

### پرتویی از این حقایق

پیش از طرح پرتویی از این حقایق ناگزیر از ترسیم مقدمه‌ای کوتاه خواهیم بود و آن این است که: ۱- نطفه‌ای که در رحم جایگزین می‌گردد و آنگاه جنین از همان نطفه، طبق اراده‌ی آفریدگارش، لباس هستی می‌پوشد، از خون پدید می‌آید و خون نیز عصاره‌ی خوردنیها و نوشیدنیهایی است که پس از عملیات گوناگون هضم و طبخ در آزمایشگاه‌های مجهر و شکفت‌انگیز بدن انسان، بوجود آمده و در رگها جریان می‌یابد. از این رو هیچ تردیدی نمی‌ماند که نطفه و خون پدید آمده از غذاهایی همچون: گوشت خوک یا نوشیدنیهایی نظیر مشروبات مست کننده، با نطفه و خون ساخته شده از غذاهایی نظیر گوشت گوسفند و مانند آن متفاوتند، چرا که نوع آن گوشت با این گوشت تفاوتی بسیار دارد و بطور طبیعی خون و نطفه‌ی پدید آمده از این دو گونه گوشت نیز با هم تفاوت آشکاری خواهند داشت. ۲- نکته دوم اینکه، غذاها همانگونه که در جسم اثر می‌گذارند در روح نیز موثرند و هر کدام اثر خاص خود را بر جای می‌نهند، برخی از آنها قلب انسان را شادی می‌بخشند و اعصاب او را آرامش می‌دهند و از ناراحتی اعصاب او می‌کاهمند و برخی دیگر به عکس آنها اثر می‌گذارند. از سوی دیگر غذاهای پاک و حلال در روح و روان انسان اثر ویژه خود را می‌نهند و غذاهای نامشروع و نجس و آلوده همچون شراب یا غذای تهیه شده از راه دزدی و تجاوز به حقوق دیگران نیز به عکس گروه غذاهای حلال و پاک، اثر خاص خود را می‌گذارند. [صفحه ۷۸] و درست همان اثر نیک یا بد و سازنده یا ویرانگری را که غذا در روح و روان انسان می‌نهد در نطفه او نیز همان اثر را می‌گذارد. همانگونه که حلال و حرام بودن و پاک و ناپاک بودن آن موثر است. اگر بخواهیم بر این واقعیت دلیل و برهان و شاهد و گواه ارائه کنیم بحث طولانی می‌شود و کتاب از سبک و اسلوب خویش خارج می‌گردد. ۳- با عنایت به آنچه گذشت، در نوع غذاهای مصرف شده بوسیله‌ی پدر و مادر در حق‌گرایی و حق‌بذری و روی آوردن به نیکی‌ها و شایستگی‌ها از سوی کودک، یا حق‌ستیزی و انحراف او بسوی شرارت و

شقاوت، اثرات سرنوشت‌سازی است، چرا که از همین غذاهاست که نطفه پدید می‌آید و آنگاه همان نطفه از مسیر طبیعی خویش به قرار گگاه مشخص خود می‌رسد و آنجا با چسبیدن به دیواره‌ی رحم و رشد تدریجی خویش، به صورت جنین کامل نمودار می‌گردد. با این بیان غذاها، هم از جهت نوع و چگونگی در سرنوشت کودک و در اندیشه و طرز تفکر او و در گزینش دین و روی آوردن به راه هدایت و اعتدال یا انحراف و کجروى و سقوط او، اثر بہت آوری دارد و هم از نظر حلال و حرام و پاک و ناپاک بودن آن.

۴- نکته دیگر اینکه حالت روانی و شرایط روحی زن و مرد به هنگام عمل جنسی نیز، در سرنوشت کودک و حالات روانی و حیات معنوی و تمایلات و گرایشهای او سخت موثر است. بر این باور است که ترس و اضطراب پدر و مادر به هنگام انعقاد نطفه‌ی کودک بیچاره، بدترین اثر ویرانگر را بر جای می‌نهد، همانگونه که آرامش خاطر و اطمینان روحی آنان می‌تواند بهترین اثر را در کودک و روحیات او در آینده، داشته باشد. و نیز رغبت کامل و میل نیرومند جنسی دو همسر به هنگامه‌ی عمل زناشویی در زیبایی و شایستگی و هوشمندی کودک اثر سرنوشت‌سازی می‌نهد در حالی که بی‌میلی و سستی و ناتوانی جنسی آنان، اثری عکس آنچه اشاره شد بجای می‌گذارد. با عنایت به این دو نکته، یعنی اثر گذاری شدید غذا در نطفه و جنین و نیز اثر گذاری [صفحه ۷۹] حالات و شرایط روحی و روانی پدر و مادر در آنها، با توجه به دو عامل غذا و حالات روحی و روانی پدر و مادر، اینک توجه شما خواننده‌ی گرامی را به روایات بسیاری جلب می‌کنیم که مرحوم علامه‌ی مجلسی در جلد شانزدهم از کتاب خویش آورده است.

## دوری از یار مهربان

در روایات آمده است که: فرشته‌ی وحی بر پیشوای بزرگ، توحید فرود آمد و گفت: ای «محمد»! خداوند بلند مرتبه درودت می‌فرستد و به تو دستور می‌دهد که به مدت چهل شب‌انه روز از همسرت «خدیجه» دوری گزینی. این فرمان بر پیامبر خدا گران آمد، چرا که او آن بانوی خردمند و بالایمان را بسیار دوست می‌داشت. آن حضرت با وجود عشق و علاقه‌ی فراوان به «خدیجه»، فرمان خدا را به جان خرید و این مدت چهل شب‌انه روز را، شب‌ها به نیایش و عبادت و روزها به روزه‌داری، کمر بست و به «خدیجه» نیز بوسیله‌ی عمار پیام فرستاد که: «هر گز چنین مپندازی که دوری گزیدن از تو، بخاطر بی‌توجهی و یا کدورت و ناراحتی است، بلکه حقیقت این است که پروردگارم مرا به این کار فرمان داده است و من تنها به انجام دستور می‌اندیشم. از این رو این دوری گزیدن را جز به نیکی و خیر نسبت به من گمان نداشته باش، چرا که خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود شایسته‌ی تو بر فرشتگان گرانمایه‌اش مباراک است می‌کند». از این رو هنگامی که شب فرامی‌رسد در را بیند و برای استراحت به بستر خویش درآی و آگاه باش که من نیز در خانه‌ی «فاطمه بنت اسد» هستم. هنگامی که پایان چهل‌مین روز فرارسید، فرشته‌ی وحی بر پیامبر فرود آمد و گفت: همان ای «محمد»! خدای بلند مرتبه درودت می‌فرستد و فرمان می‌دهد که خویشن را برای دریافت تحيیت و ارمغان او آماده سازی. ]

صفحه ۸۰

## غذاهای بهشت

پیامبر از فرشته‌ی وحی پرسید: ارمغان پروردگار جهانیان چیست؟ «جبئیل» گفت: من نمی‌دانم. پیامبر آماده بود که «میکائیل» فرود آمد و طبقی را که بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابر او، به زمین نهاد. فرشته‌ی وحی پیش آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که امشب با این غذا افطار نمایی. امیر مومنان در این مورد آورده است که: «روش همیشگی پیامبر این بود که هر گگاه می‌خواست افطار نماید به من دستور می‌داد که درب خانه را باز بگذارم تا هر کس از راه می‌رسد وارد شود و اگر میل به غذا دارد، بتواند غذا بخورد. اما آن شب مرا بر درب خانه نشاند تا مانع ورود مردم گردد و فرمود: علی جان! این غذایی است که جز بر من، حرام است». امیر مومنان می‌افزاید: من به دستور پیامبر کنار درب خانه نشستم و پیامبر با ارمغان آسمان تنها

ماند. هنگامی که سرپوش را از روی طبق برداشتند، دیدم خوشاهی خرمای تازه، و خوشاهی انگور در آن سینی نهاده شده است. پیامبر از آن ارمغان آسمانی سیر خوردند و آب گوارانیز نوشیدند. آنگاه دست مبارک را برای شستشو دراز کردند، فرشتهی وحی بر دست آن حضرت آب ریخت و «میکائیل» آن را شست و «اسرافیل» آن را با دستمال خشک کرد و باقیماندهی غذا نیز با همان سینی به آسمان بالا-رفت. پیامبر برخاست تا نماز آغاز کند که «جبرئیل» پیش آمد و گفت: اینک نماز بر شما منوع است تا به سرای «خدیجه» بربرد، چرا که خدا به ذات پاکش سوگند یاد کرده است که امشب از شما، فرزند پاک و پاکیزه و نسل سرفرازی را پدید آورد. [صفحه ۸۱] پیامبر شتابان به سرای «خدیجه» آمد. آن بانوی بزرگ می‌گوید: من دیگر با تنها ی خوگرفته بودم. از این رو هنگامی که شب فرامی‌رسید، سرم را می‌پوشانیدم و پرده‌ها را می‌انداختم و پس از نماز و بستن درب خانه، چراغ را خاموش می‌کردم و در بستر خویش می‌آرمیدم. آن شب درست میان خواب و بیداری بودم که بناگاه پیامبر محظوظ، در خانه را به صدا درآورد. صدا زدم چه کسی حلقه‌ی در خانه‌ای را می‌کوبید، که جز «محمد» نباید دیگری باشد؟ پیامبر با نوای دلنشیں و لحن آرام‌بخش و زیبایش فرمود: خدیجه! منم «محمد»، درب را باز کن، منم، من! خدیجه می‌گوید: در اوج شادمانی از آمدن پیامبر، برخاستم و درب خانه را گشودم و پیامبر وارد خانه شد. آن حضرت اینگونه بود که پس از ورود به خانه، ظرف آبی می‌طلیید و وضعی ساخت و دو رکعت نماز می‌خواند و پس از نماز به بستر می‌رفت. اما آن شب آب نخواست و آماده‌ی نماز نشد بلکه میان من و او، آنچه میان دو همسر انجام می‌شود، انجام شد. آنگاه «خدیجه» سوگند یاد می‌کند که: به خدایی که آسمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید و جاری ساخت که آن شب هنوز پیامبر خدا از کنار من دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانمایه‌ی دخت سرفرازم «فاطمه» را در سازمان وجود خود حس کردم... [۶۲]. از این روایت نکاتی چند دریافت می‌گردد: ۱- خدا به پیامبر دستور می‌دهد که از بانوی خردمند حجاز برای مدتی جدا شود تا بر اثر دوری از او شور و شوق پیامبر به او بسیار گردد. [صفحه ۸۲] ۲- پیامبر در این چهل شبانه روز بیش از همیشه به عبادت و راز و نیاز پرداخته و بر اثر ارتباط همیشه و پیوسته با عالم بالا-از روحانیت و معنویت و شرایط روانی و روحی ویژه‌ای بهره‌ور می‌گردد. ۳- آن حضرت با ارمغان آسمان افطار می‌نماید، با موهبتی که به خاطر لطفت ویژه‌ای به سرعت به نطفه تبدیل می‌شود. ۴- نطفه از آن ارمغان آسمانی و بهشتی که هیچ شباهتی به غذاهای جهان ماده ندارد، فراهم می‌آید. ۵- و دیگر حرکت فوری پیامبر به اقامتگاه «خدیجه» به منظور انتقال دادن نطفه با آن مقدمات و تدابیر شگرف و هدف خاص. لازم به یادآوری است که این روایات را دانشمندان اهل نیز با اندک تغییر آورده‌اند. [۶۳].

## روایات دیگر

### اشارة

و نیز گفتنی است که در این مورد روایات بسیاری با اندک تفاوت در لفظ آمده است که همه‌ی آنها در ترسیم این مطلب که: «انعقاد نطفه‌ی سالار بانوان گیتی از غذای بهشتی و ارمغان آسمانی است». با هم هم‌صدا هستند و یک پیام دارند. برای نمونه: ۱- حضرت رضا آورده‌اند که پیامبر گرامی فرمود: [صفحه ۸۳] هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمانها بردن، فرشتهی وحی دستم را گرفت و مرا به بهشت پرطراوت و زیبا وارد نمود و از خرمای آن به من داد و من آن را خوردم و آن خرمای تازه در سازمان وجودم، تبدیل به نطفه شد. هنگامی که فرود آمدم، با «خدیجه» همبستر شدم و وی به دخت گرانمایه‌ام «فاطمه» باردار شد. به همین جهت است که «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان و من هرگاه در شوق رایحه‌ی دلانگیز بهشت می‌شوم، بوی عطرآگین «فاطمه» را استشمام می‌کم. ... ففاطمه حوراء انسیه، فکلما اشتفت الى رائحة الجنّة شمت رائحة ابنتی فاطمة. [۶۴] ۲- از پنجمین

امام نور، حضرت باقر است که: جابر بن عبد الله آورده است که به پیامبر عرض شد: ای پیامبر خدا! شما فاطمه را بسیار بوسه باران می‌کنی و بسیار مورد محبت قرار داده و در آغوشش می‌گیری و با او به گونه‌ای جز سایر دختران رفتار می‌کنی، چرا؟ پیامبر فرمود: فرشته‌ی وحی «سیبی» از سیب‌های بهشت را برای من آورد و آن را خوردم و در وجود من به نطفه تبدیل گشت، سپس با خدیجه نزدیک شدم و او به فاطمه باردار شد و من بوی بهشت رت از او استشمام می‌کنم. و انا اسم منها رائحة الجنّة. [۶۵] . ۳- از ابن عباس آورده‌اند که: «عایشه» برپیامبر وارد شد در حالی که آن حضرت دخترش فاطمه را می‌بوسید. او به پیامبر گفت: آیا فاطمه را خیلی دوست می‌دارید؟ [صفحه ۸۴] اتحبها یا رسول الله؟ پیامبر فرمود: بهوش باش! به خدای سوگند اگر می‌دانستی من چه اندازه او را دوست می‌دارم، محبت تو نیز به او بیشتر می‌گشت، چرا که شب معراج که مرا به آسمانها بردنده،... در بهشت زیبا و پرطراوت خدا خرمای تازه‌ای برایم آوردنده که نرم‌تر از کره و عطرآگین تر از مشک و شیرین تر از عسل بود. آن خرمای تازه را خوردم و به سرعت به نطفه تبدیل گشت و پس از بازگشت به زمین به «خدیجه» نزدیک شدم و او به دخترم فاطمه باردار گردید. به همین جهت فاطمه حوریه‌ای است در سیمای انسان، و من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم، بوی او را استشمام می‌کنم. این روایت را با اندک تفاوت در عبادت، همه‌ی این دانشمندان در کتابهای خویش آورده‌اند: ۱- خطیب بغداد در تاریخ خود، ج ۵، ص ۲۸۷- خوارزمی در مقتل الحسين، ص ۳۶۳- ذهبي در میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۸- زرندي در نظم دررالسمطین ۵- عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰- قندوزی در ینابیع الموده ۷- طبری در ذخایر العقبی ص ۴۳. یادآوری می‌گردد که این روایات را کتابهای نامبرده از عایشه و ابن عباس و سعیدبن مالک و عمر بن خطاب روایت کرده‌اند. ۸- و نیز شیخ شعیب مصری این روایت را در کتاب خویش (الروض الفائق)، ص ۲۱۴، بدینصورت آورده است: روزی «خدیجه» از پیامبر خواست تا برخی از میوه‌های بهشت را به او نشان دهد. فرشته‌ی وحی فرود آمد و برای آن حضرت دو سیب بهشتی آورد و گفت: ای محمد آن خدایی که برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر فرموده است به تو دستور می‌دهد که یکی [صفحه ۸۵] از این سیهای را خودت بخور و دیگری را «خدیجه» و سپس با او بیامیز، چرا که خداوند بر آن است که «فاطمه» را از شما پدید آورد. و پیامبر دستور خدا را به انجام رسانید... از این رو پیامبر هرگاه در شور و شوق بهشت و نعمت‌های آن می‌شد «فاطمه» را بوسه باران می‌ساخت و بوی عطرآگین او را استشمام می‌کرد... و می‌فرمود: فاطمه حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان.

## یک سوال و..

لازم به یادآوری است که جز آنچه آمد، روایات انبویی به همین مفهوم و محتوا آمده است که ما از آنها می‌گذریم. تنها در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره شود که: روایات بر آنند که «خدیجه» پس از سیر آسمانی پیامبر، به فاطمه باردار شد و این بیان بر اساس آنچه در کتابهای حدیثی آمده در سالهای دوم یا سوم بعثت رخ داده است، گرچه برخی سالهای دیگر را گفته‌اند. با این نتیجه این می‌شود که فاطمه علیها السلام افزون بر دو سال در شکم مادر بوده است که این بطور قطع نادرست است و این پرسش طرح می‌شود که راه جمع میان این دو سخن چیست؟

## پاسخ

ممکن است این مشکل را به یکی از دو صورت زیر حل نمود. ۱- ممکن است گفته شود که سیر آسمانی پیامبر بیش از یک بار بوده است و این به نظر نگارنده بهترین پاسخ است. همانگونه که در «کافی» نیز همین پاسخ آمده است. [۶۶] . ۲- این دیدگاه را پژدیریم که فاطمه علیها السلام در سال دوم یا سوم بعثت جهان را به نور ولادتش نور باران ساخت... و این دیدگاه با این نظریه‌ای

که معراج در یکی از ماههای همین دو سال رخ داده است سازگار است. [صفحه ۸۶]

### امتیازی شگرف

از امتیازات شگرف فاطمه علیها السلام که نه تنها دانشمندان شیعه، که علمای بسیاری از جمله علمای اهل سنت نیز بدان تصریح می‌کنند، این است که آن بزرگوار به اراده‌ی خدا به هنگامی که مادرش بر او باردار بود سخن می‌گفت. برای نمونه: ۱- عبدالرحمن شافعی از بزرگان سرشناس اهل سنت در کتاب خویش به روایت از مادرش خدیجه، در این مورد آورده است: هنگامی که به فاطمه باردار شدم، باری سبک بود و در شکم با من سخن می‌گفت. [۶۷] ۲- «دھلوی» دانشمند دیگر اهل سنت در کتاب خویش «تجهیز الجيش» از کتاب «مدح الخلفاء الراشدین» آورده است که: هنگامی که خدیجه به «فاطمه» باردار شد، فاطمه در شکمش با وی سخن می‌گفت و «خدیجه» این رخداد شگرف را مدتی از پیامبر نهان می‌داشت. روزی پیامبر وارد خانه شد و خدیجه را در حالی دید که بی‌آنکه کسی در خانه باشد سخن می‌گفت. از او پرسید: با که سخن می‌گفتی؟ پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم با من سخن می‌گفت. پیامبر فرمود: «خدیجه» مژدهات باد! خداوند این دختری را که خواهی آورد مادر یازده تن از جانشینان من قرار داده است که همه پس از من و پدرشان، یکی بعد از دیگری خواهند آمد. ۳- و نیز در این مورد «شعیب بن سعد مصری» [۶۸] می‌نویسد: هنگامی که کفر گرایان از پیامبر خواستند که ماه شکافته شود، «خدیجه» در حالی که [صفحه ۸۷] به فاطمه باردار بود... گفت: نومید و سرافکنده باد آنکه «محمد» را که برترین پیامبر پروردگار من است تکذیب نماید. درست در همین هنگام بود که فاطمه از اعماق جان مادر ندا داد که: هان ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است. و هنگامی که دوران بارداری به پایان رسید و خورشید وجودش از افق سرای محمد صلی الله علیه و آله درخشیدن آغاز کرد، با طلوع و به دنیا گام نهادنش، نور چهره‌اش فضا را نورباران ساخت.

### در آستانه‌ی ولادت

#### اشاره

یکی از مسائل شگفت‌انگیز در این مورد دو دیدگاه متفاوت در تاریخ ولادت فاطمه علیها السلام است. آیا بانوی بانوان پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشود، یا پس از بعثت آن بزرگوار جهان را به نور وجودش نورباران ساخت؟ اینوی از روایات بیانگر این است که آن حضرت به سال سوم یا پنجم بعثت از افق خانه‌ی رسالت و نبوت درخشیدن آغاز کرد و برخی نیز نشانگر آن است که تاریخ ولادت آن بانوی گرانمایه‌ی به پنج سال پیش از بعثت پیامبر باز می‌گردد. دیدگاه نخست، دیدگاه شیعه و پیروان خاندان وحی و رسالت است که از پیشوایان معصوم روایت شده و گورهی از محدثان و مورخان اهل سنت نیز بر آن پایین‌دند. و قول دوم، دیدگاه دانشمندان اهل سنت است. اینکه به برخی از روایات که بیانگر دیدگاه نخست است نظر می‌افکریم. [صفحه ۸۸]

### دیدگاه نخست در روایات

- ۱- مرحوم «کلینی» در کتاب ارزشمندش «کافی»: بانوی بانوان، به سال پنجم بعثت و درست سه سال پیش از سفر آسمانی معراج پیامبر ولادت یافت. با این بیان آن حضرت به هنگامه‌ی رحلت پیشوای بزرگ توحید هیجده بهار از زندگی را پشت سر نهاده بود...
- ۲- ابن شهر آشوب در «کتاب مناقب»: دخت سرفراز پیامبر روز بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت که درست سه سال از سیر آسمانی پیامبر می‌گذشت جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. هشت سال از زندگی را به همراه پدر گرانقدرش در «مکه»

اقامت داشت و آنگاه هجرت پیامبر پیش آمد و او نیز بسوی مدینه هجرت کرد...<sup>۳</sup>- در «بحارالانوار» از پنجمین امام نور روایت شده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام به سال پنجم بعثت ولادت یافت و به هنگامه‌ی شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز از عمر شریفش می‌گذشت.<sup>۴</sup>- نیشابوری در «روضه‌الواعظین»: فاطمه به سال پنجم بعثت دیده به جهان گشود...<sup>۵</sup>- «سیدین طاووس» در «اقبال الاعمال» به نقل از مفید در «حدائق الرياض»، تاریخ طلوع خورشید جهان افروز وجود فاطمه را، بیستم جمادی‌الثانی به سال دوم بعثت اعلام می‌کند.<sup>۶</sup>- «صبح‌الکفعمی»: سالار بانوان فاطمه در سال دوم بعثت به روز بیستم جمادی‌الثانی که روز جمعه بود ولادت یافت. و برخی نیز ولادت آن حضرت را به سال پنجم دانسته‌اند.<sup>۷</sup>- «صبح‌الکفعمی و طوسي»: [ صفحه ۸۹] برخی از روایات بیانگر آن است که بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه، روز جمعه بیستم جمادی‌الثانی به سال دوم بعثت دیده به جهان گشود اما روایت دیگری نشانگر آن است که این رخداد بزرگ به سال پنجم بعثت بود و بیشتر اهل سنت ولادت آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت پیامبر می‌دانند.<sup>۸</sup>- «دلایل الامامه» با ترسیم بیانی از ششمين امام نور حضرت صادق ولادت فاطمه را بیستم جمادی‌الثانی برابر چهل و پنجمین سال ولادت پیامبر عنوان می‌کند. [۶۹]. اینها نمونه‌هایی از بیانات پیشوایان اهل بیت و دانشمندان پیشین شیعه، پیرامون ولادت بانوی بانوان بود.

### دیدگاه اهل سنت و انگیزه‌های آن

«ابونعیم اصفهانی» در کتاب «معرفة الصحابة» می‌نویسد: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام، کوچکترین دخت آن حضرت بود و ولادتش به هنگامی بود که قریش «کعبه» را تجدید بنا می‌کرد. ۲- «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین»: ولادت فاطمه پیش از بعثت پیامبر، همان سالی بود که قریش کعبه را می‌ساختند. ۳- «ابن اثیر» در کتاب «المختار من مناقب الاخيار»<sup>۴</sup>- و «طبری» در کتاب «ذخائر العقبی»<sup>۵</sup>- و نیز «سیوطی» در کتاب «الثور الباسمة»، همین مطلب را آوردند. و شما خواننده‌ی گرامی در پژوهش خویش همین دیدگاه را در بیشتر کتابهای اهل سنت خواهی یافت، اما بخاطر سپرده‌ای که ما در صفحات گذشته روایاتی از منابع مهم اهل سنت آورده‌یم که همه نشانگر این حقیقت بود که نطفه‌ی پاک بانوی بانوان فاطمه، [ صفحه ۹۰] از عصاره‌ی غذاها و میوه‌های بهشت بود که بصورت ارمغانی برای پیامبر آمد. و با آگاهی به این روایات روشن می‌شود که ولادت آن حضرت، پس از بعثت شکوهبار پیامبر بوده است، چرا که پیش از آن نه معراج و سیر آسمانی برای پیامبر بود، و نه «جبرئیل» و «میکائیل» بر آن بزرگوار وارد می‌شدند، و نه وحی و رسالتی در کار بود، و دیدگاه دوم بی‌اساس است. و نیز واقعیت دیگری روشن می‌شود و آن این است که کسانی که ولادت آن حضرت را سالها پیش از بعثت پیامبر عنوان می‌کنند، این را از خود ساخته و پرداخته‌اند و انگیزه‌ی آنان این بوده است که روایات بیانگر فرود غذاها و میوه‌های بهشتی به پیامبر و آمدن ارمغان آسمانی به آن حضرت را که عصاره‌ی نطفه‌ی فاطمه گردید، همه را نادیده بگیرند و بوسیله‌ی این تاریخ ساختگی خویش بر ولادت بانوی بانوان، این امتیاز بزرگ او را انکار و بدست فراموشی سپارند. انگیزه‌ی دیگر آنان این است که در این پندارند که با این تاریخ ساختگی خویش ثابت کنند که دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام آنگونه که انبوه روایات نشان می‌دهد، شخصیت والا و شناخته شده و گرانقدر مورد توجهی نبود و به همین جهت با اینکه هیچده بهار از عمر او می‌گذشت در همه‌ی این مدت هیچ کس خواستار ازدواج با او نگردید. که ما در بحث از ازدواج فاطمه علیها السلام در این مورد سخن خواهیم گفت و حقیقت را ترسیم خواهیم نمود.

### در آستانه طلوع

به هر حال محدثان و مورخان از جمله: «طبری» در «ذخائر العقبی»، و «صفوری» در «نزهه المجالس»، و قندوزی در «ینابیع المودة»، در

مورد چگونگی ولادت مبارک و طلوع خورشید [صفحه ۹۱] جهان‌افروز دخت سرفراز پیامبر از مام گرانقدرش «خدیجه» آورده‌اند که: «هنگامی که از لحظات ولادت فرزندم نزدیک می‌شد، پیکی بسوی قابله‌های قریش گسیل داشتم تا بیایند و در آن لحظات دشوار مرا یاری کنند، اما آنان بدان دلیل که من همسر محمد صلی الله علیه و آله بودم، از آمدن به یاری من سرباز زدند. درست در همان شرایط بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی و درخشندگی چهره‌هایشان وصف ناپذیر می‌نمود به خانه‌ی من آمدند و پس از ورودشان یکی از آنان گفت: «خدیجه! غم مدار! من مادر تو «حوا» هستم، و دیگری گفت: من هم «آسیه» می‌باشم، و سومی گفت: من «کلثوم» خواهر موسی هستم، و چهارمی نیز خود را «مریم» دختر عمران معرفی کرد. و افزودند، ما آمده‌ایم تا به هنگامه‌ی ولادت فرزند شکوهمند تو را یاری کنیم. این روایت با اندک تفاوت بدینصورت نیز آمده است: آنگاه که لحظات ولادت فرزند گرانمایه‌ی خدیجه نزدیک شد او پیکی بسوی زنان قریش گسیل داشت و از آنان خواست تا به اقامتگاه او بیایند و به هنگامه‌ی نیاز او را یاری رسانند اما آنان گفتند: بدان جهت که تو همسری محمد (ص) را برگزیده‌ای، به یاری‌ات نخواهیم آمد. درست در همین هنگام بود که چهار بانوی بزرگوار که زیبایی چهره و نور جمالشان وصف ناپذیر می‌نمود به سرای «خدیجه» وارد شدند. یکی از آنان خطاب به او گفت: «خدیجه! من مادرت «حوا» هستم. دومی گفت: من «آسیه» می‌باشم. سومی خود را «کلثوم» خواهر «موسی» معرفی کرد و چهارمی می‌گفت: من مادر «عیسی» هستم، «مریم» دختر «عمران». ما آمده‌ایم تا تو را در کار زیمان و ولادت فرزندت یاری کنیم و آنگاه بود که فاطمه جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. هنگامی که بانوی بانوان گیتی به دنیا آمد در حالی که انگشت خود را به جانب [صفحه ۹۲] آسمان بالا برد بود به سجده افتاد و پیشانی بندگی در بارگاه خدا به زمین نهاد. مفضل در این مورد آورده است که: به ششمين امام نور گفتم: سرورم! ولادت دخت فزانه‌ی پیامبر چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که مادرش به او باردار گردید، فاطمه از درون جان مادر با وی سخن می‌گفت و در فراز و نشیب‌ها، او را به پایداری و شکیایی فرامی‌خواند و مادرش این رویداد شگرف را از پیامبر نهان می‌داشت که روزی آن حضرت وارد خانه شد و دید، خدیجه با کسی سخن می‌گوید از او پرسید با چه کسی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: کودکی که در شکم دارم، با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است. پیامبر گرامی فرمود: خدیجه! این فرشته‌ی وحی است. به من خبر آورده است که آن کودک پرشکوه، دختر است و مام فرزندانی پاک و مبارک. خدا نسل ما از او قرار خواهد داد و پس از فرود قرآن و وحی، از نسل او، پیشوایانی که برگزیدگان بارگاه او در زمین هستند برخواهد گزید. آنگاه امام صادق پس از اشاره به آمدن بانوان چهارگانه‌ای که برای یاری رسانی به خدیجه به هنگامی ولادت فاطمه آمدند، فرمود: بدینسان خدیجه فرزندش، فاطمه را پاک و پاکیزه به دنیا آورد. هنگام طلوع خورشید جهان افروز وجودش، فروغی پرتو افکند که همه‌ی خانه‌های مکه را نورباران ساخت و آنگاه شماری از حوریان بهشت که هر کدام طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر با خود داشتند، وارد خانه‌ی پیامبر شدند و آن دختر بهشت را که پاک و پاکیزه بود با آب کوثر شستشو دادند و دو پوشش سپید و عطرآگین بر او پوشاندند و از او خواستند تا سخن گوید و آن کودک نورسیده به خواسته‌ی خدا لب به سخن گشود و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء، و ان بعلی سید الاوصیاء، و ولدی ساده الاسبط. گواهی می‌دهم خدایی جز خدای یکتا نیست و پدرم پیامبر، سالار پیام آوران [صفحه ۹۳] است، و همتای زندگی ام، سرور پیشوایان آسمانی است، و فرزندانم سالار نوادگان پیامبرانند. آنگاه رو به زنان و حوریان نمود و به هر کدام با نام و نشان سلام گفت... آسمانیان ولادت دخت فزانه‌ی پیامبر را به یکدیگر تبریک گفتند و در کران تا کران آسمانها فروغی پرتو افکند که فرشتگان تا آن روز آن را ندیده بودند. زنان برگزیده‌ی بهشت کودک نورسیده را به مادرش دادند و گفتند: خدیها یا خدیجه طاهره مطهره زکیه میمونه، بورک فیها و فی نسلها. هان ای خدیجه! کودک گرانمایه‌ات را برگیر که پاک و پاکیزه است و خدا او و نسل سرفرازش پربرکت ساخته است. و آن مادر سرافراز با شادمانی وصف ناپذیری کودک خویش را در آغوش گرفت و به شیر دادن او پرداخت. [۷۰]. «ابن عساکر» در کتاب خود «تاریخ کبیر» می‌نویسد: بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» اینگونه بود که هرگاه

خدا به او فرزندی روزی می‌کرد او را به دایه‌ای شایسته می‌سپرد تا شیر دهد، اما هنگامی که دخت ارجمندش «فاطمه» ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری از او را به عهده گرفت. این موضوع را «ابن اثیر» نیز در کتاب «البداية و النهاية» ترسیم کرده است. ]

صفحه ۹۵

## نام‌ها و نشانه‌ها

### اشاره

نامگذاری نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان قرآن و مقام والای صدیقین مراحل تصدیق در پروفرازترین مرحله‌ی تصدیق واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران از شگفتی‌های روزگار مناظره‌ای شنیدنی بیست سند از اسناد مهم اهل سنت گوشه‌ای از مناظره حدیث شریف کسae شیعه و حدیث کسae منزلت والای «فاطمه» منظور از وحی مصحف فاطمه علیها السلام پیامبران و پدیده‌ی اعجاز یک جریان طبیعی... اما بانوی بانوان [ صفحه ۹۶ ]

## نامگذاری

### اشاره

نامگذاری نوزاد و نورسیده، و نیز اصل نامگذاری از سنت‌های دیرین آفریدگار هستی است. از همین دیدگاه است که آفریدگار انسان پس از آفرینش «آدم» و «حوا» برای آنان نام و نشان برگزید و نیز همه‌ی نامها را به «آدم» آموخت. انسانها نیز در این مورد از این روش دیرین خدا پیروی کردند و بر این اساس است که نامگذاری از دیدگاه جامعه‌ها پیشرفت و مردم متمند کاری بایسته شناخته شده است. گرچه انسانهای وحشی بخاطر دور بودن از فرهنگ و تمدن، نه از اهمیت نامگذاری و اثر نام نیکو آگاهند و نه برای پدیده‌ها و انسانها نام نیکو و شایسته بر می‌گزینند.

## نامها

### اشاره

در طول قرون و اعصار نامهای انسانها، بخاطر تفاوت لغت و زبانشان با یکدیگر متفاوت شده است. گاهی میان نام و آنچه که آن نام بر آن برگزیده شده است تناسب و سازگاری وجود دارد و گاه وجود ندارد. گاهی نام در فرهنگ واژه‌ها دارای مفهوم است و گاه نامفهوم و بی معناست و بدون توجه به ریشه لغوی ساخته و پرداخته شده است. از دیدگاه دوستان خدا و بندگان شایسته‌ی او، نام و نامگذاری از اهمیت ویژه‌ای [ صفحه ۹۷ ] برخوردار است و این اهمیت و بهاء دادن کاری است درست و بجا، چرا که هر انسانی به نام و نشان خود خوانده می‌شود. با این بیان میان نام شایسته و نیکو، با نام زشت و ناهنجار تفاوت روشنی خواهد بود همانگونه که واکنش دارنده‌ی نام خوب و زیبا با دارنده‌ی نام زشت، و نیز واکنش شنونده‌ی این دو گونه نام و نشان، با یکدیگر قابل مقایسه نیست. بر این اساس است که همسر «عمران» هنگامی که دختری شایسته بدنیا می‌آورد، می‌گوید: من نام او را «مریم» برگزیدم. «و انى سميتها مریم». [ ۷۱ ]. و خدا برای پیامبر حضرت «یحیی» پیش از آنکه نطفه‌اش در قرار گاه خود قرار گیرد این نام نیکو را بر می‌گزیند، چرا که حضرت «زکریا» از پروردگارش فرزند شایسته و نیکو می‌خواهد و نیایشگرانه به بارگاه خدا روی می‌آورد که: پروردگار!! تو در پرتو قدرت و از نزد خود فرزند و جانشینی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارت برد و او را،

پروردگار! پسندیده و مورد رضایت خویش قرار ده. (ما به او وحی فرستادیم که) ای ذکریا! ما تو را به داشتن پسری مژده می‌دهیم که نامش «یحیی» است و پیش از این همنامی برای او قرار نداده‌ایم. ... فهб لی من لدنک ولیا یرثی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا، یا زکریا انا نبشر ک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له، من قبل سمیا. [۷۲]. آری اگر شما خواننده‌ی گرامی به این آیه‌ی شریفه، نیک بیاندیشی که می‌فرماید: ... لم نجعل له من قبل سمیا [۷۳]. [صفحه ۹۸] ما پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم، آنگاه برایت روشن خواهد شد که گزینش نامهای دوستان و برگزیدگان بارگاه خدا از جانب خود اوست و هموست که گزینش نام برای آنان را خود به عهده می‌گیرد و این کار خطیر را به پدر و مادر آنان وانمی گذارد. پس از دریافت این واقعیت از قرآن کریم، اینک به همراه من بیا تا انبوه روایاتی را که بیانگر نام «قدس» فاطمه علیها السلام هستند و نیز دلیل گزینش این نام جاودانه برای دخت سرفراز پیامبر را بیان می‌کنند، با هم بنگریم تا این حقیقت روشن شود که اگر دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» نامگذاری گردید. این گزینش نام، به دلائل و تناسب‌هایی بوده است و نه بدون برنامه، یا تنها بخاطر خوشایند و زیبا بودن این نام پرشکوه و پرمعنا. واقعیت این است که در این نامگذاری تناسب و هماهنگی کامل میان نام و صاحب آن در نظر گرفته شده است و نام بطور کامل نشانگر و ترسیم کننده‌ی دارنده‌ی آن است. امام صادق علیها السلام در این مورد می‌فرماید: فاطمه علیها السلام در بارگاه خدا دارای نام است که عبارتند از: «فاطمه»، «صدیقه»، «مبارکه»، «طاهره»، «زکیه»، «راضیه»، «مرتضیه»، «محمدثه»، و «زهراء». لفاظه تسعه اسماء عند الله عزوجل: ۱- فاطمه ۲- الصدیقه ۳- والمبارکة ۴- والطاهره ۵- والزکیه ۶- والراضیه ۷- والمرتضیه [صفحه ۹۹] ۸- والمحمدثه ۹- والزهراء... [۷۴]. و اینک نگرشی کوتاه به این نامهای مقدس.

### نامهای نهگانه‌ی بانوی بانوان

#### اشاره

بانوی بانوان به تناسب شخصیت والا- و ابعاد گوناگون شخصیت شکوهبارش، نامهای مختلفی دارد. و روشن است که هر کدام، اشاره به بعدی از ابعاد شخصیت او می‌نماید.

#### فاطمه

#### اشاره

روایات گوناگونی در مورد نامگذاری آن حضرت به این نام مبارک رسیده است که ما پیش از ترسیم این روایات خاطرنشان می‌سازیم که؛ نام مقدس فاطمه از واژه‌ی «فطم» که به معنای بریدن و جدا کردن است، برگرفته شده است. بر این اساس هنگامی که گفته می‌شود: «فطمت الام طفلها» و یا «فطمت الجبل» به این معناست که مادر کودک خویش را از شیر برگرفت و یا رسیمان بریده شد. علامه مجلسی در این مورد می‌گوید: چه بسیار که اسم فاعل به مفهوم اسم مفعول می‌آید. برای نمونه: «سر کاتم» و «مکان عامر» که به مفهوم مکتوم و معمور، یعنی پوشیده داشته شده و آباد شده آمده است. همانگونه که در قرآن شریف نیز: «فی عیشة راضیه» به معنای «فی عیشة مرضیه» آمده است. [صفحه ۱۰۰]

#### پیروان او از آتش در امان داشته شده‌اند

ششمین امام نور از پدران گرانمایه‌اش و آنان از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: اعن جبرئیل قال له:... سمیت فاطمه، فی الارض، (لانها) فطم شیعتها من النهار. [۷۵]. فرشته‌ی وحی به او پیام آورد که: این دخت گرانمایه در زمین «فاطمه» نامگذاری شد، چرا که پیروان راستین او از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند.

### خدا، او و پیروانش را از آتش در امان داشته است

هشتمین امام نور از پدران گرانقدرش و آنان از پیامبر آورده‌اند که فرمود: یا فاطمه اتدرین لم سمیت فاطمه؟ قال علی علیه السلام: لم سمیت؟ قال: لانها فطم هی و شیعتها من النار. [۷۶]. فاطمه جان! می دانی چرا به این نام، نامگذاری شده‌ای؟ امیر مومنان پرسید: چرا؟ فرمود: بدان دلیل که او و پیروان راستین اش از آتش دوزخ در امان داشته شده‌اند. و نیز فرمود: سمیت فاطمه لان الله فطمه‌ها و ذریتها من النار، لقی الله منهم بالتوحید و الايمان بما جئت به. [۷۷]. [صفحه ۱۰۱] او فاطمه نامیده شده چرا که خدای جهان آفرین او و هر کدام از نسل پاکش که خدای را با توحید گرایی و ایمان به آنچه من آورده‌ام، دیدار کند، همه را از آتش در امان داشته است. و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود: انما سمیت ابنتی فاطمه، لان الله فطمه‌ها و ذریتها و محییها عن النار. [۷۸]. دخترم فاطمه تنها بدین جهت به این نام مقدس نامیده شد که خدا او و نسل پاک و دوستداران واقعی اش را از آتش دوزخ در امان داشت. و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: در روز رستاخیز فاطمه علیها السلام بر نزدیک درب دوزخ می‌ایستد و نیاشکرانه رو به آسمان می‌گوید: الهی و سیدی، سمیتني فاطمه،... [۷۹]. خدای من! سالار من! شما نام مرا فاطمه برگزیدی و به مهر خویش مرا و دوستداران نسل مرا از آتش در امان داشتی. بار خدایا! وعده‌ی تو حق است و تویی که در وعده‌هایت تخلف نمی‌ورزی. از جانب خدا ندا می‌رسد که: هان ای فاطمه! درست گفتی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم و تو و دوستداران تو و نسل تو را که ولايت تو و نسل تو را داشته باشند همه را از آتش دوزخ در امان داشته‌ام. درست می‌گویی، وعده‌ام حق است و من در وعده‌های خویش تخلف نمی‌ورزم... [صفحه ۱۰۲]

### او را از هر ناپسندی در امان داشت

از امام صادق است که فرمود: آیا می دانید مفهوم واژه‌ی «فاطمه» چیست؟ یکی از شاگردان آن حضرت می‌گوید، گفتم: سرورم بفرمایید چیست؟ فرمود: یعنی او از بدیها و ناپسندیها جدا شده است. آنگاه فرمود: اگر امیر مومنان با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمی‌کرد، از آدم گرفته تا روز رستاخیز، در کران تا کران زمین همتا و همسانی برای او پیدا نمی‌شد. گفتنی است که این روایت را گروهی از دانشمندان و محدثان اهل سنت از جمله: «ابن شیرویه دیلمی» از «ام‌سلمه»، آن بانوی باشخصیت آورده است که می‌گوید: پیامبر فرمود: اگر خدا علی را نیافریده بود، برای «فاطمه» همسانی نبود. این مطلب را خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» ترمذی در کتاب «مناقب» مناوی در «کنوز الحقایق» و قندوزی در «ینایع المؤودة» از «ام‌سلمه» و از «عباس» عمومی پیامبر روایت کرده‌اند.

### برکت شناخت او

از ششمین امام نور آورده‌اند که: دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام، بدان دلیل به این نام مبارک نامیده شد که آفرینش از شناخت و معرفت او برگرفته شده است. [۸۰]. [صفحه ۱۰۳] و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها. [۸۱].

از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام آورده‌اند که فرمود: آنگاه که فاطمه علیه السلام ولادت یافت، خداوند به فرشته‌ای وحی فرمود که نام «فاطمه» را بر زبان پیامبر جاری سازد. از این رو پیامبر گرامی به خواست خدا نام گرانمایه‌ی او را «فاطمه» نهاد. سپس خدا به آن بانوی بافضلیت فرمود: من به وسیله‌ی دانش و بینش، تو را از دیگر بندگان جدا ساخته و بر همه‌ی آنان برتری بخشیدم و تو را پاک و پاکیزه ساختم. آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: به خدای سوگند که خدا این بانوی گرانمایه را بوسیله دانش و بینش از دیگران ممتاز ساخت و از همان عالم «ذر» او را پاک و پاکیزه قرار داد.

### شکوه و عظمت این نام مقدس

آری این نام پرشکوه نزد خاندان وحی و رسالت دوست داشتنی بود. آنان به این نام و به این بانو سخت احترام می‌کردند و هر کس نیز بدین نام، نامیده می‌شد به او احترام می‌نمودند. برای نمونه: ۱- ششمین امام نور از یکی از یارانش که خدا دختری به او داده بود، پرسید: نام او را چه برگزیده‌ای؟ او گفت: «فاطمه» حضرت فرمود: «فاطمه»؟! درود خدا بر «فاطمه» باد. و آنگاه افزود: اینکه نام او را «فاطمه» نهاده‌ای، هرگز او را سیلی مزن و ناسزا نگو بلکه او را گرامی دار. [صفحه ۱۰۴] ۲- در «وسائل الشیعه» از «سکونی» نقل شده است که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که افسرده و اندوهگین بودم. آن حضرت پرسید: سکونی! چرا پریشانی و اندوه‌زده‌ای؟ گفتم: دختری برایم متولد شده است... فرمود: نامش را چه نهاده‌ای؟ پاسخ دادم: «فاطمه» فرمود: آه! آه! آه! سپس فرمود: اینکه نام او را «فاطمه» برگزیده‌ای به او ناسزا نگو و نفرینش منما و او را کتک مزن. [۸۲] ۳- در «سفینه البحار» از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: فقر و تنگدستی به خانه‌ای که در آن نام «محمد» و «فاطمه» باشد، وارد نمی‌گردد.

### واژه‌ی «میثاق» یا عالم «ذر»

#### اشاره

در پنجمین روایتی که در مورد نام «فاطمه» و دلیل این نامگذاری از امام باقر علیه السلام آوردیم، فرمود: «به خدای سوگند خدا در عالم «میثاق»، او را پاک و پاکیزه آفرید و از ناپاکیها، پاک ساخت». خاطر نشان می‌گردد که منظور از واژه «میثاق» در روایت، همان عالم «ذر» می‌باشد که قرآن شریف بدان اشاره دارد و می‌فرماید: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالو بلی...» [۸۳]. [صفحه ۱۰۵] «و به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل آنها را برگرفت و آنان را گواه بر خود ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: چرا! گواهی می‌دهیم...» چکیده‌ی سخن در این مورد این است که خداوند نسل انسان را از صلب او، در حالی که به صورت ذره بودند خارج ساخت، آنگاه آنان را به آدم نشان داد و فرمود: من از نسل تو پیمانی استوار می‌گیرم که تنها مرا بپرستند و شرک نورزنند و من نیز روزی آنان را به عهد می‌گیرم. سپس به آنان فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی. و پس از آن به فرشتگان فرمود: گواهی بدھید! آنان نیز گفتند: گواهی می‌دهیم. و نیز در این مورد آمده است که: خدا نسل آدم را در جهان «ذر» به گونه‌ای پدید آورد که سخن خدا را بشنوند و بیندیشنند و آنگاه آنان را به صلب آدم باز گردانید و مردم همگی محبوس خواهند بود تا خداوند هر کس را که در آن زمان خارج ساخته است بار دیگر خارج سازد و به دنیا آورد، پس هر کس بر ایمان به خدای یکتا ثابت قدم ماند بر فطرت نخستین خویش باقی مانده و هر کس کفر ورزد، آفرینش و فطرت انسانی و توحیدگرای خویش را دگرگون ساخته و درخور کیفر است. این اندیشه و باور چکیده‌ی مطلبی است که از بسیاری از روایات صحیح دریافت شده است و این عالم را، عالم «ذر» یا عالم «میثاق» نامیده‌اند. و امام باقر در بیان خویش بدین واقعیت اشاره می‌کند که: دخت سرفراز پیامبر، از

همان هنگام و از همان عالم «ذر»، از عادت ماهانه، پاک و پاکیزه آفریده شده است. [صفحه ۱۰۶]

## در روایات

روایاتی که از عالم «ذر» سخن دارند بسیارند که به برخی از آنها نظر می‌افکریم: ۱- از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از پیامبر پرسیدند؛ شما به چه امتیازی بر فرزندان آدم پیشی گرفتید و ممتاز شدید؟ در پاسخ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگاری اقرار کردم زیرا آنگاه که خدا از پیامران پیمان گرفت و آنان را بر سخنان و پیمانهای خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آنان پاسخ دادند: چرا، من نخستین آنان بودم. ۲- «ابو بصیر» آورده است که از حضرت صادق پرسیدم: سرورم! با اینکه انسانها در عالم «ذر» بصورت ذره بودند، چگونه پاسخ خدا را دادند؟ فرمود: خداوند در آنها قدرت و توانی قرار داد که هم سوال را دریافتند و هم توان پاسخ داشتن. ۳- «زراره» از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه شریفه پرسید که: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذرتیهم». یعنی چه؟ و چگونه؟ آن حضرت فرمود: خداوند نسل آدم را تا روز رستاخیز از پشت وی در حالی که به اندازه ذره بودند خارج ساخت و خود را به آنان شناساند. و اگر چنین نبود، هیچ کس پروردگار خویش را نمی‌شناخت. ۴- هنگامی که «عمر بن خطاب» پس از حج به «حجرالاسود» نزدیک شد و آن را لمس نمود، گفت: هان! به خدای سوگند! می‌دانم که تو سنگ هستی و نه سودی توانی رسانید و نه زیانی. اگر پیامبر تو را لمس نکرده بود من نیز چنین نمی‌کردم. امیر مومنان به او فرمود: هان ای «اباحفص»! این سخن را مگو، چرا که پیامبر این سنگ را تنها به خاطر حقیقتی [صفحه ۱۰۷] که می‌دانست، لمس می‌نمود. اگر تو قرآن را نیک می‌خواندی و تفسیر و تاویل آن را خوب می‌دانستی، در می‌یافته که این سنگ، هم سود رسان است و هم زیان زننده و دارای دو چشم و دو لب و زبانی گویا و روان می‌باشد که برای هر کسی که بر پیمانش با او وفا کند، گواهی خواهد داد. «عمر» گفت: یا «بالحسن» این سخن را از کتاب خدا برایم بیان کن. امیر مومنان این آیه را تلاوت فرمود: «و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذرتیهم». آنگاه افزود: زمانی که فرزندان آدم با آزادی و شوق به پروردگاری خدای خویش زبان به اقرار گشودند، خداوند در مورد زیارت «کعبه» نیز از آنان پیمان گرفت. سپس کاغذی رقیق تراز آب آفرید و به قلم فرمان داد که: هان! آمدن بندگانم به زیارت کعبه را بنویس؟ و قلم نوشت. آنگاه به این سنگ فرمان داده شد که دهانت را بگشا و سنگ چنین کرد و به دستور آفریدگار هستی آن نامه را بلعید و دستور یافت که آن را حفظ نما و بر آن بندگان شایسته کرداری که به زیارت کعبه خواهند آمد، گواه باش و شهادت ده، و «حجرالاسود» در کمال فرمان برداری فرود آمد و در اینجا استقرار یافت. و تو هان ای «عمر»! هنگامی که آن را لمس می‌کنی، نمی‌گویی: امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته... امانتم را ادا کردم و به پیمان خویش وفا نمودم تا این سنگ به زیارت من گواهی دهد؟ «عمر» عرض کرد: چرا! به خدای سوگند. امیر مومنان فرمود: این دلیل همان، پیمان فطرت است. و نیز شما خواننده عزیز اگر به کتاب ارزشمند «کافی» و «بحار» و دیگر کتاب‌ها و فرهنگ‌های روایی مراجعه نمایی، با روایات فراوانی در مورد عالم «ذر» روبرو خواهی شد، گرچه با همه‌ی اینها این واقعیت بر برخی از دانشمندان ما پوشیده مانده و پیام آیه‌ی [صفحه ۱۰۸] شریفه را نفهمیده‌اند و در نتیجه در مورد روایات مورد اشاره- با اینکه هم شمارشان بسیار است و هم به این حقیقت صراحةً دارند- دچار تردید شده‌اند. (که خدای از آنان در گزارد).

## چکیده‌ی سخن

چکیده‌ی سخن در این مورد این است که عالم «ذر» همان عالم میثاق است و از همانجا و بلکه پیشتر از آنجا برتری و امتیاز و شکوه خاصی برای پیامبر و خاندان پاک و برگزیده‌ی او، دخت فرزانه‌اش فاطمه بوده است. شما خواننده‌ی گرامی این کتاب، نباید پذیرش این واقعیت برایت گران آید، چرا که در این مورد روایات بسیاری بوسیله‌ی دانشمندان شیعه و سنی رسیده است که همه‌ی

آنها درستی و حقیقت و صحت آن را نشانگر است. روایات رسیده از پیامبر و پیشوایان نور که در کتاب‌های دانشمندان شیعه موجود است، بسیار زیادند و آوردن آنها دشوار، به همین جهت تنها به دو نمونه از منابع اهل سنت نظر می‌افکنیم: ۱- «صفوری شافعی» در کتاب خویش «نזהه المجالس» آورده است که: هنگامی که خدا آدم را آفرید... چشم آدم در بهشت زیبای خدا به بانوی افتاد که در زیبایی و درخشندگی، وصف ناپذیر بود و تاجی از طلا که به جواهر و زیورآلات آراسته شده بود، بر سر داشت. بانوی که آدم زیباتر و پرشکوه‌تر از او ندیده بود. او رو به بارگاه خدا آورد که پروردگارا یان بانوی شکوهبار کیست؟ پاسخ آمد: که ای آدم! این دخت فرزانه‌ی محمد (ص) است. گفت: همتا و همسان او کیست؟ خداوند به فرشته‌ی وحی دستور داد دروازه‌ی قصری شکوهمند از یاقوت را بر روی آدم بگشاید. هنگامی که «جرئیل» درب را گشود، آدم قبه‌ای خوشبو و عطرآگین در آنجا [صفحه ۱۰۹] نگریست و تختی از طلا تماشا کرد که بر روی آن جوانی زیبا و پرشکوه که زیباتر از یوسف است، نشسته است. آدم پرسید: خدایا! این جوان پرشکوه کیست؟ پیام آمد که: این همتا و شوی گرانمایه‌ی «فاطمه»، «علی» است... [۸۴]. ۲- «عسقلانی» در کتاب «لسان المیزان» از امام عسکری، و او نیز از پدران گرانقدر ش آورده است که پیامبر خدا فرمود: هنگامی که خدا آدم و حوارا پدید آورد، آن دو در بهشت پرطراوت و زیبا می‌خرامیدند و می‌گفتند: آیا کسی زیباتر از ما خواهد بود؟ در همان حال سیمای درخشان و پرشکوه بانوی وصف ناپذیر بر آنان آشکار گردید. سیمایی که همانندش را ندیده بودند، سیمایی که درخشش نورش دیدگان را خیره می‌ساخت. آن دو رو به بارگاه خدا آورده‌اند و گفتند: پروردگارا این سیمای شکوهبار و درخشنده از آن کیست؟ پیام آمد: این سیمای درخشنده سالار بانوان «فاطمه» است. آدم پرسید: خدایا! آن تاج زیبایی که بر سر دارد چیست؟ پیام آمد: همتای زندگی اش «علی» است. پرسید: آن دو گوشواره‌ی زیبا چه می‌باشند؟ پیام آمد: دو فرزند سرفراز او حسن و حسین علیهم السلام هان ای آدم دو هزار سال پیش از آفرینش تو این سیمای پرشکوه در دانش نهان من، موجود بود. [۸۵]. [صفحه ۱۱۰]

### صدیقه

### اشاره

خطارنشان گردید که یکی از نامهای بلند آوازه‌ی بانوی بانوان، «صدیقه» است و این واژه‌ی مقدس به مفهوم بسیار راستگو می‌باشد. این واژه به کسر «صاد» و تشدید «دال» از صیغه‌های مبالغه است و در معنا رسانتر از «صدقه» می‌باشد. در تفسیر این واژه‌ی مقدس برخی از واژه شناسان گفته‌اند که: ۱- واژه «صدیق» به معنای کسی است که همواره راست می‌گوید. ۲- برخی گفته‌اند: کسی است که هر گز دروغ نمی‌گوید. ۳- به باور برخی «صدیق» به مفهوم کسی است که در راستگویی در اوج کمال است و گفتارش را با رفتار و عملکردش تصدیق می‌کند و همواره نیکوکار است. ۴- و برخی گفته‌اند: «صدیق» کسی است که بر اثر عادت به راستگویی از او دروغ سر نمی‌زند. ۵- برخی «صدیق» را به کسی تفسیر کرده‌اند که گفتار و عقیده و اندیشه‌اش راست است و راستگویی خویش را با عملکرد درست ثابت می‌نماید. [۸۶]. ۶- برخی بر آنند که «صدیق» کسی است که آنچه را حق و عدالت پیستند گواهی می‌کند. ۷- و برخی دیگر گفته‌اند صدیق کسی است که راستی و راستگویی سیره‌ی همیشه‌ی اوست. ۸- و سرانجام اینکه گفته‌اند «صدیق» کسی است که آنچه را خدا فرمان داده است پذیرد و به خدا و پیامبرانش و آنچه به آنان فرود آمده است، ایمان بیاورد و قرآن این [صفحه ۱۱۱] برداشت را تایید نماید. والذین آمنو بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون. [۸۷]. و کسانی که به خدا و پیامبران او ایمان آورده‌اند، اینان همان راستگویانند.

آنچه از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت، معنای واژه «صدیق» در فرهنگ واژه‌شناسان بود. اما از آنبوه آیات و روایات چنین دریافت می‌گردد که مقام «صدیق» و «صدیقین» آنچنان پر فراز است که هم‌دیف پیام آوران و شهیدان راه حق است و آنان متزلت و حساب ویژه‌ای دارند، که برای نمونه به برخی از آیات نظر می‌افکنیم. ۱- قرآن در این مورد می‌فرماید: و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا. [۸۸]. و هر که از خدا و پیامبر فرمان برد، همراه کسانی خواهد بود که خدا به آنان نعمت‌ها ارزانی داشته است، همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقاند. ۲- و می‌فرماید: و اذکر فی الكتاب ابراهیم انه كان صديقا نبيا. [۸۹]. و در این کتاب ابراهیم را یاد کن، چرا که او پیامبری راستگو بود. ۳- و می‌فرماید: و اذکر فی الكتاب ادریس انه كان صديقا نبيا. [۹۰]. [صفحه ۱۱۲] و در این کتاب ادریس را یاد کن، چرا که او پیامبری راست گفتار بود. ۴- و می‌فرماید: ما المسيح بن مریم الا-رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه... [۹۱]. مسیح فرزند مریم، جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمدند و رفتند و مادرش بانوی بسیار راستگو (صدیقه) بود. برخی از مفسران در تفسیر «و امه صدیقه» می‌گویند: او را بدان جهت «صدیقه» نامیده‌اند که آیات پروردگار خویش، مقام والای فرزندش «مسیح» و نیز آنچه را که او از جانب خدا دریافت داشته بود، همه را، با همه‌ی وجود گواهی می‌کرد و بدانها باوری عمیق داشت. به همین جهت است که خدای جهان‌آفرین در آیه‌ی دیگری این واقعیت را ترسیم می‌کند که: «و صدقت بكلمات ربها». [۹۲]. او سخنان پروردگارش را گواهی می‌کرد.

### مراحل تصدیق

از تعمق در آیات، این واقعیت دریافت می‌گردد که تصدیق دارای دو مرحله است: ۱- گاه تصدیق گواهی نمودن خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی و مقررات دینی، به گفتار و بیان و قلم می‌باشد، که مرحله‌ی زبانی تصدیق است، بی‌آنکه عملکرد انسان گفتارش را گواهی کند. برای نمونه انسانی که در زندگی خویش بر این باور است که خدا در همه‌ی مراحل و در هر حال او را می‌بیند. با این وصف خدای را نافرمانی می‌نماید. یا می‌داند که خدای [صفحه ۱۱۳] هستی بر او حقوق مالی یا دیگر وظایف و تعهدات مقرر فرموده است اما در میدان عمل وظیفه‌ی خویش را انجام نمی‌دهد. یا آگاه است که آفریدگارش، شرابخوارگی و بدمستی، رباخواری و بی‌عفتی را ممنوع و ظالمانه شمرده است اما باز هم به این جنایتها دست و دامان آلوده می‌سازد و... چنین فرد و جامعه‌ای آفریدگار هستی را در مرحله‌ی زبانی تصدیقگر است و حلال و حرام و ارزشها و خدارزشها، پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ را گواهی می‌کند اما رفتار و عملکردش با گفتارش بیگانه است و با هم هماهنگی و سازگاری نشان نمی‌دهد. این فرد و جامعه، تصدیق کننده‌ی بازیان است نه عملکرد. ایمان آورده و باوردارنده‌ی زبانی است نه عملی و حقیقی. ۲- اما «صدیقان»، انسان والا- و شکوهمندی است که از این مرحله اوج گرفته و به پر فرازترین مرحله‌ی باور و تصدیق پرکشیده است و «صدیقان»، مردمی هستند که هم با آگاهی و گفتار، حق و عدالت و خدا و پیامبر و مقررات او را گواهی می‌کند و هم عملکردشان این اندیشه و گفتار و باورشان را گواهی می‌کند. دریغا که چنین شایستگان و راستگویانی در شمار بسیار اندک هستند و شاید در برخی شهرها یک نفر هم پیدا نشود.

### فاطمه در پر فرازترین مرحله‌ی تصدیق

و اینک شما خواننده‌ی عزیز با دقت در آنچه گذشت می‌توانی به مقام والای بانوی بانوان گیتی پی ببری که به پر فرازترین مرحله‌ی باور و تصدیق اوج گرفته و به مقام والای «صدیقین» پرکشیده است. به جایی رسیده است که پیامبر به فرمان خدا نام گرانمایه‌ی او را «صدیقه» برگزیده است. برای نمونه به این دو روایت بیندیشید: [صفحه ۱۱۴] ۱- از پیامبر خدا روایت کرده‌اند که خطاب به امیر

مومنان فرمود: علی جان! سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس ارزانی نشده است، حتی به من. این سه نعمت عبارت‌اند از: الف) پدرزنی همانند من به تو ارزانی شده است، در حالی که من پدرزنی چون پدرزن تو که پیامبر خداست، ندارم ب) به تو همسر گرانقدری چون دخت فرزانه‌ام «صدیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی ارزانی نشده است. ج) فرزندانی بسان «حسن» و «حسین» به تو داده شده است و من فرزندانی همانند آن دو ندارم. [۹۳] ۲- و نیز «فضل» آورده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم سرورم! چه کسی پیکر مطهر فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مومنان... گویی این مطلب بر من گران آمد، به همین جهت آن بزرگوار فرمود: گویی این واقعیت بر تو گران آمد، آری؟! گفتمن: آری فدایت گردم. فرمود: نباید این مطلب بر تو گران آید، چرا که فاطمه «صدیقه» بود و جز «صدیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی که «مریم» را کسی جز پسرش «عیسی» غسل نداد؟ از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: آن بنوی شکوه‌بار و پرمعنویت براستی بزرگترین تصدیق کننده‌ی حق بود و عصرها و نسلهای پیشین بر محور شناخت و معرفت او چرخیده است. [صفحه ۱۱۵]

## مبارکه

## اشاره

واژه‌ی «برکت» را «تاج العروس» به مفهوم نمو و نیکبختی و افزایش معنا کرده است. و «مفروقات» آن را به مفهوم سرچشمه و جایی معنا کرده است که خیر و رحمت الهی به گونه‌ای از آنجا می‌جوشد و جریان می‌یابد که نه می‌توان از آن جلوگیری کرد و آن را محدود ساخت و نه می‌توان شمارش کرد و اندازه‌گیری نمود. با این بیان هر چیزی که فراوانی و افزایش و زیادی محسوسی در آن دیده شود، «مبارک» است و در آن برکت وجود دارد.

## چشممه‌سار برکات الهی

خدای جهان‌آفرین در وجود گرانمایه‌ی بنوی بانوان، انواع برکات را قرار داد و نسل پرافتخار پیامبر را از او آفرید و خیر بسیاری در نسل او قرار داد. می‌دانیم که آن بنوی فرزانه، هنگامی که سر در بستر شهادت نهاد، تنها دو پسر به نام «حسن» و «حسین» از او به یادگار ماند و دو دختر به نام «زینب» و «ام کلثوم»، و پس از مدتی هم رخداد غمبار عاشورا رخ داد و همه‌ی فرزندان حسین علیه السلام، جز چهارمین امام نور، به شهادت نایل آمدند، و از فرزندان امام «حسن» نیز طبق برخی روایات هفت تن به شهادت رسیدند و از دخت سرفرازش «زینب» نیز دو فرزند به بارگاه دوست هدیه شد و از دختر دیگر آن حضرت هم فرزندی به یادگار نماند. و نیز می‌دانیم که پس از رخداد غمبار و تکاندهنده‌ی عاشورا، رخدادهای ناگوار دیگری پدید آمد و کشتارها و خونریزی‌ها، از نسل پاک پیامبر ادامه یافت. رخداد سهمگین «حره» تا شهادت «زید شهید» و یارانش، و حادثه‌ی «فح» تا تار و مار و آواره ساختن «علویان» یکی از پی دیگری به وقوع پیوست، اما با همه‌ی این جنایت‌ها و سفاکی‌های سیاهکاران اموی، نسل پاک و سرفراز پیامبر به حیات افتخار‌آفرین خویش ادامه داد. [صفحه ۱۱۶] پس از امویان نوبت به عباسیان رسید. آنان نیز در بیداد و شقاوت و پیکار بی‌رحمانه با علویان و تلاش در ریشه کن ساختن آنان، رکورد را شکستند... مبارزه‌ی آنان با خاندان وحی و رسالت به ظالمانه‌ترین ابعاد و بدترین و بی‌رحمانه‌ترین اشکال، به مدت دو قرن ادامه یافت که آخرین جنایات هولناک آنان بشهادت رساندن حضرت عسکری بود. اما با همه‌ی شقاوت‌های عباسیان نسل پاک «فاطمه» و پیامبر رو به فزونی نهاد و بسان مشعل درخشانی نورافشانی کرد. پس از عباسیان «صلاح الدین ایوبی» و دار و دسته‌اش آمدند و آنان نیز در کشتار خاندان پیامبر و نابود ساختن راه و رسم شیعیان

آنان، سیاست شوم امویان و عباسیان را پی گرفتند. برای نمونه: در مغرب عربی به چنان کشтарهای دسته جمعی دست یازدیدند که انسان از شنیدن گزارش آن جنایت‌ها در حق پیروان اهل بیت به خود می‌لرزد، اما با همه‌ی این کشтарها خداوند در نسل پاک و سرفرازش بانوی برکت قرار داد و او را چشم‌هی جوشان خیر فراوان و برکات بسیار ساخت.

### واژه‌ی «کوثر» از دیدگاه مفسران

مفسران در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «ان اعطیناک الکوثر» دیدگاه‌ها و سخنانی دارند. گرچه مشهور آن است که «کوثر» حوضی معروف در رستاخیز، یا سرای آخرت، و یا نهر مشهوری در بهشت زیبا و پر طراوت خدادست، اما «کوثر» بر وزن «فوعل» به مفهوم یک سرمایه‌ی ارزشمند و پایان‌ناپذیر، یا خیر و برکت بسیار می‌باشد. «سیوطی» دانشمند اهل سنت در تفسیر خویش «الدرالمثور» در تفسیر واژه‌ی «کوثر» به نقل «ابوبشر» و «سعید بن جبیر» آورده است که «ابن عباس» می‌گفت: «کوثر» به مفهوم خیر فراوانی است که خداوند آن را به پیامبر گرامی ارزانی داشت. «ابوبشر» آورده است که به «سعید بن جبیر» گفت: برخی از مردم می‌پندارند که [صفحه ۱۱۷] «کوثر» نهری در بهشت پر طراوت است. «سعید» گفت: آن نهر هم جزیی از همان خیر کثیر و برکات بسیاری است که به پیامبر ارزانی گردید. اما آنچه مناسب‌ترین معنا در این آیه شریفه است، این است که بگوییم: منظور از «کوثر» همان‌گونه که در تفسیر «فخر رازی» آمده است، وجود گرانمایه‌ی بانوی بانوان «صدیقه‌ی طاهره» است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البيان» در مورد واژه‌ی «کوثر» می‌نویسد: «برخی برآند که کوثر به مفهوم خیر و نیکی بسیار است و برخی دیگر بر این باورند که به معنای زیادی و فراوانی نسل و فرزند است. این معنا در نسل پاک پیامبر و از فرزندان «فاطمه» آشکار گشته، به گونه‌ای که شمارش آنان امکان‌پذیر نیست و این برکت تا روز رستاخیز خواهد بود.» فخر رازی در تفسیرش در این مورد: «دیدگاه سوم این است که منظور از واژه‌ی «کوثر» فرزندان پیامبر می‌باشد. چرا که مفسران برآند که این سوره‌ی مبارکه هنگامی بر قلب مصافی پیامبر فرود آمد که برخی از شرک گرایان آن حضرت را بخاطر نداشتن پسر سرزنش نمودند و خدا پاسخ آنان را در این سوره داد.» با این بیان پیام و مفهوم آیه‌ی شریفه این خواهد بود که: خداوند به پیامبر نسل سرفرازی ارزانی خواهد فرمود که در طول قرون و اعصار به یادگار بماند و شما خواننده‌ی گرامی! خوب بیندیش که چقدر از خاندان وحی و رسالت را بخاطر دفاع از ارزش‌های انسانی و اسلام به خاک و خون کشیدند و با این وصف جهان از نسل پیامبر آکنده است در حالی که از دشمنان کینه‌توز و بداندیش پیامبر همچون «امویان» کسی که شایسته‌ی نام بردن باشد، باقی نمانده است. افرون برآنچه آمد، اینکه بنگرید که چگونه از نسل جاودانه و پرافتخار او [صفحه ۱۱۸] دانشمندان بی‌نظیر و فرزانه‌ای، همانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و همچون نفس زکیه و... پدیدار شدند و در آسمان اسلام و جهان درخشیدن آغاز کردند. آری دیدگاه مناسب این تفسیر این گونه است که یکی از کافران، پیامبر گرامی را پس از مرگ یکی از پسرانش مورد سرزنش قرار داد و گفت: «محمد» از ادامه‌ی نسل محروم گشت و اگر خود جهان را بدرود بگویید نام او نیز به همراه دین و آیین او به دست فراموشی سپرده خواهد شد و اینجا بود که خداوند برای آرامش خاطر بخشیدن به پیامبر این سوره‌ی مبارکه را بر قلب پاک او فروفرستاد و گویی خدا به پیامبر فرمود که: «هان! ای پیامبر برگزیده‌ی من! اگر امروز پسرت از دنیا رفت و عیج‌بیان تو را بدین بهانه نکوهش کردند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم و او گرچه در شمار یک تن است اما در حقیقت بسیار است و بزودی از همین یک انسان والا، نسلی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.» و بر این اساس و نوید است که اینکه با یک نگرشی کوتاه خواهیم دید که، آری نسل پاک بانوی بانوان که همان نسل جاودانه‌ی پیامبر است در سراسر جهان حضور دارد و همه جا منتشر شده است. شمار این نسل سرفراز در عراق به یک میلیون نفر، در ایران به سه میلیون نفر، در مصر به حدود پنج میلیون، در مراکش و مغرب عربی به پنج میلیون نفر، در الجزایر و تونس و لیبی نیز همین‌گونه، در اردن، سوریه، لبنان، سودان، کشورهای خلیج و عربستان به میلیونها نفر، و در یمن، هند، پاکستان،

افغانستان، و جزائر اندونزی، به حدود ۲۰ میلیون انسان می‌رسد. [صفحه ۱۱۹] و کمتر کشورهای اسلامی است که در آن از این نسل سرفراز حضور نداشته باشد. و شمار آنان سر از ۳۵ میلیون و بیشتر درمی‌آورد. و اگر سرشماری دقیق و آمارگیری صحیحی انجام پذیرد، بی‌تر دید شمار آنان از این هم افزونتر خواهد بود. آری این شمار عظیم همه از نسل سرفراز پیامبر، از طرف امیر مومنان و دختر فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام است که در میان آنان، شخصیت‌های برجسته‌ای از دانشمندان، و نویسنده‌گان، زمامداران و وزیران، نوابغ و چهره‌های برجسته در میدانهای گوناگون، وجود دارد. گفتند است که برخی از این نسل جاودانه، به این پیوند و خویشاوندی و ارج آن، هم آگاهی کامل دارند و هم بر آن می‌بالند و برخی نیز توجهی به این راز شرافت و عظمت ندارند. و نیز برخی از آنان راه و رسم افتخار‌آفرین نیاکان گرانمایه‌ی خویش را گام سپرده و می‌سپارند و برخی نیز بدبهتانه به راه ضلالت و گمراهی در غلط‌گردانی دارند. تا آنجایی که شنیده شده است که برخی از علویان در «اندونزی» از بقایای فرقه‌های بداندیش و گمراه خوارج و نواصب هستند!!

### از شگفتی‌های روزگار

#### اشارة

و نیز از مسائل بسیار تعجب‌انگیز در تاریخ پرفسور و نسبت اسلام این است که برخی از مسلمان‌نماهای حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیت نبودند که نسل امیر مومنان و فاطمه، همان نسل پرافتخار پیامبر است. آنان این حقیقت روشن را بخاطر انگیزه‌های جاهلی و جاهطلبانه‌ی سیاسی و اجتماعی انکار می‌کردند و پیکار بی‌امان و شرارتباری در برابر این اندیشه در پیش گرفته و خونهای بسیاری را به ناحق بر زمین ریختند. شما خواننده‌ی عزیز با تعمقی شایسته، موضع گیریهای ظالمانه و خشونت‌بار عناصر [صفحه ۱۲۰] خود کامه‌ای چون: «حجاج» خونخوار و هتاک، «منصور دوانیقی»، «هارون» و استبدادگرانی نظری آنها را که گام بر جای گام آنان نهادند همه را، مورد مطالعه قرار ده تا این مطلب روشن شود. ۱- مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» از «عامر شعبی» آورده است که: شبی «حجاج» پیکی شوم را بسوی من گسیل داشت و مرا فراخواند. من از ترس شرارت او، وضو ساختم و پس از وصیت بسوی دربار رفت. هنگامی که بر او وارد شدم با سفره‌ی چرمی و شمشیر برنهای روبرو شدم. سلام گفتم و او جواب مرا داد و گفت: نگران مباش، تا فردا ظهر در امان هستی. آنگاه مرا نزدیک خود جای داد و دستور داد مرد سالخوردهای که در غل و زنجیر بود آوردند و در برابر او نشاندند. «حجاج» رو به من نمود و گفت: این مرد بر این اندیشه است که «حسن» و «حسین» فرزندان پیامبرند. اینک باید دلیل قانع کننده‌ای از قرآن بیاورد، در غیر این صورت گردنش را طعمه‌ی این شمشیر خواهم ساخت. من گفتم: شایسته است نخست این کند و زنجیر را از دست و پای او برگیرند. یا دلیل خواهد آورد و نجات خواهد یافت و یا دلیل نخواهد آورد، چرا که شمشیر تو این غل و زنجیر را نمی‌تواند ببرد. باید به هر صورت این کند و زنجیر برداشته شود. «حجاج» پذیرفت و دستور داد که کند و زنجیرها را گشودند و من خوب نگاه کردم، دیدم شگفت! «سعید بن جبیر» آن بزرگمرد فرزانه است. بر خود لرزیدم و گفتم: خدایا! اینک چگونه می‌تواند از قرآن دلیل بیاورد؟ که حجاج گفت: هان «سعید»! دلیل خویش را بیاور در غیر این صورت آماده‌ی مرگ باش. «سعید» گفت: شکیبا باش... و پس از دقایقی سخن را آغاز کرد. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحيم. و وهبنا له اسحاق و يعقوب... [صفحه ۱۲۱] و ساکت شد و به حجاج گفت بقیه‌ی آیه را بخوان. حجاج خواند: و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس... سعید پرسید: چرا خدا در اینجا نام عیسی را می‌برد؟ به چه مناسبت؟ حجاج پاسخ داد: چون او از نسل ابراهیم است. سعید گفت: اگر عیسی آن پیامبر خدا، در حالی که پدر ندارد و با فاصله‌ی بسیاری فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او بشمار می‌رود، پس چرا «حسن» و «حسین» با اینکه به پیامبر نزدیکترند، فرزندان گرانمایه‌ی او به حساب نیایند؟ حجاج که کشتی دجالگری و فریبیش به گل نشسته بود، دستور داد ضمن آزاد ساختن او ده هزار دینار هم، به عنوان جایزه به خانه‌اش بیرند. «شعبی»

می افزاید: بامداد فردا با خود گفتم: بر من لازم است نزد این پیر فرزانه بروم و قرآن را از او بیاموزم. اینک خوب دریافتمن که فرهنگ و مفاهیم بلند و گسترده و عمیق این کتاب خدا را نمی دانم. با این فکر بسوی خانه ای او شتافتمن اما وی در مسجد بود. به آنجا رفتم و دیدم دینارهای شب گذشته را به مسجد آورده و آنها را در بسته های ده دیناری قرار می دهد و به محرومان اتفاق می کند و هر بسته را که بدست کسی می دهد خاطرنشان می سازد که اینها همه به برکت دو سالار جوانان بهشت، «حسن» و «حسین» است که اگر یک نوبت و یک نفر چون من در دفاع از آن دو گرانمایه‌ی جهان هستی اندوه‌هگین گردد به برکت آن دو در برابر یک هزار نفر شادمان می شوند. [۹۴]. آری آیاتی که جناب «سعید» بدانها تمسک جست اینها هستند: و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدینا من قبل زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین. [۹۵]. [صفحه ۱۲۲] و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشدیدم و همگی را راه نمودیم... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.

مناظر های شنیدنی

در این مورد مناظره‌ای میان هفتمنی امام نور، حضرت کاظم با «هارون»، دیکاتاتور رژیم «عباسی» روی داده است که جالب و شنیدنی است و آن را، عیون اخبارالرضا این گونه آورده است: «هارون» به حضرت «کاظم» گفت: چگونه شما به مردم اجازه می‌دهید که شما را فرزندان پیامبر بخوانند در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می‌شود و فاطمه جز طرفی برای پرورش فرزند نبوده و پیامبر هم نیای مادر شماست نه پدری؟ حضرت فرمود: هارون! اگر پیامبر خدا به این جهان باز گردد و از دختر شما خواستگاری نماید به آن حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟ هارون گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم؟ نه تنها پاسخ مثبت می‌دهم که بر همه‌ی جهانیان هم فخر و مباحثات می‌کنم. امام کاظم فرمود: اما نه پیامبر از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می‌دهم. هارون گفت: چرا؟ امام فرمود: بدان جهت که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی. هارون گفت: احسنت! خوب گفتی ای موسی. آنگاه از حضرت کاظم پرسید که: چگونه شما خویشن را از نسل پیامبر می‌شمارید در حالی که آن حضرت از خود پسری بر جای نهاد و نسل انسان از فرزندان پسر تداوم می‌یابد و شما فرزندان دختر پیامبرید؟ [صفحه ۱۲۳] حضرت کاظم در اینجا دیگر از پاسخ باز ایستاد و از هارون خواست که عذر آن گرامی را در ندادن پاسخ پذیرید. اما او نپذیرفت و اصرار کرد که باید پاسخ پرسش مرا بدھید و افروزد: شما ای فرزند «علی» که امام و پیشوای علویان و دوستداران خاندان خویش هستی، باید دلیل و برهان خویش را در این مورد از قرآن اقامه کنید، چرا که شما ادعا دارید که فرزندان پیامبر هستید و نیز مدعی هستید که بر همه‌ی مفاهیم و علوم و رموز کتاب خدا آگاهید و تاویل آیات قرآن همه و همه نزد شماست دانشمندان بی نیاز می‌دانید. حضرت کاظم فرمود: اجازه پاسخ می‌دهید؟ هارون گفت: بفرمایید امام فرمود: اعود بالله شیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحيم. و من ذریته داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون... و يحيى و عيسى... [۹۷]. امام پس از تلاوت آیه پرسید: اینکه بگو پدر عیسی که بود؟ هارون گفت: عیسی پدر نداشت. امام فرمود: چرا قرآن شریف «عیسی» را از طریق مادرش «مریم» به نسل پیامبران خدا پیوند می‌دهد؟ همانگونه که ما با الہام از قرآن شریف عیسی را از مادر به پیامبران و نسل آنان [صفحه ۹۸] ملحق می‌سازیم، ما فرزندان «فاطمه» و «علی» نیز به پیامبر پیوند خورده و نسل او هستیم. [۹۸].

نگرشی بر روایات در این مورد

آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، آیاتی بود که امامان نور بر انتساب خویشتن به پیامبر، از طریق مام گرانقدرشان فاطمه علیها السلام، بدانها استدلال نمودند. اما از آیات که بگذریم روایات بیانگر این واقعیت بسیار است که ما به چند نمونه بسنده

می‌نماییم: ۱- «ابن عباس» در این مورد آورده است که: من و پدرم «عباس» نزد پیامبر نشسته بودیم که امیر مومنان وارد شد و سلام کرد. پیامبر جواب او را داد و از آمدن او شادمان گردید و برخاست و ضمن استقبال از او، وی را در آغوش فشد و میان دو چشمانش را بوسه باران ساخت و او را در سمت راست خویش جای داد. پدرم «عباس» گفت: ای پیامبر خدا! آیا «علی» را دوست دارید؟ پیامبر فرمود: عمو جان! به خدای سوگند، خدا بیشتر از آنکه من وی را دوست می‌دارم، او را دوست دارد. خداوند نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد و مرا در صلب «علی». [۹۹] ۲- و نیز «خوارزمی» آورده است که: پیامبر فرمود: خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خود قرار داد اما نسل مرا از صلب «علی» آورد. [۱۰۰] ۳- خاطرنشان می‌گردد که این روایت را: [صفحه ۱۲۵] «محب الدین طبری» در «ذخایر العقبی»، «جوینی» در «فرائد السمعطین»، «ذهبی» در «میزان الاعتدال»، «ابن حجر مکی» در «الصواعق» ص ۷۴، «متنی هندی» در «منتخب کنز العمال»، «زرقانی» در شرح «المواهب اللدینه»، و «قندوزی» در «ینایع الموده» ص ۱۸۳، روایت کرده‌اند. ۴- و نیز «نسائی» در «خصائص امیر مومنان» از «محمد بن اسامه» و او از پدرش آورده است که پیامبر به امیر مومنان فرمود: «اما تو ای «علی»! داماد من و پدر فرزندانم هستی! تو از من هستی و من از تو». ۵- و نیز از «اسامه» آورده است که: شبی بخاطر کاری که پیش آمد درب خانه‌ی پیامبر را زدم، پیامبر بیرون آمد در حالی که گویی در آغوش و زیر لباس خویش چیزی داشت که من نفهمیدم چیست. هنگامی که کارم تمام شد گفتم: ای پیامبر خدا! زیر لبستان چیست؟ آن حضرت لباس خویش را کنار زد و من دیدم که «حسن» و «حسین» هستند. آنگاه رو به من کرد و فرمود: اسامه! این دو تن پسران من و پسران دخترم «فاطمه» هستند. و رو به آسمان نمود و گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من این دو را دوست می‌دارم، تو هم دوست داشته باش.

## انکار این واقعیت

به هر حال روایاتی که به صراحة بیانگر این حقیقت‌اند که امام حسن و حسین دو فرزند گرانمایه‌ی پیامبرند، بسیار است. با این وصف برخی عناصر نادان در انکار این [صفحه ۱۲۶] واقعیت به فلسفه‌بافی احمقانه‌ای پرداخته و به آیه‌ی شریفه‌ای چنگ انداخته‌اند که می‌فرماید: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم...» و بدینوسیله پنداشته‌اند که پیامبر پدر هیچ کس نیست. با اینکه می‌دانیم این آیه‌ی شریفه در مقام نفی فرزندی «زید» نسبت به پیامبر فرد آمده است، چرا که پیامبر نخست او را به فرزندی خویش گرفت، آنگاه «زینب دختر جحش» را به ازدواج او درآورد. سپس هنگامی که زید همسرش را طلاق گفت: پیامبر به فرمان خدا و برای شکستن یک سنت جاهلی با او ازدواج کرد، تا به همگان نشان دهد که نه پسرخوانده، فرزند حقیقی است و نه همسر او عروس انسان می‌باشد. قرآن در این مورد می‌فرماید: فلما قضی زید منها و طرا زوجنا کها لکی لا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواجه ادعیائهم اذا قضوا منهن و طرا... [۱۰۱]. پس هنگامی که «زید» از آن زن کام گرفت و طلاق او را داد، وی را به ازدواج تو درآوردیم تا پس از این مومنان در ازدواج با زنان طلاق داده شده بوسیله‌ی پسرخواندگان خویش، گناهی پندارند... با این بیان آیه‌ی شریفه بر این واقعیت رهنمون است که پیامبر پدر «زید» نیست تا همسر طلاق داده شده‌ی وی بر او حرام باشد، چرا که حرام بودن این ازدواج فرع بر این است که پسرخوانده‌ی انسان پسر حقیقی او باشد، در حالی که اینگونه نیست. به همین جهت قرآن هم تعبیر به «من رجالکم» می‌نماید تا نشان دهد، که پیامبر پدر هیچ یک از مردان شما نیست، در حالی که آن حضرت چهار پسر داشت و پدر گرانقدر پسرانش - «ابراهیم» و «قاسم» و «طیب» و «مطهر» بود. [صفحه ۱۲۷] و نیز در روایات صحیحی آمده است که پیامبر به امام حسن علیه السلام فرمود: «این پسر من، سalar و سرور من است». و نیز فرمود: دو پسرم «حسن» و «حسین» دو امام هستند چه بشینند و قیام کنند. و نیز فرمود: پسران هر دختری به پدرشان منسوب می‌شوند، مگر فرزندان «فاطمه» که من پدر آنان هستم... و نیز گفته شده است: «من رجالکم» اشاره‌ی به رشد یافتگان از جنس مردان در آن زمان است، در حالی که هیچ یک از پسران

پیامبر در آن هنگام به حالت رشد و بلوغ نرسیده بودند. در پایان این بخش یادآوری می‌نماییم که آنچه در مورد پدری پیامبر خدا درباره فرزندان پسرش می‌گوییم، همه‌ی اینها در مورد پدری او درباره دو فرزند دختری اش «حسن» و «حسین» نیز ثابت است و سخن در اینجا همان است که در آنجاست.

## ظاهره

### اشاره

از نظر شما خواننده‌ی گرامی که یکی از نامهای دخت پیامبر «ظاهره» است. از امام باقر آورده‌اند که به نقل از پدرانش فرمود: فاطمه دخت گرانمایه‌ی پیامبر، بخاطر پاکی و پاکیزگی اش از هر پلیدی و هر عارضه و عادت زنانه، «ظاهره» نامیده شده است. و بهترین نکته‌ای که در این مورد می‌تواند محور بحث قرار گیرد، آیه‌ی شریفه‌ی «تطهیر» است که می‌فرماید: «انما يرید الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يظهر لكم تطهير». [صفحه ۱۲۸] [۱۰۲] (هان ای خاندان پیامبر)! خداوند می‌خواهد هر گونه پلیدی را از شما بزداید و شما را آنگونه که می‌باید، پاک و پاکیزه سازد. این آیه شریفه به دلیل شکوه و معنویت بسیارش، در طلیعه‌ی آیات قرآنی است و از اهمیت بسیاری برخوردار است، چرا که سرچشممه‌ی شکوه و عظمت و ارزش‌های خاندان وحی و رسالت، و دربردارنده‌ی نکات دقیق و عمیقی است. در مورد این آیه شریفه از سوی دانشوران و دانشمندان بحث‌ها شده و قلم‌ها به نگارش پرداخته و اندیشه‌ها به تکاپو افتاده است و اگر بگوییم آیه تطهیر جولانگاه افکار و معرفه‌ی آراء گوناگون و دیدگاه‌های متفاوت است، و بویژه در این مورد که «اهل بیت» کیانند و قلمرو این عنوان و حدود آن چیست و تا کجاست، بحث‌های بسیار گسترده‌ای صورت گرفته است، چیزی جز واقعیت نگفته‌ایم. نکته‌ای که در آیه «تطهیر» یک واقعیت تردیدناپذیر است، این است که به اتفاق همه‌ی محدثان و مفسران شیعه و سنی جز شمار ناچیزی از آنها این آیه شریفه، فاطمه علیه السلام دخت سرفراز پیامبر را شامل می‌شود، چرا که همه‌ی روایات رسیده در پیرامون آیه شریفه، بیانگر آن است که امیر مومنان و «فاطمه» و دو فرزند گرانمایه‌ی آنان، از قهرمانان آیه تطهیرند و این کمترین و محدودترین دایره‌ی شمول آیه مبارکه است. اما پندار برخی که آیه مبارکه بخاطر ظاهر لفظ «اهل بیت» و یا بدليل سیاق و قبل و بعد آن، متوجه همسران پیامبر است، چنین پنداری بسیار سست و بی‌اساس است، چرا که انبوه روایات رسیده در این مورد به روشنی نشانگر این واقعیت است که پیامبر پیش از فرود آیه شریفه به هیچ یک از همسران خویش، حتی «امسلمه» نیز اجازه نداد که زیر «کسae» شریف وارد شده و جزء «اهل بیت» گردد. ما در کتاب «علی از ولادت تا شهادت» در این مورد بحث نمودیم و اینجا نیز بخاطر رعایت اسلوب کتاب و نتیجه‌گیری کامل بحث، به انبوه روایات و منابع آنها در کتاب‌های اهل سنت اشاره خواهیم داشت. [صفحه ۱۲۹]

### بیست سند از اسناد مهم اهل سنت

گفتنی است که علماء و دانشمندانی که فرود آیه شریفه‌ی «تطهیر» را در مورد امیر مومنان و فاطمه علیه السلام و حسن و حسین علیه السلام نقل نموده و بدان واقعیت تصريح دارند، براستی شمارش همه‌ی آنها مشکل است، چرا که شمارش آنان از صدھا نفر می‌گذرد و اگر بخواهیم دیدگاه مفسران و محدثان را نیز در این مورد بیاوریم بحث به درازا می‌کشد و کتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود. به همین جهت ما در این مورد تنها به بیست منبع از منابع مهم و شناخته شده‌ی دانشمندان اهل سنت که برای هر انسان بالندیشه و بالنصافی حقیقت را آشکار می‌سازد، بسنده می‌نماییم. ۱- «خطیب بغدادی» در کتاب خویش به نقل از «ابوسعید خدری» در مورد آیه شریفه «انما يرید الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت...» آورده است که: «آنگاه که پیامبر، علی و فاطمه و

حسن و حسین را در یک جا گرد آورد، «کسae» و عبای مخصوص خویش را بر روی آنان افکند و فرمود: اینان خاندان من هستند. بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را آنگونه که بایسته است پاک و پاکیزه ساز. بنو «امسلمه» که کنار درب ایستاده بود، گفت: آیا من هم می‌توانم از آنان باشم؟ پیامبر فرمود: تو بر راه خوب و هدایت هستی، اما از خاندانم نیستی. انک لعلی خیر. [۱۰۳]

۲- «زمختری» در تفسیر خویش به نقل از «عایشه» آورده است که: پیامبر خدا با عبایی که از موی سیاه بافته شده و رنگارنگ و دارای نقش خاصی بود، بیرون آمد. درست در این هنگام نور دیده‌اش، حسن از راه رسید و پیامبر او را داخل عبا در آغوش گرفت. پس از او فرزند دلبندش حسین وارد شد، او را نیز در آغوش گرفت. [صفحه ۱۳۰] آنگاه دخت فرزانه‌اش «فاطمه» آمد و پیامبر او را نیز به نزد خویش و زیر کسae دعوت کرد. و سرانجام «علی» آمد و او را نیز نزد خویش فراخواند و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شرife پرداخت که: «انما یرید الله لیذھب عنکم الرجس اهل الیت و یطھرکم تطھیرا». [۱۰۴] ۳- «فخر رازی» در تفسیر خود آورده است که: هنگامی که پیامبر با عبای پشمی و سیاهرنگ خود بیرون آمد، فرزندش «حسن» دررسید و پیامبر او را به زیر «عبا» فراخواند. از پی او نور دیده‌اش «حسین» آمد و آن حضرت او را هم در آغوش گرفت. آنگاه «فاطمه» از راه رسید و از پی او «علی» وارد شد و آن دو را نیز به زیر آن عبا دعوت کرد و پس از گرد آمدن آن پنج وجود پاک به تلاوت این آیه پرداخت. «انما یرید الله لیذھب عنکم الرجس اهل الیت و یطھرکم تطھیرا». [۱۰۵] ۴- و نیز «ابن اثیر» در کتاب خویش از «عمر بن ابی‌سلمه»- ناپسری پیامبر- آورده است که: هنگامی که آیه‌ی شرife «انما یرید الله...» در خانه‌ی «امسلمه» بر پیامبر فرود آمد، آن حضرت دخت گرانقدرش «فاطمه» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را فراخواند و در حالی که «علی» پشت سرش بود، همه را با «کسae» پوشانید. آنگاه فرمود: (هان! بدانید که) اینان خاندان من هستند و خدا پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته و بایسته است، پاکشان گردانیده است. [۱۰۶] . بنو «امسلمه» می‌افرادید از پیامبر پرسیدم: آیا اجازه می‌دهید من هم در کنار آنان باشم؟ [صفحه ۱۳۱] پیامبر فرمود: تو در جای خویش باش، تو عنصر شایسته‌ای هستی اما جزء اینان نیستی. انت علی مکانک، انت فی خیر. ۵- سبط «ابن جوزی» در کتاب خویش به نقل از «واتله» آورده است که: من برای انجام کاری به سوی «علی» رفتم و از فاطمه علیها السلام سراغ او را گرفتم، فرمود: نزد پیامبر خداست. در انتظارش بودم که پیامبر خدا آمد و «علی» و «حسن» و «حسین» به همراه او آمدند. پیامبر دست آن سه تن را گرفت و وارد اتاق شد. آنگاه «حسن» را بر زانوی راست و «حسین» را بر زانوی چپ خویش نشاند و «علی» و «فاطمه» را پیشاروی خویش قرار داد و همه را زیر عبای خود گرفت و به تلاوت آیه‌ی شرife پرداخت که: «انما یرید الله لیذھب عنکم الرجس...» [۱۰۷] سپس دست‌ها را به آسمان گشود و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان من هستند». ۶- «واحدی» در کتاب خویش از «امسلمه» همسر پیامبر آورده است که: پیامبر در خانه‌ی من بود که «فاطمه» وارد شد و ظرفی پر از «حریره» آورد. پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان! شوی گرانقدر و دو فرزندت را دعوت کن تا نزد من بیایند و خود نیز بیا. هنگامی که «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» وارد شدند، نشستند و همگی از آن «حریره» خوردنند. پیامبر بر روی سکویی نشسته و زیرش یک کسای خیری افتاده بود. «امسلمه» می‌گوید: من در اتاق نماز می‌خواندم که این آیه بر پیامبر فرود آمد: «انما یرید الله لیذھب عنکم الرجس...» در این هنگام پیامبر کسae را بر روی آنان افکند و دست‌ها را بسوی آسمان گشود و فرمود: بار خدایا! اینان خاندان من هستند، پلیدی را از آنان دور، و آنان را پاکیزه گران. [صفحه ۱۳۲] بنو «امسلمه» می‌افرادید: من خودم را به آنان تزدیک ساختم و گفتم: ای پیامبر خدا! اجازه می‌دهید من هم با شما باشم؟ فرمود: تو بر خیر و خوبی هستی اما جزء این خاندان نخواهی بود. «ترمذی» در صحیح خویش در این مورد می‌نویسد: پیامبر از هنگامه‌ی فرود این آیه‌ی شرife تا شش ماه، هرگاه برای نماز حرکت می‌کرد در برابر خانه‌ی «فاطمه» توقف می‌کرد و می‌فرمود: نماز، نماز، هان ای خاندان من! و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شرife می‌پرداخت که: «انما یرید الله لیذھب...» [۱۰۸] ۷- «ابن صباغ مالکی» در کتاب خویش روایتی با همین مفهوم و محتوا از «واحدی» آورده است و در ذیل آن خاطرنشان نموده است که برخی این شعر را در همین مورد سروده‌اند: ان النبی محمدا و وصیه و ابنيه و ابنته البطل الطاهره

اهل العباء فانی بولائهم ارجو السلامه و النجا فی الآخرة [۱۰۹]. پیامبر خدا و جانشین او امیر مومنان و دو فرزند آن حضرت و دخت پاک و پاکیزه او «فاطمه»، همان خاندان و «أهل کساء» می باشند که من با ولایت آنان به سلامت و نجات در سرای آخرت امید می بندم. ۸- «سیوطی» در سه کتاب خویش، روایت ذیل را از راههای گوناگون و سندهای متعددی آورده است که اسناد به این شخصیت‌ها بر می گردد. ۱- «امسلمه» ۲- «عایشه» ۳- «ابوسعید» ۴- «زید بن ارقم» [صفحه ۱۳۳] ۵- «ابن عباس» ۶- «ضحاک بن مزاحم» ۷- «ابوالحرماء» ۸- «عمر بن ابی سلمه» و دیگران... روایت این است که: آنگاه که آیه‌ی شریفه‌ی «انما یرید الله لیذهب...» بر قلب پاک پیامبر فرود آمد، آن حضرت «فاطمه» و «علی» و «حسین» و «حسین» را فراخواند و آنان را با آن عبای مخصوص پوشانید و فرمود: بار خدایا! پلیدی را از آنان دور ساخته و آنگونه که شایسته است پاکشان گردان. [۱۱۰] ۹- «طبری» در کتاب خویش به نقل از «عمر بن ابی سلمه» می نویسد: آیه‌ی شریفه «انما یرید الله...» در مورد پنج نور مقدس نازل شده است و از «امسلمه» آورده است که پیامبر جامه‌ی خاصی را در جا گرد آورده و پوشاند و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: [۱۱۱] «انما یرید الله عنکم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا». و نیز از آن بانوی بزرگوار آورده است که: پیامبر خدا به «فاطمه» فرمود: «فاطمه» جان! همسر و دو فرزندت را در اینجا حاضر ساز! هنگامی که «فاطمه» آنان را دعوت کرد، پیامبر عبای بزرگی روی خود و همه‌ی آنان کشید و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان «محمد» هستند. پس درود و برکات خویش را بر خاندان محمد فروفرست که تو ستد و درخور ستایش هستی.» «امسلمه» می گوید: من عبا را بر گرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم که پیامبر اجازه نداد [صفحه ۱۳۴] و فرمود: تو بر راه هدایت هستی، اما اینان خاندان «محمد» می باشند. علاوه بر دانشمندان و منابعی که از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، دانشوران و منابع زیر نیز، فرود این آیه‌ی شریفه را درباره خاندان رسالت، روایت کرده‌اند: ۱۰- «محمد بن احمد قرطبی» در کتاب «الجامع لاحکام القرآن»، ج ۱۴، ص ۱۸۲-۱۱- «ابن عبدالبر اندلسی» در کتاب «الاستیعاب»، ج ۲، ص ۴۶۰ «بیهقی» در کتاب «السنن الکبری»، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۳- «ابن عربی» در کتاب «احکام القرآن»، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۴- «حاکم نیشابوری» در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، ج ۲، ص ۴۱۶-۱۵- «احمد بن حنبل» در «مسند»، ج ۱، ص ۳۱۳-۱۶- «نسایی» در کتاب «الخصائص»، ص ۱۷۴- «محمد بن جریر طبری» در تفسیر خود، ج ۲۲، ص ۱۸۵-۱۸- «خوارزمی» در «المناقب»، ص ۳۵-۱۹- «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۹، ص ۱۶۶-۲۰- «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة»، ص ۸۵ اینها تازه برخی از انبوه مفسران و محدثانی هستند که این واقعیت را در کتابهای خویش آورده‌اند و ما به همین‌ها بسنده می‌کنیم، چرا که اگر بخواهیم همه‌ی منابع این روایت را بیاوریم باعث خستگی شما خواننده‌ی گرامی و طولانی شدن بحث می‌شود و همین اندازه برای کسانی که گوش شنوا و اندیشه و وجودان بیدار و خرد حق پذیر داشته باشند، بسنده است.

### پیرامون این نام مقدس

#### اشاره

اینک به تناسب این نام شکوهمند بانوی بانوان، نکاتی را مورد بحث قرار می‌دهیم. [صفحه ۱۳۵] ۱- خدای جهان‌آفرین فاطمه علیها السلام را از عادت ماهانه و از هر پلیدی و ناپسندی و هر ناپاکی و زشتی و از آنچه طبیعت انسانی آن را از ناپاک و ناپسند می‌شمارد، پاک و پیراسته ساخت. همچنانکه آن حضرت را از هر آنچه شیطان بدان فرمان می‌دهد و انسان بخاطر انجام آن درخور عذاب و کیفر می‌گردد و بدنامی و زشتی به بار می‌آورد و باعث ارتکاب گناه می‌شود و بافترت و وجودان بشری ناهمانگ است و آزادگی و جوانمردی انسانی را به مسلح می‌برد، پاک و پاکیزه فرمود. ۲- «ابن عربی» در کتاب خویش [۱۱۲] در تفسیر واژه‌ی «رجس» می نویسد: «رجس» در آیه‌ی مبارکه، عبارت از هر چیزی است که برای انسان بدنامی به بار می‌آورد، و این همان مفهوم «عصمت» است که شیعه آن را از ویژگیهای پیامبران و امامان دوازدهگانه و فاطمه علیها السلام می‌نگردد، و این مقام پرشکوه و

والای است که خداوند برخی از بندگان خود را بدان اختصاص داده است. لازم به یادآوری است که بیان مقررات خدا و احکام او از لوازم «عصمت» نیست و اگر می‌گوییم که پیامبر و امام راستین بخاطر بدش کشیدن بار سنگین مسؤولیت بیان و رسانیدن مقررات دین خدا به بندگانش، باید از این ویژگی «عصمت» بهره‌ور باشد. به همین جهت است که امیر مومنان در مناظره‌ای با «ابوبکر»، برای اثبات «عصمت» بانوی بانوان به آیه‌ی «تطهیر» تمسک می‌جوید که ما به فرازهایی از آن نظر می‌افکنیم.

### گوشاهی از مناظره

علی علیه السلام در مناظره‌ی خویش با «ابی بکر» فرمود: یا ابابکر! اتقرء کتاب خدا را می‌خوانی؟ [صفحه ۱۳۶] پاسخ داد: آری فرمود: بگو بینم! آیه‌ی شریفه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس...» در مورد چه کسانی فرود آمده است؟ درباره‌ی ما یا دیگران؟ ابوبکر گفت: در مورد شما (خاندان وحی و رسالت). فرمود: اگر چند نفر گواهی دهند که دخت فرزانه‌ی پیامبر کار ناپسندی مرتکب شده است، شما با گواهی قرآن بر «عصمت» او، چه خواهی کرد؟ گفت: با او بسان دیگر زنان برخورد خواهم نمود. امیر مومنان فرمود: در این صورت در بارگاه خدا در زمرة‌ی کافران حقستیز خواهی شد. ابوبکر پرسید: چرا؟ فرمود: بدان جهت که گواهی خدا در مورد عصمت و پاکی «فاطمه» را نادیده گرفته و گواهی مردم را پذیرا گشته‌ای... [۱۱۳]. ۳- از آثار این طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی و «رجس»، این است که دارنده‌ی این ویژگی، با مرگ نجس نمی‌شود. با اینکه می‌دانیم هر انسانی- گرچه در اوج تقوا و ایمان و بندگی خدا باشد- پس از مرگ جسدش به گونه‌ای نجس می‌شود که اگر کسی به آن دست زد، باید غسل مس میت کند و خود مرده را نیز جز بوسیله‌ی غسل میت نمی‌توان پاک پنداشت. اما کسانی که از ویژگی «عصمت» برخوردارند، هم در زمان حیات خویش پاک و پاکیزه‌اند و هم پس از مرگ. در «وسائل الشیعه» از «حسن بن عبید» روایت است که: به حضرت صادق علیه السلام نوشت: سرورم! آیا امیر مومنان پس از غسل دادن پیکر پاک پیامبر، خود غسل کردند؟ آن حضرت پاسخ داد: با اینکه پیکر پاک پاکیزه و مطهر بود، امیر مومنان غسل [صفحه ۱۳۷] کردند، چرا که خواستند به قانون خدا که سنت عمومی است، احترام شود. [۱۱۴]. ما در بخش آخر این کتاب به مناسبت «غسل» دادن امیر مومنان بر پیکر پاک فاطمه علیه السلام در این مورد بیشتر بحث خواهیم نمود.

### حدیث شریف کسae

#### اشاره

علاوه بر آنچه آمد، در منابع معتبر شیعه پیرامون فرود آیه‌ی مبارکه‌ی «تطهیر»، یک روایت طولانی موجود است که به «حدیث کسae» شهرت دارد. و نویسنده‌ی کتاب «عوالم العلوم» آن را به نقل از «جابر بن عبد الله انصاری» بدینگونه روایت کرده است: [۱۱۵]. دخت سرفراز پیامبر، فاطمه علیه السلام فرمود: روزی پدر گرانقدرم به خانه‌ی ما وارد شد و فرمود: درود بر تو ای «فاطمه»! پاسخ آن حضرت را دادم و بر او درود گفتم. آن حضرت فرمود: «فاطمه» جان! در خود احساس ضعف می‌کنم. گفتم: پدر جان! شما را در این مورد به خدای می‌سپارم، او شما را نگهبان باد. فرمود: «فاطمه» جان! آن «عبای یمانی» را بیاور و مرا با آن بپوشان. من عبای آن حضرت را آوردم و او را بوسیله‌ی آن بپوشانیدم. بر چهره‌ی نورافشانش نگریستم، گویی ماه شب چهارده بود که می‌درخشید. ساعتی نگذشته بود که فرزندم «حسن» از راه رسید و سلام کرد. در پاسخ او گفتم: سلام بر تو باد گرامی فرزندم! نور دیده و ای میوه‌ی قلب مادر! پسرم! گفت: مادر جان! بوی خوش و عطرآگینی در خانه استشمام می‌کنم. گویی نیای گرانقدرم، پیامبر آمده است! گفتم: آری پسرم، نیای بزرگوارت در زیر «کسae» خوابیده است. پسرم «حسن» به جانب «حسن» رفت و گفت: سلام بر تو ای نیای گرانقدرم، ای پیامبر [صفحه ۱۳۸] خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو گرامی فرزندم! سلام بر

تو ای صاحب «حوض» من در روز رستاخیز! بیا... و فرزندم بر زیر کسae وارد شد. هنوز چیزی نگذشته بود که فرزندم «حسین» آمد و سلام گفت. گفتم: سلام بر تو باد ای نور دیده و میوه‌ی قلب مادر! فرزندم گفت: مادر جان! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم. تو گویی بوی نیای گرانقدر، پامبر خداست، آری مادر جان؟! پاسخ دادم: آری پسرم! نیای بزرگوارت به همراه برادرت «حسین» زیر «کسae» هستند. پسرم حسین، بسوی «کسae» رفت و پس از درود بر پیامبر گفت: آیا اجازه می‌دهید که زیر «کسae» به همراه شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو ای فرزند گرانمایه و ای شفاعت کننده‌ی امت من در روز رستاخیز! آری بیا... پسرم حسین نیز بر زیر «کسae» وارد شد. در این هنگام امیر مومنان از راه رسید و سلام کرد. من پاسخ او را دادم. او فرمود: «فاطمه» جان! دخت سرفراز پیامبر! بوی خوشی نزد شما استشمام می‌کنم، گویی بوی برادر و پسر عمومیم پیامبر خداست؟ گفتم: آری، آن حضرت با دو فرزندت زیر «کسae» هستند. امیر مومنان بسوی «کسae» رفت و گفت: سلام بر شما ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید در کنار شما باشم؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو باد ای برادر و جانشین و پرچمدار من! آری بیا... و امیر مومنان نیز وارد شد. و آنگاه خودم نزدیک رفت و گفتم: سلام بر تو ای پدر گرانمایه‌ام، ای پیامبر خدا! آیا اجازه دارم با شما باشم؟ پیامبر فرمود: درود بر تو ای دخت سرفراز و ای پاره‌ی تن من! آری بیا... و من نیز با [صفحه ۱۳۹] افتخار زیر «کسae» رفت و در کنار پدر و شوی گرانقدر و دو فرزندم قرار گرفتم. آری بدینسان هنگامی که ما پنج تن در کنار هم و در زیر «کسae» قرار گرفتیم، پیامبر دو طرف «کسae» را گرفت و با دست راست خویش اشاره به آسمان نمود و فرمود: بار خدایا! اینان خاندان و خاصان و نزدیکان من هستند. اینانند که گوشت‌شان، گوشت من است و خونشان، خون من. خداوند! هر که اینان را بیازارد مرا آزربده است و هر که آنان را به رنج افکند، مرا به رنج افکنده است و هر که با آنان بجنگد، با من سر جنگ داشته است. بار خدایا! من با هر کس که با آنان پیکار کند، در پیکارم و با هر کس که با آنان در صلح و صفا باشد، در صلح و صفا هستم. من دشمن دشمنان اینان هستم و دوستدار دوستانشان خواهم بود، چرا که اینان از من هستند و من از اینان. خداوند! درود و رحمت و برکت و آمرزش و خشنودی خویش را بر من و بر اینان قرار ده و پلیدی و زشتی را از وجودشان آنگونه که خود می‌پسندی بزدای و آنان را پاک و پاکیزه ساز. در این لحظات بود که خدای جهان‌آفرین به فرشتگان فرمود: «هان ای فرشتگان! و ای آسمانیان! من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را گسترد و ماهی را درخشنده و خورشیدی را نورافشان و فلکی را گردان و دریابی را جاری و کشته‌ی را سیر کننده، پدید نیاوردم و نیافریدم، مگر بخاطر مهر این پنج شخصیت والا و گرانمایه‌ای که در زیر «کسae» هستند». فرشته‌ی وحی گفت: پروردگار! اینان چه کسانی هستند که در زیر «عباء» قرار دارند؟ خدا فرمود: اینان خاندان نبوت و گنجینه‌ی رسالت هستند. «فاطمه» و پدرش، «فاطمه» و شویش، «فاطمه» و دو پسرش. جبرئیل گفت: پروردگار! آیا به من اجازه می‌دهید به زمین فرود آیم و ششمین آنان باشم؟ [صفحه ۱۴۰] خدا فرمود: آری اجازه دادم. جبرئیل فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! پروردگار بلند مرتبه و والا به شما سلام می‌رساند و به درود و احترام ویژه‌ای شما را گرامی می‌دارد و می‌فرماید: «به شکوه و اقتدارم سوگند که من هرگز آسمانی را برافراشته و زمینی را در گردش و دریابی را خروشان و کشته‌ی را شناکنان نیافریده و پدیدار نساختم، مگر بخاطر شما پنج تن.» و اینک ای پیامبر خدا! پروردگارم به من اجازه داده است تا با شما زیر این «کسae» باشم. آیا شما نیز اجازه می‌دهید؟ پیامبر فرمود: سلام بر تو ای امین وحی‌الله، به تو اجازه دادم بیا!... فرشته‌ی امین نیز وارد شد و آنگاه این آیه‌ی شریفه را که ارمغان خدا بود بر قلب مصفاتی پیامبر خدا خواند: «انما يريid الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا». در این هنگام امیر مومنان گفت: ای پیامبر خدا! این نشست ما بر زیر «کسae» در بارگاه خدا دارای امتیازی است؟ پیامبر فرمود: سوگند به آن قدرتی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! داستان این نشست ما در زیر این «کسae»، در هیچ مجلس و محفلی از محالف زمینیان- که گروهی از پیروان و دوستداران ما در آن باشند- یاد نشود جز اینکه باران مهر خدا بر آنان باریدن کند و فرشتگان گرد آنان بگردند و تا پایان مجلس آنان، برایشان آمرزش بخواهند. علی علیه السلام فرمود: با این بیان، به خدای سوگند که ما پیروز و رستگار شدیم و به پروردگار

کعبه سوگند که شیعیان ما نیز پیروز و رستگار شدند. پیامبر فرمود: سوگند به آنکه مرا به حق به نبوت برانگیخت و به رسالت برگزید! اگر این رخداد، در محفلی از محافل زمینیان که گروهی از شیعیان و دوستداران ما در آن گرد آمده باشند یاد شود، اگر اندوه زده‌ای در میان آنان باشد، خداوند اندوه او را برطرف می‌کند و اگر غمزده‌ای باشد، غم او را می‌زداید و اگر صاحب حاجتی [صفحه ۱۴۱] در میانشان باشد، خدا خواسته‌ی او را برآورده می‌سازد. امیر مومنان گفت: پس به خدای سوگند که ما و شیعیان ما در دنیا و آخرت نیکبخت و رستگار شدیم.

### شیعه و حدیث کسae

خواندن حدیث شریف «کسae» در محافل و مجالس به منظور طلب خیر و برکت و به هدف اجابت رسیدن دعاها و نزول مهر و رحمت خدا، هماره در طول قرون و اعصار در میان پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت جریان داشته است تا آنجایی که جلب رحمت الهی بوسیله‌ی خواندن آن در میان شیعه بصورت یک سیره‌ی شایسته درآمده و آثار شگفت‌انگیزی نیز همچون: شفا یافتن بیماران، برآمدن خواسته‌ها و رفع سختی‌ها و ناگواریها نیز به برکت تلاوت آن، در میان آنان ظاهر شده است. این حدیث شریف در منابع ذیل آمده است: ۱- «غزال‌الأخبار»، «دلیلمی» از علمای قرن هشتم هجری ۲- «المنتخب»، «طریحی» صاحب «مجمع البحرين» ۳- «نهج‌المحجة فی فضائل الائمه»، «علی نقی احسایی» از علمای قرن دوازده هجری ۴- «عواالم العلوم»، «بحرانی»، که آن را با سندهای عالی و به هم پیوسته از سلسله‌ای از علمای بزرگ روایت کرده است که از جمله‌ی آنان عبارتند از: ۱- علامه‌ی حلی ۲- شیخ طوسی ۳- شیخ مفید ۴- ابن قولویه ۵- علی بن ابراهیم [صفحه ۱۴۲] ۶- کلینی و چهره‌هایی از این گونه... همچنان که برخی از دانشمندان بزرگ، کتاب مستقلی پیرامون این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته و راههای رسیدن آن را بروشنی آورده‌اند. علاقمندان برای توضیح بیشتر در این مورد می‌توانند به کتاب «احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۵۸، مراجعه نمایند.

### حدیث کسae به زبان شعر

شاعران هدفدار و درست‌اندیش نیز نقش بزرگی در به نظم درآوردن این حدیث شریف داشته‌اند. آنان این حدیث را در قالب‌های زیبا و پرجاذبه‌ی شعر ریخته و به زبانهای عربی، فارسی، هندی، اردو و... درآورده و به دوستداران خاندان پیامبران هدیه کرده‌اند. از جمله‌ی آنان عالم گرانمایه سید محمد قزوینی، فرزند سید مهدی قزوینی است که آن را بصورت جالب و تحسین برانگیزی به زبان عربی به نظم درآورده است که اینگونه آغاز می‌شود: روت لنا فاطمه خیر النساء حدیث اهل الفضل اصحاب الکسae و آنگاه پس از به قالب شعر ریختن کامل حدیث شریف کسae با این بیت قصیده‌ی خویش را به پایان می‌برد: فاسطقت بنت الهدی و احزنا جنینها ذاک المسمی محسنا

### زکیه

واژه‌ی تزکیه و مشتقات آن در آیات متعددی از قرآن شریف به کار رفته است. برای نمونه: [صفحه ۱۴۳] ۱- قرآن می‌فرماید: «قد افلح من زکیها» [۱۱۶]. هر کس جان را پاکیزه ساخت، رستگار گردید. ۲- و می‌فرماید: «اقتلت نفسا زکیه» [۱۱۷]. آیا کسی را که از گناه پاک و پاکیزه است، کشتی؟ ۳- و می‌افرادید: «لاهب لک غلاما زکیا» [۱۱۸]. برای اینکه پسری پاکیزه به تو ارزانی دارم. ۴- و می‌فرماید: «ذلک خه از کی لکم و اطهر» [۱۱۹]. این برای شما پربرکت‌تر و پاکتر است. این واژه‌ی مقدس در فرهنگ عرب در مورد پاکیزگی و رشد و نمو به کار می‌رود. از این رو معنای آیه نخست این می‌شود که: هر کس جان خویش را از ضد ارزشها و

صفات نکوهیده‌ای که از شر شکم و زبان و سخن نسنجیده، خشم و حسد، بخل و دوستی جاه و مقام، دنیادوستی و خود بزرگ بینی و خودپسندی سرچشمه می‌گیرد، پاک و پاکیزه ساخت، رستگار گردید. آری ترکیه‌ی جان از این صفات نکوهیده در گرو پیراستگی از این آفت‌ها و آراستگی به ویژگیهای اخلاقی و انجام کارهای شایسته‌ای است که ضد صفات نکوهیده‌ای چون بخل و خودکامگی و این گونه کارهای ناپسند باشد. و معنای آیه‌ی دوم نیز با توجه به معنای واژه‌ی ترکیه این می‌شود که: آیا کسی را کشته‌ای که از هر گناه و جنایتی که مجوز کشتن او باشد، پاک و پاکیزه است؟ و معنای آیه‌ی سوم این می‌شود که: من پسری پاک و پاکیزه از هر گناه و لغش و آراسته‌ی به ارزش‌های والای انسانی و عمل شایسته به تو ارزانی خواهم داشت. [صفحه ۱۴۴] با این بیان هنگامی که یکی از نامهای مقدس «فاطمه»، «زکیه» است نشانگر این حقیقت است که وجود گرانمایه از سویی به تمام این معانی و مفاهیم پاک و پاکیزه و دیگر ارزش‌های اخلاقی آراسته و از دگر سو از همه‌ی نقاط منفی پیراسته است. در مورد قداست و طهارت آن حضرت به هنگام طرح آیه‌ی تطهیر به اندازه‌ی کافی بحث شد و به روشنی ثابت گردید که دخت فرزانه‌ی پیامبر از هر ناپسندی و پلیدی ظاهری و باطنی پاک و پاکیزه است. و معنای چهارمین آیه که این واژه در آن به مفهوم رشد و نمو است، باید خاطرنشان گردد که «فاطمه» به این معنا نیز «زکیه» است. در این مورد به هنگام بحث از واژه‌ی «مبارکه» که یکی از نامهای مبارک اوست، بحث شد.

### مرضیه

مقام والا و درجه‌ی بندگان شایسته و وارسته‌ای که خدا از آنان راضی و خشنود است، براستی مقامی بلند مرتبه و بسیار والاست. و چقدر شمار بندگان آگاه و پرواپیشه‌ای که بخاطر درستکاری و عدالت‌خواهی و پایمردی و پایداری در انجام کارهای شایسته، مورد رضایت خدا قرار می‌گیرند، اندک است. از جمله‌ی بندگان شایسته و شکوه‌باری که به این مقام والا و مرتبه‌ی پرفراز و رفیع اوج گرفته است، دخت سرفراز پیامبر است، چرا که او به گونه‌ای زیست که خدا به بهترین صورت از او خشنود گشت. او از نظر عبادت و فرمانبرداری خدا، از نظر پارسایی و انفاق، از نظر شکیبایی و پایداری در حق و عدالت و از نظر رفتار و گفتار، هماره پسندیده و مورد خشنودی آفریدگارش بود. درود خدا و پیامبران و فرشتگان و شایستگان بر او باد که راز آفرینش «زن» بود. «حافظ عسقلانی» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: [صفحه ۱۴۵] «اتانی جبرئیل فقال: يا محمد ان ربک يحب فاطمة فاسجد، فسجدت... [۱۲۰]. فرشته‌ی وحی بر من فرود آمد و پیام آورد که: ای محمد! براستی که پروردگارت فاطمه را دوست می‌دارد، از این رو سجده‌ی شکر بجای آور که من سجده کردم...» و نیز «ذهبی» آورده است که: فرشته‌ی وحی به هنگامه‌ی ولادت فاطمه بر پیامبر فرود آمد و ضمن عرض تبریک، پیام آورد که خداوند به تو و به نورسیده‌ات سلام می‌رساند. «الله يقروك السلام و يقرئء مولودك، السلام.»

### راضیه

از والاترین درجات ایمان به آفریدگار هستی، این است که انسان در اوج آگاهی و عشق، از تدبیر و تقدیر حکیمانه‌ی خدا خشنود بوده و به آنچه او برای بندگی خویش اندازه‌گیری و تدبیر فرموده است راضی و دلگرم باشد. و این نشان بزرگی و مدار افتخار آفرین ایمان، از ویژگی‌های بانوی بانوان، فاطمه در همه‌ی زندگی تاریخ‌سازش بود. او بانوی گرانمایه‌ای بود که به همه‌ی فراز و نشیب‌ها و ناگواریهای زندگی که بر اساس تقدیر حکیمانه‌ی الهی برایش پیش آمد، خشنود بود و این کتاب که در دست

شما خواننده‌ی گرامی است از آغاز تا انجام از رخدادهای غمبار و مصائب جانگذار و ناخوشایندی سخن دارد که از نخستین مرحله‌ی زندگی و دوران کودکی «فاطمه» تا لحظات شهادتش در اوج جوانی، بر او فروبارید. آن حضرت در همه‌ی مراحل زندگی سراسر درس آموز و پرافتخارش، به آنچه خدا برایش مقرر فرموده بود، رضایت داشت و در راه انجام وظایف و بدوش کشیدن بار مسوولیت خویش، انواع شکنجه و آزار، ترس و ناراحتی، رنج و محرومیت، فقر [صفحه ۱۴۶] و گرفتاری و هر غم و مشکلی را به جان خرید و توانمند و پرصلاحت، افتخار آفرید و تاریخ ساخت و نور پاشید. در این کتاب شما خواننده‌ی گرامی با برخی از این رنجها و مصیبت‌هایی که با زندگی آن بانوی پرشکوه آمیخته بود، آشنا خواهید شد. راستی که آن امیره‌ی ارزشها و فضیلت‌ها، شخصیت والایی بود که این آیه‌ی شریفه باید شامل او شود و او مصدق بارز کسانی است که با این سخن شکوه‌بار مورد خطاب قرار می‌گیرند که: «يا ايتها النفس المطمئنة، ارجعى الى ربک راضية المرضية». [۱۲۱]. چرا که او به پاداش خدا و به آنچه آفرید گارش در این سرا برای او مقرر فرمود، خشنود بود و در همه‌ی زندگی، به گونه‌ای سخن گفت و عمل کرد که خدا از او خشنود و راضی باشد.

### محدثه

### اشاره

پیش از هر چیز باید بنگریم که آیا فرشتگان با کسی جز پیام آوران خدا نیز سخن می‌گویند و آیا جز پیامبران، دیگری هم می‌تواند فرشته را بنگرد؟ و آیا جز پیامبران خدا کسی می‌تواند صدای آنان را بشنود؟ برای پاسخ فراهم آوردن به این پرسشها باید به قرآن شریف بازگردیم. ۱- خدا در قرآن: و اذ قال الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك و طهرك و... يا مريم اقتدى لربك... [۱۲۲]. و فرشتگان گفتند: ای مريم خداوند تو را برگزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد. ای مريم از پروردگارت فرمان بر و در برابر او سجده کن و با نماز گزاران نماز گزار. [صفحه ۱۴۷] به صراحة این آیه‌ی شریفه، فرشتگان «مريم» را مخاطب ساخته و با وی سخن گفتند. آن هم ستایش آمیز و دربردارنده‌ی دستورات خدا، و بی‌تردید «مريم» نیز ندای آنان را می‌شنید و سخنانشان را دریافت می‌داشت، در غیر این صورت کاری بیهوده و بی‌فایده بنظر می‌رسید... ۲- و نیز: و اذکر فی الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا... فارسلنا اليها روحنا فتیل لها بشرنا سویا قال: انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما ز کیا... [۱۲۳]. در این کتاب «مريم» را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی رو بسوی برآمدن آفتاب دوری گزید و میان خود و آنان حجابی افکند (تا جایگاه عبادت و نیایشش آمده باشد). در این هنگام ما «روح» خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در سیمای انسانی بی‌عیب و نقص، بر مريم پدیدار گشت. او (سخت ترسید و) گفت: من از شر تو به خدای بخشنده پناه می‌برم اگر پرواپیشه‌ای! (وی) گفت: من فرستاده‌ی پروردگار تو هستم؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ارزانی دارم! (مريم) گفت: چگونه برای من فرزندی ممکن است؟ در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته و هر گز زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟! گفت: مطلب همین است! پروردگارت فرمود: این کار برای من آسان است! (ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را نشان دهیم). و او را برای مردم نشانه‌ای می‌سازیم. مفسران همه بر آنند که منظور از «روحنا» در این آیه‌ی شریفه «جبرئیل» است که در چهره‌ی یک انسان کامل و خوش سیما در برابر دیدگان «مريم» پدیدار گشته و با او سخن را آغاز نمود. ۳- و نیز: [صفحه ۱۴۸] و امراته قائمه فضحکت فبشرناها باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب... [۱۲۴]. وزن ابراهیم که ایستاده بود خنده‌ید. فرشتگان او را به اسحاق بشارت دادند و پس از اسحاق به یعقوب. این آیات نیز نشانگ آمدن فرشتگان به خانه‌ی ابراهیم پیامبر و آوردن بشارت و مژده‌ی فرزند به آن بزرگوار است. و نشانگ این حقیقت که همسر او «ساره»، با این پندار که آنان میهمان هستند از آنان پذیرایی کرد و غذا برایشان فراهم آورد و با آنان سخن گفت، همانگونه که

فرشتگان با او گفتگو نمودند. ۴- و نیز: و اوحینا الى ام موسى ان ارضعیه فادا خفت عليه فالقیه فی الیم. [۱۲۵]. به مادر موسی و حی نمودیم که کودک خود را شیر بده و آنگاه که بر جان او بینناک شدی او را به دریا بیفکن. با بیان مفسران منظور از وحی در اینجا الهام است... و معنای آن چنین می‌شود که: «ما بر دل او چنین افکنیدیم». و برخی نیز گفته‌اند: او را «اینگونه ندا دادیم». «مناوی» در کتاب خویش از «قرطی» آورده است که: واژه‌ی «محدثون» به فتح «دال» اسم مفعول، و جمع «محدث» به مفهوم دریافت دارنده‌ی الهام و یا به معنای کسی است که در گمان و پندار خویش به راه ثواب می‌رود. چنین فردی از سوی خدا بصورت الهام و یا مکافسه، چیزی در دلش افکنده می‌شود و یا اینکه بدون آنکه اندیشه‌یده باشد سخن درستی بر زبانش جاری می‌گردد و یا فرشتگان بی‌آنکه او پیامبر خدا باشد با او سخن می‌گویند و یا در گمان و پندار خویش به راه درست می‌رود، به گونه‌ای می‌پندارد که گویی از عالم ملکوت به او الهام گشته است، به همین جهت دیدگاهش درست از کار در می‌آید... و این گرامیداشت خدا از [صفحه ۱۴۹] بندگان شایسته‌ی خویش است که کرامتی است از جانب او که به آنان ارزانی می‌دارد و در حقیقت از مقامات رفیع و پرفراز دوستان خدادست. [۱۲۶].

### منزلت والا فاطمه

پس از نگرش بر نکاتی که گذشت دیگر برای شما خواننده‌ی گرامی پذیرش این واقعیت که بانوی گرانمایه‌ی اسلام، فاطمه علیها السلام «محدثه» و دریافت دارنده‌ی حقایق از بارگاه خدا بود، چندان دشوار نیست، چرا که مقام ارجمند دخت سرفراز پیامبر نه کمتر از «مریم» بود و نه کمتر از «ساره» و یا مادر حضرت موسی. و روشن است که «مریم» مادر «عیسی» یا «ساره» همسر ابراهیم و یا مادر موسی، پیامبر خدا نبودند و باز روشن است که «فاطمه» علیها السلام نیز پیامبر برگزیده‌ی خدا نبود. مرحوم «صدقو» در کتاب خویش روایتی از «زید بن علی» آورده است که می‌گوید: امام صادق علیها السلام می‌فرمود: «فاطمه» را بدان جهت «محدثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفتگو می‌کردند، همانگونه که با «مریم». و همانگونه که او را ندا می‌داند، به فاطمه علیها السلام نیز ندا دادند که: یا فاطمه! ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين. [۱۲۷]. ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاک و پاکیزه ساخت و تو را بر همه‌ی زنان گیتی برتری بخشید. و نیز از امام صادق علیها السلام است که به «ابابصیر» فرمود: «... مصحف『فاطمه』 نزد ماست». مردم چه می‌دانند مصحف『فاطمه』 چیست؟ آنگاه فرمود: مصحف『فاطمه』 سه برابر قرآن است. به خدای سوگند که یک واژه از قرآن کریم در آن نیست بلکه کران تا کران آن حقایقی است که خدا آنها را بر مادرمان [صفحه ۱۵۰] فاطمه املاء و وحی فرمود. [۱۲۸]. این روایت بیانگر نکاتی است که درخور بحث و تحقیق به نظر می‌رسد: ۱- بیان ششمين امام نور که: مصحف『فاطمه』 سه برابر قرآن شریف است، منظور حجم مصحف و مطالب موجود در آن می‌باشد. ۲- از آنجایی که قرآن شریف در نظر پیروانش از شمار آیات و سوره‌ها گرفته تا حجم و اندازه، کتابی شناخته شده است، به همین جهت امام صادق کتاب خدا را مقیاس قرار داده و مصحف را از نظر حجم و اندازه با آن سنجیده است. با این مقیاس اگر قرآنی با حروف و صفحات متوسط در پانصد صفحه چاپ شود، مصحف فاطمه یک هزار و پانصد صفحه می‌گردد، درست سه برابر آن. و منظور امام همین است، نه اینکه کسی تصور نماید که کتاب خدا ناقص است و مصحف فاطمه علیها السلام در مقام کامل ساختن آن می‌باشد. هرگز! نه هرگز! همچنانکه منظور این نیست که خدا قرآن دیگری بر『فاطمه』 فرود فرستاده است. هرگز! چرا که مدعی چنین چیزی از دیدگاه ما از دو حال خارج نیست: یا دوست نادان است و به آفت جهل گرفتار آمده و یا دروغپرداز و دشمن است و در اندیشه‌ی دشمنی با قرآن و عترت است. ۳- اما واژه‌ی «مصحف»، این واژه گرچه در روزگار ما در مورد قرآن شریف بکار می‌رود اما در فرهنگ واژه‌شناسان به هر کتابی می‌توان «مصحف» گفت و با توجه به لغت، کتاب فاطمه علیها السلام را «مصحف» نامیده‌اند. برای نمونه «مخختار الصحاح» در مورد واژه‌ی «مصحف» می‌گوید: «مصحف» بضم ميم و كسر آن به مفهوم چیزی است که

صفحاتی را در برداشته باشد. المنجد می‌نویسد: «مصحف» و «مصحف» که جمع آن مصاحف می‌باشد، صفحاتی [صفحه ۱۵۱] است که دارای دو جلد دوخته شده باشد. «صراح اللげ»: «مصحف» به کسر و ضم میم، به مفهوم کتابچه می‌باشد. و «فراء» تصریح می‌کند که «ضمه» را در برخی از حرفها سنگین دانسته‌اند و به همین دلیل «میم» را کسره می‌دهند... به هر حال «مصحف» از «مصحف» گرفته شده و به چیزی که جامع صفحات است گفته می‌شود. مصباح المنیر: «صحیفة» قطعه پوست یا کاغذی را می‌گویند که در آن چیزی نوشته شده است و جمع آن «مصحف» بضم صاد و حاء و نیز صحائف آمده است. و «مصحف» بضم میم مشهورتر از کسر است. اقرب الموارد: «مصحف» اسم مفعول می‌باشد و به چیزی گفته می‌شود که دارای صفحاتی است و میان دو جلد قرار دارد. این واژه به دو نوع دیگر آمده است. به کسر میم و به فتح میم که جمع آن «مصحف» است. لسان العرب: «مصحف» و «مصحف» چیزی است که صفحات نوشته شده‌ای که میان دو جلد را در بر می‌گیرد و به کسر و فتح میم نیز آمده است. و اینک به روایتی که معنا و مفهوم واژه «مصحف» و حقیقت آن را بطور روشنی بیان می‌کند، نظر می‌افکنیم: مرحوم مجلسی در کتاب خویش آورده است که: یکی از یاران امام صادق از او در مورد مصحف «فاطمه» سوال کرد... آن حضرت پس از سکوتی عمیق فرمود: شما هرچه می‌خواهید و نمی‌خواهید می‌پرسید و جستجو گرانه همه چیز را می‌جویید. آنگاه افزود: دخت گرانمایی پیامبر پس از رحلت پیامبر هفتاد و پنج روز در این جهان زیست و در این مدت در سوگ ک پدر سخت اندوهزده بود. فرشته‌ی امین در راه آرامش بخشیدن به آن حضرت در سوگ پدرش فروود می‌آمد و ضمن تسلیت به او از مقام والای پیامبر و رویدادهای پس از او پرده بر می‌داشت و امیر مومنان آنچه فرشته‌ی وحی [صفحه ۱۵۲] بر «فاطمه» حدیث می‌نمود، همه را می‌نوشت و اینها بود که «مصحف فاطمه» را تشکیل داد. [۱۲۹]. حسین بن ابی علاء از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرمود: «مصحف فاطمه» هر گز همانند قرآن نیست اما در آن، آنچه که مردم را به ما و دانش ما نیازمند می‌کند و ما را از مردم بی نیاز می‌سازد، وجود دارد حتی حکم یک تازیانه یا ۱/۲ و یا ۱/۴ آن و دیهی خراش... [۱۳۰]. و در روایت دیگری فرمود: اما «مصحف فاطمه» کتابی است که همه‌ی رویدادها و نام تمام کسانی که تا روز رستاخیز زمام امور مردم را بدست می‌گیرند، همه و همه در آن مانده است.

## منظور از وحی

### اشاره

اینک باید دید دید منظور از پدیده‌ی وحی در مورد بانوی بانوان چیست؟ آنچه از قرآن دریافت می‌گردد این است که: «وحی» الهی ویژه‌ی پیامبران نیست و خدا به غیر آنان نیز وحی فرموده است. برای نمونه:

### به آسمانها

گاه وحی به معنای فرمان تکوینی است: فقضیهن سبع سموات فی يومین و اوحی فی کل سماء امرها. [۱۳۱]. «پس آفریدگار هستی، هفت آسمان را در دو روز مرحله پدید آورد و بر هر آسمانی کار و فرمان ویژه‌ی او را وحی فرمود.» [صفحه ۱۵۳]

### به حوارین

گاه وحی در قرآن شریف به مفهوم دستور و فرمان تشریعی آمده است: و اذا وحيت الى الحواريين ان آمنو بي و برسولي. [۱۳۲]. و به یاد آر هنگامی که به حواریون دستور دادیم که به من و پیامبر ایمان بیاورید.

### وحی به فرشتگان

گاه وحی در مورد فرشتگان آمده است: اذ يوحى ربک الملائكة انى معكم فثبتوا الدين آمنو. [۱۳۳]. بیاد آور آنگاه را که پروردگارت به فرشتگان وحی فرمود: که من با شما هستم، پس مومنان را استواری و ثبات قدم بخشد.

### به زنبور عسل

وحی در مورد زنبور عسل نیز بکار رفته است: و اوحى ربک الى النحل ان اتخذى من الجبال بیوتا. [۱۳۴] و پروردگارت به زنبور عسل وحی فرمود که: از کوهها خانه‌هایی برای خویش بساز.

### به مادر موسی

در قرآن وحی به یک بانوی بافضیلت نیز بکار رفته است که به مفهوم الهام قلبی است: و اوحينا الى ام موسى ان ارضعه. [۱۳۵]. صفحه ۱۵۴] به مادر موسی وحی کردیم که: به او شیر بده... و می فرماید: اذ اوحينا الى امک ما يوحى. [۱۳۶]. هنگامی که به مادرت آنچه را که می بایست وحی کردیم. این آیات نشانگر این واقعیت است که پدیده‌ی وحی، اختصاص به پیامبران و انسانها ندارد بلکه به آسمانها، حواریون، فرشتگان، زنبور عسل، و مادر موسی نیز وحی شده است. با این بیان پذیرش این حقیقت که؛ خدای جهان آفرین به «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر و سالار زنان گیتی، وحی فرموده است، کار دشواری نیست، چرا که وحی را همانگونه که در مورد مادر موسی معنا کردیم در مورد سالار زنان نیز می توانیم معنا کنیم.

### مصحف فاطمه

و در پایان این بحث خاطرنشان می گردد که «مصحف فاطمه» کتاب بزرگی است که همه‌ی احکام و مقررات دینی در آن بصورت گستره‌ای ترسیم شده است. همه‌ی مقررات از جمله قوانین کیفری در آن آمده است. حتی گناهانی که کیفر آنها یک تازیانه یا ۱/۲ یا ۱/۴ تازیانه است و نیز کیفر خراش وارد آوردن بر پیکر دیگری. و نیز نام و نشان زمامدارانی که از زمان فاطمه علیها السلام تا همیشه در کشورها، زمام امور را بدست می گیرند و نیز حوادث و رخدادها و کشتارهایی که در جهان رخ خواهد گشود. روشن است که همه‌ی اینها از علم الهی سرچشمہ گرفته است، که به هر حال هر کدام از بندگان خویش آگاه است و بر همه چیز بیناست و احاطه دارد. [صفحه ۱۵۵] با این بیان در «مصحف فاطمه» چیزی از آیات قرآن نیست. گفتنی است که طولانی شدن سخن در این مورد بدان خاطر بود که برخی از کوردلان و بیماران روحی این روایات را ابزار و میدان مناسبی برای سمپاشی و بدگویی و هرزه‌درانی بر ضد شیعه و پیروان مذهب خاندان رسالت یافته‌اند چنانکه گویی به قرآن ننگریسته و آیاتی را که گذشتندیده و یا نفهمیده‌اند که؛ وحی تنها از آن پیامبران نیست و به زنبور عسل نیز وحی شده است و نباید با این بهانه از در هوچی گری و فریب وارد شوند و شیعه را مورد تاخت و تاز قرار دهند که چرا از «مصحف فاطمه» سخن گفته است. به هر حال این حقیقت مطلب است و حساب بداندیشان و بدگوییان نیز در روز حساب با خدادست.

### زهراء

پیامبر گرامی در مورد آفرینش نوری فاطمه از جمله فرمود: آفرید گار هستی نور فاطمه را بسان مشعلی فروزان آفرید و آن را بر کنگره‌های عرش آویخت و آنگاه بود که آسمانها و زمین‌های هفتگانه به نور فاطمه نورباران گردید و به همین جهت او «زهراء» نامیده شد. [۱۳۷]. «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود: و اما ابنتی «فاطمه» فانها سيدة نساء العالمين من الاولين و

الآخرین و هی بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمرة فوادی و هی روحی... و هی الحورا الانسیه... [۱۳۸]. «اما دخت ارجمند «فاطمه»، سالار زنان گیتی در همه‌ی عصرها و نسلهاست. او پاره‌ی تن من، نور دیده، میوه‌ی دل و روح من است که در سازمان وجودم قرار دارد. او حوریه‌ای است در سیمای انسان که هرگاه در محراب عبادت در برابر پروردگارش قرار می‌گیرد، [صفحه ۱۵۶] نور وجودش برای فرشتگان می‌درخشد، درست همانگونه که ستارگان برای زمینیان نورافشانی می‌کنند». با دقت در این روایت ضمن آگاهی از شکوه و عظمت بانوی بانوان، با دلیل نامگذاری او به نام مقدس «زهراء» نیز آشنا می‌شویم. در این مورد روایت دیگری نیز رسیده است که دلیل این نام مقدس او را چهره‌ی نورانی و درخشندۀ و پرتاللو او عنوان می‌کند که برای پرهیز از گستردگی بحث به همین اندازه بسنده می‌شود. فاطمه علیها السلام نامهای مقدس دیگری نیز جز آنچه گذشت دارد که هر کدام از آنها نمایشگر بعدی از ابعاد معنوی و علمی و اجتماعی اوست. نامهایی چون: «بتول»، «عذردا» و «حانیه» که به مفهوم پرمهر و دلسوز به فرزندان خویش است و دارای کنیه‌های متعددی است که معروف ترین آنها «ام‌ابیها» می‌باشد.

## بتوول

### اشاره

آفریدگار توانای هستی برای آفریده‌های خویش، از جماد و نبات و گیاه گرفته تا حیوان و انسان، قوانین و سنت‌ها و مقررات ویژه‌ای، مقرر ساخته و همه‌ی پدیده‌های آفرینش را در برابر آن قوانین فرمانبردار و خاضع قرار داده است. برای نمونه: ۱- طبیعت آتش به خواست آفریدگارش سوزانیدن است و تحت آن شرایط و مقررات می‌سوزاند و این سنت خدا در آتش است. ۲- نبات و گیاه برای رشد و میوه دادن و به ثمر نشستن نیاز به شرایط و مکان و موقعیت ویژه‌ای دارند که در آن شرایط به میوه می‌نشینند. شما دانه‌ای را که در دل زمین می‌افشانید و نیز عواملی را که در رویش و رشد و تکامل آن موثرند و همچنین عنصر زمان را که برای رشد آن لازم است در نظر بگیرید، [صفحه ۱۵۷] همه‌ی اینها قوانین و مقررات خدا در جهان نبات و گیاه است. ۳- حیوانات نیز به اراده‌ی آفریدگارشان در برابر قوانین و مقررات خاصی از حجم و رنگ گرفته تا همانند آنها، خاضع و فرمانبردارند. ۴- و انسان نیز از این سنت الهی فراتر نیست به همین جهت در برابر قوانین و مقررات جهان آفرینش و طبیعت و سرشت جسمی و روحی و روانی خویش خاضع و فرمانبردار است. اما خدای توانا دوستان خاص و برگزیده‌ی خویش را در پرتو فرزانگی و حکمت رسانی خود در شرایط ویژه‌ای برتر و والاتر از آن قوانین و سنتها قرار داده و همه‌ی پدیده‌ها را به اراده‌ی خویش فرمانبردار و مطیع آنان می‌سازد. به نوان مثال: شما آتش را می‌نگرید که در شرایط خاص خویش به هرچه برسد آن را می‌سوزاند اما همین آتش در برابر «ابراهیم خلیل» فرمانبردار است و نه تنها او را طعمه‌ی خویش نمی‌سازد که بر او سرد و آرامش بخش نیز می‌شود و سلامت او را هم تضمین می‌نماید. یا در رویداد بہت‌آور و فوق طبیعی «یونس» پیامبر می‌نگریم که پس از آنکه او از دهان نهنگ به بیابان پرتاب می‌گردد، خداوند بوته‌ی کدویی در کنارش می‌رویاند. و با اینکه می‌دانیم دانه‌ی کدو برای روئیدن و برگ نمودن به گونه‌ای که برگهاش پیکر انسان را پوشاند، نیاز به زمان طولانی دارد و این سنت خدا در جهان نبات است. اما این گیاه در برابر دوست خدا و پیامبرش «یونس» خاضع است و به اراده‌ی آفریدگارش به میل پیامبر او عمل می‌کند. و نیز می‌دانیم که تولید مثل، جز از راه ازدواج و آمیزش زن و مرد و انتقال نطفه از مرد به رحم زن، نشاید و تازه پس از انتقال آن نیز باید بتدریج و بر اساس دهها و صدها ریزه‌کاری و ستن و مقررات شگرف، «نطفه» به «علقه» تبدیل گردد و «علقه» به «مضغه» و آنگاه استخوانها پدید آیند و جنین بطور عادی از شش ماه تا نه ماه راه کمال پوید. [صفحه ۱۵۸] آری این سنت حکیمانه‌ی خدا در تولید مثل است اما همین سنت در برابر «مریم»، آن دخت پاک و سرفراز خاضع می‌گردد و او بدون تماس با انسانی به فرزندش «مسیح» باردار می‌شود، به سرعت درد

زایمانش از راه می‌رسد و به شاخه‌ی درخت خرما پناه می‌برد و پس از ساعاتی چند، کودک خویش را به دنیا می‌آورد. [۱۳۹].

## پیامبران و پدیده‌ی اعجاز

### اشاره

معجزاتی که از راه فوق عادی بدست پیامبران خدا و به اراده‌ی آنان پدیدار می‌گشت نیز به همین صورت بود، که نمونه‌های آن کران تا کران قرآن موجود است و شما خواننده‌ی گرامی می‌توانید به بسیاری از سرگذشت‌های پیامبران و جانشینان آنان که سنت‌ها و مقررات طبیعی را، خداوند رام و فرمانبردار آنان ساخته است، در آیات شریقه‌ی قرآن بنگرید. که ما برای نمونه به چند مورد به صورت فشرده می‌نگریم: ۱- هبوط «آدم» از بهشت به زمین ۲- فوران و جوشیدن آب از تنور در داستان «نوح» ۳- باردار شدن بانو «ساره» همسر «ابراهیم خلیل» به فرزندش «اسحاق» در حالی که زنی پیر و نازا و از کار افتاده بود. ۴- تبدیل عصا به مار بزرگ در بعثت حضرت «موسى». ۵- شفا یافتن کور و نایینای مادر زاد و بیماری پیس و زنده شدن مردگان در داستان حضرت «مسيح» ۶- سیر آسمانی پیامبر یا داستان معراج. و دیگر رخدادها و ماجراهای بسیاری که در قرآن موجود است و نمایشگر این واقعیت که خداوند سنت‌ها و قوانین طبیعی خویش را به هنگامی که بخواهد رام و مسخر و منقاد دوستان خویش می‌سازد و آنان بطور فوق طبیعی عمل می‌کنند... [صفحه ۱۵۹]

## یک جریان طبیعی

آنچه در سطور گذشته آمد، مقدمه‌ای برای بیان این مطلب بود که: همانگونه که می‌دانیم عادت ماهانه‌ای که زن از آغاز بلوغ تا پنجاه یا شصت سالگی بطور مرتب در هر ماه با آن رو برو می‌گردد، یک جریان طبیعی و عادی است. این پدیده در زنان بدینصورت است که هر ماه مقداری خون تیره که در مخازن و قسمت‌های مختلف بدن زن به عنوان غذا برای جنین قرار داده شده است، هنگامی که جنین نباشد و در نتیجه نیازی هم به آن خون به عنوان غذای جنین احساس نگردد، بصورت همان خون تیره از بدن زن خارج می‌گردد و چه بسا که به هنگامه‌ی شیردهی زن باز هم همین خون طبق سازماندهی دستگاه حکیمانه‌ی آفرینش به شیر تبدیل گردد. خدا در قرآن شریف در این مورد و در پاسخ از این عادت ماهانه: و یسئلونک عن الحیض قل هو اذی... [۱۴۰]. «ای پیامبر! از تو درباره‌ی عادت زنان می‌پرسند، بگو آن ماده‌ای است زیانبار.» منظور این است که خون «حیض» ماده‌ای زیان بار است و جسم زن را می‌آزارد. از این رو بناگیر باید از جسم او خارج شود تا زن دچار عوارض و عواقب زیان‌آور آن و انواع بیماری‌ها نگردد. در دوران عادت ماهانه «زن» در مسیر یک سلسله تغییرات و دگرگونیهای جسمی و روحی قرار می‌گیرد که از جمله‌ی آنها؛ دگرگونی رنگ چهره، دگرگونی در خلق و خو و روحیات و رفتار و کردار است، به گونه‌ای که می‌توان او را در دوران عادت ماهانه از تغییر چهره و رنگ و چشمها و حتی از نگاه و حرکاتش شناخت، چرا که این خونریزی در زن همانند یک خونریزی طبیعی و عادی نیست که گاهی انسان بدان دچار می‌شود [صفحه ۱۶۰] بلکه از جهات گوناگونی با خونریزی عادی از بدن انسان متفاوت است. زن در دوران عادت ماهانه در خویشن به نوعی احساس انفعال و شرمندگی و حیاء و افتادگی می‌نماید و اگرچه این شرایط از اراده و خواست او خارج است اما از به زبان آوردن و بروز آن رنج می‌برد و گفتن آن را بویژه به مردان ناپسند می‌داند. این خونریزی و حالت خاص روحی در زن نوعی ضعف و شکست جسمی و روحی را برای او به بار می‌آورد و گویی به همین دلیل است که برخی احکام و مقررات همچون نماز و روزه در آن دوره از او برداشته شده و ایستادن در مسجد، ورود به مسجدالحرام و مسجد پیامبر، خواندن سوره‌های چهارگانه‌ی قرآن شریف که دارای سجده می‌باشند و نیز دیگر اعمال و کارهایی که در کتابهای فقهی آمده است، همه و همه بر زن در آن دوران خاص تحريم شده است... همانگونه که این مقررات در دوران

«نفاس» زن نیز به همان دلایلی که اشاره رفت، بر او جاری می‌گردد.

### اما بانوی بانوان..

آری این جریان طبیعی و عادی در عادت ماهانه در همه‌ی زنان است اما آفریدگار فرزانه‌ی هستی اراده‌اش بر این قرار گرفت که بانوی بانوان و سالار زنان فاطمه علیها السلام به این عوارض و آفتها و گرفتاری‌ها و مشکلات جسمی و روحی آن آلود نباشد. به همین جهت هم او را آنگونه که می‌خواست پاک و پاکیزه ساخت و این عوارض را از وجود او دور نمود. اینکه به نمونه‌هایی از روایت صحیح که در این مورد رسیده است نظر می‌افکنیم. ۱- قندوزی در کتاب خویش در این مورد از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: «فاطمه» بدان جهت «بتول» نامگذاری گردید که خدای جهان آفرین عارضه‌ی ماهانه‌ی [صفحه ۱۶۱] زنان و نیز «نفاس» را از وجود مقدس او دور فرمود. ۲- «محمد صالح کشفی حنفی» در کتاب خویش «مناقب» از پیامبر گرامی آورده است که: دخترم «فاطمه» از آن روی «بتول» نامیده شده است که عادت ماهانه‌ی زنان به خواست خدا، از او دور داشته شده است. ۳- نویسنده‌ی «ارجح المطالب» در این مورد آورده است که: از پیامبر خدا در مورد واژه‌ی «بتول» سوال شد و گفته شد: ای پیامبر خدا! شما مریم را «بتول» می‌نامید و «فاطمه» را نیز «بتول» می‌خوانید، چرا و به چه جهت؟ پیامبر گرامی فرمود: بتول به آن بانوی گفته می‌شود که هرگز خون ندیده است چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است... ۴- «ابوبکر شافعی» در «تاریخ بغداد» از «ابن عباس» آورده است که پیامبر گرامی فرمود: دخترم «فاطمه» حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان که هرگز خون ندیده است... ۵- «ابن عساکر» در کتاب خویش «التاریخ الکبیر» از «ام‌سلمه» آورده است که گفت: بانوی بانوان «فاطمه» هرگز خون «حیض» و «نفاس» ندید. ۶- «حافظ سیوطی» در این مورد آورده است که: از ویژگیهای «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر آن است که همواره از عادت ماهانه پاک بود و پس از ساعتی از بدنیا آوردن کودک خویش نیز پاک و پاکیزه بود تا آنجایی که یک نماز هم از او از بین نمی‌رفت. ۷- رافعی در کتاب «التدوین» به نقل از بانوی شایسته «ام‌سلمه» آورده است که: «فاطمه» هرگز خون ماهانه‌ی زنان و یا «نفاس» ندید و خدا او را از اینها پاک و پاکیزه ساخته بود. ۸- «طبری» در «ذخائر العقبی» به نقل از «اسماء» آن زن شایسته کردار آورده است [صفحه ۱۶۲] که: هنگامی که فاطمه علیها السلام فرزند ارجمندش «حسن» را به دنیا آورد، من هیچ خون و عوارض زنانه در او ندیدم. و پیامبر فرمود: «اسماء! مگر نمی‌دانی که دخترم «فاطمه» پاک و پاکیزه است...؟ این روایت را «صبوری» نیز در کتاب خویش «نزهه المجالس» آورده است. ۹- مرحوم «مجلسی» در «بحار الانوار» به نقل از «ابو بصیر»، از امام صادق علیه السلام آورده است که: خداوند تا هنگامی که «فاطمه» در این جهان می‌زیست دیگر زنان را بر امیر مومنان تحريم فرمود. «ابو بصیر» می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه؟ چرا؟ فرمود بدان جهت که او پاک و پاکیزه بود و از عوارض زنان به دور آفریده شده بود. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر روایت می‌گوید: این تعلیل ممکن است به یکی از دو معنا برگردد: الف: نخست اینکه بگوییم از آنجایی که دخت سرفراز پیامبر همواره پاک و پاکیزه بود و امیر مومنان نیاز به زن دیگری نداشت، بدین دلیل خداوند زنان دیگر را به احترام «فاطمه» بر امیر مومنان تحريم کرد. ب: دیگر اینکه شکوه و عظمت بانوان و ویژگیهای او ایجاب می‌کرد که امیر مومنان با زن دیگری پیمان مشترک زندگی نبندد. [۱۴۵]. در پایان، گفتنی است که پاک و پاکیزه بودن «فاطمه» از این عوارض و خونها نشانگر آن است که او از مصاديق بارز آیه‌ی «تطهیر» بود. همان آیه شریفه‌ای که به صراحة او و دیگر اعضاء خاندان وحی و رسالت را از هر آلودگی و پلیدی، پاک و پاکیزه اعلان می‌کند، از آلودگیهای جسمی و ظاهری گرفته تا باطنی و روحی. [صفحه ۱۶۳]

در صفحات گذشته خاطرنشان گردید که یکی از نامهای گرانمایی فاطمه علیها السلام «عذراء» می‌باشد. او بدین جهت به این نام خوانده می‌شد که همیشه «باکره» بود. در گذشته، روایات فراوانی آورده‌یم که بیانگر این حقیقت بود که آفرینش و نطفه‌ی پاک و پاکیزه فاطمه علیها السلام از عصاره و خلاصه‌ی ارمغان آسمانی و غذای بهشتی بود و پیامبر نیز بارها فرمود که: «او حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان». روشن است که بیان پیامبر نه ذره‌ای اغراق‌آمیز است و نه دور از حقیقت بلکه عین واقعیت است. افرون بر روایات، باید به این آیه‌ی قرآن اندیشید که حوریان بهشت را که فاطمه علیها السلام سالار آنان می‌باشد اینگونه وصف می‌کند: انا انشاءنا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا [۱۴۶]. ما حوریان بهشتی را آنگونه که می‌باشد پدید آورده‌یم و آنان را دوشیزگان قرار دادیم. مفهوم این بیان این است که؛ آنان همیشه باکره‌اند. در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه‌ی شریفه می‌نویسد: هر گاه شوهرانشان با آنان آمیزش نمایند آنها را «باکره» خواهند یافت. در این مورد روایتی است که از امام صادق علیها السلام می‌پرسند: ای پسر پیامبر! چگونه حوریه در هر مرتبه‌ای که شوی وی با او آمیزش نماید او را «باکره» خواهد یافت؟ حضرت فرمود: بدان جهت است که حوریه از ماده و واقعیت پاک و پاکیزه پدید آمده است و هیچ گونه نقص و عیوبی به او وارد نمی‌گردد. پیکرش با آفتی آمیخته [صفحه ۱۶۴] نمی‌شود و هر گز دچار «حیض» نمی‌شود و رحم او همواره چسبیده است. و بانوی بانوان گیتی نیز که نطفه‌اش از ارمغان آسمانی و غذا و میوه‌ی بهشتی است. هم از عادت ماهانه‌ی زنان پاک و پاکیزه است و هم همواره سالم و پاک و پاکیزه. و این مفهوم نام مبارک «عذراء» می‌باشد که یکی از نامهای اوست. [صفحه ۱۶۵]

## زندگی و مراحل رشد

### اشاره

در میان امکانات معنوی و رنجها ۱- زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان مایه‌ی آرامش دل ایمان «ابوطالب» و حمایت از پیامبر ۲- رحلت بزرگ بانوی عرب ضربه‌ی هولناک مرگ خدیجه سوگ بزرگ مدافعان اسلام و پیامبر ۳- در آستانه‌ی هجرت در راه مدینه و اینک پس از آن همه رنجها ۴- فاطمه علیها السلام در روز «احد» دو یار پرشور پیامبر یک دروغ رسوا ۵- مشکلات در خانه‌ی پدر [صفحه ۱۶۶]

## زندگی و مراحل رشد بانوی بانوان

### اشاره

سراجام با آن تدابیر شگرف دستگاه حکیمانه‌ی آفرینش، دخت سرفراز پیامبر فاطمه دیده به روی زندگی و پدر گرانمایه‌اش گشود و جهان را به نور وجودش نورباران ساخت. او از مادر گرانقداری بسان «خدیجه»، شیری آمیخته با ارزشها و فضیلتها و کمالات نوشید و در خانه‌ی وحی و فرودگاه قرآن راه رشد و کمال را آغاز کرد و آن را با سرعتی شگرف تا پر فراز ترین قله و نقطه‌اش، پیدر گرانقدرش علوم الهی و دانش‌های آسمانی را به او می‌آموخت و او را از مفاهیم و معارف ربانی سرشار می‌ساخت و شایسته ترین درسها توحید گرایی و برترین دانش‌های ایمان و یقین و تقوا و زیباترین و پرجاذبه‌ترین واقعیت‌ها را که از وحی و رسالت سرچشم می‌گرفت به دخت فرزانه‌اش می‌آموخت و او را با بهترین و بایسته‌ترین شیوه‌ی تربیتی می‌پروراند، چرا که پیامبر گرامی دخت نمونه و فرزانه‌ی خویش را برای پذیرش دانش‌ها آماده می‌دید و در کران تا کران جان پاک او روشنی و نورانیت وصف ناپذیری احساس می‌کرد و آن وجود گرانمایه را در پیمودن پله‌های صعود و درجات تکامل و ترقیات معنوی و انسانی در

اوج آمادگی می یافت. [صفحه ۱۶۷]

### در میان امکانات معنوی و رنجها

در کنار این همه امکانات رشد و عوامل شخصیت ساز و اوج دهنده، حکمت الهی نیز بر آن قرار گرفت که زندگی بانوی بانوان ار آغاز کودکی آمیخته به سختی‌ها و رنجها و مشکلات فراوان باشد. به همین جهت هنگامی که دیده به روی زندگی گشود، پدر گرانمایه‌اش را ترسان یافت. در حالی پدر را دید که نزدیکان و بیگانگان به جنگ او برخاسته و بیدادگران و شرک گرایان با او سرستیز داشتند. چه بسیار می‌شد که این دخت سرفراز در دوران کودکی‌اش وارد کعبه و مسجدالحرام می‌شد و پدر پرمه رخویش را می‌دید که در «حجر اسماعیل» نشسته و قرآن را تلاوت می‌کند اما برخی شقاوت پیشگان بجای شنیدن حق و گزینش عدل، به دشمنی با او برخاسته و به جنگ روانی با او دست می‌زند و او را آماج اذیت و آزار می‌نمایند. روزی وارد مسجد گردید و دید که یکی از شرک گرایان به هنگامی که پدر گرانقدرش در حال سجده بود بچه‌دان شتری را بر پشت و لباس آن حضرت خالی کرد، آن فرزانه‌ی روزگار با تماسای این صحنه تاسفبار قهرمانانه پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و به آن گستاخان گمراه، شجاعانه پرخاش کرد و عمل زشت و ناجوانمردانه‌ی آنان را محکوم ساخت و آنان را به باد نکوهش گرفت اما آن فرمایگان بر او و سخنان آتشین و شجاعانه‌اش خنده‌یدند، تا روحیه او را نیز در هم شکنند. از «ابن عباس» آورده‌اند که: روزی «قريش» در کنار «حجرالاسود» گرد آمده و در کنار بتهای خویش «لات» و «عزی» دست پیمان فشردند که اگر محمد را دیدند همگی دست در دست هم او را مورد یورش قرار داده و آن گرانمایه‌ی جهان هستی را از میان بردارند. این پیمان ظالمانه و تصمیم شریبار به گوش دخت فرزانه‌ی پیامبر رسید و او به [صفحه ۱۶۸] سرعت با چشمان گریان بر پیامبر وارد شد و جریان را با آن حضرت در میان نهاد... سرانجام بحران بالا گرفت و گرفتاری‌ها و مشکلات افزون گشت تا جایی که پیامبر گرامی ناگزیر گردید به همراه یاران و بستگان خویش در «شعب ابی طالب» پناه گیرد. آن حضرت به همراه دوستان و بستگان در آن دره‌ی خشک و سوزان در جوی آکنده از بیم و وحشت زندگی را شروع کردند و در هر شب تاری آماده‌ی هجوم دشمن خیره سر بدانجا بودند بویژه آنگاه که شرک گرایان تجاوز کار آن قطعنامه‌ی ضد بشری را تنظیم نمودند و «بنی هاشم» را در محاصره‌ی اقتصادی قرار دادند و دیگر نه به آنان کالا-یی می‌فروختند و نه مواد حیاتی. و نه اجازه می‌داند که مواد غذایی و حیاتی و مورد نیاز، به آن منطقه برسد. در آن شرایط سخت بود که گرسنگی همه جا سایه افکنده و همه‌ی ساکنان آنجا بویژه کودکان را بیشتر زیر فشار خود گرفت به گونه‌ای که صدای ضجه‌ی کودکان از فشار گرسنگی به گوش مردم مکه می‌رسید، برخی اندوهگین می‌شدند اما تجاوز کاران و ظالمان شادمانی می‌نمودند و بدانها ناسزا نثار می‌کردند و بر شقاوت و بی‌رحمی خویش می‌بالیدند. آری این محاصره‌ی اقتصادی سه سال و چند ماه ادامه یافت و دخت سرفراز پیامبر در کودکی خویش از قهرمانی از کران تا کران وجودش زنده‌تر و پر طراوت تر ساخت، تو گویی این دوران محاصره و سختی، دوران تمرین و دانشگاه آمادگی و آزمون روزگار برای آینده‌ی زندگی پر فراز و نشیب او بشمار می‌آید.

### مایه‌ی آرامش دل

در اوج آن فشارها از جمله چیزهایی که فاطمه علیها السلام را آرامش خاطر می‌بخشید و روشنی دیدگان او را فراهم می‌آورد این بود که دخت سرفراز پیامبر، قهرمان بزرگ [صفحه ۱۶۹] و نستوهی چون، «ابو طالب» را تماشا می‌کرد از پدرش پیامبر با همه‌ی وجود حمایت می‌کند و به یاری او برخاسته است و می‌دید که او گاه به همراه برادر دلیرش «حمزه» با شمشیر آخته‌ی خویش بسان

دو سرباز آماده و فداکار پیامبر را تنها نمی‌گذارند و گام به همراه او به مسجدالحرام می‌روند تا پشتیبانی خویشتن از او را، به گوش همگان برسانند و گاه او را می‌دید که با گردآوردن جوانان و غلامان خویش و مسلح ساختن آنان، با یک گروه نظامی به فرماندهی خویش پشت سر پیامبر حرکت می‌کنند و او را تنها نمی‌گذارد تا دشمن خیره‌سر، گستاخ گردد. «فاطمه» می‌نگریست که عمومی قهرمانش «ابوطالب» گاه با اعلان اسلام و اظهار عشق و علاقه به راه و رسم پیامبر و خود آن بزرگوار به دعوت او پاسخ مثبت می‌داد و به او می‌پیوست و گاه به خاطر اظهار حق و حقیقت، اسلام و دین خویش را آشکار می‌ساخت و سرنوشت خویش را به سرنوشت اسلام و پیامبر گره می‌زد و قصیده‌هایی شنیدنی و پرمحتوا در آن شرایط سخت و وحشت و ترور، در حمایت از پیامبر و راه و رسم او می‌سرود. و روش بود که اینگونه حمایتها و اظهار حقیقت‌ها و سرودن قصیده‌ها، چه اثر شگرفی در تقویت جبهه‌ی حق و تضعیف جبهه‌ی باطل و بیداد بر جای می‌نهاد. «طبری» در این مورد می‌نویسد: قریش هنگامی که دیدند جناب «ابوطالب» قهرمانانه و پرشور از پیامبر و راه و رسم او، دفاع می‌کند همگی نزد او آمدند و گفتند: هان ای بزرگ «بنی‌هاشم»! ما آمدیم تا زیباترین و بخشندۀ‌ترین و پرشهامت‌ترین جوان قریش «عماره بن ولید» را به تو تقدیم داریم تا در برابر تو برادرزاده‌ات «محمد» را که جامعه‌ی ما را پراکنده ساخته و خردمندان ما را بی‌خرد شمرده است، به ما تسليم داری تا او را نابود سازیم و انتقام خود و خدایان خویش را از او بگیریم. فرزانه‌ی بنی‌هاشم «ابوطالب» رو به آنان کرد و با درایت و شهامت گفت: [صفحه ۱۷۰] براستی که چقدر بالنصاف هستید؟! شما می‌خواهید فرزندتان را به من بدهید تا او را نگهداری کنم و احترام و اطعم نمایم اما من پسرم را تسليم شما دارم تا او را به جرم حقگویی و عدالتخواهی و آزادگی بکشید؟ آیا این خواسته‌ی شما جوانمردانه و منصفانه است؟ اگر راست می‌گویید شما نیز هر کدام فرزندتان را بیاورید تا من او را به قتل برسانم. و آنگاه اینگونه درس آموز و شهامتمندانه سرود: منعنا الرسول رسول‌المیک ببیض تلا-ا-کلمع البروق اذود و احمی رسول‌المیک حمایه حام علیه شفیق هان بهوش باشد که ما با شمشیرهای آخته‌ای که بسان آذرخش می‌درخشد، از پیام آور خدا قهرمانانه حمایت می‌کنیم و از حقوق و آزادگی او دفاع می‌نماییم. از او آنگونه جانانه دفاع می‌کنیم که حمایتگر پرمهر و دلسوز، دفاع خواهد کرد.

### ایمان «ابوطالب» حمایت از پیامبر

بهر حال سخنان ارزنده و پرمحتوای جناب «ابوطالب» در دفاع از اسلام و پیامبر در غالب نثر و نظم بسیار است که همه نمایشگر اسلام و ایمان استوار و تزلزل ناپذیر او به خدا و پیامبر است، که برای نمونه برخی ترسیم می‌گردد: الٰم تعلموا انا و جدنا محمدا نبیا کموسی خط فی اول الکتب؟ الیس ابونا هاشم شد ازره و اوصی بنيه بالطعن و بالحرب؟ آیا براستی نمی‌دانید که ما محمد را پیامبری بسان موسی یافته‌ایم؟ که نام بلندآوازه‌اش در آغاز همه‌ی کتابهای آسمانی آمده است؟ مگر پدر والای ما «هاشم» نبود که کمر همت خویش را محکم و استوار بست، و فرزندان خویش را به پیکار با نیزه و شمشیر در راه حق و عدالت سفارش کرد؟ ۲- در قصیده‌ی دیگری چنین می‌سراید: [صفحه ۱۷۱] و قالوا لاحمد: انت امرو خلوف اللسان ضعیف السبب... کفریشگان به «احمد» گفتند: تو مردی دروغگو هستی و در انجام خواسته‌هایت ناتوان خواهی بود و موفق نخواهی گشت. اما هان! بهوش باشد که «احمد»، حق و عدالت را برای بشریت آورده و دروغ و ناروایی نیاورده است. ۳- و نیز آن شخصیت مداع اسلام و حمایت کننده از آورنده‌ی قرآن در مورد «صحیفه» که یکی از معجزات پیامبر است چنین می‌سراید: وقد كان من امر الصحيفة عبرة متى ما يخبر غائب القوم يعجب... در مورد صحیفه درسی عترت‌انگیز و پندآموز است که اگر مردم غائب بشنوند، شگفتزده می‌شوند. خداوند کفر و ناسپاسی آن بداندیشان را که از آن سخنگوی به حق و عدالت، کینه به دل گرفته بودند، محو و نابود ساخت و سرانجام فرزند رشید «عبدالله» در میان ما مورد تصدیق قرار گرفت... حق طلبان به او ایمان آوردن در حالی که بداندیشان قوم به او خشم گرفته و به ناروا او را سرزنش می‌کردند. ۴- در سورده‌ی دیگری آن بزرگوار برادر قهرمانش «حمزه» را به پیروی از پیامبر و

شکیابی و پایداری در فرمانبرداری از او توصیه و تشویق می‌کند: صبرا ابا یعلی علی دین احمد و کن مظہرا للدین وقت صابرا فقد سرنی اذ قلت انک مومن فکن لرسول اللہ فی الله ناصرا هان ای «حمزه» در راه دین «احمد» آنگونه که می‌باید شکیابی پیشه ساز و با پایداری، دین حق را آشکار ساز که موفق خواهی شد. من غرق در شادمانی شدم، آنگاه که به ایمان خویش اعتراف کردی. پس در راه خشنودی خدا یار و یاور پیامبر او باش. [صفحه ۱۷۲-۵] و نیز این سروده از آن بزرگمرد حق طلب است که پادشاه خردمند «حبشه» را به یاری پیامبر و یاران او تشویق می‌نماید و چنین می‌سراید: تعلم مليک الحبس ان محمدا نبی کموسی و المسيح بن مریم هان ای پادشاه «حبشه» آگاه باش که محمد صلی الله علیه و آله و سلم همانند موسی و مسیح پیامبری است و برنامه‌ی او همچون برنامه‌ی آنان آسمانی است و هدایت و رهبریش بسان آن دو پیامبر خدادست. همه‌ی این پیام آوران خدا مردم را به فرمان او راه نموده و از آفتها نگاه می‌دارند. شما در کتاب آسمانی خویش او را به راستگویی می‌خوانید و می‌شناسید، نه کسی که بر اساس پندر سخن می‌گوید. از این رو برای خدا همتا نگیرید و خالصانه اسلام بیاورید که راه حق روشن است و تیره و تار خواهد بود. ۶- و نیز آن مدافعان بزرگ اسلام و قرآن و پیامبر اینگونه می‌سراید: لقد اکرم الله النبی محمدا فاکرم خلق الله فی الناس احمد... براستی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی داشت از این رو گرامی ترین و پرشکوه ترین بندۀ خدا در میان مردم «احمد» خواهد بود. برای تجلیل او نام او را از نام خودش برگرفت و فرمود: صاحب عرش و آفریدگار هستی «محمود» است و این پیام آورش «محمد». ۷- و نیز این سرودهی پرمحتوا و سازنده از آن بزرگوار است که چنین می‌سراید: کذبتم و بیت الله نبزی محمد و لما نطاعن دونه و نناضل به خانه‌ی خدا سوگند شما دروغ می‌گویید. آیا رواست که «محمد» مورد هجوم ظالمانه و بی‌رحمانه قرار گیرد و ما در دفاع از او با نیزه‌ها و شمشیرها به پیکار برخیزیم؟ آیا زینده است زنان و کودکان خویش را فراموش نساخته و او را یاری نکنیم. [صفحه ۱۷۳] تا در کنار او و اهداف الهی او به خون خویش در غلطیم و کشته شویم؟ سفید چهره‌ای که به برکت چهره‌ی پرشکوه و پرمعنویت‌اش از ابرها بaran خواسته می‌شود. همان فریادرس یتیمان و پناهگاه بیوه زنان. همو که بیوایان و نامیدان «بنی‌هاشم» به او پناه و امید می‌جویند و از رحمت و فرونبخشی او بهره‌ور می‌گردد. هان ای کافر حق ستیز! مگر نمی‌دانید که فرزند قهرمان ما نزد ما راستگو و درست‌کردار است و ما به او ایمان داریم و به سخنان بیهوده شمایان بهاء نمی‌دهیم؟ سپاس پروردگار، بندگان را که به یاری خویش او را مورد پشتیبانی قرار داد و این دین حق را پیروزی و سرفرازی ارزانی داشت. من برای یاری رساندن بر پیامبر و پیروزی او پا خواهم خواست و به کمک سواران و نیزه‌ها از او دفاع خواهم نمود. علاوه بر آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، جناب «ابوطالب» در موارد دیگری نیز حمایت بی‌دریغ و پشتیبانی خلل ناپذیر خویش را از اسلام و آوردنده‌ی آن پیامبر گرامی با شهامت و اقتدار اعلام کرد و بر موضع حق طلبانه و شجاعانه خویش تصریح نمود و بارها ایمان استوار خویش را در گفتار و کردار به اثبات رسانید. پر واضح است که اگر آن مرد بزرگ به اسلام و خدای یکتا و پیامبر ایمان عمیق نداشت، نمی‌بایست چنین موضع‌گیری‌هایی در زندگی داشته باشد و نمی‌بایست جان و ثروت و فرزندان و هستی خویش را در راه اسلام و پیامبر و یاری دین خا به خطر افکند. و این پندر که حمایت بی‌دریغ و قهرمانانه «ابوطالب» از پیامبر و راه و رسم توحیدی او ممکن است به انگیزه‌ی خویشاوندی باشد، پندر ای اساس است، چرا که آن حضرت جز «ابوطالب» هشت عمومی دیگر نیز داشت، پس چرا تاریخ این حمایت‌ها و موضع‌گیری‌ها و موقفیت‌های درخشنان و افتخارآمیز را از آنان نشان نمی‌دهد؟ بلکه گاه به عکس نمایشگر موضع‌گیری‌های تنگبار و تلاشهای خفت‌انگیز برخی از آنان همچون [صفحه ۱۷۴] «ابولهب»، بر ضد حق و عدالت و پیامبر خدادست...؟ آری، رازش این است که «ابوطالب» مرد ایمان و اسلام و مدافع حق بود اما «ابولهب» در برابر پیامبر و دین او قرار داشت.

## اشاره

چرخ روزگار به گردش خویش ادامه می‌داد و سالها یکی پس از دیگری می‌گذشت در حالی که زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر همچنان با رویدادهای تکاندهنده و حوادث حزن‌انگیز آمیخته می‌گشت و او کودکی را پشت سر می‌نهاد و به سوی بهاران نوجوانی و جوانی گام می‌سپرد. او در هشتمین بهار زندگی بود که ناگهان با فاجعه‌ای بزرگ روبرو شد. فاجعه‌ای که غم آن بر زندگی اش سایه افکند و اندوه جانکاه آن، بر قلب پرمهرش خیمه زد و حزن آن، دلش را آکنده ساخت. این فاجعه‌ی غمبار، فاجعه‌ی رحلت جانسوز مام گرانمایه‌اش خدیجه بود. همان مام اندیشمند و شایسته کرداری که با نگاهی سرشار از حزن و اندوه به دخت عزیز و کوچک خویش می‌نگریست، چرا که می‌دانست «زهرا» او بزودی به سوک مام پرمهرش خویش خواهد نشست. بانوی بزرگ حجاز در بستر رحلت افتاده و شبح مرگ بر او سایه افکنده بود، آخرین لحظات زندگی را می‌گذرانید که پیامبر بر او وارد شد و با مهر و بزرگواری همیشه فرمود: «خدیجه» رحلت تو بر ما گران است اما هنگامی که بر بانوان برگزیده‌ی جهان هستی و دوستان همدیف خویش وارد شدی، سلام مرا به آنان برسان. بانوی بزرگ حجاز پرسید: ای پیامبر خدا! آنان کیانند؟ پیامبر فرمود: «مریم» دختر عمران، «کلموم» خواهر موسی، و «آسمیه». «خدیجه» گفت: به خوشی و مبارکباد، ای پیامبر خدا! [۱۴۷] [صفحه ۱۷۵] پیامبر گرامی خطاب به او فرمود: من دستور یافته‌ام که «خدیجه» را به اقامتگاهی پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا که از مروارید ساخته شده است، مژده دهم. اقامتگاهی که نه در آن سر و صدا و هیاهوی دنیاست و نه رنج و فرسودگی آن. زمان به سرعت می‌گذشت، بانوی خردمند جهان عرب گریه می‌کرد و آه می‌کشید. «اسماء» به او گفت: شما که سالار زنان هستی و همسر پرمهش و با وفای پیامبر، و از آن حضرت مژده بهشت دریافت داشته‌ای، چرا گریه می‌کنی؟ او پاسخ داد: گریه‌ام برای آن است که دخت گرانمایه‌ام را ترک می‌کنم و شب عروسی‌اش در کنارش نیستم تا او را یاری کنم. دخترم نوجوان است، نگران آنم که در شب عروسی‌اش یار پرمهش و مشاور و مددکار دلسوزی نداشته باشد. «اسماء» گفت: سرورم! من اینک با تو پیمان می‌بندم که اگر تا آن زمان زنده بودم بجای تو او را مادری کنم و آنگاه بود که بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» آرام و مطمئن، چشم بر هم نهاد و در سن شصت و سه سالگی جهان را بدرود گفت.

## ضریبه‌ی هولناک مرگ خدیجه

مرگ غمبار این بانوی بزرگ، ضربه‌ای هولناک بر پیکر پیامبر فرود آورد و قلب مقدس او را آکنده از حزن و اندوه ساخت بویژه که آن پیشوای بزرگ چندی پیش از مرگ خدیجه به سوگ عمومی گرانقدار و مدافع بزرگ و نستوه خویش نشسته بود که این مصیبت نیز بر غم و اندوه او افزون گشت. به گونه‌ای که آن سال را، سال اندوه نامید، چرا که دو یار پرمهش و دو پشتیبان پراقتدار خود را در آن سال از دست داده بود. [صفحه ۱۷۶] آن حضرت از سویی به سوک «خدیجه» نشست، به سوک بانوی که نه تنها همسر وفادار و پرمهرش بود بلکه نخستین ایمان آورنده‌ی به خدا نیز بود. بانوی بود که پشتیبان پراقتدار پیامبر در فراز و نشیب زندگی به حساب می‌آمد و شخصیت بزرگی بود که ثروت و دارایی بسیار خویش را برای پیشرفت اهداف اسلام و پیامبر به او هدیه کرد و نه تنها در میان زنان مکه، که در همه‌ی جهان عرب بی‌نظیر بود. آری خدیجه، جهان را بدرود گفت و پیکر او را در نقطه‌ای بنام «حجون» به خاک سپردند. پیامبر کنار قبرش آمد و پیش از به خاک سپاری او به قبرش فرود آمد در حالی که «فاطمه» دخت ارجمندش دامان پدرش، پیامبر را گرفته بود و دور پدر می‌گشت و می‌پرسید: پدر جان! مادرم کجاست؟ و پیامبر پرسش او را بی‌پاسخ می‌گذاشت. او به سوی دیگران می‌رفت و از آنان سراغ مادر پرمهرش خویش را می‌گرفت که در این هنگام «جریل» فرود آمد و به پیامبر خبر داد که: «پروردگارت به شما فرمان می‌دهد که سلام ما را به «فاطمه» برسان و به او بگو: مادرش «خدیجه» اینک در بهشت زیبا و پرطراوت خدادست. در کاخی از مروارید که غرفه‌هایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است و او در کنار

«آسیه» و «مریم» دختر «عمران» و مادر «مسیح» است. پیامبر، «فاطمه» را در آغوش گرفت و مورد محبت قرار داد و پیام خدا را به او رسانید. او گفت: پروردگارم سرچشمه‌ی سلام و برکت و نعمت و آرامش است. سلام از اوست و سلام به او بازمی‌گردد.

### سوگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر

آری مصیبت دیگری که بر قلب پیامبر فشار می‌آورد مرگ بزرگ مدافع اسلام و پیامبر، جناب «ابوطالب» بود. [صفحه ۱۷۷] همان مرد بزرگی که پس از رحلت نیای پیامبر، «عبدالمطلب» کفالت و سرپرستی آن حضرت را، که هشت ساله بود به عهده گرفت و تا پنجاه و سه سالگی - یعنی درست همان سالی که پیامبر را به سوگ خود نشانید - لحظه‌ای حمایت خویش را از آن حضرت دریغ نداشت. این مرد بزرگ در طول زندگی، خدمات شایانی به پیامبر نمود. خدماتی که هر کدام نشانگر ایمان و عظمت و فضیلت و شخصیت والای اوست و راستی که اگر خدا او را در آغاز بعثت پیامبر و دعوت او به یاری اسلام و پیامبر برینانگیخته بود، بی‌تردید اسلام در آغاز حیات خویش از میان می‌رفت. و لو لا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصاً فقاماً فهذا بمکة آوى و حاما و هذا يشرب جس الحماما... اگر ابوطالب و فرزند رشید او نبودند، هرگز قامت برافراشته‌ی دین برپا نمی‌شد. او در مکه به آورنده‌ی اسلام پناه داد و از او شایسته و باشیسته حمایت کرد. و این در مدینه با آغوش باز به استقبال مرگ و شهادت شتافت تا خطرات سهمگین را از اسلام و پیامبر برطرف سازد. خدا باران خیرش را بر او بباراند که هدایت را در آغاز راه کمک کرد و به این خیر فراوان دهد که پایان شرفت‌ها و عظمت‌ها بود. آری این دو حادثه‌ی تکاندهنده در زندگی پیشوای بزرگ توحید و دگرگونی روند آن، اثری شرنوشت ساز نهاد، چرا که اگر رحلت «ابوطالب» پیش نمی‌آمد و پیامبر مدافع پراقتداری چون او را از دست نمی‌داد بسوی «مدینه» هجرت نمی‌فرمود و این پس از مرگ «ابوطالب» بود که آن حضرت به خوبی احساس کرد که دیگر یار و پشتیبان پراقتداری در مکه ندارد و در میان عموماً و بستگانش نیز کسی نیست که بتواند جای او را پر کند و نقش حساس وی را به عهده بگیرد. درست است که عمومی شجاع پیامبر «حمزه» نیز قهرمانی بزرگ بود و از حق و عدالت حمایت می‌فرمود اما او نیز از موقعیت [صفحه ۱۷۸] و اقتدار «ابوطالب» در مکه بهره‌مند نبود و نمی‌توانست جای خالی او را برای حمایت از اسلام و پیامبر پر کند. امیر مومنان در سوک پدرش اینگونه سرود: ابطالب عصمة المستجير و غیث المحول و نور الظلم لقد هد فقدک اهل الحفاظ فصلی عليك ولی النعم... هان ای پدر! ای ابوطالب! که پناهگاه پناهندگان و پناه‌جویان بودی و باران رحمت در خشکسالی‌ها و نور در تاریکی‌ها... مرگ تو مدافعان حق و عدالت را تکان داد و سست کرد. پس درود خدا و صاحب نعمت بر تو باد و خشنودی پروردگار ارزانی‌ات باد که برای پیامبر بهترین عمو بودی. [۱۴۸].

### در آستانه‌ی هجرت

#### اشاره

پیامبر پس از رحلت غمبار بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» و عمومی غیرتمند و بایمانش «ابوطالب» که دو یار پراقتدار و پشتیبان موثر خویش را از دست داد، به فرمان خدا تصمیم گرفت، شبانه مکه را ترک گوید و با هجرتی تاریخی و تاریخساز، صفحه‌ی جدیدی را بگشاید. شب حرکت از مکه که به «لیله المیت» شهرت یافت، پیامبر گرامی به شهسوار بزرگ، اسلام، علی علیه السلام دستور داد تا به فرمان خدا در بستر او بخوابد و خود را آماده‌ی هجرت از مکه شد. علی علیه السلام آن شب تاریخی را که حدود چهل یا چهارده تن از سفاک‌ترین جنگاوران جبهه‌ی شرک، بر گرد خانه‌ی پیامبر حلقه زده بودند و تصمیم داشتند با هجوم بموقع به اقامتگاه آن حضرت او را با شمشیرهای کینه و تعصب جاهلی از پا درآورند، در جایگاه [صفحه ۱۷۹] پیامبر خواهد و پیشوای

بزرگ اسلام پس از خروج موقیت آمیز از خانه و حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن، بسوی غار «حرا» رفت تا از آنجا بسوی مدینه حرکت نماید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» در این بحران پیچیده در خانه ماند و هر لحظه در انتظار هجوم ناجوانمردانه‌ی دشمن بسر می‌برد و در همان حال شاهد هیاهو و جنجال و بافتحه‌های شرک آمیز و کفرآلود آن تیره بختان بر ضد پدرش، پیامبر بود. خدا می‌داند که در آن شب سخت و بیادماندنی چه وحشت و دلهزهای بر وجود گرانمایه‌اش سایه افکنده بود، چرا که او گرچه نوجوان بود اما از درایت و هوش سرشاری بهره‌ور بود، هم آن موقعیت حساس و پرخطر را به خوبی درک می‌کرد و هم از خشونت و سنگدلی شرک گرایان کوردل به خوبی آگاه بود و بدین جهت بدترین احتمالات در نظرش تزدیکترین آنها بشمار می‌رفت و خطرات سهمگین هر لحظه در برابر چشمانش رژه می‌رفت.

### در راه مدینه

آن شب را دخت سرفراز پیامبر با اعتماد به خدا به سحر آورد و درست نزدیک سپیده‌دم بود که آن دژخیمان سیاهکار بسان گرگ‌های گرسنه و سگ‌های درنده با شمشیرهای آخته به خانه‌ی پدرش هجوم آوردنده و یک راست به بستری که پیامبر در آنجا استراحت می‌کرد، یورش بردنده اما ناگهان با قهرمان جوانمرد عرب و اسلام، امیر مومنان روبرو شدند که عبای پیامبر را بر چهره کشیده و بر جایگاه او خفته بود. اینجا بود که بافتحه‌های ذهنی آنان غلط از کار درآمد و با حال نامیدی و احساس شکست خفت‌بار، خشمگین از خانه خارج شدند، به گونه‌ای که چیزی نبود که از شدت کینه و خشم منفجر گردند. آری، آن ساعات در حقیقت سخت‌ترین و هراس‌انگیزترین ساعات و لحظاتی بود که بر فاطمه علیه‌السلام گذشت و ای کاش که جریان به همانجا پایان می‌پذیرفت. اما چنین [صفحه ۱۸۰] نشد بلکه کینه‌ها و دشمنی‌های کور کافران و مشرکان خودکامه و استبدادگر بسان آتش‌های زیر خاکستر در اندرون سینه‌ها انباسته ماند و آنگاه که امیر مومنان برآن شد تا به دستور پیامبر و پیام او، «فاطمه» دخت سرفراز او و چند بانوی «فاطمه» نام دیگر را، که هم از خاندان بنی‌هاشم و هم از نزدیکان پیامبر بودند، از مکه خارج ساخته و بسوی مدینه حرکت دهد، دشمن بداندیش آن کاروان کوچک را پی گرفت و در پهندشت خشک و سوزان حجاز آن را محاصره کرد و راه را مسدود ساخت و از هجرت آنان بی هیچ دلیل و برهانی جلوگیری نمود. دگرباره شرایطی سخت پیش آمد، و ترس و وحشت بانوان را فراگرفته بود و چیزی به پدید آمدن حوادث ناگوار و سخت نمانده بود که الطاف خدا بر بندگان شایسته کردارش فرود آمد و شهامت وصف ناپذیر علی علیه‌السلام از رخدادهای تلخ و مصیبت‌بار مانع شد. او در برابر دشمن، قهرمانانه قامت برافراشت و به یاری خدا همه را از شرارت دشمن نجات داد... سرانجام بانوان «فاطمه» نام و دخت سرفراز پیامب به مدینه رسیدند. [۱۴۹] پیامبر پیش از رسیدن آنان، به آن شهر وارد شده، و در انتظار آنان در دروازه‌ی شهر توقف فرموده بود تا آنان به او بپیوندند. با رسیدن آنان، پیامبر گرامی نیز حرکت کرد و همگی وارد مدینه شدند. هر کس در نقطه‌ای مکان گزید و پیشوای بزرگ توحید به خانه‌ی «ابوایوب» انصاری وارد گردید و دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» نیز دست در دست پدر پرمه‌ر و پراقتدارش در آنجا فرود آمد و از سوی مادر «ابوایوب» که زنی با محبت و با تجربه بود مورد استقبال قرار گرفت. [صفحه ۱۸۱]

### و اینک پس از آن همه رنجها

فاطمه علیه‌السلام پس از تحمل سختی‌ها و رنجها و مشاهده‌ی رخدادهای دردناکی چون: مرگ جانسوز مادر، هجرت پرخطر و سرنوشت‌ساز پدر، یورش بی‌رحمانه و وحشیانه‌ی دشمن کینه‌توز به خانه‌ی پیامبر، هجرت خطر خیز و پرفراز و نشیب خودش بسوی مدینه، تعقیب کاروان کوچک او و محاصره‌اش بوسیله‌ی دشمن و دیگر رنجها و مشکلات، سرانجام زندگی آرامی را زیر سایه‌ی پدر آغاز کرد اما آیا براستی دردها و رنجها و حوادث تکاندهنده به پایان رسیده بود؟ پاسخ این بود که هرگز! بلکه مدینه نیز

آرامش پیش از طوفان را می‌گذرانید و زمان، آبستن حوادث پیاپی و مشکلات شکننده دیگری بود، چرا که هنوز یک سال از هجرت پیامبر نگذشته بود که شرک گرایان مکه گرد آمدند و تصمیم گرفتند برای پیکار با توحید و پیشوای بزرگ آن، بسوی مدینه حرکت کنند. در آن شرایط حساس بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و پیامبر را از نقشه‌ی شوم دشمن خیره‌سر و تجاوز کار آگاه ساخت. به همین جهت پیامبر به همراه یاران توحیدگرای خویش و مهاجران از بند رسته‌ی مکه که به او پیوسته بودند، از مدینه، پایگاه توحید و تقوا حرکت کرد تا پیش از رسیدن نیروی شرک به دروازه‌های شهر با آنان رو برو شود. سپاه توحید در میان راه مدینه و مکه در منطقه‌ای به نام «بدر» اردو زد و خود را برای جهاد در راه خدا و دین و دفتر او آماده ساخت و با اینکه نیروهای تجاوز کار شرک و کفر، سه برابر بود، خداوند پیروزی درخشانی نصیب مومنان فرمود و آنان با تحمل شکست خفتباری به مشرکان به فرماندهی پیامبر خدا، با پیروزی وصف ناپذیری به مدینه باز آمدند. [صفحه ۱۸۲]

### فاطمه در روز «احد»

#### اشاره

پس از گذشت سیزده ماه از پیکار عقیدتی و پیروزمندانه‌ی «بدر»، نبرد «احد» رخ داد و در این صحنه‌ی خونبار بود که بیش از هفتاد نفر از یاران شایسته و برگزیده‌ی پیشوای بزرگ توحید که جناب «حمزه» در صدر آنان قرار داشت، در بستر شهادت آرمیدند و همه را در سوک خود نشاندند. درین جنگ بود که پیشانی مقدس پیامبر گرامی شکست و دندانهایش هدف سنگ اندازی‌های دشمن حق‌ستیز قرار گرفت. خون چهره‌ی مبارک و دهان و محاسن شریف او را فراگرفت بطوری که خون بسان رنگ، در محاسن آن حضرت لخته بست. درست در آن شرایط حساس و لحظات دشوار بود که شیطان با رساترین صدای خویش به گونه‌ای که در گوش مسلمانان مبارز و مردم مدینه طنین افکند، نعره‌ای دروغین سرداد که: «هان ای مردم! محمد! محمد! کشته شد و کار اسلام به پایان رسید». اینجا بود که دلها در میدان نبرد مضطرب گردید و اراده‌ها متزلزل شد. گروهی پا به فرار نهادند و تنها ایمان آورندگان راستین بودند که تا پای جان ماندند و از شرف و آزادگی اسلام دفاع کردند. امواج این تزلزل و اضطراب از میدان گذشت و دامنه‌ی آن به مدینه، فرودگاه وحی و پایگاه عدل و آزادی رسید و آنجا نیز دلهره و تزلزل کمتر از خط مقدم نبود. «صفیه» دخت آزاده‌ی بنی‌هاشم و عمه‌ی پیامبر و خواهر «حمزه» به همراه محبوبه‌ی خدا و پیامبر فاطمه علیها السلام به سوی میدان خونین «احد» حرکت کردند. دختر پیامبر در حالی حرکت می‌کرد که دست‌ها را روی سر نهاده بود و از ژرفای جان فریاد می‌زد و بانوان هاشمی نیز هماهنگ با او راه میدان «احد» را پیش گرفتند. هنگامی که «فاطمه» و «صفیه» به میدان «احد» رسیدند شعله‌های آتش جنگ فروکش کرده بود، گروهی از یاران به خون خفته بودند و گروهی زخمی گشته و پیامبر مهر [صفحه ۱۸۳] و عدالت در تلاش برای گردآوری پیکرهای به خون خفته‌ی یاران و در جستجوی گمشدگان بود که در مسیر خویش ناگهان به قربانگاه «حمزه» رسید و با پیکر به خون خفته و مثله شده و شرایط وصف ناپذیر او روبرو گردید. سپاه شرک و استبداد، زشت‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین «مثله» را در مورد او مرتکب شده بود، از سویی انگشت دستها و پاهای آن یکه تاز میدان نبرد را بریده بودند و از دگر سو استخوانهایش را شکسته بودند. همینی و گوشها و اعضاء تناسلی آن قهرمان شکست‌ناپذیر را از پیکرش، با قساوتی باور نکردنی جدا کرده بودند، و هم شکمش را دریده و جگرش را بیرون آورده و او را در شرایطی تکاندهنده رها کرده بودند. این منظره‌ی رقت‌انگیز و دردآور، قلب پرمه‌ر پیامبر را سخت جریحه‌دار ساخت، چرا که نشانگر شدت کینه و شکنجه و انتقامکشی مشرکان از عمومی دلاور پیامبر بود. از همان قهرمانی که هماره یار و پشتیبان پیامبر و اهداف بلند و عادلانه‌ی او بحساب می‌آمد. خشم و اندوه عمیق، سراسر قلب پیامبر را پوشاند و آن حضرت را با آن همه‌ی شکیبایی و پایداری و گذشت، دگرگون ساخت. در همان شرایط سخت بود که بناگاه

عمه اش «صفیه» و دخت سرفراز و پرشهامتش فاطمه علیها السلام از راه رسیدند. پیامبر به سرعت با عبای خویش پیکر غرق در خون حمزه‌ی شهید را پوشانید و کوشید تا موضع مثله شده، نمایان نباشد و چشم بانوان هاشمی به آن منظره‌ی رقت‌انگیز و دردناک نیافتند. «صفیه» و فاطمه علیها السلام دوان خود را به پیامبر و جسد به خون خفته‌ی «حمزه» رساندند و به گریه و ناله پرداختند و خود پیامبر مهر نیز با آنان همکاری و همیاری نمود و در سوک حمزه گریه سر داد و اشک‌ها ریخت. پس از گریه‌ای طولانی در کنار پیکر «حمزه»، «فاطمه» سر بلند کرد و بر چهره‌ی پدر نگریست اما دریغ و درد که پیشانی پیامبر را مجروح دید و خونها را که بر چهره‌ی نورافشان و محاسن شریف آن حضرت لخته شده بود، نظاره کرد. گویی توجه به پیکر [صفحه ۱۸۴] غرقه به خون «عموی گرانقدرش» او را فرصت نداده بود تا بر چهره‌ی پدر بنگرد. به همین جهت با دیدن آن منظره‌ی غمبار، فریادی دردآلد سر داد و به شستشوی چهره‌ی پدر و پاک کردن خونها از آن سیمای نورافشان پرداخت و در حالی که خونها را می‌زدود، می‌فرمود: خشم خدا بر کسانی که چهره‌ی نورافشان پیامبر خدا را خون‌آلد نموده‌اند، هر لحظه افزون باد.

### دو یار پوشور پیامبر

آری بانوی بانوان، خونها را از رخسار نورافشان پدر، پاک می‌نمود و امیر مومنان با سپر خویش آب می‌ریخت و «فاطمه» را یاری می‌کرد. آن گوهر بی‌همتای جهان هستی دید جریان آب و شستشو، خونریزی را بیشتر می‌کند به همین جهت در بی چاره‌اندیشی خویش تکه حصیری آورد و آن را با شرایط خاصی سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد تا خون باز ایستد و چنین شد که خون بند آمد. شما خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی این سطور و به یاد آوردن آن منظره‌ی غمبار آیا می‌اندیشی که بر دخت سرفراز پیامبر چه گذشت؟ روشن است که اندوهی عمیق و ترس و دلهره‌ای شدید گستره‌ی قلب پرمه‌ر و آگاه او را که از همگان نسبت به مقام والای پیامبر آگاه، عارف، حق شناس و پرمهرتر بود، فraigرفه بود. جریان تکاندهنده‌ی «احد» به پایان رسید و امیر مومنان به خانه بازگشت و شمشیر ظلم‌ستیز و ستم‌سوز خود را به «فاطمه» داد و فرمود: بانوی من! این شمشیر را بگیر که امروز مرا یاری کرد و مورد تصدیق قرار داد. و آنگاه به سرودن این اشعار شورانگیز و حمامی و درس آموز پرداخت: افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست بر عدید و لا بلثیم هان «فاطمه» جان! بیا و این شمشیر ستم سوز را که درخور سرزنش نیست بگیر و بدان که من قهرمان متزلزل و یا کوتاه نظر و پستی نخواهم بود. [صفحه ۱۸۵] بانوی من! به جان خودم سوگند که در یاری پیامبر خدا و در راه فرمانبرداری از پروردگار آگاه به امور بندگان، وظیفه‌ی خویش را آنگونه که شایسته بود، انجام دادم. و جز پاداش پرشکوه خدا و خشنودی و نعمت بی‌کران او در بهشت، در اندیشه‌ی چیزی نیستم. فاطمه جان! من مردی بودم که هرگاه آتش جنگ شعله‌ور می‌گشت و اوج می‌گرفت به پا می‌خاستم بی‌آنکه ذره‌ای سزاوار نکوهش باشم. من بودم که فرزند شررات پیشه‌ی «عبدالدار» را هدف گرفتم و او را با شمشیری آبدیده و آخته که مغز استخوانها را می‌شکافت، زخمی و زمین‌گیر ساختم. آنگاه او را بر روی شهای بیابان بجای نهادم و یاران و نزدیکانش که همگی غرق در یاس و نالمیدی گشته و زخم برداشته بودند، پراکنده و تار و مار شدند. من بودم که شمشیر آخته و ستم‌سوز خویش را در دستم بسان شعله‌ی آتش یا صاعقه‌ای مرگبار تکان می‌دادم و گردنها و استخوانها و کمرها را بوسیله‌ی آن قطع می‌نمودم. من همچنان به پیکار خویش ادامه دادم تا خدای عادل گروه تجاوز کاران را پراکنده ساخت و سینه‌ی بردباران و قهرمانان شکیبایی را شفا بخشید. و اینک بانوی من! خونهای مشرکان تجاوز کار را از شمشیر ستم‌ستیز من بزدای، چرا که این همان شمشیری است که به دودمان «عبدالدار» حرارت و سوزانندگی دوزخ را نوشاند. در این لحظات بود که پیامبر از راه رسید و فرمود: «فاطمه» جان! شمشیر شوی گرانمایهات را بگیر که راستی در میان نبرد وظیفه‌ی بزرگ خویش را به عالی‌ترین صورت به انجام رسانید و خداوند به دست توانای او سردمداران شرارت پیشه‌ی قریش را نابود ساخت. [صفحه ۱۸۶]

در سطور گذشته این بحث از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که فاطمه علیها السلام پس از فروکش نمودن آتش جنگ به میدان «احد» رسید و هنگامی که دیدگانش به چهره‌ی نورافشان پدر افتاد و زخمها و خونها را نظاره کرد، با قلبی اندوه‌گین اما درایت و توانمندی بسیار به شستشوی خونها از چهره‌ی پدر پرداخت و تکه حصیری را سوزانید و خاکسترش را بر روی زخمها نهاد. این نکته حقیقتی است که آن مورخان نوشه‌اند و درست هم بنظر می‌رسد اما در روزگار ما برخی این واقعیت را گرفته و بهانه‌ای برای اهداف شوم و سوژه‌ای برای نمایشنامه‌های زشت خویش ساخته و باوقاحت و اصرار بسیار نوشه‌اند که: «فاطمه در میدان پیکار حاضر می‌شد و به پانسمان و درمان مجروحان جنگ می‌پرداخت». راستی من نمی‌دانم هدف این بداندیشان یا اشتباه کاران از ترویج این نارواها و پخش و نشر این بهتان‌ها چیست؟ آیا برآند تا شکوه معنوی و قداست و پاکی دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها السلام را لکه‌دار سازند؟ یا بر این اندیشه‌اند که با این بافته‌ها و ساخته‌ها، راهی برای اختلاط زن و مرد بیابند؟ اگر پذیریم که «نسیبه» دختر «کعب» در پیکار «احد» در گوشه‌ای حضور یافت و زخم‌های مجروحان پیکار را پانسمان نمود. این بدان مفهوم نخواهد بود که ما به خود اجازه دهیم تا دخت پیامبر فاطمه علیها السلام را که در عفاف و حیاء و پاکی و قداست سرآمد عصرها و نسلها و سالار زنان گیتی بود، همانند کارمندان بیمارستان و پرستاران درمانگاه‌ها و زنانی بشمار آوریم که در موسسات درمانی خدمت می‌کنند. به هر حال هدف از ساختن و پرداختن و پراکندن چنین دروغها چیست؟ و دلیل این گونه نویسنده‌گان و گویندگان کدامست؟ من نمی‌دانم! شاید آنان برای دروغ خویش توجیهی نیز تراشیده باشند که ما از آن بی‌خبریم! [صفحه ۱۸۷]

### مشکلات در خانه‌ی پدر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره‌ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر تیره می‌ساخت، این بود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده‌ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبت‌ها و برتری‌ها و شکوه و عظمت فاطمه علیها السلام حسد می‌ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می‌کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی‌همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی‌همانند خود می‌گیرد و بی‌نظیرترین مهرها و محبت‌ها را نشار او می‌کند. درست اینجا بود که شعله‌های حسد آنان زبانه می‌کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را بگونه‌ای بروز و ظهور می‌دادند. علامه‌ی «مجلسی» از امام صادق علیها السلام در این مورد آورده است که: روزی پیامبر وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه‌اش فریاد می‌کشد که، «ای دختر خدیجه! به خدا قسم تو می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!» او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر!! پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه علیها السلام به چهره‌ی نورافشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگان فروبارید اما لب نگشود. پیامبر پیشتر رفت و فرمود: دختر گرانمایه‌ی محمد! چرا گریه می‌کنی؟ او در پاسخ پدر گفت: «عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد... پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود: هان ای «حمیرا» بس کن، بس، و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمه‌ر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود. خدا از او به من فرزندانی چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام‌کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده‌ای. [صفحه ۱۸۸] آری متأسفانه «عایشه» موضع‌گیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانویان «فاطمه» علیها السلام از خود به نمایش نهاد و این رویارویی‌ها نشانگر حسادت و کینه‌توزی ژرف و ریشه‌دار اوست. به گونه‌ای که از دیگران همسران پیامبر هرگز نه چنین رویارویی‌ها و موضع‌گیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد. از آن جمله: ۱- به هنگامه‌ی مطالعه‌ی ماجراهای غمباز (فدک) خواهی خواند که: همین بانو در برابر پدرش

«ابی بکر» بناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی‌گذارند تا بدینوسیله دخت گرانمایه‌ی پیامبر را از ارث پدرش محروم سازد. ۲- و نیز از لغزش‌های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد. ۳- و در بخش‌های آینده کتاب خواهد آمد که دخت ارجمند پیامبر به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی اش در این سرا در کنار بستر حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است. و می‌دانیم که پیامبر فرمود: «ان الله يغضب لغضب فاطمة و يرضي لرضاهما». «خداؤند با خشم فاطمه خشمگین می‌گردد و با خشنودی او خشنود». یادآوری می‌گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه‌ی دختران بانوی بزرگ حجază «خدیجه»، از پیامبر گرامی بودند و نه از شوهر دیگر، و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می‌کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه‌ی آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی بودند. [صفحه ۱۸۹]

## دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج

### اشارة

۱- آغاز زندگی مشترک از دانشگاه وحی و رسالت راز دل احیاء حقوق زن تصمیم تاریخساز فاطمه علیه‌السلام یک ازدواج نمونه صفا و راستی خالص و صدها درس دیگر در آسمانها و چقدر زیبا و پرشکوه!! بسوی بازار برای خرید ۲- سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه علیه‌السلام ۳- مراسم عروسی و مقدمات آن اطاق برترین دختر دنیا ایشاری بی‌نظیر درود بر آن دست پربرکت انگیزه‌ی این همه احترام کاروان عروسی دخت بهشت این امانت من نزد توست ۴- سال ازدواج و دیدگاهها ۵- چگونه؟ نکته‌ی تاریخی دیگر [صفحه ۱۹۰]

### آغاز زندگی مشترک

### اشارة

دخت سرفراز پیامبر، تنها نه بهار از بهاران زندگی را پشت سر نهاده بود اما هم از رشد و کمال و شکوه و وقار و وصف ناپذیر جسمی برخوردار بود و هم از همان آغاز کودکی از نظر فکری و هوشمندی و خرد، امتیازات بسیاری داشت. آفریدگار هستی هم خرد کامل و هوش سرشار و درایت وصف ناپذیری به او ارزانی داشته بود و هم کامل‌ترین بهره و نصیب از زیبایی و جمال را از نظر آفرینش و وراثت، به او عنایت فرموده بود، به همین دلیل موهبت‌های خدا به او فراوان بود و برتریها و ویژگیهای وصف ناپذیر موروثی و اکتسابی او بی‌شمار. و همین امتیازات فراوان او را از هر زن و دختری در جهان هستی، برتر می‌ساخت.

### از دانشگاه وحی و رسالت

از فرهنگ مذهبی و دینی و ادبی دخت فرزانه‌ی پیامبر هرچه گفته شد یا به قلم آید اندک خواهد بود و قطره‌ای از اقیانوس بی‌کرانه. در آینده‌ی نزدیک روش خواهد شد که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها، داناترین و برترین بانوی جهان هستی است. تاریخ جهان بانوی بسان «فاطمه» که در فرهنگ و ادب و دانش و بینش ژرف، به آن اوج و منزلت پرکشیده باشد، به خود ندیده است. و این در حالی است که می‌دانیم آن [صفحه ۱۹۱] فخر زنان عصرها و نسلها نه به آموزشگاهی گام نهاد و نه از دانشکده‌ای فارغ التحصیل گشته بود، بلکه تنها در آموزشگاه شخصیت ساز رسالت درس خوانده و از دانشگاه وحی و نبوت فارغ التحصیل

گشته است. با این بیان جای شکفت ندارد که بسیاری از بزرگان و یاران پیامبر به خواستگاری او شتابند و از پیامبر خدا بخواهند که افخار پیوند با خاندان وحی و رسالت و دخت فرزانه ای او را به آنان بدهد و پیامبر خدا نیز از همه آنان عذرخواهی کند و بگوید: «کار ازدواج دخترم «فاطمه» با خدادست، نه دیگری، اگر او بخواهد و صلاح بداند که او را به ازدواج کسی درآورده، چنین خواهد کرد و من به انتظار پیام خدا خواهم بود.» در این رابطه «شعیب بن سعد مصری» در کتاب خویش «الروض الفائق» می‌نویسد: هنگامی که خورشید جهان‌افروز سیماه فاطمه علیها السلام در آسمان صاف پاک رسالت درخشیدن آغاز کرد و ماه کمال او در افق شکوه و عظمت به نورافشانی «بدر» رسید، همه اندیشه‌ها به سوی آن گرانمایه، جذب شد و دیدگان خوبان و شایستگان آرزوی تماشی جمال جهان‌آرای او را کرد. بزرگمردان مهاجر و انصار هر کدام به خواستگاری او شتافتند اما پیامبر که دل در گرو فرمان خدا و خشنودی او داشت به آنان «نه» گفت و فرمود: بدانید که من در این مورد نیز در انتظار فرمان خدا خواهم بود. «انی انتظر بها القضاء.» از جمله خواستگاران «عمر» و «ابوبکر» بودند که پیامبر به آنان فرمود: «دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است.» «عبدالرحم بن عوف» نیز از جمله خواستگاران بود که پیامبر با بی‌اعتنایی بسیار از او روی گردانید و به او پاسخ نداد. با عنایت به سخن پیامبر گرامی که در برابر خواستگاران فرمود: «دخترم «فاطمه» هنوز کوچک است»، این واقعیت روشن می‌شود که: آن دیدگاه تاریخی که ولادت «فاطمه» را پنج سال پیش از بعثت عنوان می‌کند، یک دیدگاه [صفحه ۱۹۲] ساختگی و دروغین است، چرا که اگر چنین بود فاطمه علیها السلام آن روز عمر مبارکش به مرز هیجده رسیده بود همانگونه که برخی به این مطلب تصريح کرده‌اند و با این بیان چگونه دختر هیجده ساله هنوز کوچک است؟ در حالی که خود پیامبر گرامی با «عاشره» که بیش از ده سال نداشت ازدواج کرد و او را کوچک نشمرد. اما اینک دختر جوان و هیجده ساله خویش را برای ازدواج کوچک می‌شمارد و هنوز در او صلاحیت ازدواج نمی‌بیند؟ افزون بر آنچه گذشت، اگر براستی مطلب همانگونه است که برخی می‌پندارند و فاطمه علیها السلام پنج سال پیش از بعثت پیامبر دیده به جهان گشوده است، باید سن او در همان مکه و پیش از هجرت به سوی مدینه میان شانزده تا هفده سال باشد، چرا که پیامبر پس از بعثت ده سال در مکه بود... و این دوران بهترین دوران ازدواج است. اینک این سوال مطرح است که چرا هیچ کس در «مکه» از «بنی هاشم» گرفته تا دیگران از دخت فرزانه‌ی پیامبر خواستگاری نکردن؟ و بگونه‌ای این مسئله در آنجا گذشت که در هیچ کتاب و اثری نیز، این پندار را نیافت و شنیده نشد؟ صاحب «کنز العمال» در کتاب خویش از «انس بن مالک» آورده است که: روزی ابوبکر نزد پیامبر آمد و در برابر آن حضرت نشست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! شما بهتر از هر کس از دلسوزی و خیرخواهی من و سبقت در اسلام و دیگر کارهایم آگاهی... آیا اینگونه نیست؟ گفت: از شما تقاضا می‌کنم «فاطمه» را به ازدواج من درآورید. پیامبر گرامی سکوت برگزید، یا از او روی گردانید. «ابوبکر» بازگشت و نزد «عمر» رفت و گفت: رفیق نابود شدم و خویشتن را تباہ ساختم. [صفحه ۱۹۳] «عمر» پرسید: چرا مگر چه شده است؟ گفت: به منظور خواستگاری دختر پیامبر نزد او رفتم اما پیامبر از من روی گردانید. «عمر» گفت: تو همین جا باش تا من نزد آن حضرت بروم و همان را که تو خواستی برای خویش بخواهم. او، شتابان بر پیامبر گرامی وارد شد و پس از نشستن در برابر آن حضرت از دلسوزی و خیرخواهی و اسلام و ایمان خویش سخن به میان آورد. پیامبر خطاب به او فرمود: منظورت از این سخنان چیست؟ گفت: ای پیامبر خدا «فاطمه» را به ازدواج من درآور! پیامبر از او نیز روی بگردانید. عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: دریافت من این است که پیامبر خدا در مورد ازدواج دخترش «فاطمه» در انتظار فرمان خدادست. «هیشمی» در «مجمع الزوائد» آورده است که: «عمر و ابوبکر» هر کدام دختر خود را برای خواستگاری «فاطمه» نزد پیامبر گسیل داشتند و هر کدام از آنان به دستور پدر خویش نزد پیامبر شتافته و از دخت سرفراز او خواستگاری کردند، اما پیامبر در برابر درخواست آنان فرمود: در انتظار فرود فرمان خدادست و باید دستور او برسد. و آنان آرزو کردند که کاش چنین تقاضایی نکرده بودند. واقعیت این است که پیامبر دوست نداشت که به صراحت در برابر همگان بگوید که فاطمه علیها السلام را برای تنها جوانمردی که همتا و همسان اوست نگاه داشته است. و نیز نمی‌خواست به صراحت به خواستگاران

بگوید که آنان همتا و همسان دخت فرزانه‌ی او نیستند و یا در برابر تقاضا و اصرار آنان یک مرتبه پاسخ دهد که «فاطمه» در سطح بسیار بالاتر و والاتری قرار دارد که آنان بتوانند با او پیمان زندگی مشترک امضاء نمایند. آری پیامبر بر این اندیشه بود که باید کارها بر روال عادی و طبیعی خویش جریان یابند و بر این اساس به موقع حقایق را خواهد گفت. [صفحه ۱۹۴]

## راز دل

بنا به روایتی، امیر مومنان پس از هجرت به مدینه در خانه‌ی «سعد بن معاذ» فرود آمد. و پس از این رخدادها بود که «سعد بن معاذ» در یکی از بوستان‌های مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شد و ضمن گفتگوی با او، پرسید: چرا به منظور خواستگاری از «فاطمه»، گرانمایه‌ی پیامبر نزد پسر عمومیش نمی‌رود؟ و بدینصورت امیر مومنان را به منظور شتافتن به حضور پیامبر و خواستگاری از دخت فرزانه‌ی آن حضرت ترغیب کرد. در کتاب «منتخب‌العمال» آمده است که: «عمر» نزد امیر مومنان آمد و به آن حضرت گفت: چرا به خواستگاری فاطمه علیها السلام نمی‌روی؟ علی فرمود: می‌ترسم پاسخ مثبت دریافت ندارم. «عمر» گفت: اگر پیامبر «فاطمه» را به ازدواج تو در نیاورد پس او را به که خواهد داد؟ در حالی که تو نزدیکترین انسانها به او هستی؟ واقعیت این است که امیر مومنان در طول زندگی خویش هیچگاه نزد هیچ کس از فاطمه علیها السلام نام نبرده بود و به دلیل شرم و حیاء از پیامبر خدا، نمی‌توانست راز دل خویش را به زبان آورد. افزون بر این مشکل، آن حضرت دچار مشکلات مادی و تنگنای اقتصادی بود و به دلیل هدفداری و فدایکاری و جهاد و تلاش همیشگی‌اش در راه حق و عدالت، دستش از ارزش‌های مادی تهی بود و در مدینه امکانات زندگی و خانه‌ی مسکونی و مزرعه‌ای از خود نداشت. در این صورت کجا و چگونه می‌توانست با دخت فرزانه‌ی پیشوای توحید پیمان زندگی بیندد؟ و کجا می‌توانست مسکن گزیند؟ از سوی دیگر فاطمه علیها السلام نیز بانویی نبود که بتوان ازدواج با او را ساده و آسان ارزیابی کرد! اما از آنجایی که هدف از پیوند خانوادگی تشکیل نظام خانواده است [صفحه ۱۹۵] و مسئله‌ی جسمی و جنسی در صدر هدفها قرار ندارد و در ضمن آن گنجانده شده است، از این رو اسلام رسالت خویش را در این مورد گستاخ زنجیرها و کندهایی می‌نگردد، که سنت پسندیده‌ی ازدواج را برای نسل جوان سخت و غیر قابل دسترسی ساخته است. اسلام آمده است تا این غل و زنجیرهای اوهام و خرافات و عادتها و دنباله‌رویهای غلط و بی‌اساس را که راه رسیدن به این واقعیت طبیعی و فطری را مسدود ساخته است، در هم نوردد و آن را از دسترس مردم، بویژه نسل جوان قرار دهد، چرا که تشکیل خانواده و ازدواج در نگرش اسلامی از ضروریات زندگی و از لوازم بقای نسل و نظام خانوادگی و اجتماعی است. با این نگرش صحیح و انسانی است که ازدواج از دیدگاه اسلام ساده و آسان طراحی می‌گردد و پیشوای بزرگ توحید از آنجایی که پیام آور خدا و رهبر و مقتدای راستین امت بزرگ اسلام است و همه‌ی رفتار و کردار و گفتار و عملکردش باید برای همه‌ی عصرها الگو و نمونه باشد، در مرحله‌ی نخست بوسیله‌ی گفتار و سخت و آنگاه بوسیله‌ی کردار و عملکرد با روشهای خرافی و عادتها جاهلی و کفرآمیز پیکار می‌کند و همه‌ی موانع را درهم می‌نورد.

## احیاء حقوق زن

به همین دلیل است که وقتی امیر مومنان به خواستگاری فاطمه علیها السلام آمد، پیامبر با اینکه به صراحة قرآن شریف بر تمامی مردان و زنان بایمان و دخت فرزانه‌ی خویش مقام سرشناسه‌داری و زعامت دارد. با این وصف بخاطر احترام به شخصیت والای سالار بانوان، پیش از مشورت با او و کسب رضایت و اجازه‌ی او، با ازدواج علی علیها السلام با دخترش اعلان موفقیت نکرد بلکه از خود «فاطمه» نظرخواهی نمود. پیامبر با این کار بی‌سابقه در آن دنیای آشفته‌ی جاهلیت این بار فراتر از گفتار و پیام، در میدان عمل، حقوق و شخصیت زن را احیاء کرد و اعلام فرمود که در مسئله‌ی زندگی [صفحه ۱۹۶] مشترک و آغاز آن، موافقت دختر شرط

ازدواج است، چرا که این دختر است که می‌خواهد با همسر آینده خویش زندگی کند و با او در زندگی شریک گردد. و شوهر دادن دختر بدون اعلان موقعيت و رضایت از سوی خود او، در حقیقت پایمال کردن شخصیت و هدر دادن کرامت و موقعیت اوست و نشانگر این حقیقت تلح و غمبار است که او در مورد زندگی و آینده و شریک زندگی خویش حق تصمیم‌گیری و اعلان رای ندارد و بسان حیوان و پرنده‌ی خانگی است که در خرید و فروش یا بخشیدن او به دیگری نیازی به تفکر و اندیشه و انتخاب و رضایت او نیست.

### تصمیم تاریخساز فاطمه

پس از خواستگاری امیر مومنان پیامبر فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» آمدند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام اما در چهره‌ی تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده‌ام، اینک شما باش تا برگردم. پیامبر برخاست و نزد دخت یگانه و بی‌همتای خویش آمد و تقاضای امیر مومنان و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشسته بود. در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می‌گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش در صورتی که آشنا نباشد روش سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی علیه‌السلام از «فاطمه» نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی چهره‌ای شناخته شده‌تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه‌ی پیامبر او را به شایستگی می‌شناخت و از سابقه‌ی [صفحه ۱۹۷] درخشان و ویژگیهای اخلاقی و کمالات انسانی و درایت و جوانمردی او آگاه بود. به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید: «فاطمه» جان! «علی» کسی است که خویشاوندی و برتری و پیشنازی اش در اسلام برایت روش است و من از پروردگار خویش همواره خواسته‌ام که شایسته‌ترین و محبوب‌ترین انسانها را به همسری تو برگزینند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟ فاطمه سخنان پیامبر را تا آخرین واژه به دقت شنید و بجای پاسخ صریح، سکوت پرمعنا را برگزید بی‌آنکه علائم و نشانه‌های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد. پیامبر به دقت بر سیمای دخترش نگریست و نه تنها آثار نارضایتی ندید که از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی علیه‌السلام را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود: الله اکبر... سکوت‌ها اقرارها

### یک ازدواج نمونه

پیامبر گرامی سکوت دخت گرانمایه خویش را موافقت او با این پیشنهاد ارزیابی کرد، چرا که از دختر جوان و سرایا عفاف و قداست و حیایی چون «فاطمه» نباید انتظار پاسخ صریح داشت. اگر او با این پیوند موافق نبود علائم نارضایتی خویش را بگونه‌ای مدبرانه و شایسته نشان می‌داد و یا به صراحة اعلان مخالفت می‌کرد، چرا که مخالفت صریح مانع با حیاء ندارد، در صورتی که موافقت صریح چرا... به هر حال پیامبر نزد امیر مومنان بازگشت و موافقت دخترش را به اطلاع او رسانید و آنگاه در مورد آمادگی امیر مومنان، با او به گفتگو نشست، چرا که می‌بایست مسئله‌ی «مهر» مشخص شود. به علاوه ازدواج دختر پیامبر با برترین و والترین تربیت یافته‌ی [صفحه ۱۹۸] مكتب و راه و رسم انسانسازش علی، یک ازدواج نمونه و یک الگوی همیشه است که بی‌تردید در همه‌ی قرنها و نسلها جلوه‌ای خاص خواهد داشت. از این رو می‌بایست همه‌ی جنبه‌های آن در نظر گرفته شود و با اینکه باید در نهایت سادگی و سهولت و شایستگی انجام پذیرد در همان حال باید از هر نوع سستی و بی‌برنامه‌گی اجتناب شود.

با توجه به این نکات بود که پیامبر گرامی رو به امیر مومنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟ آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم سوز است و یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار. آری! این دارایی علی‌السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهد با دخت یگانه‌ی پیامبر پیمان زندگی بیندد. پیامبر گرامی در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مومنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی‌جان! اما در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیله‌ی کار و درآمد توست. بوسیله‌ی آن، هم نخلستان را آب می‌دهی و برای خانواده‌ات هزینه‌ی زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشی سفرت را جابجا می‌نمایی. اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینکه زرهات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم. این زره را امیر مومنان در پیکار «بدر» بدست آورده بود و به هنگام تقسیم غنایم نیز [صفحه ۱۹۹] دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی ازدواج پیامبر آن را به آن حضرت عنایت فرموده و به زره «خطمیه» معروف بود، چرا که هر شمشیری به آن برخورد می‌کرد در هم می‌شکست. امیر مومنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والا-ترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی سالار پیام آوران خدا، محسوب گردد. پیامبر گرامی بدینسان و با این مقدمات، دخت نمونه‌ی خویش را به ازدواج امیر مومنان درآورد و با همین سادگی و سهولت و بزرگمنشی این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام و خرافات و تقليیدهای احمقانه‌ای که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را درهم نوردد و مردم که در مقام و منزلت علمی و عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان شکوهبار قابل مقایسه نیستند، از شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه‌ی آنان پیروی کنند. پیامبر دخت گرانمایه‌اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه‌ای اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده و روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشتن را از این قید و بندها و آداب و رسوم غلط و مهریه‌های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان و بر اساس صفا و عشق پاک و وفا سرباز نزنند. آری پیامبر علاوه بر آنچه رفت دها و صدها درس دیگر برای زندگی داد که اینکه از آنها می‌گذریم.

## در آسمانها

آری برنامه‌ی این پیوند پرشکوه و پرمعنویت در مدینه و در فرودگاه وحی و رسالت به همین صفا و سادگی تنظیم گردید، اما خدای جهان‌آفرین حرمت و کرامت بانوی بانوان را سخت پاسخ داشت و پیش از آنکه پدر گرانمایه‌اش او را به ازدواج علی‌السلام درآورد، او در اوج آسمانها به امیر مومنان تزویج فرمود. [صفحه ۲۰۰] این مسئله باید شگفت‌انگیز بنظر برسد، چرا که این کار بی‌سابقه نیست. خداوند بانوی بایمانی چون «زینب» را که از نظر مقام و منزلت هرگز به پای دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» علیها‌السلام نمی‌رسید، تکریم کرد و در آسمانها او را به عقد پیامبر خویش درآورد. و نیز بانوی بایمانی را که سخت شیفته‌ی معنویت و شکوه پیامبر بود و خویشتن را به آن حضرت بخشیده بود، خداوند او را به پیامبر تزویج کرد. با این بیان چه مانعی به نظر می‌رسد که برای پیوند امیر مومنان و فاطمه علیها‌السلام نیز همانگونه که انبوه روایات نشانگر آن است، مجلس شکوهباری در آسمانها برگزار شود و فرشتگان گرانمایه در آن گرد آیند؟ آری این همه شکوه بخاطر دخت گرانمایه‌ی پیامبر و پدر گرانقدر و شوی والامقام و فرزندان ارجمند اوست که بزودی دیده به جهان خواهند گشود و پیشوایان آزادی و حجت‌های خدا بر تمامی بندگان او خواهند بود. به هر حال روایات نشانگر آن است که بخاطر گرامیداشت این پیوند مقدس و پرمعنویت، محفل پرشکوه

عقدی در آسمان چهارم و در «بیت المعمور» برگزار گردید. این محفل از چنان شکوه و عظمتی بروخوردار بود که در کران تا کران هستی تک و بی‌نظیر بود، چرا که تمامی فرشتگان آسمانها به فرمان خدا در آسمان چهارم گرد آمدند و جایگاهی از نور نصب شد. آنگاه خداوند به فرشته‌ای از فرشتگان بلندمرتبه‌اش به نام «راحیل»، که خوش بیان‌ترین و خوش سخن‌ترین آنهاست، فرمان داد تا بر آن جایگاه شکوهیار کرامت صعود کند و پس از ستایش شایسته و بایسته‌ی خدا لب به سخن گشاید و خبر پیوند مقدس و پرمعنویت فاطمه و امیر مومنان را به آگاهی همگان برساند و عقد آن دو فرزانه‌ی جهان هستی را بخواند. از این رو آن فرشته‌ی گرانمایه به فرمان خدا بر بالای منبر رفت و چنین گفت: ستایش از آن خداوندی است که پیش از تمامی پدیده‌ها و آفریده‌های خویش وجود داشته و پس از پایان عمر همهٔ موجودات نیز باقی و جاودانه خواهد بود. او را [صفحه ۲۰۱] ستایش می‌کنیم که ما را فرشتگان روحانی و معنوی آفرید. به پروردگاری او با همهٔ وجود اقرار و اعتراف می‌نماییم و بر نعمت‌های بی‌پایانش بر خود، او را سپاس می‌گذاریم، چرا که اوست که حرص و شهوت را از ما دور ساخت و تلاش و کوشش ما را در ستایش و بندگی و تقدیس خویش قرار داد. او را سپاس می‌گوییم که گسترانده‌ی مهر و رحمت و ارزانی دارنده‌ی نعمت است. آن خدایی که از کفر و شرک مشرکان و کافران پاک و منزه است و از بافت‌های دروغ پردازان برتر و بالاتر و والاتر است. آنگاه افزود: هان ای فرشتگان و ای آسمانیان! خدای بی‌همتا که فرمانروای جهان هستی است، اینک برگزیده‌ی کرامت و بندگی پرشکوه خویش «علی» را برای «فاطمه» سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی برترین پیام‌آوران و سالار فرستادگان و سفیران و پیشوای پرواپیشگان برگزید و بدینسان حلقه‌ی ارتباطی نبوت را به ریسمان مردی از خاندانش که یار و یاور همیشه و تصدیق‌کننده‌ی راستین و پیشتاز و پراخلاص در دین و آینین بود پیوند داد. آری اینک این علی است که به افتخار و صال «فاطمه‌ی بتول» دخت بی‌همتا جهان هستی نائل آمده است. آنگاه پس از این، فرشته‌ی با عظمت خدا، جبرئیل پیام آفریدگار هستی را در محفل و مجلس عقد «فاطمه»، در آسمان چهارم، بدینصورت قرائت کرد: «ستایش از آن من و شکوه و عظمت، ویژه‌ی من خواهد بود و مردمان همگی بندگان و آفریده من هستند. اینک من بندگی شایسته‌ی خویش «فاطمه» را به عقد برگزیده‌ی بندگان «علی» درآوردم. هان ای فرشتگان همگی گواه باشید.» لازم به یادآوری است که این روایت را گروهی از دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده‌اند که از جمله‌ی آنان، صاحب کتاب «نزهه‌المجالس» به نقل از «جابر بن عبد الله [صفحه ۲۰۲] انصاری» آورده است که: «ام ایمن» (که بانوی بهشتی و بایمانی بود) بر پیامبر وارد شد در حالی که گریه می‌کرد. پیامبر از علت گریه‌ی او جویا شد که گفت: مردی از انصار دخترش را شوهر داده و در عروسی او بر سر دخترش شکر و بادام افشارنده است و من با دیدن تشریفات آنها به یاد مراسم پرصفا و ساده و پرمعنویت عقد «فاطمه» افتادم که شما چیزی بر سر ش نیفشناندید. پیامبر گرامی فرمود: سوگند به خدایی که مرا به رسالت برانگیخت، هنگامی که خدا «فاطمه» را به عقد «علی» درآورد به فرشتگان مقرب خویش فرمان داد تا بر گرد عرش او گرد آیند و همه‌ی آنها، که «جبرئیل» و «میکائیل» و «اسرافیل» نیز در میان آنها بودند گرد آمدند. آنگاه به پرندگان دستور داد به نغمه‌سرایی پردازند و به درخت «طوبی» فرمان رسید که مروارید تازه و لولو شفاف و در سفید و زبرجد و یاقوت سرخ بر آنها بپراکند. در روایت دیگری آمده است که: محفل پرشکوه عقد «فاطمه» و «علی» در شب معراج و در کنار «سدره‌المنتھی» برگزار گردید و آن شب خدا به «سدره‌المنتھی» فرمان داد که: آنچه داری بیافشان و نثار نما! و آن هم به فرمانبرداری از خدا بارانی از در و گوهر و مرجان ببارانید. «حافظ ابونعمیم» در کتاب خویش به نقل از «عبدالله بن مسعود» آورده است که: ...آنگاه خداوند به درخت بهشتی دستور داد تا زر و زیور و جواهرات و حل‌های پرشکوه را گرد آورد و همه را بر فرشتگان نثار کند. آن روز هر کدام از فرشتگان بیشتر از دیگران برمی‌داشت تا روز رستاخیز بر آن مباراک است. این روایت را گروهی دیگر از دانشمندان اهل سنت از جمله: «خوارزمی» در «مقتل الحسین»، «عسقلانی» در «لسان المیزان»، و نیز در «تہذیب التہذیب»، [صفحه ۲۰۳] و «قندوزی» در «ینابیع المودة»، روایت کرده‌اند. و نیز «نزهه‌المجالس» از «انس بن مالک» آورده است که: روزی به همراه پیامبر گرامی در مسجد بودیم که آن حضرت خطاب به علی

علیه السلام فرمود: «این فرشته وحی است برایم پیام آورده است که خدا «فاطمه» را به ازداج تو درآورده و چهل هزار فرشته را گواه عقد گرفته و به درخت «طوبی» وحی فرموده است که بر آنان در و یاقوت و زیور و جواهرات بپراکند...» این روایت را دانشمندان اهل سنت «سیوطی» نیز در کتاب خویش «تحذیر الخواص» آورده است.

### وه چقدر زیبا و پر شکوه !!

آری پس از فراهم آمدن مقدمات کار، پیشوای بزرگ توحید وارد مسجد شد و بر فراز منبر قرار گرفت و در حالی که مسلمانان را گواه این پیوند ملکوتی و معنوی و شکوهمند ساخته بود، صیغه‌ی عقد را خواند. بدینوسیله به پیروانش آموخت که عقد ازدواج را اینگونه آشکار و بالافخار اعلام کنند و مهریه را روشن سازد و در همه‌ی مراحل، سادگی و سهولت و صفا و تعادل و توازن را اساس کار قرار دهند و از افراط تفریط بپرهیزنند... و فرمود: «لا تعالوا فی الصداق فتکون عدواة» «در مهریه زیاده روی نکنید و بالا نروید که خمیر مایه‌ی بروز دشمنی خواهد شد». و خود آن حضرت با نمونه قرار دادن دخت فرزانه‌اش، میزان مهریه را پانصد درهم مقرر کرد و به همسرانش نیز همین میزان پرداخت نمود. و پس از آن گرامی نیز پیشوایان نور یکی پس از دیگری همین را سنت و سیره قرار دادند و از آن فراتر نرفتند. به هر حال امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرد، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطیریات عروسی قرار [صفحه ۲۰۴] داد و سومین بخش آن را نزد «ام‌سلمه» سپرد تا به هنگام فرار سیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان باز گرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند. گفتگی است که این پیوند مبارک و پر شکوه موجب برانگیخته شدن حсадتها و دشمنی‌ها در برخی دلها و قلبها گردید، بویژه که بسیاری پیش از امیر مومنان به خواستگاری «فاطمه» شتافتند اما پاسخ منفی دریافت داشته و یا پیامبر از آنان روی گردانید. از این رو جای شگفتی ندارد که برخی از قریش نزد پیامبر گرامی حضور یابند و بر آن حضرت خورده گیرند، که چرا دخت فرزانه‌اش را با مهریه‌ی اندک به امیر مومنان داده است؟ و آنگاه پاسخ بشنوند که هان ای مردم! «فاطمه» را من به «علی» نداده‌ام بلکه شبی که مرا به آسمانها بردن، خداوند آن شب در آنجا و در کنار «سدۀ المنتهی» این پیوند را مقرر کرد. و به صراحةً به آنان بفرماید که: «من هم بسان شما بشری هستم. در نیان جامعه‌ی شما، همسر برمی گزینم و به شما یان دختر به ازدواج می‌دهم. اما بدانید که در مورد «فاطمه» کار به دست من نبود، چرا که دستور ازدواج او از آسمان فرود آمد».

### بسیار بازار برای خرید

پیامبر گرامی مقداری از پول مورد اشاره را به «ابوبکر» داد تا به همراه «بلال» و «سلمان» به بازار بروند و مقداری اثاثیه زندگی برای دو همسر جوان و گران‌نایه فراهم آورند و به آنان اختیار داد که آنچه را صلاح می‌دانند خریداری کنند. از «ابوبکر» آورده‌اند که: پولی را که پیامبر خدا به من داد شست و سه درهم بود و اثاثیه‌ای که خریداری شد عبارت بود از: ۱- دو دست رختخواب مصری که محتوای یکی از آنها از لیف و دیگری از پشم گوسفند بود. [صفحه ۲۰۵] ۲- فرشی از جنس پوست ۳- یک بالش از پشم که از لیف خرما پرشده بود. ۴- یک عبای بافت خیر ۵- یک مشک برای حمل آب ۶- تعدادی کوزه‌ی آب و دیگر ظروف ۷- یک آفتابه‌ی قیر اندوده شده ۸- یک عدد پرده‌ی پشمی نازک ۹- یک عدد پیراهن هفت درهمی ۱۰- یک روسربی چهار درهمی ۱۱- یک عدد حوله‌ی تیره‌رنگ ۱۲- یک تخت به همراه روتختی تهیه شده از برگ درخت خرما ۱۳- چهار عدد پشتی ۱۴- یک حصیر ۱۵- یک آسیای دستی ۱۶- یک عدد ظرف بزرگ مسی ۱۷- یک ظرف برای شیر ۱۸- و مشک دیگری برای آب... پس از اینکه اثاثیه‌ی مورد نظر خریداری گردید، برخی از کالاهای مورد اشاره را «ابوبکر» و برخی دیگر را همراهان او به طرف خانه آوردند و

همه را به «ام‌سلمه» تحويل دادند. پیامبر گرامی از اثاثیه‌ی آماده شد بازدید فرمود و به خانواده‌ی نمونه و پرشکوه جدیدی که در حال شکل گرفتن بود، دعا کرد. در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت رو به بارگاه خدا آورد و گفت: [صفحه ۲۰۶] «خداؤندا! به خاندانی که ظروف آنها سفالین است، خیر و برکت خویش را بیاران!» و این صورت کامل جهیزیه دخت سالار پیامبران و سفیران خدادست که خود برترین زن و پرشرافت‌ترین دختر و سالار تمامی زنان گیتی بود. پیامبر گرامی بدینسان این درس را آموختند که نیک‌بختی و سعادت خانوادگی از راه تجمل و زرق و برق و اسراف و تبذیر، تامین نخواهد گشت، چرا که لباسهای فاخر، صندلیها و مبلهای پر زرق و برق، جواهرات و زیورآلات گران‌بها، ظرفهای طلا و نقره و بلورین، فرشها و پرده‌های گران‌قیمت، کاخهای سر به آسمان کشیده، اتو میلهای آخرین مدل، لوسترها و سقف آویزها و تجهیزات سرد کننده و گرمابخش الکتریکی، و وسایل رنگارنگی بسان اینها، آنگونه که مردم اسرافکار و ولخرج و بی‌فرهنگ و بی‌محتوا می‌پندارند، هیچ کدام نمی‌تواند خلاق نیک‌بختی خانوادگی گردد و سعادت و امنیت به ارمغان آورد. چه بسیار بانویی که در زیباترین لباس می‌خرامد و روی فرشهای ظریف و تماشایی و خیره‌کننده می‌نشیند و انواع زر و زیور بر دستها و گردن و گوشها بش می‌درخشد اما با همه‌ی وجود از ژرفای جان احساس می‌کند که در اعماق دوزخ زندگی می‌کند و خود را در زندگی، نگونبخت می‌نگرد اما در برابر آن چه بسا زنی که در کلبه و یا خانه‌ی ساده و باصفایی بساط زندگی گسترده است و به دست خود گندم آرد می‌کند و خمیر فراهم می‌آورد و نان می‌بزد نظافت می‌کند و بچه‌ی خویش را شیر می‌دهد و در سادگی و محرومیت بسیار روزگار می‌گذراند و از امکانات پر زرق و برق زندگی محروم است اما خویش را نیک‌بخت و سرفراز احساس می‌کند و خانه‌ی ساده‌ی خویش را بهشت دنیا می‌نگرد. این واقعیت در مورد مردان نیز همین گونه است. گاه می‌نگرد که کاخ سر به آسمان ساییده‌ای با همه‌ی امکانات برای بسان دوزخ جلوه می‌کند و با رنج و درد وارد آن می‌شود و از آن خارج می‌گردد، گویی در بند است، در قفس اسیر شده است و برای [صفحه ۲۰۷] نجات دقیقه‌شماری می‌کند. و در برابر آن، گاه انسانی را خواهید دید که در خانه‌ی ساده و باصفای خویش احساس آرامش و آسایش و نیک‌بختی می‌کند. نمی‌خواهد آن را ترک کند، چرا که خانه را بهشت آمال و آرزوهای خویش می‌نگرد. و دریغ و درد که اینک در روزگاران ما میلیونها پسر و دختر جوان چنین می‌پندارند که نیک‌بختی خانوادگی و زندگی لبریز از سعادت، تنها از راه ثروت و امکانات گسترده بدست خواهد آمد و ثروتمندان اسرافکار و ولنگار را نیک‌بخت می‌نگردند و صفا و سادگی و پارسایی را نشان عقب‌ماندگی و بدبختی ارزیابی می‌کنند و با این پندار از تشکیل خانواده و ازدواج می‌گریزند، گویی در انتظارند که نیک‌بختی زنگ در خانه‌ی آنان را بزنند، و این نیز نشاید!

### سند آسمانی یا «مهریه» حقیقی فاطمه

در صفحات گذشته از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که؛ فاطمه علیها السلام دخت ارجمند پیامبر بر اساس خواسته‌ی پدرش در پیوند با امیر مومنان، به مهریه‌ای اندک بسته نمود و از هر گونه بها دادن به ارزش‌های مادی چشم پوشید تا این درس آموزنده را به انسانهای آزاده و وارسته بیاموزد که چگونه باید در زندگی به ارزش‌های معنوی و انسانی بها دهند. اما مفهوم پذیرش این مهریه اندک از سوی بانوی نمونه‌ی اسلام این نبود که سالار بانوان گیتی موقعیت والا و منزلت شکوهبار و شرافت بی‌همانند خویش را به بوته‌ی فراموشی سپرده و از یاد برده باشد بلکه مقام پر فراز و حقیقت والا و قداست و فضایل خویش را پاس داشته است و با تحقق بخشیدن به اهداف بلند دین و پدر گرانقدرش، برترین و شکوهبارترین پاداشها را از آن خود ساخته است. «احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبار الدول و اثار الاول» در این مورد آورده است که: [صفحه ۲۰۸] دخت ارجمند پیامبر هنگامی که شنید پدر گرانمایه‌اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علیها السلام درآورده و صداق او را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت: «ای پیامبر خدا! دختران مردم عادی نیز همین‌گونه ازدواج می‌کنند و مهریه‌ی آنان از همین درهم‌ها و دینارهای

دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟ من از شما تقاضا می‌کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقدرم علیه السلام باز گردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه‌ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد.» درست پس از این خواسته‌ی فاطمه علیه السلام بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن اینگونه نوشته شده بود: «خداؤند مهریه‌ی فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.» و به همین دلیل هم بانوی بانوان آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامه‌ی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود: «هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدهست می‌گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پدرش پیامبر، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می‌نمایم.» این روایت همانگونه که از نظر تان گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همت والای اوست، چرا که او از پدرش می‌خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در برابر خواسته‌ی پیامبر آن سند آسمانی فرود می‌آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت آن برای همه روشن می‌شود. در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزهه‌المجالس» از «نسفی» آورده است که: فاطمه علیه السلام از پیامبر گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه‌ی او را شفاعت امت پیامبر در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه‌ی خویش را خواهد خواست. به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان آفرین [صفحه ۲۰۹] در روز رستاخیز جزء مهریه‌ی فاطمه علیه السلام شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر، قرار داده است. و ما در بخش پایانی خویش روایاتی را که در این مورد رسیده است، ترسیم خواهیم کرد.

## مراسم عروسی و مقدمات آن

### اشاره

میان مراسم عقد و عروسی دخت گرانمایه‌ی پیامبر، فاصله‌ای کوتاه افتاد اما این فاصله دلیل خاصی نداشت بلکه بدان جهت بود که از سویی امیر مومنان از پیامبر گرامی خجالت می‌کشید که گام به پیش نهد و همسر خویش را به خانه ببرد و از دگر سو، پیامبر خدا نیز بخاطر گرامیداشت شکوه و عظمت دخت ارجمندش نمی‌خواست در این مورد پیشگام گردد و پیش از پیشنهاد شوی ارجمند «فاطمه»، وی را به خانه‌ی او بفرستد. این فاصله میان مراسم عقد و عروسی به ظاهر چند ماه به طول انجامید و جریان مسکوت ماند اما سرانجام «عقیل» نزد امیر مومنان رفت و دلیل سکوت وی را پرسید و از او خواست که مقدمات عروسی را فراهم آورد. علیه السلام از پیامبر خجالت می‌کشید که از عروسی «فاطمه» سخن به میان آورد اما «عقیل» موضوع را پی گرفت و سرانجام تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر شرفیاب گشته، موضوع را با آن حضرت در میان نهند. علی علیه السلام و عقیل در راه شرفیابی به محض پیامبر به «امايمن» برخورد کردند و او به آنان توصیه کرد که اجازه دهنند تا انجام این کار را او به عهده گیرد. و آنگاه نزد «ام‌سلمه» آمد و جریان را با او در میان نهاد و به همراه دیگر همسران پیامبر، همگی به محض آن حضرت شرفیاب شدند. هنگامی که در حضورش نشستند، گفتند: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما [صفحه ۲۱۰] باد! ما بخاطر کاری مهم به اینجا آمده‌ایم، کاری که اگر بانوی بزرگ حجاز «خدیجه» زنده بود چشممش بوسیله‌ی آن نورباران می‌گشت. پیامبر مهر و عدالت با شنیدن نام «خدیجه» باران اشک از دیدگان فروباراند و فرمود: از «خدیجه» سخن گفتید؟ کجا همانند او پیدا می‌شود؟ او بود که در راه دین خدا و پیشرفت آن مرا یاری کرد و با دارایی و ثروت هنگفت خویش مرا در راه هدفهای الهی مدد رساند و آنگاه خدا به من فرمان داد که به «خدیجه» بشارت دهم که به پاس رنجها و تلاشها و فداکاریهایش، خداوند در بهشت پر طراوت زیبای خویش، خانه‌ای از زمرد برای او ساخته است. خانه‌ی پرشکوهی که در آن نه هیاوهی خواهد بود و نه رنج و دردی. «ام‌سلمه» می‌افزاید: پس از سخن پیامبر در مورد بانوی خردمند جهان عرب، گفتیم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدایتان باد! هرچه پیرامون شخصیت ارجدار

«خدیجه» بفرمایید درست است اما اینک او بسوی پروردگار خویش شتافته است و نعمت‌های خدا بر او گوارا باد و خدا ما را با او در درجات بهشت و آمرزش و خشنودیش گرد آورده. اما ای پیامبر خدا! این علی علیه السلام است که برادر شما در دین و در نسبت پسرعموی شماست. تقاضای او این است که به لطف خویش همسر گرانمایه‌اش، فاطمه علیها السلام را به خانه‌ی او روانه سازید تا بر اساس مهر و صفا با هم زندگی مشترک را آغاز کنند. در روایت دیگری آمده است که سخنگوی بانوان «امايمن» بود و او بود که گفت: ای پیامبر خدا! اگر «خدیجه» اینک در قید حیات بود، دیدگانش به عروسی «فاطمه» نورباران می‌گشت. واقعیت این است که علی علیه السلام می‌خواهد همسر گرانقدرش را به خانه‌ی خویش ببرد. تقاضای ما اینک این است که با روشن ساختن چشم «فاطمه» به جمال همسر گرانمایه‌اش «علی»، به آن دو امکان آغاز زندگی مشترک بدھید و ما را نیز با انجام این عروسی شادمان سازید. [صفحه ۲۱۱] پیامبر گرامی فرمود: چرا «علی» خودش خواسته‌اش را مطرح نمی‌کند؟ «امايمن» پاسخ داد: از شما خجالت می‌کشد. فرمود: او را نزد من بیاورید تا ترتیب کار را بدهم. «امايمن نزد امیر مومنان آمد و به او که در انتظار دریافت پاسخ پیامبر بود، گفت: آن حضرت شما را می‌خواهد. او به همراه آن بانو نزد پیامبر آمد و پس از سلام، با وقار و ادب در گوشه‌ای نشست و از شدت حیا سر به زیر افکند. پیامبر از او پرسید: علی جان! آیا دوست داری همسرت را به خانه‌ات ببری؟ پاسخ داد: آری، پدر و مادرم فدایت باد! پیامبر فرمود: بسیار خوب، به خواست خدا امشب یا شب آینده همسرت در خانه‌ات بود. اینک برو خانه‌ای فراهم ساز تا «فاطمه» در آنجا فرود آید. علی علیه السلام گفت: من در مدینه خانه‌ای جز خانه‌ی «حارثه» سراغ ندارم. پیامبر فرمود: ما بدان جهت که همه‌ی خانه‌های «حارثه» را برای سکونت خود و نزدیکانمان گرفته‌ایم دیگر از او خجالت می‌کشیم، اما این جریان به گوش «حارثه» رسید. به سرعت نزد پیامبر شتافت و گفت: «ای پیامبر خدا! هستی و امکانات و جان من از آن خدا و پیامبر اوست. به خدای سوگند چیزی در نظرم دوست داشتنی تر از آن نیست که شما آن را از من بپذیرید. به خدای سوگند آنچه از ثروت و خانه و امکاناتم را شما بگیری، از آنچه نزد خودم باشد محبوب تر است و خانه، خانه‌ی شماست.» راستی که شگفتا از این ایمان به خدا و پیامبر!! و شگفتا از این ایمان و عقیده‌ی راستین به جهان دیگر و پاداش آن! بدینسان «حارثه» یکی از خانه‌های مسکونی خویش را در اختیار علی علیه السلام نهاد و آن حضرت نیز به سر و سامان بخشیدن بدان و آراستن اطاق ویژه‌ی عروسی پرداخت. [صفحه ۲۱۲]

## اطاق برترین دختر دنیا

جالب است که وضعیت خانه‌ی امیر مومنان و اطاق برترین بانوی گیتی را بنگریم که چگونه است! مورخان آورده‌اند که: علی علیه السلام کف اطاق را از شنهای نرم فرش کرد و چوبی به منظور آویختن مشک بر دیوار اطاق نصب نمود و سبو و کوزه‌ی آبی فراهم آورد و چوبی نیز بجای جالبایی از این دیوار تا دیوار ایلیف خرما در کنارش قرار داد. آری اینها اثاث و وسایل زندگی شهسوار اسلام بود. در صفحات گذشته یادآور شدیم که پیامبر مهربه‌ای را که از امیر مومنان دریافت داشت، بر سه بخش تقسیم کرد؛ یک سوم آن را به خرید اثایه به عنوان جهیزیه اختصاص داد و یک سوم دیگرش را برای عطیریات در روایات سلت برای طیب یعنی عطر فقط همچون که در اصل عربی چنین است و یک سوم آن را نیز به عنوان امانت نزد «ام‌سلمه» سپرد و اینک در آستانه‌ی عروسی، پیامبر گرامی آن پول را گرفت و بدان دلیل که امیر مومنان در آستانه‌ی آغاز زندگی مشترک با «فاطمه» بود و نیاز به کمک مالی داشت، آن را به او هدیه کرد و فرمود: علی جان! زینده است که ضیافت شامی به عنوان ولیمه‌ی عروسی برقرار گردد. وه از این شرافت و بزرگمنشی! شگفتا از این اخلاق پرشکوه و دوست داشتنی! و به از این صداقت و صفا در مهر و عواطف انسانی! در آستانه‌ی عروسی، برخی از یاران برای امیر مومنان هدیه‌هایی آوردنده و پیامبر مهر به داماد گرانقدر، دستور تهیه غذای شایسته و بايسته‌ای را داد، چرا که خدای [صفحه ۲۱۳] جهان آفرین میهمانی دادن و سیر کردن دیگران را با انگیزه‌ی اخلاص، دوست می‌دارد و این بدان

دلیل است که در ضیافت‌های خالصانه و انسانی اثرات نیک فراوانی است. هم شکم‌های گرسنه سیر می‌شوند و هم روابط انسانها از مهر و محبت سیراب می‌گردد. و پیش از این اثرات مادی و معنوی، خدای خشنود می‌گردد. گرچه متاسفانه در جامعه‌ی ما آن ضیافت خالصانه‌ای که «ولیمه» نام دارد، به محاذل جشن آنچنانی تبدیل گشته و اطعام و سیر کردن گرسنگان و محروم‌ان نیز جای خود را به برخی نوشابه‌ها یا خوردنی‌ها و شیرینی‌های تشریفاتی و بی‌فایده سپرده است.

### ایشاری بی‌نظیر

نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که؛ سالار بانوان، فاطمه علیها السلام در شب عروسی خویش رکورد انفاق خالصانه و بی‌نظیر را برای همیشه شکست و دست به بخشش و ایشاری در راه خدا زد که در کران تا کران تاریخ بی‌نظیر است. «صفوری شافعی» در کتاب خویش از «ابن جوزی» آورده است که: پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه‌اش، فاطمه علیها السلام پیراهنی آماده ساخت و آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود. درست شب عروسی او بود که بی‌نوای در خانه‌ی پیامبر آمد و از بیت رفیع رسالت لباس طلبید. دخت گرانمایه‌ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده‌ی خویش را در بسته‌ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را به خاطر آورد که «لن تناولوا البر حتی تنفقوا مما تحبون». «شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق نمایید». و درست همین جا بود که «فاطمه» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه‌ی عادی خویش را پوشید. [صفحه ۲۱۴] هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه‌ی امیر مومنان ببرند، فرشته‌ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می‌کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیباخ سیز تهیه شده است برای او فرستاده است.

### درود بر آن دست پربرکت

به هر حال غذا آماده شد و ضمن پخته شدن گوشت و فراهم آمدن نان و خرما و روغن، پیامبر گرامی گام به جلو نهاد و آستین‌ها را بالا-زد و روغن و خرما را با هم درآمیخت و شیرینی جالبی تهیه کرد. آنگاه به امیر مومنان فرمود: خود به مسجد برود و مردم را برای ضیافت دعوت نماید. علی علیها السلام وارد مسجد پیامبر شد. آنجا لبریز از جمعیت بود. در میان انبوه مردم، هم اصحاب «صفه» که از مهاجران فدایکار و تهییدست بودند، حضور داشتند و هم از انصار و یاران مدینه. همه از کسانی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه خدا و ایمان و هجرت از دست داده بودند و اینک از ثروتمندان محسوب نمی‌شدند. آن حضرت یک لحظه اندیشید که با این انبوه جمعیت و آن غذای محدود چه باید کرد؟ و در همان حال بزرگواری و عظمت مانع آن است که همه را برای ضیافت فرانخواند، بویژه که همه‌ی مردم آرزو داشتند در ضیافت عروسی دخت سرفراز پیامبر حضور یابند و از آن خوان پربرکت بهره‌ور گردند. امیر مومنان در اندیشه بود که ایمان عمیق و تزلزل ناپذیرش به لطف خدا و دست پربرکت پیامبر، کار را بر او آسان ساخت و به او جرات و جسارت داد تا بر نقطه‌ی بلندی صعود کند و با صدایی رسا همگان را به مجلس ولیمه دخت گرانقدر پیامبر فرانخواند [صفحه ۲۱۵] آن حضرت با صدای رسایش فرمود: «هان ای مردم! به ضیافت عروسی دخت پیامبر بستایید.» صدای فرانخوان امیر مومنان نه تنها در مسجد که در مزارع و بستانهای مدینه نیز طنین افکند و زن و مرد و پیر و جوان، بسوی خانه‌ی پیامبر حرکت کردند و همگی از آن غذای پربرکت بهره‌ور شدند. در آنجا بود که برکت دست مبارک پیامبر آشکار شد، چرا که نه تنها با هجوم تمامی مردم مدینه به آن ضیافت خالصانه و پرشکوه، غذا تمام نشد بلکه از آن کاسته هم نگردید. پیامبر پس از صرف غذا بوسیله‌ی میهمانان، ظرفها را پر کرد و به خانه‌ی هر کدام از همسران خویش و ظرفی نیز لبریز از غذا به خانه‌ی عروس و

داماد گسیل داشت.

### انگیزه‌ی این همه احترام

خورشید در سینه‌ی مغرب ناپدید شد و ساعت بردن عروس از خانه‌ی پیامبر به خانه‌ی شوی گرانقدرش، علی علیه السلام فرارسید. پیامبر همه‌ی تدابیر را برای شب عروسی اندیشیده بود تا مراسم ازدواج دخت سرفرازش، فاطمه علیها السلام با وجود سادگی و سهولت و دوری از هر گونه تشریفات و تجملات از بالاترین درجه‌ی شکوه و زیبایی و محتوا و معنویت لبریز باشد. و راستی که تاریخ چنین مراسم ساده و باصفا و پرشکوه و معنویتی را بیاد ندارد. تا آنجایی که «هیشمی» در «مجمع الزوائد» به نقل از «جابر» می‌نویسد: ما در عروسی پرشکوه «علی» و «فاطمه» حضور داشتیم، راستی که مراسمی بهتر و پرجاذبه‌تر از آن ندیدیم. پیامبر به همسران خویش دستور داد تا فاطمه علیها السلام را برای عروسی بیارایند و آنان با مهر و شور مادری او را آراستند و عطرآگین نمودند و زر و زیورهایی به او پوشانیدند. یکی سرمهارکش را شانه زد و دیگری آن را به گونه‌ای خاص تنظیم و مرتب نمود. [صفحه ۲۱۶] آنگاه آن دخت بهشت، لباس خاص عروسی‌اش را که «جبriel» از بهشت به ارمغان آورده و بی‌نظیر بود به تن کرد و باشکوهی وصف ناپذیر آماده‌ی حرکت به خانه‌ی جدید خویش گردید. روشن است که باران مهر و عنایت پیامبر به «فاطمه»، در میان همه‌ی دخترانش بی‌نظیر بود و این دلایل خاص خود را داشت که مهمترین آنها ویژگیهای اخلاقی و برتریهای فکری و معنوی دخت فرزانه‌اش بود. افرون بر عظمت بسیار خود «فاطمه»، شوی گرانمایه‌ی او نیز علاوه بر اینکه پسرعموی پیامبر شناخته می‌شد، کسی بود که در حقیقت برادر، وزیر، جانشین، پرچمدار پرشکوه دین و راه و رسم عادلانه و انسانساز او، و دارای موهب معنوی و ارزش‌های انسانی و سوابق درخشانی بود که دیگر دامادهای پیامبر نه این خویشاوندی نزدیک را داشتند و نه این امتیازات خاص اخلاقی و عقیدتی و عملی را. و این نیز انگیزه‌ی دیگری بر تکریم و تجلیل بیشتر پیامبر از «فاطمه» بود. از شوی دیگر فاطمه علیها السلام همان دخت بهشت است که پیامبر گرامی از آینده‌ی شکوهبار و موقعیت ممتاز او آگاه است. می‌داند که بزودی آیه‌ی مبارکه‌ی «تطهیر» و «مباهله» و «مودت» در مورد او و خاندان پرافتخارش نازل می‌شود و هموست که مام فضیلت‌هast و مام گرانمایه‌ی امامان نور، تا روز رستاخیز خواهد بود.

### کاروان عروسی دخت بهشت

#### اشاره

سراجام شب موعود فرارسید، همان شبی که دخت بهشت می‌باشد با وجود پدری چون پیامبر، احساساً یتیمی کند و به یاد فقدان مادرش «خدیجه» بیفتند، چرا که مادر در زندگی دخترش نقش مهمی ایفا می‌کند. بویژه شب عروسی دخترش عدم حضور او سخت احساس می‌گردد و آن شب مام پرفضیلت «فاطمه» در کنارش نبود. خورشید آن روز در سینه‌ی مغرب غروب کرده بود که، پیامبر گرامی دخت پاک [صفحه ۲۱۷] و پرمعنویت خویش و داماد ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می‌شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوه و عظمت را مجسم می‌ساخت و از شدت حیاء عرق می‌ریخت. گویی خدای پرمه‌ر اراده فرموده بود که مراسم عروسی «فاطمه» از هر جهت شکوهبار و ممتاز باشد و پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی‌مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه‌ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند. آنگاه زمام مرکب را به دست شخصیت بزرگی چون «سلمان» داد و خودش از پی مرکب حرکت کرد. شما ای خواننده‌ی گرامی، به خدایت سوگند! بیندیش که

آیا تاکنون شنیده و یا نظاره نموده و یا در تاریخ بزرگان و سران جامعه‌ها؛ از پیامبران گرفته تا زمامداران دنیا، خوانده‌ای که دختری شب عروسی‌اش به خانه‌ی شوهرش روان باشد و آنگاه سالار پیامبران خدا مرکب او را براند؟ آری آسمانیان و زمینیان در مراسم پرشکوه شب عروسی «فاطمه» این حوریه‌ی انسان‌نما شرکت کردند. «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد» و «جوینی» در «فرائد المسطین»، و «ذهبی» در «میزان الاعتدال»، و «عسقلانی» در «لسان المیزان»، و «قمانی» در «اخبار الدول»، و «قندوزی» در «ینابیع المودة»، از «ابن عباس» آورده‌اند که: [صفحه ۲۱۸] هنگامی که دخت گرانمایه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام را به خانه‌ی علی می‌برند، پیامبر گرامی پیشاپیش مرکب او و فرشته‌ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می‌کردند و آن شب تا سپیده‌دمان آفریدگار هستی را ستایش و تقدیس نمودند. از هفتین امام نور آورده‌اند که به نقل از پدران گرانمایه‌اش و آنان از «جابر بن عبد الله انصاری» آورده‌اند که: هنگامی که شب عروسی فرارسید خود پیشوای بزرگ توحید، مرکب مخصوص خویش، معروف به «شهباء» را آورد و محملی بر آن آراست و با نهایت مهر و احترام از دخترش خواست تا بر آن قرار گیرد و بسوی خانه‌ی شوی ارجمندش حرکت کند. آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را بر گیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد. در میان راه، پیامبر دریافت که فرشته‌ی وحی و میکائیل هر کدام به همراه هفتاد هزار فرشته، فرود آمدند. پیامبر از دلیل فرود آنان پرسید که گفتن: برای بدرقه‌ی فاطمه به خانه‌ی شوی گرانمایه‌اش «علی» آمدۀ‌ایم. سپس جبرئیل و میکائیل و فرشتگان و پیامبر خدا ضمن بدرقه‌ی پرفضیلت‌ترین دختر گیتی تکبیر گفتند... و از همان هنگام تکبیر در مجالس عروسی رسم گردید. و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می‌خوانند و شادی می‌کردند. [صفحه ۲۱۹]

### برای نمونه

۱- بانوی بزرگ اسلام «ام‌سلمه» این اشعار را می‌خواند: سرن بعون الله جاراتی و اشکرنه فی کل حالات و اذ کرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات... هان ای همسایگان من! به یاری خدا حرکت کنید و خدای را در همه حال سپاس گویید. نعمت‌هایی را که پروردگار بلندمرتبه ارزانی داشته است و بدیها و آفتهایی را که بر طرف ساخته است، به یاد آوردید. چرا که خدای پرمهر ما را پس از کفر و ناسپاسی راه نمود، و پروردگار آسمانها به ما نیرو و طراوت ایمان به خود را ارزانی داشت. شما ای بانوان مدینه! با بهترین بانوی جهان هستی «فاطمه» که عمه‌ها و خاله‌ها فدایش گردند، همراه باشید. هان ای دخت بهشت! درودت باد! ای دختر بزرگ‌مردی که خدای بلندمرتبه او را به برکت وحی و رسالت بر همگان برتری داد. ۲- و نیز «عایشه» پس از «ام‌سلمه» با این اشعار عروسی «فاطمه» را گرامی داشت: یا نسوة استرن بالمعاجر و اذکرن ما يحسن في المحاضر... هان ای بانوان مسلمان! خویشن را در روسری‌ها و پوششها پوشانید و سخنایی را که در مجالس و محافل شایسته و بایسته است به زبان آوردید. شما پروردگار مردم را به یاد آوردید که ما و هر بندۀ‌ی سپاسگزاری را به دین خود مفتخر ساخت. سپاس و ستایش از آن خداوند بلندمرتبه‌ای است که نعمت‌ها را ارزانی داشته است. «فاطمه» دخت محبوب پیامبر را حرکت دهید که خدا یاد و نامش را بلند و جاودانه ساخت و به شوی پاک و پاکیزه‌ای چون «علی» ارزانی داشته است. [صفحه ۲۲۰] ۳- آنگاه «حفصه» این اشعار را سرود: فاطمة خير نساء البشر و من لها وجه كوجه القمر... فاطمه بهترین زنان بشریت است که چهره‌ای همانند ماه نورافشان دارد. خدای تو را ای دخت پیامبر! بر همه‌ی جهانیان برتری بخشیده است. هم بخاطر امتیازات خودت و هم بخاطر بزرگ‌مردی که قرآن را بر او فروفرستاد. فاطمه جان! خدای تو را به جوانمردی، بافضلیت تزویج نمود. به «علی»، بهترین انسان عصرها و نسلها. هان ای همسایگان من! «فاطمه» را بسوی خانه‌ی جدیدش حرکت دهید که دخت شخصیت بزرگ و پرشکوهی است. ۴- و بانو «معاذہ» چنین می‌سرود: اقول قولافیه ما فيه و

اذکر الخیر و ابدیه... من سخنی می‌گویم که در آن نکاتی بس ارزشمند است و نیکیها را یاد می‌کنم و خوبی‌ها را آشکار می‌سازم. محمد صلی الله علیه و اله و سلم بهترین فرزند آدم است. شخصیت والایی است که با این شکوه و عظمت، نه خود بزرگ‌بین، است و نه خود پسند. او به برکت و فضیلت خویش، راه نجات و هدایت را به ما نشان داد. پس خدایی به او پاداش خیر ارزانی دارد. ما به همراه دخت سرفراز پیامبر هدایت هستیم. به همراه کسی که شرافت و فضیلت در او تجسم یافته است. همراه بانوی هستیم که ریشه‌اش در قله‌ی بلند مرتبه‌ای قرار دارد، در بلند جایگاهی که چیزی نمی‌تواند به او نزدیک شود. [صفحه ۲۲۱]

### این امامت من نزد توست

بدینسان بانوان کاروان عروس، بیت اول هر شعری را تکرار نمودند و رفتند تا وارد خانه‌ی امیر مومنان شدند. هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیابر را به تو مبارک سازد». «بارک الله فی ابْنَةِ رَسُولِ اللهِ». و افزود: یا علی! هذه «فاطمة» و دیعتی عندک! یا علی! نعم الزوجه «فاطمة»! و یا «فاطمة»! نعم البعل علی!! علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست! علی جان! «فاطمه» شایسته‌ترین همسر برای توست. و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسته‌ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که: بار خدایا! نیکی‌ها و برکات خویش را بر این دو فروند فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده! بار خدایا! این دو تن محبوب‌ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه‌های آن، به تو پناه می‌دهم. آنگاه آبی خواست و جرعه‌ای از آن را به سبک خاصی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه‌های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشارند [صفحه ۲۲۲] و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند. همه‌ی آنان به دستور پیامبر رفتند اما «اسماء» باقی ماند. پیامبر گرامی دلیل ماندن او را جویا شد که گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ماند نم در اینجا بخاطر پیمانی است که با مام فضیلت‌ها، «خدیجه» دارم. پیامبر از پیمان او و خدیجه پرسید و او توضیح داد و آن حضرت گریست و پس از اطمینان از موضوع او را دعا فرمود.

### سال ازدواج و دیدگاه‌ها

مورخان و محدثان در مورد تاریخ ازدواج سالار زنان گیتی فاطمه علیه السلام دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند. برای نمونه: ۱- مرحوم «سید بن طاووس» در «اقبال» از مرحوم «مفید» آورده‌اند که: ازدواج دخت گرانمایه‌ی پیامبر با امیر مومنان در شب یازدهم محرم به سال سوم هجرت رخ داد. ۲- در «مصبح شیخ طوسی» تاریخ این پیوند آسمانی و مبارک روز ششم ذی‌حجه یا اول آن ماه عنوان شده است. ۳- و در «مالی طوسی» آمده است که: ازدواج فاطمه علیه السلام با امیر مومنان شانزده روز پس از وفات رقیه همسر «عثمان» بود و یادآور شده است که این رخداد پس از بازگشت مسلمانان از جنگ «بدر» به تاریخ اواخر ماه شوال رخ داد.

### چکونه؟

### اشارة

از مسائل روشن و تردیدناپذیر تاریخی این است که: بانو «اسماء» دختر «عمیس» همسر جناب «جعفر» است. و نیز روشن است که جناب «جعفر بن ابی طالب» به همراه همسر خویش و گروهی از پیروان اسلام پیش از [صفحه ۲۲۳] هجرت پیامبر به مدینه به

اشاره‌ی آن حضرت به حبشه هجرت نمودند و در سال پنجم هجرت پیامبر و روز فتح خیر بود که پیروزمندانه به مدینه بازگشتد. این دو نکته‌ی تاریخی مورد اتفاق مورخان است. با این وصف در روایتی دیگر به صراحةً آمده است که «اسماء بنت عمیس» به هنگام رحلت بانوی خردمند جهان عرب «خدیجه» در مکه حاضر بود و نیز روایات دیگری بیانگر حضور «اسماء» در هنگامه‌ی ازدواج فاطمه علیها السلام در مدینه می‌باشد و این موضوع را بسیاری از جمله: صاحب «کشف الغمة»، «حضر می» در «رسفه الصادی»، ص ۱۰ «احمد بن حنبل» در «مناقب»، «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، «نسائی» در «خصائص»، ص ۳۱ و «محب الدین طبری» در «ذخائر العقبی»، و دیگران... به صراحةً آورده‌اند. مرحوم علامه‌ی «مجلسی» نیز در «بحار» [۱۵۰] این موضوع را به نقل از برخی مورخان و محدثان مورد اشاره آورده است، با اینکه می‌دانیم که موضوع ازدواج دخت گرانمایه‌ی پیامبر با امیر مومنان پس از جنگ «بدر» و به نقل برخی پس از جنگ «احد» و در سالهای اول یا دوم هجری رخ داد. و در همان حال بودن او در حبشه را، چگونه می‌توان با هم جمع آوری کرد؟ آری این مطلب یک مشکل تاریخی است که مورخان در حل درست آن وامانده‌اند. علامه مجلسی در این مورد، دست به برخی تاویلات و تصرفات برای حل این تضاد زده است اما آنچه ایشان فرموده‌اند با اتفاق آرایی که بیانگر حضور «اسماء بنت عمیس» [صفحه ۲۲۴] است سازش ندارد. [۱۵۱] عجیب‌تر از این، موضوعی است که «محدث قمی» در «سفینه البحار» در ماده‌ی «کذب» به نقل از «مجاهد» آورده است که «اسماء بنت عمیس» می‌گوید: «من به همراه «عایشه» بودم و موظف بودم که او را برای شب عروسی آماده ساخته و به محضر پیامبر وارد سازم...» آنگاه می‌افزاید پس از ورود به پیامبر چیزی جز ظرفی از شیر نزد پیامبر نیافتم. پیامبر مقداری شیر نوشید و از آن به «عایشه» هم داد. «عایشه» خجالت کشید اما من به او گفتم: دست پیامبر را برنگر داند و «عایشه» با خجالت ظرف شیر را گرفت و از آن نوشید. آنگاه پیامبر به من فرمود: «گرسنگی را با دور غم جمع نکنید.» همراهانت نیز بدہ تا بنوشنند. زنهایی که به همراه من بودند، گفتند: میل ندارند اما پیامبر فرمود: «گرسنگی را با دور غم جمع نکنید.» من از آن حضرت پرسیدم که: ای پیامبر خدا! اگر برخی از ما در مورد چیزی اظهار نظر نماید و بگوید میل ندارم آیا این دروغ محسوب می‌شود؟ پیامبر فرمود: «آری دروغ محسوب می‌گردد گرچه کوچک باشد.» به هر حال منظور از ترسیم این روایت بیان این واقعیت است که: «اسماء» در جریان ازدواج پیامبر با «عایشه» که پیش از ازدواج فاطمه علیها السلام با امیر مومنان رخ داد، حضور داشته است و علاوه بر این بنا به روایت تاریخی متواتر، او به هنگام ولادت حضرت حسین علیها السلام نیز که در سال چهارم یا پنجم هجرت بود، نیز حاضر بوده است و می‌دانیم که همه‌ی این رخدادها پیش از فتح خیر و بازگشت «جعفر بن ابی طالب» از هجرت «حبشه» رخ داده‌اند. مرحوم مجلسی در بحار الانوار از «محمد بن یوسف گنجی» در کتاب «کفایه الطالب» [صفحه ۲۲۵] به حضور «اسماء بنت عمیس» در جریان ازدواج فاطمه علیها السلام تصریح می‌کند: و «محمد بن یوسف» این مطلب را به نقل از «ابن بطه» سخنی درست و زیبا و عالی ارزیابی می‌نماید در حالی که به نظر نگارنده این روایت صحیح به نظر نمی‌رسد و بانویی به نام «اسماء» که در عروسی «فاطمه» حضور داشته، غیر از «اسماء بنت عمیس» است. او «اسماء» دختر «یزید بن سکن» انصاری است که در عروسی «فاطمه» حضور داشته در حالی که «اسماء بنت عمیس» با همسرش جناب «جعفر» در حبشه بوده و درست در سال هفت هجری به هنگامه‌ی فتح خیر به مدینه بازگشته است. و می‌دانیم که ازدواج فاطمه علیها السلام چند روزی پس از جنگ بدر رخ داده است. با این بیان تشابه نام دو بانو مشکل آفرین شده و بانویی که در این روایت به نام «اسماء» از او سخن به میان آمده است دختر «یزید» است و نه «عمیس».

## بهترین راه حل

به نظر نگارنده اگر در روایات مورد اشاره به نام «اسماء» و نام پدرش «عمیس» و لقب وی تصریح نشده بود، چنین توجیه و تاویلی پذیرفته بود اما هنگامی که در کنار نام «اسماء» نام پدرش «عمیس» نیز آمده و تصریح شده است که «اسماء بنت عمیس» در مراسم

ازدواج «فاطمه» حضور داشته، دیگر جایی بر پذیرش این تاویل نمی‌ماند و نمی‌توان این توجیه را پذیرفت. اما نکته‌ای که در مورد «اسماء بنت یزید انصاری» باید گفته شود این است که: چگونه نامبرده با اینکه می‌دانیم از مردم مدینه است باز هم در هنگامه‌ی رحلت «خدیجه» بانوی بزرگ اسلام که در مکه و پیش از هجرت اتفاق افتاده، حضور داشته است؟ من بر این اندیشه‌ام که «آقای گنجی» بخاطر تشابه این دو بانوی مسلمان، این توجیه را مطرح ساخته و توجه نداشته است که هیچ مورخ مسلمان حضور [صفحه ۲۲۶] «اسماء انصاری» را در هنگامه‌ی رحلت «خدیجه» ذکر نکرده است. به باور نگارنده حل این بن‌بست تاریخی بصورت صحیح و خردپذیر این است که بگوییم «اسماء» مورد بحث، هم در جریان مکه و رحلت خدیجه و هم در مدینه و مراسم پرشکوه ازدواج «فاطمه»، همان «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر طیار» بوده است و او گرچه به همراه همسرش به حبشه هجرت نموده اما پس از مدتی به مکه بازگشت و از آنجا نیز بسوی مدینه دست به هجرت زد. چه مانع دارد که این بانو بارها میان حجاز و حبشه هجرت و رفت و آمد نموده باشد؟ بویژه که مسافت میان «جده» و بندرگاه آن تا «حبشه» همان مسافت عرض دریای سرخ می‌باشد و رفت و بازگشت این مسافت چندان سخت نبوده است. ممکن است برخی بگویند، چگونه می‌توان این مسافت مکرر را برای «اسماء» پذیرفت در حالی که تاریخ از آن سخن به میان نیاورده است؟ پاسخ این مشکل نیست، چرا که تاریخ هجرت‌های بسیاری را ترسیم و ثبت نکرده است که یک نمونه‌ی آن هجرت جناب «ابوذر» به «حبشه» به همراه جناب «جعفر» می‌باشد که تاریخ هم از آن سخن نگفته است... به علاوه من در مورد مراسم عروسی فاطمه علیها السلام به روایتی برخورد نمودم که پیامبر ضمن دستورات لازم به بانوان «هاشمی» و دختران «عبدالمطلب»... به «حمزه» و «عقیل» و «جعفر»... نیز دستور می‌دهد به همراه کاروان عروسی حرکت نماید و این روایت به صراحة نشانگر حضور «جعفر طیار» در عروسی فاطمه علیها السلام و امیر مومنان در مدینه می‌باشد و مشکل مورد اشاره را برطرف می‌سازد.

### نکته‌ی تاریخی دیگر

در اینجا یک نکته‌ی دیگر مانده است که باید طرح شود... و آن این است که: هجرت تاریخساز پیامبر گرامی بی هیچ تردید پس از رحلت خدیجه و ابوطالب رخ داده است [صفحه ۲۲۷] اما به نظر می‌رسد رحلت این بانوی بزرگ کمتر از یک سال به هجرت مانده اتفاق افتاد. از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که «جعفر طیار» دو بار به سوی «حبشه» دست به هجرت زد که دومین مرتبه‌ی آن پس از رحلت «خدیجه» و پیش از هجرت پیشوای بزرگ توحید به «مدینه» بود. و دلیل این سخن نیز روایتی است که از پیامبر گرامی رسیده که آن حضرت در «غار» بود که فرمود: «انی اری سفينة جعفر تعموم في البحر». «من از این کشتی «جعفر» را می‌نگرم که در آب شناور است و بسوی هدف مورد نظر پیش می‌رود». با این بیان براحتی می‌توان پذیرفت که «اسماء بنت عمیس»، همسر جناب «جعفر» به هنگام رحلت بانوی بزرگ حجاز در مکه در کنار او بوده است و آنچه از عهد و پیمان خود با «خدیجه» آورده است درست به نظر می‌رسد.

### یک پرسش دیگر

در مورد بانو «ام‌سلمه» نیز همین مشکل تاریخی به چشم می‌خورد. و نام او نیز برای نخستین بار در جریان پیوند ملکوتی امیر مومنان و دخت گرانمایه‌ی پیامبر به میان آمده است. نخست آنچا از او سخن می‌رود که؛ علی علیها السلام هنگامی که به خواستگاری «فاطمه» شتافت، پیامبر را در خانه‌ی «ام‌سلمه» زیارت کرد. و بار دیگر نام این بانوی آزاده و با ایمان آنچا به میان می‌آید که پیامبر گرامی ۱/۳ از مهریه نقد فاطمه علیها السلام را نزد او به امانت می‌سپارد تا شب عروسی به عنوان کمک به امیر مومنان هدیه شود. و نیز هنگامی از او سخن می‌رود که در جریان ازدواج این دو گوهر تابناک جهان هستی نقش سخنگو و پیامرسان را بازی می‌کند.

این از یکسو. اما از سوی دیگر تاریخ نشانگر آن است که پیامبر گرامی در سال چهارم هجری با این [صفحه ۲۲۸] بانوی فداکار و با ایمان پیمان زندگی مشترک بست. در حالی که تاریخ ازدواج حضرت «علی» و فاطمه علیها السلام سال دوم هجرت است. با این بیان، چگونه می‌توان گفت که او در ازدواج فاطمه علیها السلام همسر پیامبر بوده است.

### پاسخ این «چگونه؟»

در پاسخ این سوال باید یادآور گردید که: ۱- ممکن است ازدواج پیامبر با «ام‌سلمه» در همان آغاز ورود به مدینه انجام پذیرفته باشد و نه سال چهارم هجرت... پس آن دیدگاه قطعی به نظر نمی‌رسد. ۲- اما پاسخ خردپذیرتر و بهتر این که این بانو، دختر عمه‌ی پیامبر بوده. با این بیان چه مشکلی خواهد بود که یک بانوی باشخصیت و کامل هاشمی در ازدواج دخت پیامبر همکاری جدی داشته باشد و به گونه‌ای مورد اعتماد باشد که پیامبر او را امانتدار خانه و زندگی و دختر خویش نیز بنگرد؟ با این بیان این مشکل تاریخی نیز برطرف می‌گردد. این نکاتی است که در این مورد به نظر نگارنده رسید و خداست که به واقعیت رخدادها آگاه است.

[صفحه ۲۲۹]

### سرای پرشکوه و پرمعنویت فاطمه (س)

#### اشاره

۱- سرای فاطمه علیها السلام حرمت آن خانه‌ی پرمعنویت ۲- زندگی خانوادگی عشق و شناخت متقابل ۳- تاریخ و دروغ پردازیهای رسول الله صلی الله علیه و الله و سلم ۴- طلوع دومین امام نور پیام شاد باش... ۵- ولادت سومین امام نور آفرین خدا بر این کودک نورسیده ۶- ولادت دخت ایمان و عفاف ستم و بیداد تاریخ هدیه آسمان سمبل پایداری ۷- ولادت دومین دختر امیر مومنان علیها السلام [صفحه ۲۳۰]

### سرای فاطمه

#### اشاره

تمدن کنونی بشر اینک در مسیر پیشرفت خویش بتدریج برای ارزش‌های اخلاقی و انسانی، حساب ویژه‌ای گشوده و به قداست و کمال و برخورداران از فضیلت‌ها بها می‌دهد و در این رابطه است که برخی مکانها و جایگاه‌ها و زمانها سخت مورد تجلیل و احترام قرار می‌گیرد. برای نمونه: جهان معاصر اینک با وضع مقررات ویژه‌ای به سفارتخانه‌ها و هیئت‌های سیاسی، مصونیت می‌بخشد. و نیز با تنظیم قوانینی خاص، امنیت دانشگاه‌ها و مراکز علمی و تحقیقی را تضمین و تامین می‌نماید. و نیز با تدابیر حقوقی و اخلاقی پایگاه‌های دینی و عقیدتی و مذهبی را گرامی داشته و از تعرض مصون می‌شناسد. آری جهان معاصر اینک پس از فراز و نشیب‌های بسیار به این حقیقت ایمان آورده است در حالی که این واقعیت از سپیده‌دم آفرینش مورد عنایت پروردگار انسان بوده و پیامبران و پیشوایان آسمانی، بشریت را همواره به این حقیقت توجه داده‌اند. [صفحه ۲۳۱] و بر اساس همین واقعیت تاریخساز است که در نگارش اسلامی همه‌ی مساجد، بویژه «مسجدالحرام» مورد کمال توجه است و برای حفظ حرمت آن مقررات ویژه‌ای رسیده است. آداب و مقرراتی که به موجب آنها از ورود آلودگان به وبای شرک و میکروب انحطاط آفرین کفر به ساحت آنها، جلوگیری می‌شود. همانگونه که ورود در حالت جنابت و پلیدی و یا عادت ماهانه‌ی زنان به آن مراکز مقدس نیز ممنوع شناخته شده است. و نیز در راه حفظ صیانت و حرمت این مراکز مقدس عبادی و معنوی است که آلوده ساختن آنها تحریم می‌گردد و از

انجام کارهایی که باعث اهانت و یا خدشه‌دار شدن حرمت آنهاست، نهی می‌شود و حرمت آنها بویژه مسجدالحرام، تا جایی است که شکار پرنده‌گان یا حیوانات در قلمرو آن- طبق شرایط فقهی- ناروا اعلان می‌گردد.

### حرمت آن خانه‌ی پرمعنویت

باید این حقیقت را پذیرفت که خانه‌ی پرشکوه و اقامتگاه پرمعنویت فاطمه علیها السلام، هم به قداست و پاکی و روحانیت و معنویت ویژه‌ای آراسته است و هم بر پایه و اساس امتیازات و ارزش‌های والای الهی و انسانی بنیاد شده است. حق این خانه‌ی پرشکوه را آن انسان آگاه و شایسته کرداری می‌شناسد که حق فاطمه علیها السلام و پدر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش را شناخه باشد. مرحوم علامه‌ی مجلسی به نقل از «انس بن مالک» و «بریده» آورده است که: پیامبر گرامی این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود که: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذکر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو و الاصال...» [۱۵۲]. در خانه‌های پرشکوهی که خدا اجازه داده است که برافراشته باشند و نام [صفحه ۲۳۲] با عظمت خدا در آنها برد شود، و بامدادان و شامگاهان مردانی در آنها او را ستایش کنند...» هنگامی که پیامبر آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود، مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه‌ها کدامند؟ پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران ابوبکر برخاست و با اشاره به خانه‌ی امیر مومنان و «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا این خانه هم از آن خانه‌ها بشمار می‌رود؟ پیامبر فرمود: نعم، من افضلها!! آری، از برترین آنهاست. [۱۵۳]. «ابن عباس» در این مورد آورده است که: در مسجد پیامبر بودیم که یکی از حاضران این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد که: «فی بیوت اذن الله...» من از پیامبر پرسیدم که: ای پیامبر خدا! آنها چه خانه‌هایی هستند؟ فرمود: بیوت الانبیاء، و رواومی بیده الی منزل فاطمه! [۱۵۴]. خانه‌ی پیامبران، و آنگاه با دست مبارک اشاره به خانه‌ی فاطمه علیها السلام نمود و فرمود: و این خانه. و نیز در «کافی» از «جابر بن عبد الله انصاری» است که: روزی پیامبر به خانه‌ی دخت گرانمایه‌اش می‌رفت و من نیز افتخار همراهی او را داشتم. هنگامی که به درب سرای فاطمه رسیدم آن حضرت دست روی آن نهاد و درب را گشود و با صدای رسا فرمود: السلام عليکم! فاطمه علیها السلام در پاسخ پیامبر فرمود: سلام بر شما ای پیامبر خدا! پیامبر فرمود اجازه می‌دهید وارد شو؟ [صفحه ۲۳۳] فاطمه گفت: افتخار دهید ای سفیر خدا! پیامبر فرمود: آیا همراهی من نیز وارد شود؟ فاطمه علیها السلام گفت اجازه دهید تا سرم را پوشانم... پیامبر فرمود: «فاطمه» جان با گوشه‌ای از آن پارچه روانداز سرت را پوشان! بانوی بانوان چنین کرد. آنگاه پیامبر فرمود سلام بر شما! «فاطمه» به گرمی پاسخ او را داد که پیامبر بار دیگر اجازه ورود گرفت و همینگونه تا سه بار آن حضرت اجازه گرفت... و آنگاه گام به حریم پرمعنویت خانه‌ی «فاطمه» نهاد. [۱۵۵]. شما خواننده‌ی گرامی از این رفتار درس آموز چه دریافت می‌دارید؟! جز شکوه و احترام و حرمت بسیار خانه‌ی «فاطمه»؟!

### زندگی خانوادگی

#### اشارة

دخت سرفراز پیامبر سرانجام به خانه‌ی شوی گرانمایه‌اش برای آغاز زندگی مشترک و حیات خانوادگی، انتقال یافت. او در حقیقت از بیت رفیع رسالت و نبوت به خانه‌ی پرشکوه قداست و امامت و ولایت راستین منتقل شد و بدینسان به اوج نیکبختی پر کشید، چرا که پس از آنکه دورانی پربار و پربرکت در پرتو نبوت زندگی نموده بود، اینکه با آغاز زندگی مشترک، قربان و همنشین امیر فضیلتها شد. زندگی بانوی بانوان در خانه‌ی امیر مومنان همراه تبلور و درخشندگی بود و هر روز زیبایی بیشتری به خود می‌گرفت، چرا که او در فضایی زندگی را شروع کرده بود که لبریز از قداست و پاکی بود و پارسایی و شایستگی و سادگی و صفا در کران تا

کران آن موج می‌زد. [صفحه ۲۳۴] او همتای زندگی خویش را در کار دین و دنیا و آخرت یاری می‌کرد و در ابعاد گوناگون مسائل اسلامی و فرهنگ دینی با او به سخن می‌نشست و در کارهای سخت و طاقت‌فرسا با او همکاری قهرمانانه می‌نمود.

## عشق و شناخت متقابل

راستی که اگر زندگی خانوادگی بر اساس هماهنگی در اندیشه و عقیده و هدف و آرمان پی‌ریزی گردد و در کران تا کران آن مهر و عشق و احترام و رعایت حقوق متقابل حاکم باشد، چقدر این زندگی شیرین و دوست داشتنی و سعادتمدانه خواهد بود!! (و براستی که زندگی مشترک آن دو گوهر گرانمایه‌ی جهان هستی چنین بود). این واقعیت جای هیچ شگفتی ندارد، چرا که بانوی بانوان از مقام والا و موقعیت شکوه‌بار شوی گرانقدرش در بارگاه خدا به خوبی آگاه بود و به همین دلیل بسان یک زن با ایمان بلکه بهتر و بیشتر، پیشوای راستین خویش را احترام می‌کرد و در برابر او سراپا گوش و هوش بود و نسبت به آن حضرت آنگونه که شایسته و بایسته بود، شناخت و معرفت داشت و آنگونه که می‌بایست از او فرمانبرداری و قدرشناسی می‌نمود. زیرا فاطمه علیها السلام امیر فضیلتها را عزیزترین انسانها در پیشگاه پیامبر می‌شناخت. او را صاحب ولایت راستین و پرشکوه الهی و خلافت کبرای آسمانی و امامت واقعی و همه‌جانبه، از سوی خدا می‌نگریست. مگر نه اینکه امیر مومنان برادر پیامبر، خلیفه و جانشین و وارث راستین او بود؟ و مگر نه اینکه همو بود که صاحب مواهی درخشان و سوابقی پرافتخار و شکوه‌بار و بی‌نظیر بود؟ آری «فاطمه» امیر مومنان را آنگونه که شایسته و بایسته بود می‌شناخت و حرمت او را پاس می‌داشت. از سوی دیگر امیر مومنان نیز به بانوی بانوان همینگونه احترام می‌کرد. احترامی [صفحه ۲۳۵] شایسته و بایسته و وصف ناپذیر. این احترام و تکریم و حق‌شناسی نه تنها به دلیل این بود که فاطمه علیها السلام همسر و همتای زندگی‌اش بود، نه! بلکه بدان سبب بود که: او محبوترین انسانها در پیشگاه پیامبر بشمار می‌رفت، او سالار بانوان گیتی بود، و پرتویی از نور وجود پیامبر خدا، و از کسانی بود که خدا کتاب پراسرار آفرینش را به نام بلند و بخاطر ارج و شکوه آن گشود. بدان سبب او را سخت گرامی می‌داشت که او مجموعه‌ای از فضیلت‌ها، چکیده‌ای از عظمت‌ها و تبلور همه‌ی ارزشها و والایها و قداستها بود. ارزش‌هایی که اگر تنها یکی از آنها در بانویی وجود داشته باشد سخت در خور تجلیل و قدرشناسی خواهد بود. با این بیان و این نگرش، چگونه بانوی سرفراز گیتی با آن همه فضایل و موهاب و امتیازات و ویژگیها و ارزش‌های اخلاقی و انسانی وصف ناپذیر که او را در همه‌ی عصرها و نسلها بی‌نظیر و نسخه‌ی تک ساخته است، برای گوهرشناسی چون امیر مومنان گرامی و عزیز نباشد؟! بانویی با آن نسب رفیع و شریف، با آن معنویت و قداست، با آن آغاز و امتیازات در آفرینش و کرامت و شکوه نزد خدا، با آن عبادت و دانش، ایمان و پروان، پارسایی و پاکی، و شخصیت و عظمت بی‌همانند و صدھا امتیاز دیگری که سخن گفتن از آنها کار ساده‌ای نیست! اینک شما خواننده‌ی گرامی با توجه به نکاتی که گذشت می‌توانید آن فضای عطرآگین خانوادگی و آن جو پرمعنویت و پرصفا را که آن دو همسر نیکبخت در آن زندگی مشترک را آغاز نمودند درک کنید. می‌توانید پرتویی از واقعیت زندگی دوست داشتنی و شیرین و سعادتمدانه‌ای را دریابید که نه فقر و تهیه‌ستی می‌توانست آن را تیره سازد و نه حوادث و رخدادهای تکاندهنده و فراز و نشیب‌های روزگار توان پریشان ساختن آن [صفحه ۲۳۶] را داشت. چرا که بر آن زندگی شکوه‌بار همواره نسیم روحبخش محبت و همکاری متقابل می‌ورزید و عواطف پاک انسانی با زیباییهای بہت‌آور و حیرت‌انگیزش کران تا کران آن را زینت می‌داد و آراسته می‌ساخت. مرحوم مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است که امیر مومنان فرمود: فو الله ما اغضبتها، و لا اكرهتها على امر حتى قبضها الله... و لا اغضبتني و لا عصت لى امرا لقد كنت انظر اليها فتنكشف عنى الهموم و الاحزان. [۱۵۶]. به خدای سوگند که در همه‌ی عمر زندگی مشترک، هر گز به «فاطمه» خشم نگرفته و هر گز او را به کاری و ادار نساختم... و او نیز به من هر گز خشم نگرفت و در هیچ کاری مرا نافرمانی نکرد. او به گونه‌ای بود که هر گاه به او می‌نگریستم غمها و اندوه‌هایم زدوده می‌شد. «تفسیر عیاشی» از پنجمین امام نور در این

مورد آورده است که: فاطمه علیها السلام در زندگی مشترک با امیر مومنان کارهای خانه و تهیه غذا و نان را به عهده گرفته بود و شوی گرانقدرش در برابر، کارهای خارج از منزل و آوردن مواد سوختی و ضروریات زندگی را به عهده داشت. [۱۵۷]. به هر حال مدت اقامت امیر مومنان و همسرش در خانه‌ی «حارثه» روش نیست اما به خوبی روش است که پس از مدتی پیامبر گرامی خانه‌ای بسان خانه‌هایی که برای همسران خویش در کنار مسجد ساخته بود، برای دو محبوب زندگی‌اش ساخت و درب خانه‌ی فاطمه را به طرف مسجد باز کرد. و دختر سرفراز پیامبر بدینسان به خانه‌ی جدید خویش که در کنار خانه‌ی پدرش و مسجد او بود، نقل مکان کرد و زندگی لبیری از معنویت و صفا را در آنجا پی گرفت. [صفحه ۲۳۷]

## تاریخ و دور غیردادیهای رسوا..

در سطور و صفحات پیشین یادآور شدیم که برخی از قلم‌بدستان در میدانهای مختلف و فرصت‌های گوناگون نسبت به مقام والای دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها السلام اهانت روا داشته‌اند. و نیز یادآور شدیم که پیوند امیر مومنان با فاطمه علیها السلام دشمنی کینه‌جویان را برانگیخت و حсадت حسودان را شعله‌ور ساخت تا آنجایی که مذبوحانه تلاش کردند تا با وسائل گوناگون زندگی شکوهبار این دو گوهر گرانبهای عالم وجود را تیره و تار ساخته و فتنه‌انگیزی نمایند، چرا که تبهکاران آنگاه که خود در زندگی شکست می‌خورند و عقده‌های حقارت و واماندگی در جانشان انباسته می‌شود، برای تخفیف آنها دست به چنین تباهیهایی می‌آلیند. آری از جمله فتنه‌انگیزیها و دروغ‌بافیهای این قماش از تبهکاران، این بود که: «شایع ساختند که امیر مومنان به خواستگاری دختر «ابوجهل» رفت و این خبر به گوش فاطمه رسید و از اینکه همسرش به خواستگاری دختر سردمدار شرک و جنایت رفته است، سخت متأثر گردید و راه منزل پدرش را پیش گرفت و به آنجا رفت...» آری این یکی از دروغهای رسوای تاریخ در مورد علی و فاطمه است که به زودی از آن پرده برداشته می‌شود و با آشکار شدن حقیقت، بی‌اساس بودن این خبر ساختگی، روشن خواهد شد. این چکیده‌ی سخن دروغ‌پردازان در مورد وجود گرانمایه است، اگر حتی آن را درست تصور نمایم. اینک شما خواننده‌ی گرامی بیا و بنگر که برخی قلمزنان چگونه این تهمت رسوا را چراگاه حاصلخیزی برای قلم‌فرسایی و تاخت و تاز و بدگویی به ساحت مقدس امیر مومنان قرار داده و آگاهانه و ناآگاهانه به طبل زنی و نواختن آهنگ‌های ناهنجار پرداخته‌اند. [صفحه ۲۳۸] از جمله‌ی این دجالگران، «بنت الشاطئی»، نویسنده‌ی مصری است که بدون تعمق و توجه و یا از روی عمد و قصد آنچه خواسته است به قلم آورده و این دروغ رسوای تاریخ را یک واقعیت پنداشته است. که ما در این سطور نونهایی از بافته‌های ذهنی او را از کتابش [۱۵۸] می‌آوریم. او می‌نویسد: «علی» تصمیم گرفت که با داشتن «فاطمه»، دست به ازدواج دیگری بزند... بی‌آنکه به خاطرش برسد که دختر پیامبر این کار را نمی‌پذیرد...» راستی که انسان نمی‌داند چه پاسخی به این بافته‌ی دروغ و احمقانه و گمراه‌گرانه بدهد؟ آیا در دنیا کسی را می‌توان یافت که نداند همسرش از اینکه «هو» بر سرش بیاید رنجیده می‌شود؟ هر کس کمترین شناخت و آگاهی در امور داشته باشد این حقیقت را در می‌یابد. اما نویسنده، این سخن بی‌اساس و احمقانه را به والاترین انسان جهان هستی پس از پیامبر روا می‌دارد. و آنگاه می‌افرادید: «ای کاش او بر یک زن بسنده می‌نمود». و از پی این تهمت بزرگ و سهمگین صفحاتی از کتاب را در نکوهش از «ابی جهل» و مواضع ضد اسلامی و ضد انسانی او لبیری می‌سازد و میان دختر او با دختر پیامبر مقایسه به عمل می‌آورد، تا به خیال خویش به این ازدواج ذهنی و بی‌اساس که ساخته‌ی خیانت تاریخ است، تاخته باشد. شگفت اینجاست که این نویسنده، از سویی به برخی خاورشناسان مسیحی و متعصب همچون «لامانس» می‌تازد و از او به عنوان دشمن اسلام که با تاریخ اسلام بازی کرده است نام می‌برد اما متاسفانه خودش تعمق و اندیشه را در مورد این بافته‌های دروغین و رسوا از یاد برده و این خیانت تاریخ را «وحی» آسمانی تلقی می‌کند و از [صفحه ۲۳۹] بافته‌های ذهنی و رمانیک خود- که شیوه‌ی افسانه‌سرايان است کمک می‌گیرد و بافته‌ها می‌بافد. ما در اینجا پاسخ علامه‌ی معاصر «سید محسن امین»، به این

دروغ پردازیهای رسوای آوریم که آن را تحت عنوان «توطئه‌ها و دسیسه‌ها بر ضد پیامبر و علی و فاطمه» در جلد سوم «دائرة المعارف اسلامی شیعه» نوشته است. در کتاب «ذخائر العقبی» آمده است که: «علی» می‌خواست با وجود داشتن همسری چون «فاطمه» دختر «ابی جهل» را خواستگاری کند، پیامبر از این موضوع سخت خشمگین گردید و در حالی که به شدت برافروخته و خشمگین بود بر فراز منبر صعود کرد و... سازنده‌ی این دروغ رسوای خواسته است که به علی و «فاطمه» اهانت روا دارد و بر آنان خوردگیرد که به پیامبر گرامی اهانت و تعرض روا داشته است. چرا که آن حضرت را چهره‌ای معرفی می‌کند که حتی حاضر نیست مقررات شریعت خویش را نسبت به نزدیکانش در میدان عمل تحمل کند و در همان حال رعایت آن قوانین را به دیگران توصیه و تاکید می‌کند. به بیان دیگر: این دروغ پردازیهای پیامبر عدل و حقیقت را چهره‌ای معرفی می‌کند که قانون و نظام خانواده و تعدد زوجات را بخاطر خوش آیند دخترش زیر پا می‌نهد و از دامادش - که خلاف شرعی مرتکب نشده است - سخت ناراحت می‌شود. و این از زشت‌ترین دروغهایی است که به آن بزرگوار نسبت داده شده است و دریغ و درد که خاورشناسان و دشنان پیامبر مهر و عدالت، این جنایت را مرتکب شده و توانسته‌اند از عناصر متخصص و کوتنهنگر، بهره‌برداری نمایند و آنان را وادارند که این دروغ رسوای تاریخ را در نوشه‌های خویش بیاورند، بی‌آنکه از ساحت پیامبر دفاع نمایند. اما اینکه این دروغ رسوای به امیر مومنان سخت اهانت روا می‌دارد، بدان خاطر است [صفحه ۲۴۰] که: آن گرانمایه‌ی جهان هستی را به گونه‌ای معرفی می‌کند که نه تنها بانوی بانوان و دخت سرفراز بهشت، بلکه خود پیامبر را نیز خشمگین ساخته است. و اما اهانت به فاطمه علیه‌السلام بدان جهت است که: این خیانت تاریخی، آن حضرت را چهره‌ای معرفی می‌کند که از عمل به شریعت خدا و سنت پدرش، پیامبر سرباز می‌زند... ما دیگر به سند این دروغ رسوای پردازیم چرا که از اساس تباہ و رسواست. اما جای این پرسش هست که: چرا دروغسازان، دختر «ابی جهل» را به این شرافت بزرگ برگزیده‌اند که «علی» از او خواستگاری کند؟ و چرا دیگری را برنگزیده‌اند؟ آیا این انتخاب بدان دلیل است که دختر «ابی جهل» در زیبایی و جمال و کمال در جهان عرب و میان دختران معاصرش بی‌نظیر می‌نمود؟! و به همین جهت هم امیر مومنان تصمیم گرفت با او ازدواج کند؟! یا نه دروغسازان در نظر داشته‌اند که با این دروغ سهمگین و خیانت هولناک و ناجوانمردانه خویش بطور دقیق‌تر و موثرتری بر ساحت مقدس آن سمبول و الگوی قداست و پارسایی و پروا ضربه فرود آورند. و خواسته‌اند او را شخصیتی معرفی کنند که بی‌هیچ اعتنا و توجه به سوابق ننگین «ابی جهل» برای خشمگین ساختن پیامبر و دخترش، فاطمه علیه‌السلام از دختر بدترین دشمن اسلام و پیامبر خواستگاری نمود! آری اینجاست که توطئه و خیانت به خودی خود بر ملا می‌شود و عوامل سازنده و پردازنده‌ی آن رسوای گردند و اگر براستی دارای اندک شعور دینی بودند از گزافه‌گویی خویش کاسته و از خودستایی پروا می‌کردند و به پیامبر گرانقدر و برادر و جانشین پرشکوه و دخت فرزانه او اینگونه ناسزا نمی‌گفتند. دروغسازان برای تکمیل سناریوی رسوای خویش افروزند که: پیامبر از یکی از دامادهای خویش که از فرزندان «عبد شمس» بود سخن به میان [صفحه ۲۴۱] آورد و او را تحسین کرد و فرمود: «او هرگاه با من سخن گفت، راست گفت و هر وعده‌ای داد، وفادار ماند». و مفهوم این سخن آن است که پیامبر آن داماد خویش را در خور تحسین و تمجید می‌نگریست و این یکی را غیرمستقیم فردی معرفی می‌کرد که به هنگام سخن راست نمی‌گوید و به وعده‌های خویش هم وفادار نیست! و همانگونه که گفتیم این دسیسه و دروغسازی رسوای خود بخود بر ملا - می‌شود و بی‌آنکه ما بخواهیم پاسخی بگوییم، ساختگی بودن آن بر منصفان و خردمندان آشکار می‌گردد. گفتنی است که این دروغسازان علاوه بر اهانت به ساحت مقدس پیامبر و امیر مومنان و فاطمه علیه‌السلام هدف شوم دیگری نیز داشته‌اند و آن این بوده است که: کوشیده‌اند بدینوسیله توجه افراد را از عناصر خود کامه‌ای که دختر گرانمایه‌ی پیامبر را مورد تهاجم قرار داده و او را به خشم آورده‌اند، منصرف سازند و همه‌ی توجه افراد را بسوی دیگری جلب کنند. گویی به همین دلیل هم این خبر رسوای دروغ سهمگین را در نصوح گوناگون نقل نموده‌اند تا به باور آنان در هر مورد اثر خود را بگذارد. برای نمونه، از جمله چیزهایی که نقل کرده‌اند این است که می‌گویند: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من

است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌سازد و هر که به او آزار رساند مرا آزرده است.» آنگاه از پی آن روایت، به تفسیر مغضبانه می‌نشینند که، منظور پیامبر این بوده است که: خداوند ازدواج، با داشتن همسری چون «فاطمه» را بر امیر مومنان تحریم کرده است، چرا که این کار دخت پیامبر را آزرده می‌ساخت. راستی که، ذهنی تاسف بر این شقاوت و بی پرواپی!! [صفحه ۲۴۲]

## طلع دومین امام نور

### اشاره

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه‌اش، «حسن» علیه السلام را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مومنان به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره‌ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن علیه السلام در وجودش بصورت روشنی نورافشان‌تر و درخشندۀ‌تر گردید و نام گرانمایه‌ی «زهرا» مصدق درخشندۀ‌تری پیدا کرد. طلوع وجود فرزند دلبندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدانگهدار به خانه‌ی دخترش فاطمه آمد و ضمن سخنانی، به سفارش‌های لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نورباران خواهد ساخت. و از جمله توصیه فرمود که: او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند. پس از رفتن پیامبر، نخستین فرزند خانه‌ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پرشکوهی بود. «اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان افروز وجود حضرت مجتبی علیه السلام از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی آنکه از توصیه‌ی پیامبر گرامی آگاه باشند، در پارچه‌ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند. پیامبر گرامی از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود: فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده‌اید؟ فاطمه علیه السلام پیش از آن به شوی گرانمایه‌اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظام در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود. [صفحه ۲۴۳]

### پیام شادباش..

نوزاد نور را به نیای گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود: مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟ آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مومنان نمود و پرسید: نامش را چه برگزیده‌اید؟ امیر مومنان گفت: ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی‌گیریم. پیامبر گرامی نیز فرمود: من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی‌گیرم. درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته‌ی وحی پیام داد که: «برای بندۀ‌ی محبوب و پیامبر برگزیده‌ام، فرزندی ولادت یافته است. از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌ها، به او بگو که؛ علی برای شما بسان هارون برای موسی است. از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» برگزین.» فرشته‌ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مرائب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر رسانید و گفت: «ای پیامبر خدا! پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.» پیامبر پرسید: نام او چه بود؟ فرشته‌ی وحی گفت: او «شبیر» نام داشت. پیامبر فرمود: من به واژه‌ی عربی سخن می‌گویم... [۱۵۹]. فرشته‌ی وحی گفت: نام او را «حسن» انتخاب بفرمایید. [صفحه ۲۴۴] بدینسان پیامبر مهر، نام

آن پاره‌ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خدا قرین ساخت و اقامه خواند. هفتمین روز ولادت نور بود که پامبر گرامی دو راس قوچ کبودرنگ به عنوان «عقیقه» فرزند گرانقدرش «حسن»، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد. سر مبارک نوزاد را تراشید و هم وزن آن نقره به عنوان صدقه به فقرا و بینوایان داد. آنگاه سر نورانی نوزاد را به ماده‌ی خوشبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهایی مشابه ترکیب شده بود معطر ساخت و در آن فرصت، یکی از آداب و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود: «مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می‌نمودند که کار بسیار ناپسندی است.» و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه‌باران ساخت و او را مورد مهر وصف ناپذیر خویش قرار داد...

## ولادت سومین امام نور

### اشاره

پس از گذشت مدتی از ولادت حضرت مجتبی علیه السلام علائم و نشانه‌ها، نشانگر این بود که دومین فرزند گرانمایه‌ی «فاطمه» در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه که پیامبر پیش از آن مژده‌ی آمدنش را داده بود، دیده به جهان گشود. در مورد ولادت حسین علیه السلام از امام صادق آورده‌اند که: روزی همسایگان بانوی بایمان «ام ایمن» نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! شب گذشته «ام ایمن» تا سپیده‌دم بیدار بود و می‌گریست و همه‌ی ما را نیز ناراحت ساخته است. پیامبر کسی را به خانه‌ی او گسیل داشت و او به محضر پیامبر شرفیاب شد. آن حضرت به او فرمود: «ام ایمن! خدای چشمانت را نگرباند! همسایگانت به من گزارش [صفحه ۲۴۵] کرده‌اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده‌ای، چرا؟ پاسخ داد: ای پیامبر خدا! خوابی سخت و سهمگین دیدم و بخاطر آن تا سپیده‌دم گریه کردم. پیامبر فرمود: خواب را برایم باز نمی‌گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند. «ام ایمن» گفت: ای پیامبر خدا! بیان آن برایم گران است. پیامبر فرمود: آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، رویای خویش را باز گو. آن بانوی بایمان گفت: «دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه‌ی من افتاده است...» پیامبر فرمود: خواب خوشی رفته‌ای و خواب نیکویی دیده‌ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه‌ام «فاطمه»، «حسین» را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» همان پاره‌ای از وجود من است که در خانه‌ی شما قرار می‌گیرد.

## آفرین خدا بر این کودک نورسیده

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین علیه السلام از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «ام ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد نیای گرانقدرش پیامبر آورد. آن حضرت حسین علیه السلام را از او گرفت و فرمود: «آفرین خدا بر این کودک نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرده و بسوی من آورده است.» آنگاه فرمود: ام ایمن این پیام آن رویای توست. علاوه بر خواب «ام ایمن» همسر «عباس»، عمومی پیامبر نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی نیز پیشگویی فرموده بود. [صفحه ۲۴۶] لحظات ولادت حسین علیه السلام گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیه، دختر عبدالطلب و عمه‌ی پیامبر و نیز «اسماء بنت عمیس» و «ام سلمه»... حضور داشتند. پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین علیه السلام پیامبر فرمود: عمه! فرزندم را بیاور! صفیه عرض کرد: ای پیامبر خدا! تازه به دنیا آمده است و هنوز آمده نشده است... پیامبر فرمود: خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور... آنگاه فرشته‌ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را - که به زبان عبری

«شیبیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می‌شد برای نوزاد مبارک برگزینند. و از پی آن انبوھی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین علیه السلام را به نیای گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پرافتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند. پیامبر گرامی فرزند دلبند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه‌ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده‌اند که حسین علیه السلام نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچ کس دیگر. علامه «بحرالعلوم» در این مورد اینگونه سروده است: اللہ مرتعض لم یرتعض ابدا من ثدی انشی و من «طه» مراضعه یعطیه ابهامه آنا فاونة... خدای را! کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانوی شیر نوشید و شیردهنده‌ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود. او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می‌نهاد [صفحه ۲۴۷] و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید. درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا اتفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، قربانی شد. [۱۶۰]. در این مورد بحث گسترده‌ای در کتاب دیگر ما که پیرامون شخصیت والای او نگارش یافته است، موجود است که شما خواننده‌ی گرامی می‌توانید مطالعه فرمایید. [۱۶۱].

## ولادت دخت ایمان و عفاف

### اشاره

سومین فرزند خاندان وحی و رسالت، دخت ایمان و عفاف یا «زینب» بود که پس از حسین علیه السلام، از بانوی بانوان دیده به جهان گشود. دیدگاه صحیح در مورد، ولادت دخت امیر مومنان همین است که پس از ولادت حسین علیه السلام به دنیا آمد و بیشتر موخان و محدثان نیز این دیدگاه را مورد تایید قرار داده‌اند اما برخی از متعصبان و افراطیون کوشیده‌اند «زینب» را فرزند چهارم فاطمه علیه السلام قلمداد کنند تا بدینوسیله، پوشش بر روی تجاوز و گناه سهمگینی افکنند که جاه طلبان سیاهکار با هجوم به خانه‌ی فاطمه علیه السلام و قرار دادن او میان در و دیوار و کشتن فرزند او «محسن» مرتکب شدند. آری آنان در این اندیشه‌اند که ضمن پنهان کردن آن جنایت هولناک بگویند که بانوی بانوان پس از ساقط شدن فرزندش «محسن» باز هم فرزند دیگری به دنیا آورد و خود چندان صدمه ندید. از جمله نویسنده‌گانی که این دیدگاه بی‌اساس و مغرضانه را پذیرفته است، «بنت شاطی» مصری است که در این مورد می‌نویسد: «زهرا دخت گرانمایه‌ی پیامبر بود. آن حضرت پس از آنکه دیدگان پیامبر به دو فرزند محظوظ او «حسن» و «حسین» روشن [صفحه ۲۴۸] شد، چیزی نمانده بود که فرزند دیگری به دنیا آورد اما گویی مقدار نبود که سومین فرزند او که نامش «محسن» بود در آن بیت رفیع رسالت و امامت، جهان را به نور وجودش نورباران سازد.» نگارنده، اینکه ضرورتی نمی‌نگرد که این دیدگاه مغرضانه و بی‌اساس را مورد نقد قرار دهد، چرا که در آینده با فرصت بیشتری در این رابطه بحث خواهد کرد و روشن خواهد ساخت که «محسن بن علی» آخرین فرزند دخت گرانمایه‌ی پیامبر است و همو بود که بصورت «جنین» و در شکم مام ارجمندش، بر اثر صدمات و فشاری که میان در و دیوار، بر او وارد آمد به شهادت رسید. نگارنده در اینجا بخاطر رعایت اسلوب کتاب، تنها پرتویی از زندگی پرافتخار «زینب» قهرمان کربلا را ترسیم می‌نماید و امیدوار است که خدای پرمهر او را توفیق ارزانی دارد تا کتابی مستقل در مورد این بانوی سرفراز بنگارد، چرا که زندگی درخشان و الهامبخش او شایسته تحقیق و بررسی، و خود آن بزرگ بانوی تاریخ، سخت درخور ستایش و تجلیل است.

بانوی بزرگ ایمان «زینب» در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود. او سومین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلندآوازه‌ی امامت بود. نگارنده او را بسیار بی‌نیاز از تعریف و تمجید می‌نگرد چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیر مومنان و مادرش سالار بانوان جهان «فاطمه» پاره‌ی تن پیامبر و دو برادرش «حسن» و «حسین» سالار جوانان بهشت هستند، چه چیزی می‌تواند بنویسد؟ راستی که او میوه‌ی فضیلت‌ها و ثمره‌ی عظمت‌هایی بود که هاله‌ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود. با این بیان شما خواننده‌ی عزیز دیگر از سینه‌ی پربار و آکنده از عشق و ایمانی که او را [صفحه ۲۴۹] شیر داد و از دامان پاکی که او را بسان گل پرورید، و از تربیت و پرورشی که همواره در مورد او بکار رفت، و از بیت رفیعی که او در آنجا دیده به جهان گشود، و از عامل وراثت و آنچه از این راه به او ارزانی گردید، و نیز عکس العمل و بازتاب شیوه‌های تربیتی و تاثیر جو مقدس خانوادگی که روح بزرگ او اثر نهاد، و نیز از ارزش‌های اخلاقی و موهاب بی‌شماری که به او ارزانی داشت و در مزرعه‌ی پربار وجود او به گل نشست و شکوفا گردید، چیزی مپرس و مگو که وصف ناپذیر است! اما راستی چقدر دردنایک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه‌اش، چرا که تاریخ آنسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زینب‌های شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه‌ی «بنی‌هاشم» و نواده‌ی پیامبر خدا و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» باشد، زندگی او را ترسیم ننموده است.

### هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر نام او را «زینب» نهاد. واژه‌ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می‌باشد. نویسنده‌ی کتاب «الحسین و بطولة كربلا» مقاله‌ای را از یک روزنامه‌ی پر تیراز مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می‌آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می‌آوریم و می‌گذریم: زینب دخت امیر مومنان در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر والامقامش علی علیه السلام آورد و گفت: علی جان! این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین. علی علیه السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی‌گیرم. [صفحه ۲۵۰] آن روز پیامبر در سفر بود. هنگامی که آمد، به خانه‌ی «فاطمه» وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزیند که فرمود: «من بر پروردگارم سبقت نمی‌جوییم». در این لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت: «ای پیامبر خدا! نام این نوزاد مبارک «زینب» است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

### سبل پایداری

آری این بانوی بزرگ، هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزش‌های اخلاقی است و هم همه‌ی مراحل زندگی الهام‌بخش و درس آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود. در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعه‌ی جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر و مام شایسته‌اش «فاطمه» و رخدادهای سخت دیگری، رو برو گردید. آنگاه با روزگار سختی رو برو شد که پدرش امیر مومنان خانه‌نشین گردید و آزادی و امنیت و همه‌ی امکانات از او سلب شد. سپس هجرت پدرش از مدینه به کوفه که مرکز حکومت پدرش گردید، پیش آمد و از پی آن اراده‌ی حکیمانه‌ی الهی او را با شهادت پدر - یعنی حادثه‌ی دردنایک و فاجعه‌ی تکاندهنده‌ای که آسمانها را به لرزه درآورد - داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه‌ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضرت مجتبی علیه السلام و شیعیان او شعله‌ور ساخت و پس از آن هم با نقشه‌ی ابلیسی خویش آن حضرت را با سم خیانت به شهادت رسانید و سیطره‌ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به

جهان اسلام تحمیل کرد. [صفحه ۲۵۱] پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که براستی بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ بود، رو برو گردید. فاجعه‌ی تکاندهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود. اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و شکننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایت اش خدشه‌ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت. پس از این پایداری شگرف در راه حق و عدالت، استبداد حاکم او را تبعید ساخت و آن بانوی بزرگ به «مصر» رفت و خدا چنین مقرر فرمود که آن حضرت در همانجا جهان را بدرود گوید و پرونده‌ی سراسر افتخار زندگی شگفت‌انگیز و الهامبخش او در سرزمین «نیل» گشوده بماند و آرامگاهش پناهگاه و نقطه‌ی امید میلیونها قلب و دل در طول عصرها و نسلها... گردد. آری خواننده‌ی گرامی! این پرتویی از زندگی سراسر افتخار «زینب» دخت قهرمان امیر مومنان بود. که بر او و نیای گرانقدر و مادر باعظامت و پدر والا و برادران شایسته کردارش درود خدای باد. و اینک تا دیداری دیگر در کتاب «زینب‌الکبری من المهد الى اللحد» خدا نگهدار شما باد.

### ولادت دومین دختر امیر مومنان

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان و امیر مومنان، چهارمین فرزند گرانمایه‌ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می‌آمد، بسان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت. [صفحه ۲۵۲] او که به «ام کلثوم» نامگذاری گردید از سویی بسان خواهر قهرمانش «زینب» دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره‌ور گردید. این بانوی هوشمند و پرواپیشه گرچه برخی از ابعاد زندگی اش با زندگی خواهرش زینب متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکاندهنده‌ای که خواهر قهرمانش «زینب»، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخساز خویش را ایفا نمود، او نیز بطور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه‌ی خویش بشمار می‌آمد. آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی رو برو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند. و ما به خواست خدا به هنگام بحث پیرامون شخصیت پرشکوه خواهرش «زینب» در مورد او نیز بحث‌هایی خواهیم داشت. [صفحه ۲۵۳]

### سیمای فاطمه (س) در قرآن

#### اشاره

۱- در آیه‌ی قربی ۲- فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در آیه‌ی «مباھله»<sup>۳</sup>- در سوره‌ی «هل اتی» فشرده ای از پیام آیات اما در بهشت زیبای خدا ۴- در آیه‌ی «نور»<sup>۵</sup>- موقعیت شکوه‌بار «فاطمه» در آئینه‌ی رسالت مهر و احترام تفکرانگیز انگیزه‌ی آن مهر و تکریم وصف ناپذیر پدرش به قربانش! [صفحه ۲۵۴]

### در آیه‌ی قربی

#### اشاره

آیه‌ی شریفه‌ی «قربی» که بیانگر پرتویی از شکوه و شخصیت فاطمه علیها السلام می‌باشد این است: قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة

فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور. [۱۶۲]. هان ای پیامبر بگو! من از شما هیچ پاداشی بر رسالت خود نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد بر نیکی اش می‌افزاییم، چرا که خداوند آمرزنده و حق‌شناس است. آیه‌ی شریفه همانگونه که شما خواننده‌ی گرامی بدان می‌نگری از قرآن شریف است و خدا به پیامبر برگزیده‌اش فرمان می‌دهد که ای پیامبر به امت بگو: من برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی‌طلبم جز آنکه شما باید با نزدیکان من براساس مهر و محبت رفتار نمایید. در این مورد سخنان امامان راستین و همه‌ی پیروان آنان همان‌گ است که؛ منظور از واژه‌ی «قربی» نزدیکان پیامبر می‌باشند. و انبوه روایات در کتابهای شیعه و اهل سنت، [صفحه ۲۵۵] نام و نشان این نزدیکان پیامبر را بدست می‌دهد. ۱- از جمله‌ی ان روایات فراوان که دانشندان بزرگ اهل سنت در معتبرترین اسناد خویش همچون «صحاح» و تفاسیر مهم خود آورده‌اند این روایت است که می‌فرماید: هنگامی که این آیه‌ی شریفه فرود آمد از پیامبر پرسیدند که نزدیکان شما محبت آنان بر ما واجب شد کیانند؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «علی» و «فاطمه» و دو پسر آنان... قال صلی الله علیه و آله و سلم: علی و «فاطمه» و ابناها... این روایت را «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة»، «تلعبی» در تفسیر خویش، «سیوطی» در «الدر المنشور»، «ابونعیم» در «حلیة الاولیاء»، «جوینی شافعی» در «فرائد المسطین» روایت کرده‌اند. ۲- روایت دیگر از آن انبوه روایات را «طبری» و «ابن حجر» از پیامبر گرامی آورده‌اند که: خداوند پاداش مرا بر شما مردم، محبت ورزیدن به خاندان من قرار داد، بهوش باشید که من در روز رستاخیز در مورد آنان از شما سوال خواهم نمود. «ان الله جعل اجری عليکم المودة في اهل بيتي و اني سائلکم غدا عنهم».

### قربی در سخنان امامان اهل بیت

پس از ترسیم دو روایت در این مورد، اینک نظر شما خواننده‌ی گرامی را به روایاتی جلب می‌کنم که امامان معصوم در بحث‌ها و مناظره‌های خویش به صراحة و روشنی کامل، منظور از «قربی» را معرفی نمودند: ۱- نویسنده‌ی «الصواعق المحرقة» از امیر مومنان آورده است که فرمود: در سوره‌ی مبارکه‌ی «شوری» در مورد ما (خاندان رسالت) آیه‌ای موجود است که [صفحه ۲۵۶] به دلالت آن، هر انسان با ایمانی محبت و مودت ما را راه و رسم خویش قرار می‌دهد و آنگاه به تلاوت این آیه پرداخت که: قل لا اسالکم عليه اجرا الا المودة في القربی... ۲- و نیز نویسنده‌ی همین کتاب آورده است که: دومین امام نور در یک سخنرانی فرمود: «من از همان خاندان وحی و رسالتی هستم که خداوند مهر ورزیدن به آنان و فرمانبرداری‌شان را بر همه‌ی ایمان آورندگان واجب ساخته و فرمود: قل لا اسالکم عليه اجرا الا المودة في القربی و من یقترف حسنة... و افروز بدست آوردن «حسنه» ای که در آیه‌ی شریفه آمده است عبارت از محبت ورزیدن به ما اهل بیت است. ۳- و نیز همان نویسنده در کتاب خویش از چهارمین امام نور آورده است که: هنگامی که آن بزرگوار را در شام به حال اسارت بر درب مسجد اموی نگاه داشته بودند، مردی از شامیان از کنار آن حضرت گذر کرد و گفت: سپاس خدای را که شمایان را نابود ساخت. آن حضرت پرسید: هان ای بنده‌ی خدا! آیا این آیه را نخوانده‌ای که: قل لا اسالکم عليه اجرا الا المودة في القربی؟ و آنگاه افزود که ما خاندانی هستیم که این آیه در مورد ما فرود آمده است... ۴- شاعر اندیشمند و ستم‌ستیز شیعه «كمیت اسدی» در این مورد می‌سراید: وجدنا لكم فی آل حم آیة تاولها منا تقى و معرب برای شما خاندان رسالت در سوره‌ی مبارکه‌ی «شوری» آیه‌ای یافته‌ایم که هم شایستگان و هم روی گردانندگان از حق، آن را در مورد شما تاویل و تفسیر نموده‌اند. ۵- و نیز از «جابر بن عبد الله انصاری» آورده‌اند که: مردی صحرانشین به محض پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای محمد! اسلام را به من بیان نما. پیامبر فرمود: گواهی بده که جز خدای یکتا خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. ] صفحه ۲۵۷[ آن مرد گفت: آیا در برابر این ایمان و اسلام پاداشی از من خواهی خواست؟ پیامبر فرمود: نه، تنها محبت ورزیدن به خویشاوندانم را می‌خواهم. پرسید کدام خویشاوندان؟ خویشاوندان تو یا من؟ پیامبر فرمود: خویشاوندان من. آن مرد گفت: بیا تا با تو دست بیعت دهم از این پس بر آن کس که بر تو و خویشاوندان مهر و محبت نورزد، نفرین خدا باد. پیامبر گرامی فرمود: آمین.

[۱۶۳] . ۶- و نیز نویسنده «الصواعق...» این دو شعر را از «بن عربی» آورده است که: رایت ولائی آل طه فریضه علی رغم اهل بعد یورثنی القربا فما طلب المبعوث اجرا علی الهدی بتبلیغه الا المودة فی القری [۱۶۴] . من مهروزیدن به خاندان پیامبر را لازم و واجب می‌نگرم. و بر خلاف کسانی که از خاندان پیامبر دوری جسته‌اند، «آیه‌ی شریفه‌ی قربی»، مرا به آنان نزدیک ساخته است. پیامبر گرامی در برابر رساندن پیام خدا و هدایت جامعه، پاداشی جز مهروزیدن به خاندانش به فرمان خدا نخواست. ۷- و باز به بیان همین نویسنده و کتاب، «شافعی» نیز در این مورد اینگونه می‌سراید: یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم الشان انکم من لم يصل عليکم لا صلاة له هان ای خاندان پرشکوه رسالت! خداوند مهروزیدن به شما را فریضه‌ای ساخت و آن را در قرآن خویش فروفرستاده است. در شکوه و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز خویش بر شما درود نثار نکند، نمازش هیچ و پوچ است. [صفحه ۲۵۸] ۸- و علامه‌ی بزرگوار، مرحوم «امینی» در کتاب ارزش‌نده‌ی خویش، نام چهل و پنج نفر از محدثان و دانشمندان بنام اهل سنت را با نام کتابهایشان آورده است که همگی، آیه‌ی شریفه را در شان امیر مومنان و «فاطمه» و حسن و حسین دانسته‌اند که از جمله‌ی آنان عبارتند از: ۱- امام احمد بن حنبل ۲- ابن منذر ۳- ابن ابی حاتم ۴- طبری ۵- ابن مردویه ۶- ثعلبی ۷- ابو عبدالله ۸- ابوالشیخ النسای ۹- واحدی ۱۰- ابونعمیم ۱۱- بغوی ۱۲- البزار ۱۳- ابن مغازلی ۱۴- حسکانی ۱۵- محب الدین ۱۶- زمخشri ۱۷- ابن عساکر ۱۸- ابوالفرج ۱۹- جوینی ۲۰- نیشابوری [صفحه ۲۵۹] ۲۱- ابن طلحه ۲۲- رازی ۲۳- ابوالسعود ۲۴- ابوحیان ۲۵- ابن ابی الحدید ۲۶- بیضاوی ۲۷- نسفی ۲۸- هیشمی ۲۹- ابن صباح ۳۰- گنجی ۳۱- مناوی ۳۲- قسطلانی ۳۳- زرندی ۳۴- خازن ۳۵- زرقانی ۳۶- ابن حجر ۳۷- سمهودی ۳۸- سیوطی ۳۹- صفوری ۴۰- صبان ۴۱- شبنجی ۴۲- حضرمی ۴۳- نبهانی [۱۶۵] . [صفحه ۲۶۰]

## فاطمه‌ی زهرا در آیه‌ی مبارله

### اشاره

خدای جهان آفرین در قرآن شریف می‌فرماید: ... فَمَنْ حَاجَكَ بِهِ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَائَنَا وَأَبْنَائَكُمْ وَنَسَائِنَا وَنَسَائِكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لِعَنَّةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. [۱۶۶] . (ای پیامبر!) هر که پس از این دانشی که به سوی تو فرود آمد، باز هم در مورد «عیسی» با تو چون و چرا نمود، بگو: بیائید تا ما پسران و بانوان و خودمان را فراخوانیم و شما نیز پسران و زنان و خودتان را فراخوانید. آنگاه نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. این آیه‌ی شریفه از رخداد بزرگی که از هنگامه‌ی رخداد آن تاکنون در میان مسلمانان از شهرت بسیاری برخوردار است، سخن دارد. ما در اینجا نیازی به ترسیم منابع و مدارک این حادثه‌ی بزرگ و معروف نمی‌نگریم و به همین نکته بسته می‌کنیم که خاطرنشان سازیم که تمام مفسران و محدثان جز شماری چند، بر این عقیده‌اند که این آیه‌ی مبارکه هنگامی بر پیامبر فرود آمد که میان آن حضرت و مسیحیان منطقه «نجران» گفتگوهایی درباره‌ی مسیح علیه السلام به میان آمده بود. اینک این رخداد بزرگ را بطور فشرده از امیر مومنان می‌آوریم.

### بامداد فردا پس از نماز

گروهی از مسیحیان نجران به سرپرستی سه چهره‌ی سرشناس آنان؛ «عاقب»، «محسن»، و «اسقف» به همراه دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به [صفحه ۲۶۱] محضر پیامبر گرامی رفتند تا در مورد رسالت و تعالیم آسمانی او، تحقیق و بررسی نموده و درباره چگونگی برخورد با آن پدیده‌ی جدید و پرجاذبه، تصمیمی بگیرند. پس از تشرف آنان به محضر پیامبر، سرشناس‌ترین چهره‌ی گروه که اسقف نام داشت، خطاب به پیامبر گرامی گفت: عالی جناب! پدر «موسى» که بود؟ پیامبر فرمود: «عمران» او

پرسید: پدر «یوسف» که بود؟ پیامبر پاسخ داد: «یعقوب» اسقف پرسید: پدر و مادرم فدایت باد! پدر شما چه نام دارد؟ پیامبر فرمود: «عبدالله» پرسید: پدر «مسيح» کیست؟ پیامبر ساكت شد. در اين هنگام بود که جبرئيل با اين پیام فرود آمد که: عيسى روح خدا و کلمه‌ی اوست. «هو روح الله و کلمته» اسقف پرسید: آيا سخن شما بدین معناست که روح بدون جسد می‌باشد؟ پیامبر باز هم ساكت شد که خداوند به او وحی فرمود که: ان مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فيكون. بی تردید مثل عیسی نزد خدا همانند مثل آدم است. وی را از خاک آفرید و به او گفت: «موجود باش!» پس وجود یافت. اسقف با شنیدن آیه‌ی شریفه، ناگهان از جای خود پرید و گفت: ای محمد! ما این مطلب را نه در تورات یافته‌ایم و نه انجیل و زبور... تنها از شما این مطلب را می‌شنویم. اینجا بود که این آیه‌ی شریفه فرود آمد: فقل تعالوا ندع ابنايتم و ابنايکم... گروه اعزامی مسیحیان «نجران» گفتند: عالی جناب! این سخن شما بر ما گران است [صفحه ۲۶۲] که «مسيح» از خاک آفریده شده است اما دعوت به مباھله برای روشن شدن حقانیت و درستی دیدگاه یکی از دو طرف از سوی شما براستی کاری منصفانه و منطقی و آزادمنشانه است. از این رو هنگامه‌ی مباھله را مقرر فرمایید. پیامبر فرمود: به خواست خدا فردا پس از نماز بامدادی، مباھله انجام خواهد شد.

### به خدا سوگند او پیامبر است

پیامبر نماز بامدادی را به بارگاه خدا بجا آورد و دست امیر مومنان و دخت سرفراز خویش فاطمه را گرفت و یکی را در کنار خویش و دیگری را پشت سر خویش قرار داد و دو نور دیده‌اش، حسن و حسین را نیز در سمت راست و چپ خویش فراخواند و بسوی میعادگاه روان شدند. در آنجا از آن بندگان محبوب و برگزیده‌ی خدا خواست تا دستها را به آسمان گیرند و هنگامی که پیامبر دعا کرد آنان آمین بگویند. پس به حالت نیایش با خدا زانوها را بر زمین نهادند و آماده‌ی مباھله شدند. هیئت مسیحیان «نجران» هنگامی که با چهره‌های نورانی و سیمای معنوی و آمادگی روحی پیامبر و خاندانش روبرو شد از تصمیم خویش پشیمان شده و فرصت برای تبادل نظر دیگری خواستند و پس از گفتگو در میان اعضای هیئت خویش، به این نتیجه رسیدند که او پیامبر خداست و سرآپا راستی و پاکی است و اگر او دست به دعا بردارد و خاندان پاک و محبوب او آمین بگویند، بی هیچ تردید خواسته‌ی آنان به هدف اجابت می‌رسد و همه‌ی اعضای هیئت نابود خواهند شد. اینجا بود که گفتند: تنها راه نجات این است که از مباھله بازگرددند و از آن حضرت بخواهند که از آنان درگذرد. «فخر رازی» در تفسیر خویش می‌نویسد: اسقف بزرگ «نجران» گفت: هان ای پیروان مسیح! بهوش باشید که چهره‌هایی را [صفحه ۲۶۳] به همراه پیامبر اسلام می‌نگرم که اگر از خدای بزرگ بخواهند کوهی را از جای خویش برکند، آن را خواهد کند. از این رو توصیه‌ی من این است که با آنان روبرو نشوید و دست به مباھله نزنید که نابود خواهید شد و یک نفر از پیروان مسیح بر روی کره‌ی زمین باقی نخواهد ماند. بر این باور بود که هیئت عالی رتبه‌ی «نجران» با تواضع بسیار در برابر پیشوای بزرگ توحید نشستند و تقاضا نمودند که آن حضرت از مباھله بگذرد. پیامبر با بزرگمنشی بسیار تقاضای آنان را پذیرفت اما فرمود: بهوش باشید! به پروردگاری که مرا به حق به رسالت برگزید، اگر مباھله انجام می‌شد خداوند تمامی مسیحیان را نابود می‌ساخت...

### اشارة به نکته‌ی مهم بحث

ما در اینجا تنها به یک نکته‌ی مهم اشاره می‌کنیم و آن این است که: همه‌ی محدثان و مفسران بر این باورند که پیامبر گرامی در جریان مباھله، از همه‌ی مردان مسلمان تنها یک نفر به همراه داشت و آن هم امیر مومنان بود، و از همه‌ی بانوان مسلمان نیز تنها یک نفر، که آن هم دخترش «فاطمه» بود و از تمامی کودکان مسلمان نیز دو کودک به همراه برد که حسن و حسین بودند و دیگر هیچ کس، حتی یکی از همسران خویش را نیز نبرد. و با اینکه همه‌ی همسرانش در خانه‌های خویش بودند و عمه‌هاش همچون «صفیه»،

آن بانوی بزرگ و «ام‌هانی» دختر «ابو طالب» و زنان «هاشمی» و مهاجر و انصار، همه و همه در مدینه بودند، پیامبر تنها یک بانوی پرشکوه و پرمعنویت و بی‌نظیر را به همراه خویش به مباھله فراخواند، آری تنها یک بانو و آن هم دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» بود و بس. و این تنها بردن فاطمه علیها السلام با وجود آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «و نسائنا و نسائكم» نشانگر این حقیقت است که تنها بانوی بانوان فاطمه علیها السلام سرپا شایسته‌ی [صفحه ۲۶۴] حضور در آن مباھله و همایش بزرگ بود و نه هیچ کس دیگر. و این امتیاز ویژه‌ی اوست که پیامبر تنها او را برگردید. «قدوی حنفی» از پیامبر روایت آورده است که: اگر خدا می‌دانست که در روی زمین بندگانی گرانمایه‌تر از علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، به من دستور می‌داد که با آنان به مباھله بروم اما چون از اینان پرشکوه‌تر نبود دستور آمد که به همراه اینان بروم و همین سند برتری آنان بر تمامی انسانهاست. [۱۶۷].

## در سوره‌ی هل اتنی

### اشاره

در این مورد در قرآن شریف می‌خوانیم که: ان الابرار يشربون من کاس کان مزاجها کافورا، عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا... و کان سعیکم مشکورا... این آیات هنگامی بر قلب مصافی پیامب فرود آمد که بانوی سرفراز اسلام فاطمه علیها السلام و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در راه خدا انفاقی خالصانه نمودند. محدثان شیعه و اهل سنت از جمله «واحدی» در «البسیط» «سلبی» در «تفسیر کبیر» و «ابوالمعید موفق» در «الفضائل» و دیگران آورده‌اند که: این آیات درباره امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین فرود آمده است. نگارنده در اینجا به مطالبی که مفسر نامدار اهل سنت «زمخشري» در تفسیر خویش در این مورد آورده است، بسنده می‌نماید. [صفحه ۲۶۵] او در این مورد در تفسیر خویش «کشاف»، از «ابن عباس» آورده است که: دو فرزند گرانمایه‌ی فاطمه علیها السلام، «حسن» و «حسین» بیمار شدند. پیامبر گرامی به همراه گروهی از یاران به دیدار آن دو آمدند و ضمن گفتگو فرمودند: «علی جان! زینده است برای شفای فرزندانت نذری نمایی». آن حضرت بهمراه بانوی بانوان، و به پیروی از آنان «فضه» آن زن شایسته و شاگرد و ارادتمند فاطمه علیها السلام نذر کردند که در صورت عنایت خدا و بهبود حال دو فرزند گرانمایه‌ی بیت رفع رسالت و امامت، سه روز، روزه بگیرند و پس از اندکی، آنان بهبودی خویش را به یاری خدا باز یافتند. امیر مومنان در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه، مقداری دانه برای تهیه‌ی نان فراهم آورد و بانوی باتدبیر خانه‌اش، فاطمه علیها السلام طبق برنامه‌ی هر روز ۱۳ از آن را تبدیل به نان و مواد غذایی نمود تا روزه بگیرند. نخستین روز را روزه داشتند که افطار از راه رسید. آنان پس از نماز مغرب برای افطار آماده شدند که ناگهان بینوایی فقیر و درمانده به در خانه‌ی آنها آمد و کمک خواست و گفت: السلام عليکم يا اهل بیت محمد! مسکین من مساکین المسلمين، اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة. فاثروه و باتولم یذوقوا الا الماء... «سلام خدای بر شما ای خاندان پیامبر! فقیری مسلمانم و تقاضای کمک دارم. به من غذا دهید که خدای شما را از مائدۀ بھشتی بهره‌ور سازد». خاندان امیر مومنان همگی ایثار نمودند و تمامی غذای خویش را به آن فقیر دادند و با آب افطار کردند. دومین روز را روزه گرفتند و به هنگام شام وقتی غذا را برای افطار در برابر خویش نهادند کودک گرسنه‌ای که سایه‌ی پدر را از دست داده بود، از راه رسید و تقاضای کمک کرد آنان نیز دگرباره ایثار گرانه، همه‌ی غذای خویش را بخاطر خدا به او هدیه کردند. [صفحه ۲۶۶] روز سوم را روزه گرفتند... و باز هم ایثار نمودند و غذای خویش را به اسیری انفاق کردند و او را بخاطر خشنودی خدا بر خویشتن مقدم داشتند. بامداد آن روز بود که امیر مومنان به همراه دو نور دیده‌اش حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب گشتند و آن حضرت هنگامی که به آنان نگریست، آثار گرسنگی سختی در آنان دید. فرمود: علی جان! راستی که شما را در شرایط سخت و ناگواری می‌نگرم. از این رو آن حضرت پا خواست و به همراه آنان به

خانه بازگشتند. فاطمه علیها السلام در حال نیایش و عبادت بود اما از شدت گرسنگی و بر اثر روزه‌ی چند روزه، از سویی دیدگانش به گودی نشسته و از دگر سو شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود. پیامبر از دیدن شرایط دخترش سخت آزرده خاطر گردید و درست در همین لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و گفت: هان ای محمد! این ارمغان آسمانی است. این را بگیر و به داشتن چنین خاندان سرفراز و بشر دوست و پاکباخته‌ای در بارگاه خدا افتخار نما که خداوند تو را در این مورد تهنیت می‌گوید و آنگاه این سوره‌ی مبارکه را بر پیامبر تلاوت کرد: هل اتی علی الانسان...

### فسرده‌ای از پیام آیات

اینک بجاست که فسرده‌ای از تفسیر و پیام این آیات شریفه را از نظر بگذرانیم. «ان الابرار...» واژه‌ی «ابرار» جمع «بار» یا «بر» است و در این آیه‌ی شریفه منظور از «ابرار» و شایسته‌ترین بندگان خدا، عبارتند از: علی، فاطمه و حسن و حسین که درود خدا بر همه‌ی آنان باد. «یشربون من کاس...» [صفحه ۲۶۷] واژه‌ی «کاس» به مفهوم جامی است که در آن نوشیدنیها را می‌نوشند. گاه به خود نوشیدنی نیز گفته می‌شود. «کان مزاجها کافورا...» بیانگر این واقعیت است که این نوشیدنی با آب گوارای چشم‌های آمیخته است که در بهشت پر طراوت و زیبا می‌جوشد و نام آن «کافور» است، چرا که آب گوارا و سرد و زلال آن چشم‌ه در سپیدی و زلالی و سردی به «کافور» تشبیه شده است. گرچه از نظر خواص و آثار آنگونه نیست. و ممکن است «کافور» نام چشم‌های در بهشت باشد و این بنا بر این است که «عینا» عطف بیان یا بدل از «کافور» تصور گردد. «عینا یشرب بها عباد الله» چشم‌های که بندگان شایسته‌ی خدا از آن می‌نوشند. بندگانی که در بندگی خدا به اوچ کمال پرکشیده‌اند و خدای بندنه‌نواز در قرآن آنان را اینگونه به وصف می‌کشد: و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هونا... «يُفجرونها تفحيرًا» آن آب جوشان و زلال و گوارای چشم‌ه را، به هر کجا که بخواهند به سهولت و آسانی، جاری می‌سازد. «يُوفون بالنذر» آن بندگان شایسته و بایسته، به دلیل وفای به عهده‌ها و نذرها در خور این پاداش پرشکوه می‌شوند چرا که «نذر» کار شایسته‌ای است که انسان در جهت خشنودی خدا، بر خویشتن واجب می‌سازد و روشن است که بنده‌ی شایسته‌ای که به نذر وفا کرد به دیگر عهده‌ها و پیمان‌های خویش که خدا وفای به آنها را لازم ساخته است بهتر و بادقت بیشتری وفادار می‌ماند. «يُخافون يوما...» و از روزی که شر آن روز به گونه‌ای فraigir است که دامن همه را می‌گیرد، اینان از آن روز می‌هراسند. [صفحه ۲۶۸] «ويطعمون الطعام...» و با وجود اینکه خود بر اثر روزه‌داری و گرسنگی به غذا نیازمندند و آن را دوست می‌دارند، باز هم خود نمی‌خورند و ایثار گرانه آن را به «فقیر» و «يتيم» و «اسیر» می‌خورانند، چرا که هم نیکوکاری و ایثار را دوست می‌دارند و هم نسبت به فقیران و محروم‌ان و یتیمان... پرمهر و دلسوزند. «إنما نطعمكم لوجه الله...» ما شمایان را تنها برای خشنودی آفریدگار هستی سیر می‌کنیم و هرگز از شما انتظار پاداشی نداریم. به بیان «مجاهد» آن شایستگان بشر دوست به هنگام سیر کردن گرسنگان سخنی نگفتند و خدای آگاه که از همه‌ی رازها و ژرفای دلها آگاه است آنان را بخاطر این ایثار خالصانه مورد ستایش قرار داد. «انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريا...» ما از پروردگار خویش از روزی که سخت تیره و تار و آشفته است بیمناکیم. آری قرآن روز رستاخیز را بخاطر شدت هراس‌انگیز بودنش به شیر خشمگین و یا سردمدار خود کامه و تنده و خشن، تشبیه می‌نماید. «فوقاهم الله شر ذلك اليوم...» پس خدای پرمهر نیز آنان را به پاداش این ایثار و اخلاص و انفاق از شرات و زیانباری آن روزگار نگاه می‌دارد. «ولقاهم نصرة و سرورا» و بدانان طراوت و خرمی چهره و شادمانی و سرور قلب ارزانی می‌دارد. «و جزاهم بما صبروا جنة و حريرا» و بدان جهت که در انفاق و ایثار خویش بر گرسنگی سخت، شکیابی ورزیدند پاداش پرشکوه بهشت و حریر را به آنان عنایت می‌کند. [صفحه ۲۶۹]

آنگاه خدای جهان آفرین به ترسیم حالات معنوی و انسانی آنان در بهشت زیبا و پرطراوت خدا اشاره می‌کند و می‌فرماید: ۱- متكئین فيها على الارائك...» در بهشت جاودانه‌ی خدا، این شایسته کرداران بارگاهش، در اوج آسایش و رفاه و آرامش بر تخت‌ها تکیه می‌زنند. ۲- «لا يرون فيها شمسا...» در آنجا، نه خورشیدی را می‌نگرند که از شدت حرارت آن به رنج افتند و نه سوز سرمایی که آنان را آزار رساند. ۳- «و دانیء عليهم ظلالها...» بر زیر درختان پربار و آرام‌بخشی هستند که سایه‌های آنها به آنان نزدیک است و میوه‌های رنگارنگش فروافتاده و چیدن و بهره‌وری از آنها برای آنان آسان است. ۴- «و يطاف عليهم بانيء من فضء...» در آنجا جامه‌ای نقره و ظرفهای آبگینه و بلورین که خدا آنها را به اراده‌ی خویش پدید آورده است و مملو از روزیها و نعمت‌های خدا هستند، پیرامون آنها گردانده می‌شود. و آبگینه‌های نقره‌فام و زیبایی که در نهایت لطف و دقت طراحی شده... مملو از نعمت‌ها بر آنان ارزانی می‌گردد. ۵- و در آنجا از چشم‌هایی «ازنجیل» و «سلسیل» سیراب می‌گردند. ۶- و کارگزاران و خدمتگزاران بهشت به آنان خدمت می‌کنند. ۷- و شکوه و اقتدار بزرگی که همراه با انواع نعمت‌هاست و نیز لباسهای پرشکوهی از دیباش سبز و انواع زینت‌ها و آراستگی‌ها، به آنان ارمغان می‌گردد و شرابی پاک و مقدس می‌نوشند. [صفحه ۲۷۰] شگفت اینکه، خداوند با اینکه در این آیات، از انواع نعمت‌های بهشت سخن به میان آورده است، بخاطر مقام والای «فاطمه» از حوریان بهشت نام نمی‌برند، چرا که آیات درباره‌ی شخصیت والای امیر مومنان و فاطمه زهرا، دخت سرفراز پیامبر است. همو که سالار بانوان گیتی است و برتر و والاتر و شکوه‌بارتر از حوریان بهشت می‌باشد.

## در آبهی نور

خدا در قرآن می‌فرماید: اللہ نور السماوات و الارض، مثل نوره کمشکوہ فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کانها کوک دری...» [۱۶۸]. خدا نور آسمانها و زمین است. وصف نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پر فروغ باشد. آن چراغ در حبابی قرار گیرد حبابی شفاف و درخشندۀ، همچون اختری فروزان... «حافظ ابن مغازلی شافعی» در کتاب مناقب از «علی بن جعفر» آورده است که گفت: من از حضرت کاظم از تفسیر آیه‌ی شریفه پرسیدم که؛ «کمشکوہ فیها مصباح» چه پیام و مفهومی دارد؟ آن حضرت فرمود: منظور از واژه‌ی «مشکوہ» دخت پیامبر «فاطمه» است و واژه‌ی «مصباح» دو نور دیده‌اش حسن و حسین هستند. آنگاه از «کانها کوک دری» پرسیدم که فرمود: فاطمه در میان زنان گیتی بسان اختری نورافشان است. سپس از «یکاد زیتها یضی» پرسیدم که فرمود: او در دانش و بینش چنان است که چیزی نمانده است که همه‌ی علوم و دانش‌ها، از او سرچشمه بگیرد. [صفحه ۲۷۱] و نیز از پیامبر آورده‌اند که فرمود: «... و نور ابنتی فاطمة من نور الله...» [۱۶۹]. نور دخت گرانمایه‌ام فاطمه از نور خدادست. و در بخش‌های پیش‌تر روایاتی از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که از نور درخشان و پرتوافکن آن حضرت سخن داشت.

## موقعیت شکوه‌بار فاطمه در آینه‌ی رسالت

### اشارة

از دشوارترین و پیچیده‌ترین مسائل در مورد بانوان، ترسیم موقعیت والا و ممتاز او در آینه‌ی رسالت است. این کار نه تنها سخت و دشوار است، که برآستی از قلمرو توانایی قلم و بیان و تحلیل و بررسی فراتر است. به همین جهت بطور فشرده در این مورد نکاتی ترسیم می‌شود.

دخت فرزانه‌ی پیامبر گستره‌ی وسیعی از قلب مقدس و مصافی پدر را از آن خود ساخته و در سازمان وجود او و روح پاکش بهترن نقطه‌ها را گرفته بود. پیامبر، «فاطمه» را دوست می‌داشت اما نه بسان دیگر پدران که دخترانشان را دوست می‌دارند. چرا که دوستی و مهر آن حضرت نسبت به «فاطمه» آمیخته با احترام و تجلیل و تکریمی وصف ناپذیر بود. رفتار و عملکردی که از شخصیت والایی چون پیامبر در برابر دخت فرزانه‌اش دیده می‌شد چنان تفکرانگیز و پرمغنا و دارای پیام بود که تاکنون از هیچ پدری نسبت به دخترش در همه‌ی عصرها و نسلها چنین رفتاری دیده نشده است. [صفحه ۲۷۲] این شیوه‌ی تفکرانگیز از احترام و دوستی تنها برخاسته از عاطفه و مهر پدری نبود بلکه پیامبر به دخت ارجمندش سخت با نظر تکریم و تعظیم می‌نگریست. چرا که آن بانوی نمونه از موهبتها و امتیاز و فضایل بهره‌ور بود که او را از همه‌ی زنان گیتی برتر می‌ساخت و گویی پیشوای گرانقدر توحید از جانب آفریدگار هستی دستور داشت که آنگونه به «فاطمه» احترام نهد و به وجود گرانمایه‌اش بها و ارج گذارد. از این دیدگاه است که می‌بینیم پیامبر گرامی در هر فرصت مناسب و موقعیت مساعدی از دخت سرفرازش به شکوه و عظمت یاد می‌فرمود و به موهب بسیار و موقعیت والای او گواهی می‌داد و این در حالی است که می‌دانیم آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت اما این ستایش‌های بلند و تعظیم و تکریم‌های پرمغنا و پیاپی حتی به میزان یک دهم نیز از آن حضرت در مورد آنان شنیده و دیده نشد. از این رو تردیدی نمی‌ماند که ستایش پیامبر و تجلیل و تکریم او از فاطمه علیها السلام نه تنها براساس عواطف پاک پدری و مهر و محبت فردی نبود بلکه او نمی‌توانست در مورد فضایل انسانی و ارزش‌های اخلاقی و مقام والای دخترش در بارگاه خدا سکوت کند و او را به مردم معرفی نکند. باید او را می‌شناساند و موقعیت او را ترسیم می‌فرمود. اگر براستی فاطمه علیها السلام در پیشگاه خدا دارای موقعیت ممتازی نبود، بی هیچ تردیدی پیامبر با او اینگونه رفتار نمی‌کرد چرا که او فرزند گرانمایه‌ی پیامبر بود و خدا به فرزند فرمان داده است که پدر خویش را سخت احترام کند نه پدر با فرزندش اینگونه شگفت‌انگیز رفتار نماید. حقیقت این است که پیامبر در مورد دخت ارجمندش «فاطمه» درست عکس آنچه خدا به امت او دستور داده است رفتار می‌کرد و به او بسان مادر احترام می‌نهاد و این تجلیل و تکریم بی‌گمان دلایل خاص خود را داشت. [صفحه ۲۷۳]

### انگیزه‌ی آن مهر و تکریم وصف ناپذیر

مهم‌ترین دلیل این تجلیل و احترام فراوان آن بود که پیشوای بزرگ توحید می‌خواست این واقعیت را برای همه روشن سازد که «فاطمه» در پیشگاه خدا و پیامبر دارای موقعیتی ممتاز و بسیار والا است. آن حضرت می‌دانست که پس از رحلتش بیدادگران امت چه ستم‌ها و آزارها و اذیت‌هایی به دخت سرفرازش روا می‌دارند و چگونه حرمت او را می‌شکنند از این رو پیامبر می‌خواست با همگان اتمام حجت کند تا هیچ بهانه‌ای برای ستمکاران شیفته‌ی دنیا باقی نماند. برای نمونه اینکه به روایاتی که بیانگر موقعیت شکوهبار فاطمه علیها السلام در قلب مصافی پیامبر است نظر می‌افکنیم: ۱- از ششمین امام نور حضرت صادق آورده‌اند که «فاطمه» دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: هنگامی که آیه‌ی شریفه‌ی «لا تجعلو دعا الرسول بینکم کدعاء بعضكم ببعضاً» فرود آمد، من نیز بسان دیگران پدر گرانمایه‌ام را با عنوان رسالت صدا می‌زدم و می‌گفتم: ای پیامبر خدا! و دیگر از اینکه او را با عنوان پدر جان صدا بزنم خوداری نمودم. پیامبر گرامی یکی چند مرتبه به من پاسخ نداد آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیز تو از من هستی و من از تو. این آیه در مورد عناصر حشن و بی‌ادب و گستاخ قریش که تکبر می‌ورزند، فرود آمده است. از این رو تو مرا همواره با عنوان پدر صدا بزن. «فاطمه» جان! به من بگو پدر که صدای دلنواز تو قلبم را زنده تر و پروردگارم را خشنودتر می‌سازد. [۱۷۰] ۲- و نیز «عایشه» دختر «طلحه» به نقل از عایشه آورده است که: من هیچ کس را در سخن گفتن شیه‌تر از فاطمه به پیامبر خدا نمیدم. هنگامی که او وارد می‌شد پدرش به او با مهری وصف ناپذیر خوش آمد می‌گفت و دست‌های او را [صفحه ۲۷۴] بوسه می‌زد و او را در جای خویشتن می‌نشاند. و آنگاه که پیامبر خدا بر دخت سرفرازش وارد می‌گشت، فاطمه علیها السلام با

دنیای ادب بپا می‌خاست و به پدر خوش‌آمد می‌گفت و دست‌های او را بوسه می‌زد...<sup>۳</sup> و نیز آورده‌اند که: «حسین بن روح» پرسید: جناب! پیامبر خدا دارای چند دختر بود؟ او پاسخ داد: دارای چهار دختر. پرسید: کدامیں آنان برتر بودند؟ پاسخ داد: فاطمه علیها السلام پرسید: دلیل برتری او از همگان چه بود؟ مگر نه اینکه از نظر سن و سال از همه کوچک‌تر بود و در نتیجه از نظر مصاحب و معاشرت با پیامبر کمترین زمان را بهره‌ور بود؟ پاسخ داد: چرا، اما او به دلیل دو موهبت و ویژگی شکوهباری که آفریدگار هستی به او ارزانی داشته بود از همه برتر بود. پرسید: آن دو موهبت کدامند؟ گفت: نخست اینکه او به عنوان وارث همه‌جانبه‌ی پیامبر خدا برگزیده شده بود. و دیگر اینکه نسل سرفراز پیامبر و نام بلند و مبارک آن حضرت، بوسیله‌ی او جاودانه شد. و این دو امتیاز را خداوند بخاطر صفاتی دل و اخلاص وصف ناپذیر «فاطمه» به او ارزانی داشت.<sup>۴</sup> از «حدیقه» آورده‌اند که: پیامبر خدا تا زمانی که چهره‌ی تابناک فاطمه علیها السلام را غرق در بوسه نمی‌ساخت، نمی‌خواید... [۱۷۱]. [صفحه ۲۷۵] -۵ و نیز «عبدالله بن عمر» نقل شده است که: پیامبر گرامی سر مبارک فاطمه علیها السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: پدرت به قربانت همانگونه که هستی باش «فداک ابوك کما کنت فکونی». [۱۷۲]. و در روایت دیگری آمده است که می‌فرمود: پدر و مادرم به قربانت «فاطمه» جان! «فداک ابی و امی». [۱۷۳] . -۶ و نیز عایشه آورده است که: پیامبر گرامی گلوی «فاطمه» را بوسه می‌زد... من گفتم ای پیامبر خدا! در مهر به فاطمه کاری انجام می‌دهید که پیش از این انجام نمی‌دادید. چرا؟ فرمود: عایشه؟ من هرگاه در شور و شوق بهشت می‌شوم گلوی فاطمه را می‌بوسم. [۱۷۴] . -۷ و نیز آورده است که: پیامبر خدا هرگاه از سفر باز می‌گشت زیر گلوی «فاطمه» را بوسه‌باران می‌ساخت و می‌فرمود: بوی خوش بهشت را از فاطمه استشمام می‌نمایم. [۱۷۵] . -۸ و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: بوی خوش پیامبران، بوی گلابی و بوی خوش حوریان، بوی ریحان و بوی خوش فرشتگان، بوی گل و لاله و بوی خوش دخت ارجمند فاطمه، بوی دلانگیز گلابی و ریحان و گل است. [۱۷۶] . -۹ و نیز فرمود: اگر مقرر می‌شد که زیبایی و کمال در چهره‌ی انسانی تبلور یابد، در سیمای فاطمه پدیدار می‌گردید. بلکه دخترم فاطمه از تبلور زیبایی و نیکی هم فراتر [صفحه ۲۷۶] است. او از نظر تبار و شرافت و کرامت بهترین مردم روی زمین است [۱۷۷]. -۱۰ و نیز سومین امام نور از نیای گرانقدرش پیامبر آورده است که فرمود: فاطمه مایه‌ی شادمانی قلب من، دو فرزندش میوه‌ی دل من، شوی ارجمندش نور دیده‌ی من و پیشوایان یازده گانه‌ی امت که از فرزندان او هستند، امانتداران پروردگار من و رشته‌ی پیوند میان او و بندگان اویند. هر کس به رشته‌ی محبت آنان چنگ زند، نجات یافته و هر کس از اطاعت آنان سر باز زند، نابود می‌گردد [۱۷۸] . -۱۱ و نیز آورده‌اند که: پیامبر آبی گوارا به دخترش فاطمه داد و او آن را نوشید. آنگاه پیامبر فرمود: خوش و گوارایت باد ای مادر نیکان و پاکیزه کرداران [۱۷۹] . -۱۲ خود آن حضرت آورده است که: پدرم پیامبر به من فرمود: آیا نمی‌خواهی مژده‌ای دهم که شادمان گردی؟ آنگاه فرمود: خداوند هنگامی که بخواهد در بهشت پر طراوت و زیبا به همتای دوست خویش ارمغان دهد از تو می‌خواهد که برخی از زر و زیور خویش را بسوی او بفرستی. [۱۸۰] . و نیز با ترسیم روایاتی که خواهد آمد و مورد تایید شیعه و سنی می‌باشد، بهتر و بیشتر این امکان را خواهیم یافت تا انگیزه‌ها و عوامل عشق پیامبر به دخت ارجمندش را دریابیم و به راز آن قداست و عظمت وصف ناپذیری که خدا در وجود سالار زنان قرار داد، پی ببریم. اینک نگرشی بر این روایات. -۱- پیامبر خدا فرمود: برترین بانوان بهشت: خدیجه و فاطمه دخت محمد و آسیه و مریم دخت عمران هستند. افضل نساء اهل الجنة: خدیجه... و «فاطمه» و آسیه و مریم... [۱۸۱] . -۲ و نیز فرمود: بهترین زنان گیتی چهارتن می‌باشد؛ «مریم» و «آسیه» و «خدیجه» و «فاطمه»... خیر نساء العالمین اربع: صفحه ۲۷۷ [۲۷۷] . و نیز فرمود: بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و «فاطمه»... [۱۸۲] . -۳ و نیز فرمود: فاطمه جان همین افتخار تو را بس که مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و «فاطمه»... [۱۸۲] . سه روایتی که از نظر شما در میان زنان شایسته‌ی گیتی که؛ مریم و خدیجه و آسیه باشند، تو سرآمد همه‌ی آنان باشی. [۱۸۳] . سه روایتی که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت به صراحة بیانگر این واقعیت است که این بانوان چهارگانه بر سایر زنان گیتی برتری دارند و روایات دیگری که به تواتر می‌رسد و بسیار معتبرند تصریح می‌کنند که بانوی بانوان فاطمه علیها السلام بر همه‌ی زنان گیتی از جمله بر این

بانوان نامدار برتری دارند. لازم به یادآوری است که ما بر این حقیقت ایمان داریم و آن را از امور قطعی و مورد اتفاق می‌شناسیم بلکه نه تنها ما که بسیاری از محدثان و علمای منصف و روشن‌بین گذشته و معاصر نیز در این مورد با ما هم‌عقیده و همداستانند که برای نمونه برخی دیدگاه‌ها ترسیم می‌گردد. ۱- «مسروق» از «عایشه» آورده است که: ما همسران پیامبر همگی در محضر آن [صفحه ۲۷۸] حضرت بودیم که «فاطمه» وارد شد. به خدای سوگند که راه رفتن او درست بسان راه رفتن پیامبر خدا بود. هنگامی که چشم پیامبر به او افتاد با مهری و صف‌ناپذیر به او خوش‌آمد گفت و فرمود: خوش‌آمدی دخت ارجمندم! آنگاه او را در سمت راست خویش نشانید و با او بطور آهسته به گفتگو پرداخت که فاطمه سخت گریه کرد. پیامبر با نظاره بر اندوه دخترش دگرباره بطور آهسته با او سخن گفت و آن وجود گرانمایه این بار تبسیم کرد. من به «فاطمه» گفتم: پیامبر از میان همه تو را به رازگویی برگزید، و تو گریه می‌کنی؟ مگر آن حضرت چه گفت؟ فاطمه فرمود: من راز پیامبر را فاش نخواهم ساخت. پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید بود که به فاطمه علیها السلام گفتم: بانوی بانوان! تو را سوگند به حقی که بر تو دارم اینک بگو راز پیامبر چه بود؟ فاطمه فرمود: اینک خواهم گفت که پیامبر آن روز چه فرمود. آنگاه افزود: بار اول پدرم به من فرمود: «فاطمه جان! فرشته‌ی وحی هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌نمود. اما امسال دو بار عرضه داشته است. فکر می‌کنم هنگامه‌ی رحلت من فرامی‌رسد و مرا دستور شکیبایی داد...». هنگامی که پیامبر گریه و بی قراری مرا از دریافت خبر جانسوز رحلت خویش نگریست دگرباره با من به رازگویی پرداخت و فرمود: سالار زنان این امت! فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار بانوان بایمان باشی؟... [صفحه ۲۷۹]. ۲- نیز در روایت «بغوی» در کتاب «مصالحی السنّة» آمده است که فرمود: فاطمه جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان گیتی و سالار زنان این امت و سرور زنان بایمان عصرها و نسلها باشی؟ الا ترضین ان تكونی سيدة نساء العالمين و سيدة نساء هذه الامّة، و سيدة النساء المؤمنين. آری روایاتی بکه بیانگر امتیاز و برتری فاطمه علیها السلام بر تمامی زنان گیتی است، بسیارند و همه‌ی آنها از «عایشه» و «عمران بن حصین» و «جابر» و «ابن عباس» و «ابی بردیه اسلامی»... رسیده است. «بخاری» [۱۸۵] نیز این روایت را در کتاب خویش آورده و گروه دیگری از دانشمندان اهل سنت همچون: «قسطلانی» «قندوزی» «متقی هندی» «هیثمی» «نسائی» «طحاوی» و... نیز آن را در کتاب خویش آورده‌اند. این روایات به طرق گوناگونی رسیده است. در برخی از آنها تصریح شده است که دلیل تبسیم فاطمه علیها السلام پس از رازگویی پیامبر گرامی با او این بود که پیامبر به او خبر داد که نخستین عضو خاندان پیامبر که به او خواهد پیوست، «فاطمه» است. و در برخی دیگر آمده است که: دلیل تبسیم آن بانوی گرانمایه این بود که پیامبر به او [صفحه ۲۸۰] نوید داد که از طرف آفریدگار هستی به عنوان سالار زنان گیتی برگزیده شده است. اما «احمد بن حنبل» روایتی را به نقل از «عایشه» آورده است که در حقیقت میان این عبارت و مفهوم آنها پیوند منطقی برقرار می‌کند و روایت این است که «عایشه» گفت: روزی «فاطمه» به محضر پیامبر شرفیاب گردید در حالی که طرز گام سپردن و راه رفتن او بسان پیامبر بود. آن حضرت به استقبال او پا خواست و به او خیر مقدم گفت و او را در کنار خویش جای داد. آنگاه سر بر گوش او نهاد و با او رازی را در میان نهاد که وی به گریه افتاد. سپس سخنی دیگر با او در میان نهاد که تبسیم کرد. من با خود گفتم: شگفت! هیچگاه همانند امروز شادی و اندوه را این اندازه کنار هم ندیده بودم. جریان چیست؟ از «فاطمه» جویا شدم که فرمود: آنچه پیامبر به من فرمود، راز است باید بماند. پیامبر به سرای جاودانه شافت و من روزی از «فاطمه» آن راز را پرسیدم که گفت: پدرم آهسته به من فرمود: «فاطمه جان! فرشته‌ی وحی هر سال یک مرتبه قرآن را به من عرضه می‌نمود اما امسال دو بار آن را به من عرضه نمود، چنین پیش‌بینی می‌کنم که آخرین روزهای عمرم فرارسیده است و تو نخستین عضو خاندانم هستی که به من خواهی پیوست. اینجا بود که گریه امام نداد. آنگاه فرمود: «فاطمه» جان! آیا نمی‌خواهی سالار زنان این امت یا سالار بانوان باشی؟ و اینجا بود که من شادمان گشته، تبسیم نمودم. [۱۸۶]. ۴- بخاری از دانشمندان اهل سنت در این مورد آورده است که: پیامبر خدا فرمود: «فاطمه» پاره‌ی وجود من است. هر که او را خشمگین سازد مرا به خشم آورده است. [۱۸۷]. [صفحه ۲۸۱]

من است هر که او بیازارد مرا آزرده است. «فاطمه بضعة منی من اذاها فقد آذانی». لازم به یادآوری است که این روایت، به واژه‌های گوناگونی رسیده است که همه دارای یک پیامبر گرامی فرمود: «فاطمه بضعة منی، یوذینی ما آذها، یغضبی ما اغضبها» فاطمه پاره‌ی وجود من است. آنچه او را بیازارد مرا می‌آزارد و آنچه او را به خشم آورد مرا نیز خشمگین می‌سازد. و نیز فرمود: فاطمه بضعة منی یقپضها و ییسطنی ما ییسطها. فاطمه پاره‌ی از وجود من است هر آنچه او را آزرده سازد مرا آزرده خاطر ساخته و هر آنچه او را شادمان نماید مرا شادمان نموده است. و نیز فرمود: فاطمه پاره‌ی وجود من است. «فاطمه» پاره‌ی تن من است. هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. فاطمه شجنة منی... فمن آذها فقد آذانی. و فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است. آنچه باعث شادمانی خاطر او شود، باعث شادمانی من می‌شود. فاطمه بضعة منی یسرنی ما یسرها. و یا او را مورد مهر قرار داد و فرمود: فاطمه جان! خداوند با خشم تو خشمگین می‌شود و با خشنودی تو خشنود. یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاك. و فرمود: هان ای مردم! هر کس فاطمه را شناخته است و هر که او را نشناخته بهوش باشد که او پاره‌ی وجود من، قلب من، و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده است. فمن عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فھی بضعة منی، هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله. [صفحه ۲۸۲] و یا فرمود: خداوند بخاطر خشم «فاطمه» خشمگین می‌گردد و بخاطر خشنودیش خشنود. ان الله یغضب لغضب «فاطمه» و یرضی لرضها. روایاتی را که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت بیش از پنجاه نفر از محدثان و دانشمندان نقل کرده‌اند، از جمله‌ی آنان می‌توان شخصیت‌های ذیل را برشمرد: ۱- «احمد بن حنبل» ۲- «بخاری» ۳- «ابن ماجه» ۴- «ترمذی» ۵- «سعستانی» ۶- «نسائی» ۷- «ابوالفرج» ۸- «نیشابوری» ۹- «ابونعیم» ۱۰- «بیهقی» ۱۱- «خوارزمی» ۱۲- «ابن عساکر» ۱۳- «ابن جوزی» ۱۵- «ابن اثیر» ۱۶- «ابن ابیالحدید» ۱۷- «سیوطی» ۱۸- «ابن حجر» ۱۹. بلاذری... و دیگران که بر شمردن نام آنان باعث طولانی شدن بحث می‌شود... جالب است که این روایات بدان دلیل که متواتر هستند و از نظر سند صحیح بوده و [صفحه ۲۸۳] در میان گروه‌های اسلامی از شهرت بسزایی برخوردارند، همه مورد قبول صحابه و تابعین قرار گرفته‌اند. ما در آینده با فرصت بیشتری اعتراف برخی از صحابه‌ی پیامبر را در مورد صحت و درستی روایاتی که گذشت ترسیم خواهیم نمود. اما در مورد «تابعین»، «ابوالفرج» [۱۸۸] در کتاب خویش آورده است که: روزی «عبدالله بن حسن» در آن هنگام نوجوانی چاق بود، بر «عمر بن عبدالعزیز» وارد شد. خلیفه او را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خواسته‌هایش را با احترام برآورد. آنگاه یکی از شکنکه‌ای شکم او را گرفت و فشرد بطوری که «عبدالله» احساس درد کرد سپس به وی گفت: اینکار را انجام دادم تا مرا در پیشگاه خدا شفاعت کنی. هنگامی که «عبدالله بن حسن» رفت اطرافیان «عمر بن عبدالعزیز» زبان به اعتراض گشودند که این چه کاری بود که انجام دادی و یک نوجوان را این قدر احترام کردی؟ «عمر» گفت: یکی از چهره‌های مورد اعتماد به من روایت کرد که: پیامبر فرمود: «فاطمه» پاره‌ی تن من است. آنچه او را شادمان سازد مرا شاد می‌سازد. و من می‌دانم که اگر دخت پیامبر بود از احترام من به فرزندش شاد می‌شد. پرسیدند چرا شکم او را فشردی؟ گفت: هر کدام از بنی هاشم حق شفاعت دارند. من خواستم از شفاعت آنان بهره‌ور گردم. «سمهودی» پس از نقل روایت «فاطمه بضعة منی...» می‌گوید: با این بیان هر که فرزندی از فرزندان «فاطمه» را بیازارد یا او را به خشم آورد، خود را به خطر افکنده است و به عکس هر کس یکی از فرزندان او را شادمان سازد و به آنان [صفحه ۲۸۴] احترام کند، «فاطمه» را تکریم نموده است. «سهیلی» در این مورد می‌نویسد: این روایت بیانگر این حقیقت است که هر کس به فاطمه علیها السلام اهانت کند، کفر ورزیده است و هر کس بر او درود فرستد بر پدرش درود فرستاده است. و نیز از روایت مورد بحث دریافت می‌شود که فرزندان «فاطمه» از نظر احترام بسان خود او هستند چرا که آنان پاره‌ی تن او می‌باشند و جدایی افکنند میان شاخه و ساقه از اصل و ریشه، در واقع جدا ساختن پدیده‌ای از خود آن پدیده می‌باشد و این امکان ناپذیر است و فرع یا ساقه و شاخه از همان ریشه جوشیده و دارای خواصی همانند اصل است. لازم به یادآوری است که اشاره‌ی «سمهودی» به این مطلب که:

هر کس فرزندان «فاطمه»، یا خود او را بیازارد خود را به خطر افکنده است، ممکن است اشاره به این آیه شریفه باشد که: «ان الذين يوذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعدلهم عذاباً مهينا...» [۱۸۹]. بی تردید کسانی که خدا و پیامبر را بیازارند، خدای آنان را در دنیا لعنت نموده و بر ایشان کیفری خفت‌بار آماده می‌سازد. و نیز ممکن است اشاره به این آیه باشد که: «و الذين يوذون رسول الله لهم عذاب اليم.» [۱۹۰]. و اینک شما خواننده‌ی هوشمند، پس از تعمق منصفانه در این دو آیه و روایات رسیده، درباره‌ی جاه طلبانی که دخت سرفراز پیامبر، «فاطمه» را آزردند چه می‌اندیشی و آنان را درخور چه می‌نگری؟؟! احترام یا کیفر سخت خدای؟ کدامیک؟! [صفحه ۲۸۵]

### پدرش به قربانش!

بار دیگر به اصل بحث، یعنی روایاتی که بیانگر مهر و محبت و صفت‌ناپذیر پیامبر به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها السلام است، باز می‌گردیم. یکی از کارهای دشوار بر شمار روایاتی است که بیانگر این واقعیت است که پیامبر گرامی هرگاه تصمیم به سفر داشت فاطمه آخرین کسی بود که پیامبر با او وداع می‌کرد و پس از بازگشت از سفر نخستین کسی بود که پیامبر بر او وارد می‌شد. از جمله‌ی این دسته از روایات این است که پیامبر یک بار پس از بازگشت از جنگ با تجاوز کاران، به خانه‌ی فاطمه وارد شد و دید بانوی بانوان پرده‌ای بر درب خانه نصب نموده و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را نیز که کودک بودند، با دو دستبند ساده نقره‌ای آراسته ساخته بود. پیامبر کنار درب خانه نشست و پس از دیدار عزیزانش بی‌آنکه وارد خانه گردد بازگشت. فاطمه علیها السلام به این اندیشه رفت که چرا این بار پیامبر خدا بسان گذشته وارد خانه نشد؟ و پس از این اندیشه بود که پرده را پایین آورد و دستبندها را از دست دو کودک پرشکوه خویش گشود و همه را به حضور پیامبر فرستاد. پیامبر گرامی نیز آنها را از آنان گرفت و به یکی از یاران به نام «ثوبان» داد تا به فرد بیتوابی اتفاق کند. و آنگاه فرمود: اینان خاندان گرانقدر من هستند. من خوش ندارم که اینان بهره‌های پاک و پاکیزه‌ی خویش را در زندگی دنیا مصرف کنند و دستور داد که «ثوبان» دو دستبند و یک گردن بند ساده و ارزان برای آنان خریداری کند. این روایت را «خطیب عمری» در «مشکاة المصايح» و «طبری» در «ذخائر العقبی» و «نویری» در «نهاية الارب» و «قندوزی» در «ینابيع المودة» [صفحه ۲۸۶] و «طبرانی» در «المعجم الكبير» و «زبیدی» در «اتحاف السادة» و... آورده‌اند. و از دانشمندان بزرگ شیعه نیز بسیاری از جمله: «شيخ کلینی» در «كافی»، و «طبرسی» در «مکارم الاخلاق»، این روایت را با تفسیر بیشتری آورده‌اند که بدین صورت است: «زراره» از پنجمین امام نور آورده است که فرمود: پیامبر گرامی هرگاه قصد سفر داشت پس از خداحافظی از همه‌ی یاران و نزدیکان، آخرین کسی را که وداع می‌فرمود، دخت سرفرازش فاطمه علیها السلام بود و در حقیقت از خانه‌ی او حرکت می‌کرد و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه‌ی «فاطمه» وارد می‌شد. یک بار پیامبر گرامی به سفر رفت و در غیاب آن حضرت فاطمه علیها السلام از مقدار غنائمی که سهم علی علیها السلام بود، پرده‌ای خرید و به درب اطاق خویش نصب نمود و دو دستبند نقره‌ای نیز برای دو کودک گرانمایه‌ی خویش خریداری کرد. پیامبر از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست در خانه‌ی «فاطمه» فرود آمد. دخت پیامبر با شادمانی از پدر استقبال نمود اما پیشوای بزرگ توحید پس از ورود به خانه‌ی دخترش و مشاهده‌ی پرده و دستبندهای نقره‌ای بر دست حسن و حسین، کنار درب خانه نشست و پس از دیدار با عزیزانش بازگشت. دخت هوشمند پیامبر اندھگین گردید و گریه امانش نداد و گفت: خدایا! پیامبر هرگز پیش از این با من اینگونه برخورد نکرده بود. چرا چنین کرد؟ بی‌درنگ کودکانش را فراخواند و دستبندها را از آنان گرفت و پرده را نیز پایین آورد و به آنان گفت اینها را نزد نیای گرانقدر تان پیامبر خدا ببرید و ضمن ابلاغ سلام مادرتان بگویید: ما پس از سفر شما جز خرید اینها تعییری در زندگی خویش نداده‌ایم. حسن و حسین به محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیام «فاطمه» را رساندند. پیامبر آنان را بوسه باران ساخت و در آغوش فشد و دستور داد تا پرده و دستبندها را بگونه‌ای در میان «اصحاب صفة» تقسیم نمایند. [صفحه

[۲۸۷] این روایت که میان محدثان شیعه و اهل سنت از شهرت بسیاری برخوردار است و به طرق گوناگونی روایت شده است نیاز به روشنگری دارد که راویان توضیحات لازم را نداده‌اند: نخست اینکه منظور از پرده‌ی مورد اشاره، پرده‌ی درب ورودی خانه نیست. چنین پرده‌ای که برای پوشش خانه و حیاط است، پسندیده می‌باشد و روشن است که پیامبر از نصب چنین پرده‌ای ناخشنود نمی‌گردد. بنابراین ممکن است پرده‌ی مورد اشاره، پرده‌ای تزئینی بوده است که امروز از آن به پرده‌های «دکوری» تعبیر می‌کنند. روشن است که نصب چنین پرده‌ای بر خانه‌ی (فاطمه) کاری ناپسند نبوده اما با پارسایی و فداکاری و ایثار خاندان رسالت تناسب نداشت. و در مورد دستبندها نیز مطلب همین‌گونه است. با این بیان در صورت صحیح بودن روایت بهتر است بگوییم که فاطمه علیها السلام آن پرده و دستبندها را به عنوان ایثار و همراهی و همدردی با محرومان در راه خدا انفاق کرد. «ابن شاهین» در مناقب این روایت را از «ابوهریره» و «ثوبان» با اندک تفاوتی نقل می‌کند و می‌گوید... پیامبر گرامی سه بار فرمود: «فاطمه» چنین کرد پدرش به قربانش. خاندان محمد را با ارزش‌های دنیوی چه کار؟ آنان برای سرای جاودانه آفریده شده‌اند و همه‌ی دنیا برای آنان خلق شده است. ... قال رسول الله: فعلت فداها ابوها... مالاً محمد و للدنيا؟ فانهم خلقوا للآخره و خلقت الدنيا لهم. در روایت «احمد بن حنبل» آمده است که پیامبر فرمود: اینان خاندان من هستند و من دوست نمی‌دارم که بهره‌های پاک و پاکیزه‌ی خویش را در دنیا بخورند. از این بیان، این واقعیت دریافت می‌گردد که پیامبر خدا دوست نداشت بهره‌ی [صفحه ۲۸۸] دخترش فاطمه، از پاداش پرشکوه سرای آخرت کم شود. چرا که تحمل خداپسندانه سختی و تلخی زندگی دنیا، پاداش شایسته‌ی اخروی در پی خواهد داشت. آری آنچه ما خاطر نشان ساختیم از روایت ذیل نیز دریافت می‌گردد. تفسیر ثعلبی از امام صادق علیها السلام و جابر بن عبد الله انصاری آورده است که: پیامبر گرامی دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را دید که ضمن پوشیدن لباس کار با دست خویش به آسیا مشغول است و فرزند خود را نیز با دست دیگری در آغوش فشرده و شیر می‌دهد. پیامبر از دیدن این منظره باران اشک فروریخت و فرمود: دخترم! تلخی و سختی دنیا را بچشم تا شیرینی نعمت‌های سرای جاودانه را پس از زندگی دنیا دریابی. فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! من در همه حال خدای را به خاطر نهمت‌های بی‌کرانش سپاس می‌گویم. و در این هنگام بود که این آیه‌ی شریفه فرود آمد: «و لسوف يعطيك ربک فترضي». [۱۹۱]. [صفحه ۲۸۹]

## ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان

### اشاره

ویژگی‌های اخلاقی و انسانی بانوی بانوان ۱- پارسایی و انفاق تبلور زهد و پارسایی تبلور عبادت و بندگی ۲- فاطمه و عبادت خالصانه نگرش بر روایات در این مورد ۳- ارمغان معنوی دو نکته‌ی جالب ۴- فاطمه و دانش گسترده ۵- حدیث «لوح» خیانت تاریخ ۶- فاطمه و پوشش بانوان ۷- فاطمه و نیایش با خدا [صفحه ۲۹۰]

### پارسایی و انفاق

### اشاره

فاطمه علیها السلام در پارسایی و انفاق در راه خدا از مقام بسیار بالا و والا بی‌برخوردار بود. زهد و پارسایی به مفهوم دست برداشتن از چیزی و دل در گرو آن نهادن است و روشن است که به هر اندازه انسان به جهان باقی دلبستگی و عشق بیشتری داشته باشد پارسایی و دلبستن او به دنیای زودگذر و ارزش‌های مادی کمتر می‌شود و در برابر آن، به هر اندازه سرای آخرت در جان و روح انسان پرشکوه‌تر و جاودانه‌تر جلوه نماید، ارزش‌های مادی و دنیای زودگذر در قلمرو اندیشه‌اش حقیرتر و بی‌ارزش‌تر رخ می‌نماید. و

به همین ترتیب به هر اندازه خرد و آگاهی و ایمان انسان به آفریدگار ژرف‌تر و عمیق‌تر گردد، لذت‌های زود گذر و سراب گونه زندگی در نظرگاه او بی‌بهادر و بی‌ارزش‌تر می‌گردد. شما خواننده‌ی هوشمند دیده‌اید که چگونه کودکان با اسباب بازی ناچیز، به بازی سرگرم می‌شود، و چگونه احساس شادی و خوشحالی می‌کنند؟ چگونه برای هیچ و پوچ افسرده‌خاطر می‌گردد، بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و بر سر اسباب بازیهای بی‌ارزش به سیزبر می‌خیزند؟ اما هنگامی که خردشان رشد کرد و شعورشان افزون گردید، بتدریج از بازیهای [صفحه ۲۹۱] کودکانه دوری می‌جویند و خود را برتر از آن سرگرمیها می‌نگرند و آن کارها را برای شخصیت خویش کوچک و زیانبار ارزیابی می‌نمایند؟ همه‌ی اینها بدان جهت است که آنان بخاطر رشد عقلی و فکری و عبور از مرحله‌ی کودکی، خود را زیبینده‌ی مردانگی و ترقی می‌نگرند و از دوران بازی کودکانه برتر می‌یابند. آری بندگان برگزیده و دوستان خدا نیز چنین‌اند. آنان به ارزش‌های دنیوی با چشم حقارت می‌نگرند و به آنان چندان بها نمی‌دهند. دلها و قلبها آنان در گرو عشق به ثروت و امکانات مادی نیست و دنیا را تنها بخاطر خود آن، بها نمی‌دهند. اگر نیک بیندیشیم آنان آنجایی هم که به دنیا بها می‌دهند بدان جهت است که آن را وسیله‌ی رشد معنوی و سرمایه‌ی اخروی سازد. دنیا را سرای بندگی خدا می‌نگرند و ثروت را برای ایثار و اتفاق در راه خدا می‌خواهند. بر آنند تا به کمک آن گرسنگان را سیر کنند و برهنگان را پیوشنند و درماندگان و پایمال‌شدگان را نجات بخشند.

### تبلور زهد و پارسایی

با این بیان، شما خواننده‌ی عزیز به آسانی خواهی توانست اساس و پایه‌های پارسایی و وارستگی بانوی بانوان، فاطمه علیها السلام را دریابی. از این رو نباید شکفت‌انگیز جلوه کند که آن حضرت در زندگی خویش از یکسو به ثروتی اندک و امکاناتی ناچیز قناعت می‌نماید، و از دگر سو راه فضیلت و کمال و مواسات و ایثار را برای خود بر می‌گزیند. از سویی ثروت و زرق و برق دنیا در نظر بلندش بسیار ناچیز و حقیر جلوه می‌کند و از دگر سو نفرت خویش را از بریز و پاش و ولخرجی و خوشگذرانیها به روشن‌ترین صورت اعلان می‌دارد. این شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه نباید به نظر شما خواننده‌ی گرامی موضوعی عجیب جلوه کند. چرا که فاطمه دخت پارساترین انسان است. دخت پیشوای نمونه‌ای است [صفحه ۲۹۲] که هم زندگی عقیدتی‌اش با زهد و پارسایی همراه بود و هم زندگی اجتماعی‌اش. بر این باور فاطمه علیها السلام برای پیش‌گرفتن راه و رسم مترقبی و آسمانی پدر، از همه زیبینه‌تر بود. زندگی سراسر افتخار «فاطمه» با امیر مومنان نیز در پارسایی و سادگی و شکوه معنوی تبلور یافته بود، چرا که شوی گرانقدر او نخستین کسی بود که پیش از همه و بیش از همه از زهد و پارسایی پیامبر خدا الگو گرفته بود و حقیقت این است که تاریخ اسلام هر گرچه‌های به زهد و پارسایی امیر مومنان به یاد ندارد. او همان چهره‌ی نامداری است که زر و زیور و طلا و نقره را مخاطب می‌ساخت و می‌فرمود: همان ای طلاها و زیورهای زرد و سفید! دور شوید و دیگری را بفریبید نه «علی» را. همان پارساترین پیشوای بود که به کارگزارش دستور داد هزار درهم به یک صحرانشین بینوا بدهد. کارگزارش از آن حضرت پرسید: سalar من طلا یا نقره؟ فرمود: چه فرق می‌کند هر دو در نظر من بسان سنگ خاراست. هر کدام بر او مفید‌تر است به او بدھید. ما برخی از این مطالب را در کتاب خویش که در مورد آن حضرت نوشته‌ایم، بطور گسترده آورده‌ایم و در این کتاب نیز به تناسب بحث از شخصیت والای «فاطمه» همتا و همسان امیر مومنان، به برخی اشاره می‌کنیم گرچه در صفحات گذشته به نمونه‌هایی چون اتفاق آن حضرت در شب عروسی‌اش، و نیز اتفاق خالصانه‌ای که مдал پرافخار سوره‌ی «هل اتی» را برای او و خاندانش آورده، اشاره رفت.

۱- کتاب «بشاره‌المصطفی» از ششین امام نور، و او نیز از پدر گرانقدرش به روایت از «جابر بن عبد الله انصاری» آورده است که: «روزی نمار عصر را به همراه پیامبر خواندیم و پس از پایان نمازه، پیامبر گرامی در محراب خویش نشسته و مردم بر گردش حلقه زده بودند که بنگاه سالخورده‌ای بینوا از [صفحه ۲۹۳] مهاجران عرب به مسجد مدینه وارد شد. او لباس فرسوده بر تن داشت و بر

اثر پیری و ناتوانی بسیار، توان کنترل خویش را نداشت. پیامبر پرمه ر و به او کرد و از حالش جویا شد که آن سالخوردهی بینوا گفت: ای پیامبر خدا! من سخت گرسنه‌ام، سیرم نمائید. مرا بپوشانید. فقیرم، مرا بی‌نیاز سازید. پیامبر فرمود: دوست من! اینک خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم اما از آنجایی که هر کس دیگری را بسوی کار شایسته‌ای رهبری کند بسان انجام دهنده‌ی کار است، اینک تو را به خانه‌ی دخترم «فاطمه» رهمنون می‌گردم، به خانه‌ی بانویی که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند. بانویی که همواره خشنودی خدا و پیامبر را بر خواسته‌ی خویش مقدم می‌دارد. آری تو را به سرای او رهمنون می‌گردم. برخیز و به خانه‌ی او بستاب. امید که خدای گره از کارت بگشاید. سرای فاطمه علیها السلام در کنار خانه‌ی پیامبر بود. آن حضرت به بلال دستور داد تا او را به خانه‌ی دخت سرفرازش ببرد. صحرانشین فقیر به همراه بلال به راه افتاد و هنگامی که به خانه‌ی فاطمه علیها السلام رسید با صدای رساندا داد که: سلام بر شما خاندان رسالت! بر شما که سرایتان جایگاه فرود فرشتگان خدا و محل آمد و شد آنهاست... فاطمه علیها السلام پاسخ او را داد و پرسید: شما که هستید؟ گفت: دختر پیامبر! مرد سالخوردهای هستم که از راهی دور آمده‌ام و در مسجد به محضر پدرت پیامبر، سالار انسانها شرفیاب گشته‌ام. اینک ای سالار بانوان! گرسنه و برهنه و بینوایم، به من کمک کنید که خدای مهر و لطف خویش را بر شما فروفرستد. آن روز درست سومین روزی بود که «فاطمه» و امیر مومنان و پیامبر خدا، غذا نخورده بودند و این جریان را پیامبر می‌دانست. فاطمه علیها السلام پوست گوسفندی را که به سبکی خاص دباغی شده بود و دو فرزند [صفحه ۲۹۴] گرانمایه‌اش، حسن و حسین بر روی آن می‌خوابیدند، برداشت و نزد آن سالخوردهی فقیر آورد و فرمود این را بگیر، امیدوارم خدای پرمه بهتر از این را به شما عنایت کند. مرد سالخورده گفت: ای دختر پیامبر! من از گرسنگی به شما شکایت آوردم، شما پوست گوسفند به من می‌دهید؟ من با شکم گرسنه با این پوست چه سازم؟ در این هنگام بود که دخت گرانمایه‌ی پیامبر دست برد و گردنبند را که در گردن داشت و هدیه‌ی ارزشمند دختر عمومیش، «فاطمه» دختر «حمزه» بود، آن را از گردن خویش گشود و به آن بندی خدا داد و فرمود: بگیر و بفروش، امیدوارم خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی دارد. مرد سالخورده، گردنبند را با شادمانی گرفت و به مسجد بازگشت. پیامبر هنوز در حلقه‌ی یاران نشسته بود که آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! دخت گرانمایه‌ات «فاطمه» این گردنبند را به من دادند و فرمودند آنرا بفروشم و با پول آن گرفتاریهای خویش را برطرف سازم و برای رفع محرومیت من دعا کردن. پیامبر گرامی گریست و فرمود: هان ای بندی خدا چگونه خدای پرمه گره از زندگی تو نخواهد گشود، در حالی که «فاطمه» دخت پیامبر و سالار بانوان گیتی گردنبند خویش را به تو بخشیده است. «عمار یاسر» در این میان به پا خاست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردنبند را بخرم؟ پیامبر فرمود چرا نه؟ اگر همه‌ی جنیان و آدمیان در خریداران آن گردنبند با تو شرکت کنند، خداوند آنان را به آتش دوزخ نخواهد افکند. عمار از آن سالخوردهی بینوا پرسید: گردنبند را به چند می‌فروشی؟ پاسخ داد: به وعده‌ای گوشت و نان که سیرم کند و به یک برد یمانی که بدنم را بپوشاند و با آن نماز گذارم و دیناری چند که بسوی خاندانم باز گردم. «عمار» سهم خویش از غنائم خیر را که پیامبر به او داده بود فروخته و مصرف [صفحه ۲۹۵] نموده و چیزی باقی نمانده بود. با این وصف چیزی داشت از این رو به مرد سالخورده گفت: هان ای بندی خدا! من حاضرم بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و مرکب خویش را به تو بدهم تا تو را به خاندانت برساند و تو را از نان و گندم و گوشت سیر سازم، تا این گردنبند را به من واگذاری. مرد سالخورده با شگفتی بسیار گفت: راستی که مردی سخاوتمند هستی، حاضرم. عمار او را به همراه خویش به خانه برد و آنچه تعهد کرده بود به او پرداخت. و سالخوردهی صحرانشین بازگشت. پیامبر از او پرسید: آیا پوشیده و سیر شدی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا! علاوه بر آن، بی‌نیاز هم شده‌ام. پیامبر فرمود: پس دخترم «فاطمه» را دعا کن. او دست به آسمان گشود و گفت: بار خدای! تو خدایی نیستی که ما تو را ساخته باشیم و ما خدایی جز تو را نمی‌پرستیم. تویی که روزی دهنده‌ی مای! خداوند! به «فاطمه» دخت پیامبر نعمت و موهبتی ارزانی دار که نه چشمی آن را دیده باشد و نه گوشی شنیده باشد. به هر حال عمار گردنبند را از آن مرد گرفت و آن را با مشک

عطر آگین ساخت و در یک «برد یمانی» پیچید و به دست غلام خویش که نامش «سهم» و از غنائم خیر بود، سپرد و به او گفت: این بسته را به پیامبر تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت او باش. غلام گردنبند را گرفت و نزد پیامبر آورد و پیام «عمار» را به عرض حضرت رسانید. پیامبر فرمود: نزد دخت ارجمند «فاطمه» برو و گردنبند را به او تقدیم دار و خود نیز از این پس متعلق به خاندان علی علیه السلام خواهی بود. غلام گردنبند را نزد «فاطمه» برد و پیام پیامبر را به او رسانید. بانوی بانوان گردنبند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام از این رخداد شگفت شادمان گردید [صفحه ۲۹۶] و خندید. «فاطمه» دلیل خنده‌اش را پرسید که پاسخ داد: برکت بسیار این گردنبند مرا به خنده افکنده است. چرا که خود شاهدم که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، نیازمندی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد کرد و باز هم به صاحبیش باز گشت. راستی که شگفت گردنبدی است؟! ۲- «بحار الانوار» از «تفسیر فرات کوهی»، به نقل از ابوسعید خدری آورده است که: روزی امیر مومنان گرسنه بود. به همین جهت از بانوی بانوان پرسید: آیا غذایی برای خوردن و رفع گرسنگی در خانه دارد؟ فاطمه گفت: نه و افزود به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او گرامی داشت، چیزی در خانه نداریم و اینک دو روز است که تو را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدم می‌دارم. امیر مومنان فرمود: «فاطمه» جان! چرا به من اطلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟ پاسخ داد: من از خدای خویش حیا می‌کنم که شما را به کاری و ادارم که توان انجام آن را نداشته باشی. فقالت: يا بالحسن انی لاستحبی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر عليه. امیر مومنان با اطمینان به مهر خدا از خانه خارج شد و دیناری چند قرض گرفت و برای خریدن مواد غذایی مورد نیاز و خانواده خویش به طرف بازار به راه افتاد اما در میان راه به «مقداد» بخورد نمود و دید که او در هوای بسیار گرم و سوزان از خانه بیرون آمد، حرارت خورشید رنگ چهره‌ی او را دگرگون ساخته و زمین داغ و پر حرارت پاهایش را آزرده است. آن حضرت پس از اینکه چشمش به مقداد افتاد، شگفت‌زده پرسید: چه باعث شده است که در این ساعت از خانه بیرون بیایی. مقداد پاسخ داد: سalar من! دست از من بردار و تقاضا می‌کنم چیزی مپرس. علی علیه السلام فرمود: من نمی‌توانم با تو بخورد نمایم و تو را گرفته و اندوه‌زده بنگرم [صفحه ۲۹۷] و بی‌تفاوت از کنارت بگذرم و بروم. «مقداد» گفت: سرورم تو را به خدا دست از من بردار و از حال من مپرس!! اما امیر مومنان فرمود: برادر عزیز! تو نمی‌توانی مشکل زندگی خویش را از من پنهان سازی، باید بگویی تا چاره‌ای بیندیشم. «مقداد» گفت: اینک که اصرار می‌ورزی تا از گرفتاریم آگاه گردی به خدایی که محمد را به رسالت و تو را به جانشینی او گرامی داشت چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خاندانم را از خانه بیرون نیاورده است. من در حالی خانواده و فرزندان خویش را در خانه نهاده و بیرون آمدم که در نهایت فشار و گرسنگی بودند. از بس گریه‌ی همسر و کودکانم را آزرد، دیگر توان ماندن در خانه را از من سلب کرد و من با دلی پر از اندوه بدون هدف از خانه بیرون زدم و در کوچه‌ها سرگردانم... این داستان گرفتاری من. امیر مومنان با شنیدن سخنان «مقداد» باران اشک از دیدگان فربارید به گونه‌ای که محاسن شریفیش اشک آلود گشت و فرمود: سوگند به همو که تو سوگند یاد کردي، مرا نیز همان چیزی از خانه بیرون فرستاده است که تو را! من اینک دیناری قرض نموده‌ام اما تو را بر خود مقدم می‌دارم و آنگاه با ایثار و اخلاصی وصف ناپذیر، دینار مورد اشاره را به مقداد سپرد و بسوی مسجد پیامبر برای نماز به راه افتاد. آن حضرت وارد مسجد شد نماز ظهر و عصر و بعد هم نماز مغرب را خواند. هنگامی که نماز به پایان رسید و پیامبر برخاست تا برود با عبور از صف اول چشمش به امیر مومنان افتاد و با فشردن پای خود به پای او از آن حضرت دعوت کرد که به همراه پیامبر برود. کنار درب مسجد به هم رسیدند. او به پیامبر سلام کرد و آن گرامی پس از جواب، پرسید: علی جان! آیا می‌توان شام را میهمان شما بود؟ امیر مومنان سکوت را برگزید چرا که با شرایط اقتصادی خویش توان دعوت میهمان نداشت، اما بزرگمنشی و اخلاق شایسته و بایسته‌اش نیز بگونه‌ای بود که [صفحه ۲۹۸] نمی‌توانست پاسخ منفی دهد. و نیز نمی‌دانست که پیامبر گرامی از شرایط اقتصادی و انفاق و ایثار او به خواست خدا آگاه است و خدای بزرگ به او پیام فرستاده است که شام را در خانه‌ی «علی» باشد. بهر حال پیامبر دید امیر مومنان سکوت را برگزیده است از این رو فرمود: علی جان! چرا جواب

مثبت یا منفی نمی‌دهی؟ آن حضرت غرق در حیا، به منظور تکریم و احترام پیامبر گفت: بفرمایید. پیامبر دست آن حضرت را گرفت و با هم وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند و دیدند آن بانوی گرانقدر نماش را خوانده اما هنوز در عبادتگاه خویش است و راز و نیاز با خدا دارد و پشت سرش ظرفی مملو از غذا می‌باشد که بخار آن به آسمان بلند است. او هنگامی که صدای پیامبر را شنید از جایگاه عبادت و نماز خویش برخاست و به پیشوای بزرگ توحید سلام کرد. پیامبر سلام او را که محبوب‌ترین انسانها در نظرش بود پاسخ گفت و دست محبت پدرانه بر سرش کشید و فرمود: دخت گرانمایه‌ام چگونه روز را به شب آورده‌ای؟ فاطمه، خدای را سپاس گفت و اظهار خشنودی کرد. پیامبر او را دعا کرد و از او خواست تا شام بیاورد و «فاطمه» ظرف مملو از غذا را در برابر پیامبر و امیر مومنان نهاد. علی علیها السلام پرسید: «فاطمه» جان! این غذا را از کجا آورده‌ای؟ راستی که تاکنون غذایی به این خوشنگی و خوشبویی و خوشمزگی ندیده و... نخوردام. اینجا بود که پیامبر دست بر شانه امیر مومنان نهاد و به او فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی «هذا بدل دینارک». آری این پاداش دینار توست و خدا به هر که بخواهد روزی بی‌حساب ارزانی می‌دارد. و آنگاه باران اشک شوق از دیدگان فروباراند و فرمود: سپاس خدای پرمه را که نخواست شما را از این سرای فانی بیرون روید و به شما پاداش پرشکوه ندهد. علی جان! [صفحه ۲۹۹] خداوند تو را بسان «زکریا» مورد لطف قرار داده است و فاطمه را بسان «مریم»، که هرگاه «زکریا» در پرستشگاه بر «مریم» وارد می‌شد، می‌دید نزد او رزق و روزی است. سپس به تلاوت این آیه پرداخت: کلمای دخل علیها زکریا المحراب وجد عنده رزقا...

## فاطمه و عبادت خالصانه

### اشاره

عبادت که در زبان فارسی به مفهوم پرستش آمده، بر دو بخش است: عبادت به مفهوم گسترده و عام، و عبادت به مفهوم خاص. ۱- عبادت به مفهوم عام عبرت است از هر اندیشه و نیت شایسته، سخن نیکو، کار پسندیده، اخلاق ستوده و هر چیزی که در قلمرو اندیشه و سخن و عمل، انسان را به آفریدگار هستی نزدیک سازد. همه‌ی اینها عبادت خداست... و انسان را به خدا نزدیک می‌سازد. ۲- عبادت به مفهوم خاص آن، عبارت است از نماز، روزه، حج، زکوه و... و دیگر اموری که برای مردم روشن است.

### تبیور عبادت و بندگی

واقعیت این است که عبادت خالصانه‌ی خدا به مفهوم کامل و ابعاد گوناگون آن، در زندگی سراسر افتخار فاطمه علیها السلام جلوه‌گر شد و آن حضرت براستی در عبادت خدا نمونه‌ی عصرها شد. سراسر زندگی پر افتخار او، از آغاز تا واپسین لحظات، عبادت خدا بود. از غذا دادن به محروم‌مان گرفته تا آب بردن به خانه‌ی بینوایان، از ایثارش در راه خدا تا آموزش مقررات الهی به مردم، از بدشکنی بار مسؤولیت اداره‌ی جامعه‌ی کوچک خانه و خانواده تا پارسایی [صفحه ۳۰۰] و ساده زیستی و تحمل محرومیت‌ها برای آسایش مردم و پیشرفت اسلام، از شوهرداری نمونه‌اش تا دفاع قهرمانانه از امامت و ولایت راستین در برابر بیداد و دجالگری، و دیگر تحمل رنجها و مشکلات و مصائبی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از حق و عدالت بر آن حضرت وارد آمد که بخشی از آنها در صفحات گذشته از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت و بخش‌های دیگر نیز در صفحات آینده خواهد آمد. آری همه‌ی اینها را فاطمه به خاطر پرستش خالصانه‌ی خدا و تقرب به او و انجام وظیفه در برابر آفریدگار هستی به عنوان عبادت خالصانه‌ی خدا به جان خرید... و تازه اینها غیر از نمازهای خاشعانه و نیایش‌های جانبخش شبانه‌ی او با خداست. از «ابن عباس» در مورد این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «کانوا قليلا من الليل ما يهجنون وبالاسحار هم يستغفرون». [۱۹۲]. آنان اندکی از شب را

می خوابیدند و به هنگامه‌ی سحر از خدا آمرزش می خواستند. آورده‌اند که اینان عبارتند از: امیر مومنان، فاطمه دخت گرامی پیامبر و دو فرزند ارجمندش، حسن و حسین. [۱۹۳].

### نگرش بر روایات در این مورد

اینک به روایاتی در این مورد نظر می‌افکریم: ۱- از دو مین اما نور آورده‌اند که فرمود: مادر گرانقدرم فاطمه علیها السلام شب جمعه‌ای در محراب عبادت خویش ایستاده و به پرستش خدا پرداخته بود. شب را تا سپیده‌دم به نماز و نیاش گذرانید و خود ناظر بودم که مردم با ایمان و درست‌اندیش را دعا می‌کرد و برای بسیاری با نام و نشان از خدا مهر [صفحه ۳۰۱] و بخشایش می‌طلیبد اما شگفت‌زده شدم هنگامی که دیدم جز خویشتن، همه را دعا کرد. به او گفتتم: مادر جان! چرا همانگونه که همه را دعا می‌کنید برای خویشتن دعا نمی‌کنید؟ یا اماه لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرك؟ فرمود: پسرم! حسن جان! نخست همسایه و آنگاه اعضای خانواده‌ی خویش. فقالت: يا بني! الجار ثم الدار. [۱۹۴]. و اینگونه درس بشر دوستی به عصرها و نسلها آموخت. ۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده‌اند که: اما دخترم فاطمه سالار بانوان عصرها و نسلهاست. او پاره‌ی وجود، نور دیدگان، میوه‌ی دل، و روح من است. او حوریه‌ای است در چهره‌ی انسان. هرگاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد نور وجودش به فرشتگان آسمان پرتوافکن می‌گردد همانگونه که نور ستارگان به زمینیان پرتوافکن می‌گردد، و خدای بی همتا به فرشتگان می‌فرماید: هان ای فرشتگان من! به بندۀ‌ی شایسته‌ام «فاطمه»، سالار بانوان، بنگرید که در بارگاهم ایستاده و از خوف و خشیت بر خود می‌لرزد و با همه‌ی وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شمایان را گواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ امنیت می‌بخشم. [۱۹۵]. ۳- و نیز در کتاب «عدة الداعي» آمده است که: بانوی بانوان در نماز خویش از ترس خدا پیاپی نفس نفس می‌زد. ۴- و نیز از «حسن بصری» آورده‌اند که: در میان این امت هیچ کسی عبادت پیشه‌تر از دخت گرانمایه پیامبر نبوده. او به اندازه‌ای به عبادت و راز و نیاز با خدا می‌ایستاد که آثار آن در پاهاش موجود بود. [۱۹۶] ما کان فی هذه الامة عبد من فاطمه... [صفحه ۳۰۲] ۵- از ششین امام نور آورده‌اند که فرمود: هر کس چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه «قل هو الله احد» را بخواند، گویی نماز فاطمه را خوانده، و این نماز، نماز بازگشت‌کنندگان بسوی خدادست. [۱۹۷]. ۶- و نیز فرمود: مادرم فاطمه دو رکعت نماز مخصوص داشت که جبرئیل به او آموخته بود و آنگاه که سلام آن را می‌گفت، با تسبیحات مخصوص خویش خدای را ستایش می‌کرد، سپس می‌فرمود: «سبحان ذی العز الشامخ المنیف، سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم، سبحان ذی الملک الفاخر القديم، سبحان من لبس البهجه و الجمال، سبحان من تردی بالنور و الوقار، سبحان من يرى اثر النمل على الصفا، سبحان من يرى وقع الطير في الهواء، سبحان من هو هكذا؟ لا هكذا غيره». [۱۹۸]. منزه و پاک است خدای شکست‌ناپذیر و بلندمرتبه، منزه و پاک است خدای صاحب شکوه و والایی و عظمت، منزه است خدای دارنده‌ی فرمانروایی ارزشمند و دیرین، منزه است آن خدایی که به لباس جمال و زیبایی معنوی آراسته است، منزه است آن خدایی که پوشش نور و وقار در بردارد، منزه است آن خدایی که اثر پایی مورچه را در صخره‌های سخت و سیاه می‌بیند، [صفحه ۳۰۳] منزه است آن خدایی که اثر فرود و پرواز پرنده را در هوا می‌نگرد، منزه است آن خدایی که تنها او صاحب این کمال و جمال و ویژگی‌هاست و نه جزا. ۷- و نیز آورده‌اند که پیامبر به امیر مومنان و دخت ارجمندش فاطمه فرمود: می‌خواهید پرتویی از خیر و برکتی را که خدا به من آموخته و مرا از آن آگاه ساخته است شما را بدان مفتخر سازم. پس آن را بخاطر سپارید. گفتند: به دیده‌ی منت ای پیامبر خدا! آن چیست؟ فرمود: هر کدام از شما دو رکعت نماز می‌خواند و در هر رکعت سوره‌ی «فاتحه» و «آیه‌الکرسی» را سه بار تلاوت می‌کند، آنگاه سوره‌ی «قل هو الله» و آخر سوره‌ی «حشر» را نیز از آیه‌ی «لو انزلنا هذا القرآن على جبل...» تا آخر سه بار می‌خواند. سپس هنگامی که نشست، تشهید می‌گوید و خدای را آنگونه که می‌باید، ستایش می‌کند و بر پیامبرش درود می‌فرستد و برای مردان و زنان با ایمان دعا می‌کند و از پی آن دعا را

می خواند: اللهم انی اسالک بحق کل اسم هو لک، یحق علیک فیه اجابة الدعاء اذا دعیت به، و اسالک بحق کل ذی حق علیک، و اسالک بحقک علی جمیع ما هو دونک ان تفعل بی کندا و کندا... [۱۹۹]. و آنگاه خواسته‌های خویش را از خدا می خواهد. [۲۰۰].

۸- از ششمین امام نور آوردہ‌اند که فرمود: برای رفع هر خطر و درست انجام شدن هر کار سرنوشت‌سازی، دو رکعت نماز خالصانه به همان ترتیب که دخت گرانمایه‌ی پیامبر می خواند، بجا می آورید. در رکعت نخست سوره‌ی «حمد» و آنگاه «قل هو الله» را پنجاه مرتبه می خوانید و رکعت دوم را بسان رکعت اول بجا می آورید. سپس دستها را نیايشگرانه بسوی آسمان بالا می برید و این دعا را با همه‌ی وجود می خوانید: [صفحه ۳۰۴] اللهم اتووجه اليك بهم، و اتوسل اليك بحقهم العظيم الذي لا يعلم كنهه سواك، و به حق من حقه عندك عظيم، و باسمائك الحسنی و كلماتك التامات التي امرتنی ان ادعوك بها، و اسالك باسمك العظيم الذي امرت ابراهيم عليه السلام ان يدعوه به الطير فاجابتة، و باسمك العظيم الذي قلت للنار: «كوني بردا و سلاما على ابراهيم» فكانت، و باحب اسمائك اليك و اشرفها عندك، و اعظمها لديك، و اسرعها اجابة، و انجحها طلبة، و بما انت اهله و مستحقة و مستوجبه، و اتوسل اليك، و ارغب اليك، و اتصدق منك، و استغفرك، و استمنحك، و اتضرع اليك، و اخضع بين يديك، و اخشع لك، و اقر لك بسوء صنيعي، و اتملق و الح عليك و اسالك بكتبك التي انزلتها على انبيائك و رسالك صلواتك عليهم اجمعين من التوراة و الانجيل و القرآن العظيم من اولها الى آخرها، فان فيها اسمك الاعظم، و بما فيها من اسمائك العظمى، اقرب اليك، و اسالك ان تصلى على محمد واله، و ان تفرج عن محمد و آلـه، و تجعل فرجـي مـقروـنا بـفـرجـهـمـ، و تـبـداـ بـهـمـ فـيـهـ، و تـفـتحـ اـبـوـابـ السـمـاءـ لـدـعـائـيـ فـيـ هذاـ الـيـوـمـ وـ تـاذـنـ فـيـ هـذـاـ الـيـوـمـ وـ هـذـهـ الـيـلـهـ بـفـرـجـهـ وـ اـعـطـاءـ سـوـلـیـ وـ اـمـلـیـ فـیـ الدـنـیـ وـ الـاـخـرـةـ، فـقـدـ مـسـنـیـ الـفـقـرـ وـ نـالـنـیـ الـضـرـ وـ شـمـلـتـنـیـ الـخـاصـصـةـ، وـ الـجـاتـنـیـ الـحـاجـةـ، وـ توـسـمـتـ بـالـذـلـلـ، وـ غـلـبـتـنـیـ الـمـسـكـنـةـ وـ حـقـتـ عـلـیـ الـكـلـمـةـ، وـ اـحـاطـتـ بـیـ الـخـطـیـئـ، وـ هـذـاـ الـوقـتـ الـذـیـ وـ عـدـتـ اوـلـیـاءـکـ فـیـ الـاجـابـةـ، فـصـلـ عـلـیـ مـحـمـدـ وـ آـلـهـ، وـ اـمـسـحـ مـاـ بـیـ بـیـمـیـکـ الشـافـیـةـ، وـ اـنـظـرـ الـىـ بـیـعـنـیـکـ الـرـاحـمـةـ وـ اـدـخـلـنـیـ فـیـ رـحـمـتـکـ الـوـاسـعـةـ، وـ اـقـبـلـ الـىـ بـوـجـهـکـ الـذـیـ اـذـقـتـ بـهـ اـسـیرـ فـکـتـهـ، وـ عـلـیـ ضـالـهـ دـهـدـیـهـ، وـ عـلـیـ حـائـرـ اـذـیـهـ، وـ عـلـیـ فـقـیرـ اـغـنـیـهـ، وـ عـلـیـ ضـعـیـفـ قـوـیـتـهـ، وـ عـلـیـ خـائـفـ آـمـنـتـهـ؛ وـ لـاـ تـخـلـنـیـ لـقـاـ لـعـدـوـکـ وـ عـدـوـیـ، يـاـ ذـالـجـالـ وـ الـاـکـرـامـ. يـاـ مـنـ لـاـ يـعـلـمـ کـیـفـ هـوـ، وـ حـیـثـ هـوـ، وـ قـدـرـتـهـ الـاـ هـوـ، يـاـ مـنـ سـدـ الـهـوـءـ بـاسـمـاءـ، وـ کـبـسـ الـارـضـ عـلـیـ الـمـاءـ، وـ اـخـتـارـ لـنـفـسـهـ اـحـسـنـ الـاسـمـاءـ، يـاـ مـنـ سـمـیـ نـفـسـهـ بـالـاسـمـ الـذـیـ بـهـ يـقـضـیـ حـاجـةـ کـلـ طـالـبـ يـدـعـوـهـ بـهـ، اـسـالـکـ بـذـلـکـ الـاسـمـ، فـلـاـ شـفـیـعـ اـقوـیـ لـیـ مـنـهـ، وـ بـحـقـ مـحـمـدـ وـ آـلـ مـحـمـدـ اـنـ تصـلـیـ عـلـیـ مـحـمـدـ وـ آـلـ مـحـمـدـ، وـ اـنـ تـقـضـیـ لـیـ حـوـائـجـیـ، وـ تـسـمـعـ مـحـمـداـ [صفحه ۳۰۵] وـ عـلـیـ وـ فـاطـمـةـ وـ الـحـسـنـ وـ الـحـسـینـ وـ عـلـیـ وـ مـحـمـداـ وـ جـعـفـراـ وـ مـوـسـیـ وـ عـلـیـ وـ مـحـمـداـ وـ عـلـیـ وـ الـحـسـنـ وـ الـحـجـةـ صـلـوـاتـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ بـرـکـاتـهـ وـ رـحـمـتـهـ صـوـتـیـ، فـیـشـفـعـوـاـلـیـکـ، وـ تـشـفـعـهـمـ فـیـ، وـ لـاـ تـرـدـنـیـ خـائـبـاـ، بـحـقـ لـاـ الـهـ الـاـ اـنـتـ، وـ بـحـقـ مـحـمـدـ وـ آـلـ مـحـمـدـ، وـ اـفـعـلـ بـیـ کـذـاـ وـ کـذـاـ یـاـ کـرـیـمـ. بـارـ خـدـایـاـ! بـوـسـیـلـهـیـ مـحـمـدـ وـ خـانـدـانـشـ بـهـ بـارـگـاـهـ توـ روـیـ مـیـ آـورـمـ وـ بـهـ شـکـوـهـ آـنـانـ دـسـتـ توـسـلـ بـهـ پـیـشـگـاـهـتـ مـیـ گـشـایـمـ. بـحـقـ آـنـ شـکـوـهـیـ کـهـ حـقـیـقـتـ آـنـرـاـ جـزـ ذاتـ پـاـکـتـ نـمـیـ دـانـدـ وـ بـهـ اـحـترـامـ هـرـ آـنـکـهـ مـقـامـشـ درـ بـارـگـاـهـ توـ بـزـرـگـ استـ وـ بـهـ نـامـهـایـ نـیـکـوـیـتـ وـ بـهـ وـاـژـهـهـایـ کـامـلـیـ کـهـ فـرـمـانـ دـادـیـ، بـوـسـیـلـهـیـ آـنـهاـ توـ رـاـ بـخـوـانـمـ. وـ بـوـ رـاـ بـدـانـ نـامـ پـرـشـکـوـهـتـ مـیـ خـوـانـمـ کـهـ اـبـرـاهـیـمـ رـاـ فـرـمـانـ دـادـیـ درـ پـرـ توـ آـنـ پـرـنـدـگـانـ رـاـ فـرـاخـوـانـدـ وـ بـهـ بـرـکـتـ آـنـ زـنـدـهـ شـدـنـدـ وـ فـرـاخـونـشـ رـاـ پـاسـخـ دـادـنـ وـ توـ رـاـ بـدـانـ نـامـ پـرـشـکـوـهـیـ مـیـ خـوـانـمـ کـهـ بـهـ آـتـشـ شـعلـهـوـرـ وـ پـرـشـرـارـهـ فـرـمـودـیـ: بـرـ اـبـرـاهـیـمـ سـرـدـ وـ سـلامـتـ باـشـدـ، وـ آـنـگـونـهـ شـدـ. وـ توـ رـاـ بـهـ مـحـبـوبـ تـرـینـ نـامـهـاـ بـسـوـیـتـ، وـ پـرـشـرـافـتـ تـرـینـ آـنـهاـ درـ پـیـشـگـاـهـتـ، وـ بـهـ پـرـشـکـوـهـتـ سـرـ تـوـاضـعـ فـرـودـ مـیـ آـورـمـ بـارـگـاـهـتـ، وـ بـهـ نـامـهـایـیـ کـهـ دـعـاـهـاـ رـاـ سـرـیـعـتـرـ بـهـ اـجـابـتـ مـیـ رـسـانـدـ وـ خـواـسـتـهـاـ رـاـ بـهـترـ وـ مـوـفـقـیـتـ آـمـیـزـتـرـ بـرـ آـورـدـهـ مـیـ سـازـدـ وـ توـ رـاـ بـهـ آـنـچـهـ سـزاـوارـ وـ شـایـسـتـهـ وـ درـخـورـ آـنـ هـسـتـیـ، فـرـاـمـیـ خـوـانـمـ وـ بـهـ بـارـگـاـهـتـ توـسـلـ مـیـ جـوـیـمـ وـ بـسـوـیـتـ مـیـ شـتابـمـ، وـ بـخـشـایـشـتـ رـاـ مـیـ طـلبـمـ وـ آـمـرـزـشـتـ رـاـ مـیـ خـواـهـمـ وـ عـطـایـتـ رـاـ تـقـاضـاـ مـیـ کـنـمـ وـ بـهـ بـارـگـاـهـتـ تـضـرـعـ وـ زـارـیـ مـیـ نـمـایـمـ وـ درـ پـیـشـگـاـهـتـ سـرـ تـوـاضـعـ فـرـودـ مـیـ آـورـمـ وـ بـرـایـ توـ خـشـوـعـ مـیـ وـرـزـمـ وـ درـ بـرـابرـ توـ بـهـ بـدـیـ عـمـلـکـرـدـمـ اـقـرـارـ مـیـ کـنـمـ وـ اـصـرـارـ مـیـ وـرـزـمـ وـ توـ رـاـ بـهـ آـغـازـ تـاـ پـایـانـ کـتـابـهـایـتـ، تـورـاتـ، اـنـجـیـلـ، وـ قـرـآنـ پـرـشـکـوـهـ، کـهـ آـنـهاـ رـاـ بـرـ پـیـامـ آـورـانـ وـ فـرـسـتـادـگـانـ، کـهـ [صفحه ۳۰۶] درـودـ خـدـایـ بـرـ هـمـگـیـ آـنـانـ بـادـ، فـرـوفـرـسـتـادـیـ،

می‌خوانم. چرا که در آنها نام پرشکوه توست و بوسیله‌ی آنچه از نامهای بزرگ‌تر در آنهاست، بسوی تو تقرب می‌جوییم، آری تو را به همه‌ی اینها فرامی‌خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و گرفتاری آنان را بطرف سازی و گشایش کار مرا به گشایش کارهای آنان پیوند دهی و در هر کار نیک آنان را پیشتاز ساخته و از آنان آغاز کنی. و اینکه درهای آسمان را امروز به منظور برآورده شدن دعاها بگشایی و امروز و امشب به گشایش کارم و برآمدن خواسته‌هایم، در دنیا و آخرت فرمان دهی. چرا که فقر دامنگیرم شده و گرفتاری بر من چیره گشته و نیاز مرا به پیشگاه تو تسلیم نموده و به پناه آوردن به درگاهت وادارم ساخته و مارک ذلت بر من نواخته شده و بیچارگی گریبانم را گرفته و عذاب بر من سزاوار آمده و نافرمانی احاطه‌ام نموده است و اینک ساعتی است که در آن به دوستانت وعده‌ی برآمدن خواسته‌هایشان را داده‌ای، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و با قدرت شفابخش خود، بیماریهای درونی و بروندی ام را شفابخش و با نظر مهرت بسوی من نظاره کن و مرا در دریای بی‌کرانه رحمت وارد ساز و با نظر مهری به من روی آورد که هرگاه بدان گونه بر اسیری روی آوری، آزادی‌اش می‌بخشی و بر هر گمراهی نظر کنی، هدایتش می‌کنی و بر هر سرگردانی بنگری، به سر منزل مقصود و معشوقيش می‌رسانی و به هر نیازمندی نظاره کنی، بی‌نیازی‌اش ارزانی می‌داری و بر هر ناتوانی روی آوری، توانمندش می‌سازی و بر هر هراسانی نظر کنی، امنیت‌اش می‌بخشی و مرا با دیدار دشمن و دشمنم، ای دارنده‌ی بزرگی و بخشایش، تنها رها مکن. ای کسی که ذات بی‌همتا و موقعیت والا و قدرت بی‌نظیر را آنگونه که باید جز خویشن نمی‌شناسد. ای آنکه هوا را بوسیله‌ی آسمان مسدود ساخته است و زمین را بر پنهانی آب قرار داده است و بهترین نامها را برای خود برگزیده است. [صفحه ۳۰۷] ای آنکه خویشن را به نام مقدسی نامید که به برکت آن نیاز هر نیازمند جویایی را که او را بدان نام بخواند، برآورده می‌سازد! تو را بدان نام فرامی‌خوانم و شفاعت کننده‌ای پرتوان‌تر از آن، در بارگاهت ندارم و تو را به شکوه و حرمت محمد و خاندان محمد فرامی‌خوانم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و خواسته‌هایم را برايم، برآوری و ندایم را به محمد، علی، فاطمه، حسن حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و آخرین اما معصوم که درود و رحمت و برکات خدا بر همگی آنان باد به گوش آنان برسانی که در پیشگاه تو مرا شفاعت کنند و تو آنان را شفیع من سازی و مرا نویمید و سرافکنده نسازی. بحق خودت ای خدایی که جز تو خدایی نیست و بحق محمد و خاندان محمد خواسته‌های مر، ای بخشاینده‌ی مهربان برايم برآور. [۲۰۱] -۹ سید بن طاووس از «صفوان» آورده است که: «محمد بن علی حلبي» روز جمعه‌ای به حضور ششمین امام نور شرفیاب شد و گفت: سرورم! برترین کاری را که در چنین روزی می‌توانم، انجام دهم، به من بیاموز. آن حضرت فرمود: محمد! من نه انسانی را پرشکوه‌تر از فاطمه در پیشگاه پیامبر می‌شناسم و نه چیزی را از آنکه آن حضرت به دخت گرانمایه‌اش آموخت تا در چنین روزی انجام دهد. آنگاه افزود: پیامبر به فاطمه فرمود: کسی که بامداد جمعه برای تقرب به خدا غسل کند و در برابر خدا بایستد و چهار رکعت نماز بصورت دو رکعتی بخواند که در رکعت اول، نخست سوره‌ی «حمد» را بخواند و آنگاه سوره‌ی «اخلاص» را پنجاه مرتبه تلاوت کند و در رکعت دوم سوره‌ی «حمد» را، و سپس سوره‌ی «عادیات» را پنجاه مرتبه بخواند، و در رکعت سوم سوره‌ی «حمد» را، و آنگاه پنجاه مرتبه سوره‌ی «زلزال» را تلاوت کند، و در [صفحه ۳۰۸] رکعت چهارم نخست سوره‌ی «حمد»، و آنگاه سوره‌ی «نصر» را که آخرین سوره‌ای است که بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد، پنجاه مرتبه بخواند، و پس از پایان نماز دست‌ها را بسوی آسمان بگیرد و با شور و اخلاص این دعا را بخواند، بهترین کار را انجام داده است. دعای مورد نظر این است: الهی و سیدی، من تهیا او تعبا او اعد او استعد لوفادة الى مخلوق رجاء رفده و فوائد و نائله و فوائله و جوائزه، فالیک يا الهی كانت تهیئتي و تعیتی و اعدادی و استعدادی رجاء رفده و معروفک و نائلک و جوائزک، فلا تحرمنی ذلك، يا من لا يخيب عليه مسألة السائل، ولا تقصه عطيه نائل فاني لم آتك بعمل صالح قدمته، ولا شفاعه مخلوق رجوت، اتقرب اليك بشفاعة محمد و اهل بيته صلواتك عليهم اجمعين، ارجوا عظيم عفوک الذي عفوت به على الخاطئين عند عکوفهم على المحارم فلم يمنعك طول عکوفهم على المحارم ان عدت عليهم بالغفرة، و انت سيدى العواد بالنعماء، و انا العواد بالخطاء، اسالك

بمحمد و آله الطاهرين ان تغفر لى الذنب العظيم، فانه لا- يغفر ذنبي العظيم الا العظيم، يا عظيم يا عظيم يا عظيم يا عظيم. [۲۰۲]. اى خدای من و اى سالار من! هر کس بر در خانه مخلوقی به اميد لطف و بخشش و سودرسانی و جایزه او، خویشن را آماده و مهیا می گرداند، اما اى خدای پرمهر! من برای بیان نیازها و خواسته‌هایم به اميد عطاء و بخشش و جایزه و سودرسانی تو می باشم و تنها بسوی تو آمده‌ام. پس مرا از این همه اميد محروم نساز اى آنکه هیچ خواهند ای را در خواسته‌اش نامید و محروم نمی‌سازی، و اى که گنج عطا تو از بخشایش بسیار کاهش نخواهد یافت. من بر در احسان و بخشایشات نه با تکیه‌ی به عملکرد خویش که از پیش [صفحه ۳۰۹] فرستاده باشم، آمده‌ام و نه به اميد شفاعت هیچ مخلوقی جز محمد و خاندانش. اینک به اميد بخشایش بزرگ تو که آن را برای گنهکارانی آماده ساخته‌ای که عمری بر گناه اصرار ورزیده‌اند و طول مدت آنان بر گناهان، تو را از بخشش و آمرزش آنان باز نمی‌دارد. و تو سالار من هستی که بخشش و احسان، شیوه‌ی توست و من بنده‌ی لغزشکاری که، گناه، شیوه‌ی من است. اینک از تو می‌خواهم که به شکوه و حرمت محمد و خاندان پاکش، گناه سهمگین مرا مورد آمرزش قرار دهی، چرا که گناه بزرگ را کسی جز تو، اى خدای بزرگ و پرشکوه نمی‌بخشد، اى خدای بزرگ! آری روایات در مورد عبادت خالصانه و عارفانه فاطمه علیها السلام بویژه نیایش‌ها و دعاها‌یی که آن بانوی برگزیده با آنها با پروردگارش راز و نیاز می‌نمود، بسیار است. نگارنده نیازی نمی‌بیند که بیش از این در مورد عبادت و شب زنده‌داری و نماز و نیایش آن حضرت سخن را طولانی سازد. چرا که او دخت فرزانه نخستین و برترین عبادت کنندگان است. دخت همان بزرگ یکتاپرستی است که ساعتها بر روی پاهای خویش به نیایش خدا می‌ایستاد تا آنجایی که فرشته‌ی وحی پیام آورد که: «طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى». بانوی بانوان همو بود که مفهوم پرستش و عبادت و ارزش واقعی آن را به همان اندازه که آفریدگارش را شناخته بود، درک می‌نمود. از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که از راز و نیاز و عبادت، لذت معنوی و روحی ببرد. شگفتانگیز نیست که از ایستادن به عبادت در برابر خدا به آرامش دل و اطمینان جان اوج گیرد. شگفتانگیز نیست که در برابر پروردگارش آنگونه فروتنی و خضوع نماید و از سجده و قیام احساس خستگی ننماید. [صفحه ۳۱۰]

## ارمغان معنوی

### اشاره

۱- از امیر مومنان آورده‌اند که به مردی از «بنی سعد» فرمود: می‌خواهی از زندگی مشترک خویش با دخت سرفراز پیامبر برایت سخن گوییم؟ فاطمه، که در حقیقت محبوب‌ترین انسانها در نظر پیامبر گرامی بشمار می‌رفت، در خانه من بود. همین بانوی گرانمایه، با آن شکوه علمی و معنوی و ویژگیهای اخلاقی و انسانی، آنقدر مشک آب بر دوش کشیده بود که اثر آن بر سینه مبارکش بود، و یه اندازه‌ای با آسیاب دانه آرد نموده بود که در دستهای نازنینش اثر کار هویدا بود. او به قدری خانه را غبارگیری و نظافت نموده بود که لباسهایش گردآلد گشته و آنقدر زیر دیگ غذا آتش افروخته بود که اثر کار در لباسهایش دیده می‌شد. آن بانوی نمونه در زندگی مشترک رنج و زحمت بسیاری را به جان می‌خرید از این رو روزی به او گفت: بانوی من! بجاست نزد پدر گرانمایه‌ات بروی و از او خدمتگزاری بخواهی تا از سختی و رنج خانه‌داری آسوده گردی و به دیگر امور بیشتر بپردازی. فاطمه علیها السلام نزد پیامبر رفت و دید گروهی با آن بزرگوار مشغول گفتگو هستند به همین جهت بی آنکه چیزی بگوید باز گشت اما پیامبر دریافت که دخت سرفرازش برای کاری نزد او رفته است. از این رو صبح روز بعد هنوز ما در خواب بودیم که پیامبر به خانه‌ی ما آمد و پس از سلام در کنار ما نشست و فرمود: «فاطمه» جان! دیروز گویی با من کاری داشتی که نزدم آمدی، چرا سخن نگفته باز گشته. من به جای بانوی بانوان گفت: ای پیامبر خدا! واقعیت این است که فاطمه به قدری مشک آب به دوش کشیده که

اثر آن در سینه‌اش مانده است و به اندازه‌ای دانه آسیاب نموده است که در دست‌هایش اثر کار هویداست و بقدرتی خانه را نظافت و گردگیری نموده که لباس‌هایش گردآولد گشته و آنقدر در زیر دیگ غذا آتش افروخته است که لباس [صفحه ۳۱۱] او گویی بوی دود برداشته است از این رو من از او خواستم که نزد شما بیاید و برای راحت شدن از فشار کار و اداره‌ی امور خانه، خدمتکاری طلب کند. پیامبر فرمود: می‌خواهید به شما چیز تازه‌ای بیاموزم که برایتان از هر خدمتگزاری بهتر و سودمندتر باشد؟ امیر مومنان و «فاطمه» گفتند: چرا ای پیامبر خدا! فرمود: هر گاه خواستید بخوایید، ۳۳ بار با همه‌ی وجود و اخلاص سبحان الله، و ۳۳ مرتبه الحمد لله، و ۳۴ مرتبه «الله اکبر» بگویید و آنگاه به بستر استراحت بروید. این از هر خدمتگزاری برای شما بهتر و ارزشمندتر است. بانوی بانوان سر بلند کرد و سه بار گفت: از خدای و پیامبرش بخاطر این ارمغان معنوی بجای خدمتکار خشنودم، خشنود. رضیت عن الله و رسوله... [۲۰۳]. ۲- و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: یکی از فرمانروایان عجم خدمتگزارانی به پیامبر گرامی هدیه نمود. من به فاطمه پیشنهاد کردم که نزد پدر برود و یکی از آنها را برای کارهای خانه بخواهد. بانوی بانوان به محضر پیامبر شرفیاب شد و سخن خویش را بیان کرد، پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! می‌خواهم هدیه‌ای به تو بدهم که نه تنها از هر خدمتگزارانی بهتر، بلکه از دنیا و آنچه در آن است نیز ارزشمندتر است. فاطمه علیها السلام شادمان شد و پیامبر فرمود: دخت ارجمند! پس از هر نماز ۳۴ بار با همه‌ی وجود و اخلاص بگو «الله اکبر»، و ۳۳ بار بگو «الحمد لله» و ۳۳ بار بگو «سبحان الله» و آنگاه این برنامه‌ی معنوی را با «لا اله الا الله» به پایان ببر که بی‌تردید این برنامه‌ی معنوی و عبادی نه تنها از آنچه می‌خواستی بهتر و سودمندتر است که از دنیا [صفحه ۳۱۲] و همه‌ی ارزش‌های آن نیز بهتر است. به همین جهت «فاطمه» پس از آن روز بعد از هر نمازی این برنامه‌ی معنوی را با سور و شعوری ژرف و وصف ناپذیر انجام می‌داد. از این رو این را تسبیحات فاطمه نامیده‌اند. [۲۰۴]. ۳- و نیز از ششmin امام نور آورده‌اند که به «ابوهارون» فرموده: ما کودکان خویش را همانسان که به انجام نماز فرمان می‌دهیم به تسبیحات فاطمه نیز فرمان می‌دهیم، از این رو شما نیز آن برنامه‌ی معنوی سورانگیز را ترک مکن که هر کس در زندگی خویش بدان مداومت داشته باشد دچار نگونبختی نمی‌گردد. ۴- و نیز در «مکارم الاخلاق» آمده است که: فاطمه علیها السلام «تسبیحی» داشته که رشته آن از نخ پشمی بوده و به شمار تکبیرها به آن گره زده بود. آن حضرت هنگام تسبیح و تکبیر و ستایش خدا، آن را با دست می‌گردانید. هنگامی که «حمزه» آن سالار شهیدان «احد» به شهادت رسید، بانوی بانوان از تربت او تسبیح ساخته شد چرا که تربت او دارای امتیازات جستند و آنگاه که حسین علیها السلام به شهادت رسید دیگر از تربت عطرآگین او تسبیح ساخته شد چرا که تربت او دارای امتیازات و فضیلت‌های ویژه‌ای است. ۵- از ششmin امام نور آورده‌اند که فرمود: تسبیح فاطمه علیها السلام از نخهای تیره‌رنگی که ۳۴ دانه داشت، ساخته شده بود هنگامی که «حمزه» به شهادت نایل آمد، فاطمه از تربت او تسبیحی خاص درست کرد که پس از هر نمازی بوسیله‌ی آن یاد خدا می‌نمود و ذکر می‌گفت. ۶- امام باقر در این مورد فرمود: خدا با چیزی برتر از تسبیحات فاطمه پرستش نشده است. اگر شیوه‌ای برای پرستش خدا برتر از این بود، پیامبر آن را به دخت گرانمایه‌اش ارمغان می‌داد. [۲۰۶]. ۷- از امام صادق علیها السلام آورده‌اند که فرمود: «هر کس با تسبیحات فاطمه خدای را ستایش نماید، براستی او را فراوان یاد کرده است». [۲۰۷]. به هر حال روایات در تسبیحات فاطمه بسیار و پیام آنها نیز گوناگون است. در برخی روایات نخست «الله اکبر» و پس از آن «سبحان الله» و آنگاه «الحمد لله» بیان شده است و از دیدگاه فقهای ما نیز این ترتیب از شدت و قوت بیشتری برخوردار است. مرحوم مجلسی در «بحار» دیدگاه‌های فقهای، پیرامون تقدم یا تاخر هر کدام از آن سه ذکر را بطور گسترده طرح نموده است. [۲۰۸].

## دو نکته‌ی جالب

از روایاتی که ترسیم گردید این نکته دریافت می‌شود که سالار بانوان گیتی، با آن شکوه معنوی و عظمت انسانی و شرافت

خانوادگی، خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می‌پرداخت و کارهای مختلف درون خانه و زندگی مشترک را با درایت و مهارت بسیار انجام می‌داد. و نیز روشن می‌گردد که امیر مومنان نیز در تدبیر امور و تنظیم شئون خانه، معاون و مشاور آن حضرت بود و به او کمک می‌رسانید. از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: روزی پیامبر گرامی به خانه‌ی ما وارد شد. دخت ارجمندش «فاطمه» کنار دیگ غذا نشسته و آن را آماده می‌ساخت و من نیز عدس پاک می‌کدم. پیامبر پس از نظاره بر ما فرمود: علی جان! گوش فرا ده تا سخن بگویم! تو خود نیک می‌دانی که من جز به فرمان خدا سخنی نمی‌گویم. آنگاه فرمود: هر مردی در اداره‌ی خانه و تنظیم شئون و تدبیر امور آن به همسرش به مهر و محبت [صفحه ۳۱۴] یاری رساند، به شمار موهای بدنش برای برای او عبادت یک سال که روزهای آن را روزه و شب‌هایش را با شب زنده‌داری و عبادت به سحر آورده باشد، می‌نویسن.

## فاطمه و داش گسترده

از مجموعه روایاتی که در این مورد ترسیم گردید، شما خواننده‌ی گرامی دریافتی که سalar بانوان، فاطمه علیها السلام نزدیکترین انسانها به پیامبر گرامی بود و ارتباطش با آن حضرت بسان ارتباط جزء با کل یا ارتباط بخشی از یک سیستم و پدیده و یا نظام با بخش‌های دیگر آنست و به همین دلیل هم بود که مهر و محبت و ارتباط و هماهنگی میان او و پدر والامقامش به بالاترین درجه‌ی ممکن اوج گرفته بود. از این رو جای شکفت ندارد که آن آموزگار آسمانی بهترین و شایسته‌ترین کارها را به آن دخت فرزانه بیاموزد و او را به برترین ارزش‌های انسانی و اخلاقی رهنمون گردد و زیباترین و ظرافت‌ترین معارف و کارسازترین مفاهیم آسمانی را به قلب مصفای او بیاراند. فاطمه نیز آن دانش‌های آسمانی و علوم ربانی را از آن چشمی جوشان و گوارا و زلال بنوشت و آن نوشابه حقیقت را از مرکز وحی سر کشد و قلب بیدار و گسترده‌اش از انواع حکمت‌ها لبریز گردد و اندیشه‌ی پرتوان و خرد فروزان و هوشیاری عمیق و ژرف‌نگری و ژرف‌اندیشه‌ی اش، او را در درک مفاهیم بلند و آموختن معارف آسمانی به بهترین شکل ممکن، مدد کند تا او انبوهی از این حقایق را از پدر گرانقدرش آموخته و بخارط بسپارد. آری فاطمه علیها السلام بسیاری از دانش‌ها را از پدر گرانمایه‌اش شنید و بسیاری از مقررات و احکام، دعا‌ها و نیایش‌ها و ارزش‌های اخلاقی را فراگرفت. اینها همه افزون بر دانش و آگاهی گسترده‌ای است که خدا به او الهام فرمود و شما خواننده‌ی گرامی، به هنگام بحث از نام مبارک «محمدثه» که یکی از نامهای گرامی اوست، این واقعیت را نگریستی. «جابر بن عبد الله» از پیامبر آورده است که فرمود: [صفحه ۳۱۵] ان الله جعل عليا و زوجته و ابناءه حجج الله على خلقه، و هم ابواب العلم في امتی، من اهتدی بهم هدى الصراط مستقيم. [۲۰۹]. خداوند امیر مومنان و همسرش فاطمه و فرزندان ارجمند او را حجت‌های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امت من هستند. هر کس راه نیکبختی و نجات را از آنان بجوید، به راه راست و خداپسندانه رهنمون می‌گردد. اما با نهایت تاسف از آن اقیانوس گسترده‌ی دانش و بینش به دلیل شرایط ناهنجار و ظالمانه‌ی حاکم و تحولات نامطلوب پس از رحلت پیامبر و شرایط خاصی که بدان اشاره خواهیم کرد، روایات ناچیزی رسیده است. اگر بانوی بانوان بیش از آنچه زیست، در این جهان زندگی می‌کرد و فرصت کافی و آزادی و امکانت لازم را در اختیار داشت، براستی جهان را از دانش و فرهنگ و شناخت و بینش لبریز می‌ساخت. این واقعیت است نه ادعا، چرا که فاطمه علیها السلام در سراسر عمر پربرکتش تنها دو ساعت، آری دو ساعت فرصت بدست آورد تا باران دانش و فرهنگ و شناخت و معرفت را بر مزرعه‌ی جامعه بیاراند و میزان و توان علمی خویش را نشان دهد: یک ساعت در مسجد پدرش، پیامبر آن را خطابه‌ی پرمحتو و آتشین و شورانگیز و تاریخساز را برای عصرها و نسلها به یادگار نهاد، و دیگر آن فرصت کوتاهی که در خانه‌ی خویش و در بستر بیماری برای زنان عیادت‌کننده سخنرانی کرد. شما خواننده‌ی حقجو در صفحات آینده از میزان مواهب آن حضرت و گسترده‌گی وانش و وسعت آگاهیهای او و اقتدارش بر سخن گفتن آگاهی بیشتری خواهید یافت. اما متأسفانه دخت سرفراز پیامبر جز دورانی کوتاه در این جهان نزیست و بنابر آنچه از ولادت و تاریخ زندگی او آورده‌یم و

بزودی از شهادت او سخن خواهیم گفت، از همه‌ی اینها چنین دریافت می‌شود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها، عمر شریف‌ش  
هنوز [صفحه ۳۱۶] به بیست نرسیده بود که به شهادت رسید. با این وصف شما در مورد او چه می‌اندیشید؟ آیا جز این است که  
اگر او پنجاه یا شصت سال در جهان می‌زیست و فرصت و امکانات کافی و آزادی داشت، بی‌هیچ تردیدی جهان را آکنده از  
فرهنگ و انسانیت می‌نمود؟ و بزرگترین ثروت فکری و گرانبهاترین سرمایه‌های علمی را در میدانهای گوناگون برآمد و  
جامعه‌های بشری باقی می‌نهاد؟ اما سوکمندانه حوادث غمبار پس از رحلت و شرایط حساس و موقعیت ویژه و زندگی کوتاه آن  
حضرت به او امکان نداد تا چنین کند بلکه از آن بانوی فرزانه، حقایقی از دانش و بینش در ابعاد گوناگون به یادگار مانده است  
که برای نمونه به برخی از آن نظر می‌افکنیم: ۱- از تفسیر حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود: بانویی به محض دخت گرانمایه‌ی  
پیامبر شرفیاب شد و گفت: ای بانوی من! مادر ناتوانی در خانه دارم که در نماز خویش گاه دچار اشتباہ می‌شود. به همین جهت مرا  
نzd شما فرستاده است تا از شما چاره‌اندیشی کنم. فاطمه با مهر و علاقه‌ی بسیار به پرسش‌های او پاسخ گفت و او رفت. بار دیگر آمد  
تا این پرسش و پاسخ گویی به ده بار رسید و آن زن از آن همه زحمت افرایی شرمنده گشت و از بانوی بانوان پوزش خواست. آن  
حضرت فرمود: نه باز هم در صورت نیاز بیا و هرچه خواستی بپرس که من از پاسخ گویی به پرسش‌های علمی و عقیدتی و فرهنگی  
و دینی شما، احساس خستگی نمی‌نمایم. آنگاه افزود: «دوست من! بیین! اگر فردی استخدام گردد تا بار سنگینی را تا ارتفاع بالای  
همچون پشت‌بام بالا برد و در برابر آن یکصد هزار دینار پاداش دریافت دارد، به نظر شما آیا این کار برای او خسته‌کننده و سنگین  
جلوه می‌کند؟ زن دانش‌پژوه پاسخ داد: نه «فاطمه» جان! [صفحه ۳۱۷] دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: من در برابر هر پرسشی که پاسخ  
دهم پاداشی فراتر از لبریز شدن میان زمین و عرش، از مروارید دریافت می‌دارم. اینک آیا زینده است که پاسخ به پرسش‌های تو  
برایم گران آید؟ و افزود که: از پدرم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: دانشمندان شیعه ما در حالی وارد صحرای محشر می‌گردند که  
به هر کدام به اندازه‌ی دانشی که اندخته و به مقدار تلاش و کوششی که در راه ارشاد و هدایت انسانها نموده‌اند خلعت‌های کرامت  
بر اندامشان می‌پوشانند. گاه به برخی از آنان به پاداش دانش‌طلبی بسیار و جهاد علمی و عقیدتی همیشگی‌اش هزار هزار «حله» از  
نور خلعت داده می‌شود و آگاه از جانب پروردگار ندا می‌رسد که: هان ای کسانی که یتیمان آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم را  
سرپرستی علمی و فکری و دینی نمودید و پس از رحلت پدرانشان از آنان به شایستگی مراقبت و محافظت به عمل آوردید و به  
آنها روح بخشیدید و با دانش و بینش، جانشان را طراوت و شادابی ارزانی داشتید. اینک به اندازه‌ی علم و دانشی که به آنها  
آموختید به شما خلعت هدیه می‌گردد و از پی آن به پاداش روشنگری و دانش آموختن به مردم به آنان خلعت داده می‌شود و میان  
آنان گاه کسانی یافت می‌شوند که صد هزار خلعت دریافت می‌دارند. به همین ترتیب این شاگردان نیز به کسانی که از آنان دانش  
آموخته‌اند خلعت می‌بخشند. آنگاه خدای جهان آفرین دستور می‌دهد تا نعمت‌ها و خلعت‌های آنان را چندین و چند برابر سازند...  
و سپس فاطمه علیها السلام فرمود: هان ای بنده‌ی خدا! یک تار نخ از این خلعت‌ها هزاران بار بهتر و با ارزش‌تر است از آنچه  
خورشید بر آن بتاخد. [۲۱۰]. ۲- در کتاب «دعوات»، راوندی از «سوید بن غفله» آورده است که: [صفحه ۳۱۸] برای امیر مومنان  
یک مشکل مالی پیش آمد. دخت سرفراز پیامبر نزد پدر شتافت تا در صورت امکان گره مورد اشاره را به دست پدر بگشايد. به در  
خانه‌ی پیامبر رسید و درب را به صدا درآورد، اما پیش از آنکه درب را بگشايند پیامبر فرمود: «ام ايمن» صدای گامهای دخت  
محبوب خویش را احساس می‌کنم، نگاه کن بین «فاطمه» است؟ «ام ايمن» درب را گشود و فاطمه علیها السلام وارد شد. بر پیامبر  
سلام کرد، آن حضرت ضمیر پاسخ پرمه‌ی خویش گفت: «فاطمه» جان! به هنگامه‌ای آمده‌ای که پیش از این در این ساعت نزد من  
نمی‌آمدی. آیا مشکلی پیش آمده است؟ فاطمه گفت: ای پیامبر خدا! غذای فرشتگان نزد خدا چیست؟ پیامبر فرمود: ستایش خدا و  
سپاس او. پرسید: غذای ما آدمیان چیست؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جان محمد در کف پراقتدار اوست، اینک یک ماه  
می‌شود که در منزل ما آتشی برای پختن غذا برافروخته نشده است... اما «فاطمه» جان! فرشته‌ی وحی یک روزی و غذای معنوی

برایم آورده است که آن را به تو ارمغان می‌دهم، فرآگیر... او با شور و شوق بسیار گفت: آن هدیه معنوی کدامست؟ بفرمایید! پیامبر شروع به خواندن و آموختن آن نمود: یا رب الاولین والآخرین! و یا خيرالاولين والآخرين! و یا ذالقوء المتن! و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمين. [صفحه ۳۱۹] بانوی بانوان این ارمغان معنوی را فراگرفت و بازگشت. امیر مومنان گویی در انتظار او بود. هنگامی که او را دید، پرسید: پدر و مادرم به قربانت! چه خبر؟ فاطمه پاسخ داد: برای دنیا رفته بودم اما با توشی معنوی و اخروی بازگشتم! امیر مومنان فرمود: خیر پیش، خیر پیش، آنچه آورده‌ای بهتر است. ... قال: ذہبت للدنيا وجئت للآخره. فقال على عليه السلام: خير امامك... ۳- و در کتاب کافی از ششمین امام نور آمده است که: بانوی بانوان روزی نزد پیامبر گرامی آمد و از برخی فراز و نشیب‌های زندگی شکایت نمود. پیامبر خدا قطعه‌ی پهن و خاصی از تنہی خرما را که نوشه‌ای ارزشمند بر آن نگاشته شده بود به دخت ارجمندش عنایت فرمود و به او توصیه نمود که آن را به دقت بخواند و بخاطر بسپارد. او که دل در گرو شور و شوق معنویت و کمال و فرهنگ داشت، بر آن نگریست. و دید اینگونه نوشته است: من كان يوم الله واليوم الآخر فلا يوذ جاره، ومن كان يوم بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه، ومن كان يوم بالله واليوم الآخر فليقل خيرا اوليست. هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، همسایه‌اش را نباید بیازارد، و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید میهمانش را تکریم کند، و هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید حق بگوید یا سکوت کند. [۲۱۱] ۴- و خود آن حضرت فرمود: من اصعد الى الله خالص عبادته، اهبط الله اليه افضل مصلحته. [۲۱۲]. کسی که خالصترین عبادت‌های خویش را بسوی خدا بفرستد، خدای پرمه ر [صفحه ۳۲۰] برترین مصلحت او را بسویش فرود خواهد فرستاد. ۵- و نیز از او آورده‌اند که فرمود: خود شنیدم که پدرم پیامبر در همان بیماری خویش که جهان را بدرود گفت در برابر انبوه یاران که در حضورش بودند، فرمود: ... الا انى مختلف فيكم: كتاب ربى و عترى اهل بيته. ثم اخذ بيد على فقال: هذا على مع القرآن، والقرآن مع على، لا يفترقان حتى يردا على الحوض، فالسائلكم ما تحلفونى فيهما... هان اى مردم! من رحلت خویش را نزدیک می‌نگرم و آنچه می‌باید به شما بگویم، گفتم. بهوش باشید که من در میان شما دو سرمایه‌ی گرانبهای باقی می‌گذارم؛ یکی کتاب پروردگارم قرآن شریف است، و دیگر عترت که خاندانم هستند. و آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: این «على» است که هماره همراه قرآن است و قرآن به همراه او، و این دو از هم گستاخ ند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من از شما بپرسم که پس از رحلت من در مورد آن دو چگونه رفتار کردید. «قدوزی حنفی» می‌گوید: این روایت را سی تن از یاران پیامبر روایت کرده‌اند که بیشتر طرق روایت درست و شایسته و قابل اعتماد است. [۲۱۳] ۶- و نیز آن حضرت از پیامبر آورده است که فرمود: من تختم بالعقيق لم يزل يرى خيرا. [۲۱۴]. هر کس خود را به انگشت عقیق بیاراید، هماره خوبی می‌بیند. ۷- و نیز فرمود: ما يصنع الصائم بصيام اذالم يصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه؟! [۲۱۵]. ۸- اگر روزه‌دار زبان، گوش، چشم و دست و پای خویش را از ارتکاب گناه و شکستن [صفحه ۳۲۱] مرزه‌های خدا باز ندارد، آن روزه به چه کارش خواهد آمد و چنین روزه‌ای را می‌خواهد چه کند؟ ۸- و نیز «زید» شهید از آن بانوی گرانمایه آوزرده است که فرمود: سمعت النبي يقول: ان في الجمعة لساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله عز و جل فيها خيرا الا اعطاء ايها... از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی هماهنگ با آن ساعت از خدای خویش چیزی را نمی‌خواهد، جز اینکه خدا خواسته‌اش را به او ارزانی دارد. پرسیدم: ای پیامبر خدا! این کدامین ساعت است؟ فرمود: به هنگامی است که نیمی از قرص خورشید در افق نهان شده است. و خود آن حضرت اینگونه بود که هماره عصر جمعه به یکی از بانوان کارگزار خویش دستور می‌داد که بر پشت بام برو و هنگامی که خورشید به افق مغرب نزدیک شد مرا باخبر ساز تا خدای را در آن ساعت بخوانم و با او به نیایش بنشیم. [۲۱۶] ۹- «حسن بن حسن» از مادرش فاطمه، دخت شایسته‌ی امام حسین، و او نیز از دخت گرانمایه‌ی پیامبر آورده است که: پیامبر خدا فرمود: «لا يلو من الا نفسه من بات و فی يده عمر». هر کس شب را با دست‌های چرب (کشیف) و آلوه به بستر استراحت برود، هر رنج و بیماری برایش پیش آید، نباید جز خویشن را سرزنش کند. [۲۱۷] ۱۰. و نیز «عبدالله بن حسن» از پدرش

و او نیز از فاطمه، دختر پیامبر آورده است که فرمود: [صفحه ۳۲۲] «ما التقى جندان ظالمان الا تخلى الله عنهماء...» دو سپاه تجاوز کار و ظالم هرگز با هم رو برو نمی‌گردند جز اینکه خدا هر دو را به حال خود رها می‌کند و برای او مهم نیست که کدامین آنها بر دیگری چیره شود و هیچ دو سپاه مستمکار، هم رو برو نمی‌گردند جز اینکه سرنوشت ذلتبار و هلاکت بر سرکش ترین آن دو فرود خواهد آمد. [۲۱۸] . ۱۱- و نیز فاطمه، دختر امام حسن از مام گرانمایه‌اش، فاطمه علیها السلام آورده است که: پیامبر فرمود: «کل بنی امیتمنون الى عصبتهم، الا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و عصبتهم». [۲۱۹] . هر فرزند مادری به نژاد و تبار پدرش منصوب می‌شود جز فرزندان دخترم فاطمه، چرا که من پدر و تبار آنان هستم. یادآوری می‌گردد که واژه‌ی «عصبة» جمع «عاصب» است. بسان واژه‌ی «طلبه» که جمع «طالب» می‌باشد و هنگامی که گفته می‌شود؛ «عصبة‌الرجل» در حقیقت فرزندان و نزدیکان پدری او مورد نظر است و اینان را «عصبة» می‌گویند، چرا که انسان را از هر سو در بر می‌گیرند.

## حدیث لوح

### اشاره

در کافی به سند خویش از ابی‌بصیر، و او هم از ششمین امام نور آورده است که: پدرم «جابر بن عبد الله انصاری» فرمود: من با شما کاری دارم. هرگاه برایت ممکن شد بگو تا ساعتی با هم تنها باشیم و من پرسش خویش را طرح کنم. جابر گفت: چه وقت برای شما بهتر است؟ و آنگاه روزی قرار دیدار نهاده شد، و پدرم به جابر فرمود: هان ای جابر! از لوحی که در دست مادرم فاطمه، دخت گرانمایه‌ی [صفحه ۳۲۳] پیامبر دیدی و آنچه آن حضرت در مورد آن فرمود، به من خبر ده. جابر گفت: به خدای سوگند که من در زمان پیامبر به سرای مادرت فاطمه وارد شدم و به مناسبت ولادت حسین علیها السلام به او تبریک گفتم و در دست او لوح سبزرنگی نگریستم که گویی زمرد بود و در آن نوشته‌ی سفید رنگی دیدم که به درخشندگی خورشید می‌نمود. به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایتان باد! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خدا آن را به پیام آورش ارمغان داد و در آن نام بلند‌آوازه‌ی پدر و همتای زندگی و دو فرزندانم، حسن و حسین و نام جانشینان آنان از فرزندان من، یکی پس از دیگری آمده است. این را پدرم به من هدیه فرمود تا در این مورد مژدهام دهد. جابر می‌افزاید: آن لوح را از مادرتان فاطمه، گرفتم و در آن نگریستم و ضمن خواندن آن، از آن نسخه برداری نمودم. پدرم امام باقر فرمود: جابر! آیا ممکن است آن نسخه را به من نشان دهی؟ گفت: آری پدرم به همراه جابر به منزل او رفتند و او آن نسخه را از جلد مخصوص که در آن نگهداری می‌نمود، بیرون آورد. پدرم فرمود: جابر! اینکه به نامهات بنگر تا من آن را از حفظ بخوانم. جابر به نسخه‌ی خویش می‌نگریست و پدرم از آغاز تا فرجام آن را بدون یک حرف کم و کاست درست خواند، و او شگفتزده گفت: به خدای سوگند من نوشته‌ی آن لوح را همینگونه یافتم که شما خواندید. [صفحه ۳۲۴] بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است که از خدای شکست‌ناپذیر و فرزانه به محمد پیام نور و سفیرش بسوی مردم، که فرشته‌ی وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورده است. هان ای محمد! نامهای مرا پرشکوه دار و نعمت‌هایم را سپاس گذار و هرگز ناسپاسگزار نعمت‌هایم می‌باش، چرا که من خدایی هستم که جز من خدایی نیست. از این رو کسی که جز بخشايش مرا جوید یا از عدالت من بهراسد او را چنان عذابی خواهم کرد که کسی از جهانیان ندیده باشد. ای محمد تنها مرا پرستش کن و بر من توکل نما. من هیچ پیامبری نفرستادم و دوران رسالت او را کامل نساختم و مدتی از بعثت او نگذشت، جز اینکه برای او جانشینی برگزیدم و من تو را بر پیامبران برتری بخشیدم و جانشین تو را بر همه‌ی جانشینان برتری دادم و تو را به دو فرزند ارجمند حسن و حسین گرامی داشتم. آنگاه فرزندت حسن را پس از پایان دوران زندگی پدرش، گنجینه‌ی دانش خویش، و حسین را خزانه‌دار وحی قرار دادم و او را با شهادت در راه حق و عدالت، گرامی داشته

و فرجام زندگی وی را، به نیکبختی ختم نمودم. از این رو حسین برترین کسی است که راه شهادت را برگزید و بلند مرتبه ترین شهیدان راه خداست. سخن کامل خویش را به همراه او قرار دادم و حجت رسای خود را نزد او نهادم، به برکت ولایت خاندان او پاداش می‌دهم و بخاطر بیگانگی از آنان، کیفر می‌کنم... نخستین امام پس از حسین، فرزندش سالار پرستش کنندگان است و زینب دوستان گذشته‌ی ما، و پس از او، فرزندش محمد، شکافنده‌ی دانش و گنجینه‌ی حکمت من، که شیوه نیای گرانقدرش محمد است، و پس از او فرزندش «عصر». تردید کنندگان در امامت «عصر» نابود خواهند شد، و رد کننده‌ی امامت او همانند رد کننده‌ی من است. من و عده دادم که موقعیت و جایگاه «عصر» را گرامی دارم و پیروان و یاران و دوستانش را شادمان سازم. [صفحه ۳۲۵] پس از او، «موسى» را برای روشنگری راه بندگانم در تاریک‌ترین دوران فریب، به پیشوای دین، برگزیدم. چرا که رشته‌ی مقررات من گسسته نمی‌شود و دلیل روشن من نهان نمی‌گردد و دوستانم با جام مهر و محبت سیراب خواهند شد. پس از پایان امامت «موسى»، امامت خلق در بنده و دوست برگزیده‌ام، «علی» است، همو که دوست و یاری کننده‌ی من است. همو که نگهبانی از ره‌آورد رسالت را، بر دوش او قرار دادم و او را با دادن این مسؤولیت بزرگ آزمودم. او را عفریتی، خودبزرگ‌بین به شهادت خواهد رساند و در شهری که بنده‌ی شایسته‌ی ما آن را بنیاد می‌کند در کنار قبر بدترین مخلوق من به خاک سپرده خواهد شد. من مقرر داشته‌ام که او را به ولادت فرزند ارجمند و جانشین شایسته‌ی و وارث دانش او «محمد»، شادمان سازم. اوست که گنجینه‌ی دانش، جایگاه سر، و حجت من بر آفریدگانم، پس از پدرش خواهد بود. هیچ بنده‌ای به امامت او، ایمان واقعی نمی‌آورد جز اینکه بهشت را جایگاه او خواهم ساخت و شفاعت کننده‌ی هفتاد تن از خاندانش که همگی درخور آتش شده‌اند، خواهم نمود. و نیکبختی را برای فرزند او «علی» دهmin پیشوای امامت کامل می‌سازم، همو که دوست من، یاری کننده‌ی دین من و گواه من در میان مردم و امانتدار وحی و کتاب من است. از او فرزندی پدید می‌آورم که فراخوان بسوی راه و رسم من است و خزانه‌ی دانش من، و نام بندآوازه‌اش «حسن» می‌باشد، و امامت را به فرزندش، آخرین امام نور که نام بندش «محمد» و رحمتی برای جهانیان است، کامل می‌گردانم. در وجود گرانمایه‌ی او، کمال موسی، شکوه عیسی، و شکیبایی ایوب خواهد بود. در عصر غیبت او، دوستانم دچار گرفتاری و ذلت می‌گردند و در راه حق و عدالت سرهایشان بسان سرهای مشرکان از پیکر جدا شده و کشته و به آتش کشیده می‌شوند. تا آمدن او، هماره در بیم و هراس خواهند بود، زمین از خونشان رنگین خواهد شد [صفحه ۳۲۶] و صدای ضجه و فریاد از خانه‌هایشان برخواهد خاست، چرا که اینان دوستان من هستند و دفاع کننده از دین و ارزش‌های انسانی. آری به وسیله این پیشوایان نور بساط هر فتنه کور را بر می‌چینم و هر تزلزل عقیدتی را بر طرف می‌سازم و غل و زنجیرهای استبداد و وجالگری را از دست و پای بندگانم و امی‌نهنم. درود و بخشایش پروردگارشان بر آنان باد که اینان راه یافتگان و راهنمایان واقعی مردم‌اند.

## خیانت تاریخ

«عبدالرحمن ابن سالم» می‌گوید: ابو بصیر پس از نقل این روایت گفت: «اگر در تمام زندگی ات این روایت را شنیده باشی، همین بیان درس آموز، برای هدایت کافی است. از این رو این حدیث را جز از دوستانه اهل بیت نگاهدار.» آری اینک که شما خواننده‌ی پژوهشگر در مورد دانش گسترده و اندیشه‌ی ژرف و عمیق و رابطه‌ی بسیار نزدیک فاطمه علیها السلام با پیامبر حقایقی را دریافتی، با این آگاهیها و آمادگی فکری همراه من بیا و بنگر چه بافته‌های بی‌اساس و پوچی را «عقاد» در کتاب خویش بنام «فاطمه و فاطمیون» سرهم‌بندی کرده و در روایات ساختگی، چه بافته‌های خنده‌آوری آورده، تو گویی آنها را درست هم شمرده است. آری بیا و این خرافات را بنگر و بر خیانت تاریخ بخند و یا اشک تاسف بیار. او از جمله می‌نویسد: «فطرت دین باوری و تعصب مذهبی در دختر پیامبر، بگونه‌ای ریشه داشت که هر آنچه را به عنوان مقررات دینی باور داشت، سخت پاییند بود. تا آنجایی که از

شدت تقوا و پرهیز کاری گمان می‌کرد که خوردن غذای پخته باعث تجدید وضو می‌گردد. این پندار از روایت ساختگی «حسن بن حسن» که از آن حضرت آورده است، دریافت می‌شود که گویی فرمود: [صفحه ۳۲۷] «پیامبر گرامی به خانه‌ی من وارد شد و آنجا مقداری گوشت را که پخته بود از استخوان جدا کرد و میل فرمود. در این هنگام صدای بلال به اعلام اذان بلند شد. آن حضرت برخاست تا نماز را بجا آورد. من جامه‌اش را گرفتم و گفتم: پدر جان! آیا وضو نمی‌گیرید؟ پیامبر پاسخ داد: «فاطمه» جان! وضو دارم برای چه وضو بسازم؟ گفتم: بخاطر خوردن چیزی که آتش به آن رسیده است. پیامبر فرمود: آیا پاکیزه‌ترین غذای شما آن نیست که در آتش پخته است؟» آنگاه «عقاد» می‌نویسد: «فاطمه» در مورد چیزی که بدان آگاهی ندارد تعصب به خرج می‌دهد و از آن پرهیز می‌کند و افراط کاری و سخت‌گیری را بر ملایمت و تعادل در زندگی ترجیح می‌دهد. راستی نگارنده‌ی این سطور نمی‌داند که چگونه به این دروغهای رسوایی که دست هوا و هوس آنها با بی‌شرمی ساخته و پرداخته و زبانهای دروغپرداز و پرفیب آنها را پخش نوده است، پاسخ گوید؟ چرا که اینها ارزش پاسخگویی ندارد. آیا جای آن نیست که از «عقاد» پرسیده شود که سند و مدرک این افسانه‌های شما کدام کتاب معتبر و کدام روایت صحیح و قابل قبول است؟ آیا این همه شواهدی که در این روایت ساختگی هست، بی‌اساس بودن آن را آشکار نمی‌سازد؟ و این شواهد خود افرون بر بی‌اساسی و بدون سند و مدرک بودنش، دلیل دیگری بر ساختگی بودن این روایت نیست؟ به علاوه، نگارنده از «عقاد» می‌پرسد که: فاطمه زهراء علیها السلام مبانی و مقررات دینی خویش را از چه کسی دریافت می‌نمود و احکام اسلام را از چه فردی می‌آموخت؟ آیا نخستین منبع و سرچشممه‌ای که فاطمه آگاهی و دانش گسترده‌ی خویش را از او فرامی‌گرفت، پدرش پیامبر نبود؟ آیا دومین آموزگار او در زندگی امیر مومنان، شوی گرانقدر نبود؟ آیا پیش از این دو منبع و سرچشممه برکات، مصدر علوم و آگاهیهای فاطمه، کتاب [صفحه ۳۲۸] پرشکوه خدا نبود که بخشی از آیات آن در خانه‌ی او، بر پدرش فرود آمد؟ با این بیان، منبع و سرچشممه‌ی علمی و عقیدتی و فکری و فرهنگی فاطمه، این سه منبع فروزان است؛ پیامبر، علی و قرآن. حال چگونه می‌توان به این دروغ رسوا گوش سپرد که بانوی با این شکوه علمی و معنوی، سرور زنان گیتی باشد، اما به مسائل ضروری روزانه آگاه نباشد و دچار افراط و تفریط گردد؟ آیا بانوی سرفراز گیتی مقررات و احکام الهی را از این دجالهای پرفیب و دروغساز و دروغپرداز گرفته بود که دچار آن افراط و تفریط‌ها گردد؟ و جامه‌ی پدر را بگیرد و او را از نماز خواندن باز دارد، بدان پندار که با خوردن گوشت پخته نیاز به تجدید وضو خواهد بود؟ زهی تاسف و کوتاه‌بینی!! به هر حال من نمی‌دانم، شاید او و آنان که این افسانه‌ها را ساخته‌اند، بدانند!

## فاطمه و پوشش بانوان

از آموزش‌های اصیل و سازنده‌ی اسلامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر بدان بسیار بها می‌داد، رعایت شرف و حفظ هویت و حیثیت و کرامت زن از راه پوشش شایسته و منطقی بود، چرا که آن بانوی ارزشمند و متفکر و اصلاحگر به شایستگی و براساس دانش اجتماعی و جامعه‌شناسی دریافته بود که میلیونها رخداد رسوایی برانگیز و فاجعه‌ی تکاندهنده بر اثر بی‌بند و باری و برهنگی و نیمه‌برهنگی زنان، و هرزگی و اختلال خانمانسوز آنان با مردان پدید می‌آید. که با تاسف بسیار، به آن، عنوان پرفیب پیشرفت و تمدن و آزادی زن داده‌اند. اگر شما خواننده‌ی گرامی، در این مورد تردید دارید، سری به روزنامه‌ها و مجلات روزانه و هفتگی در کشورهای اسلامی و غیراسلامی بزنید تا با آمار قربانیان این بالای [صفحه ۳۲۹] بزرگ اجتماعی که جهان معاصر آن را، زیر پوشش واژه‌های زیبای تمدن، توسعه، پیشرفت و آزادی به بار آورده است، بیشتر آشنا شوید، به آمار و ارقام بنگرید تا از تجاوزات جنسی، جنایت سقط جنین، خیانت‌های خانوادگی، از هم پاشیدن کانون خانواده و پراکندگی اعضاء آن، تا دیگر تبهکاریها و آفتها بر خود بلرزید. آری بخش مهمی از اینها، ثمره شوم برهنگی و بی‌بند و باری است. به یاد داشته باشید آن روز که زن مسلمان در جهان اسلام ایمان به عفاف و حجاب داشت، و به ارزشها و ضدارزشها براستی آگاه و معتقد بود و از این که چشم بیگانه‌ای او را

بنگرد و یا سر و صورت و بدن او در برابر چشمهای حریص و هرزه قرار گیرد، عار داشت و آن را مایه‌ی خفت و نکبت خویش می‌شمرد، آری آن روز ۱۰/۱ این رسوایی‌ها و فجایع و رخدادهای تکاندهنده رخ نمی‌داد اما آن روزی که ارزشها جای خود را به بی‌قیدی‌ها سپرد. زن مسلمان نیز سقوط کرد و حیثیت و کرامت خویش را به خطر افکند و کارش به آنجا رسید که رسید. آری بانوی نمونه‌ی اسلام برای حفظ حرمت و آزادگی و کرامت زن، او را برتر و والا-تر از آن شناخت و نخواست که جسمش نمایشگاهی برای چشمهای هرزه باشد. به این دو روایت ارزشمند بیاندیشید که چگونه سخن «فاطمه» در این مورد تحسین و شگفت پیامبر گرامی را برمی‌انگیزد و چگونه پیامبر با دیدگاه دختر فرزانه‌اش همراهی و همراه می‌شود. ۱- «ابونعیم» یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب خویش به نقل از «انس ابن مالک» آورده است که: روزی پیامبر خدا در برابر انبوهی این سوال را طرح کرد که: به نظر شما بهترین و شایسته‌ترین چیز برای زن چیست؟ ما همگی در این مورد اندیشیدیم اما پاسخی که مورد قبول پیامبر باشد، نیافتیم. امیر مومنان به خانه رفت و سوال پیامبر را با دخت ارجمندش در میان نهاد. فاطمه علیها السلام فرمود: بهترین چیز برای زن شایسته و با شخصیت این است که مردان [صفحه ۳۳۰] بیگانه را نبینند و آنان نیز او را نبینند. امیر مومنان نزد پیامبر آمد و پاسخ را، که از بضعه منی. ۲- این روایت به گونه‌ی دیگری نیز آمده است که: امیر مومنان از فاطمه پرسید: بهترین چیز برای بانوان کدام است؟ ما خیر للنساء؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: بهترین چیز این است که آنان با مردان بیگانه سر و کار نداشته باشند و مردان بیگانه آنان را ننگرنند... «خیر لهن ان لا يرین الرجال ولا يروننهن». امیر مومنان این پرسش و پاسخ را در محضر پیامبر طرح کرد و آن حضرت فرمود: فاطمه بسیار عالی پاسخ داده است، چرا که او پاره‌ی وجود من است. ۳- «بن مغازلی» یکی از دانشمندان اهل سنت در کتاب «مناقب» خویش از چهارمین امام نور آورده است که: مرد نایبینایی از سالار بانوان اجازه خواست تا به محضر او شرفیاب شود که فاطمه علیها السلام خویشن را از او پوشانید و آنگاه اجازه ورود داد. پیامبر پرسید: «فاطمه» جان این مرد نایبیناست و نمی‌تواند تو را بنگرد، با این وصف چرا خود را پوشاندی؟ پاسخ داد: آری، درست است که او نمی‌بیند، اما من که او را می‌نگرم و افون بر آن حس بويایي که دارد. پیامبر خدا فرمود: «اشهد انک بضعة منی» گواهی می‌دهم که تو پاره‌ی وجود من هستی. [صفحه ۳۳۱]

## فاطمه و نیایش با خدا

بی‌تردید دعا و نیایش اهمیت بسیار و اثر سرنوشت‌سازی در زندگی انسان و نیکبختی او و برآمدن خواسته‌ها و تحقق آرزوهایش دارد، و این ره‌آورده دعا هنگامی سرنوشت‌سازتر خواهد بود که انسان در شرایطی قرار گیرد که همه‌ی راه‌ها به روی او مسدود گردد، تمامی وسایل طبیعی با شکست روبرو شود و راه‌های مادی به بن‌بست منتهی گردد. اینجاست که او از همه جا نامید گشته و به دعا و نیایش با آفریدگار هستی، که بر هر کاری تواناست، روی می‌آورد، چرا که او فرموده است: «ادعونی، استجب لکم». [۲۲۱] افون بر آنچه آمد، دعا و نیایش تنها برای هنگامه‌ی نیاز نیست بلکه نیایش با خدا باید به عنوان یک برنامه‌ی همیشگی در زندگی انسان شناخته شود. چرا که باعث استواری و گستاخانه‌ی پیوند انسان با خدا می‌گردد و به انسان نوعی صفاتی معنوی و نورانیست درونی ارزانی می‌دارد، که در پرتو آن می‌تواند به اوج ارزشها و کمال والای انسانی پرکشد. از همین دیدگاه است که در زندگی دوستان خدا دعا و نیایش، جایگاه رفیعی دارد. آنان به دعا خو می‌گرفند، بسوی آن عاشقانه روی می‌آورند و با آن به اوج آرامش و انسجام پرمی‌کشیدند. و نیز بر این اساس است که از دخت اندیشمند پیامبر دعاها و نیایش‌های فراوانی رسیده است، که آن بانوی توحیدگرا بوسیله‌ی آنها، با پروردگارش راز و نیاز می‌نمود. شمار دعاها رسیده، بسیار است و در کتابهای دعا موجود می‌باشند که ما نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم: [صفحه ۳۳۲] ۱- سید بن طاووس در کتاب خود «مهر الدعوات» تحت عنوان

«گزیده‌هایی از دعاهای سالار و مام پرشکوهمن فاطمه» می‌نویسد: دومین امام نور از مام گرانمایه‌اش فاطمه آورده است که: پیامبر خدا به من فرمود: دخترم آیا نمی‌خواهی دعایی به تو بیاموزم که هر کس آن را بخواند دعایش مستجاب گردد، و اگر تو آن را بخوانی، سحر و سم در تو اثر نکند، مورد شمات دشمن قرار نگیری، شیطان به تو نزدیک نگردد، خدای هرگز از تو روی نگرداند و دلت هیچگاه از حق انحراف نجوید و دعایت رد نشود و خواسته‌هایت برآورده گردد؟ فاطمه گفت: چرا پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است برای من دوست داشتنی‌تر است. پیامبر فرمود پس بخوان! یا اعز مذکور و اقدمه قدمًا فی العز و الجبروت، یا رحیم کل مسترحم، و مفعع کل ملهوف الیه، یا راحم کل حزین یشکو بثہ و حزنه الیه، یا خیر من سئل المعرف و اسرعه اعطاء، یا من يخاف الملائكة المتوقدة بالنور منه؛ اسالک بالاسماء التي يدعوك بها حملة عرشك، و من حول عرشك بنورك یسبحون شفقة من خوف عقابك، و بالاسماء التي يدعوك بها جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل الا اجتنى و كشفت- يا الهى كربتى، و سترت ذنوبى؛ یا من امر بالصحيحه في خلقه فإذا هم بالساهرة يحشرون، و بذالك الاسم الذى احيت به العظام و هي رميم، احى قلبى، و اشرح صدرى و اصلاح شانى. یا من خص نفسه بالبقاء، و خلق لبريته الموت و الحياة و الفناء يا من فعله قول و قوله امر، و امره ماض على ما يشاء؛ اسالک بالاسم الذى دعاك به خليلك حين القى فى النار، فدعاك به فاستجبت له، و قلت: يا نار كونى بربادا و سلاما على ابراهيم؛ و بالاسم الذى دعاك به موسى من جانب الطور الايمان فاستجبت له؛ و بالاسم [صفحة ۳۳۳] الذى خلقت به عيسى من روح القدس، و بالاسم الذى تبت على داود، و بالاسم الذى وهب لزکریا یحیی، و بالاسم الذى کشفت به عن ایوب الضر، و تبت به على داود، و سخرت به سليمان الريح تجری بامرها، و الشياطين و علمته منطق الطير؛ و بالاسم الذى خلقت به العرش، و بالاسم الذى خلقت به الكرسى، و بالاسم الذى خلقت به الروحانيين، و بالاسم الذى خلقت به الجن والانس، و بالاسم الذى خلقت به جميع خلقك، و بالاسم الذى خلقت به جميع ما اردت من شيء و بالاسم الذى قدرت به على كل شيء؛ اسالک بهذه الاسماء الا ما اعطيتني سولی، و قضیت حوانجی یا کریم. [۲۲۲]. بار خدایا! ای عزیزترین یاد شده‌ها، و ای باسابقه ترین سابقه‌داران در عزت و اقتدار. بار خدایا! ای بخشایشگر هر خواهند بخشایش، و ای دادرس هر دل سوخته. بار خدایا! ای مهروز هر اندوه زده‌ای که غم و اندوه خویش را به بارگاه پرشکوه تو شکایت می‌برد. بار خدایا! ای بهترین کسی که کار پستنیده از او خواسته شده و همواره خود را به بخشایش بندگان مشغول ساخته. بار خدایا! ای کسی که فرشتگان درخشندگی به نور، از او می‌هراستند. تو را به نامهای گرانمایه‌ای می‌خوانم که حاملان عرشت و آنانکه گردانگرد آن هستند، تو را بدان نامها می‌خوانند و هر اسان از کیفرت، تو را بدان نامها ستایش می‌کنند و به نامهایی که جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل تو را بدانها می‌خوانند، فرامی‌خوانم که مرا پاسخگویی و گرفتاریم را ای خدای من، برطرف سازی و گناهانم را پوشانی و از کارنامه‌ی زندگی ام بزدایی. ای خدایی که در میان خلق خویش، فرمان خروش رستاخیز را خواهی داد و بناگاه همه‌ی آنان از خواب عمیق مرگ ییدار و محسور می‌گردند. [صفحة ۳۳۴] تو را به آن نام بلندی که بوسیله‌ی آن استخوانهای پوسیده را زنده می‌سازی، می‌خوانم که قلبم را حیات بخشی و سینه‌ام را گشاده سازی و کارم را به صلاح آوری، ای آنکه خود را به جاودانگی مخصوص گردانید. و برای مخلوقات، مرگ و زندگی را آفرید. ای آنکه کردارش گفتار و گفتارش فرمان و فرمانش بر آنچه بخواهد، انجام‌پذیر است. تو را به آن نام مقدسی می‌خوانم که دوست ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد، تو را بدان نام فراخواند و تو خواسته‌اش را برآورده و فرمودی: ای آتش برابر ایم سرد و سلامت باش. و تو را بدان نام گرامی می‌خوانم که موسی از جانب راست «طور سینا» تو را بدان فراخواند و تو خواسته او را برآوردي. و تو را بدان نام پربرکتی می‌خوانم که به سبب آن گزند و زیان از ایوب برطرف ساختی. و تو را بدان نام گرانمایه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، توبه‌ی داود را پذیرا گشتی. و تو را بدان نام جاودانه‌ای می‌خوانم که به برکت آن، باد را بر سليمان پیامبر مسخر ساختی که به فرمان او جريان می‌یافت. و شياطين را تحت فرمان او درآوردی و زبان پرندگان را بدؤ آموختی و بدان نام پرشکوهی که یحیی را به زکریا ارزانی داشتی و عیسی را بدون پدر از روح القدس آفریدی و به نام والایی که در پرتو آن عرش و کرسی را پدید آوردی و به نام پرارجی

که به برکت آن جن و انس را آفریدی و به نام گرانقدری که تمامی مخلوقات و همهی پدیده‌ها را آفریدی و به نام ارجمندی که به برکت آن بر انجام هر چیزی توانایی داری. آری به تمامی این نامهای شکوهمند تو را می‌خوانم که همهی خواسته‌هایم را برآوری و تمامی نیازهایم را به برکت آنها بطرف سازی. [صفحه ۳۳۵] پیامبر در پایان دعا فرمود: فاطمه جان! هنگامی که تو این دعا را بخوانی از بارگاه خدا پاسخ می‌رسد که: آری! آری! خواسته‌هایت برآورده است. ۲- و نیز از جمله‌ی دعاها رسیده از آن حضرت این است که فرمود: اللهم! قنعنی بما رزقني، و استرنی و عافنى ابدا ما ابقيتنی، و اغفرلی و ارحمنی اذا توفيتني؛ اللهم! لا تعينی فی طلب ما لا تقدر لی، و ما قدرته على فاجعله ميسرا سهلا؛ اللهم! کاف عنی والدی و کل من له نعمته على خیر مکافاة؛ اللهم! فرغنی لما خلقتنی له، و لا- تشغلنی بما تکفلت لی به، و لا تعذبنی و انا استغفرک، و لا تحرمنی و انا اسالک؛ اللهم، ذلل نفسی فی نفسی، و عظم شانک فی نفسی، و الهمنی طاعتك، و العمل بما يرضيک، والتجنب عما يسخطك، يا ارحم الرحمين. [۲۲۳]. بار خدایا! مرا به آنچه روزیم ساخته‌ای، قانع ساز، و عیب مرا بپوشان و تا پایان زندگی ام که مرا در کتف لطف خویشتن نگاه داشته‌ای، سلامتم بخش و آنگاه که مرا از دنیا می‌بری مهرت را بر من بباران و مورد بخشايشم قرار ده. بار خدایا! مرا در پی آنچه روزیم ناخته‌ای، به زحمت مینداز و آنچه را روزیم ساخته‌ای سهل و آسانش ساز. بار خدایا! پدر و مادرم و همه کسانی که نعمتی در حق من روا داشته‌اند، از جانب من بهترین پاداش بدانان عنایت فرما. بار خدایا! مرا بخاطر آنچه آفریده‌ای آسوده خاطر ساز و بدانچه برای من ضمانت [صفحه ۳۳۶] فرموده‌ای، مرا مشغول مساز. با اینکه آمرزش تو را می‌خواهم مرا کیفر مکن و در حالی که تو را می‌خوانم مرا از الطاف خود محروم مساز. ۳- و نیز این دعاست که بطرف کننده تب و بیماری است. در روایت است که پیامبر گرامی روزی به خانه‌ی دخترش وارد شد و دید فرزندش حسن، در بستر بیماری است. این رخداد بر آن حضرت گران آمد. از این رو فرشته‌ی وحی سر رسید و گفت: ای محمد! آیا دعایی بر شما نیاموزم که با خواندن آن، خدا فرزندت را شفا بخشد؟ پیامبر فرمود: چرا، گفت: پس بخوان! اللهم لا- الا-انت العلی العظیم، ذوالسلطان القديم، و المـنـ العـظـیـم، و الـوـجـهـ الـکـرـیـمـ، لا- الا-انت العلی العظیم، ولـیـ الـکـلـمـاتـ التـامـاتـ وـ الدـعـوـاتـ الـمـسـتـجـابـاتـ، حلـ ماـ اـصـبـعـ بـفـلـانـ. در پایان دعا پیامبر دست شفابخش خویش را بر پیشانی فرزندش نهاد که به خواست خدا بهبود یافت. ۴- این دعا در میان همهی شیعیان از دانشمندان گرفته تا دیگران مشهور و به نام گرانمایه‌ی فاطمه معروف است و اثر خاص آن در مبارزه با «تب» در قرنها و نسلها به تجربه به اثبات رسیده است. دانشمندان بزرگ شیعه این دعا را در کتابهای روایی و دعاها خویش آورده‌اند. برای نمونه مرحوم «سید بن طاووس» این دعا را در کتاب خویش «مهر الدعوات» با روایتی از فاطمه علیها السلام آورده است که اینگونه است: «سلمان فارسی» می‌گوید: این دعا را بانوی نمونه‌ی اسلام به من آموخت و فرمود: «اگر می‌خواهی در زندگی خویش دچار عارضه‌ی تب نگردی بر این سخن که پدرم پیامبر [صفحه ۳۳۷] به من آموخت هر بامداد و شامگاه مواظبت کن. و من خودم هماره در هر صبح و شام آن را می‌خوانم». «سلمان» پرسید: کدام دعا؟ فرمود: این دعا... بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله نور، بسم الله نور النور، بسم الله نور على نور، بسم الله الذي هو مدبر الأمور، بسم الله الذي خلق النور من النور، الحمد لله الذي خلق النور من النور، و انزل النور على الطور، في كتاب مسطور في رق منشور، بقدر مقدور، على نبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعز مذكور، وبالفخر مشهور، وعلى السراء والضراء مشكور، و صلى الله على سیدنا محمد و آل‌الطاهرین. به نام خداوند بخشنده بخشنده گشکر به نام خداوند نور. به نام خداوندی که نور نور است. به نام خداوندی که نوری است بر نور. به نام خداوندی که تدبیر گر کارهاست. به نام خداوندی که نور را از نور پدید آورد و نور را بر طور سینا در کتاب نگاشته شده، در صفحه‌ای گشوده، به اندازه‌ی مشخص، بر پیام آور نعمت داده شده فروفرستاد. ستایش از آن خدایی است که به بی‌همتایی و توانمندی وصف شده، به افتخار شهرت یافته و در آسایش و رنج بندگان مورد سپاسگزاری قرار گرفته است. و دورد خدا بر سالار ما محمد و خاندان پاکش باد. «سلمان» می‌افزاید: به خدای سوگند! من این دعا را به بیش از یک هزار نفر که در مکه و مدینه از شدت تب می‌سوختند، آموختم و آنان خواندند و به یاری خدا و خواست او نجات یافتند. [صفحه

۵- و نیز از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: پیامبر خدا هرگاه وارد مسجد می‌شد این دعا را می‌خواند: «بسم الله، و الحمد لله، و صلى الله على رسول الله، اللهم اغفر لى ذنبى، و سهل لى ابواب رحمتك». و هرگاه از مسجد خارج می‌شد این دعا را: اللهم اغفر لى ذنبى، و سهل ابواب (رحمتك) و فضلک.» [۲۲۴] ۶- چهارمین امام نور آورده است که: پدرم روز شهادت خویش مرا به سینه چسبانید و فرمود: پسرم! دعایی را که مادرم فاطمه به من آموخته است از من به یادگار حفظ کن. این دعا را پیامبر به او آموخت و جبرئیل از جانب خدا به پیامبر آورد تا هنگامه‌ی فشار غم و اندوه و فرود بلا و گرفتاری و خطر سهمگین و شکننده بخواند. آن دعا این است: بحق يس و القرآن الحكيم، و بحق طه و القرآن العظيم، يا من يقدر على حوائج السائلين، سا من يعلم ما في الصمير، يا من منفس عن المكروبين يا مفرج عن المعمومين يا راحم الشيخ الكبير، يا رازق الطفل الصغير، يا من لا يحتاج إلى التفسير صل على محمد و آل محمد، و افعل بي... به حقيقة «يس» و قرآن حكمت آموز سوگند، به حقيقة «طه» و قرآن پرشکوه سوگند، اى کسی که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] اى بروط که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] اى بروط که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] اى بروط که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] اى بروط که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹] اى بروط که بر انجام خواسته‌های خواستاران توانایی. اى کسی که آنچه در اعماق جان انسانه‌است، می‌دانی. [صفحه ۳۳۹]

کننده‌ی اندوه زدگان، و اى گشاینده مشکلات غم زدگان، اى مهر ورزنه به پیر کهنسال، اى روزی رسان کودک خردسال، اى آنکه از روشنگری و بیان خواسته‌های بندگان خویش بی‌نیاز است. بر محمد و خاندان محمد درود فrst و با من آنگونه که خود شایسته‌ی آنی، رفتار کن... ۷- و نیز از ششمین امام نور آورده‌اند که: فاطمه نزد پدرش پیامبر آمد و از درد دندان شکایت کرد. پیامبر انگشت شفابخش دست راست خویش را بر نقطه‌ی درد نهاد و این دعا را خواند: «بسم الله و بالله، اسالك بعزتك و جلالك وقدرتك على كل شيء، ان مریم لم تلد غير عیسی روحک و کلمتك، ان تكشف ما تلقی فاطمة بنت خدیجه من الضر کله.» و آنگاه بهبود یافت. ۸- و نیز آورده‌اند که فاطمه به دیدار پیامبر آمد. آن حضرت فرمود: دخترم! نمی‌خواهی ارمغانی به تو بدهم؟ گفت: چرا! فرمود: این دعا را بخوان: اللهم ربنا و رب كل شيء، منزل التوراة و الانجیل و الفرقان، و فالق الحب والنوى، اعوذ بك من شر كل دابة انت آخذ بناصيتها، انت الاول فليس قبلك شيء، و انت الآخر وليس بعدهك شيء و انت الظاهر وليس فوقك شيء و انت الباطن وليس دونك شيء، صل على محمد وعلى اهل بيت عليهم السلام، واقض عنى الدين، واغتنى من الفقر، ويسرى كل الامر يا ارحم الراحمين. [صفحه ۳۴۰] بار خدایا! اى پروردگار ما و پروردگار همه‌ی پدیده‌ها، اى فرود آورنده‌ی کتابهای آسمانی تورات و انجیل و قرآن، اى شکافنده‌ی دانه و هسته، من از شر هر جنبنده‌ای به تو پناه می‌برم. چرا که تو مهار آنرا در کف با قدرت داری. تو آغازی هستی که پیش از تو چیزی نیست و تو پایانی خواهی بود که پس از تو چیزی نخواهد بود. تو آشکاری هستی که فراتر از تو چیزی نیست و تو حقیقت نهانی هستی که جز تو قدرتی نیست. بر مدد و خاندانش که سلام بر آنان باد، درود فrst و دین ما را پذیر و ما را از فقر و تنگدستی دور ساز و همه‌ی کارها را بر ما آسان فرما، اى مهربان ترین مهربان. ۹- و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که فرمود: دخت فرزانه‌ی پیامبر از بی‌خوابی به آن حضرت شکایت کرد. پیامبر فرمود: دخترم به هنگام اندوه و بی‌خوابی این دعا را بخوان: «يا مسبع البطون الجائعه، و يا كاسى الجسم العاريه، و يا ساكن العروق الضاربه، و يا منوم العيون الساهره، سكن عروقى الضاربه، و اذن لعيى نوما عاجلا». و به برکت این دعا اندوه و بی‌خوابی آن حضرت بروط گردید.

۱۰- و نیز از دعاهای رسیده‌ی از آن حضرت این دعاست: اللهم بعلمك الغيب، وقدرتک على الخلق، احيني ما علمت الحياة خيراً لي، و توفى اذا كانت الوفاه خيراً لي، اللهم انى اسالك كلمة الاخلاص، و خشيتک فى الرضا والغضب، والقصد فى الغنى والفقير، و اسالك نعيملاً -ينفذ، و اسالك قره عين لا تنتقطع، و اسالك الرضا بالقضاء، و اسالك برد العيش بعد الموت، و ايالك النظر الى وجهک و الشوق الى لقائك، من غير ضراء مضرة، و لا فتنه مظلمة، اللهم زينا بزينة الایمان، و اجعلنا هداه مهديين يا رب العالمين.» [صفحه ۳۴۱] بار خدایا! تو را به دانش نهانی و به توانایی ات بر آفرینش سوگند، تا آنگاه سراسر زندگی ام را شایسته می‌دانی و می‌پسندی، مرا زنده بدار و هنگامی که مرگ برایم بهتر و افتخار آمیزتر است، مرا بمیران. بار خدایا! از پیشگاهت ایمان خلل ناپذیر و پرواای از بارگاه با عظمت در خشنودی و غصب و اعتدال و میانه‌روی در هنگامه‌ی بی‌نیازی و نیازمندی، می‌طلبم. از تو نعمتی

پایان ناپذیر و روشنی چشمی، جاودانه می‌خواهم. از پیشگاهت خشنودی به حکم و فرمان می‌خواهم و از درگاهت زندگی سعادتمدانه برای پس از مرگ و جهان دیگر می‌طلبم و از بارگاهت امید و نگرش بر مهر و شکوهت، و شور و عشق دیدارت را بی‌آنکه زیان و فتنه‌ای تاریک در پی داشته باشد، می‌خواهم. بار خدایا! ما را به زیور ایمان آراسته ساز و از هدایت گران راه یافته‌ی درگاهت، قرار ده، ای پروردگار جهانیان. [صفحه ۳۴۳]

## روند تاریخ و آینده‌ی امت

### اشاره

۱- پیامبر فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد آیا با من سخن نمی‌گویی؟ ۲- پس از رحلت پیامبر ۳- فاطمه در مسیر تند بادها آخرین سخن پیش از ورود به بحث یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر دریافت‌ها دریغ و درد... ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر آن لحظات سخت و بحرانی... واعفراه! به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد شهامت و ایمان وصف ناپذیر [صفحه ۳۴۴]

## پیامبر، فاطمه را از رویدادهای آینده آگاه می‌سازد

### اشاره

طبیعی است که فاطمه علیها السلام به دلیل موقعیت ممتاز و مقام والایی که نزد پیامبر داشت، آن حضرت او را از همه‌ی حوادث بزرگ و کوچک آینده باخبر می‌ساخت و همه رخدادها و دانش آنها را به او می‌آموخت. راستی هنگامی که پیامبر خدا مردم را از آینده و راز و رمز صعودها و سقوطها و حوادث آن با خبر می‌سازد و آنان را از نشانه‌های فرارسیدن رستاخیز و ویژگیهای واپسین حرکت تاریخ آگاه می‌نماید، آیا می‌شود از آنچه پس از او بر خاندان و بر دخت فرزانه‌اش خواهد رفت، آگاه نباشد و یا آگاه باشد اما خاندان و بویژه دخت محبوب خویش را از آینده و رخدادهای سرنوشت‌ساز آن آگاهی نبخشد؟ چرا، پیامبر خاندان گرانمایه‌ی خویش را از رخدادهایی که پس از او در راه بود آگاه می‌ساخت. بارها از شهادت جانسوز حسین علیها السلام به یاران و همسرانش خبر داد و بی‌هیچ تردیدی «فاطمه» را نیز از آن رویدادهای جانگذار آگاه نمود. پیامبر از همه‌ی روزها، بیشتر در واپسین روزهای زندگی و بویژه آخرین شب‌نه روز توقف خویش در این جهان که فرصت تنگ می‌شد و ساعت آخر از راه می‌رسید- همه‌ی پرده‌ها را از برابر دید گان دخت فرزانه‌اش کنار زد و با کمال صراحت او را از آینده باخبر ساخت و به او نوید داد که جدایی میان او و پدرش کوتاه خواهد بود و «فاطمه» [صفحه ۳۴۵] به زودی در بهشت پر طراوت و زیبای خدا به پدر خواهد پیوست و همه‌ی رویدادها را که بصورت زنجیره‌ای در راه بود، یکی پس از دیگری برای او روش ساخت. برای نمونه: ۱- از «عبدالله بن عباس» آورده‌اند که: هنگامی که واپسین ساعت زندگی ظاهری پیامبر در این جهان فرارسید، آن حضرت گریه کرد به گونه‌ای که محسن شریف‌ش اشک آلود شد. دلیل آن را پرسیدند؟ فرمود: بر آینده‌ی خاندانم و بر آنچه بدترین امت از ستم و بیداد در حق آنان روا می‌دارند، گریه می‌کنم. گویی دخت فرزانه‌ام، «فاطمه» را می‌نگرم که پس از من مورد ستم قرار می‌گیرد و فریاد پدر! او به آسمان بر می‌خیزد اما کسی از امت من به یاری او برنمی‌خیزد. فاطمه علیها السلام پس از شنیدن این سخن از پیامبر خدا، به گریه پرداخت و پیامبر به او فرمود: «فاطمه» جان گریه مکن! دخت فرزانه‌ی پدر عرض کرد: پدر جان بر خویشتن نمی‌گریم بلکه گریه‌ام، گریه‌ی فراق است و بر جدایی از شما اشک می‌ریزم. پیامبر فرمود: نویدت باد ای دخت «محمد» که پس از من به سرعت به من خواهی پیوست و تو نخستین کسی از خاندانم خواهی بود که به من ملحق خواهی شد. [۲۲۵] ۲- و نیز از همو آورده‌اند که: پیامبر

گرامی در واپسین ساعات زندگی خویش در این جهان از جمله فرمود: هنگامی که «فاطمه» را می‌نگرم به یاد ستم و بیدادی می‌افتم که پس از من بیداد گران در مورد او روا می‌دارند. گویا می‌نگرم که فشار و استبداد به خانه‌اش وارد شده و حرمت او [صفحه ۳۴۶] هتک گشته و حقوقش غصب گردیده است. می‌بینم که «ارث» او را برد و پهلوی او را شکسته و جنینش را سقط نموده‌اند و او از فشار ستم و بیداد ندای یا محمد! سر می‌دهد اما کسی پاسخ یاری طلبی او را نداده و به کمک او نمی‌شتابد. می‌بینم که دخترم همواره پس از من اندوهزده و پریشان و گریان است. گاهی فرود نیامدن فرشته‌ی وحی و قطع پیام از خانه‌اش را به یاد می‌آورد و گاهی جدایی و فراق پدر را. هنگامی که شب فرامی‌رسد و دیگر صدای تلاوت قرآن را که در آنجا طینانداز بود نمی‌شنود، اندوهگین و وحشت‌زده می‌شود و احساس می‌کند که پس از آن دوران عزت و شکوه و عظمت در حیات پدر، اینکه دچار فشار و وحشت و بیداد شده است... آری روایاتی که از پیامبر گرامی در این مورد رسیده و ضمن آنها از رخدادهایی که برای خاندانش پس از او در راه بود، خبر داده است و آخرین آنها سلسله خبرهایی است که آن حضرت ساعتی پیش از خویش آگاهی‌ها داد. فرمود و در آن سخنان آخرین به امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین، از رخدادهای تکاندهنده‌ی پس از خویش آگاهی‌ها داد.

۳- و نیز از «جابر انصاری» آورده اند که: پیامبر گرامی در واپسین ساعت زندگی به «فاطمه» فرمود: پدر و مادرم به قربانت! کسی را به سراغ همسرت بفرست تا زودتر حاضر گردد. او، در فرمانبرداری از پیامبر به یکی از فرزندان دلبندش فرمود: نزد پدرت بشتاب و بگو نیای گرانقدرم شما را فراخوانده است. حسین علیه‌السلام نزد پدر شافت و او را از دعوت پیامبر آگاه ساخت. امیر مومنان وارد شد و دید پیامبر در بستر است و «فاطمه» در کنار پدر نشسته و زمزمه می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید: هان ای پدر عزیز چقدر بر اندوه تو اندوهزده‌ام... [صفحه ۳۴۷] پیامبر فرمود: فاطمه جان! از این پس برای پدرت اندوهی نخواهد بود، اما جان پدر آنگونه که من در مرگ «ابراهیم» گفتم و سوگواری کردم تو نیز همان را، بگو! چشم‌ها اشک می‌ریزند و دل به درد می‌آید اما چیزی که پروردگار را خوش نیاید بر زبان نخواهیم آورد... ۴- و نیز آورده‌اند که آن حضرت در واپسین لحظات، علی و «فاطمه» و حسن و حسین را فراخواند و به همه‌ی کسانی که در خانه‌اش بودند دستور داد از آنجا بیرون روند و بر بانو «ام‌سلمه» فرمود بر درب خانه بایست تا کسی وارد نشود. آنگاه رو به امیر مومنان نمود و فرمود: علی جان نزدیک بیا! او نزدیکتر رفت. پیامبر دست «فاطمه» را گرفت و برای مدتی کوتاه بر روی سینه‌ی خویش نهاد آنگاه با دست دیگر ش دست «علی» را گرفت و خواست سخن بگوید که باران اشک به او امان نداد و «فاطمه» و علی و حسن و حسین نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند. فاطمه علیه‌السلام گفت: ای پیامبر خدا! و ای سالار پیام آوران! و ای امین پروردگار! و ای سفیر الهی! و ای محبوب خدا! با گریه‌ات قلب مرا شکافتی و جگرم را آتش زدی، آخر فرزندان من پس از تو چه کسی را خواهند داشت؟ چه کسی پس از تو از بیدادی که بر من وارد می‌شود، از من دفاع خواهد نمود؟ چه کسی از «علی» که برادر تو و یار و یاور دین توست حمایت خواهد کرد؟ و چه کسی از وحی و رسالت و فرمان خدا، پشتیبانی خواهد نمود؟ و گفت و گریست و چهره بر چهره‌ی پر فروغ پدرش پیامبر خدا نهاد و او را بوسه‌باران [صفحه ۳۴۸] ساخت و از پی او علی و حسن و حسین نیز خود را بر روی پیامبر افکنند و او را بوسیدند. پیامبر سرش را بسوی آنان بلند کرد و در حالی که دست «فاطمه» بر دست آن حضرت بود، دست «علی» را نیز گرفت و دست «فاطمه» را بدست «علی» سپرد و فرمود: ای اباالحسن! این امانت خدا و امانت پیامبر، محمد است که به تو می‌سپارم. امانت خدا و پیامبر را خوب حفظ کن. و من می‌دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود. و افزود: علی جان! به خدای سوگند این سالار بانوان بهشت است. به خدای سوگند این مریم پرشکوه من است... آگاه باشد به خدای سوگند من به این منزلت رفیع نرسیده‌ام مگر اینکه برای «فاطمه» و شما همه‌ی موهاب را خواسته‌ام و خدا همه‌ی خواسته‌هایم را ارزانی داشته است. علی جان! آنچه را «فاطمه» خواست، انجام ده چرا که من او را به کارهایی فرمان داده‌ام که فرشته‌ی وحی به من فرمان آورده است، و بدان که من از هر کس دخت فرزانه‌ام، خشنود باشد، خشنود خواهم شد، و پروردگار من و فرشتگان نیز خشنود خواهند بود. علی جان! وای بر کسی که به «فاطمه» ستم روا دارد. وای بر کسی

که حق وی را غصب کند! وای بر کسی که حرمت و شکوه او را هتک نماید... آنگاه «فاطمه» را به سینه چسبانید و سرش را بوسه باران ساخت و فرمود: «فاطمه» جان! پدرت به قربانت. ۵- و از امام صادق در روایتی طولانی آورده‌اند که فرمود: پیامبر در واپسین لحظات به دخت گرانمایه خویش فرمود: آیا خشنود نمی‌گردد که به فرشتگانی که بر کرانه‌های آسمانها به سوی تو می‌نگرند و گوش به فرمان تو هستند بنگری؟ [صفحه ۳۴۹] به آنان که به شوی گرانمایه‌ات می‌نگرند که به هنگام حضور تمامی مردم در روز رستاخیز با دشمنش در پیشگاه خدا به گفتگو بر می‌خیزند و بر آنان پیروز می‌گردد؟ و آیا نمی‌خواهی بنگری که خدا با کشندگان تو و همسر و فرزندان‌ت چگونه رفتار خواهند کرد؟ آری پیامبر با صراحة تمام به دخت گرامی خویش خبر می‌دهد که بزودی به شهادت خواهد رسید، همانگونه که از شهادت امیر مومنان و فرزندانش خبر می‌دهد. و شما خواننده‌ی گرامی بزودی در بخش آینده‌ی کتاب، رنجها و مصیت‌هایی را که بر بانوی بانوان وارد آمد و بر شهادت او انجامید، همه را مطالعه خواهی کرد. ۶- و نیز از هفتمنین امام نور آورده‌اند که فرمود: من از پدرم امام صادق علیه السلام پرسیدم: مگر نه اینکه امیر مومنان نویسنده‌ی وصیت پیامبر بود و خود پیامبر و جبرئیل و میکائیل گواه آن نوشته؟ پدرم مدتها سر به زیر افکند سپس فرمود: پسرم چرا، همانگونه بود. اما هنگامی که واپسین لحظات عمر پیامبر رسید وصیت‌های او از جانب خدا در نامه‌ای استوار نگاشته شده و بوسیله‌ی فرشته‌ی وحی به همراه انبوهی از فرشتگان امین خدا به آن حضرت فرود آمد. فرشته‌ی وحی گفت: ای محمد! دستور دهید کسانی که نزد شما هستند، جز جانشین راستین شما «علی»، از اطاق بیرون روند و تنها او بماند که وصیت‌نامه‌ی شما را در حضور خود شما از ما بگیرد و ما شما را گواه بگیریم تا آن را به جانشینات تسلیم نموده و او را مسؤول عمل به آن بشناسیم. پیامبر دستور داد، جز امیر مومنان، و دخترش فاطمه که میان پرده و در ماند، همه بیرون رفتند. آنگاه فرشته‌ی وحی گفت: ای محمد پروردگارت به شما درود می‌فرستد و می‌فرماید: این همان نامه‌ای است که با تو پیمان بستم و عمل بدان را شرط نمودم و تو را بر آن گواه گرفتم و فرشتگانم را در مورد آن گواه تو ساختم و گواهی من بسنده است. [صفحه ۳۵۰] فرشته‌ی وحی هنگامی که به این فراز از نامه رسید، همه وجود پیامبر به لرده درآمد و فرمود: ای فرشته‌ی وحی! پروردگار من خود سلام است و سلام از اوست و به سوی او باز می‌گردد. او درست فرمود و شایسته عمل کرد. نامه را به من بده! جبرئیل نامه را به آن حضرت داد و از او خواست که آن را به جانشین خویش، امیر مومنان بدهد و پیامبر نامه را به علی داد و فرمود: آن را بخوان! و آن حضرت همه‌ی نامه را از آغاز تا انجام واژه به واژه خواند. پس از آن، پیامبر فرمود: علی جان! این پیمان پروردگار من و شرط او و امانت اوست که آن را به تو سپردم و پیام او را رسانیدم و خیرخواهی خویش را برای امت به اوج رساندم. علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به قربانت! من گواهی می‌دهم که پیام خدای را رساندی و خیرخواهی نمودی و آنچه را فرمودی تصدیق می‌کنم و گوش و چشم و گوشتش و خون من بر این حقایق گواهند. در این هنگام فرشته‌ی وحی گفت: و من نیز بر این مطلب گواه خواهم بود. آنگاه پیامبر فرمود: علی جان! وصیت مرا گرفتی و از آن آگاه شدی؟ و وفای به آن را تضمین می‌کنی؟ پاسخ داد: آری، پدر و مادرم به قربانت! من عمل به آن را تضمین می‌کنم و خدای یار و یاور من و توفیق‌دهنده‌ام در عمل به آن خواهد بود. پیامبر فرمود: اینکه جبرئیل و میکائیل گواه میان من و شما هستند و آن دو حاضرند و به همراه آنان فرشتگان مقرب خدا هستند که آنها را در این مورد گواه می‌گیرم. علی گفت: آری باید گواه باشند، پدر و مادرم به قربانت! من نیز آنان را به گواهی می‌گیرم. آنگاه پیامبر به اشاره‌ی جبرئیل در مورد دستورات خدا از امیر مومنان پیمان گرفت که: علی جان! آیا به این پیمان خویش بطور کامل وفادار خواهی بود که به آنچه در این وصیت‌نامه آمده است عمل کنی؟ [صفحه ۳۵۱] روند تاریخ و آینده‌ی امت آیا در مورد دوستی با دشمنان خدا و پیامبر، و دشمنی با دشمنان خدا و پیامبر و بیزاری جستن از آنان و شکنیابی و فرو خوردن خشم در برابر حق‌کشی آنان و پایمال ساختن حقوق و شکستن حرمت بوسیله‌ی دشمنان خدا، تعهد می‌پذیری؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا. آنگاه افزود: به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! خود شنیدم که جبرئیل به پیامبر می‌گفت: «ای محمد! به امیر مومنان روشن ساز که حرمت او شکسته می‌شود و این به معنای شکسته

شدن حرمت خدا و پیامبر است و روشن ساز که در راه حق و عدالت محاسنش از از خون سرش خضاب خواهد شد.» امیر مومنان خاطرنشان می‌سازد که من با شنیدن خبر این رویدادهای تکاندهنده و تحول نامطلوب اجتماعی پس از پیامبر، بی اختیار خروش برداشت و بیهوش نقش بر زمین شدم و اما باز هم گفت: همه‌ی این مشکلات و رنجها را در راه خدا و دین او به جان خواهم خرید گچه حرمت او را بشکنند، سیره و سنت پیامبر را تعطیل سازند، مقررات دین و کتاب خدا را پاره کنند، کعبه را ویران سازند و محاسن را از خون سرم رنگین نمایند، من به فرمان خدا و در راه خشنودی او و مصالح دین و بندگانش همه را به جان خواهم خرید و شکیایی می‌ورزم تا بر او وارد گردم. آنگاه پیامبر، فاطمه و حسن و حسین را نیز به اطاق خویش فراخواند و همه‌ی رویدادهای آینده را به آنان اعلام کرد و آنان نیز پاسخی چون امیر مومنان دادند. اینجا بود که وصیت پیامبر که از جانب خدا بوسیله‌ی فرشته‌ی وحی فرود آمده بود با مهرهای جاودانه و پایدار آسمانی، مهر زده شد و به امیر مومنان تسلیم گردید. راوی از هفتین امام نور پرسید: پدرم و مادرم به قربانت! در این وصیت‌نامه چه بود؟ آن حضرت فرمود: مقررات و روشها و سنتهای خدا و پیامبرش برای زندگی شایسته و بایسته. [صفحه ۳۵۲] پرسید: در این وصیت‌نامه از استقرار سلطه‌ی ظالمان بر جامعه و ستیز آنان با امیر مومنان نیز خبری آمده بود؟ فرمود: آری، به خدای سوگند! همه‌ی رویدادها آمده بود. آیا نشینیده‌ای که قرآن می‌فرماید: «انا نحن نحی الموتی و نكتب ما قدموا و آثارهم و كل شيء احصیناه في امام مبين». [۲۲۶] به یقین ما مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنان را می‌نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکارکننده‌ای برشمرده‌ایم. و در پایان پیامبر به امیر مومنان و فاطمه فرمود: آیا شما را از رویدادهای آینده آگاه نساختم و خود، آگاهانه مسؤولیت خطیر حراست از دین و دفتر و راهنمایی مردم را برای خشنودی خدا به جان نخیدند؟ آنان پاسخ دادند؟ چرا به خدای سوگند که بر تمامی بدرفتاری‌های دشمنان شکیایی پیشه ساخته و خشم خویش را فرو می‌خوریم و تنها به انجام وظیفه می‌اندیشیم. پیامبر گرامی در آن لحظات سرش بر سینه‌ی امیر مومنان بود اما قلب مبارکش آرام نمی‌گرفت تا جایی که دخت فرزنه‌اش (فاطمه) را پیاپی به سینه می‌چسبانید و او را می‌بوسید و در همان حال سیلاپ اشک فرومی‌بارید بطوری که محاسن شریف و ملافه‌ای که بر روی آن حضرت بود، اشک‌آلود شده بود. حسن و حسین دو فرزند گرانمایه‌اش بر روی پاهای پیامبر افتاده و می‌بوسیدند و می‌گریستند. هنگامی که امیر مومنان خواست آن دو را بلند کند، پیامبر فرمود: علی جان! آنها را آزاد بگذار، آنان را رها کن تا مرا سیر ببیند و من آنان را ببینم، آنان مرا سیر بنگرند و من نیز آنان را سیر بنگرم که بزودی پس از من با رویدادهای سخت و تکاندهنده‌ای روی برو [صفحه ۳۵۳] خواهند شد. لعنت خدا بر کسانی باد که بر این دو نور دیده‌ام ستم روا دارند! آنگاه نیایشگرانه فرمود: بار خدایا! من این دو تن را با شایسته‌ترین مرد ایمان که پدرشان علی باشد همه را به تو می‌سپارم.

### آیا با من سخن نمی‌گویی؟

و شما خواننده‌ی گرامی دیگر از سوز دل «فاطمه» و گریه او در آن لحظات دشواری که پدر گرانمایه‌اش را در آستانه‌ی رحلت نظاره می‌کرد مگو و مپرس. فاطمه با اشکهای ریزان پدر را می‌خواند و می‌گفت: پدر جان! جان «فاطمه» بقربانت، پدر! سر و جانم به فدایت، آیا با من سخن نمی‌گویی؟ پدر جان! من به تو می‌نگرم و می‌بینم که در آستانه‌ی فراق و پروازی، و سپاهیان مرگ را می‌بینم که بر گردت حلقه زده‌اند. پیامبر فرمود: آری دخت فرزانه‌ام! لحظه جدایی است. سلام من بر تو باد. در «کشف الغمہ» در این مورد آورده است که سپس پیامبر فرمود: دخت گرانمایه‌ام! تو پس از من مورد ستم قرار خواهی گرفت و ستمکاران تو را تضعیف خواهند نمود. هر کسی تو را بیازارد مرا آزرده است و هر کس به تو ستم روا دارد، به من ستم روا داشته است. هر کس به راه و رسم تو ببینند، به من و راه و رسم من پیوسته است و هر کس از راه و رسم تو جدا شود، از راه و رسم من جدا شده است و هر کس با تو انصاف ورزد، با من انصاف ورزیده است. چرا که تو از من هستی و من از تو، تو پاره‌ی تن من و از روح من هستی.

آنگاه فرمود: در بارگاه خدا از بیدادگران امت در مورد رفتارشان با تو شکایت خواهم کرد. [صفحه ۳۵۴] پس از لحظاتی چند بناگاه علیه السلام برخاست و گفت: «خدای پرمه را پاداش شما را در سوگ پیامبرتان افزون سازد، چرا که خدا او را بسوی خویش برد». اینجا بود که صدای شیون و ضجه به آسمان برخاست... و آن روز بزرگترین و غمبارترین روز تاریخ بشر گردید. در دنیا که ضربات و صدمات بر قلبها و دلهای بایمان فرود آمد و هیچ روزی شاهد آن همه اشک و اندوه و گریه نبود. آری آن لحظات در دنیا که بحرانی که سخت‌ترین و غمبارترین روزهای زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر بود، بدین گونه از راه رسید. راستی خدا می‌داند که بر فاطمه در ان لحظات چه گذشت. بر آن قلب پرمه ری که شیفته و شیدای پیامبر بود و مادر پدر... و آنگاه پدرش را آرام و بی‌حرکت می‌دید که روح بلند و شکوه‌بارش را فرشتگان به آسمانها برده‌اند و خود گویی آرمیده است. فاطمه از ژرفای جان ناله می‌کرد و می‌گفت: جان پدر! ای تو که به پروردگار نزدیک تر شده‌ای! جان پدر! ای عزیزی که در بهشت برین جای گرفته‌ای! جان پدر! ای گرانمایه‌ای که خبر رحلت تو را به فرشته‌ی وحی داده‌ایم! جان پدر! ای بزرگی که ندای دعوت پروردگارت را لبیک گفته‌ای! [۲۲۷] سلام خدا و درود فرشتگانش بر تو باد... و در آن لحظات امیر مومنان می‌گفت: ای پیامبر خدا! [۲۲۸] امیر مومنان به غسل و حنوط و احترام به پیکر مقدس پیامبر برخاست و آماده‌ی نماز بر آن نازنین بدن مطهر گردید و فاطمه از جمله نمازگزاران بر پیکر پاکی پیامبر بود. [صفحه ۳۵۵] گریه و شیون «فاطمه» تا هنگامی که پیامبر را به روضه‌ی مقدس بردند و به امانت نهادند، ادامه داشت و آنگاه به خانه برگشت و بانوان مدینه بر گرد او گرد آمدند... او لب به سخن گشود و سپاس خدای را گفت و این آیه را تلاوت کرد که: «انا لله و انا اليه راجعون». همان ای مردم پیام آسمان و وحی الهی قطع شد. و آنگاه در سوگ پدر گرانمایه‌اش شعرهای جانسوزی خواند که خواهد آمد و به یکی از یاران پیامبر فرمود: چگونه تو انتی ب آن پیکر خاک بیفشناید؟... در «کشف الغمہ» از پنجمین امام نور آورده‌اند که: هیچ کس فاطمه علیه السلام را پس از رحلت پیامبر شادمان و خندان ندید تا جهان را بدرود گفت. و در روایتی دیگر آمده است که: پس از رحلت پیامبر تنها یک بار آن هم تبسمی از فاطمه دیده شد. و از «عمران بن دینار» آورده‌اند که: فاطمه پس از پیامبر خدا، در سوگ او همچنان سوگوار بود تا جهان را بدرود گفت.

## پس از رحلت پیامبر

در هر روز از روزگاران این جهان، پدرانی از دنیا می‌روند و دخترانشان در سوگ آنان می‌نشینند و بر آنان اشک می‌ریزند، اما گریه‌ها و سوگواری‌ها بر اساس روابط دوستانه و علاقه و مهر حاکم در میان پدران و فرزندان، گوناگون است و یکسان نیست. بسیاری از دختران هستند که میان آنان و پدرانشان چیزی جز رابطه‌ی پدری و فرزندی حاکم نیست. از این رو در مرگ پدر و در سوگ او تنها چیزی که او را به سوگ نشانده است همان رابطه‌ی دختری و پدری است. اما برخی پدران و دختران نیز در گوش و کنار جامعه‌ها و روزگاران یافت می‌شوند که رابطه‌ی میان آنها، رابطه‌ی مهر و محبت و عشق و صفات است. این پدران، کسانی هستند که باران مهر و صفا را بر مزرعه‌ی وجود دخترشان [صفحه ۳۵۶] فرو می‌بارند و به او احترام می‌کنند و مراقب هستند که عواطف پاک فرزندشان جریحه‌دار نشود یا بر کرامت و شخصیت و هویت او خدشه‌ای وارد نگردد و در برابر این پدری و احساس مسؤولیت است که آنان نیز از سوی دختران خویش تکریم و تقدیر و احترام متقابل دریافت می‌دارند و اینجاست که روابط پدری و فرزندی جنبه‌ی دیگری به خود می‌گیرد و آنگاه سوگ پدر در ژرفای جان دخترش اثری عمیق می‌نهد و قلب پرمه و حقشناص او براستی دچار طوفانی از حزن و اندوه می‌سازد. ما در سطور و صفحات گذشته موقعیت پرشکوه پیشوای بزرگ توحید را در برابر دخت فرزانه و متفکرش فاطمه علیه السلام ترسیم نمودیم و روشن شد که مهر و محبت حاکم در روابط این پدر والا و این دخت نمونه و بی‌نظیر، یک رابطه‌ی بی‌نظیر معنوی و علمی و انسانی حقیقی، و فراتر از روابط پدری و فرزندی بود. پیامبر در نظرگاه دخت

فرزانه‌اش از موقعیت والا و جایگاه بلند و شکوه و معنویت وصف ناپذیری برخوردار بود و در برابر، فاطمه علیها السلام نیز در گستره‌ی قلب مصافی پدر بیشترین و بهترین موقعیت را از آن خود ساخته بود. «فاطمه» از یک سو، پدرش را نه تنها پدری پرمه‌ر و بی‌نظیر، بلکه در همان حال پیامبر خدا و سالار پیام آوران و سفیر الهی می‌نگریست و همان گونه که یک بانوی اندیشمند و پروا پیشه به پیامبر احترام می‌گذارد و به شایسته‌ترین صورت از او تجلیل و احترام به عمل می‌آورد، آن پیشوای بزرگ را احترام می‌نمود و در برابر سرآپا عشق و شور و شعور و شناخت و اطاعت بود، و از سوی دیگر از آن جایی که او دانشمندترین و متفسک‌ترین بانو در جهان اسلام بود، از هر کس دیگر عظمت پیامبر را بیشتر و بهتر درک می‌نمود. بر این اساس است که سوگ جانگذار و تکاندهنده‌ی رحلت پیامبر، آرامش و قرار و شکیبایی را از دخت پرمه‌ر و اندیشمندش سلب نمود. چرا که او از عظمت فاجعه، از همه بیشتر آگاه بود و از حدود تاثیر این رخداد عظیم در کران تا کران هستی و روند جامعه و آینده‌ی امت و سرنوشت تاریخ و نسلهای آینده از همگان آگاه‌تر بود. [صفحه ۳۵۷] بجاست در اینجا به سخنان «فضه» یکی از ارادتمندان و شاگردان فاطمه علیها السلام که از اندوه عمیق او در سوگ پدرش خبر می‌دهد، گوش سپاریم که چنین گزارش می‌نماید: «هنگامی که پیامبر خدا جهان را بدرود گفت، کوچک و بزرگ اندوه‌گین گشتند و همگی در سوگ او ناله سردادند. این مصیبت بزرگ بر دوستداران و نزدیکان و یاران و خویشاوندان و بیگانگان نیز سخت گران آمد و همگی را ماتم‌زده ساخت و زن و مرد را گریان و نالان نمود. اما در میان همه‌ی یاران و نزدیکان، هیچ کس اندوه‌زده‌تر و گریان‌تر از دخت فرزانه‌ی پیامبر نبود. او بود که اندوه‌ش در سوگ پدر والامقامی چون پیامبر رحمت، هر روز تازه‌تر و افزونتر می‌شد و گریه‌اش شدت می‌یافت. هفتمین روز رحلت پیامبر بود که هنوز نه تنها ناله جانسوز «فاطمه» فرونشسته و گریه‌اش آرام نگرفته بود، که هر روز از روز پیش شدت بیشتری یافته بود. با فارسیدن روز هشتم از فراق جانسوز پیامبر، دخت سرفرازش موج اندوه نهانی خویش را رهاساخت و تاب و تحمل جدایی از دست رفت. به همین جهت از خانه حرکت کرد و بسوی تربت مقدس پیامبر به راه افتاد. فریاد جانسوزی از پرده‌ی دل برکشید که همه‌ی مردم را گریاند. زنان از خانه‌ها بیرون ریختند و چراغها را خاموش نمودند تا چهره‌ی بانوان آشکار نباشد. همگی بسوی تربت پیامبر روان شدند و با او همراهی کردند. او اینگونه سوگواری می‌کرد و پدر را صدا می‌زد: «وابتها! وا صفیاه! وا محمداه! وا بالقاسماء! وا ربیع الارامل و الیتامی!» [صفحه ۳۵۸] من للقبة و المصلى؟ و من لا بنتك الوالهة الثکلی؟... آه ای پدر پرمه‌ر! آه ای برگزیده‌ی خدا! آه ای محمد! آه ای بالقاسم! ای بهار بیوه‌زنان و یتیمان! چه کسی پس از شما در مسجد و نمازگاه مقدس‌تان نماز می‌گذارد؟ و چه کسی از دخت اندوه‌زده و داغدارت پشتیبانی می‌کند؟ آنگاه در حالی که دامن لباسش به گامهایش می‌پیچید و به زمین می‌افتد و بر می‌خاست و از شدت گریه و باران اشک، جایی را نمی‌دید تا کنار تربت پیامبر گام سپرد و خود را به آن تربت پاک و عطر آگین رسانید. هنگامی که رسید، یک نگاهی به حجره افکند و چشمش به جایگاه اذان نماز افتاد، توان از دست داد و بیهوش شد. بانوان دور او را گرفتند و با شتاب و سرعت آب آوردند و بر چهره‌ی آن حوریه‌ی انسان‌نما افشارندند تا بهوش آمد و برخاست و فرمود: «جان پدر! با رفتن تو قدرت و قوت رفت، تاب و توانم به پایان رسید، دشمن شامان به شماتت من پرداخت و اندوه، اینکه قاتل جانم شد. جان پدر! اینک «فاطمه» ات را بنگر که تنها، سراسیمه و اندوه‌زده و سرگردان مانده است. جان پدر! صدایم فروکش کرده، پشم شکسته، زندگی ام به تلخی گراییده و روزگارم تیره و تار شده است. جان پدر! پس از تونه یار و مونسی برای تنها‌ی خویش می‌یابم و نه چیزی که بتواند» [صفحه ۳۵۹] جلوی سیلاج اشک دیدگانم را بگیرد و ناتوانیم را جبران کند. جان پدر! پس از شما فرود و صعود فرشته‌ی وحی و مکان «میکائیل» و فرشتگان و نزول قرآن شریف، به پایان رسید و دیگر همه چیز از آسمان قطع شد. جان پدر! پس از شما براستی اوضاع دگرگون گشت و درهای امید و آرزو به رویم مسدود گردید. جان پدر! دیگر پس از شما دنیا برایم خوشایند نیست و تا هنگامی که نفس می‌کشم بر شما و در سوگ سهمگین‌تان گریه می‌کنم. نه شور و شوQM بر شما پایان‌پذیر است و نه اندوه‌م تمام خواهد شد. و اینگونه سرود: «ان حزنی علیک حزن جدید و فوادی والله صب عنید... جان پدر!

اندوه من بر شما، اندوهی جدید و دلم به خدای سوگند، عاشق سرسخت شماست. جان پدر! هر روز اندوه من در سوگ شما افروزنتر می‌شود و رنج و درد من برای شما پایان نمی‌پذیرد. جان پدر! فاجعه‌ای که در سوگ تو بر من فرود آمده است، بس بزرگ است. شکیایی‌ام را گرفته و هر لحظه‌ای که می‌گذرد گریه‌ام تجدید می‌شود. جان پدر! راستی که در سوگ تو شکیبا باشد یا آرامش پذیرد، دلی بسیار سخت است. آنگاه از ژرفای جان ناله سر داد و فرمود: هان ای پدر عزیز! با رحلت جانسوز تو نور و روشنی از جهان رخت بربست. با سوگ تو گلهای زندگی و شکوفه‌های دنیا پژمرده و افسرده شد، چرا که اینها پیش از این به درخشش و تابش وجود تو شکوفا بود. پدر گرانمایه‌ام! من تا روزی که شما را دیدار نمایم، اندوه زده خواهم بود. [صفحه ۳۶۰]

جان پدر! از هنگامه‌ای که شما از من جدا شده‌ای، چشمم به خواب نرفته است. جان پدر! آخر چه کسی پس از شما پشتیبان بیوه زنان و بینوایان خواهد بود؟ جان پدر! آخر چه کسی تا روز رستاخیز یار و یاور و حمایت کننده‌ی امت خواهد بود؟ جان پدر! پس از تو ما را سخت تضعیف کردند. جان پدر! پس از تو مردم از ما روی گردانیدند در حالی که پیش از این به برکت وجود تو، ما در میان جامعه بزرگ بودیم. جان پدر! کدام اشکی است که در فراق جانسوزت جریان نیابد؟ و کدام اندوهی است که پس از تو ادامه پیدا نکند؟ و کدام مژه و پلکی است که از رحلت شما به خواب سرمه شود؟ جان پدر! آخر تو بهاران دین و پرتو روشنی بخشن پیام آوران خدایی. خدایا! چگونه است که کوه‌ها (با رحلت جانسوز پیامبرت) از هم نمی‌پاشند؟ و چرا آب دریاها فرونمی‌روند؟ و چگونه زمین به لرزه درنمی‌آید؟! جان پدر! با رحلت تو، من به سوگی عظیم و مصیبی سهمگین گرفتار شدم. به مصیبی که راستی کوچک نیست. جان پدر! من با فاجعه‌ای عظیم و رویدادی شکننده و سهمگین، کوییده شدم. جان پدر! فرشتگان در سوگ تو گریاند و افلک از حرکت بازمانده‌اند. جان پدر! من بر اینکه تو را در خود جای داده است شادمان است و بهشت پرطراوت خدا، در شور و تهی است. جان پدر! تربت و آرامگاهات از اینکه تو را در خود جای داده است شادمان است و من همواره در شوق نیایش و نماز توست. جان پدر! چقدر آن مجالس و محافلی که شما می‌نشستی پس از شما ظلمت‌زده است و من همواره در سوگ شما اندوه‌زده‌ام تا بزودی بر شما وارد آیم. [صفحه ۳۶۱] جان پدر! «ابوالحسن» که سخت مورد اعتماد و اطمینان تو و پدر نور دیدگانت حسن و حسین و برادر و دوست و جانشین توست، اینک به سوگ تو نشسته و با از دست دادن عزیزی چون تو به فراقت گرفتار آمده است. همو که خودت او را از کودکی پروراندی و در بزرگی به برادری خویش برگزیدی. همو که شیرین ترین دوستان و پرمهر ترین یاران و نزدیک ترین کسانت بود. همو که نخستین اینان آوردنده‌ی به خدا، نخستین هجرت کننده‌ی بسوی او و نخستین یار و یاور دین خدا و پیامبر او بود. آری او، عزیزی بس والا مقام را از دست داده و اینک در سوگ تو نشسته است. و اینک ای پدر گرانمایه‌ام! از دست دادن عزیز عزیزان، ما را داغدار ساخت. و اندوه و گریه، کشنده‌ی ما گردید و غمهای عالم قرین ما شد. آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر از ژرفای جان ضجه زد و ناله‌ای جانسوز برکشید. ناله‌ای که قلبها را می‌خراسید و دلها را پاره می‌کرد... و از پی آن اینگونه سرود: قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانیاء... پس از رحلت توای آخرین پیامبر خدا!

شکیایی‌ام اندک شد و آرامش از من دور گردید. چشم! هان ای چشم! باران اشک بیار! وای بر تو اگر حتی از فروباریدن خون بخل ورزی! هان ای پیامبر خدا! ای بهترین برگزیده‌ی او! ای پناه یتیمان و ناتوانان! کوه‌ها و حیوانات بیابان و پرندگان آسمان و زمین گسترده، همه و همه پس از سوگ تو گریستند، آسمانها و کوهکشانها در غم تو سوگوار شدند. سالار من! «رکن»، «مشعر»، «بطحاء» و «حجون» بر تو گریه کردند. و محراب نماز و درس قرآن، بامدادان و شامگاهان با صدای بلند در رحلت تو ناله زدند. [صفحه ۳۶۲]

و اسلام نیز همان وقت که با سوگ جانسوز تو بسان دیگر غریبان و تنها یان، غریب و تنها گشت، بر تو گریست. جان پدر! کاش می‌دیدی، منبری را که بر فراز آن صعود می‌کردی و باران حقایق را بر مزرعه‌ی جانها می‌باراندی، اینک پس از آن روشنایی و نور خیره کننده‌ی وجود تو، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکنده است. بار خدایا! مرگ مرگ مرا زودتر برسان. هان ای سالار من! آخر دیگر از این زندگی بیزار شده‌ام. آنگاه بانوی بانوان مشتی از تربت پدر را برگرفت و بوسید و بویید و اینگونه به

سوگواری پرداخت: ماذَا عَلَىٰ مِنْ شَمْ تَرْبَةُ أَحْمَدُ إِنْ لَا يَشْمُ مَدِيَ الزَّمَانِ غَوَالِيَا... بَرَ آنَ كَسِيَ كَهْ تَرْبَتْ پَاكَ پیامبر را بوسیده است، چه باک اگر در همه‌ی زندگی خویش عطری نبود. به آنکه در دل زمین نهان است و روح بزرگ او حاضر است: بگو: آیا صدای ناله و شیون مرا می‌شنوی؟ جان پدر! مصیبت‌ها به گونه‌ای بر من باریده است که اگر بر روزها اینگونه باریدن می‌کرد، به شباهی تار بدل می‌شدند. خدایا! من در زیر سایه‌ی محمد و در پرتو یاری و حمایت او بودم و تازمانی که او یاور من بود، از هیچ دشمنی و کینه‌ای نمی‌هراسیدم. اما اینک پس از رحلت او بناگزیر در برابر فرومایگان باید خضوع کنم. و از این در اندیشه‌ام که بر حقوق من تجاوز شود و به یاری خدا، بیداد و بیداد گران را با این پوشش دفع می‌کنم... و نیز در کتاب «سیره‌ی نبویه»، «زینی دحلان» این اشعار را از آن حضرت آورده است که در سوگ پدر می‌خواند: [صفحه ۳۶۳] اغبر آفاق السماء و کورت شمس النهار واظلم العصران... کرانه‌های آسمان را گرد و غبار فراگرفت و خورشید تیره و تار شد و روز و شب هر دو تاریک و یکسان گردید. و زمین پس از رحلت پیامبر، اندوهگین گشت و به نشانه‌ی تاسف بر او، بسیار لرزید. هان ای آخرین پیام آور قبیله‌ها بر او اشک بیاراند. باید آن کوه عظیم و خانه‌ی خدا با همه‌ی پدیده‌ها و ارکانش بر او گریه کنند. هان ای آخرین پیام آور خدا که پرتو نور وجودت پربرکت است! درود فروفرستنده‌ی قرآن بر تو باد، درود! درود! درود! و آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر برخاست و دامن کشان به خانه‌ی خویش بازگشت و از آن پس در خانه گریه بر پدر را آغاز کرد. او پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش، همواره سرش بسته بود، جسم شریفس را به ناتوانی می‌رفت و قامت برا فراشته‌اش به شکستگی، دیدگانش اشکبار بود و قلب مصایش شعله‌ور. هر ساعت بیهوش می‌شد و به فرزندانش می‌گفت: پدرتان پیامبر خدا کجاست؟ همو که شما را احترام می‌کرد و بر دوش و آغوش خود می‌نشانید. کجاست پدرتان پیامبر، که از همه‌ی مردم بیشتر به شما مهر می‌ورزید و نمی‌گذاشت شما بر روی زمین راه بروید؟ آری عزیزانم دیگر او این در خانه را بر روی ما باز نمی‌کند! دیگر او شمایان را بر دوش خود نمی‌نشاند... پس از رحلت جانسوز پیامبر بود که «بلال» دیگر از اذان گفتن خودداری کرد و گفت: پس از پیامبر گرامی دیگر هیچگاه اذان نخواهم گفت. تا اینکه روزی فاطمه علیها السلام فرمود: دوست دارم صدای اذان موذن پدرم را به یاد روزی که او در این مسجد نماز می‌خواند، بشنوم. [صفحه ۳۶۴] این مطلب به گوش «بلال» رسید و او به احترام دخت پیامبر تصمیم خویش را نادیده گرفت و شروع به اذان نمود. هنگامی که صدایش طین افکند که: الله اکبر... فاطمه به یاد پدر و آن روزگار درخشنان عصر پدر افتاد و دیگر گریه امانش نداد. سخت گریه کرد... هنگامی که بلال به این جمله رسید که: اشهد ان محمدا رسول الله... بانوی بانوان ناله‌ای از ژرفای جان برکشید و بیهوش نقش بر زمین شد. مردم از بلال خواستند که دیگر بس است، اذان نگو که دختر پیامبر جهان را بدرود گفت... بلال اذان را قطع کرد و «فاطمه» بهوش آمد و خواست تا بلال اذان را به پایان برد اما او گفت ای سالار بانوان گیتی! بر شما ترسانم مرا معاف دارید!... و نیز از امیر مومنان آورده‌اند که: من پیامبر گرامی را در پیراهنش غسل دادم. دخت گرانمایه‌اش به من فرمود: پیراهن پدرم را به من نشان دهید. من پیراهن را به او نشان دادم و او بوئید و بیهوش شد. من که این جریان را دیدم پیراهن پیامبر را از او پنهان داشتم. سلام خدا بر او و بر پدر گرانمایه‌اش، بر او و بر شوی ارجمندش، بر او و بر فرزندان سرفرازش باد. و نیز از ششمين امام نور آورده‌اند که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر هفتاد و پنج روز زیست و در این مدت کسی او را شاد و خندان ندید. در هر هفته، دو بار در روز دوشنبه و پنجشنبه به کنار مزار شهیدان می‌آمد. و می‌فرمود: آری انجا قرارگاه پیامبر خدا بود و آنسو نیز قرارگاه شرک گرایان تجاوز کار. و نیز از «محمد بن لبید» آورده‌اند که: پس از رحلت پیامبر، دخت گرانمایه‌اش کنار مزار شهیدان می‌آمد و کنار مزار «حمزه» می‌رفت و می‌گریست. [صفحه ۳۶۵] یکی از روزها که من کنار قبر «حمزه» آمدم آن بانوی فرزانه را دیدم که در آنجا می‌گرید... از او خواستم آرام گیرد... هنگامی که از گریه بازایستاد، ضمن عرض سلام گفتم: ای بانوی بانوان گیتی! به خدا سوگند بند دلم از گریه‌ی شما پاره شد... فرمود: ابا عمر! گریه برای من زیبند است چرا که بهترین پدران گیتی را از دست داده‌ام. آه از شور و شوق دیدار پیامبر خدا که در گستره‌ی قلبم موج می‌زند.

آنگاه اینگونه سرود: اذا مات يوماً ميت قل ذكره و ذكر ابى مذمات و الله اكثـر... هنگامی که کسی جهان را بدرود گوید پس از گذشت زمان یاد او به تدریج کم شده و به فراموشی سپرده می‌شود اما نام و یاد بلندآوازه‌ی پدرم پیامبر، از هنگامه‌ی رحلتش به خدای سوگند بیشتر شده است. آری آنچه از تاریخ و روایات رسیده، دریافت می‌گردد این است که فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر هماره در سوگ او می‌گریست و هنگامی که با بازیگری سیاسی او را از گریه در خانه‌اش باز داشتند به سر مزار شهیدان «احد» می‌رفت و آنجا بر پدر سوگواری می‌نمود. و آنگاه از شدت یافتن بیماری او را از رفتن به آنجا باز داشت، بقیع و بیت‌الاحزان را برای سوگواری برگزید...

### فاطمه در مسیر تندیادها

#### اشاره

... و اینک در ادامه‌ی بحث خویش به همراه شما خواننده‌ی حقجو، به یک نقطه‌ی حساس تاریخی و مذهبی و عقیدتی می‌رسیم و من نمی‌دانم جملاتی که بزودی ترسیم خواهد شد چه بازتابی خواهد داشت؟ و نیز در این اندیشه‌ام که واکنشی که از مطالعه‌ی این واژه‌ها و سطور و صفحات رخ خواهد داد، به چه صورت و در چه چهره و جلوه‌ای، پدیدار خواهد گشت؟ و نمی‌دانم براستی داوری شما خواننده‌ی گرامی در مورد نگارنده، چه خواهد بود؟ [صفحه ۳۶۶] همچنانکه نمی‌دانم تهمت‌هایی که ممکن است متوجه من گردد از چه نوع و چه قماشی خواهد بود؟ تهمت گروه گرایی؟ تفرقه‌افکنی؟ فته‌انگیزی؟ لکه‌دار ساختن شخصیت صحابه و یاران پیامبر؟ و یا بافت‌ها و سخنان دیگری از این دست می‌باشد که نثارم خواهد شد؟ شما خواننده‌ی عزیز نیز ممکن است از کسانی باشید که حقایقی که در بخش‌های آینده خواهد آمد خواشایند تان نباشد و آنها را ناروا و دروغ پنداشید و آنگاه بر ضد نگارنده‌ی آن، بوسیله‌ی زبان و قلم حکمی غاییانه و طبق هوای دل خویش صادر نمایید. اما اینها برای نگارنده چندان مهم نیست. آنچه مهم است این است که شما دوست عزیز! دریابی که نگارنده در نگارش و تنظیم این سطور و صفحات و بخش‌های کتاب، به سراغ اسناد و مدارک شیعه نرفته است، بلکه این حقایق را تنها از اسناد و مدارک معتبر و مورد قبول و اعتماد اهل سنت مطرح می‌سازد. با این بیان اگر آنچه آمده است درست و مطابق با واقع است که زهی سعادت و نیکبختی، و اگر نادرست و دور از حقیقت است، باید بدانید که مسؤولیت به عهده‌ی این اسناد و مدارک و دانشمندان و محدثان اهل سنت است، و نه این ارادتمند. به عبارت روش‌تر من در این مورد گناهی ندارم اگر اشتباهی شد، گناه تاریخ است که این رویدادها را طرح نموده است و اگر براستی این مطالب نزد دانشمندان اهل سنت درست و قطعی نبود هرگز نمی‌باید آنها را در کتابهای معتبر و «صحاح» خویش بیاورند. شما خواننده‌ی عزیز اجازه دهید تا نگارنده آخرین سخن خویش را در این مورد ترسیم نموده، آنگاه به اصل بحث وارد شویم. [صفحه ۳۶۷]

### آخرین سخن پیش از ورود به بحث

آخرین سخن من این است که، من متن اسناد و مدارک تاریخی مورد اعتماد اهل سنت را برای شما می‌آورم و آنگاه آدرس آن اسناد و مدارک را تقدیم می‌دارم. چه خوب خواهد بود که شما به آنها مراجعه کنید، تا هم به درستی سخن و بیان مطالب این کتاب اطمینان یابید و هم مطالب را بطور مستقیم در آن اسناد و منابع بنگرید و آنگاه پیش از مطالعه‌ی این بخش از کتاب نیز شما موضع خویش را در برابر آنچه سوکمندانه روی داده است، انتخاب کنید. شما خواهید بود و وجودتان. همان وجدان زنده و اندیشه‌ی حق‌طلبانه‌ای که در ژرفای جان خویش می‌یابید. شما خواهید بود و ایمان‌تان، همان ایمان و عقیده و باوری که روزی در

پیشگاه خدا به همراه آن حاضر خواهید شد و خدای را دیدار خواهید نمود. شما خواهید بود و حقیقت که واقعیتی فراتر از عاطفه‌ها و تمایلات و دنباله روی‌هast. راستی چقدر برای نگارنده تاسفبار است که از آزادی بیان و قلم برخوردار نیست و نمی‌تواند رویدادهای دردنگ و غمبار، موقعیت‌های بحرانی و طوفان‌ها و تندبادهای ویرانگر و لحظات و ساعت‌های سختی را که بر خاندان پاک و پاکیزه‌ی وحی و رسالت-آن هم کمتر از یک هفته پس از رحلت بزرگ پیشوای توحید و پیامبر گرامی اسلام، رفت همه را در این صفحات و سطور ترسیم نماید. آری هر فرد و هر گروهی از حق آزادی به نوعی برخوردار است، مگر خاندان وحی و رسالت. می‌دانیم که حق آزادی مطبوعات در جهان معاصر اصل شناخته شده‌ای است و اصل حق دفاع در همه‌ی دادگاه‌های دنیا متمدن، یک اصل مورد قبول است و حق آزادی اندیشه و فکر در دنیا معاصر، اصلی است مورد اعتراف همگان، با همه‌ی اینها سخن گفتن از مصائب خاندان وحی و رسالت و ثبت و نگارش دردها و رنجهای [صفحه ۳۶۸] آنان و نمایش بیدادی که بر آنان رفت، هنوز هم گناهی نابخشودنی است. به هر حال اینکه به آنچه خواهد آمد توجه فرمایید تا حقیقت روشن‌تر شود.

### یورش به فرودگاه وحی پس از رحلت پیامبر

۱- استاد یگانه «عبدالفتاح عبدالقصد» در کتاب خویش [۲۲۹]. ... گروه‌های طرفدار حق گاه بطور آشکار و زمانی در نهان گرد آمده و مردم را بسوی امیر مومنان فرامی‌خوانند، چرا که می‌دیدند آن حضرت برای به کف گرفتن زمام امر جامعه، برترین و شایسته‌ترین مردم است. از پی آن دعوت‌ها، مردم بر گرد خانه‌ی علی‌علیه‌السلام گرد آمدند و او را با نام و نشان صدا نموده و از او خواستند که از خانه گام به بیرون نهند، تا میراث غارت شده و غصب شده‌اش را به وی باز گردانند... در برابر این جریان حق طلبانه، گروهی از راه مخالفت و گروهی از جهت موافقت وارد شدند و در مدینه دو جریان و دو حزب پدید آمد و آن اتحاد و برادری امیدآفرین رو به تفرقه و جدایی و از هم گسیختگی نهاد و جز خدای جهان‌آفرین کسی نمی‌توانست سرانجام این روند ناهنجار اوضاع را آنگونه که پیش می‌رفت، پیش‌بینی کند و بداند که فرجام کار به کجا خواهد انجامید؟... با این بیان چرا علی‌علیه‌السلام از دیدگاه «عمر» همانند «سعد بن عباده» درخور کشته شدن نباشد؟ تا هم کانون مخالفت از بین برود و هم کانون دو دستگی و پیدایش دو جریان از میان برداشته شود؟ البته این افراطی گری با تندخوبی و خشونت گرایی «عمر» سازگارتر بود تا دلسوزی و غیرت او در مورد وحدت اسلام و یکپارچگی مردم مسلمان. مردم نیز در این مورد بحث‌ها داشتند و سخن‌ها می‌گفتند. [صفحه ۳۶۹]

زبان‌ها که بیانگر دیدگاه‌هایی براساس پندرها بود، گشوده شد و اندیشه‌ها و گمانها به تدریج به صورت مسائل قطعی رخ گشود. هیچ کس از باطن و درون فرزند «خطاب» آگاهی نداشت و همه در عالم پندر و گمان خویش سیر می‌کردند. مردم سندي از افراط کاریها و خشونت‌های همیشگی این مرد را به یاد داشتند و شاید در میان آنان کسانی یافت می‌شدند که پیش از بررسی مسئله، حوادث و ماجراهایی در صفحه‌ی ذهن‌شان نقش می‌بست و می‌پنداشتند که امیر مومنان در برابر تندروی و تهدید «عمر»، اگر بخواهد او را به بیعت با ابوبکر وادار سازد، مقاومت خواهد نمود و شاید به تدریج ثمره و فرجام این ماجرا را پیش‌بینی می‌کردند و به نتیجه‌هایی که ناگزیر در پیش بود، می‌رسیدند و آن این بود که «عمر» سرانجام از راه درست و عادلانه خارج خواهد گشت و به شدت عمل و خشونت روی خواهد آورد. آری آنروز شایعات بدینصورت بر گامهای بعدی «عمر» پیش می‌گرفت. او در حلقه‌ی گروهی از یاران و هم‌فکرانش بسوی خانه‌ی فاطمه علیها‌السلام حرکت کرد و در اندیشه بود که امیر مومنان را چه بخواهد و ای نپذیرد به آنچه تا آنروز نپذیرفته بود، وادار سازد. مردم پندرها داشتند، برخی می‌گفتند: تنها شمشیر متن فرمان خواهد بود و به کمک آن می‌توان همه را در برابر «ابی‌بکر» به تسليم واداشت و برخی می‌گفتند: بزودی شمشیر با شمشیر رویارو خواهد گشت. پیش‌بینی گروه سوم این بود که تنها آتش و سیله‌ی حفظ وحدت مسلمانان و بدست آوردن رای به خلافت خواهد بود و هر کس چیزی می‌گفت... براستی آیا دهان مردم بسته است و بر دهان آنان بند زده‌اند که داستان هیزم را بازنگویند؟ همان هیزمی که پسر

«خطاب» فریاد کشید و دستور داد گردآورند و اطراف خانه‌ی «فاطمه» و «علی» را گروهی از یاران پیامبر نیز در آنجا بودند، از هیزم انباشته سازند تا با این کار خود، به وعده‌ی تهدید و مجازات جامه‌ی عمل پوشاند و آنان را یا در برابر خواسته‌ی خویش تسلیم سازد و یا بر آنان بتازد و بشورد. [صفحه ۳۷۰] سرانجام همه‌ی این داستان‌ها که همراه با نقشه‌های از پیش طراحی شده بود، با یورش «عمر» بسوی خانه‌ی «فاطمه»، بسان کف روی موج آب از میان رفت او با حالت خشم در حالی که شعله‌های آتش شورش زبانه می‌کشید، به خانه‌ی «علی» روی آورد و یاران و هفکرانش او را در نقشه‌اش یاری کردند. او پیشاپیش همه جمله را آغاز نمود که بنگاه چهره‌ی پر فروغ پیامبر با هاله‌ای از غم و اندوه که آثار رنج و فشار بر سیمای ملکوتی اش آشکار بود، و قطرات اشک بر چشم‌انش می‌درخشید، و بر پیشانی اش آثار خشم و ناراحتی شدید گره خورده بود، بر درب خانه نمایان شد. «عمر» از ترس بر جای ایستاد و شعله‌های آتش حمله‌اش فرونشست و به دنبال او همفکران و همراهانش هنگامی که پیامبر را در سیمای پر فروغ دخت فرزانه‌اش «فاطمه» دیدند که بر آنان نگاه می‌کند جلو درب بهت‌زده ایستادند و از شدت احساس رسوایی و شرمندگی، سرهای خویش را پایین افکنندند و چشم‌های خود را فروبسته و از اهداف درونی خویش پشیمان شدند. آنان دیدند که دخت فرزانه‌ی پیامبر با قلبی اندوه‌گین و دلی لبریز از مصیبت، بسان سایه‌ای به آرامی قدم بر می‌دارد و بسوی آرامگاه پدر گرانمایه‌اش نزدیک می‌شود. چشم‌ها یکسره به او دوخته و گوشها به او سپرده شد و او درست در این لحظات سخت بود که صدای اندوه‌بار و جانسوز خویش را بلند کرد و با چشمی گریان پدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که در چند قدمی او جای گرفته بود، ندا داد که: یا ابت یا رسول الله. ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه!؟... جان پدر! ای پیامبر خدا... پدر! ای فرستاده‌ی بزرگ پروردگار! گویی زمان و زمین از این صدا، زیر پای بیدادگران یورشگر، به لرزه درآمده بود... دخت یگانه‌ی پیامبر «زهرا» باز هم نزدیک شد، کنار آرامگاه پدر ایستاد و از آن غایبی [صفحه ۳۷۱] که هماره حاضر و در حقیقت میان مردم و نظاره‌گر بر آنان بود، آری از او کمک خواست: هان ای پدر! ای پیامبر خدا!!... پس از رحلت تو چه چیزها که از پسر «خطاب» و «ابی قحافه» دیدیم؟! بر اثر سخنان فاطمه علیه السلام دلها از موج حزن و اندوه شکست و اشکها از دیدگان فروبارید. مردمی که آنجا بودند آرزوی مرگ کردند و گفتند: ای کاش می‌توانستند جای پای خویشن را بشکافند و در میان خاکها نهان گردند. این جملات را ما از کتاب نویسنده‌ی معاصر مصری، استاد «عبدالفتاح» برگزیدیم و بجاست به بخش‌هایی از آنچه مورخان و محدثان پیشین نیز در این مورد آورده‌اند نظری بیفکنیم. ۲- در سه کتاب: «عقد الفرید»، و «تاریخ ابوالفاء» و «اعلام النساء» در این مورد اینگونه آمده است: «ابوبکر» را به سرکردگی «عمر» بسوی خانه‌ی امیر مومنان گسیل داشت و به سرکرده‌ی آنان گفت: اگر در برابر فرمانت سر فرود نیاورند با آنان پیکار کن. «عمر» با شعله‌ای از آتش حرکت کرد تا خانه‌ی (خاندان وحی و رسالت) را به آتش کشد. در این گیر و دار بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» با او رویرو شد و فرمود: هان ای پسر «خطاب»! آیا آمده‌ای تا خنه ما را به آتش بکشی؟! فقالت: یابن خطاب اجئت لتحقیق دارنا؟ «عمر» پاسخ داد: آری مگر اینکه همان را که امت گردن نهاده‌اند، پذیرد و با «خلیفه» انتخابی ما دست بیعت دهید و با ما همای و همداستان گردید. [صفحه ۳۷۲] قال: نعم، او تدخلوا فيما دخل فيه الامة. [۲۳۰]. ۳- و نیز در «تاریخ طبری» و «الامامة و السياسة» و «شرح بن ابی الحدید» در همین رابطه چنین آمده است: به خدای سوگند! خانه را به آتش خواهم کشید مگر اینکه به منظور بیعت از خانه بدر آید. و یا گفت: با شما هستم: یا به منظور دست بیعت دادن به دستگاه خلافت از خانه بیرون آید یا خانه را با هر آن کس که در آن است به شعله‌های آتش خواهم سپردم. برخی به او گفتند: دخت فرزانه‌ی پیامبر در خانه است. فیقال للرجال: ان فيها فاطمة. فيقول: و ان...!! پاسخ داد: اگر چه او باشد!! [۲۳۱]. ۴- مولف کتاب «الامامة و السياسة» تحت عنوان چگونگی بیعت علی علیه السلام می‌نویسد: «ابوبکر» در بی‌جویی از کسانی که سرباز زده و نزد امیر مومنان رفته بودند، برآمد. از این رو «عمر» را بسوی خانه «علی» گسیل داشت تا آنان را احضار کند. «عمر» به در خانه آمد و آنان را ندا داد اما آنان از آمدن و دست بیعت سپردن به «ابی بکر» سرباز زدند. اینجا بود که «عمر» به همراهان خویش دستور داد، هیزم بیاورند و خود فریاد

کشید که: [ صفحه ۳۷۳ ] «به خدایی که جان عمر در کف قدرت اوست یا باید از خانه بدر آید و یا خانه و هر که در آن باشد به آتش خواهم کشید. به او گفتند: هان ای «ابا حفص»! می دانی که «فاطمه» در این خانه است؟ پاسخ داد: گرچه او هم در خانه باشد! سرانجام آن گروهی که نزد «علی» علیه السلام بودند از خانه بیرون آمدند و بناگزیر بیعت نمودند و تنها «علی» در خانه ماند و فرمود: من سوگند یاد کردہ‌ام که تا قرآن را جمع آوری ننمایم، نه از خانه خارج شوم و نه عبا بر دوش افکنم. قال علیه السلام: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن. در این هنگام بود که دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیه السلام بر آستانه‌ی درب ظاهر شد و فرمود: تاکنون گروهی را که برای رسیدن به حضور کسی آمده باشند بدتر و خشن‌تر از شما بخاطر نمی‌آورم. شمایان مردمی هستید که پیکر مطهر پیامبر را در برابر ما، رها کردید و خود برای انحصار قدرت و امکانات، شتافید. بی‌آنکه از صاحبان واقعی حق اجازه بگیرید و مشورت نمایید و یا حقی برای ما به رسمیت شناسید و بازگردانید. [ ۲۳۲ ]. ۵- شاعر «نیل» «محمد حافظ ابراهیم» در قصیده‌ی خویش که به «قصیده‌ی عمریه» مشهور است از جمله: و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها حرقت دارک لا ابقي عليك بها ان تبایع و بنت المصطفی فيها ما کان غير ابی حفص یفوہ بها امام فارس عدنان و حامیها آن گفتاری را که «عمر» آن روز به «علی» علیه السلام گفت، شما شنوونده سخن را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ شمار. آن سخن این بود که «عمر» گفت: اگر دست بیعت به ابی بکر نسپاری خانه‌ات را [ صفحه ۳۷۴ ] به آتش خواهم کشید و هیچ کس و هیچ چیز را از آن باقی نخواهم گذاشت، گرچه دخت فرزانه‌ی پیامبر برگزیده در آن خانه باشد. جز «عمر» چه کسی این جرات و جسارت را داشت که در برابر قهرمان بلندآوازه‌ی دودمان «عدنان» و پشتیان دلیر آن، چنین سخنی بر زبان آورد؟! ۶- «مصطفی بک دمیاطی» در گفتاری بر شرح این قصیده از جمله می‌نویسد: «طبری» بنا به روایتی آورده است که: «جرير» به نقل از «مغیره» آورده است که: «زياد بن كليب» می‌گفت: عمر به در خانه‌ی علی آمد و هنگامی به آنجا رسید که گروهی از مهاجران و بزرگان از جمله «طلحه» و «زبیر» در آنجا بودند. و او خطاب به همه گفت: به خدای سوگند خانه را به شعله‌های آتش خواهم سپرد جز اینکه همگی بدر آید و دست بیعت به «ابوبکر» بسپارید. «زبیر» شمشیر از نیام برکشید و بیرون آمد اما در آن گیر و دار شمشیر از دستش افتاد و همراهان «عمر» بر او یورش برداشت و او را گرفتند... [ ۲۳۳ ]. ۷- «شهرستانی» در «ملل و نحل» به نقل از «نظام» آورده است که: «عمر» در غوغای روز بیعت بگونه‌ای بر شکم دختر پیامبر زد که جنین او «محسن» را سقط کرد. او نعره می‌کشید که: خانه‌ی «فاطمه» را با هر آنکه در آن است به آتش بکشید و (این فرمان شوم) در حالی صادر می‌شد که جز «فاطمه» و شوی گرانقدرش «علی» و دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» هیچ کس دیگر نبود. [ ۲۳۴ ]. ۸- و نیز «بلاذری» و نیز «صفدی شافعی» و «ابن حجر عسقلانی» و «حافظ ذهبی» در کتاب‌های خویش در این مورد نظر همین مطالب آورده‌اند. [ ۲۳۵ ]. [ صفحه ۳۷۵ ] ۹- «ابن خذابه» یا «خرذابه» به نقل از «زید بن اسلم» در این مورد آورده است که: من از جمله کسانی بودم که به هنگام بیعت نکردن علی و یارانش به همراه «عمر» هیزم به در خانه‌ی دخت پیامبر «فاطمه» می‌بردیم. و خود ناظر بودم که «عمر» به «فاطمه» گفت: از سرای خویش بیرون بیا و گرنه خانه را با هر که در درون آن باشد به شعله‌های آتش خواهم سپردا! و این در حالی بود که می‌دانستیم در آن خانه، «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» و گروهی از یاران پیامبر حضور دارند. «فاطمه» به «عمر» فرمود: آیا خانه‌ی مرا که خود و فرزندانم در آن هستیم، به آتش می‌کشی؟ «عمر» پاسخ داد: به خدای سوگند آری، مگر اینکه همه بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند!!

### دریافت‌ها

آنچه ترسیم شد، همه و همه بخشی از حقایقی بود که من در کتابهای معتبر اهل سنت بدانها دست یافتم و چه بسا که دیگر پژوهشگران و نویسنده‌گان، بتوانند به مدارک و منابع بیشتری در کتابهای تاریخی در این رابطه، دست یابند. بنظر می‌رسد که پس از ترسیم این حقایق و نصوص صریح تاریخی و روایی نکاتی چند برای ما روش می‌شود که از آن جمله‌اند: ۱- این واقعیت دریافت

می‌گردد که موضع گیری و عملکرد برخی از مسلمانان در برابر خاندان وحی و رسالت چگونه بود؟! ۲- و نیز روشن می‌شود که برخی از چهره‌ها، چگونه نه حرمت سالار بانوان علیه السلام را رعایت نمودند، و نه حرمت خانه و اقامتگاه او را. نه حرمت شوی گرانقدرش امیر مومنان را داشتند و نه شکوه و عظمت معنوی دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را، و نه حتی حرمت پیامبر خدا را در مورد آنان رعایت کردند. [صفحه ۳۷۶] بلکه با خیره‌سری و گستاخی خویش همه‌ی حرمت‌ها را شکستند و همه‌ی حقوق را پایمال ساختند. ۳- و نیز با نگرشی بر آنچه ترسیم شد، دریافتیم که «عمر» و همراهانش به منظور بیرون آوردن امیر مومنان از خانه‌ی خویش و مجبور ساختن آن حضرت به بیعت با «ابوبکر» بدانجا یورش بردن و شنیدیم و دانستیم که آنان تهدید نمودند که خانه‌ها را با هر که در آن است، حتی دخت سرفراز پیامبر و خاندان او، همه را به آتش خواهند کشید. آری سالار بانوان، فاطمه علیه السلام هرگز بر این اندیشه نبود که در زندگی خویش چنین روز و روزگاری را بنگرد و اینگونه دردها و مصیبت‌ها را با همه‌ی وجود تماشا کند. درست است که پدر گرانقدرش پیامبر به گونه‌ای سربسته و یا باز و روشن از این رویدادهای تلخ و غمبار به او سخن گفته بود. اما روشن است که دیدن چیزی فراتر از شنیدن است و اثر شنیدن با دیدن یکسان نخواهد بود. اگر بانوی نمونه‌ی اسلام پیش از این رخدادهای دردآور از پدر گرانقدرش شنیده بود که بزودی کارها در جهت زیان او و خاندان وحی و رسالت دگرگون گشته و روزگار بر ضد آنان برخواهد گشت و کینه‌ها و عقده‌ها و حسادت‌های نهانی شعله‌ور خواهد شد، آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها اینک آن رویدادهای زیانبار و ظالمانه را به چشم خویش نگریست. خود نظاره کرد که چگونه گروهی به اقامتگاه او یورش بردن تا شوی گرانمایه‌اش را از خانه بیرون کشند، آن هم خانه‌ای که پدرش پیامبر خدا بدون اجازه سالار بانوان بدانجا وارد نمی‌شد. روشن است که دخت فرزانه‌ی پیامبر نمی‌توانست در برابر این رویدادهای ظالمانه لب فرو بندد و نظاره‌گر بشیند. آخر کدام خانواده‌ای را می‌توان یافت که با دیدگان خویش ناظر باشد که گروهی به حریم خانه‌اش یورش برنده و بخواهند بزرگ آن خاندان را ببرند و باز هم چیزی نگوید و لب فرو بندد؟ [صفحه ۳۷۷] ناگفته پیداست که در چنین شرایطی ترس و وحشت به اوج خود می‌رسد و با شدت یافتن اضطراب و ناامنی، آرامش و امنیت از افراد این خانواده سلب گردد. در چنین موقعیت بحرانی، از ترس روند اوضاع، کودکان صدا به گریه و فریاد بلند می‌کنند و ضجه و شیون است که در آن شرایط ترس آور و هولناک، از هر سو به آسمان می‌رسد.

## دریغ و درد..

بانوی بانوان فاطمه علیه السلام پیش از یورش آن گروه تجاوز کار به خانه‌اش، پشت درب ایستاده بود. او پوشش بر روی سر و موهای خود داشت مام نقاب بر چهره یا چادر به همراه نداشت. به همین جهت هنگامی که یورشگران به حریم خانه‌اش یورش آوردنده به پشت دیوار پناه برد تا از چشم مردان بیگانه خویشتن را پوشاند. اما تبهکاران مرد نما دخت فرزانه‌ی پیامبر را که شش ماه باردار بود به سختی پشت درب خانه فشردند بگونه‌ای که از شدت درد و رنج فریادش برخاست و جنین او بر اثر شدت ضربه‌ی در و فشدگی میان در و دیوار، به شهادت رسید. و شما خواننده‌ی عزیز دیگر از آن میخی که بر اثر فشار درب بر سینه‌ی گرانمایه‌ی عصرها و نسلها فرورفت، چیزی مپرس و مگو. درست در همان لحظات بود که مهاجمان امیر مومنان را دستگیر نمودند و کوشیدند تا او را از خانه‌اش بیرون برنده که فاطمه علیه السلام با وجود درد شدید و موج ناراحتی و اضطرابی که بر اثر صدمه وارد آمدن به «جنین»، سراسر وجود آن حضرت را گرفته و او را زمین گیر می‌ساخت باز هم قهرمانانه پا خاست و به انگیزه‌ی دفاع از حق و تبلور روش عدالت، کوشید تا از بدن امیر مومنان جلوگیری کند. و دریغ و درد که در همین لحظات، فرمان ظالمانه‌ی کتک زدن به دخت محبوب و عزیز پیامبر صادر گردید!! فرزندان مام ارزشها، که خود ناظر بر آن اوضاع غمبار بودند آن صحنه را اینگونه ترسیم کرده‌اند: [صفحه ۳۷۸] امام حسن علیه السلام در مجلس دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه» خطاب به «مغیره بن شعبه» یکی از همان

تبهکاران شرکت کننده در آن یورش تجاوز کارانه، فرمود: «تو بودی که «فاطمه»، دخت گرانمایه‌ی پیامبر را کتک زدی و او را خون‌آلود ساختی و باعث شدی تا کودکش را سقط کند. تو در این اندیشه‌ی شوم بودی که با این جنایت پیامبر خدا را تحقیر کنی و با زیر پا نهادن فرمان او، حرمت آن بزرگوار را هتك نمایی، مگر نه اینکه پیامبر به فاطمه علیها السلام می‌فرمود: «فاطمه» جان! تو سالار بانوان بهشتی! «انت سیده النساء اهل الجنۃ». از این رو، ای «معیره»! بهوش باش که فرجام تو به آتش شعله‌ور دوزخ خواهد بود.

[۲۳۶]. و نیز در این مورد در کتاب «سلیم بن قیس» به نقل از عباس چنین آمده است: ... «قنفذ» بوسیله تازیانه به گونه‌ای بر پیکر فاطمه علیها السلام نوخت که آن حضرت هنگامی که پس از بیماری سخت و طولانی به شهادت رسید، هنوز اثر آن ضربات ددمنشانه بر بازویش، بسان دست‌بندی برآمده به نظر می‌رسید. آنگاه پس از آن ضربات تازیانه، دخت فرزانه‌ی پیامبر را چنان بر چارچوب درب خانه‌اش فشرد که استخوانهای پهلویش در هم شکست و آن محظوظ پیامبر، چنین خویش را سقط نمود. در کتاب سلیم بن قیس آمده است که: عمر بسوی خانه‌ی امیر مومنان روی آورد و درب زد و فریاد کشید که: هان ای پسر ابی طالب در را باز کن. فاطمه فرمود: عمر! از ما خاندان پیامبر چه می‌خواهی؟ چرا ما را با اندوه خویش به خود وانمی گذاری؟ گفت: درب را باز کنید چرا که اگر جز این باشد، خانه را به آتش خواهم کشید. [صفحه ۳۷۹] فاطمه فرمود: آیا از خدا نمی‌ترسی که بر خانه‌ی من هجوم می‌آوری و بدون رضایت من بر خانه‌ام وارد می‌شوی؟ اما عمر از بازگشت به حق و عدالت سر باز زد و آتش خواست و در خانه را به آتش کشید. فاطمه بسوی او رفت و فریاد کشید که ای پدر ای پیامبر خدا!!... و او شمشیر را که در غلاف بود بالا برد و بر پهلوی دخت پیامبر نوخت. ناله‌ی فاطمه به آسمان برخاست. عمر تازیانه را برگرفت و بر بازویان او زد. ناله سرداد که: ای پدر! ای پیامبر خدا! راستی که پس از تو ابوبکر و عمر با ما چه کردند... امیر مومنان از ددمنشی عمر سخت خشمگین شده بود به سرعت پیش آمد و کمربندش را گرفت و او را بر زمین کویید. یعنی او را به خاک مالید و او را فشرد... و تصمیم گرفت که به کیفر شقاوت و جنایتی که مرتکب شده بود، او را نابود سازد که بناگاه وصیت پیامبر یادش آمد که او را به شکیبایی فرمان داده بود. اینجا بود که فرمود: هان ای پسر صهاک! اگر نبود که خدا چنین مقرر ساخته و پیامبر از من پیمان شکیبایی گرفته بود، آنگاه خوب می‌دانستی که تو جرات نزدیک شدن به خانه‌ی مرا نداشتی تا چه رسید که چنین شقاوت و میدانداری کنی. عمر نیروی کمکی خواست و رجالگان تازه‌نفس استبداد سرسری‌ند و به خانه‌ی فاطمه یورش بردن و شهسوار اسلام را به محاصره درآوردند و با شقاوت وصف ناپذیری او را به زنجیر کشیدند تا برای بیعت به سوی مسجد برنده، اما دخت شجاع پیامبر قهرمانانه به دفاع از امیر مومنان برخاست و میان آن حضرت و تجاوز کاران با شهامتی وصف ناپذیر ایستاد. [صفحه ۳۸۰] اینجا بود که «قنفذ» او را زیر تازیانه گرفت و بر اثر همین ضربات بود که آن حضرت سرانجام در حالی به شهادت رسید که اثر آن تازیانه‌ها، بسان دست‌بندی بر بازویش برآمده و کبود بود. دخت پیامبر در آن شرایط سخت به چارچوب در خانه‌اش پناه برد اما او را به سختی کنار زدند و در نتیجه پهلوی آن آسیب دید و کودکش سقط گردید. و پس از آن جنایت‌های مهاجمان هماره در بستر شهادت بود تا جهان را بدرود گفت. «ارشاد القلوب» از خود آن حضرت در این مورد آورده است که فرمود: تجاوز کاران انبوهی هیزم بر در خانه‌ام انباشته و آتش آوردند تا خانه و ما خاندان وحی و رسالت را به آتش کشند. من به در خانه نزدیک شدم و آنان را به خدا و پیامبر سوگند دادم که از شرارت و ستم بر ضد ما دست کشند که عمر تازیانه را ز دست قنفذ برگرفت و آنقدر بر بازویان من نوخت که بر اثر آن بازویان من بسان دست‌بندی برآمده شد. و مرا که به فرزندم محسن باردار بودم، میان در و دیوار سخت مصدوم ساخت. من نقش زمین شدم در حالی که شعله‌های آتش و دود به آسمان، برمی‌خاست. آنگاه او با سیلی آنقدر بر سر و روی من زد که گوشواره‌هایم پراکنده شدند و بر اثر آن شرارت‌ها و شقاوت‌ها فرزندم محسن بی‌هیچ گناهی سقط شد و مظلومانه به شهادت رسید. و نیز حضرت صادق در این مورد می‌فرمود:... و اما علت شهادت فاطمه علیها السلام این بود که «قنفذ» غلام «عمر» به فرمان او، با آهن غلاف شمشیر چنان بر دخت پیامبر زد که آن حضرت از شدت درد و صدمات وارده «محسن» خویش را سقط کرد و بر اثر آن یورش ددمنشانه به

سختی بیمار شد... و قال الصادق عليه السلام:... و کان سبب وفاتها ان قنفدا مولی عمر لکرها بنعل السیف بامره، فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضنا شدیدا... [صفحه ۳۸۱]

### ترسیم آن صحنه‌ی غمبار از زبان شعر

از آنچه ترسیم شد این واقعیت دریافت می‌گردد که: دخت فرزانه‌ی پیامبر، بیش از یک بار مورد ضربات ناجوانمردانه قرار گرفت و شمار و شدت ضربات ددمنشانه به گونه‌ای بود که جنین او را سقط نمود و آن بانوی قهرمان و فداکار را از پا درآورد. اینجاست که شما خواننده‌ی پژوهشگر، شاعران هدفدار و دلسوز را می‌نگری که از این رخداد غمبار و وحشتناک درد می‌کشند و با اندوهی عمیق از آن سخن می‌سرایند. برای نمونه: ۱- یکی از آنان چنین می‌سراید: فاسقطت بنت الهدی و احزنا جنینها ذاک المسمی محسنا ای اندوه و درد! که دخت فرزانه‌ی هدایت، «جنین» خویش را که «محسن» عزیز نام داشت بر اثر آن ضربات ددمنشانه سقط نمود! ۲- دومی اینگونه می‌سراید که: و الداخلين على البطلة بيتها و المسقطين لها اعز جنين ... آن تجاوز کارانی که به سرای دخت محبوب پیامبر «بتول» یورش بردنده و آنان که با این جنایت، عزیزترین «جنین» را سقط کردند... (جواب خدا و پیامبر و تاریخ را چه خواهند داد؟) ۳- و سومی بدینصورت می‌سوزد و می‌گذارد که: او تدری ما صدر فاطم ما المسمما رما حال ضلعها المكسور ما سقوط الجنین؟ ما حمرة العین و ما بال قرطها المتنور آیا می‌دانی که جریان سینه‌ی «فاطمه» چیست؟ و داستان میخ کدام است؟ و می‌دانی که دنده و پهلوی شکسته‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر چگونه بود؟ آیا خبر داری که داستان سقط جنین و کبود گشتن چشم و گوشواره‌ی پاره شده و پراکنده‌ی فاطمه عليه‌السلام چسان است؟ [صفحه ۳۸۲] ۴- و چهارمی اینگونه می‌نالد که: و لست ادری خبر المسمار سل صدرها خزانه‌الاسرار ... و من نمی‌دانم که داستان آن میخ و در چگونه بود؟ شما آن را از سینه‌ی فاطمه عليه‌السلام که گنجینه‌ی اسرار الهی بود بپرس و جویا شو!

### آن لحظات سخت و بحرانی

پس از تهاجمی که از سوی تجاوز کاران صورت گرفت و دخت سرفراز پیامبر مورد اذیت و آزار و ضربه و فشار میان در و دیوار قرار گرفت، آن حضرت از خدمتگزار و شاگرد مكتب خویش «فضه» یاری خواست و فریاد کشید که: ای «فضه» بیا و مرا دریاب و مرا در آغوش بگیر! به خدای سوگند که فرزندی را که در شکم داشتم کشتند! و صاحب یا فضه! الیک فخذینی... و الله لقد قتلوا ما فی احشائی!!! «فضه» شتابان بسوی دخت پیامبر دوید و آن حضرت را در آغوش گرفت و کوشید تا او را بسوی حجره ببرد. اما پیش از آنکه بانوی بانوان به حجره برسد جنین سقط شد و «محسن» عزیزش دیده به جهان نگشوده به افتخار شهادت در راه خدا نائل آمد. در میان مردم چنین مشهور است که درد «سقط جنین» از زایمان طبیعی سخت‌تر است. شاید به همین جهت باشد که دخت گرانمایه‌ی پیامبر و محبوب دل او در آن شرایط بحرانی و سخت چنان ناله می‌زد که هر قلبی را به درد می‌آورد و هر دیده‌ای را گریان و اشکبار می‌ساخت. چرا که کودک گرانمایه‌اش جان داده بود و مادرش افرون بر تحمل درد و رنج ضربات ظالمانه و وحشیانه و سقط جنین، به او نگاه می‌کرد و غمی جانکاه بر غمهاش افرون می‌گشت. و با همه‌ی اینها، آن گروه تجاوز کار به آنچه پدید آورده بودند توجه نکرده و بی‌توجه به آنچه بر سالار بانوان و دخت سرفراز پیامبران پیش آورده بودند، بسوی شوی گرانقدرش امیر مومنان یورش بردنده و آن حضرت را خلع سلاح نموده و پس از افکنندن [صفحه ۳۸۳] بند شمشیر به گردن مبارکش، به تندي و خشونت وصف ناپذیری آن قهرمان بزرگ میدان‌ها را با زور مداری و دجالگری بسوی مسجد پیامبر بردنده تا دست او را به عنوان بیعت، در دست سردمدار نظام غاصب نهند. [۲۳۷]. واقعیت این است که در اینجا قلم از نگارش و حرکت بر روی کاغذ بازمی‌ایستد، زبان از گردنش در کام و بیان سخن و امی ماند. چرا که هیچ کدام نمی‌توانند آن لحظات سخت و بحرانی را

که بر آن بزرگمرد غیرت و شهامت گذشت، ترسیم نمایند. آن جوانمرد شرافت و آن را دمدم ستم ستیز و آن قهرمان پرشکوه و آن مجاهد اسلام و امام گرانقدر و راستینی که پس از پیامبر خدا، در نظر فاطمه علیها السلام و هر مسلمان راستینی، گرانبهاترین و ارجمندترین و عزیزترین موجود و پرشرافت‌ترین انسانها بشمار می‌رفت. «سلمان» بناگاه چشمش به آن منظره‌ی تکانده‌نده و بهت‌آور افتاد و خطاب به تجاوز‌کاران گفت: آیا با این بزرگمرد رادیها باید چنین کرد؟ ای صنع ذا بهذا؟... به خدای سوگند اگر او خدای را به نامش بخواند و سوگند دهد، آسمان بر زمین فروخواهد افتاد. [۲۳۸] . [صفحه ۳۸۴]

## وا جعفراء!

و اینک شما خواننده‌ی حقجو با ما باش تا بر آن بزرگ قهرمان رادی‌ها علی علیه السلام گریه کنیم. بر آن پیشوای گرانمایه‌ای که در آن شرایط، از یک سو فریاد دردآلد همسر گرانقدرش «فاطمه» را می‌شنید و از دگر سو صدای بی‌پناهی چهار فرزند خردسالش را که گاهی به مادرشان می‌نگریستند و بسوی او می‌رفتند و زمانی به پدرشان نظاره می‌کردند و در آن بحران شقاوت و شرات دشمن، نمی‌دانستند چه کنند؟ و به کدامیک پناه برند؟ نمی‌دانستند بر گرد شمع وجود مادر حلقه زنند و ناله‌های جانکاه او را که از شدت صدمات واردہ بر اثر فشار میان در و دیوار و ضربات ظالمانه و سقط جنین قلبها را می‌فسردد، بشنوند یا به همراه پدر گرانقدرشان بروند که اینک در خانه‌اش و در برابر همسر و فرزندانش مورد یورش ظالمانه و ناجوانمردانه قرار گرفته و او را در شرایط سخت و ناهنجاری بسوی مسجد می‌برند؟ خدایا! چه حیرت و شگفت سرگردانی در دنیاک است؟! امیر مومنان بر این اندیشه بود که به همسر فرزانه‌اش که در آن حال سخت نیازمند یاری بود، کمک کند اما بند شمشیر بیداد را در گردن خویش حس می‌کرد و انبوهی از مردمایان و رجالگان او را با خشونت و شراتی وصف ناپذیر بسوی مسجد می‌کشیدند، و از دگر سو ضجه و فریاد کودکان خردسالش را می‌شنید که امیت و سلامت آنان مورد تهاجم قرار گرفته و آسایش و آرامش از آنان سلب شده بود. آن قهرمان به بند کشیده‌شده‌ی رادیها و عظمت‌ها، در اوج تنهایی خویش و شرات قدرت پرستان، گاه به سمت راست خویش نگاه می‌کرد و عمومی قهرمان خویش سالار شهیدان «احد» را ندا می‌داد که: هان ای حمزه‌ی دلیر کجایی؟! و گاه به سمت چپ می‌نگریست و برادر دلاور خویش «طیار» را ندا می‌داد که: هان ای جعفر! [صفحه ۳۸۵] علی تنهاست... و آنگاه خود به آرامی می‌گفت: امروز نه مرا جعفری هست و نه حمزه‌ای، دیگر تنها هستم!!! واجعفراء! وا حمزتاه! صدای گریه و فریاد بانوان و دخترانی که در پیچ و خم کوچه ایستاده بودند و بر آن صحنه‌ی جانسوز می‌نگریستند به آسمان بلند بود اما این ناله‌ها و شیون‌های مظلومانه را در برابر زور و زور مداری‌ها، چه نقشی است؟ آیا آن قلبهای تیره و قساوت گرفته با این ناله‌های جانسوز نرم می‌گردد؟! پاسخ روشن است که هرگز!!! بانوی قهرمان و سرافراز اسلام که بر اثر ضربات ددمنشانه و صدمات واردہ و درد جانکاه سقط جنین بیهوده نقش بر زمین گشته بود و در آغوش خدمتگزار و شاگرد خویش «فضه» قرار داشت، بر اثر شیون کودکان وحشت‌زده و خردسالش پس از چشمانش را گشود و گویی به هوش آمد و بی‌درنگ پرسید: «فضه» امیر مومنان کجاست؟ و با چشم‌انداز اشکبار پاسخ داد: بانوی من! امیر مومنان را بسوی مسجد بردند. دخت فرزانه‌ی پیامبر در حالی که کران تا کران وجودش در فشار درد بود، با ارزیابی موقعیت حساس و شرایط بحرانی، گویی همه‌ی دردهای خویش را به بوته‌ی فراموشی سپرد و بایمان و اراده‌ی آهنین و وصف ناپذیر، شهامت و شجاعت را به خود بازگرداند و برای یاری حق و عدالت و تبلور آن، پیاختاست و راه مسجد را در پیش گرفت.

## به خدای سوگند! با او بیعت نخواهم کرد

اینک بجاست که سالار بانوان گیتی را که آمده‌ی حرکت برای نجات شوی گرانقدر خویش از آن شرایط پر خطر و آن موقعیت

بحراتی است تنها بگذاریم و به مسجد پیامبر برویم و بینیم در آنجا بر امیر مومنان چه می‌گذرد! [صفحه ۳۸۶] ۱- نخست به آنچه «ابن قتبیه دینوری» در این مورد آورده است می‌نگریم. او می‌نویسد: مورخان و محدثان یادآوری کرده‌اند که:... علی علیه السلام را به همان صورتی که ترسیم شد نزد «ابوبکر» آوردند در حالی که آن حضرت می‌فرمود: «انا عبد الله و اخو رسوله». مردم! من بنده خدایم و برادر پیام آور بزرگ او. به آن حضرت گفتند: با ابوبکر بیعت کن! «بایع ابا بکر!» آن حضرت پاسخ داد: «انا احق بهذا الامر منکم، لا ابایعکم، و انتم اولی بالیعه لی. اخذتم هذا الامر... هر گز چرا که من به این کار شایسته‌ترم. من با شما بیعت نخواهم کرد، این شمایان هستید که باید با من بیعت نمایید. شما جانشینی پیامبر را با استدلال بر خویشاوندی و نزدیکی به آن حضرت از گروه «انصار» گرفتید و به خود اختصاص دادید اما آن را چگونه از خاندان پیامبر به ناروا غصب می‌کنید؟ مگر شمایان در برابر گروه «انصار» چنین استدلال و وانمود نکردید که گروه شما بخارط نزدیکی و خویشاوندی با پیامبر خدا، به جانشینی او و تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه سزاوارتر و زینده‌ترید؟ و مگر آنان در برابر این استدلال شما نبود که زمام دین و دنیا جامعه را به شما سپردند؟ اگر چنین است که هست اینک من همانگونه که شما با گروه «انصار» مناظره و گفتگو نمودید، با شما بحث و گفتگو می‌کنم و خدای را گواه گرفته و می‌گویم: هان ای مردم! ما در هر حال، چه زمان حضور و حیات پیامبر و چه غیبت و رحلت او، به آن حضرت از همه نزدیکتر و بر جانشینی او زینده‌تریم. از این رو اگر از خدای پروا می‌کنید با ما براساس عدل و انصاف رفتار کنید و حق پایمال شده‌ی ما را بازپس گردانید. [صفحه ۳۸۷] «عمر» به آن حضرت گفت: تا زمانی که بیعت ننمایی دست از تو برخواهیم داشت. امیر مومنان فرمود: اینک آنگونه که باید شیر بدوشی، بدوش که بخشی از آن نیز از آن تو خواهد بود!! امروز کار انحصار قدرت را برای او فرام آرتا فردا آن را به تو باز گرداند! آنگاه افزود: به خدای سوگند سخن ناروای تو را نخواهم پذیرفت و با او بیعت نخواهم کرد. ابوبکر گفت: اگر دست بیعت به دست من نسپاری تو را به این کار ناگزیر خواهم ساخت. علی علیه السلام به انگیزه‌ی خیرخواهی و دلسوزی فرمود: يا معاشر المهاجرین الله! الله! لا تخرجو سلطان محمد فی العرب من داره و قعر بیته الى دور کم... فو الله يا معاشر المهاجرین! هان ای گروه مهاجران! خدای را! از خدا پروا کنید و حکومت عادلانه و آسمانی محمد صلی الله علیه و اله و سلم را در جامعه، از خانه و خاندان و جانشینانش به خانه و خاندان خویش نبرید و خاندانش را از حق و واقعیت ویژه‌ای که او در میان جامعه داشت بر کنار نسازید. هان ای گروه مهاجران! به خدای سوگند تا هنگامی که در این خاندان کسی هست که کتاب خدای را آنگونه که می‌باید تلاوت کند و به مقررات دین خدا و سنت انسانساز و جامعه‌پرداز پیامبر، دانا و آگاه باشد، ما خاندان پیامبر به تدبیر امور دین و تنظیم شئون جامعه و مردم، از شمایان زینده‌تر و سزاوارتریم. [۲۳۹] و این از حقوق آسمانی ماست. ۲- «عیاشی» در تفسیر خویش در این مورد آورده است که: ... امیر مومنان را در حالی که بنده به گردنش افکنده بودند از خانه‌اش بیرون آوردند و از کنار مرقد مطهر پیامبر عبور شدند. [صفحه ۳۸۸] آن حضرت هنگامی که در برابر مرقد مطهر پیامبر قرار گرفت به خواندن این آیه شریفه پرداخت: «یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی...» [۲۴۰]. هان ای پسر مادرم! این گروه (تجاوز کار و گمراه) مرا تضعیف کردند و دور نبود که مرا از پا در آورند... «عمر» به آن حضرت گفت: با «ابوبکر» بیعت کن! پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟ گفت: به خدای سوگند اینک گردنست را با این شمشیر خواهم زد. امیر مومنان فرمود: به خدای سوگند در چنین شرایطی من بنده‌ی شهید خدا هستم و برادر پیامبرش. و در روایت دیگری است که فرمود: به خدای سوگند در این صورت بنده‌ی خدا و برادر پیامبرش را می‌کشید. [۲۴۱]. «عمر» گفت: بنده‌ی خدا آری، درست است، اما برادر پیامبرش نه!... امیر مومنان فرمود: آیا این واقعیت را انکار می‌کنید که پیامبر میان من و خودش طرح پیوند اسلامی برادری را، افکنده و مرا برادر خویش ساخت؟ «عمر» گفت: آری! و از پی انکار حقیقت دیگری بوسیله‌ی سرکرده‌ی مهاجمان، گفت و شنود سخت و تند و سخنان بسیاری میان امیر مومنان و آن گروه تجاوز کار در گرفت.

در همان شرایط سخت بود که بانوی بانوان فاطمه علیها السلام در حالی که دست دو نور دیده‌اش «حسن» و «حسین» را بر دستان خویش داشت و همه‌ی بانوان «هاشمی» او را [صفحه ۳۸۹] همراهی می‌نمودند، وارد مسجد پدر گرانمایه‌اش، پیامبر شد. پس از ورود چشمش به امیر مومنان افتاد که از سوی تجاوز کاران برای سپردن دست بیعت تحت فشار است و تهدید به مرگ می‌شود. او با دیدن آن منظره‌ی دردناک و وحشت‌زا با شهامتی وصف ناپذیر رو به بیدادگران آورد و شتابان پیش رفت و بر آن خروشید که: «خلوا عن ابن عمی!! خلوا عن بعلی!!! و الله...» از پسرعمویم دست بردارید! شوی گرانمایه‌ام را رها کنید! به خدای سوگند اگر دست از شرارت خویش برندارید، سرم را بر هنخواهم ساخت و پیراهن پدرم، پیامبر را بر سرم خواهم نهاد و بر شما تجاوز کاران نفرین خواهم نمود. و به روایت دیگری فرمود: به خدایی که پیامبر را به حق به رسالت برانگیخت! اگر از امیر مومنان دست برندارید، گیسوانم را پریشان ساخته و پیراهن پیامبر را بر روی سرم می‌نهام و آنگاه از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آورم. شمایان بدانید که نه ناقه‌ی «صالح» پیامبر که نشانی از نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌ی پیامبرش بود در بارگاه خدا از من گرامی تر است و نه بچه‌اش از فرزندان من. [۲۴۲]. در روایت «عیاشی» در این مورد آمده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» در آن شرایط بحرانی، سردمدار آن جریان را شهادتمدانه مخاطب ساخت و فرمود: هان ای ابوبکر! آیا بر این اندیشه‌ای که فرزندانم را از نعمت وجود پدر محروم سازی و مرا به سوک همسرم بشناسی؟ [صفحه ۳۹۰] به خدای سوگند اگر دست از او برنداری، گیسوانم را پریشان ساخته و گریبان را چاک خواهم زد و بر کنار مرقد منور پدرم خواهم رفت و از ستم و بیداد شما به بارگاه خدا فریاد خواهم کشید! و از پی آن دست دو فرزند دلبندش «حسن» و «حسین» را گرفت و از مسجد به قصد تربت پاک پیامبر حرکت کرد. و نیز در روایت دیگری بدینگونه آمده است که آن حضرت خطاب به ابوبکر فرمود: هان ای ابوبکر! مرا با تو چه کار؟ می‌خواهی نعمت پدر را از فرزندانم بگیری و مرا در سوگ شوی گرانقدر بمثنا؟ به خدای سوگند اگر زشت نبود گیسوانم را پریشان ساخته و از بیداد شما به بارگاه خدا فریاد برمی‌آوردم. در این هنگام یکی از میان آن جمعیت به «ابوبکر» گفت: با این کارت می‌خواهی چه کنی؟ آیا بر آنی که عذاب خدا را بر این امت فرود آوری؟ امیر مومنان رو به سلمان کرد و فرمود: «سلمان»! دخت فرزانه‌ی پیامبر را دریاب... «سلمان» به دستور امیر مومنان خود را به «فاطمه» رسانید و گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم خدای پرمه ر پدر گرانقدرت را پیام آور مهر و محبت برای جهانیان برگزید، برگرد! بانوی سرفراز گیتی فرمود: «سلمان»! مگر نمی‌بینی که می‌خواهند امیر مومنان را به شهادت برسانند؟ من دیگر جام شکیبایی ام لبریز گردیده و نمی‌توانم شکیبایی پیشه سازم، بگذار بسوی مرقد منور پدرم پیامبر بروم و موی خویش را پریشان ساخته و گریبان چاک زنم و به بارگاه خدا ناله سردهم. سلمان گفت: می‌ترسم مدینه فرورود و امیر مومنان مرا بسوی شما فروفرستاده است تا از تصمیم خویش باز ایستاده و به خانه برگردید. [صفحه ۳۹۱] فاطمه فرمود: اینک که چنین است به خانه بازمی‌گردم و شکیبایی پیشه می‌سازم و ضمن گوش سپردن به سخن امیر مومنان، فرمان او را به جان می‌خرم. «اذن ارجع و اصبر، و اسمع له و اطیع.» [۲۴۳]. یکی از نویسنده‌گان در این مورد می‌نویسد: امیر مومنان با شتاب خود را به فاطمه رسانید و هنگامی که به او رسید، دخت پیامبر شانه‌های علی را بوسه باران ساخت و با چشمانی اشکبار گفت: جان فاطمه به قربان و روح و جانم سپر بلاهای تو باد، ای ابالحسن! من هماره با تو خواهم بود و تو را تنها نخواهم گذاشت. اگر در امنیت و سلامت باشی، با تو خواهم زیست و اگر برای دین خدا و بندگان او تو را به رنج و فشار افکنند، باز هم با تو خواهم بود. «روحی لروحک الفداء، و نفسی لنفسک البقاء، يا ابالحسن ان كنت في خير كنت معك، و ان كنت في شر كنت معك.» کوتاه سخن اینکه دخت گرانمایه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام تا شوی گرانقدرش را از خطر نرهانید و از چنگال آن گروه تجاوز کار و حق ستیز نجات نداد، به خانه بازنگشت. سرانجام تجاوز کاران با همه‌ی شرارت و حق‌کشی و خشونت تا روزی که آن بانوی بانوان گیتی در سرای علی علیه السلام بود نتوانست از آن حضرت بیعت بگیرند. [صفحه ۳۹۳]

**福德****اشارة**

۱- ماجراهی غم انگیز فدک محدثان اهل سنت «فدرک» چیست؟ ۲- آیا «فدرک» ویژه‌ی پیامبر است؟ ۳- آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟ ۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟ ۵- فدک در دست او دلایل سه‌گانه در پرونده «فدرک» ۱- اصل «ید» یا در اختیار داشتن ۲- هدیه و بخشش پیامبر ۳- از راه ارث مناظره‌ای تندر میان امیر مومنان و ابوبکر و اینکه باید طرحی دیگر افکند ۴- راز مطالبه‌ی «فدرک» تدبیر شایسته برای آغاز کار دانشمندترین بانوی جهان هستی ۵- روایان و منابع این سند جاودانه ۶- نکات اساسی و حساس خطبه [صفحه ۳۹۴]

**ماجری غم‌انگیز فدک****اشارة**

شایسته‌ترین و بهترین سخنی که می‌توان بوسیله‌ی آن این بحث را آغاز نمود و پرونده‌ی این موضوع را گشود، سخن آفریدگار هستی است که سخنی به درستی و استواری و شایستگی آن هرگز نشاید. در این مورد خدای جهان آفرین در قرآن می‌فرماید: «فات ذالقربی حقه و المسكین و ابن السیل ذلک خیر للذین یربیدون وجه الله و اولئک هم المفلحون.» [۲۴۴]. «حق خویشاوندان و بینوا و در راه مانده را بده. این برای کسانی که خشنودی خدا را می‌جویند بهتر است و اینان خود رستگارند. در این آیه‌ی شریفه همانگونه که خود می‌نگرید خدا به پیام آور برگزیده‌اش محمد صلی الله علیه و اله و سلم فرمان می‌دهد که: حق نزدیکان خویش را به آنان بدهد. اینک نخست باید دید نزدیکان پیامبر یا خویشاوندان او کیانند؟ و آنگاه باید دریافت که «حق» شایسته و باشیسته آنان چیست؟ ما در هنگامه‌ی بحث از «آیه قربی» یا «موده» ضمن دلیل‌ای استوار، روشن ساختیم [صفحه ۳۹۵] که منظور از نزدیکان پیامبر در قرآن شریف و این گونه آیات، عبارتند از: علی و فاطمه و حسن و حسین. با این بیان پیام صریح و روشن قرآن این می‌شود که: هان ای پیامبر خدا! حقوق این شخصیت‌های والا و ارجمند را که نزدیکترین کسان تو هستند، ادا کن. در این مورد از «ابوسعید خدری» و دیگر بزرگان آورده‌اند که: با فرود این آیه شریفه بر پیامبر نور، آن حضرت دخت سرفرازش «فاطمه» را خواست و «فدرک» را به او بخشید و پس از بخشش، بی‌درنگ اختیار آن را به او و انهاد تا خودش در آن تصرف کند. این واقعیت را علاوه بر روایت فوق از دو امام نور حضرت باقر و صادق نیز روایت کرده‌اند و به همین جهت این حقیقت در میان دانشمندان و بزرگان مذهب اهل‌بیت، حقیقت مشهور و شناخته شده‌ای است.

**محدثان اهل سنت**

علاوه بر محدثان و دانشمندان شیعه بسیاری از دانشمندان و محدثان اهل سنت نیز این روایت را از راههای گوناگون، روایت نموده و بر درستی آن گواهی کرده‌اند. برای نمونه: ۱- در کتاب «کنزالعمال» و در «مختصر کنزالعمال» که در حاشیه «مسند احمل بن حنبل» چاپ شده در ضمن عنوان صله‌ی رحم از کتاب «اخلاق» از «ابوسعید خدری» آورده است که: هنگامی که آیه‌ی شریفه «و آت ذالقربی حقه...» فرود آمد، پیامبر خطاب به دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها السلام فرمود: یا فاطمه لک فدک! فاطمه جان! «فدرک» از این پس از آن تو خواهد بود. ۲- و نیز «حاکم» در تاریخ خود، [صفحه ۳۹۶] و «سیوطی» در تفسیر خویش «الدرالمثبور» آورده‌اند که: «بزار»، «ابویعلی»، «ابن ابی‌حاتم»، و «ابن مردویه» از «ابوسعید خدری» آورده‌اند که: هنگامی که این آیه شریفه فرود

آمد که: «و آت ذالقربی حقه»، پیشوای بزرگ توحید دخت فرزانه‌اش «فاطمه» را خواست و «فدهک» را به فرمان خدا به او بخشدید.  
۳- و نیز «ابن ابیالحدید» در کتاب خویش «شرح نهج البلاعه» آورده است که: این روایت، جز از راه، «ابوسعید خدری» که صاحب کتاب آورده است، از راههای گوناگون و چهره‌های مختلف دیگری روایت شده است که وقتی آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذالقربی حقه»، بر قلب پاک پیامبر فرد آمد آن حضرت «فاطمه» را فراخواند و «فدهک» را به او بخشدید.

### فدهک چیست؟

#### اشاره

پس از تعمق در آیه‌ی شریفه و دریافت پیام آن، اینکه باید «فدهک» را شناخت و دید که «فدهک» چیست و کجاست و مرزهای آن کدام است؟ در بحث از «فدهک» باید به نکات چندگانه زیر به شایستگی نگریست تا واقعیت مطلب روشن گردد. ۱- فدهک چیست؟  
۲- آیا «فدهک» ویژه‌ی پیامبر گرامی بوده، یا از اموال امت است؟ ۳- آیا براستی پیامبر خودش «فدهک» را به دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بخشدید یا چنین بخشنی در کار نبوده است؟ ۴- آیا پیامبر چیزی به عنوان «ارت» بر جای می‌گذارد یا نه؟ ۵- آیا دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیها السلام در حیات پدرش پیشوای بزرگ توحید فدهک را در اختیار گرفت و در آن تصرف نمود یا نه؟ اینکه بررسی فشرده هر کدام از این عنوانین پنجمگانه: [صفحه ۳۹۷]

### واژه‌ی فدهک

واژه‌شناسان در مورد واژه «فدهک» دارای دیدگاه‌های مختلفی هستند. برای نمونه: «قاموس» بر این باور است که: «فدهک» قریه‌ای است که در منطقه‌ی «خیر» قرار دارد. «مصباح» می‌گوید: «فدهک» شهری است در «حجاز» که فاصله‌اش تا «مدينه» دو روز راه است و تا «خیر» فاصله‌اش کمتر از یک منزل راه می‌باشد و از بهره‌های مادی خدا به پیامبر است. «حموى» در «معجم البلدان» در مورد «فدهک» می‌گوید: «فدهک»... عبارت از قریه‌ای در «حجاز» می‌باشد که فاصله‌ی آن تا مدينه دو یا به بیان برخی سه روز راه است و خدا آن را به سال هفتم از هجرت از راه صلح شرافتمدانه‌ای که پیش امد، به پیامبر خویش ارزانی داشت. این رویداد بدینصورت پدید آمد که پیامبر گرامی هنگامی که وارد منطقه‌ی «خیر» گردید و همه‌ی دژهای آن، جز سه دژ را پیروزمندانه گشود و در اختیار گرفت، حلقه‌ی محاصره را بر آن، سه دژ تنگ‌تر ساخت بگونه‌ای که کار بر پیمان‌شکنان تجاوز کار سخت شد و پیکی بسوی پیامبر گسیل داشتند که اجازه دهد آنان از آنجا کوچ و به سلامت از حلقه‌ی محاصره خارج گردند. پیشوای بشر دوست اسلام با درخواست آنان موافقت کرد و آنان پس از اطمینان به مهر و بزرگواری آن حضرت پیک دیگری گسیل داشتند که حاضرند در برابر گذشت و انساندوستی پیامبر ثروت‌ها و میوه‌ها، باعها و بستانهای خویش را بصورت یک دوم با پیامبر تقسیم و مصالحه کنند و از این راه صلح و سازشی پدید آید و پیامبر با تقاضای آنان موافقت فرمود. با این بیان «فدهک» از آن بخشن از زمینه‌ایی است که بدون پیکار و درگیری مسلحانه به پیامبر واگذار شده و بر این اساس تنها از آن، آن حضرت است. [صفحه ۳۹۸]

### آیا فدهک ویژه‌ی پیامبر است؟

دومین بحث در این مورد این است که چگونه فدهک ویژه‌ی شخص پیامبر گرامی است و دلیل این اختصاص چیست؟ در این مورد قرآن می‌فرماید: و ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خليل و لارکاب، و لكن الله يسلط رسله على من يشاء و الله على

کل شیء قدیر، ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فللہ و للرسول و لذی القری... [۲۴۵]. «آنچه خدا از دارایی آنان به پیامبرش به غنیمت داد، آنگونه نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخت آورده باشید و با پیکار مسلحانه گرفته باشید، بلکه خدا پیامبرانش را بر هر کس بخواهد چیره می‌سازد و خدا بر هر چیزی تواناست. آن غنایمی که خداوند از مردم آن قریه‌ها نصیب پیامبرش فرموده است، از آن خدا و پیامبر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است تا میان توانگرانタン دست به دست نگردد...» آیه شریفه نشانگر این است که: آنچه خداوند از دارایی و زمین‌ها و بوستانهای یهودیان پیمانشکن و تجاوزکار که به کیفر رفتار ظالمانه و زشت خویش رانده شدند نصیب پیامبر خویش ساخت، همه املاک و ثروتها بود که مسلمانان در راه آنها نه رکاب کشیدند و پیکار کردند و نه به جنگ پرداختند، بلکه خدای جهان‌آفرین با افکنند دلهره و وحشت بر دلهای «یهود»، پیامبر حق و عدالت را پیروز ساخته و املاک و ثروتها بـ«بنی نصیر» را ویژه‌ی آن حضرت نمود تا بوسیله‌ی آن هر آنچه را به صلاح جامعه و دین یافت انجام دهد. با این بیان این املاک و ثروتها از آن بخش و آن نوع غنایمی نبود که میان رزم‌مندگان تقسیم می‌گردد... [صفحه ۳۹۹] «طبرسی» از «ابن عباس» آورده است که: آیه شریفه «ما افاء الله علی رسوله...» در مورد دارایی‌های کافران «قریه‌ها» فرود آمده است که منظور «بنی قریظه» و «بنی نصیر» می‌باشد که در «مدینه» ساکن بودند و «فدرک» تا مدینه حدود سه میل راه بود و «خیبر» و قریه‌های «عرینه» و «ینع» را خداوند ویژه‌ی پیام آور بزرگ خویش قرار داد تا هر گونه که مصلحت دید در مورد آنها رفتار کند و آنگاه که برخی این سوال را مطرح کردند که چرا پیامبر اینها را در میان مردم تقسیم نکرد؟ آیه مورد اشاره فرود آمد و خاطرنشان ساخت که اینها حق ویژه‌ی پیامبر است.

### آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟

در صفحات پیش سخن «حموی» در «معجم البلدان» در مورد «فدرک» از نظر شما خواننده‌ی حقجو، گذشت و به یاد دارید که او «فدرک» را از زمینهایی عنوان ساخته است که با جهاد مسلحانه آزاد نشده بلکه با صلح و مصالحه به پیامبر واگذار گشته و از حقوق ویژه‌ی پیامبر خدادست. و نیز این نکته‌ی مهم از نظرتان گذشت که محدثان و مفسران در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «فات ذالقربی حقه...» تصریح نموده‌اند که خدا در این آیه‌ی شریفه، دخت فرزانه‌اش فاطمه علیها السلام را خواست و فدرک را به او واگذار نمود. اینک پس از یادآوری دگرباره‌ی این دو نکته‌ی دقیق در این مورد، برای تاکید بیشتر بر این موضوع به دلایل بیشتری نظر می‌افکنیم. برای نمونه «ابن حجر» در کتاب خویش «الصواعق المحرقة» و «سمهودی» در «تاریخ المدینه» آورده‌اند که: «عمر» در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم...» گفت: [صفحه ۴۰۰] من درباره‌ی آیه‌ی شریفه سخنی دارم که برایتان بگویم: خداوند در این آیه مبارکه حق ویژه‌ای برای پیامبرش قرار داد و آن را برای کسی جز او قرار نداده است آن حق این است که می‌فرماید: و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خیل ولا رکاب ولكن الله يسلط رسنه علی من يشاء... و با این بیان این ثروت‌ها و سرزمین‌ها از آن پیامبر است تا برای پیشرفت دین و دنیای جامعه و تامین آینده‌ی آنها به هر گونه‌ای که صلاح دید عمل کند.

### آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌گذارد؟

بر این اساس از همه‌ی آیات و روایات در این مورد این واقعیت دریافت می‌گردد که «فدرک» بطور خالص و کامل از آن پیامبر است و آن حضرت نیز به فرمان خدا در آیه‌ی شریفه‌ی «فات ذالقربی حقه...» آن را به بانوی بانوان فاطمه علیها السلام بخشیده است. و بدینگونه پاسخ سومین سوال دریافت می‌گردد که: آری پیامبر «فدرک» را در زمان حیات خویش، به عنوان هدیه به دخت ارجمندش بخشیده است. او پاسخ پرسش چهارم نیز که آیا پیامبر چیزی به عنوان ارث بر جای می‌نهد؟ از دو خطبه‌ی پر محتوا و

درس آموز و روش‌گرانه‌ی فاطمه علیها السلام، دریافت می‌گردد. بویژه که در دستگاه غاصب به قرآن و سنت استدلال می‌کند و همه را در برابر باران دلایل محکوم می‌سازد که خواهد آمد.

## 福德 در دست او

از جمع‌بندی تصریحات مورخان و مفسران و محدثان این واقعیت به روشنی دریافت می‌گردد که دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از اینکه پدرش به دستور خدا «福德» را به او بخشید، اختیار آن را به دست گرفت و در آن تصرف کرد و زمان حیات پیامبر «福德»] [صفحه ۴۰۱] در دست بانوی بانوان بوده است. امیر مومنان در این مورد در نامه‌اش به یکی از فرمانداران دولت عادلانه‌ی خویش می‌نویسد: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلله السماء فحشت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحكم اللہ. [۲۴۶]. آری، از تمامی آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «福德» در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر کریمانه از آن گذشتند و سخاوتمندانه آن را بخشیدند. و راستی که خدا نیکو داوری است. «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة» باب دوم در این مورد آورده است که: ابوبکر فدک را از دست فاطمه علیها السلام خارج ساخت. به عبارت دیگر معنای این جمله این است که: «福德» در زمان پیامبر در اختیار دخت فرزانه‌اش فاطمه بود که «ابوبکر» پس از انحصار قدرت و امکانات جامعه، آن را نیز از دست او درآورد. علامه‌ی مجلسی به نقل از «الخرائج» آورده است که: پیامبر گرامی هنگامی که پس از بدست گرفتن اختیار «福德» و سیطره بر آن، وارد مدینه شد به خانه‌ی فاطمه رفت و ضمن دیدار با او فرمود: «دخترم! خدای جهان آفرین فدک را بهره پدر تو ساخته، و آن را حق ویژه‌ی وی قرار داده است. از این‌رو «福德» از آن من خواهد بود و کسی را در آن بهره‌ای نیست و من به فرمان خدا در مورد آن هرگونه که بخواهم می‌توانم عمل کنم. از آنجایی که مام گرانمایه‌ات «خدیجه» بر عهده‌ی من مهریه‌ای داشت بر این اساس «福德» را به تو و فرزندات واگذار می‌کنم. [صفحه ۴۰۲] پس از این بیان، پیامبر خدا قطعه پوستی را خواست و به امیر مومنان فرمود: بنویس که «福德» هدیه‌ی خدا به «فاطمه» است. پس از نگارش امیر مومنان پیشوای بزرگ توحید دستور داد که وی و غلام پیامبر و «ام ایمن» به عنوان گواهان تنظیم این سند الهی، آن را امضاء نمایند و آنان نیز گواهی کردند. پس از رحلت جانسوز پیامبر هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه قدرت تکیه زد، دهمین روز حکومت او بود که پس از احساس قدرت، پیکی را بسوی «福德» گسیل داشت و به او دستور داد که وکیل دخت فرزانه‌ی پیامبر را از «福德» بیرون کند و آنجا را مصادره نماید، و او نیز همانگونه که دستور یافته بود رفتار نمود.

## دلایل سه‌گانه در پرونده فدک

### اشارة

واقعیت این است که با تعمق در انبوه اسناد و مدارک خدشه‌ناپذیر روشن می‌شود که «福德» به سه دلیل از آن بانوی بانوان بود و مصادره‌ی آن کار غاصبانه و زورمدارانه و به انگیزه‌ی سیاسی بوده است. این دلایل و جهات سه‌گانه عبارتند از:

### اصل ید یا در اختیار داشتن

نخستین دلیل بر این حقیقت که «福德» از آن فاطمه علیها السلام بود این است که فدک از حیات پیامبر در دست او بود و آن حضرت هرگونه که صلاح می‌دید در آن تصرف می‌کرد و بر آن وکیل و نماینده و کارگزار می‌گماشت. از این رو خارج ساختن

آن از دست مالک و صاحب آن جز با دلیل و مدرک و بینه محکم و قانع کننده، کاری روا و عادلانه و درست نبود. مگر پیامبر گرامی نفرمود: «البینه على المدعى، و اليمين على من انكر». [صفحه ۴۰۳] اقامهی دلایل و برهان بر عهدهی ادعاکننده است و کسی که بر ضد او ادعایی صورت می‌گیرد در صورت انکار باید سوگند یاد کند که ادعا بی اساس است. با این بیان، بر اساس همین واقعیت روشن که فدک در اختیار فاطمه علیها السلام و در تصرف او بود، به نوعی نشانگر مالکیت اوست و نیازی به اقامهی «بینه نداشت و دستگاه مصادره کننده می‌باشد با دلیل و برهان حقانیت ادعای خویش را اثبات نماید نه اینکه از آن حضرت بینه بخواهد و کارشکنی و بھانه‌تراشی کند و زور مداری را جایگزین قانون نماید، این نخستین دلیل بر این حقیقت که «فدک» از آن فاطمه بود.

### هدیه و بخشش پیامبر

راه دیگر بر حقانیت موضع دخت سرفراز پیامبر و مالکیت او این بود که پیامبر فدک را به عنوان هدیه به «فاطمه» بخشید و آن حضرت از راه هدیه یا بخشش پیامبر خدا مالک فدک شد. و دست درازی دیگران به آن با هر دستاویزی، کاری ظالمانه و غاصبانه است.

### از راه ارت

و سومین راه بر حقانیت بانوی بانوان این است که «فدک» به صراحة قرآن، حق ویژه و بهره‌ی اختصاصی پیامبر است و روشن است که فاطمه علیها السلام دخت یگانه‌ی او، وارث آن حضرت است و بطور طبیعی آن را به ارث می‌برد. اما گروه حاکم با هر دلیل و راه و مسلم و درستی مخالفت ورزیدند و بی‌هیچ دلیل و مدارکی ملک او را مصادره نمودند و آنگاه بر خلاف آین دادرسی اسلام از فاطمه علیها السلام خواستند تا دلیل و گواه بیاورد و نیز اصل قطعی و روشن «ارت» را بدینصورت انکار نمودند که از پیامبران نمی‌توان ارث برد و آنان چیزی به ارث نمی‌نهند. روشن است که فاطمه علیها السلام از جهات سه‌گانه‌ای که از نظر شما خوانده‌ی گرامی [صفحه ۴۰۴] گذشت می‌توانست حقوق پایمال شده‌ی خویش را بخواهد و بر همین اساس هم بود که آن بانوی ستم ستیز و حق طلب، شهادتمدانه گام به میدان حق طلبانه نهاد و حقوق خویش را مطالبه نمود. نخست ملک مصادره شده‌ی خویش را با این عنوان که هدیه پیامبر به اوست مطالبه کرد و از پی آن بر اساس قانون ارث به احیاء حقوق خویش پرداخت. این نکته را «حلبی» در سیره‌ی خویش به صراحة ترسیم کرده است که: فاطمه علیها السلام پس از رحلت جانسوز پیامبر و مصادره‌ی «فدک» از سوی حکومت، نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: ان فدک نحلة ابی، اعطانیها حال حیاته. «فدک» بی‌هیچ تردیدی هدیه پدر گرانقدر به من می‌باشد و آن را در زمان حیات ظاهری اش به من بخشیده است. ابوبکر این حقیقت روشن را انکار کرد و گفت: ارید بذلک شهودا... من بر این واقعیت گواه می‌خواهم. فاطمه علیها السلام که بر خلاف آین دادرسی اسلامی از او گواه می‌خواستند، نویسنده و شاهدnamه‌ی پیامبر، علی علیها السلام را نزد «ابوبکر» برد و امیر مومنان بر این حقیقت گواهی داد، اما «ابوبکر» گواه دیگری طلبید و «اماً يَمِن» گواه دیگر تنظیم‌نامه‌ی پیامبر حضور یافت و بر حقانیت موضع فاطمه گواهی داد اما «ابوبکر» گفت: ابرجل و امراء تستحقنها؟؟ آیا شما فکر می‌کنی که با گواهی یک مرد و یک زن درخور این حق می‌شوی که «فدک» را به تو باز گردانیم؟ «طبرسی» در کتاب خویش در این مورد می‌نویسد: فاطمه علیها السلام نزد «ابوبکر» رفت و فرمود: لم تمنعنى ميراثى من ابى رسول الله؟ و اخرجت وكيلى من فدك وقد جعلها لى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بامر الله تعالى؟ چرا مرا از ارث پدرى خویش باز داشته و وكيل مرا از «فدک» بیرون رانده‌ای، در حالی که پیامبر گرانقدر آن را به فرمان خدا به من واگذار نموده؟ [صفحه ۴۰۵]

ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بر این سخن بیاور تا در آنچه صورت گرفته است دگرباره تصمیم بگیرم و حکم مصادره را باطل اعلام کنم. پس از این سخن «ام ایمن» آمد و گفت: ای «ابوبکر»! من پیش از آنکه سخن پیامبر را در مورد خویشن یادآوری کنم و دیدگاه شما را در مورد آن نشnom، گواهی نخواهم داد. آنگاه افزود: «ابوبکر»! تو را به خدای سوگند که آیا این سخن پیامبر در مورد مرا شنیده‌ای و می‌دانی که فرمود: «ام ایمن بانوی از بانوان بهشت است؟» «ابوبکر» پاسخ داد: چرا، می‌دانم درست است. «ام ایمن» گفت: اینکه من گواهی می‌دهم که خدای جهان‌آفرین به پیامبر خویش وحی فرمود که: فات ذالقربی حقه... و پیامبر نیز در انجام فرمان خدا، فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به دستور خدا به او بخشید. پس از او امیر مومنان نیز نزد «ابوبکر» آمد و همینگونه گواهی داد: از این رو «ابوبکر» بناگزیر نامه نوشت و بالغ حکم مصادره، فدک را به فاطمه علیها السلام بازگردانید و نامه را به آن حضرت داد. هنوز «فاطمه» از نزد ابوبکر نرفته بود که «عمر» وارد شد و با دیدن نامه، از «ابوبکر» پرسید که چه نوشه است؟ «ابوبکر» پاسخ داد: «فاطمه» بر این مطلب پای می‌فشارد که «فدک» از آن اوست و پیامبر آن را به دستور خدا به او بخشیده است. «علی» و «ام ایمن» نیز بر خواسته‌ی او گواهی کرده‌اند و من بناگزیر نامه‌ای در حقانیت موضع او نوشه و به او داده‌ام. «عمر» گام به پیش نهاد و نامه را برگرفت و در برابر دیدگان همه به نامه‌ی خلیفه آب دهان افکند و آن را پاره کرد. [۲۴۷]. «ابوبکر» به او چیزی نگفت و دخت فرزانه‌ی پیامبر با حالت گریه از آنجا خارج شد. [صفحه ۴۰۶] در «سیره‌ی حلبي» در این مورد آمده است که: «عمر» نامه «ابوبکر» را گرفت و آن را پاره کرد. از ششمین امام نور آورده‌اند که فرود: بانوی نمونه‌ی اسلام به پیشنهاد امیر مومنان نزد ابوبکر رفت و فرمود: تو بر جایگاه رفیع پدرم پیامبر نشسته و مدعی جانشینی او هستی. اگر «فدک» از آن خودت هم بود و من آن را از تو می‌خواستم، بر تو لازم بود آن را به من بازگردانی، آیا اینگونه نیست؟ ابوبکر پاسخ داد: چرا درست می‌گویی. و آنگاه حکم برگردانیدن «فدک» را نوشت و به فاطمه تقدیم داشت. آن حضرت نامه را در دست داشت که بسوی خانه بازگشت. عمر در میان راه به او برخورد و از نامه پرسید؟ حضرت فرمود: نامه‌ای است که ابوبکر در مورد بازگشت «فدک» نوشه است. عمر نامه را خواست و آن حضرت از تسلیم آن خودداری کرد اما او ضمن نواختن بر سینه‌ی فاطمه و زدن سیلی بر چهره‌اش، نامه را گرفت و پاره کرد. [۲۴۸]. دخت سرفراز پیامبر فرمود سند مرا پاره نمودی، خدای به کیفر بیدادت، شکمت را پاره کند. [۲۴۹].

### منظراتی تند میان امیر مومنان و ابوبکر

بار دیگر به بیان «طبرسی» باز می‌گردیم که می‌نویسد: پس از برخورد عمر با نامه‌ی «ابی‌بکر» و بیرون آمدن فاطمه علیها السلام به حالت گریه [صفحه ۴۰۷] و اعتراض از نزد آنان، امیر مومنان از پی «ابوبکر» به مسجد رفت و همانگونه که در حلقه‌ی گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، به او فرمود: چرا فاطمه را از ارث پدری‌اش باز می‌داری در حالی که دخت یگانه‌ی پیامبر علاوه بر قانون ارث، آن را در زمان پیامبر و به دستور او تصرف کرد و بدینصورت مالک آن گردید؟ «ابوبکر» پاسخ داد: «فدک» از غاییم اسلامی است و از آن همه‌ی مسلمانان است. اگر «فاطمه» گواهانی بیاورد که پیامبر آن را به او بخشیده و از حقوق ویژه‌ی او ساخته است، من آن را به او بازمی‌گردانم در غیر این صورت در آن هیچ حقی نخواهد داشت. امیر مومنان فرمود: تحکم بیننا بخلاف حکم الله فی المسلمين؟ «آیا در مورد ما خاندان وحی و رسالت، جز، طبق قانون خدا و مقررات اسلامی که در جامعه جاری است، داوری می‌کنی؟ «ابوبکر» پاسخ داد: نه... امیر مومنان فرمود: اگر در دست مسلمانی چیزی باشد و من آن را بخواهم و مدعی گردم که از آن من است، شما از کدام طرف گواه می‌خواهی؟ «ابوبکر» پاسخ داد: از شما گواه می‌خواهم که مدهی هستی. امیر مومنان فرمود: با این بیان فاطمه چه گناهی داشت که با وجود در اختیار داشتن «فدک» از زمان پیامبر تا کنون، حق او را بریده‌اید و اینکه برخلاف آین دادرسی اسلامی از او که مالک «فدک» می‌باشد گواه می‌خواهی و از کسانی که مدعی آن هستند گواه نمی‌خواهی...؟ «ابوبکر» که در برابر این منطق محکم پاسخی نداشت پس از اندکی سکوت گفت: هان ای فرزند ابوطالب! بس کن

که ما توان ایستادگی در برابر منطق و استدلال تو را نداریم. تنها این را می‌دانم که اگر شما گواهانی عادل و مورد قبول ما بیاورید، می‌پذیرم. در غیر این صورت «فَدَك» از غنائم اسلامی محسوب می‌شود و از آن مسلمانان، و تو و «فاطمه» دخت پیامبر در آن حقی نخواهید داشت. [صفحه ۴۰۸] امیر مومنان فرمود: یا ابابکر تقرأ کتاب الله؟ آیا کتاب خدا، قرآن را می‌خوانی؟ پاسخ داد: آری فرمود: این آیه‌ی شریفه در مورد چه کسانی فرود آمده است که می‌فرماید: «انما يرید الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرًا». آیا این آیه‌ی شریفه درباره‌ی ما خاندان وحی و رسالت فرود آمده است یا دیگران؟ ابوبکر پاسخ داد: درباره‌ی شما فرود آمده است. فرمود: بر این اساس اگر برخی گواهی دهنده که دخت آزاده‌ی پیامبر «فاطمه»، به کار ناپسندی نزدیک شده است، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟ «ابوبکر» گفت: بسان دیگر بانوان مسلمان... فرمود: در آن صورت کفر ورزیده‌ای پرسید: چرا؟ فرمود: بدان جهت که گواهی آفریدگار هستی بر پاکی و پاکیزگی او از همه‌ی زشتی‌ها و پلیدی‌ها را وانهاده و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را در مورد دخت پیامبر پذیرفته‌ای. همینگونه که اینک فرمان خدا و پیام آور او درباره‌ی «فَدَك» را که به «فاطمه» بخشیده است وانهاده و چنین می‌پنداری که آن جزء غنائم و اموال عمومی است. در حالی که پیامبر فرمود: بر مدعی است که اقامه‌ی دلیل و گواه نماید و بر عهده‌ی انکار کننده ادعا، تنها سوگند خواهد بود. به بیان «طبرسی» درست در اینجا بود که مردم به «بگو، مگو» پرداختند و برخی دیگری را سرزنش کردند و گفتند: به خدای سوگند که امیر مومنان درست می‌گوید. علامه حلی در «کشکول» خود به نقل از «مفضل» از ششمین امام نور روایتی آورده است که به دلیل سودمند بودن آن بطور فشرده ترسیم می‌گردد. این روایت اینگونه است: هنگامی که «ابوبکر» بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد پیکی به میان [صفحه ۴۰۹] مردم گسیل داشت تا همه جا ندا سر دهد که: هان ای مردم! هر کس از پیامبر خدا وامی خواهد یا آن حضرت به او پیمان و تعهدی سپرده است، باید تا من وام آن حضرت را ادا، و به وعداش وفا کنم. دو تن از مسلمانان سرشناس به نامهای «جابر» و «جریر» نزد او آمدند و هر کدام ادعایی را طرح نمودند که پیامبر به آنان چنین وعده داده است و «ابوبکر» بی‌درنگ و بدون هیچ طلب مدرک و گواهی ادعای آنان را پذیرفت و خواسته‌ی آنان را ادا کرد. از پی آن دو، دخت یگانه‌ی پیامبر نزد «ابوبکر» آمد و از او «فَدَك» و خمس و غنائم را مطالبه نمود، اما «ابوبکر» به آن حضرت فرمود: گواه بیاور تا خواسته‌ات را پذیرا گردم. فاطمه علیها السلام به قرآن و آیات آن استدلال کرد و افزود: شما ادعاهای «جابر» و «جریر بن عبد الله» را بی‌آنکه از آنان گواه و دلیل بخواهی مورد تصدیق قرار دادی اما گواهی صریح کتاب خدا را در مورد من نمی‌پذیری این تفاوت چرا؟ سرانجام پس از گفتگو «ابوبکر» گواه خواست و فاطمه، امیر مومنان و «حسن» و «حسین» و «ام ایمن» همسر ابوبکر را آورد و همگی آنان به درستی سخنان دخت فرزانه‌ی پیامبر گواهی دادند اما «ابوبکر» و یارانش گفتند: اما امیر مومنان که همسر و همتای «فاطمه» هستند و حسن و حسین نیز فرزندان اویند و دو بانوی نامبرده نیز از ارادتمندان و خدمتگزاران «فاطمه» هستند و به سود او گواهی می‌دهند و همه برای منافع خویشتن تلاش می‌کنند و جریان را بسوی خود سوق می‌دهند. امیر مومنان در پاسخ بهانه تراشی‌های آنان فرمود: اما «فاطمه» پاره‌ی وجود پیامبر است از این رو هر کس او را بیازارد، پیامبر خدا را آزرده است و هر کس او را دروغگو شمارد، پیامبر را دروغگو شمرده است. اما «حسن» و «حسین»، فرزندان پیامبرند و سالار جوانان بهشت. هر کس آنان را دروغگو پندارد، خدای را دروغگو پنداشته است چرا که بهشتیان نیز راستگویند تا چه رسد به سالارشان. اما من، فراموش نکرده‌اید که پیامبر خطاب به من فرمود: [صفحه ۴۱۰] «علی جان! تو از من هستی و من از تو، و تو در این سرا و سرای آخرت برادر من خواهی بود، هر کس تو را نپذیرد مرا نپذیرفته، و هر کس از تو پیروی نماید مرا پیروی نموده، و هر کس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.» اما «ام ایمن» را پیامبر خدا مژده بهشت داد و فرمود: او از زنان بهشت خواهد بود و برای «اسماء بنت عمیس» و نسل او نیز دعا فرمود. «عمر» گفت: آری شمایان همانگونه هستید که خود را وصف نمودید، اینها درست است اما گواهی کسانی که به سود خویش می‌دهند پذیرفته نمی‌شود. امیر مومنان فرمود: اگر ما همانگونه هستیم که گفته شد و شما می‌دانید و آن را تصدیق می‌کنید و با این وصف گواهی ما بدان دلیل که به سود ماست

پذیرفته نمی‌شود و افزون بر آن، گواهی پیامبر نیز پذیرفته نمی‌شود، پس دیگر باید به خدا پناه برد و گفت: «انا الله و انا اليه راجعون». آری اگر ما حقوق به تاراج رفته‌ی خویش را که از دستمان گرفته‌اید بخواهیم، شما برخلاف آین دادرسی اسلامی، از ما گواه می‌خواهید و روشن است که در این جو و شرایط ساخته و پرداخته شما هم کسی نیست که ما را یاری کند. اما در همان حال شما به حکومت خدا و پیامبر هجوم بورده و آن را از جایگاه حقیقی اش که فرودگاه وحی و رسالت است دور ساخته و به خانه‌های خویش می‌برید، بی‌آنکه هیچ گواه و دلیل و سندی بر کار خویش ارائه نمایید... و آنگاه این آیه‌ی شریفه را خواند که: «و سیعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون». و بیدادگران بزودی درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت. و به دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: «فاطمه» جان! برویم تا خدایی که بهترین داوران است، میان ما و این قوم داوری نماید. [صفحه ۴۱۱]

### و اینک باید طرحی دیگر افکند

بانوی فرزانه و ستم‌ستیز اسلام هنگامی که دید گروه حاکم گواهان شایسته و نمونه‌ی او را که به سود وی گواهی داده بودند با بهانه‌تراشی کنار گذاشت و این واقعیت را که پیامبر «فَدَك» را به فرمان خدا به دخت فرزانه‌اش بخشیده است، رد کرد و تلاش‌های مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانه‌ی او به جایی نرسید تصمیم گرفت که حقوق پایمال شده‌ی خویش را از راه دیگری بخواهد، از این راه که «فَدَك» به صراحت قرآن حق ویژه‌ی پیامبر است اگر نمی‌بذریند که آن را به فاطمه بخشیده است بناگزیر باید بذریند که در مالکیت خود آن بزرگوار است. و پس از رحلت او از راه قانون جهانشمول «ارث» به تنها فرزندش «فاطمه» بازمی‌گردد. به همین جهت بود که بانوی بانوان، تدبیر لازم را اندیشید و خود را آماده ساخت تا با پرشکوه‌ترین و گسترده‌ترین و پرشورترین بیانات خویش، پیکار فکری و عقیدتی و دینی خویش را بر ضد گروه غاصب آغاز نموده و حق خویش را از این راه بخواهد، اما آن بانوی ژرف‌نگر و اندیشمند به خوبی آگاه بود که حکومت هرگز در برابر این دلایل قطعی و آشکار او نیز سر فرود نیاورده و به حق و عدالت عمل نخواهد کرد و به بیان شاعر: اثر شمشیر آخته، اثر سازنده‌ی قلم و بیان را نابود خواهد ساخت. «و آیه السیف تمحو آیه القلم». آری این واقعیتی است روش. هر جامعه‌ای که خودکامگی و استبداد بر آن حاکم گردید منطق و برهان در قلمرو آن، کارساز نیست. این را بانوی نمونه‌ی اسلام نیک می‌دانست اما او هدف دیگری داشت که به آن جامه عمل پوشید. دخت یگانه‌ی پیامبر بر این هدف و اندیشه بود که موضع بر حق و مظلومیت خویش را با بیدادگری گروه حاکم در دادگاه تاریخ به ثبت رساند و از هدفهای شوم و عملکرد ظالمانه‌ی آنان پرده بردارد و به همین جهت هم تصمیم گرفت به مسجد [صفحه ۴۱۲] پدرش پیامبر برود و در برابر انبوه مردم سخنان تاریخی خویش را با آن بیان رسا بیادگار نهد و بدینوسیله هدف‌های حکیمانه و اساسی خویش را تحقق بخشد.

### راز مطالبه‌ی فد

#### اشاره

ممکن است برخی این پندار را طرح کنند که، سالار بانوان گیتی با اینکه پارساترین بانوی جهان هستی بود و نسبت به ارزش‌های مادی و رزق و برق دنیا، دلبلستگی نداشت و از جلوه‌های فریبینده و زودگذر آن دست شسته و بر کنار بود، چه رازی او را بر آن داشت که دستبه این نهضت تاریخی بزند و برای بازگرداندن حقوق اینگونه به مبارزه پی‌گیر و تلاش دامنه‌دار دست یازد؟ راستی راز این همه پافشاری و پی‌گیری در طرح مسئله‌ی «فَدَك» و مطالبه‌ی آن و بهاء دادن آن حضرت به بازگردانیدن آن زمین و نخلستان، با آن بلندی روح و شکوه معنوی و مقام والای انسانی که در «فاطمه» سراغ داریم چه می‌توانست باشد؟ بانوی گرانمایه‌ای

که دنیا و ارزش‌های مادی آن از دیدگاه او و خاندانش، بی‌ارزش‌تر و خوارتر از قطعه‌ای استخوان خوک، در دهان یک بیمار جذامی، و پست‌تر از بال مگس، و از اینها هم حقارت‌بارتر و ناچیز‌تر می‌نمود. چه عاملی او را به گشودن پرونده «فدک» و مطالبه‌ی آن وامی داشت؟ بانویی که براستی سالار بانوان جهان هستی بود و آراسته به والاترین ارزش‌های معنوی و انسانی چه انگیزه‌هایی او را بر آن داشته است که به این درد و رنج و مشکلات طاقت‌فرسا و شکننده تن دردهد و حقوق خویش را از تجاوز‌کارانی بخواهد که خود به خوبی می‌دانست که تلاش و مبارزاتش به ظاهر بی‌ثمر می‌ماند و نمی‌تواند در این میدان حق‌طلبانه به پیروزی ظاهری نایل آید و به حقوق خویش دست یابد و آنها را از دست غاصبان و تجاوز‌کاران بیرون آورد؟ راستی راز این حرکت عظیم و تاریخی و شگرف فاطمه علیها السلام چیست؟ [صفحه ۴۱۲] اینها چراهایی است که ممکن است در این مورد در گستره مغزها و میدان اندیشه‌ها نقش بند و طرح گردد؟ پاسخ این چراها نخستین پاسخ این است که هدف واقعی گروه حاکم از مصادره‌ی دارایی دخت فرزانه‌ی پیامبر و منظور داشتن آن در بودجه دولت غاصب، این بود که بدینوسیله خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازد. بر این اندیشه بود که یک جنگ اقتصادی شکننده‌ای را بر ضد امیر مومنان به راه اندازد. بر این پندار بود که امیر مومنان را از نظر اقتصادی دچار فقر و تهییدستی سازد تا مردم بر گرد او که خداوند‌گار ارزش‌های والای معنوی و الهی بود، حلقه زند و آن حضرت را از نظر اقتصادی و ارزش‌های مادی نیز وزنه‌ای سنگین بشمار نیاید که در آن صورت با کنار هم قرار گرفتن ارزش‌های معنوی و مادی، بی‌هیچ تردیدی دیگر برای آنان امکان قدرتمنداری نبود. این شیوه‌ی گروه حاکم در برابر امیر مومنان درست همان شیوه و سیاستی بود که منافقان عصر رسالت در برابر پیامبر بکار می‌گرفتند و می‌گفتند: «لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا...» [۲۵۰]. به کسانی که کنار پیامبر گرد آمدند چیزی هزینه نکنید تا از گرد او پراکنده شوند. ۲- بعلاوه محصول سالانه زمینهای «فدک» اندک و ناچیز نبود بلکه درآمد و ثمره‌ی آن، یک قلم قابل توجهی بود تا جایی که «بن ابی الحدید» بر این اندیشه است که درختان خرمای آن، بسان نخلستانهای کوفه در عصر او بوده است. علامه مجلسی به نقل از «کشف المحتجه» آورده است که: [صفحه ۴۱۴] درآمد سالانه «فدک» چیزی حدود بیست و چهار هزار دینار بوده و در روایت دیگری ره‌آورد سالانه‌ی آن را تا هفتادهزار دینار نیز آورده‌اند که بنظر می‌رسد این اختلاف درآمد سالانه‌ی فدک، بخاطر اختلاف محصول در سالهای مختلف باشد و روشن می‌شود که با این حساب درآمد «فدک» و خود زمینهای آن یک قلم و رقم کارسازی بوده، از این رو چشم‌پوشی بی‌جهت از آن و وانهادنش به تاراجگران کار درستی نبوده است. ۳- افزون بر دو دلیل یاد شده برای مطالبه‌ی «فدک» از سوی بانوی بانوان، آن حضرت در ضمن مطالبه‌ی این حق مصادره‌شده‌ی خویش، در حقیقت در اندیشه‌ی مطالبه‌ی حقوق اساسی و الهی شوی گرانمایه‌اش امیر مومنان و در پی مطالبه‌ی خلافت و حکومت آن پیشوای راستین بود همان حکومت عادلانه و جهانشمولی که از جانب خدا به پدرش ارزانی شده و از سوی او به فرمان خدا به نام امیر فضیلت‌ها، رقم خورده بود. در این مورد ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» خویش می‌نویسد: من از استاد مدرسه‌ی «غربیه» بغداد «علی بن فارقی» پرسیدم که: استاد بزرگوار! آیا فاطمه علیها السلام در مطالبه‌ی «فدک» راستگو بود؟ پاسخ داد: آری راست می‌گفت. پرسیدم: پس چرا «ابوبکر» با اینکه دخت سرفراز پیامبر راستگو بود و به حق و عدالت حقوق خویش را مطالبه می‌کرد، «فدک» را به او بازنگردانید؟ استاد با اینکه دانشمندی وزین و باوقار بود و کمتر شوخی می‌کرد، خنده پرمعنایی کرد و سخن بسیار حکیمانه و ظریفی گفت سخن او این بود که؛ اگر «ابوبکر» آن روز در برابر ادعای فاطمه علیها السلام، حق مصادره‌شده‌ی او را به او بازمی‌گردانید بی‌تردید فردای آن روز می‌آمد و با صداقت و راستی و در پرتو آیات و روایات خلافت و حکومت را که از آن همسر گرانقدر او بود و با فشار و بازیهای سیاسی و زور به غارت رفته بود، آن را می‌خواست و «ابوبکر» هم ناگزیر از پذیرش سخن [صفحه ۴۱۵] درست «فاطمه» و کناره‌گیری از قدرت بود چرا که پیش از آن این واقعیت را پذیرفته بود که دخت گرانمایه پیامبر راستگو و درست‌اندیش است و جز براساس حق و عدالت سخن نمی‌گوید و راستی و درستی سخنانش نیاز به گواه و برهان ندارد.

۴- دلیل دیگر پافشاری فاطمه علیها السلام بر بازپس گرفتن حق خویش این بود که: حق را باید خواست و از پی آن رفت چرا که حق گرفته است و به خودی خود به صاحب‌ش بازنمی گردد. از این رو هر کس ثروت و دارایی یا دیگر حقوق او غصب گردید بر اوست که آن را بجاید و بخواهد، گرچه بدان تمایل و نیازی نداشته باشد و روشن است که حقوقی و حق طلبی و مطالبه حقوق با زهد و پارسایی واقعی و مورد نظر قرآن و عترت ناسازگار نیست. چرا که سکوت در برابر غصب حقوق، زینده نیست و ظالم پروری است. ۵- راز دیگر حق طلبی فاطمه علیها السلام این است که: انسان گرچه ممکن است در زندگی خویش راه پارسایی و زهد را در پیش گیرد و نسبت به ارزش‌های مادی دلستگی چندانی نشان ندهد و بجای آنها در راه ارزش‌های معنوی و سرای جاودانه اخروی تلاش کند اما با این وصف برای سامان بخشیدن به زندگی چند روزه‌ی دنیا و حفظ آبرو و شخصیت خویش و رسیدگی به نزدیکان و انفاق خداپسندانه نیازمند به ثروت و امکانات خویش است. شما خواننده‌ی گرامی در صفحات گذشته‌ی همین کتاب مطالعه کردید که پیامبر بزرگ اسلام که براستی پارساترین و زاهدترین انسانها بود چگونه از ثروت سرشار «خدیجه» بزرگ بانوی عرب بهره‌ور گردید و همه‌ی آن را در راه پیشرفت دین خدا و هدفهای بلند آن در جهت رشد بندگان خدا بکار گرفت. با این بیان زاهدترین و پارساترین انسانها برای پیشبرد اهداف مقدس و والای خویش نیاز به ثروت و امکانات دارند و یکی از راه‌های مطالبه‌ی «فدرک» و دیگر حقوق غصب‌شده‌ی خاندان رسالت از سوی دخت سرفراز پیامبر به همین جهت بود. [صفحه ۴۱۶]

۶- راز دیگر پافشاری آن حضرت در بازگردانیدن «فدرک» و حق غصب شده‌اش این بود که: خرد و فرزانگی بر این واقعیت رهنمون است که انسان باید حقوق غصب‌شده‌ی خویشن را از غاصب و تجاوز کار بخواهد چرا که این حق طلبی و پافشاری در احیای حقوق سرانجام یکی از این دو پیامد را خواهد داشت. الف: یا انسان در پی‌گیری حقوق خویش به پیروزی ظاهري دست می‌یابد و به حق خویش می‌رسد، که به خواسته‌ی خود رسیده است. ب: یا در پیکار عادلانه و حق طلبانه خویش به ظاهر پیروز نشده و به حق خود نمی‌رسد اما موفق می‌شود مظلومیت خود را آشکار ساخته و ندای حق طلبانه و ستم‌ستیز خویش را به گوش جهان معاصر و یا عصرها و نسلها برساند. در صورت دوم گرچه او به حق خویش دست نیافته، اما به پیروزی دیگری دست یافته است. چرا که با مبارزه‌ی فکری و اجتماعی و عقیدتی و فرهنگی خویش ماسک فریب و دروغ را از چهره‌ی کریه ظالمان و تجاوز کاران حق کشی کنار زده است که به دروغ و دجالگری مدعی شایستگی و درستکاری و اصلاحگری هستند و خود را نمونه دینداری و تقوا به خورد ساده‌دلان و تاریخ می‌دهند. و این گام بلندی در معرفی تبهکاران به عصرها و نسلها، و خدمتی به رشد و تعالی جامعه‌هast. ۷- آرمان‌خواهان و صاحبان اندیشه و عقیده و هدف که به یک سلسله اصول پایه‌ند همواره از وسائل درست و گوناگونی برای جذب و جلب دلها بهره می‌جویند که از آن جمله، جذب دلها و قلبهای بوسیله‌ی ثروت و امکانات مادی و نیز ارزش‌های اخلاقی و انسانی و یا وعده‌های گوناگون و وسائل دیگری از اینگونه است اما برترین وسیله‌ی جذب افکار عمومی و جلب دلها توده‌های گوناگون جامعه، دادخواهی، اظهار مظلومیت و نشان دادن چهره ظالم طرف مقابل است چرا که اندیشه‌ها و قلبهای با هر ستمدیده‌ای احساس پیوند و همدردی نموده و بسوی او احساس مهر می‌کنند و از [صفحه ۴۱۷] بیداد گران هر که باشند، احساس بیزاری و نفرت می‌نمایند. و این، شیوه‌ی موفق و پیروزمندانه‌ای برای تحقق بخشیدن به اهداف آرمان‌خواهان و صاحبان رسالت و تعهد است، برای کسانی که می‌خواهند با آگاهی بخشی به توده‌ها افکار و اندیشه‌ها را در جهت آرمان‌های خویش دگرگون سازند و افکار عمومی را بسوی خود و هدفهای بلند خویش جلب نمایند. اینها دلایل و انگیزه‌های هفتگانه‌ای بود که دخت سرفراز پیامبر را با اینکه سمبول زهد و تبلور پارسایی و نمونه‌ی معنویت و ارزش‌های معنوی بود بسی مطالبه‌ی حقوق پایمال شده‌ی خویش از جمله «فدرک» به حرکت درآورد و موجب شد که آن حضرت مبارزه‌ی منطقی و مسالمت‌آمیز و حق طلبانه‌اش در برابر خود کامگی و حق کشی را ادامه دهد. یادآوری می‌گردد که در این مورد اسباب و انگیزه‌های دیگری نیز هست که ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

## تدابیر شایسته برای آغاز کار

آری بر این اساس بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر پا خاست و به منظور مطالبه‌ی حق خویش به مسجد پدرش روی آورد. آن بانوی تاریخساز در این مرحله برای گفتگو و مناظره سرنوشت‌ساز خویش با «ابوبکر» به خانه‌ی او نرفت تا چنین وانمود کند که گفت و شنودی میان او و رئیس حکومت غاصب رخ داده است بلکه: ۱- در آغاز کار، مسجد پیامبر را که آن روز مناسب‌ترین نقطه برای یک حرکت حق طلبانه و مرکز بزرگ اسلامی و جایگاه گردآمدن مردم مسلمان بود، برگزید. ۲- و نیز همانگونه که بهترین مکان را برگزیده بود از نظر زمان برای حضور در مسجد نیز مناسب‌ترین زمان را انتخاب کرد، زمانی که مسجد پیامبر آکنده‌ی از توده‌های مردم بود [صفحه ۴۱۸] و مهاجر و انصار حضور داشتند. ۳- بانوی فرزانه‌ی اسلام به تنها‌ی بسوی مسجد حرکت نکرد بلکه تدبیری اندیشیده شد که گروهی از بانوان آگاه و برجسته به همراه او حرکت کردند و در حلقه‌ی آنان با شکوه و عظمت وصف ناپذیری که نشان از یک راهی‌پایی بانوان داشت، بسوی مسجد روان شد. ۴- و دیگر اینکه پیش از ورود به مسجد، نقطه‌ای مناسب برای استقرار پاره‌ی وجود پیامبر و محبوب قلب او در نظر گرفته شد و پرده‌ای بگونه‌ای مشخص بدانجا نصب گردید تا آن حضرت که افتخار بانوان گیتی و سالار زنان آگاه و شایسته کرداری است که خود را از دید نامحرمان محفوظ می‌دارند، در آنجا بنشینند. و این تدابیر در آغاز این مرحله از مبارزه روشنگرانه، براستی تدابیر مهم و نکات ظریف و دقیقی بود.

## دانشمندترین بانوی جهان هستی

«ابوبکر» بناگیر خود را برای شنیدن سخنان روشنگرانه‌ی سالار بانوان گیتی و دخت فرزانه‌ی فصیح‌ترین مرد عصرها و نسلها و دانشمندترین زن جهان هستی، آماده ساخت. و فاطمه علیها السلام سخنرانی یا خطبه‌ی منظم و دقیق و عمیق خود را که از هر گونه تزلزل و ناهمانگی در گفتار، و از هر گونه مغالطه و بذله‌گویی و بذربانی به دور و از آنچه با شخصیت پرشکوه و بلندمرتبه و بی‌هماندش سازگار نباشد پیراسته بود آغاز و با مهارت و توانمندی بی‌هماندی، آن را به پایان رسانید. او خطبه‌ای نورافشان در مسجد پیامبر و در برابر انبوه امت و سردمداران حکومت ایراد فرمود که براستی معجزه‌ی جاودانه آن حضرت بشمار می‌رود و نشان خیره کننده و بعثت‌آوری از بعد فرهنگی و معنوی و عقیدتی وصف ناپذیری است که بانوی بانوان از آن برخوردار و سرشار بود. [صفحه ۴۱۹] فصاحت و بлагت، حلاوت بیان و دلنشیینی منطق، توانمندی استدلال و متأثر دلیل، ترتیب و تنظیم سخن و بکارگیری انواع استعاره‌ها و کنایه‌ها، فشار بر هدف و گوناگونی بحث‌ها و موضوعات، در سراسر سخنان شورانگیز و شعورآفرین فاطمه علیها السلام حقایقی است که قلم از وصف کامل آنها ناتوان است و باید از اندیشه‌ی پویا و هوشمندی خواننده یاری جست. آن حضرت به سلاح دلیل روشن و برهان برند و پرتوان و قانع کننده‌ای مسلح بود و مردم مسلمان نیز در مسجد پیامبر گرد آمده و همه در انتظار شنیدن سخنان او بودند و به امید نتیجه‌ی آن گفت و شنود حساس و آن مناظره سرنوشت‌ساز و بی‌هماندی که تا آن روز نظیری برایش نبود، بی‌صبرانه لحظه شماری می‌کردند. فاطمه علیها السلام در جایگاهی که در پشت پرده برایش آماده شده بود قرار گرفت و گویی پس از رحلت غمبار پدر گرانمایه‌اش این نخستین بار بود که به مسجد او آمده بود. از این رو جای شگفت نداشت که امواج غم و اندوه کران تا کران قلب او را فراگیرد و به یاد او از ژرفای جان ناله‌ای جانسوز سردهد. واقعیت این است که این قلم را توان ان نیست که جوهره‌ی آن ناله‌ی جانسوز و میزان اثرگذاری آن بر دلها و جانهای انبوه حاضران را ترسیم کند و روشن سازد که چگونه تنها یک ناله، آری فقط یک ناله‌ی جانسوز بی‌آنکه سخنی از پی آن باشد، آنگونه عواطف و احساسات مردم را بر می‌انگیزد و همه را به گریه و امید دارد و سیلاب اشکها را روان می‌سازد؟ من نمی‌دانم مفهوم و معنای این ناله‌ی جانکاه چه بود و چرا موجی از اشک. آه پدید آورد و مردم را به گریه انداخت؟ آیا براستی یک ناله‌ی جانسوز می‌تواند چشمها را گریان و سیلاب

اشکها را از جام دیدگان فرو باراند و دلها را بسوزاند؟ اینها رازها و معماهایی است که نگارنده از گشودن آنها احساس ناتوانی می‌کند، شاید دیگر بتوانند آنها را بگشایند و حل کنند! [صفحه ۴۲۰]

### راویان و منابع این سند جاودا

پیش از ترسیم خطبه‌ی پرمحتوا و بیانات ارزشمند بانوی نمونه‌ی اسلام زینده است روایت گران این خطبه‌ی پرشور و شعورآفرین و مدارک آن را از منابع شیعه و اهل سنت ترسیم نماییم تا از اهمیت بسیار آن از دیدگاه خاندان وحی و رسالت آگاه گردیم و دریابیم که این سخنرانی ارزشمند در حقیقت یک سند خدشه‌ناپذیر تاریخی و جاودانه‌ای است که از یکسو نشانگر حقانیت موضع خاندان وحی و رسالت و مظلومیت آنان است و از دگر سو فشار بی‌رحمانه و اذیت و آزار و خشونت و قساوتی را که برخی از مدعيان اسلام و مسلمانی به خاندان پیامبر روا داشته و بر آنان وارد آورده‌اند، همه را در چشم‌انداز حقجویان قرار می‌دهد. نگارنده بر این باور نیست که بر همه‌ی منابع و مدارک این سخنرانی وصف ناپذیر و غنی دست یافته است بلکه بر این باور است که تنها برخی را که در دسترس او بوده و بر آنها رسیده است، همانها را آورده است. برای نمونه: ۱- «سید مرتضی» متوفای ۴۳۶ در کتاب «الشافی» این خطبه را طبق استناد خویش از «عروه» به نقل از «عاشره» آورده است. ۲- «سید بن طاووس» در کتاب «طرائف» به سند خویش آن را از «زهربی» و او نیز از «عاشره» روایت می‌کند. ۳- «شیخ صدقوچ» به استناد خویش، آن را از دخت فرزانه‌ی امیر مومنان «زینب» روایت می‌نماید. ۴- و نیز به طریق دیگری طبق استناد خویش از «زید» شهید فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام و او نیز از عمه‌ی گران‌نایاوهش «زینب»، دخت شایسته‌ی امیر مومنان و او از مام گران‌قدرش «فاطمه» آورده است. [صفحه ۴۲۱] ۵- و نیز به استناد خویش آن را از «احمد بن محمد بن جابر» و او نیز از زینب دخت گران‌نایاوهش امیر مومنان روایت می‌کند. ۶- «ابن ابی‌الحدید» در شرح خود «بر نهج البلاغه» خطبه‌ی فاطمه را از کتاب «السقیفه» نوشت‌هی «احمد بن عبدالعزیز جوهری» به چهار طریق بدینصورت آورده است: الف: نخست طبق استناد خویش از ششمین امام نور حضرت صادق. ب: به استناد خویش از پنجمین امام نور حضرت باقر. ج: به استناد خویش از «عبدالله بن حسن بن حسن» د: و دیگر از گروهی از مردان شایسته و آگاه خاندان وحی و رسالت که از دخت ارجمند فاطمه علیه‌السلام، «زینب» روایت کرده‌اند. ۷- «علی بن عیسی اربلی» در کتاب خویش «کشف الغمة» آن را از کتاب «السقیفه» جوهری آورده است. ۸- «مسعودی» در «مروج الذهب» خویش، خطبه‌ی بانوی بانوان را یادآوری می‌کند. ۹- «طبرسی» در کتاب خویش «الاحتجاج» آن را روایت می‌کند. ۱۰- و «احمد بن ابی‌طاهر» در «بلغات النساء» و نیز دیگر محدثان و مورخان و دانشمندان شیعه و سنی... که بر شمردن نام همه‌ی آنها ممکن نیست و بحث را طولانی می‌سازد. با این بیان یکی از امور قطعی نزد مورخان و محدثان این است که این خطبه‌ی پرشور و آگاهی‌بخش از فاطمه علیه‌السلام است و در این مورد تردیدی نیست. «ابن ابی‌الحدید» در «شرح نهج البلاغه» به نقل از «سید مرتضی» آورده است که: «ابو عبدالله مرزبانی» از «علی بن هارون» و او نیز از «عیبدالله بن احمد» به نقل از پدرش آورده است که گفت: من سخنان فاطمه علیه‌السلام، در برابر «ابوبکر» را که پس از مصادره‌ی «فدرک» ایراد فرموده بود، برای «زیر شهید» خواندم و به او گفتم: سرورم! برخی از آنان می‌پندارند که این [صفحه ۴۲۲] خطبه‌ی شورانگیز و آگاهی‌بخش ساختگی است و از سخنان «ابی‌العيناء» که یکی از ادباء و دانشمندان عرب بود برگرفته شده است، چرا که از بلاغت و رسایی خاصی برخوردار است، نظر شما در این مورد چیست؟ او پاسخ داد: من خودم بزرگان خاندان ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدرانشان روایت نموده و به فرزندانشان می‌آموزنده و پدرم از جدم روایت کرده و آن را به دخت سرفراز پیامبر فاطمه علیه‌السلام می‌رساند و بزرگان و دانشمندان شیعه پیش از آنکه جد «ابی‌العيناء» از مادرش متولد شود، آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. «حسین بن علوان» از «عطیه عوفی» آورده است که او این سخن را از «عبدالله بن حسن بن حسن» که آن را از پدرش روایت می‌نمود، شنیده است که می‌گوید: چگونه برخی این خطبه‌ی فاطمه علیه‌السلام را نمی‌پذیرند در صورتی که آنان

سخنان عجیب‌تر از این را از «عایشه» روایت نموده‌اند که از لحظات مرگ پدرش «ابوبکر» آورده است و این انکار‌گران خطبه فاطمه، آنها را درست می‌پندارند. این نشانگر کینه و دشمنی آنان با خاندان وحی و رسالت است! آری خواننده‌ی عزیز! این بود برخی از اسناد و مدارک خطبه‌ی تاریخی و روشنگرانه‌ی سالار بانوان گیتی که در دسترس ما بود، شاید دیگر محققان و دانشمندان به منابع بیشتری دست یابند. اینک نکته‌ی دیگری را که بجاست یادآوری گردد، ترسیم می‌کنیم و پس از آن به یاری خدا و خواست او به اصل خطبه و شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت.

### نکات اساسی و حساس خطبه

سالار بانوان فاطمه علیها السلام در سخنرانی آگاهی‌بخش و پرشور خویش از آغاز تا انجام، سبک جالب و شیوه‌ی وصف ناپذیری را انتخاب نمود که تنها به مطالبه‌ی حقوق غصب شده‌ی خویش بسته نکرد بلکه از فرصت بدست آمده بهره گرفت تا چشم‌هه ساران [صفحه ۴۲۳] معارف الهی را برای مردم مسلمان جاری سازد و زیباییها و برجستگیهای این آیین جاودانه‌ی آسمانی را برای آنان آشکار، و فلسفه‌ی قوانین و مقررات عادلانه آن را بیان کند. و آنگاه جو مسجد و موقعیت را برای بیان مطلوب و سخنان سرنوشت‌سازی که در نظر داشت آماده سازد. نکات اساسی و فرازهای حساس سخنرانی تاریخی و جاودانه بانوی بانوان را می‌توان در موضوعات ذیل خلاصه کرد: ۱- ستایش شایسته‌ی خدا - ۲- اصل توحید و توحید‌گرایی ۳- نبوت و رسالت - ۴- ترسیم دورنمایی از جاهلیت - ۵- تلاش‌های سازنده و برنامه‌های انسانساز پیامبر ۶- روی سخن با حاضران ۷- سخنی از شکوه و ویژگیهای قرآن ۸- بیان فلسفه قوانین و مقررات اسلام ۹- ورود به اصل بحث ۱۰- نگرشی به رویدادهای دوران رسالت ۱۱- ترسیم موقعیت ویژه‌ی امیر مومنان در رویدادهای عصر رسالت ۱۲- بیان دگرگونی نامطلوب در سیستم سیاسی و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت ۱۳- تنها نهادن خاندان رسالت در برابر تجاوز‌کاران و دست کشیدن از یاری حق و عدالت ۱۴- طرح مسئله‌ی ارث از دیدگاه قرآن و سنت و سوال پیچ کردن رئیس دولت ۱۵- باران دلیل و برهان بر حقانیت خویش و تجاوز‌کاران طرف مقابل [صفحه ۴۲۴] ۱۶- سرزنش و نکوهش گروه «انصار» ۱۷- تحلیل پاسخ رئیس دولت غاصب ۱۸- پاسخگویی شایسته‌ی علمی و دینی به بافت‌های غلطانداز رئیس حکومت ۱۹- معذرت‌طلبی رئیس دولت ۲۰- روی سخن به حضار ۲۱- شکایت به پیامبر خدا و اینک خطبه‌ی تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت را در چند بخش، با شرحی فشرده ترسیم خواهیم کرد. [صفحه ۴۲۵]

### سخنان تاریخی و جاودانه‌ی آن حضرت

#### اشارة

خطبه‌ی جاودانه نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه علیها السلام پرتویی از فلسفه‌ی احکام حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را می‌طلبد نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت سخن از دگرگونی نامطلوب محاکمه‌ی سردمدار «سقیفه» یاری خواهی از انصار هشدار به مردم پاسخ ابوبکر اعتراف به برتری‌های امیر مومنان پاسخ فاطمه علیها السلام هماهنگی گفتار و رفتار پیامبر با قرآن دفاع ابوبکر فروریختن بنیاد باطل در برابر حق اینک روی سخن با مردم نکوهش و هشدار به حاضران جسارت و اهانت به خاندان پیامبر «ام‌سلمه» رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد [صفحه ۴۲۶]

#### خطبه‌ی جاودانه

#### اشارة

جناب «عبدالله بن حسن» به روایت از پدران گرانقدر خویش آورده است که: هنگامی که «ابوبکر» دخت سرفراز پیامبر را از «福德ک» بازداشت و حقوق او را مصادره نمود و این خبر به آن حضرت رسید، پوشش خویش را بر سرافکند و خود را با چادر پوشانید و در حلقه‌ی انبوهی از شاگردان و خدماتگزاران و بانوان هاشمی در حالی که از شدت عفاف و حجاب سراپا وقار و عظمت بود و دامان لباسش روی پایش کشیده می‌شد، بسوی مسجد پیامبر حرکت نمود. او که در راه رفتن و در شکوه و وقار درست بسان پیامبر بود، به مسجد وارد شد در حالی که «ابوبکر» در میان گروهی از مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان نشسته بود. پس از ورود او به مسجد، در نقطه‌ای خاص پرده‌ای نصب گردید و آن حضرت در پشت پرده قرار گرفت و آنگاه بی‌آنکه لب به سخن گشاید ناله‌ای جانسوز از ژرفای جان برکشید، بگونه‌ای که همه‌ی مردم به گریه افتادند و مسجد، به لرزه درآمد. از پی آن، اندکی شکیبایی پیشه ساخت تا ناله‌ها رو به آرامش نهاد و صدای گریه و شیون مردم فروکش کرد، سپس سخن تاریخی خویش را با ستایش شایسته و بایسته خدای جهان آفرین و نثار درود بر پیامبر خدا، آغاز نمود. مردم با شنیدن صدای جانبخش دخت فرزانه‌ی پیامبر دگرباره صدای گریه [صفحه ۴۲۷] و فریادشان فضای مسجد را آکنده ساخت و بانوی بانوان پس از آرام شدن مردم، سخنان آگاهی‌بخش و شورانگیز و جاودانه‌ی خویش را اینگونه ادامه داد: **قالت: علیها السلام: الحمد لله ما انعم و له الشكر على ما الهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتداءها، و سبوغ آلاء اسداتها، و تمام منن والاها! جم عن الااحصاء عددها، و ناي عن الجزاء امدها، و تفاوت عن الا دراک ابدها، و ندبهم لاستزادتها بالشكرا لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها، و ثني بالندب الى امثالها. و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، كلمة جعل الاخلاص تاويلها و ضمن القلوب موصولها، و انار في التفكير معقولها. الممتنع من الابصار رويته، و من الالسن صفتة، و من الاوهام كيفيته. ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها، و انشاها بلا احتذاء امثالها. كونها بقدرتة و ذراها بمشيته من غير حاجة منه الى تكوينها، و لا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته، و تنبيئها على طاعته، و اظهارا لقدرته، و تعبد لبريته و اعزازا للدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته، ذيادة لعباده من نقمته و حياشة لهم الى جنته. و اشهد ان ابي محمدا عبده و رسوله، اختاره و انتجه قبل ان اجتباه، (و سماه قبل ان اجتباه) و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغيب مكونة و بستر الاهاويل مصونة، و بنهاية العدم مقرونة. علما من الله تعالى بمائـل (بـمال) الـامـور، و احـاطـة بـحوـادـث الدـهـور، و مـعـرـفـة بـمـوـاقـع المـقـدـور. ابـتـعـثـه الله اـتـمـاما لـاـمـرـه و عـزـيمـة عـلـى اـمـضـاء حـكـمـه و اـنـفـاذـا لـمـقـادـير حـتـمـه.** [صفحه ۴۲۸] فرای الامم فرقا فی ادیانها، عکفا علی نیرانها، و عابدة لاوთانها، منکرہ لله مع عرفانها. فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم ظلمها، و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غممها. و قام فی الناس بالهدایة و انقذهم من الغواية و بصرهم من العمایة. و هداهم الى الدين القویم و دعاهم لی الطريق المستقیم، ثم قبضه الله اليه قبض رافه و اختيار و رغبة و ایثار، فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم عن (من) تعب هذه الدار فی راحه، قد حف بالملائكة الابرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاورة الملك الجبار. صلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه و السلام علیه و رحمة الله و برکاته. خدا را بر نعمت‌های بی‌کرانش ستابیش نموده و بر آنچه الهام فرمود سپاس می‌گذارم و بر مواهبی که پیشاپیش ارزانی داشت، می‌ستایم. بر نعمت‌های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود و بر موهبت‌های گستردگی که به ما عنایت کرد و نعمت‌های گرانی که پی در پی بر ما باراند. نعمت‌هایی که شمارش آنها از شمار فراتر، و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی پرشکوه تر و افروزنتر، و آغاز و انجام آنها از قلمرو درک و دریافت ما فراتر است. بر او که بندگان را به سپاس از نعمت‌ها فراخواند تا با سپاس آنها باز هم بر نعمتها یشان بطور بی‌دوام بیفزاید و با گستردن خوان نعمت بی‌کران خویش، ستایش مردم را متوجه خویش ساخته و با فراخوان بسوی این نعمتها، آنها را دو چندان گردانید. و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا، خدایی نیست و همتا و همانند و شریکی ندارد. سخنی است که روح آن را اخلاص قرار داد و دلهای شیفتگان به حق را به آن گره زد [صفحه ۴۲۹] و مفهوم و آثار آن را در اندیشه‌ها پرتوافقن ساخت. خدایی که دیدنش با چشم‌ها نشاید و با این زبان، بیان وصف او نه ممکن، و درک ذات پاکش برای خردها، میسر نیست. پدیده‌های هستی را بی‌آنکه پیش از آنها چیزی باشد، پدید

آورد و بی‌آنکه الگو و مثال و نمونه و قالبی باشد، آنها را ابداع و ایجاد فرمود. آنها را در پرتو قدرت و صفت‌ناپذیر و اراده‌ی خویش آفرید، بی‌آنکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد، یا سوی از صورت‌بندی آنها به او باز گردد. جز اینکه می‌خواست حکمت خویش را از این راه آشکار سازد و مردم را به فرمانبرداری از خود هشیار گرداند. قدرت بی‌کرانش را از این راه به نمایش نهاد و مردم را به بندگی و پرستش خویش رهنمون گردد و دعوت نجات‌بخش پیام آورانش را عزت و قدرت بخشد. آنگاه برای فرمانبرداری از خویش، پاداش شکوه‌باری مقرر کرد. و برای نافرمانی و عصیان در برابر خود، کیفری سهمگین قرار داد، تا بندگان را بدینوسیله از خشم و انتقام خود رهایی بخشد و بسوی بهشت پرطراوت و نعمت‌های بی‌شمارش سوق دهد. و گواهی می‌دهم که پدرم محمد، بنده‌ی برگزیده و فرستاده‌ی اوست. پیش از آنکه او را برای نجات و هدایت مردم بفرستد برگزید و پیش از آنکه او را بیافریند برای این مقام والا-نامزد ساخت، و پیش از اینکه او را برانگیزد به پیامبرش برگزید. در آن هنگام که بندگان در جهان غیب پنهان و در پشت پرده‌های هراس آور نیستی پوشیده و به آخرین مرحله‌ی نیستی نزدیک بودند. این بدان خاطر صورت گرفت که خداوند از آینده و فرجام کارها آگاه بود و به حوادث روزگار احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می‌شناخت. او پیامبر را برانگیخت تا فرمانش را کامل سازد و حکم خویش را اجراء و مقدرات خود را نفوذ بخشد. پیامبرش پس از برانگیخته شدن، امتها را دید که آینه‌ای پراکنده‌ای برگزیده‌اند. گروهی در برابر آتش کرنش می‌کنند و دسته‌ای بتهایی را که خود تراشیده‌اند، [صفحه ۴۳۰] می‌پرستند و با اینکه آفریدگار خویش را در پرتو فطرت خداگرایانه‌ی خویش شناخته‌اند، به ناروا او را انکار می‌کنند. خدای پرمهر در پرتو نورافشانیهای محمد، تاریکی‌ها را برچید و روشن ساخت و ابرهای تیره و تار را از برابر اندیشه‌ها و دیدگان زدود. او به منظور هدایت بشریت پی‌خاست و آنان را از گمراهی رهایی بخشد و دیدگانشان را بینا ساخت و به آین استوار، رهنمون گشت و به راه راست فراخواند. سپس خدای پرمهر روح تابناک پیامبرش را با نهایت مهر و محبت و از سر رغبت و رافت بسوی خود برد. آری محمد از رنج این جهان آسود و اینک در میان فرشتگان و حشندی پروردگار آمرزنده و در جوار قرب فرمانروای پرشکوه این جهان و آن جهان قرار دارد. درود خدا بر پدرم، همو که پیام آور پروردگار، امانتدار وحی، برگزیده‌ی وی از میان همه، و مورد حشندی او بود و سالم و رحمت و بخشایش خدا و برکاتش بر او باد.

### نگرشی بر خطبه‌ی تاریخی فاطمه

«الحمد لله على ما انعم» «ستایش خدای جهان آفرین را بر نعمت‌های بی‌کرانی که ارزانی داشت». ستایش بخشنده نعمت، از دیدگاه دین و خرد و راه و رسم به رسمیت شناخته‌ی انسانها، لازم است و یک ارزش محسوب می‌شود از این رو خدای بخشنده‌ی انواع نعمت‌های ظاهری همچون: حیات و زندگی، صحت و سلامت و... شایسته‌ی ستایش است. «و له الشكر على ما الهم» «و سپاس او را بر نعمت‌های گوناگون باطنی و درونی که الهام فرمود.» [صفحه ۴۳۱] نعمت‌هایی بسان نعمت دانش و شناخت و کشش‌هایی که به انسان و دیگر جانداران الهام گردید. الهام بسان تلقین به مفهوم افکنند واقعیتی در مزرعه‌ی دل و فکر و در حقیقت نوعی آموزش است. آموزشی که کسی نمی‌تواند از چگونگی آن آگاهی یابد. «و الثناء بما قدم» «و ستایشش باد بخاطر آنچه از انواع نعمت‌ها مقدم داشته است». خدای بزرگ نعمت‌هایی همچون: بهشت پرطراوت و زیبا و نعمت‌های پرشکوه آن و... دارد که آنها را برای سرای آخرت مقرر کرده و نعمت‌هایی دارد که آنها را برای زندگی دنیوی انسانی ارزانی داشته، و اینها را بر نعمت‌های سرای آخرت مقدم ساخته است. برخی از ویژگیهای این بخش از نعمت‌های خدا اینگونه ترسیم شده است: «من عموم نعم ابتداهما» از نعمت‌های جهانشمولی که آفرینش آنها را آغاز فرمود. نعمت‌های فraigیری چون: آب، خاک و آتش که آفریدگار هستی آفرینش آنها را آغاز کرد. و نعمت حیات که پیش از آنها آفریده شد. و نیز نعمت‌هایی چون: جاذبه‌ی زمین، فاصله‌ی مقرر زمین با ماه و خورشید، و جوی که بر کره‌ی زمین احاطه دارد و به طبقه‌ی «ازت» یا «نیتروژنی» نامیده شده است. و نیز نعمت‌های ابتدایی دیگری

که انسان بدانها آگاهی یافته و یا هنوز نشناخته است و خداوند همه‌ی آنها را پیش از آنکه بشر درخور ارزانی شدن آنها باشد، همه را پدید آورده و آغاز فرموده است. «و سبوغ آله اسدآها» و نعمت‌های گسترده‌ای که آنها را ارزانی داشت» [صفحه ۴۳۲] نعمت‌هایی بسان نعمت اعضاء و جوارح، نعمت شعور و شناخت و دریافت که نعمت‌هایی همگانی هستند و به انسان و دیگر موجودات بصورت‌های گوناگونی ارزانی شده و هر پدیده‌ای به نوعی از آن بهره‌ور است. «و تمام من و الاه» و نعمت‌های گرانی که پیاپی ارزانی داشته است. منظور از واژه‌ی «منت» در این فراز از فاطمه علیها السلام، نعمت گران و بخشش شکوهمند است نه منت نهادن، که در این آیه شریفه آمده است. «و لا تمن تستکثر» [۲۵۱]. «و چیزی مده که بیش از آن چشم داشته باشی». و یا در این آیه شریفه که می‌فرماید: «لا تبطروا صدقاتکم بالمن و الاذی» [۲۵۲]. بخشش‌های خویشتن را با منت نهادن و آزار رسانیدن باطل نسازید. و واژه‌ی «الاه» از موالات است که در اینجا به مفهوم بخشش پیاپی می‌باشد، چرا که نعمتهاي خدا پیاپی و بهم پيوسته است. «جم عن الاحصاء عددها». «نعمتهايی که شمارش آنها از شمارش فراتر است». چرا که هرچه بشمار آيد نعمت‌های خدا آنقدر گسترده و بسیار است که از شمار فراتر است و هیچ کس را توان شمارش آنها نیست. «و نای عن الجزاء امدها». «و مرزهای آن از هر مزد و پاداشی دورتر است». و هیچ انسان سپاسگزار و ستایشگری نمی‌تواند از عهده‌ی سپاس نعمت‌های خدا برآید. [صفحه ۴۳۳] «و تفاوت عن الادراك ابدها». «و آغاز و انجام آن نعمتها از قلمرو درك و دریافت فراتر است». «و ندبهم لا سترادتها باشکر لا تصالها». و مردم را به سپاس از نعمتها فراخواند تا با سپاسگزاری آنان نعمت‌هایشان را بطور پیاپی و هماره افزون سازد. «و استحمد الى الخلاق باجزالها». و با گستردن خوان نعمتهاي بیکران خویش بندگان را به ستایش خود سوق داد. «و ثنى بالندب الى امثالها». همانسان که به کارهایی که انسان با انجام آنها موجب اجر و پاداش می‌گردد و مردم را فراخواند. «و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له». و گواهی می‌دهم که خدایی جز یکتا خدای هستی که شریک و همتایی ندارد، نیست. «كلمة جعل الاخلاص تاویلها». کلمه‌ی شکوهمندی که اخلاص را تاویل آن قرار داد. منظور از این تعبیر این است که کلمه‌ی «لا اله الا الله» معنا و مفهوم آن به اخلاص برمی‌گردد. همانگونه که امیر مومنان می‌فرماید: کمال و اوج توحیدگرایی اخلاص به بارگاه اوست و کمال اخلاص نفی صفات از وجود بی‌همانند او می‌باشد. به همین جهت گفته شده است که منظور از اخلاص واقعی این است که خدای توana را از نقایصی همانند جسم بودن و عرض بودن و دیگر نقصها متزه بدانیم و کمال اخلاص او، نفی صفات زاید بر ذات از اوست، چرا که هر پدیده‌ای را صفاتی است و این صفات غیر ذات اوست، از این رو انسان غیر از دانش [صفحه ۴۳۴] خویش است و دانش او غیر از خود انسان، اما خداوند دانشش همچون دیگر صفات او عین ذات پاکش می‌باشد که در این مورد دانشمندان در کتابهای عقیدتی و کلامی بحثهای گسترده‌ای دارند. «و ضمن القلوب موصولها». و دلها را با معنای توحید و اخلاص در توحیدگرایی همراه و همگام ساخت. این بدان معناست که خداوند قلبها را با معنای کلمه‌ی «لا اله الا الله» همراه ساخت و دلها را بر این فطرت توحیدگرایی و یکتاپرستی همگام نمود و این همان معنای توحید فطری است که آفریدگار انسان در قرآن شریف بدان تصریح می‌کند و می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها...» [۲۵۳]. واژه‌ی فطرت به معنای عقیده و آین است و در اینجا منظور از آن اسلام‌گرایی و یکتاپرستی می‌باشد، همان واقعیتی است که انسانها براساس آن و به خاطر آن آفریده شده‌اند و پیام آیه‌ی شریفه این است که خداوند انسانها را به گونه‌ای پدید آورده و به گونه‌ای ترکیب و طراحی فرموده است که بخودی خود بر این اصل اساسی راهگشاست که آنان پدید آورنده‌ای توانا و دانا و زنده و پاینده و یکتایی دارند، آفریدگاری که به هیچ پدیده‌ای شبیه نیست و هیچ پدیده‌ای نیز به او شباهت ندارد. «و انار في الفكر معقولها». و معنای توحید را که انسان پس از اندیشه به آن می‌رسد، روشن ساخت. منظور از معنای «کلمه»، توحید است و بیانگر توحید نظری می‌باشد. در سطور گذشته در مورد توحید فطری بحث شد و مفهوم توحید نظری عبارت از تفکر در دلایل و براهین روشن و نگرش اندیشمندانه در نشانه‌های وجود و قدرت آفریدگار جهان، در کران تا کران هستی و دنیای شگفت‌انگیز وجود انسان است. [صفحه ۴۳۵] «الممتنع من الابصار رویته». «خدایی که

چشم‌ها را توان دیدن او نیست.» چرا که خدا نه جسم است و نه جوهر و عرض، و چشم انسان تنها می‌تواند اجسام و اعراض را بنگرد و دریابد و روشن است که اعراض اموری، بسان رنگ و طول و عرض و نظایر اینهاست که بر جسم عارض می‌گردد و از خواص جسم است و بدان جهت که دیدن با چشم جز با انعکاس صورت جسم مورد نظر در عدسی چشم یا اتصال شعاع چشم به پدیده مورد نظر تحقق نمی‌یابد و آفریدگار هستی نیز جسم نیست از این رو در چشم انعکاس نمی‌یابد و به همین دلیل امکان ندارد که دیدگان او را در ک کنند و نیز هیچ موجودی امکان آن را نخواهد یافت که خدای هستی را ببیند همانگونه که خود در قرآن شریف می‌فرماید: «لَا تدرِكُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.» [۲۵۶]. دیدگان او را در نمی‌یابند اما او دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف و آگاه است. روشن است که این نفی امکان رویت، اختصاص به رویت ندارد بلکه تمامی حواس ظاهری همچون: حس بویایی، چشایی، شنوایی و بساوایی نیز توان در ک و دریافت او را ندارند. و بسی جای تاسف است که برخی از گروه‌های مسلمان بر این پندراند که خدا دارای جسم است و این پندر تباخ خویش را بوسیله‌ی دستگاه‌های فرستنده با صدای بلند اعلان می‌کنند و به صراحة فریاد می‌کشند که خدا سوار بر درازگوشی به آسمان دنیا فرود می‌آید! و این پندر خرافی از فرقه‌ای که اصول و پایه‌ها و شاخ و برگ دین و آین خویش را بر روی شانه‌های مردی دروغپرداز و فریکار بنیاد نهاده‌اند، مطلب دور از انتظاری نیست. عنصر بی‌پرواایی که روایت می‌ترشد و آن را به پیامبر و دیگران [صفحه ۴۳۶] نسبت می‌دهد تا آنجایی که درباره‌ی او آمده است که: «عمر» او را تازیانه زد و وی را بخاطر دروغسازی و دروغپردازی و روایت تراشی بسیارش از نقل روایت بازداشت. نگارنده خود از رادیو و از زبان برخی مدعیان دانش شنیدم که می‌گفت: پیامبر در شب سیر آسمانی اش پروردگار خویش را با چشم خود نظاره کرد! شگفتا از این کفر و الحاد! و عجبا از این زندقه و نادانی! قرآن شریف می‌فرماید: «لَا تدرِكُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.» چشمها او را نمی‌بینند اما این گروه نادان می‌گویند چشمها او را می‌بینند! آیات خدا و سخنان او را از هیچ سو باطل و ناروا در آن راه ندارد رها می‌سازند و بافتحه‌های خرافی عنصري را می‌گیرند که اگر نگویی دروغساز و دروغپرداز است باید پذیرفت که فرد نادانی است که هم اشتباه می‌کند و هم به حق راه می‌یابد. براستی اگر برخی از مسلمانان در قلمرو توحید که از اصول و پایه‌های سازند و بافتحه‌های خرافی عنصري را می‌گیرند که در قلمرو منحرف شوند، باید پرسید که اینان در قلمرو نبوت و رسالت، امامت و معاد، چگونه خواهند بود؟ و نیز باید اندیشید که در قلمرو فروع دین و فقه و مقررات دینی و دیگر موضوعات اسلامی و شرعی، چگونه می‌اندیشند؟ «وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صَفَتُهُ.» و زبانها را توان وصف آریدگار توانای هستی نیست. این فراز نشانگر آن است که زبانها نمی‌توانند آنگونه که شایسته است خدای را وصف کنند، همانگونه که چشمها او را نمی‌بینند. چگونه انسان می‌تواند واقعیتی را که ندیده و به آن احاطه نیافته است آن را به وصف کشد؟ [صفحه ۴۳۷] امیر مومنان می‌فرماید: «لِيُسْ لَصْفَتُهُ حَدْ مَحْدُودٌ وَ لَا نُعْتَ مَوْجُودٌ.» [۲۵۵]. صفات و ویژگیهای خدا حد و مرز ندارد و نامحدود است چرا که صفاتش عین ذات اوست و همانگونه که دریافت و در ک ذات اقدسش ممکن نیست، صفات او را نیز نمی‌توان در ک کرد. «وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَتُهُ.» و نیز نیروی وهم و قدرت پندر و اندیشه‌ی انسان نمی‌تواند به چگونگی ذات خدا دست یابد و آن را در ک کند. چرا که خدا برای انسان نیروهایی آفرید که از آنها به حواس چندگانه باطنی نام می‌برند و آنها عبارتند از: نیروی ذاکره، حافظه، مفکره، واهمه و حسن مشترک. نیروی «واهمه» نیروی است که انسان بدان مجهز است و به وسیله‌ی آن پدیده‌های جزئی را در ک می‌کند. انسان بوسیله‌ی نیروی «واهمه» می‌تواند زن زیباق‌جهره و کاخ سر به آسمان کشیده یا بستان سرسیز و پرطروات و یا پدیده‌ای همانند آن را در صفحه‌ی ذهن و سازمان وجود خویش تصور کند و روشن است که هر آنچه را انسان تصور یا توهם نماید، پدیده و مخلوقی بیش نخواهد بود، اما انسان با این نیروی «واهمه» هرگز نمی‌تواند پدیدآوردنده‌ی هستی را آنگونه که هست در صفحه‌ی ذهن خویش تصور نماید و دریابد که ذات اقدس او چگونه است؟ چرا که خدا فراتر و برتر از هر تصور و توهם و چگونگی و پندر است و تصور چگونگی در ذات مقدس او راه ندارد. «ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها.»

«پدیده‌های آفرینش را بی‌آنکه ماده‌ای از پیش باشد پدید آورد.» [صفحه ۴۳۸] به عبارت دیگر آنها را بی‌آنکه موجود باشند آفرید. مادیگرایان می‌گویند: اصل همه‌ی اشیاء و پدیده‌ها ماده است و امکان ندارد پدیده‌ای بدون وجود ماده پدیدار گردد. اگر از آنان سوال شود با این بیان خود ماده از چه و از کجا پدید آمد و چه قدرتی آن را پدیدار ساخت؟ آنگاه است که پاسخی جز سکوت ندارند و نمی‌توانند جواب قانع کننده‌ای ارائه دهند. چرا که اگر بگویند ماده از غیر ماده سرچشم مگرفته و پدید آمده است به آنان خواهیم گفت چه مانعی خواهد داشت اگر پدیده‌های دیگر نیز از قدرتی جز ماده سرچشم مگرفته و از آن قدرت بی‌کران پدید آمده باشند؟ و اگر پاسخ دهنده که ماده از ماده‌ی دیگری پدید آمده است، از آنان می‌پرسیم که: آن ماده‌ی دیگر، از چه و از کجا و چگونه پدید آمده است؟ و همینگونه در ماههای دیگر، این سوال ما از آنان باقی است... از این رو ایمان به این حقیقت که خداوند پدیده‌های گوناگون جهان هستی را از عدم به وجود آورده است، دیدگاهی بهتر و برتر و سالم‌تر از دیدگاه‌های است. «و انشاها بلا احتذاء امثاله امثاله‌ها». و آن پدیده‌ها را بی‌آنکه از نمونه‌ی نمونه‌برداری یا از کسی پیروی کند، پدید آورد.» به عبارت دیگر خداوند پدیده‌ها را بی‌آنکه در تصور و ویژگیهای آنها از دیگری نمونه و الگو بگیرد، همه را پدید آورد. شما خواننده‌ی عزیز به پدیده‌های صنعتی و اختراعات جدید نظاره کن، خواهی دید که مخترعان آنها از دیگر پدیده‌ها و مخترعان الهام یا الگو گرفته‌اند. برای نمونه، مخترعان هوایپیما هنگامی که به پرنده‌ها و پرواز آنها نگریستند و دریافتند که آنها به هنگامه‌ی پرواز پاهای خود را به شکمشان می‌چسبانند و به هنگامه‌ی فرود باز می‌کنند و آزاد می‌سازند.. به ساختن هوایپیما و اندیشه پرواز در اوج آسمانها افتادند. [صفحه ۴۳۹] و مخترعان زیر دریایی‌ها، هنگامی که ماهیان دریا را دیدند که هرگاه بخواهند به اعماق آبهای فرومی‌روند و هرگاه نخواهند بر سطح آب می‌مانند و شنا می‌کنند، به اندیشه‌ی ساختن زیردریایی افتادند. و همینگونه پیشرفت صنعت و دگرگونی در صنایع و کارخانجات را اگر به دقت مورد بررسی قرار دهیم، همه بر اساس نمونه‌گیری و اقتباس به دیگری یا دیگر پدیده‌های است. اما آفریدگار توانای هستی در آفرینش جهان و پدید آوردن پدیده‌های گوناگون از هیچ ماده و نمونه و پدیده‌ای الگو نگرفته و پیروی نکرده است. «کونها بقدرته.» آفریدگار هستی پدیده‌ها را در پرتو قدرت کامل خویش پدید آورد.» در آفرینش موجودات نه کسی با او مشارکت و معاونت داشت و نه ابزار و آلات و ادواتی را بکار گرفت. بلکه با قدرت بی‌کران خویش جهان هستی را با همه‌ی پدیده‌هایش آفرید. «و ذارها بمشیته.» و آنها را به خواست و اراده‌ی خویش آفرید. این فراز بیانگر این واقعیت است که خداوند پدیده‌ها را چه از نظر شکل و ظاهر و چه از نظر چگونگی و باطن و چه از نظر شمار و دیگر خصوصیات، همه را به اراده و خواست خویش و بدون ذره‌ای فشار و اکراه و اجراب از سویی، آفریده است. در پرتو همان اراده‌ای که هرگاه اراده نماید و به پدیده‌ای فرمان دهد که باش، بی درنگ، پدیدار می‌گردد. «من غیر حاجه منه الی تکوینها.» بی‌آنکه نیازی به پدید آوردن موجودات و آفرینش آنها داشته باشد، آنها را آفرید. آری آفریدگار هستی نه نیازی بدانها داشت تا تنها‌ی خویش را با انس با آنها برطرف [صفحه ۴۴۰] سازد، و نه نیازی به یاری آنها داشت. چرا که او به مفهوم کامل و جامع کلمه، کامل است و نیاز در ذات والای او راه ندارد. و لافائدۀ له فی تصویرها.» و برای او سود و بهره‌ای در صورت بخشیدن به آنها نیست. و هنگامی که نیاز به سودرسانی را در آفرینش پدیده‌ها نسبت به آفریدگارشان نفی کردیم، شایسته است که فلسفه‌ی آفرینش آنها را دریابیم چرا که هیچ کاری آن هم از آفریدگار فزانه و حکیم بدون دلیل نخواهد بود و او از بیهوده کاری و بی‌هدفی متزه و پاک است. «الا تبیتاً لحکمته...» «جز نشانگری و بیان فرزانگی و حکمت خدا در آفرینش هستی...» این فراز نشانگر آن است که هدف از پدید آوردن پدیده و آفرینش آنها نمایش آشکار حکمت الهی است و خدا آن حکمت بالغه‌ای را که پدید آوردن پدیده‌ها و آفرینش جهان هستی را اقتضا می‌کرد خود می‌داند، و شاید یکی از آن حکمت‌ها و رازها این است که او را بشناسد. «و تبیها علی طاعته.» و آگاه ساختن آنان به فرمانبرداری در برابر دستوراتش. به این معنا که خداوند آنها را آفرید تا فرمان خویش را آشکار ساخته و آنها را بر لزوم و وجوب فرمانبرداری از آفریدگار هستی آگاهی بخشد. چرا که خود در قرآن می‌فرماید: «و ما خلقت الجن و الانس الا

لیعبدون». [۲۵۶] ». و ما پریان و آدمیان را جز برای پرستش نیافریدیم». روشن است که فرمانبرداری از خدا و پرستش حقیقی او تنها پس از شناخت او [ صفحه ۴۴۱ ] ممکن می‌شود و پرستش بدون شناخت و آگاهی ارزش و بهایی ندارد. همچنانکه شناخت بدون پرستش و فرمانبرداری از خدا. «و اظهارا لقدرته». «و برای اینکه اقتدار خویش را آشکار سازد». روشن است که قدرت آفریدگار هستی پیش از آفریدگار جهان هستی نیز موجود بوده است اما او اراده کرد تا با آفرینش پدیده‌ها پرتویی از آن را به نمایش نهد. به همین جهت جماد و نبات، و حیوان و انسان را آفرید و در هر کدام از اینها نشانه‌هایی روشن از قدرت بی‌همانند خویش را به ودیعت نهاد. ستارگان و کهکشانها و افلاک و آسمانها را پدید آورد تا پرتو دیگری از قدرت خویش را نشان دهد و نیز گلبلوهای قرمز و سفید خون را آفرید و مورچه این حشره‌ی شگرف را پدید آورد و برای آن اعضاء و اجزاء قرار داد و نیز دیگر پدیده‌ها و موجودات گوناگون و شگفت‌انگیز جهان هستی را... کوتاه سخن اینکه در هر پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی قدرت و دانش و توان بیکران و بی‌همانند خدا در ابداع و ابتکار در آفرینش پدیده‌ها، جلوه گر است. «و تعبدًا لبریته و اعزازا للدعوته». و مردم را در برابر دستورات انسانساز خویش فرمانبردار سازد و دعوت و فراخوان خویش به حیات شرافمندانه را بوسیله‌ی نعمتها، عزت و قوت بخشد. آری خدای توانا پدیده‌ها را پدید آورد تا در برابر دستوراتش فرمانبردار گردد و از ضد ارزشها بی‌آیینه که او نشان می‌دهد دوری گزینند و او را بپرستند چرا که پرستش، عبارت از سر فرود آوردن در برابر خدا و فرمانبرداری اوست. و نیز پدیده‌های رنگارنگ خلقت را آفرید تا دلایل و برهانهایی را که پیامبران و دیگر فراخوانان بسوی توحید و عدالت و بندگی خدا در دعوت خویش بدانها استدلال می‌کنند قوی و شکست‌ناپذیر و قانع کننده باشد. [ صفحه ۴۴۲ ] «ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته». و آنگاه برای فرمانبرداری از خویش برای مردم پاداش مقرر فرمود و بر نافرمانی خویش کیفر. چرا که انسان هر کاری را بر اساس یکی از این دو انگیزه و محرك انجام می‌دهد. یا بر اساس جلب منافع و تمایل به کسب سود و بدست آوردن ثمره‌ی کار خویش، و یا بخاطر ترس از خطرات و ناملایمات زندگی و به انگیزه‌ی دفع آنها. بر این اساس است که انسان بمنظور بدست آوردن سود و رفع نیاز و ترس از فقر و تهی‌دستی، دست به تجاوز می‌زند، و دانش‌پژوه بخاطر کسب دانش و بینش و فرهنگ و استخدام شدن، و به منظور فرار از آفت جهل و نادانی که مانع ترقی و صعود او به مدارج کمال است، درس می‌خواند. آری واقعیت این است که انسان تنها به انگیزه‌ی بدست آوردن پاداش مادی و معنوی، و یا بخاطر ترس از کیفر و عذاب است که مطیع و فرمانبردار می‌گردد و به همین دلیل هم خدای جهان‌آفرین برای پرستش و فرمانبرداری شایسته و بایسته‌ی خویش از سوی انسانها برای آنان پاداش و قدرشناسی و احترام مقرر فرموده است. همانگونه که برای عصیان و نافرمانی خویش و زیر پا نهادن مقررات آسمانی خود کیفر عادلانه در نظر گرفته است. اما چرا چنین کرد؟ «ذیادة لعباده من نقمته و حیاشة لهم الى جنتة». خدا برای عملکرد بندگان پاداش و کیفر مقرر ساخت تا بندگانش را از گناه باز دارد و آنان را بسوی کارهایی که انسان را درخور بهشت می‌سازد سوق دهد. اما چرا برای عملکرد شایسته و ناشایسته بندگان پاداش و کیفر عادلانه و هدفدار مقرر فرمود؟ برای اینکه بندگان خویش را از انجام کارهای ناپسندی که کیفر او را در پی دارد باز دارد و آنان را بسوی کارهای شایسته‌ای که بهشت و خشنودی او را از پی دارد بکشاند. [ صفحه ۴۴۳ ] «و اشهد ان محمدا عبده و رسوله». «و گواهی می‌دهم که پدرم بنده و فرستاده‌ی اوست». دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از بحث رسا و جالبی پیرامون توحید و توحیدگرایی به دو اصل اساسی دین، توحید و رسالت گواهی داد و آنگاه به بحث نبوت و آنچه در مدار آن مطرح است، پرداخت: ۱- نخست بندگی شایسته و بایسته پدر گرانقدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترسیم کرد. همان بندگی کامل که نهایت خضوع در برابر خدا و فرمانبرداری همه‌جانبه آن حضرت از پروردگار خویش است و منزلت والاـی است که انسان در پرتو خواست و تلاش گستردگی خویش بدان مفترخ می‌گردد با اینکه رسالت نعمت‌گران و مقام والاـی است که برای پیامبر بی‌آنکه خود در راه آن تلاش کند، ارزانی می‌گردد. ۲- آنگاه بانوی بانوان به رسالت پدرش پیامبر خدا اشاره کرد و روشن ساخت که آن حضرت پیامبری است که از جانب خدا بسوی بندگانش با آینه

آسمانی فرستاده شده است. آری دومین ویژگی پیامبر در سخن تاریخی فاطمه علیها السلام مقام والای رسالت اوست گرچه واژه‌ی مقدس و ارجدار «رسالت» در روزگار ما بسیار بر سر زبانهاست و در هر حق و باطل و یا هر اندیشه‌ی درست یا بیمار گونه‌ای بکار می‌رود. «اختاره و انتجه قبل ان ارسله». خدا او را پیش از فرستادنش بسوی مردم برگزید. همانگونه که از میان انبوه انسانها فرد شایسته و کامل و ممتازی را بر می‌گزینیم، خدای جهان‌آفرین نیز پیامبر خویش را از میان جهانیان برگزید، و نیز همانطور که ما از میان صدھا میوه‌ی همانند و همنگ، یک میوه را پس از روشن شدن امتیازات بسیار آن از نظر وزن، رنگ، مزه، رسیده بودن آن و...، آن را بر دیگر میوه‌ها، بر می‌گزینیم، آفریدگار هستی نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از آنکه به رسالت برانگزید از میان همه‌ی بندگانش [صفحه ۴۴۴] برگزید و این بدان مفهوم است که آن حضرت پیش از ورود به میدان عمل و جهاد و تلاش در راه حق و عدالت و دعوت مردم بسوی خدا، شایستگی و برازنده‌گی اش برای این منصب خطیر و مقام پرشکوه، در بارگاه خدا قطعی و مشخص بوده و نیازی به اصل جهانشمول آزمایش و امتحان نیز نبوده است، تا مواهب و استعدادها و توانمندی‌های پیامبر برای پذیرش این مسؤولیت عظیم شکوفا گردد چرا که خدا از کفايت و لیاقت بسیار او برای بدoush کشیدن بار سنگسن رسالت آگاه بود و او را شایسته ارزانی شدن این نعمت گران می‌دانست. «و سماه قبل ان اجتبله». «پیش از اینکه پدید آورد نامگذاری کرد.» این فراز نشانگر این واقعیت است که خداوند پیش از آنکه پیامبر را بیافریند به نام «محمد» نامگذاری فرمود، بسان نامزدی که در مورد او گفته می‌شود. برای فرد مشخصی نامزد شده و مقرر گردیده است. با این بیان «با توجه به اینکه در مثال مناقشه نیست» خدای جهان‌آفرین در علم خویش مقرر فرموده بود که «محمد» پیام‌آور برگزیده‌ی او گردد و یا اینکه نام آن حضرت را پیش از آفریدن او برای پیام‌آورانش بیان فرموده است. «و اصطفاه قبل ان ابتعثه.» و او را پیش از آنکه به رسالت برانگزید، برگزید. «اذا الخالق بالغیب مکونه.» خدا پیامبر را هنگامی برگزید و نامگذاری کرد و آفرید که هنوز انسانها آفریده نشده بودند و در پرده‌ی غیبت نهان و نهفته بودند. به عبارت دیگر در عالم غیب خدا موجود بودند اما در خارج و به گونه‌ای که بتوان آنها را در ک کرد وجود خارجی نداشتند. «و بستر الهاویل مصنونه.» [صفحه ۴۴۵] و آنگاه که انسانها هنوز در پوشش پرده‌ی وحشت قرار داشتند. این فراز تفسیر فراز پیش است و واژه‌ی «هاویل» جمع «اهوال» است و آن هم جمع «هول» و به معنای ترس و کار مهم و سخت است و منظور از آن، وحشت تاریکیهای غیب می‌باشد. «و بنهاية العدم مقرونه.» و به نهایت و مرز عدم نزدیک بودند. نهایت یک چیز، مرز و پایان آن پدیده است و منظور این است که انسانها از مرحله‌ی وجود دور و در مرحله‌ی عدم بودند. «علماء من الله تعالى بمثل الامور.» (آری خدا پیامبر را از همان هنگام به رسالت برگزید...) چرا که از فرجام کار و سرانجام امور آگاه بود. او پایان کار انسانها، فرجام حال و شئون آنان را می‌داند و از عواقب رسالت پیامبر و نیز از موهبت‌ها و کفايت و لیاقت او برای بدoush کشیدن بار گران رسالت بخاطر آراستگی آن حضرت به ارزشها و الای اخلاقی و ویژگیهای زیبای انسانی همواره آگاه است. به همین جهت او را از همان زمان به رسالت برگزید. روایات فراوانی از خود پیامبر گرامی رسیده است که فرمود: ان اول ما خلق الله نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم «نخستین چیزی که خدا آفرید نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود.» و نیز فرمود: ان الله خلق نوری و نور علی قبل ان یخلق آدم... خدا نور من و علی را دوازده یا بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم، یا پیش از آفرینش آسمانها و زمین، آفرید. و نیز روایاتی از اینگونه، که در کتابهای معتبر شیعه و سنی موجود است. «واحاطة بحوادث الدهور.» [صفحه ۴۴۶] و نیز بدان جهت که به تمام حوادث و رخدادهایی که در طول عصرها و روزگاران رخ می‌داد احاطه داشت. «و معرفة بموقع المقدور.» ... و بدان خاطر که موقعیت‌های زمانها و مکانها و نیز مصالح امور و شئون را که همه تحت فرمان او هستند می‌دانست. «ابتعثه الله اتماما لامرہ «خدا پیامبر را فرمان بعثت داد تا هدف از آفرینش را به اتمام رساند.» و شاید منظور در این فراز از سخن، پایان یافتن رشته‌ی رسالت و نبوت با برانگیخته شدن پیامبر و فرود قرآن باشد. «و عزیمة على امضاء حکمه.» و تا فرمان و خواست خویش را در مورد آفریدگان خود، بطور قطعی تنفيذ نماید. «و انفاذًا لمقادير حتمه.» و سرنوشت‌های قطعی و غیر قابل

تغییر و تبدیل خویش در مورد مخلوق را، جامه‌ی عمل پوشاند.» و آنگاه دخت سرفراز پیامبر به ترسیم انحطاط حیات دینی و گسیختگی عقیدتی پیش از بعثت پیامبر پرداخت و فرمود: «فرای الامم فرقا فی ادیانها.» «آنگاه پیامبر خدا امتها را نگریست که به آئین‌های گوناگون گراییده‌اند.» و گروه‌های رنگارنگی چون: یهود، نصاری، مجوس، صابئی، ملحد و زندیق و کافر بوجود آمد است. «عکفا علی نیرانها.» و بر پرستش آتش و مراقبت آن کمر بسته‌اند.» در اینجا منظور فقهی آتش‌پرست است که آتش را تا مرز پرستش تقدیس می‌کردند [صفحه ۴۴۷] و آتشکده‌ها می‌ساختند و مراقب آنها بودند تا شعله‌های آن به خاموشی نگراید. «عبدة لا وثنها.» و بتنهای دست‌ساز خویش را پرستش‌گرد. واژه‌ی «اوثان» جمع «وثن» به مفهوم بت می‌باشد. در جاھلیت بتها را از سنگ یا چوب و دیگر چیزها می‌تراسیدند و می‌ساختند و در پرستشگاه‌ها به منظور پرستش قرار می‌دادند و آنگاه در برابر همان بتنهای دست‌ساز خویش کرنش می‌کردند. «منکرة الله مع عرفانها.» و یکتا خدای هستی را با اینکه در پرتو فطرت خدا گرایی می‌شناختند به ناروا انکار نموده، خود را به ناشناسی می‌زندند. همانگونه که خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها.» [۲۵۷]. آنان از دیدگاه فطرت و خرد و وجودان خویش نعمتهای خدا و پدیدآورنده‌ی آنها را می‌شناسد اما دانسته انکار می‌کنند. چرا که می‌دانستند که هر پدیده‌ای، پدید آرنده‌ای دارد و می‌دانستند که پدیده‌های هستی همه و همه آفریده شده‌اند و کسی نبود که مدعی آفریدن ماه و خورشید و آسمان و زمین باشد، از این رو بناگری باید می‌پذیرفتند که جهان هستی را آفریدگاری دانا و توانست. «فانار الله بمحمد ظلمها.» از این رو خدا به برکت محمد و بوسیله‌ی او تاریکیهای کفر و شرک و جهل و جنایت را که بر همه جا سایه گسترده بود، نورباران ساخت. آری دلایل و براهین روشنگری که پیامبر بر آنان می‌باراند، همه‌ی آنچه را که آتش‌پرستی و مبانی شرک و بت‌پرستی را شکل می‌داد درهم می‌نوردید. آن حضرت [صفحه ۴۴۸] همه‌ی اندیشه‌های گمراهگرانه و عقاید سست و تباہ کننده را از صفحه‌ی روزگار پاک نساخت، اما بروشني ثابت کرد که اسلام و قرآن بر حق و نجات بخشند و جز آنها هرچه هست باطل و بی‌اساس است پس باید از شرک و خرافات گست و به وحی و رسالت و توحید و توحیدگرایی روی آورد. «و كشف عن القلوب بهمها.» و مسائل پрабاهم و ناشناخته دلها و قلبها، همچون توحیدگرایی و ایمان به معاد و حشر و نشر را آشکار ساخت و زنگارها را زدود. چرا که اینها از مسائل و امور ناشناخته و پیچیده‌ی مردم بود و به برکت وجود گرانمایه‌ی پیامبر و وحی الهی، همه‌ی اینها گشوده و حل شد. «و جلى عن الابصار غممها.» و تاریکیهای پрабاهمی که دیدگان را می‌پوشانید، همه را کنار زد. منظور از تاریکی در اینجا، انحرافات عقیدتی است که بسان پرده‌ی تاری دیدگان را پوشانده بود، به گونه‌ای که مردم عصر جاھلیت توان دریافت حقایق را در خود نمی‌دیدند. «و قام في الناس بالهدایة.» پیامبر به منظور ارشاد و هدایت مردم پاخاست. و نشانه‌های راهنمای بسوی حق و حقیقت و توحید و رسالت و معاد و زندگی پس از مرگ را، سر راه آنان نصب کرد. «و انقذهم من الغواية.» و آنان را از گمراهی و سرگشتگی نجات بخشید. از سرگشتگی و گمراهی عقیدتی، اخلاقی، آداب و رفتار و راه و رسم زندگی که در آن می‌زیستند و می‌مردند، آنان را نجات داد. به گونه‌ای که گویی آنان در دریا غرق شده بودند و آن حضرت آنان را رهایی بخشید و از نابودی نجات‌شان داد. [صفحه ۴۴۹] و بصرهم من العمایة. «و از نابینایی، بینایشان ساخت.» واژه‌ی «اعمی» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که چیزی را نمی‌بیند و بصورت کنایه و مجاز به کسی گفته می‌شود که واقعیتها را آنگونه که هست درنمی‌باید و آنگاه که آموخت بینا می‌گردد. (و بسوی دین درست راهشیان نمود). واژه‌ی «هدایت» معانی بسیاری دارد که یکی از آنها نشان دادن راه به کسی است که راه را نمی‌شناسد. معانی دیگر آن رسانیدن او به هدف و مقصد است. و پیامبر گرامی به هر دو نوع از هدایت قیام کرد. چرا که هم راه نجات و نیکبختی را به مردم نشان داد و هم آنان را به سعادت دنیا و آخرت نایل آورد. «و دعاهم الى الصراط المستقيم.» و آنان را به راه راست فراخواند. به راه اسلام و قرآن که از انحراف و کجی پیراسته است. «ثم قبضه الله اليه قبض رافه و اختيار و رغبة و ایشار.» سپس خدای جهان آفرین با نهایت مهر و رافت و میل و در خواست قلبی آن حضرت و بر اساس برتری سرای آخرت نسبت به دنیا، روح بلند و

پاک او را برگرفت و بسوی خود برد. آری برگرفتن روح پاک آن حضرت با کمال مهر بود، نه با خشم و غصب و به خواست و اختیار او بود، نه با اجبار و اکراه. و ممکن است منظور از «اختیار» این باشد که؛ آفریدگار هستی سرای آخرت را برای آن وجود گرانمایه برگزید و برتری داد. همانگونه که در قرآن: [صفحه ۴۵۰] «و للاخرة خير لك من الاولى». [۲۵۸]. «وبه يقين آن جهان برای تو از این جهان بهتر و نیکوتر است». «فمحمد صلی الله عليه و آله و سلم من تعب هذه الدار في الراحة». «هم اینک پدر گرانمایه‌ام «محمد» از رنج و درد این سرای فانی آسوده است.» دیگر با مخالفتهای گوناگون و اذیت و آزارها رو برو نیست. چرا که مرگ، آرامش بخش دوستان خداست و زندگی پیام آوران خدا نیز در این جهان یک زندگی توان با رنج و فشار و سرشار از تلاش و جهاد در راه خداست. از این رو در این سرای فانی راحتی و آرامش ندارند. در نسخه دیگری اینگونه آمده است: «فمحمد في راحه من تعب هذه الدار». «قد حف بالملائكة البار». «فرشتگان نیک کردار او را در میان گرفته‌اند و روح پاک و بلندش را بسوی برترین رفیق و برترین جایگاه همراهی می‌نمایند». «و رضوان رب الغفار». «و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته است.» همان رضوان و خشنودی که در سرای جاودانه‌ی آخرت به صورت گسترده‌تری او را در برخواهد گرفت. چرا که دنیا تنگتر از آنست که همه‌ی آثار و نشانه‌های خشنودی خدا در آن جلوه‌گر شود. «و مجاورة الملك الجبار». و در جوار پادشاه پراقتدار دنیا و آخرت آرمیده و در حفظ و حراست اوست و به پاداش شکوهیار و لطف بی‌همانند او نزدیک است. [صفحه ۴۵۱] «صلی الله على ابی، نبیه و امینه على الوھی و صفیه». درود خدا بر پدر گرانمایه‌ام، همو که پیام آور خدا و امانتدار سرفراز وحی او و برگزیده‌اش بود. «و السلام عليه و رحمة الله و برکاته». و سلام و مهر و برکات خدا بر او باد. [صفحه ۴۵۲]

### ادامه سخنان جاودانه دخت گرانمایه پیامبر

#### اشاره

ثم التفت الى اهل المجلس و قالت: انتم عباد الله نصب امره و نهيه و حمله دينه و وحيه، و امنوا الله على انفسكم، و بلغاوه الى الامم. و زعيم حق له فيكم، و عهد قدمه اليكم، و بقيه استخلفها عليكم كتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء الامع، بينه بصائره، منكشفة سرائره، متجلية ظواهره، مرتبط به اشياعه، قائد الى الرضوان اتباعه، مود الى النجاة استمعاه، به تناول حجج الله المنوره، و عزائم المفسرة، و محارمه المحذر، و بيناته الجالية و براهينه الكافية، و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة و شرائعه (شرائعه) المكتوبة. فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك، و الصلاة تزييها لكم من الكبر، و الزكاء تزكيه للنفس، و نماء في الرزق، و الصيام تثبيتا للالخلاص، و الحج تشييدا للدين، و العدل تنسيقا للقلوب، و اطاعتني نظاما للمله، و امامتنا اmana من للفرقه، و الجهاد عزا للإسلام، و الصبر معونة على استيصال الاجر، و الامر بالمعروف مصلحة للعامه، و بر الوالدين و قاية من السخط، و صلة الارحام منماء للعدد، و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعريضا: للمغفرة، و توفيقه المكائيل و الموازين تغييرا للبغس، و النهي عن شرب الخمر تزييها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترك السرقة ايجابا للعفة و حرم الله الشرك اخلاصا له بالربوبيه. «فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون». [۲۵۹]. و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه، فانه «انما يخشى الله من عباده العلماء» [۲۶۰]. آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر را بسوی مجلس کرد و فرمود: [صفحه ۴۵۳] هان ای بندگان خدا! شما پرچمداران امر و نهی او، حاملان دین و وحی وی، امانتداران خدا نسبت به یکدیگر و پیام‌سانانش بسوی جامعه‌ها و تمدن‌ها هستید. زمامدار حق در میان شما، و نگارنده پیمان خدا در دسترس همه‌ی شماست و آنچه پیامبر پس از خویش در میان امت به امانت نهاده، کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور آشکار و پرتو پر فرغ اوست. کتابی که بینش‌ها و دلایل آن روشن، رموز و اسرار باطنی و ظرافتهای آن آشکار است، ظواهر آن جلوه‌گر و پیروان آن مورد غبطه‌ی جهانیانند. کتابی که عمل کنندگان به مقررات خویش را

به بهشت پرطراوت خدا فرامی‌خواند و شنوندگان پیامش را به ساحل نجات راه می‌نماید. بوسیله‌ی آن به دلایل روشن خدا می‌توان دست یافت و تفسیر و بیان مقررات و واجبات او را آموخت و به ضد ارزشها و محرماتی که از ارتکاب آنها هشدار داده است، دست یافت. دلایل روشن و جلوه‌گر او و برهان‌های کافی وی را بررسی نمود و ارزش‌های شما از آلودگی‌های شرک و ارجاع قرار دد، و نماز را وسیله‌ی پاک ساختن شما از آفت غرور و خودبزرگ‌بینی. زکات را باعث تزکیه‌ی جان و افزون شدن روزیتان قرار داد و روزه را عاملی برای استواری اخلاص. طوف بر گرد خانه‌ی خدا را وسیله‌ی تقویت دین، و عدالت را مایه‌ی هماهنگی و انسجام دلها. فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام دین و دولت مقرر فرمود، و امامت [صفحه ۴۵۴] و پیشوایی ما را به منظور در امان ماندن از پراکندگیها. جهاد را باعث شکست‌ناپذیری و عزت اسلام، و شکیایی را وسیله‌ای برای جلب پاداش پرشکوه سرای آخرت. امر به معروف و فراخواندن بسوی ارزشها را مایه‌ی صلاح و شایستگی توده‌ها شناخت، و نیکی به پدر و مادر را سنگر پیشگیری از خشم خدا. پیوند با نزدیکان را وسیله‌ی افزونی شمار و اقتدار جامعه، و قصاص عادلانه و انسانی را عامل حفظ جانها. وفای به نذرها را برای در معرض آمرزش قرار گرفتن، و عادلانه و درست دادن کیل‌ها و وزن‌ها را وسیله‌ی مبارزه با کمبودها. هشدار از میخوارگی را سبب پاکیزگی از پلیدیها، و دوری گریدن از تهمت زدن و نسبت ناروا دادن را، مانعی در برابر غلطیدن به وادی لعنت شدگان. وانهادن سرقت را برای حفظ عفت، و تحریم شرک را برای اخلاص در بندگی پروردگار. اینک که چنین است پروای خدا را آنگونه که شایسته است پیشه سازید و بکوشید که جز مسلمان، جهان را بدرود نگویید. خدای یکتا را در آنچه فراخوانده و هشدار داده است، فرمانبرداری کنید و راه دانشوران یکتاپرست و پرواپیشه را در پیش گیرید. چرا که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان و آگاهان واقعی از او می‌ترسند و در برابر او احساس مسؤولیت می‌نمایند.

## هان ای بندگان خدا

دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از ترسیم اصل نبوت و رسالت، به نقش دگرگونساز پیامبر پرداخت و رو به انبوه گردآمدگان در مسجد فرمود: ۱- «انتم عباد الله نصب امره و نهیه». [صفحه ۴۵۵] «شمايان ای بندگان خدا، طلايه‌دار امر و نهی او هستید.» دو واژه‌ی «عبد» و «الله» جمله‌ی معتبرضه‌ای است که در میان مبتدا و خبر آن آمده، با این بیان پیام و معنای فراز بالا- این می‌شود که: شمايان ای بندگان خدا که مخاطب من هستید، آری شما، برای اوامر و نواهی او نصب شده و طلايه‌دار آنها هستید. چرا که شمايان بودید که به هنگامه‌ی فرود دستورات و هشدارهای خدا و نواهی او حضور داشتید از این رو خطاب خدا پیش از همه و بیش از همه به شمايان متوجه است. ۲- «و حملة دینه و وحیه.» و شمايان هستید که بدوش کشنده‌ی پرچم دین و وحی اویید. چرا که سیره و شیره عادلانه و انسانساز پیامبر و فرمانروایی را که آن حضرت صادر می‌فرمود، شمايان می‌نگریستید و شما بدوش کشنده‌ی پرچم دین و آیات قرآن می‌باشید که فرشته‌ی وحی بر پیامبر برگزیده‌ی او می‌آورد و آن حضرت به شما می‌آموخت. ۳- «و امناء الله على انفسکم.» و امانتداران خدا بر دین او هستید تا آن را از پیامبر دریافت و به کسانی که دریافت نداشته‌اند، بیاموزید. «و پیامرسانان او هستید بسوی جامه‌ها و تمدن‌ها.» این واقعیت مورد تردید نیست که دانش و فرهنگ در طول عصرها و نسلها، از نسلی به نسل دیگر سپرده می‌شود و بدان جهت که شمايان معاصر پیامبر خدا بودید و سخنان جانبخش آن حضرت را بدون واسطه شنیده و سنت و شیوه‌ی انسانساز و سعادت‌آفرین او را آموخته‌اید، اینک بر شماست که این فرهنگ و مفاهیم و روایات و سیره و روش نجات‌بخش و آزاد منشانه‌ی او را به نسلهای آینده برسانید. چرا که این رسالت سنگین در برابر اسلام و جامعه‌ی اسلامی بر دوش شما خواهد بود. [صفحه ۴۵۶] از این رو بر شماست که این رسالت و امانت را، بدون ذره‌ای کوتاهی و بازیگری اداء کنید و مقررات خدا را بی هیچ تغییر و تفسیر ناروا و تحریف و توجیه سلطه‌جویانه، همانگونه که خدا فرو فرستاده است، به دیگران برسانید و بیاموزید. چرا که شما هستید که میان پیامبر خدا و دیگر نسلهای مسلمان حلقه پیوندید. از اینرو اگر امانت خدا و پیامبر را به شایستگی و سرفرازی ادا

کردید، پاداش بسیاری خواهید داشت و اگر در ادای این امانت و رسانیدن این پیام حیاتی راه خیانت و بازیگری در پیش گرفتید، بدانید که هر جنایت و انحرافی که در دین خدا و بندگان او پدیدار گردد، شمایان مسؤول خواهید بود. ۵- «زعیم حق له فیکم، و عهد قدمه الیکم، و بقیة استخلفها علیکم». زمامدار حق، در میان جامعه شماست! و نیز پیمانی که از پیش با شما داشته، و بازماندهای که برای شما باقی نهاده است. این سه جمله کوتاه را بیشتر روایت کنندگان خطبی بانوی بانوان، جزء خطبه آورده‌اند اما دارای نوعی پیچیدگی و اضطراب است. ممکن است جزء خطبه نباشد یا بخشی از آنها افتاده و بدینصورت درآمده است. دانشمندانی که به شرح خطبه‌ی فاطمه علیها السلام پرداخته‌اند، برای این سه جمله کوتاه معانی گوناگونی آورده‌اند که همه‌ی آنها با نوعی مشکل همراه است. به هر حال ممکن است منظور این باشد که: «پیامبر خدا مسؤولیتی را که بر عهده‌ی شماست با شما در مورد آن پیمان بست و بازمانده‌ی خویشن را که جانشین راستین اوست در میان شمایان بر جای نهاد». منظور از واژه‌ی «بقیه» چیزی است که انسان از آثار و لوازم خود، در میان خاندانش بر جای می‌گذارد و در اینجا نظر این است که پیامبر در میان شما حقایقی را بر جای نهاده است که برای همیشه نیازهای گوناگون جامعه را به شایستگی برطرف می‌سازد و پاسخگوی نیازهای است. [صفحه ۴۵۷] و در برخی نسخه‌ها عبارت بدینصورت آمده است: «و بقیة استخلفنا علیکم و معنا کتاب الله». که این جمله مفهوم روایت معتبری است که میان جامعه‌های مسلمان مشهور و شناخته شده است. اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهم لـ يفترقا حتى يردا على الحوض. و در اينجا بانوي بزرگ اسلام فاطمه علیها السلام سخن را به عظمت قرآن که يکي از دو يادگار گرانمایه‌ی پیامبر است سوق داد و فرمود: «كتاب الله الناطق». «كتاب پرشکوه خدا که گویاست». درست بسان انسانی که در نهايت روشنی سخن می‌گويد و بيانگر و روشن کننده‌ی تمامی حقایق است. «و النور الساطع». «و نور فروزان است». در قرآن شریف از این کتاب آسمانی به نور تعییر شده است. «فامنوا بالله و رسوله و النور الذى انزلنا...» [۲۶۱]. «به خدای و پیامبرش و به نوری که فروفرستادیم، ایمان بیاورید.» «والضياء اللامع». «و شعاع نورافشان است، نه نور ناچیز و نهان». «بینه بصائره». «دلیل و بیش‌های آن آشکار است.» [صفحه ۴۵۸] به این معنا که توحید و توحیدگرایی، نبوت و امامت، معاد و دیگر مسائل و موضوعات، برای مردمی که دیدگاه قرآن را می‌شناسند و تناسب میان دلیل و مدلول و علت و معلول را در می‌یابند، روشن و نمایان است. برای نمونه به آیات چندگانه‌ای که ترسیم می‌گردد گوش جان بسپارید: ۱- «لو كان فيهما آلله الا الله لفسدتا». [۲۶۲]. اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز خدای یکتا بود هر دو تباہ می‌شدند. ۲- «و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشاها اول مرء و هو بكل خلق عليم.» [۲۶۳]. و او در حالی که آفرینش خویشن را از یاد برده بود برای ما مثلی زد که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زنده می‌کند؟ ای پیامبر بگو: کسی آنها را زنده می‌سازد که نخستین بار آنها را پدید آورد و او بر هر آفرینشی داناست. ۳- «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». [۲۶۴]. و آدمیان و پریان را جز برای اینکه مرا بپرستند، نیافریدم. ۴- «قل لئن اجتمعـت الانـس و الجنـ عـلـى انـ يـاتـوا بـمـثـلـ هـذـاـ القرـآنـ لاـ يـاتـونـ بـمـثـلـهـ وـ لوـ كـانـ بـعـضـهـمـ لـبعـضـ ظـهـيرـاـ.» [۲۶۵]. ای پیامبر بگو: اگر جنیان و آدمیان دست به دست هم دهنند که کتابی همانند این قرآن بیاورند نخواهند توانست. گرچه برخی از آنان پشتیبان برخی باشند. «منکشفة سرائـهـ». «و نهانـهـای آن آشـکـارـ وـ نـمـایـانـ اـسـتـ.» [صفحه ۴۵۹] در قرآن شریف آیاتی موجود است که معنا و دلالت آن روشن و آشکار است. و آیاتی نیز وجود دارد که همچون: اسرار فیزیک و شیمی، افلاک و ستارگان، ذرات جوی و خبرهای غیبی و پیشگوییها که در بردارنده‌ی معانی و مفاهیم دقیق و رازهای نهانی است که همه‌ی آنها نزد خردمندان واقعی و راسخان در علم بطور کامل و واضح روشن و آشکار است. «متجلية ظواهره» «و ظواهر آن بطور کامل آشکار و جلوه گر است.» «مغتبط به اشیاعه» پیروان و رهروان راه قرآن، مورد غبطة جهانیانند. آنان به مقام رفیعی پر می‌کشند و در بارگاه خدا چنان اوج می‌گیرند که جهانیان بر آنان سخت غبطة می‌خورند و آرزو می‌کنند که به مقام و متزلتی نایل آیند که پیروان قرآن رسیده‌اند. «قائد الى الرضوان اتباعه». «و رهروان راه خویش را به بهشت و رضوان خدا رهبری می‌کند». «مود الى النجاه استماعه». «گوش سپردن به قرآن سرانجام باعث نجات می‌گردد». همانگونه

که خدای جهان آفرین می‌فرماید: «و اذا قری القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون». [۲۶۶] . «هرگاه قرآن خوانده شد به آن گوش فرادهید بدان امید که مورد رحمت قرار گیرید». بویژه که شنیدن آیات قرآن به همراه تفکر و اندیشه، باعث ترس از خدا و پروای از [صفحه ۴۶۰] او و امید بستن به رحمتش می‌گردد و بر این اساس است که انسان درست می‌اندیشد و درست عمل می‌کند و در نتیجه از عذاب و کیفر خدا نجات می‌یابد. چه بسیار کفرگرایانی که بر اثر شنیدن آیات قرآن، بسوی اسلام روی آوردن و چه بسیار گناهکارانی که راه توبه و بازگشت و جبران در پیش گرفتند، چه بسیار کجروانی که به راه اعتدال گراییدند و چه بسیار افراد دو دل و دچار آفت تردید که با شنیدن آیات جانبخش قرآن، قلب و دلشان به اوج یقین پرکشید. «به تعالیٰ حجج الله المنورة». «به برکت قرآن و بوسیله‌ی آن می‌توان به برهان‌های روشن خدا دست یافت». چرا که واژه‌ی «حجت» آن چیزی است که انسان بوسیله‌ی آن استدلال می‌نماید، و می‌دانیم که در مسائل و موضوعات فکری و عقلی و مقررات دینی و مسائل عرفی می‌توان به قرآن شریف استدلال کرد و از آن دلیل و برهان آورد. «و عزائمہ المفسرة». «و بوسیله‌ی قرآن واجباتی را که تفسیر شده‌اند می‌توان دریافت». چه آن واجباتی که خود قرآن تفسیر فرموده است و چه آنهایی که پیامبر و امامان نور بطور روشن بیان کرده‌اند، چرا که قرآن در خانه‌ی آنان فرود آمده و اهل آن خانه به آنچه در خانه‌ی آنهاست از همگان آگاهترند. آری آنان هستند که احکام عبادات و خصوصیات آنها را از وضو گرفته تا غسل، نماز، روزه، حج، جهاد و دیگر مسائل، همه و همه را آنگونه که باید تفسیر و بیان نموده‌اند. «و محارمه المحذرة». «و بوسیله‌ی قرآن محرمات خدا، که بندگانش از ارتکاب آنها باز داشته شده‌اند، شناخته می‌شود». چرا که خدا در قرآن شریف بندگان خود را از ارتکاب هر آنچه تحريم فرموده است [صفحه ۴۶۱] هشدار داده و آنان را از کفر سهمگین و دردناک روز رستاخیز و سرای آخرت برحدتر داشته است. «و بیناته الجالية و براهينه الكافية». «و بوسیله‌ی قرآن دلیلهای روشن و برهان‌های بسته دریافت می‌گردد». بینات و محکمات روشن و آشکاری که نیاز به تاویل ندارد و نیز متشابهاتی که نزد راسخان در علم روشن و آشکار است. همه‌ی اینها در پرتو آیات و بوسیله‌ی قرآن قابل درک و دریافت است. «و فضائله المندوبة». «و دستورات استحبابی که خدا بندگانش را به انجام آنها فراخوانده است، بوسیله‌ی قرآن دریافت می‌شود». «و رخصه الموهوبة». «و کارهای روایی که بخشیده شده‌اند...» همانگونه که یادآور شدیم در قرآن هم مقررات و احکام واجب می‌باشد و هم مقررات و احکامی که استحبابی است و نیز دستوراتی که انسان در انجام آنها آزاد است... «و شرائعه المكتوبة». «و نیز قوانین و مقرراتی که خدا بر بندگانش مقرر فرموده است». «واژه‌ی «شرایع» جمع شریعت است و مقصود از آن، مقرراتی است که خدا بر بندگانش تشريع فرموده، و در فرهنگ واژه‌شناسان به معنای گذرگاهی است که از آنجا وارد رودخانه می‌گردد. و واژه‌ی «مكتوبه» به معنای واجب آمده است. با این بیان، این فراز از سخن دخت فرزانه‌ی پیامبر این است که: «بوسیله‌ی قرآن می‌توان به مقررات واجب خدا دست یافت و بدانها عمل کرد». [صفحه ۴۶۲]

## پرتویی از فلسفه‌ی احکام

آنگاه بانوی نمونه‌ی اسلام به ترسیم پرتویی از فلسفه احکام و فواید و اسرار مقررات اسلام پرداخت، به بیان فواید و حکمت‌هایی که بیشتر از درمان، جنبه‌ی پیشگیری دارد و بحق گفته شده است که: پیشگیری بهتر از درمان است؛ و درستی این سخن روشن خواهد شد. به هر حال دخت فرزانه‌ی پیامبر در این مورد فرمود: «فجعل الله الایمان تطهيرا لكم من الشرك». و در نسخه‌ی دیگری: «ففرض الله الایمان تطهيرا لكم من الشرك». «خداؤند، ایمان به خدای یکتا را به منظور پاکسازی اذهان و افکار شما از آفت شرک قرار داد». آیات شریفه‌ی قرآن همگان را به ایمان ثرف و خالصانه به خدای یکتا فرامی‌خواند و این به منظور پاک ساختن کران تا کران وجود فرد و جامعه از پلیدیهای شرک است. شرک در حقیقت به متزله‌ی میکروب کشند و مرگبار است و ایمان به پروردگار، نابود‌کننده‌ی آن. پلیدی و آلدگی است که در اذهان و افکار انسان شرک گرا و شرک‌زده نفوذ می‌کند و قلبها بدان آلدوده می‌شود

و ایمان به خدای یکتا این آفتها و پلیدیها را می‌زداید. «والصلاۃ تنزیها لکم عن الكبر». «ونماز را برای پاکیزه ساختن شمایان از آفت خودبزرگ‌بینی و تکبر، واجب ساخت». منظور از مقرر ساختن نماز، پیروزی بر صفت زشت خود بزرگ‌بینی و تکبر است چرا که نماز کاری است آمیخته به خضوع و خشوع و همراه رکوع و سجود در برابر یکتا [صفحه ۴۶۳] خدای هستی و بیشتر مبتلایان به بیماری خودبزرگ‌بینی در میان ترک کنندگان نمازنده. «والزکوہ تزکیة للنفس و نماء فی الرزق». «وزکات را به منظور تزکیه و پاکسازی جان و فراوانی رزق و روزی مقرر فرمود...» زکات را بدان دلیل زکات می‌گویند که سبب پاک شدن انسان می‌شود. قرآن در این مورد می‌فرماید: «خذمن اموالهم صدقه تطهرهم و تزکيهم بها». [۲۶۷]. (ای پیامبر) از ثروت و دارایی آنها زکات بگیر تا آنان را بدان وسیله پاک و پاکیزه سازی. و نیز خدای جهان آفرین برکت و رشد و نمو را در گروه زکات قرار داد، و اوست که به زمین اجازه می‌دهد تا برکات و گنجینه‌های خویش را به بندگان او ارزانی دارد. اوست که اجازه می‌دهد تا محصولات کشاورزی فراوان گردد، پستانها آکنده از شیر شود و خیرات و نعمت‌ها فراوان و میوه‌ها چندین و چند برابر گردد. «والصیام تثبیتا للالخلاص». «وروزه را برای پاینده و پابرجا ساختن اخلاص» مقرر فرمود. گاه ممکن است انسان با هدف و انگیزه خودنامایی و تظاهر و ریا نماز بخواند اما نمی‌تواند به هدف ریاکاری روزه بگیرد و همه‌ی روز خویش را، گرسنه و تشنه به پایان برساند و به خاطر خودداری از اراضی کشش‌ها و تمایلات، همه‌ی سختی‌ها را به جان بخرد تا خودنامایی کند. از این رو روزه از بارزترین و آشکارترین عبادتهایی است که می‌تواند خالص و برای خشنودی خدا انجام پذیرد. «والحج تثبیدا للدین...» [صفحه ۴۶۴] «والحج و زیارت خانه‌ی خدا را برای استحکام بخشیدن به دین مقرر فرمود». انجام حج و زیارت کهن‌ترین معبد توحید فواید ارزشمند معنوی بسیاری دارد که در هیچ جایگزینی تحقق نخواهد یافت. حج عبارت از گردآمدن انبوی از پیروان اسلام از جای جای گیتی است که در روزهای مشخص و مکانهای خاصی این اجتماع تحقق می‌یابد. این انبو مسلمانان از شرق و غرب جهان و از کشورهای دور و نزدیک با سبک ویژه و چگونگی بی‌نظیری در آنجا گردد می‌آیند و در نتیجه مسلمان افريقيایي با آسيايي آشنا می‌گردد و شرقی از حال و روز غربی آگاه می‌گردد و از اين ديدارها ره آورد بسياري می‌تواند نصيب امت شود. علاوه بر اينها فرد و گروه حج گزار به دنياي از معنویت و عرفان وارد می‌گردد و ضمن خشوع و خضوع وصف ناپذير در برابر خدا به توبه و بازگشت بسوی او و آمرزش خواهی و تصمیم به جبران و بازسازی شخصیت خویش و عملکردن توفیق می‌یابد و از ثمرات بی‌شمار معنوی دیگری نیز بهره‌ور می‌گردد. «والعدل تنسيقا للقلوب». «والعدل را برای پیوند قلبها، مقرر فرمود». در نسخه‌ی دیگری آمده است که: «والعدل تنسيقا للقلوب». واقعیت این است که نگارنده برای موهبت ارجдар «العدل» تعریف زیباتر و جامع تر و دقیق‌تر از این بیان ندیده است. چرا که همانگونه که پیوند و ارتباط دانه‌های یک تسبیح یا گردنبند با ریسمان حاصل می‌گردد و بدون آن، دانه‌ها از هم پاشیده و نظام و هماهنگی آنها از میان می‌رود، عدالت نیز در جامعه دارای چنین نقش و اثری است. این عدل و داد است که در بعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دلها را به هم پیوند می‌دهد و نظم و هماهنگی در خانه و جامعه پدید می‌آورد و مهر و صفا را، جایگزین [صفحه ۴۶۵] پراکنده‌گی و از هم گسیختگی و درگیری و کشتار می‌سازد. عدل و داد در نگرش اسلامی تنها ویژه‌ی زمامداران و فرمانداران و قاضیان نیست، بلکه ویژه‌ی هر انسان توحید گرایی است که زیر سایه‌ی عدالت حرکت کند و عدالت را پیشه‌ی خود سازد و برای بقای محبت دلها با همسر و خاندان و بستگان خویش و جامعه بر اساس عدالت رفتار نماید. «والاعتنى نظاما للملأ». «والفرمانبرداری ما را اساس نظام جامعه قرار داد». و در نسخه‌ی دیگری «والطاعتنا» آمده است. هر جامعه و تمدنی اگر بخواهد زندگی در خور شأن انسان داشته باشد، بناگریر باید یک نظام عادلانه و شایسته‌ای برای خود برگزیند. واژه‌ی «نظام»، واژه‌ای است پرمعنا و دارای مفهوم گسترده و مصاديق بسیار. از این رو تشکیل وزارت‌خانه‌ها، سازماندهی ادارات و صدور دستورات و رهنمودها در میدانها و فرصت‌های گوناگون و مناسب، همه و همه را «نظام» می‌گویند و روشن است که باید نظام شایسته و عادلانه و خردمندانه را تنفيذ نمود و در برابر آن سر فرود آورد. از این روست که اگر نظام حاکم بر جامعه و تمدنی، شایسته و عادلانه و انسانی باشد،

شایستگی و سازندگی در همهٔ ابعاد و میدانها در میان مردم و در قلمرو زندگی آنان در شهر و روستا و خیابان و بیابان گسترش خواهد یافت. اما اگر نظام جامعه‌ای تباہ باشد آنگاه است که فساد و تباہی در خشکی و دریا... چهره‌ی منحوس خویش را نشان می‌دهد و همه جا را بسان سرطان فرامی‌گیرد. جامعه‌ی اسلامی که خویشتن را سرآمد و پیشتاز جامعه‌های پیشرفته و مترقی بشمار می‌آورد، باید از نظامی عادلانه و انسانی برخوردار باشد و آن را در چشم‌انداز دیگر جامعه‌ها قرار دهد، به همین جهت خدا فرمانبرداری از شایسته‌ترین بندگان خویش؛ یعنی خاندان وحی و رسالت را برای امت نظام قرار داد. به این معنا که خدا رهبری همه [صفحه ۴۶۶] جانبه و زمامداری کامل و جامع را در همهٔ شئون و امور تنها به امامان دوازدگانه‌ی نور اختصاص داد نه برای هر آن کس که زمام امور جامعه را به کف گیرد یا بر اریکه‌ی قدرت تکیه زند و برای مردم نیز از دیدگاه اسلام فرمانبرداری از اهل بیت به دلیل ویژگیها و شایستگی‌هایشان واجب است و نه از دیگران. خداوند فرمانبرداری خاندان وحی و رسالت را بدان جهت نظام جامعه‌ی اسلامی قرار داد و اجرای دستورات آنان را لازم برشمرد که آنان را با موهاب بسیاری بهره‌ور ساخته و شایستگی این منزلت و موقعیت را به آنان ارزانی داشته، بگونه‌ای که آنان تمام آنچه برای جامعه سازنده و شایسته و بایسته است، آگاهند و از آنچه برایش زیانبار و انحطاط آفرین است، از آنها بطور کامل باخبر، و تمامی مصالح و مفاسد جامعه را به روشنی می‌شناسند، پیامبر خدا آنان را همسنگ قرآن قرار داد و فرمود: اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى اهل بيتي و انهم لى يفترقا حتى يردا على الحوض و انكم لن تتصلوا ما ان تمكتم بهما. (هان اى مردم) من در میان شما دو نعمت گران بر جای می‌گذارم؛ کتاب خدا و خاندانم را که اهل بیت من هستند. بهوش باشید که این دو از یکدیگر جداپذیر نیستند تا در روز رستاخیز در کنار حوض بر من وارد شوند. و بدانید که شمایان تا آنگاه که به این مشعل هدایت و نجات چنگ زنید، گمراه نخواهید شد. آری خواننده‌ی عزیز در صفحات گذشته از نظرتان گذشت که دخت فرزانه‌ی پیامبر از «قرآن» شریف سخن گفت و آن را بازمانده‌ی گرانمایه‌ای معرفی فرمود که یکی از دو جانشین پیامبر در میان امت است و برخی از حقایق را در شکوه و عظمت قرآن ترسیم کرد و آنگاه به بیان پرتویی از فلسفه‌ی مقررات اسلامی پرداخت. [صفحه ۴۶۷] و پس از آنها «ثقل» دوم، یعنی خاندان رسالت را که به صراحة قرآن شریف [۲۶۸] فرمانبرداری آنان بر همگان بایسته است، آری آنان را معرفی کرد. آری به خدای سوگند اگر جامعه‌ی اسلامی و مردم مسلمان از روز نخست پس از رحلت پیامبر به خاندان گرانمایه‌ی او فرصت می‌دادند و فرمان آنان را گردن می‌نهادند، کران تا کران گیتی اینک بهشت زیبا و پر طراوت نعمتها بود و تمامی بشریت در همهٔ عصرها و قرنها در نیکبختی و سعادت می‌زیستند. دیگر نه تبهکاریها و کشتارها و خونریزیها در زمین و زمان چهره‌ی کریه خود را نشان می‌داد و نه داراییها و حقوق ربوه می‌شد. نه عرضها و ناموسها به باد می‌رفت و نه به کسی ستم می‌رفت، نه جهل و انحطاط و عقب‌ماندگی و پراکندگی، جامعه‌ی اسلامی را به خاک سیاه ذلت و خفت و اسارت می‌نشاند و نه فقر و حرمان و گرسنگی و بیداد در زمین جای می‌گرفت. ما سخنان بانوی فرزانه‌ی گیتی را تفسیر می‌کردیم که ناخواسته بحث به طول انجامید و با این وصف می‌دانیم که حق این بحث را آنگوه که شایسته است، ادا نکرده‌ایم. چرا که بحث از رهبری شایسته‌ی اسلامی، بحث دقیق و گسترده‌ای است که نیاز به تحقیق و بررسی جامعی دارد و باید در کتاب بزرگ و جداگانه‌ای به طرح آن پرداخت. «و امامتنا امانا للفرقه» و امامت ما را برای ایمنی از پراکندگی‌ها مقرر فرمود. واژه‌ی «امام» بر وزن کتاب به مفهوم پیشواست. شما خواننده‌ی عزیز امام جماعت را بنگر که چگونه مردم در اجزای نماز از رکوع گرفته تا سجده و قیام و قعود و... به او اقتدا می‌نمایند. این امام جماعت در سلسله کارهای مشخص و محدودی مقتداء کسانی است که به همراه او به نماز می‌ایستند و بر این اساس به او امام نماز یا امام جماعت گفته می‌شود. امامت راستین و پرشکوه که همان خلافت و جانشینی پیامبر است مقام [صفحه ۴۶۸] والایی است که از سوی آسمان مقرر می‌گردد. چرا که در شکوه و عظمت و در اهمیت و خطیر بودن همسنگ رسالت است. شما دوستان خدا را بنگرید که نیایشگرانه از بارگاه او می‌خواهند که آنان را به آن مقام پر فراز و آن منزلت والا مفتخر سازد. این ابراهیم خلیل است که این بشارت را از جانب خدا دریافت می‌دارد که: «انی

جاعلک للناس اماماً» و من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» و این یعنی شخصیت والایی که در گفتار و عملکردش در سراسر زندگی مقندا و الگوی مردم است. تدبیر امور جامعه را به دست با کفایت خویش می‌گیرد، به تنظیم شئون آنان قیام می‌کند، جنایتکاران را کیفر و تأدیب می‌نماید، فرمانداران را برمی‌گزیند و بر کسانی که درخور کیفر هستند، کیفر الهی را به اجرا می‌گذارد و با آنانی که با جامعه از در نیرنگ و دشمنی وارد گردند، پیکار می‌کند. باید یادآور شویم که منظور از «امامت» در این آیه شریفه، رسالت نیست چرا که «ابراهیم» در آن هنگام به رسالت مفترخ شده بود. از این رو باید پذیرفت که گزینش «امام» از جانب خداست و نه ارزانی گردید. شما خواننده‌ی گرامی اگر در «انی جاعلک» دقت کنید در خواهید یافت که گزینش «امام» از جانب خداست و نه دیگران و مردم را نسزد که بر اساس خواهش‌های دل و اندیشه‌های مشخص خویش برای خود «امام» انتخاب کنند. و اگر به کلمات دیگر آیه شریفه بیندیشید حقایق بسیار دیگری برایتان آشکار می‌شود. به ادامه‌ی آیه شریفه دقت بفرمایید: [صفحه ۴۶۹] قال و من ذرتی قال لا ينال عهدي الظالمين. [۲۶۹]. آنگاه که خدا به ابراهیم مژده داد که او را به امامت برگزیده است ابراهیم گویی شادمان شد و گفت: و از نسل من نیز کسانی را به این مقام پرشکوه برگزین. پاسخ آمد که: لا ينال عهدي الظالمين. «مجاهد» در این مورد آورده است که مقصود از این عهد، «امامت» می‌باشد. و از دو پیشوای نور حضرت باقر و صادق، نیز همین بیان آمده است و اینها نشانگر این واقعیت است که ستمگر نمی‌تواند امام و پیشوای مردم باشد و این نشانگر عصمت امامان دوازده‌گانه‌ی نور است. چرا که خدا مقام والای امامت یا عهد خویش را از سپردن به ستمگر و ظالم نفی فرموده است. و روشن است که فرد غیرمعصوم گاه به خویشن ستم روا می‌دارد و گاه به دیگران. به همین جهت قرآن امامت غیر معصوم را نمی‌پذیرد. و اگر شما خواننده‌ی عزیز به آیاتی که اینک ترسیم می‌گردد بیندیشید بر شما روشن خواهد شد که مناسب آسمانی و وظایف الهی بناگزیر باید از جانب خدا مشخص و معین گردد نه دیگری. و اینک آیات: ۱- یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض. [۲۷۰]. «هان ای داود ما تو را در روزی زمین خلیفه گردانیدیم. ۲- و جعلنا فی ذریتهما النبؤة و الكتاب. [۲۷۱]. ما نبوت و کتاب را در نسل او قرار دادیم. ۳- و لقد آتنا موسی الكتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزیرا. [۲۷۲]. [صفحه ۴۷۰] ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او گردانیدیم. ۴- و جعلنا هم ائمهٔ یهودن بامرنا. [۲۷۳]. ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان خدا مردم را راه می‌نمایند. ۵- انی جاعلک للناس اماما. [۲۷۴]. من تو را پیشوای مردم می‌گردانم. ۶- و اجعلنا للمتقین اماما. [۲۷۵]. و ما را پیشوای پروایشگان گردان. ۷- و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی. [۲۷۶]. و برادرم هارون را از خاندانم وزیر من قرار ده. و نیز آیات بسیار دیگری که واژه‌ی «جعلنا» و «اجعلناهم» و نظایر آنها بکار رفته و نشانگر حقیقت مورد بحث است. آری دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیها السلام در سخنان خویش می‌فرماید: «و امامتنا» که منظورش امامت دوازده امام نور است. امامت شوی گرانقدرش نخستین امام راستین و برگزیده‌ی خدا و پدر امامان یازده‌گانه، تا امامت آخرین آنان، امام مهدی علیها السلام. «و الجهاد عزا للاسلام». و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام مقرر فرمود. چرا که عزت و سرافرازی جز از راه اقتدار نشاید، و اقتدار نیز در گرو بکاربردن بجا و شایسته‌ی سلاح، رژه و مانور نظامی، نمایش توان رزمی و سلاح جنگی، جلوه گر ساختن قهرمانیها و دلاوریها و مانند آن، خواهد بود. [صفحه ۴۷۱] زیباترین راه نمایش قدرت و اثبات وجود و شخصیت نیز جهاد و کارزار در راه حق و عدالت است چرا که نیرو و قدرت و امکانات و فدایکاری و رمز پیوند و دلبستگی جامعه‌ی اسلامی با مبدأ هستی و تمامی موهبتها، در میدانهای کارزار ظهور می‌کند و در آنجاست که پیروزی بر دشمنان دین سایه می‌گسترد و دلهره و هراس مخالفان اسلام را فرامی‌گیرد. این نکته درخور تعمق بسیار است که اصولاً زورمند و قوی، تنها در برابر قدرت و شوکتی برتر از خویش سرتسلیم فرود می‌آورد و بر همین اساس است که عزت و استقلال تنها برای جامعه‌ای فراهم خواهد بود که قدرتمند و توانا باشد. یعنی دارای همان چیزی که زورمندان بدان پای بندند و تنها در برابر آن خاضع می‌گردند. «و الصبر معونة على استیحاب الاجر». و شکیبایی را برای درخور پاداش شایسته‌شدن قرار داد. شکیبایی در برابر امور ناخوشایند و سختی‌ها، از تهییدستی و محرومیت گرفته تا وامداری، زندان و دیگر مصائب و

مشکلات، نشانگر تسلیم شایسته و بایسته‌ی بندۀ در برابر خواست خداست، چنین تسلیمی در حقیقت یک ارزش والا و یک متنزل بلند است که انسان شکیبا می‌تواند بوسیله‌ی آن به پاداش شکوهبار و ثواب بسیاری نایل آید. در پرتو شکیبایی، می‌تواند دستورات خدا را آنچنانکه که مقرر فرموده است، انجام داد و هم می‌توان بوسیله‌ی آن از ضدارزشها و گناهان دوری جست. «و الامر بالمعروف مصلحة للعامة»، «و دعوت به ارزشها و کارهای پسندیده را برای مصلحت جامعه» مقرر فرمود. خدا دعوت به ارزشها را بر هر انسان مسؤولی در قلمرو قدرت و امکاناتش همراه با شرایط ویژه‌ای مقرر فرمود و این کار خود یک جهاد واقعی است. چرا که به موجب این دستور انسان‌ساز هر فردی از افراد جامعه‌ی اسلامی باید خویشتن را در برابر دین و آئین و جامعه خویش مسؤول بنگرد نه جدا و بريده از آنان. دعوت به ارزشها یا امر [صفحه ۴۷۲] به معروف در حقیقت تفسیر علمی سخن جاودانه‌ی پیامبر است که فرمود: «كلكم راع و كلكم مسؤول عن رعيته». چرا که اسلام نه بی‌تفاوتبی و بی‌برنامه‌گی را می‌پذیرد و نه کناره‌گیری و بريده‌گی از جامعه و مردم را باور دارد. بلکه تمامی مسلمانان را یک خانواده و همه‌ی جهان را یک خانه می‌نگرد که ایمان و عقیده آنان بهم پیوند می‌دهد. «و البر بالوالدين و قاية من السخط». «و نیکی در حق پدر و مادر باعث مصونیت از خشم و غصب» خویش قرار داد. و در نسخه‌ی دیگری: «و البر بالوالدين و قاية من السخط». مفهوم این فراز این است که از آنجایی که پایمال ساختن حقوق پدر و مادر و بی‌حرمتی به آنان موجب خشم خدا بر فرزند می‌گردد، بطور طبیعی نیکی به آنان باعث مصون ماندن از خشم خواهد بود. اگر به آیاتی که رعایت دقیق حرمت و حقوق پدر و مادر مورد سفارش و تاکید قرار گرفته است، نیک بنگریم درجه‌ی اهمیت این جنبه اخلاقی و انسانی مورد عنایت دخت پیامبر بر ما روشن می‌شود. برای نمونه قرآن می‌فرماید: ۱- «و وصينا الانسان بوالديه حسنا». [۲۷۷]. به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. و می‌فرماید: ۲- «يسالونك ماذا ينفقون قل ما انفقتم من خير فللوالدين». [۲۷۸]. از تو می‌پرسند که چه اتفاق نمایند؟ بگو آنچه از خیر اتفاق می‌کنید برای پدر و مادر... است. [صفحه ۴۷۳] و می‌فرماید: ۳- «و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شيئا و بالوالدين احسانا». [۲۷۹]. خدای را پرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید. و می‌فرماید: ۴- «قل تعالوا اتل ما حرم ربکم عليكم الا تشرکوا به شيئا و بالوالدين احسانا». [۲۸۰]. (ای پیامبر) بگو، بیایید تا آنچه را که پروردگارتن بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم. (نخست) اینکه به او شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی کنید... ۵- «و قضى ربک الا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احسانا...» [۲۸۱]. و پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه تو زنده هستی هر دو یا یکی از آن دو سالخورده شد، آنان را آزرده مساز و به درشتی سخن مگو و با آنان با کرامت و ملایمت، سخن بگو و با مهر و محبت بال تواضع و فروتنی در برابرشان فرود آر و بگو: پروردگار! همانگونه که آن دو مرا در خردی و کودکی پروریدند، بر آن دو رحمت آور. ۶- و می‌فرماید: «و وصينا الانسان بوالديه حملته امه و هنا على وهن و فصاله في عامين ان اشكراي و لوالديك...» [۲۸۲]. و به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد و هر روز ناتوانتر می‌شد، و پس از دو سال او را از شیر بازگرفت. و سفارش نمودیم که مرا و پدر و مادرت را سپاس گوی که سرانجام تو بسوی من است. و اگر آن دو بکوشند تا چیزی را که در مورد آن دانشی نداری با من شریک سازی از آنان پیروی مکن و در دنیا با آنان به خوبی همراهی کن. [صفحه ۴۷۴] ۷- و می‌فرماید: «و وصينا الانسان بوالديه احسانا...» [۲۸۳]. و انسان را در مورد پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کردیم، مادرش به دشواری به او باردار شد تا چون به سن جوانی رسد و به چهل سالگی درآید، گوید: پروردگار! به من بیاموز تا سپاس نعمتی را که در مورد آن دانشی نداری با من شریک سازی از جای آرم. کاری شایسته انجام دهم که تو را خشنود سازد و فرزندان مرا به صلاح آور. من بسوی تو بازگشتم و از تسلیم شدگانم. اینان کسانی هستند که کارهای نیکشان را می‌پذیریم و از گناهانشان درمی‌گذریم و در زمرة‌ی بهشتیانند و هر وعده‌ای که به آنان داده شده راست و درست است. آری پس از نگرش بر این آیات شریفه است که پیام سخن بانوی بانوان فاطمه علیها السلام بر ما روشن می‌شود. به نظر نگارنده، بحث نیاز به توضیح بیشتری دارد اما به همین اندازه بسنده می‌شود. «وصله‌الارحام منماء للعدد». و پیوند با نزدیکان را برای

افرون شدن شمار نفوس، مقرر فرمود. و در نسخه دیگری: «وصله الارحام منسأة للعمر و منمأة للعدد». آمده است. واقعیت این است که عملکرد انسان دارای یک سلسله آثار و رهآورد و واکنش طبیعی و تخلف ناپذیر است. از این رو آن کس که با نزدیکان و بستگانش بوسیله‌ی دست و زبان و یا ثروت و امکانات، صله‌ی رحم نماید بر اثر این کار عمرش طولانی و نسلش بسیار و دارایی اش فراوان می‌گردد و این ثمره‌ی آن عملکرد است. در مورد پیوند با ارحام روایات بسیاری رسیده است که همه‌ی حکایات از این حقیقت می‌کنند که: صله‌ی رحم ثروت را بسیار می‌کند و مرگ را به تاخیر می‌افکند همانگونه که [صفحه ۴۷۵] برین از ارحام و قطع رابطه با آنان باعث کوتاهی عمر و از میان رفتن مال و امکانات می‌گردد. ما در روزگار خویش بسیاری از مردم را دیده‌ایم که بخاطر صله‌ی رحم، روزگار برکات و خیرات خویش را بر آنان باراند و شمار آنان و نسلشان با اینکه می‌دانیم عوامل فزونی چندانی در آنها نبود رو به فزونی نهاد و اقتدار یافتند. همانگونه که در روزگار ما بسیاری را نیز می‌نگریم که بخاطر قطع رحم و گرسنگ ارتباط و دوستی با بستگان و نزدیکان خویش سرانجام گویی رشته‌ی عمر خود را قطع نموده و با دست خود اساس حیات و بقای خویشتن را درهم نوردیدند و پس از چهار آمدن به آفت فقر و تهییدستی و نیاز، از میان رفته‌اند. «والقصاص حقنا للدماء». «والقصاص را وسیله‌ی حفظ خونها و حراست از جانها قرار داد». در میان تمامی قوانین کیفری که در جهان وضع و ثبت شده است هیچ قانونی بسان قصاص عادلانه و طبیbane، حیات انسانها را تضمین نمی‌کند. بر این اساس است که خدای جهان آفرین می‌فرماید: «ولکم فی القصاص حیاء يا اولی الالباب لعلکم تتقون». [۲۸۴]. برای شما ای خردمندان در قصاص نوعی زندگی است. باشد که پروا پیشه سازید. شگفت‌آور است که کیفر قاتل و کشن او عاملی برای بقاء و تضمین حیات دیگران شمرده می‌شود. چرا که فردی که بیداد‌گرانه تصمیم می‌گیرد تا دیگری را بکشد اگر بداند دست عدالت، انتقام خون بناحق ریخته شده را از او خواهد گرفت و او را به کیفر کارش قصاص خواهد نمود، آنجاست که دست به جنایت نمی‌زند. اما اگر دریافت که کیفر کشن دیگران تازه اگر ثابت شد زندان است و خوردن و آشامیدن و شاید هم عفو [صفحه ۴۷۶] و یا تخفیف مجازات و یا رهایی بوسیله‌ی پول و رشوه و پارتی و وساطت نزد قدرتمندان، اینجاست که ارتکاب جنایت بر او سهل و ساده می‌نماید و به آسانی و بیداد‌گرانه و وحشیانه خون بی‌گناهان را بر زمین می‌ریزد. واقعیت این است که قوانین کیفری کفر- که اینکه بر کشورهای اسلامی حاکم است اثر سازنده‌ی قصاص را باور ندارد و چنین می‌پنداشد که قصاص از آنجایی که مقتول بیچاره را زندگی نمی‌بخشد، تکرار قتل است و در تکرار قتل چه سود؟! به همین جهت برای قاتل، زندان و یا اعمال شاقه در نظر می‌گیرد و با این وصف شما خواننده‌ی عزیز خود آگاهی که زندانهای بی‌شمار و گسترده دنیا آکنده از آدم‌کشان جنایتکار است و هر لحظه هم آمار آدمکشی در سراسر جهان رو به فزونی می‌رود. شگفت‌اینکه خدای جهان آفرین در این آیه‌ی شریفه روی سخن را بر خردمندان گیتی نموده و می‌فرماید: «يا اولی الالباب!» «هان ای خردمندان!» و آنگاه با این واژه‌ها سخن را بر خردمندان گیتی نموده و می‌فرماید: «يا اولی

روی سخن با خردمندانی دارد که می‌فهمند و می‌دانند که قصاص عادلانه و انسانی از ریخته شدن خون انسانها و کشته شدن آنان جلوگیری می‌کند و در کمک می‌کنند که این شیوه‌ی کیفری بهتر و برتر از زندان و شکنجه و همانند آنهاست. اما با این وصف در جهان معاصر این قانون الهی وانهاده شده و قانون غرب بر مقررات خدا برتری یافته است که باید گفت؛ چشم مسلمانان روش! راستی مردم چگونه امید بسته‌اند که عزت و اقتدار و استقلال به دست آورند. در حالی که نه تنها در قوانین و مقررات که در تاریخ خود نیز دنباله‌روی یهود و نصاری را بر گزیده‌اند؟ تاریخ [صفحه ۴۷۷] هجری اسلامی به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شود و تاریخ میلادی در کشورهای اسلامی به رسمیت شناخته شده و ملتها و دولتها از آن پیروی می‌کنند. آری رشته‌ی سخن در این مورد طولانی است و نیاز به فرصت بیشتر و بحث گسترده‌تری است. علاوه بر این، ثمره برشمردن و پخش این دردها و مصیبتها چه خواهد بود؟ آیا براستی در مقررات و قوانین وارداتی حکومتها و کشورهای اسلامی تحول مطلوبی ایجاد می‌گردد؟ من که فکر نمی‌کنم. «والوفاء بالنذر تعزیضا للمغفرة». و در نسخه دیگری «بالنذور». و فای به نذر را به منظور رسیدن به آمرزش قرار داد. واژه‌ی «نذر»

در حقیقت پیمان بستن با خدا در انجام کاری شایسته است. از این رو وفای به نذر نیز وفای به پیمان خواهد بود. همانگونه که خدا در قرآن شریف می‌فرماید: «و من او فی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما». [۲۸۵]. و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است وفا نماید، خدا به او پاداش پرشکوهی خواهد داد. و بدینسان روشن شود که انسان از راه وفای به نذر خویش، هم به پیمان خود عمل کرده و هم خود را در قلمرو آمرزش خدا قرار داده است. «و توفیة المکایل و الموازین تغیرا للبخس». و کامل پرداختن پیمانه‌ها و ترازووها- در داد و ستد- را برای از میان برداشتن شیوه‌ی ظالمانه‌ی کاستن از حقوق، مقرر فرمود. در نظام اقتصادی اسلام، خدا بر فروشنده و خریدار واجب ساخته است که حقوق یکدیگر و مردم را به دقت رعایت و ادا کنند و حق هیچ کس را حتی به صورت کاستن [صفحه ۴۷۸] از آن پایمال نسازند و آن را کمتر از ارزش واقعی جلوه ندهند. با مردم بر اساس عدالت و امنیت رفتار نمایند و نه بر اساس ستم و خیانت و این رفتار و عملکرد عادلانه و رعایت حقوق مادی و معنوی در گرو این است که با پیمانه‌ها و میزانها و معیارهایی که حقوق مادی یا معنوی مردم سنجیده می‌شود تقلب و بازی صورت نگیرد حقوق و اعتبارات و شخصیتها همانگونه که هستند، سنجیده شوند. «و النہی عن شرب الخمر تزییها عن الرجس». «و هشدار از نوشیدن شراب را برای پاکی و پاکیزگی از پلیدیها، قرار داد». و در نسخه‌ی دیگری آمده است که: «و الانتهاء عن شرب الخمور». نگارنده در بحث از آیه‌ی شریفه «تطهیر» برای واژه «رجس» معانی گوناگونی آورده و باید بخاطر داشت که میخوارگی و بدمستی همانگونه که خدا می‌فرماید، یکی از چهره‌های کریه «رجس» و پلیدی است. «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون». [۲۸۶]. بی تردید شراب و قمار و بتها و گروندی با تیرها، پلیدی و کار شیطان است. پس از آنها دوری بجویید تا رستگار شوید. در رابطه با زیانها و تباهیهای میخوارگی و جنایتها و نگونساريهای برخاسته از آن، بسیاری از نویسنده‌گان مسلمان و غیرمسلمان کتابها و مقاله‌های گوناگونی نوشتند. در این مورد همین یادآوری بسته است که با مراجعه به معانی واژه‌ی «رجس» و تعمق در آن بخش بزرگی از زیانهای جبران ناپذیری که این بلای اجتماعی به سلامت جسم و جان، دستگاه تعقل و رشد و ترقی جامعه‌ها و تمدنها وارد می‌آورد، بر شما خواننده‌ی پژوهشگر روشن می‌شود. [صفحه ۴۷۹] «و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة». «و دوری جستن از نسبت بی‌عفتی دادن به پاکدامن را برای مصون ماندن از لعنت و دور شدن از رحمت، قرار داد». و در نسخه‌ی دیگری: «و اجتناب قذف المحسنات» آمده است. اسلام آینی است که به منظور حرast از شخصیت معنوی و اجتماعی و حرمت انسانها سخت در نظر دارد و خدشه‌دار ساختن آبرو و شخصیت دیگری را نوعی جنایت می‌نگرد و برای آن کیفر عادلانه دنیوی و عذاب سخت اخروی در نظر می‌گیرد و به همگان هشدار می‌دهد که از این گناه بزرگ دوری جویند. در نگرش اسلامی نسبت بی‌عفتی دادن به مردان و زنان پاکدامن کار ساده و آسانی نیست و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که فردی زبان خویش را رها، و با آن شخصیت مردم را پایمال و آبرو و ناموس آنان را خدشه‌دار سازد از این رو اگر فردی به دیگری که به بی‌عفتی شهرت ندارد نسبت «زنا» داد. بر اوست که با اقامه‌ی بینه و گواه این نسبت را به اثبات رساند و گرنه مقررات کیفری اسلام در مورد خود او به جرم تهمت‌تراشی و خدشه‌دار ساختن کرامت و حیثیت دیگری به اجرا گذاشته می‌شود. خدا در قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «و الذين يرمون المحسنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم...». [۲۸۷]. و کسانی که به زنان شوهردار نسبت زنا دهند، آنگاه چهار گواه نیاورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنان نپذیرید، و اینانند که خود فاسقند. و نیز می‌فرماید: «ان الذين يرمون المحسنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم». [۲۸۸]. [صفحه ۴۸۰] بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر و بایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و عذابی سخت خواهند داشت. و درست همین جاست که سخن جاودانه‌ی دخت پیامبر روشن می‌شود که فرمود: آنکس که از نسبت دادن بی‌عفتی به پاکدامن دوری گزیند در حقیقت از لعنت خدا مصون می‌ماند. و واژه‌ی «لعنت» نیز به مفهوم دور بودن از مهر و رحمت خدادست. «و ترك السرقة ايجابا للعفة». «و وانهادن عمل نیکو‌هیده سرقت را، باعث بقای پاکی و امانتداری مقرر فرمود». دست انسان تا آنگاه که پاک و امانتدار باشد از

ارزش والا و بهای بسیاری برخوردار است، اما هنگامی که به سرقت و تجاوز آلوده شد، دیگر ارزش و کرامت خویش را به کلی از دست می‌دهد. چرا که از مرزهای دین گذشته، و دیگر بهایی ندارد. ابوالعلایی معربی از سید مرتضی پرسید: ید بخمس مئین مسجد او فدیت ما بالها قطعه‌ی ربع دینار؟ دستی که خونبها آن پانصد دینار طلاست، او را چه می‌شود که در برابر یک چهارم دینار-اگر سرقت نماید- بريده شود؟ مرحوم سید پاسخ داد: عز الامانة اغلاها، و ارخصها ذل الخيانة، فافهم حکمة الباري عزت و شکوه امانت و امانتداری ارزش آن را بالا برده و گرانقیمت و پربهایش ساخته است و نیز ذلت و خفت خیانت او را از ارزش انداخته است. پس ای خردمند! حکمت آفریدگارت را دریاب. با این بیان دزدی و خیانت، پاکی و امانت را از دست و صاحب آن سلب می‌کند و وانهادن سرقت و عمل نکوهیده خیانت، عفت و امانتداری و عظمت دست و صاحب دست را حفظ و حراست می‌کند. در «کشف الغمة» این جملات نیز آمده است: [صفحه ۴۸۱] «و التنزہ عن اکل اموال الایتمام و الاستیثار بفیئهم اجراة من الظلم، و العدل فی الاحکام ایناسا للرعیة». و پاکی و دوری گزیدن از خوردن و به انحصار خویش درآوردن اموال و امکانات و غاییم یتیمان را، باعث مصون ماندن از ستم و ستمکاری، و عدالت پیشگی را باعث جوشش و دلگرمی مردم به زمامداران، قرار داده است. واژه‌ی «یتیم» در فرهنگ عرب در مورد کسی بکار می‌رود که پدر یا مادر یا یکی از آن دو را در کودکی از دست داده و ثروت آنان را به ارث برده و به دلیل کم‌سنی توان و قدرت لازم برای حراست و نگهداری آن ثروت و اداره‌ی امور خویش را ندارد و اینجاست که عناصر طمعکار و طمع‌ورز بر دارایی او چشم می‌دوزنند و به حقوق او تجاوز می‌کنند. چرا که او را ناتوان به حساب می‌آورند و در او توان و اقتداری نمی‌بینند که در برابر ظالمان و طمعکاران مقاومت کند و از حقوق خویش دفاع نماید. و این تجاوزی نکوهیده و ستمی آشکار است. خدای عادل سرنوشت چنین ستمکاران و کیفر سخت آنان در سرای آخرت را اینگونه مقرر می‌دارد: «الذین یاکلون اموال الیتمام ظلماً انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا». [۲۸۹]. کسانی که دارایی یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکمهای خویش آتش می‌خورند و بزودی به آتش برافروخته‌ای وارد گردند. از این رو خداوند دوری جستن از خوردن و بردن دارایی یتیم را باعث مصون ماندن از دست یازیدن به ستم و بیدادی قرار می‌دهد که چنین کیفر سخت و دردناکی در پی خواهد داشت. [صفحه ۴۸۲] اما جمله: «و الاستیثار بفیئهم». منظور از واژه‌ی «فی» در اینجا غنیمت، یعنی یک پنجم غنایم و ثروتی است که خدا به پیغمبرش بخشیده است. و ما در آستانه‌ی ورود به خطبه‌ی بانوی نمونه‌ی اسلام که در مورد فدک سخن گفتیم، در این مورد بحثهایی را تقدیم داشتیم. «و عدل الاحکام ایناسا للرعیة». از دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیها السلام در مورد اصل عدل و داد، در صفحات گذشته سخنی داشتیم که بیانگر عدالت در قلمرو خانه و خانواده و جامعه و روابط اجتماعی بود. اما آن حضرت در این فراز به عدالت زمامداران جامعه و حکومتها و قدرتهای حاکم بر مردم، یعنی هیئت حاکمه که عبارت از وزیران، فرماندهان، مسوولان سازمانها، قضات و نظایر آنها می‌باشد، اشاره می‌کند و عدالت را برای آنان لازم می‌نگرد. بطور طبیعی کسانی که از مناصب حساس و مشاغل بزرگی برخوردارند، به چنین احساس یا پنداری گرفتار می‌شوند که خود برتر از دیگراند و هاله‌ای از عظمت، آنان را فراگرفته. به همین جهت به نوعی خودبینی گرفتار می‌شوند و خویشتن را برتر و بزرگتر از دیگران می‌نگردند. این از سوی هیئت حاکمه، از سوی دیگر توده‌های مردم هستند که در آن صورت میان خود و هیئت حاکمه احساس بیگانگی و جدایی می‌کنند، بویژه آنگاه که به هر شهروندی اجازه داده نشود که با رئیس حکومت یا مقام عالی‌رتبه‌ی دولت آزادانه روپرتو شود و نیاز خویش را بازگوید یا از بیدادی که از سوی وابستگان به حکومت به او رفته است، شکایت کند. اینجاست که چنین شیوه و اسلوبی باعث جدایی حکومت و مردم می‌شود و بدینختی‌ها به بار می‌آورد. اما اگر هیئت حاکمه بر اساس عدل و داد و پاسداری واقعی از حقوق توده‌های مردم بویژه ناتوانان گام بردارند، آنجاست که روح امید نه تنها بر کالبد افسرده‌ی ستمدیدگان، که همه‌ی مردم دمیده می‌شود و آنگاه است که فرد فرد ملت به سازمانها [صفحه ۴۸۳] و دستگاه‌های حکومتی بسان فرزند به پدر، یا دانش‌پژوه به آموزگار و یا بیمار به طبیب خویش می‌نگرد. و بدانها مهر و محبت نثار می‌کند و از آنها قدردانی می‌نماید. در چنین شرایطی است

که مردم آگاهانه و آزادانه با هیئت حاکمه انس می‌گیرند، به آنان براستی نزدیک می‌شوند و همکاری و برادری و الفت و محبت در میان آنان حاکم می‌گردد... به هر حال اگر نگارنده بر آن نبود که اسلوب کتاب را رعایت کند، در این باره که مورد علاقه و خواست مردم است، جای بحث بیشتری بود. اما بخاطر رعایت اسلوب کتاب هب همین اندازه بسنده می‌شود. و آنگاه بانوی بانوان این بخش از سخن جاودانه‌ی خویش را با تلاوت آیاتی متناسب با موضوع به پایان برد. «فَاتقُوا اللَّهُ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَ إِلَّا وَ انتَمْ مُسْلِمُونَ». [۲۹۰] پس آنگونه که شایسته‌ی پروای از خداست از او پروا کنید و نمیرید جز در حالی که مسلمان باشید. «وَ اطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمْرَكُمْ بِهِ وَ نَهَا كُمْ عَنْهُ» فانه «انما يخشى الله من عباده العلماء». و خدای را در آنچه به شما فرمان داده است، فرمان ببرید و از آنچه شما را از آن باز داشته است، بازایستید. چرا که در میان بندگان خدا تنها دانشورانند که از او می‌ترسند، و درست عمل می‌کنند. [صفحه ۴۸۴]

## ادامه‌ی سخنان آن حضرت

### اشاره

ثم قالت: ایها الناس اعلموا انى فاطمة، و ابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقول عودا و بدءا و لا اقول ما اقول غلط، و لا افعل ما ا فعل شططا. «لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حریص عليکم بالمؤمنین روف رحیم». [۲۹۱] . فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نساء کم، و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی اليه صلی الله علیه و آله و سلم. بلغ بالرسالة صادعا بالندارة، مائلا عن مدرجة المشرکین ضاربا ثجهم، آخذنا باکظاظهم داعيا الى سبیل ربہ بالحكمة و الموعظة الحسنة، یکسر الاصنام و ینکت الہام، حتى انهزم الجموع و ولوا الدبر، حتى تفری اللیل عن صبحه، و اسفر الحق عن محضه، و نطق زعیم الدین، و خرست شقاشق الشیاطین، و طاح و شیط النفاق، وانحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتم بكلمة الاخلاص و نفر نفر من البيض الخماص. و کنتم على شفا حفرة من النار، مذقة الشارب و نزهة الطامع، و قبسة العجلان، و موطيء الاقدام، تشربون الطرق، و تقتاتون القدو الورق، اذلة خاسئن، تخافون ان يتخطفکم الناس من حولکم. فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد اللتیا و التی، بعد ان منی بهم الرجال، و ذوبان العرب و مردة اهل الكتاب كلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله، او نجم قرن للشیطان، او فغرت فاغرة من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفیء حتى یطاصماخها باخصمه، و یخمد لهبها بسیفه مکدوذا: فی ذات الله، مجتها فی امر الله قریبا من رسول الله، سیدا فی اولیاء الله، مشمرانا صحا، مجدنا کادحا و انتم فی رفاهیه من [صفحه ۴۸۵] العیش، و ادعون فاکھون، آمنون تتریصون بنالدوائر، و تتوكفون الاخبار، و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال. آنگاه دگرباره روی سخن را به همگان کرد و فرمود: هان ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام! و پدرم محمد است! آنچه می‌گوییم آغاز و فرجامش یک سخن است و در آن ناهمانگی و ضد و نقیض نخواهد بود. نه در آنچه بر زبان می‌آورم جز سخن درست و عادلانه چیز دیگری خواهد بود، و نه در عملکردم و راهی که می‌پویم خطأ و اشتباھی. پیامبری از میان شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او گران است. به ارشاد و هدایت شما سخت عشق می‌ورزید و بر ایمان آوردگان روضوف و پرمهر بود. هر گاه نسب این پیامبر گرانمایه را بجویید، خواهید دید که او پدر من است، نه پدر دیگر زنان امت، و برادر عموزاده‌ام، امیر مومنان بود، نه برادر دیگر مردان جامعه. راستی که این نسب و تبار، چه افتخارانگیز و غرورآفرین است. آن برگزیده‌ی خدا رسالت خویش را از جانب خدا آغاز نمود و در اوچ شایستگی آن را به پایان برد و مردم را بروشنبی هشدار داد. از راه و رسم شرک گرایان روی بر تافت و بر فرق و گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد و گلوهای زورمداران حق‌ستیز را فشد تا از شرک و ارتیاع دست بردارند و به توحید و عدالت گردن گذارند. او هماره با زبان حکمت و اندرز نیکو و برهان سودمند، مردم را به راه خدا فراخواند. بتها را درهم نوردید و بر مغز سرکردگان ستم و شقاوت

کوبید، تا اتحاد شوم آنان را گست و فراریشان داد و با از هم پاشیدن سیاهی‌ها و دریدن پرده‌ی ظلمت، سپیده دم نجات و امید فرارسید و سیمای پرجاذبه‌ی حق، آشکار گردید و پیشوای دین به سخن آمد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید، خار و خس نفاق از سر راه کنار زده شد و گره‌های کفر و دشمنی گشوده شد. و آنگاه شما در حالی که گروهی اندک و فاقد امکانات بیش نبودید، در میان گروهی سپید چهره و امکانات از دست داده و شکم [صفحه ۴۸۶] به پشت چسبیده، زبان به کلمه‌ی اخلاص گشوده، و ندای یکتاپرستی سر دادید. شما در آن روز گاران در لب پرتگاه دوزخ قرار داشتید و بخار فقدان امکانات و اقتدار، به جرعه‌ای آب برای فردی تشنگ، یا لقمه‌ای غذا برای انسان گرسنه، و یا شعله‌ای آتش برای کسی بودید که شتابان در پی آب و غذا و آتش می‌دود و زیر دست و پاها لگدمال می‌شدید. آن روزها آب نوشیدنی شما گندیده و آلوده بود، و خوراکتان برگ درختان و پوست حیوانات. خوار و ذلیل بودید و مردود و مطروح، و هماره در هراس بودید که مباد دشمنان زورمند، شما را بربایند و هستی و امکانات ناچیزتان را ببلعند. آری در آن شرایط دهشناک بود که خدای پرمهر شما را به برکت محمد و به دست توانمند و اندیشه‌ی تابناک او از آن همه ذلت و حقارت نجات بخشید. او با شجاعان سخت در گیر شد و با گرگهای خونخوار عرب و سرکشان حق‌ستیز یهودی و نصاری پنجه درافکند و همه را به شکست کشانید. هرگاه آتش جنگ را برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و هرگاه شاخ شیطان نمایان گشت یا اژدهایی از شرک گرایان دهان گشود، پدرم پیامبر برادرش امیر مومنان را در کام آنها افکند، و آنها را بدست توانمند او سرکوب ساخت. علی هرگز از این میدانهای شرف و افتخار بازنمی‌گشت جز اینکه سرهای دشمنان را پایمال شهامت خود می‌ساخت و آتش افروزان را به آبشار شمشیر ستم ستیزش خاموش می‌ساخت. او در هر تلاش و جهادی رنجها را به جان می‌خرید و برای خدا، خویشن را فسرده می‌ساخت و در راه تحقق اهداف الهی با همه‌ی توان می‌کوشید. او از نظر نسب و عقده و راه و رسم و هدف، نزدیک‌ترین کس به پیامبر بود و در میان دوستان راستین خدا، سالار همگان. هماره دامن همت به کمر زده و برای خیرخواهی و نجات و نیک‌بختی جامعه [صفحه ۴۸۷] در تلاش بود، اما شمایان در آن شرایط در آسایش و راحتی کاذب خویش غوطه‌ور بودید و از خطرات در امان و از نعمتهای خدا بهره می‌گرفتید. در انتظار این بودید که چرخ روز گار گردش خویش را بر ضد ما خاندان وحی و رسالت بیاغازد و گوش به زنگ اخبار ناگوار برای ما بودید. به هنگام کارزار عقب می‌نشستید و در سختی‌های پیکار، فرار را بر قرار ترجیح می‌دادید.

### حقوق پایمال شده‌ی خویش را می‌طلبد

تا اینجا فاطمه علیها السلام سخن جاؤدانه‌ی خویش در مورد پرتویی از فلسفه‌ی احکام و مقررات اسلامی و علل تشریع قوانین آن به پایان برد و آنگاه به طرح هدف مورد نظر خویش که مطالبه‌ی حق مصادره شده‌اش و دادخواهی از هیئت حاکمه بود و پرداخت. پیش از هر چیز آن بانوی فرزانه در آن کنفرانس اسلامی روی سخن را به مردم حاضر در مسجد نمود و آنان را هدف قرار داد. چرا که آنان بودند که با رئیس دولت دست بیعت داده بودند. به علاوه رئیس دولت یکی از دو طرف محکمه بود و بانوی بانوان در نظر داشت که پس از سخن با مردم با او بحث نموده و او را محکوم سازد. بر این اساس و بدان جهت که آن حضرت طرف دیگر محکمه و نماینده‌ی خاندان وحی و رسالت و فراتر از آن ملکه‌ی ارجمند اسلام بود، نخست بر اساس مقرراتی که در دادگاهها و محکمه‌ها رعایت می‌گردد به معرفی خویش پرداخت. و به دنبال آن در برابر دیدگان مهاجر و انصار که در آن روز گار، همه از چهره‌های بارز و از شخصیتهای وزین جامعه‌ی اسلامی به حساب می‌آمدند، جریان محکمه را با درایت و اقتدار شگرفی آغاز کرد. موضوع محکمه نیز روشن بود و عبارت از این حقیقت بود که زمین‌هایی از سالیان پیش در اختیار بانوی نمونه‌ی سلام فاطمه بوده و آنگاه رئیس دولت روی آنها نهاده و بی‌هیچ مجوز شرعی آنها را مصادره نموده بود. از این رو دخت فرزانه‌ی پیامبر در [صفحه ۴۸۸] آن کنفرانس، روی سخن را به حاضران در سمسجد نمود و فرمود: «ایها الناس! اعلموا انى فاطمه! هان اى مردم! بدانيد

که من «فاطمه» هستم. آن حضرت نخست نام بلندآوازه خویش را برای شنوندگان بازگفت. همان نامی که کسی نسبت بدان ناآگاه نبود و همگان بارها آن نام مقدس را با نهایت تجلیل و تعظیم و تقدیر به همراه مهر و محبت و نثار عواطف بی‌نظیر به صاحب آن، از زبان پیامبر پرشکوه اسلام شنیده بودند. (او ابی: محمد صلی الله علیه و آله و سلم) و پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. دخت یگانه‌ی پیامبر این نسب پرشرافت و پرفراز را که در کران تا کران گیتی و در همه‌ی عصرها و نسلها نسبی فراتر از آن نیست، بیان می‌کند. نسبی که افتخار جهان هستی است و در تاج آفرینش و بلندآوازه‌تر از خورشید جهان افروز است. آری دخت فرزانه‌ی این شخصیت پرشکوه است که سخنرانی می‌کند. اوست که خطبه می‌خواند، اوست که به مناظره برخاسته و در برابر بیداد و حق کشی دادخواهی می‌نماید. او خویشن را معرفی کرد تا کسی نگوید ما او را نشناختیم، و کسی بهانه تراشی نکند که چرا حضرت نام خویش را به زبان نیاورد؟ و برای چه خود و نسب خویشن را بیان نفرمود؟ او با این معرفی صریح خویش حجت را تمام کرد و جای چون و چرایی برای هیچ کس باقی ننهاد و بدان جهت که آنان را نکوهش نموده باشد، نام و نسب بلندآوازه خویش را یادآوری فرمود. [صفحه ۴۸۹] آری فاطمه علیها السلام دخت فرزانه‌ی پیامبر آمده است تا حقوق پیام شده‌ی خویش و دارایی مصادره شده‌اش را بخواهد. «قول عودا و بدءاً هان ای مردم! همان را که نخست بر زبان آوردم، سرانجام هم همان را بر زبان می‌آورم و به آنچه می‌گوییم، ایمان دارم. و در نسخه‌ی دیگری: «عودا على بدء» آمده است که از نظر معنا تفاوت نمی‌کند. «ولا اقول ما اقول غلطاً ولا افعل ما افعل شططاً». آنچه می‌گوییم اشتباه نیست، و سخنی از روی بیداد و افراط کاری و تجاوز نیز بر زبان نمی‌آورم. واژه‌ی «غلط» به مفهوم خطای در سخن است و در این راستا، هم خطای در لفظ و محتوا را می‌گیرد و هم دروغ‌بافی و فربیکاری و غلط اندازیهای گوناگون را. و آنگاه به تلاوت این آیه‌ی شریفه پرداخت. «لقد جائكم رسول من انفسکم عزیز عليه ما عتم حریص عليکم بالمؤمنین رwoff رحیم». [۲۹۲] . بی‌ترید برای شما مردم پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید. به هدایت و نیکبختی شما حریص، و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. دخت گرانمایه‌ی پیامبر این بخش از سخنان خویش را با نام و یاد هماره جاودانه‌ی پدرش، پیامبر آغاز کرد و آن را با سخن خدا و آیه‌ی شریفه درهم آمیخت که می‌فرماید: «به یقین پیامبری که از خود شما مردم است بسویتان آمد. بر او سخت گران است که شمایان را در گمراهی و رنج بنگرد. او در افزایش وسایل و عوامل نیکبختی و هدایت شما تا سر حد حرص می‌کوشد و به ایمان آوردگان امت، پرمهر و بخشایشگر است.» [صفحه ۴۹۰] «فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائیکم». «اگر بخواهید او را به کسی یا کسی را به او نسبت دهید و او را بشناسید، او را پدر من خواهید یافت، نه پدر دیگر زنان جامعه». آری این تنها من هستم که دخت او می‌باشم و او پدر من است و دیگر زنان این امت در این نسبت بلند و پاک با من شرکت ندارند. «و اخا ابن عمی دون رجالکم» و برادر شوی گرانمایه و پسرعموی من است و هیچ کدام از مردان جامعه‌ی شما افتخار برادری او را ندارند. روشن است که منظور از برادری، در سخن دخت پیامبر همان برادری مورد نظر قرآن است که پیامبر به دستور خدا میان پیروان قرآن ایجاد کرد و میان خود و میان مومنان نیز پیمان برادری برقرار ساخت. پیامبر هماره در مناسبت‌های گوناگون به این برادری پرشکوه اشاره می‌کرد و بر واژه‌ی «اخی» «برادرم» در مورد امیر مومنان تکیه می‌کرد. برای نمونه: گاه می‌فرمود: «ادعوا الى اخي» برادرم را فراخوانید تا نزد من بیاید. و گاه می‌فرمود: «و این اخي؟» برادرم کجاست؟ زمانی می‌فرمود: «انت اخي» تو برادر من هستی. و زمانی دیگر یادآوری می‌فرمود که: «انه فی الدنيا والآخرة». او در این جهان و جهان دیگر برادر من است. امیر مومنان نیز به این برادری جاودانه بر خود می‌بالید و در نظم و نثر و گفتار و اشعار از آن به عظمت یاد می‌کرد. برای نمونه آن حضرت اینگونه سرود: [صفحه ۴۹۱] انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی معه ریت و سبطاه هما ولدی من برادر برگزیده خدا هستم که هیچ تردیدی در این واقعیت نیست. من با او رشد و به همراه او پرورش یافته‌ام و نواده‌های آن بزرگوار، فرزندان من هستند. و نیز اینگونه سرود: محمد النبي اخي و صنوی و حمزه سید الشهداء عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن پیامبر بزرگ خدا، برادر و پسرعموی من است. و «حمزه» آن سالار شعیدان «احد» عموی

من می‌باشد. و نیز اینگونه سرود: و من حین آخری بین من کان حاضرا دعائی و آخانی و بین من فصلی و (آن پیامبر بزرگ) همان شخصیتی است که هنگامی که میان امت پیمان برادری برقرار ساخت، خودش مرا فراخواند و میان من و خودش پیمان برادری هماره برقرار نمود و بدینوسیله برتریها و شایستگی‌های مرا روشن و آشکار فرمود. و نیز از آن حضرت است که در این مورد فرمود: «انا عبد الله و اخو رسول الله، و انا الصدق الاکبر و الفاروق الاعظم لا يقوله غیری الا کذاب». هان! من بندهی خدا هستم و برادر پیامبر. صدیق اکبر هستم و فاروق اعظم، و بجز من هر آن کس که این سخن را بر زبان آورد دروغپرداز است. [۲۹۳]. «ولعن المعزى اليه صلی الله علیه و آله و سلم» (و چه کسی پاکتر و برتر از پیامبر که انسان به او منسوب شود). چرا که او علت آفرینش جهان هستی است و به برکت وجود گرانمایه‌ی اوست که خدا به انسان و دیگر موجودات، روزی ارزانی فرموده است. [صفحه ۴۹۲] «بلغ الرساله صادعا بالنداره» (او رسالت خویش را ابلاغ و پیام خدا را به بهترین شکل ممکن به جهانیان رسانید و در همان حال مردم را از حساب و کتاب هشدار داد). آری او هر آنچه را به رسانیدنش دستور یافته بود، همه را به همراه بشارت و هشدار از عذاب آخرت برای گناهکاران و ظالمان، همه را به گوشها رسانید. «ماهلا عن مدرجه المشرکین» (و از شیوه‌ی انحطاط آفرین شرک گرایان روی برافت). و در نسخه‌ی دیگری: «ناکبا عن سنن مدرجه المشرکین» آمده است. «ضاربًا بِجَهَّمِ» و بر پیکر نیروی ویرانگر شرک ضرباتی شکننده وارد آورد. این جمله بیانگر آن است که حضرت با کافران و مشرکان جهاد نمود. «آخذًا با كظاهمهم» و دهان آنان را از (یاوه‌سرایی و عربده کشی) بست. این فراز نشانگر آن است که او، بیدادگران و مشرکان را سر جایشان نشاند و نقشه‌های ویرانگرشان را نقش بر آب و کارهای نادرست آنان را نابود ساخت. «داعيا الى سبيل ربه بالحكمة والموسطة الحسنة». در حالی که با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه پروردگارش فراخواند. آری پیامبر مردم را به بسوی ارزش‌های دنیوی، بلکه بسوی خدا فراخواند، نه بسوی غیر او، و در دعوت انسان‌سازش سطح اندیشه‌ی مردم را در نظر گرفت. به این معنا که با تیپ روش‌تفکر و تحصیلکرده و ترقی‌خواه، با حکمتها و مطالبی که روش‌نگر حقیقت‌ها و زداینده‌ی شباهات باشد روبرو شد و با تودهی مردم با پند و اندز و سخنان قانع‌کننده و دلگرم سازنده و عبرت‌آموز و زندگی‌ساز. و در رویارویی با دشمنان و بداندیشان، بهترین شیوه‌ی بحث و گفت و شنود و باراندن دلیل و برهان بر آنان را، در دعوت زندگی‌ساز خویش بکار گرفت. [صفحه ۴۹۳] «یکسر الاصنام» (او بتها را درهم می‌شکست). همان بتها بیانگر آن است که شرک گرایان به خدایی گرفته و بجای پرستش یکتا خدای هستی در برابر آنها کرنش می‌کردند. و در نسخه‌ی دیگری: «وينكت الهام» و یا «ينكس الهام» آمده است. که هر کدام باشد به کارزار با سردمدارن شرک و بیداد و درهم نور دیدن آنان اشاره دارد. همانان که بسان «شیبه» و «عتبه» و «ابوجهل» و... فتنه‌انگیزی می‌کردند و آتش جنگ و تجاوز را شعله‌ور می‌ساختند. و ممکن است بیانگر این حقیقت باشد که پیامبر تبهکاران و فتنه‌انگیزان را به خفت و رسوایی کشید. «حتی انهزم الجمع و ولو الدبر» آری کارزار و جهاد با شرک و کفر و ستم و ارتجاج سالیان بسیاری ادامه یافت، بگونه‌ای که در کشاکش آن، پیکارها رخ گشود و تزلزل و پریشانی روی داد تا سرانجام پیامبر ریشه‌های فتنه و فتنه‌انگیزان و جرثومه‌های تباہی و تبهکاری را درهم نور دید و اقتدار پوشالی کفرپیشگان را درهم کوبید. آنان از نظر روانی ناتوان شدند و روحیه خویش را از دست دادند و کارزار به شکست آنها انجامید و پشت به میدان، فرار را بر قرار ترجیح دادند. «حتی تفری اللیل عن صبحه» (تا سرانجام تاریکیهای سیاه کفر شکافت و سپیدهی بامداد اسلام از افق جلوه گردید). «و اسفر الحق عن محضنه» (و پرده‌ها و ستاره‌های باطل از چهره‌ی نورانی و زیبای حق به کناری رفت و حق ناب و خالص بی‌هیچ آمیختگی به باطل، نمایان شد). یادآوری می‌گردد که این فرازها هم به نوعی بیانگر گردآمدن نیروی حق و طرفداران حقیقت و عدالت است. [صفحه ۴۹۴] «ونطق زعیم الدين» (و پیشوای راستین دین خدا، در اوج آزادگی و آزادگی و صراحة سخن گفت). و در کلیه‌ی امور و شئون فرد و خانواده و جامعه رهنمود داد. «و خرست شقاشق الشیاطین» (و میدانداری شیاطینها رو به خاموشی نهاد). واژه‌ی «شقشقة» همانگونه که در صفحات پیش گذشت، چیزی است که همانند شش، به هنگامه‌ی هیجان‌زدگی از دهان شتر بیرون می‌آید. و این فراز بیانگر آن است که سرانجام در پرتو

جهاد فکری و عقیدتی و اخلاقی و عملی پیامبر تلاش‌های ارتجاعی تبهکاران و ظالمان فروکش کرد و عربده‌هایشان در گلو خفه شد. «و طاح و شیط النفاق» «و ياران و هوداران نفاق از میان رفتند». هم اعتبار کاذب خود را از دست دادند و هم تلاش مذبوحانه‌ی آنان با شکست و خفت روپروردند. «و انحلت عقد الکفر و الشقاقي» «و گره‌های کوری که طرفداران کفر و شقاقي دمیده بودند، از هم گست.» و همه‌ی تلاشها و پیمانها و عهدنامه‌ها و قطعنامه‌هایی که در برابر اسلام بسته بودند، همه بسان کارزار «احزاب» بی‌ثمر شد. «و فهمت بكلمة الاخلاص» و شما مردم در برابر دعوت پیامبر، شعار جانبخش لا اله الا الله را به زبان آوردید و راه توحید و یکتاپرستی را در پیش گرفتید. «و في نفر من البيض الخماص» «در میان انبوهی از سپیدرویان گرسنه و پارسا.» این فراز از سخن آن حضرت ممکن است اشاره به روزه‌داری و پارسایی مسلمانان [صفحه ۴۹۵] باشد و ممکن است این دو ویژگی سپیدرویی و پارسایی، به گروه مشخصی از مسلمانان همچون گروه برگزیده از یاران پیامبر یا خاندان پاک و پاکیزه‌ی او باشد. «و كتم على شفاعة من النار» «و شمایان بر لبی پرتگاهی از آتش بودید.» و این بخاطر آفت کفر و شرک به خدای بزرگ بود که در جامعه‌ی شما حاکم بود.

### نگرشی بر زندگی اجتماعی عصر جاهلیت

آنگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر نگرشی اندیشمندانه به زندگی اجتماعی و سراسر آشفته و بر هرج و مرج مردم در عصر جاهلیت افکند و فرمود: «مذقة الشراب و نهزة الطامع» «شما جرعه آبی بودید برای یک تشنه.» این جمله اشاره به ضعف و ناتوانی آنان دارد. اگر تشنه‌ای از نقطه‌ای بگذرد و آبی بیابد که یا صاحب ندارد و یا مالک آن توان دفاع از حق خویش را ندارد، روشن است که آن را می‌نوشد تا عطش خویش را فرونشاند. و نیز اگر گرسنه‌ای از جایی بگذرد و غذایی بی صاحب یا در دسترس بیابد. در آن طمع می‌بندد و با غنیمت شمردن فرصت بدست آمده، شکمی سیر می‌کند. «و قبسة العجلان و موطئ الاقدام» و قطعه‌ی آتشی در دست انسان شتاب زده‌ای بودید که بدان سخت نیازمند است و پایمال شده و لگدکوب زورمندان. «تشربون الطرق» «از آبی می‌نوشیدید که در گودالها گرد می‌آمد.» آبی که حیوانات و درندگان بر آن وارد می‌شدند و شتران آن را آلوده می‌ساختند. با اینکه می‌دانیم انسانهای شرافتمند و پاکیزه از اینگونه آبها احساس نفرت می‌کنند [صفحه ۴۹۶] و آن را دور می‌پاشند و به نوشیدنش راضی نمی‌شوند، با این وصف آفت نادانی و تهیه‌ستی و سرفود آوردن در برابر ذلت و خفت آنان را بدینصورت ساخته بود. آنان از کندن چاه و جاری ساختن چشمه‌ها و یا پدیدآوردن کانالها و قناتهای زیرزمینی برای تهیه آب گوارا و سالم، گویی بکلی بی‌خبر بودند. و شما خواننده عزیز دیگر از آلودگی این آبهای سطحی و بجای مانده در گودالها به انواع میکروبهای مرگبار مگو و مپرس، متاسفانه به نقل برخی از روزنامه‌ها و مجلات در دنیای کنونی هم برخی از سرزمهنهای اسلامی و مسلمان‌نشین، از قافله تمدن عقب مانده، و در خفت و نکبتی اینگونه روزگار می‌گذرانند. «و تقتاتون القد و الورق» «واز گوشت خشکیده و برگ درختان تغذیه می‌کردید.» آری غذای آنان گوشت خشکیده یا پوست دباغی نشده و برگها و شکوفه‌های درختان بود. زمهنهای گسترده بایر افتداده بود، نه در آنها دامداری رواج داشت و نه کشاورزی و زراعت به مفهوم درست آن. «اذلة خاسئن» «و فرومایه و رانده شده بودید.» واژه‌ی «خاسیء» به مفهوم رانده شده‌ای است که به او اجازه بازگشت بسوی جامعه و مردم را نمی‌دهند. «تخافون ان یتختطفکم الناس من حولکم» «هماره در هراس بودید که مردم شما را از اطراف نربایند.» واقعیت این است که از هم گسیختگی امور و درهم ریختن کارها موجب می‌گردد که زندگی جامعه در هم ریزد و هرج و مرج و ناامنی و نآرامی و دلهره، در دلهای مردم و صحنه‌ی جامعه پدیدار گردد. زورمند به حقوق ناتوان طمع ورزد و اکثریت، اقلیت را بخورد، ثروتمند در پی برده ساختن تهیه‌ستان برآید و کسی هم نه از مقررات بترسد [صفحه ۴۹۷] و نه از کیفر عملکرد ظالمانه خویش و نه از حکومت حساب برد. خود می‌نگریم که رویدادهای ناگواری چون آدم ربایی و سرقت و تجاوزات گوناگون آمارش در آن کشورهایی بیشتر قوس صعودی می‌پیماید که،

قانون تنها در مورد بینوایان و ناتوانان اجرا می‌شود، نه ظالمان و بیدادگران زورمند. به همین جهت هر روز خونها ریخته می‌شود و ناموسها بر باد می‌رود و ثروتها به یغما میرود و شخصیتها لگدمال می‌گردد... بنوی فرزانه‌ی اسلام، این آیه شریفه را با اقتباس از قرآن با سخنان خویش در ترسیم تباہی‌های جاهلیت می‌آمیزد و ادامه می‌دهد که: «فانقد کم الله بابی محمد صلی الله علیه و آله و سلم» و آنگاه خدا جامعه‌ی شما را بوسیله‌ی پدر گرانمایه و نجات‌بخش من محمد صلی الله علیه و آله و سلم نجات داد. چرا که او بزرگترین پیشوای نجات و برترین اصلاحگر عصرها و نسلها بود که بندگان خدا را از آن زندگی دوزخی نجات بخشید و شهرها را از آن تباہی‌ها و نگونبختی‌ها و فجایع اصلاح کرد و دگرگونیِ ثرفی، در اندیشه‌ها و عقیده‌ها و جانها و خلق و خو و عادات و رسوم مردم، پدید آورد. «بعد اللتیا و التی» و او شما را پس از رنجها و فدایکاریهای بسیار به یاری خدا، نجات بخشید. این فراز در فرهنگ عرب نوعی مثال است و مفهوم سخن این می‌شود که پیامبر خدا پس از به جان خریدن سخت‌ترین مشکلات و فشارها و رنجها موفق شد جامعه را اصلاح کند و مردم را از نگونساری‌ها برهاند. «و بعد ان منی بیهم الرجال». «و پس از درگیری با زورمندان و دلاوران شرک و پس از رنجهایی که از آنان کشید، اهداف بلند او تحقق یافت.» [صفحه ۴۹۸] به عبارت دیگر پیامبر پس از درگیری با زورمندان و قهرمانان شجاع و جسوری که آتشهای جنگ را شعله‌ور ساخته و با همه‌ی قدرت و امکانات و نیروهای خویش با آن حضرت کارزار نمودند موفق شد جامعه را از چنگال آنان رهایی بخشید و به عدالت و آزادی برساند. «و ذوبان العرب» و پس از آنکه شمایان در اسارت گرگهای عرب بودید. این فراز بیانگر این حقیقت است که پیامبر شما را پس از گرفتاریتان در چنگال گرگهای عرب نجات بخشید. واقعیت این است که انسان اگر از ارزش‌های انسانی و اخلاقی و فضایل بشری برهنه شود به مرتبه‌ی حیوانات سقوط می‌کند، اگر فهم و آگاهی او از دست برود، بسان درازگوش می‌گردد و اگر مهر و محبت و عاطفه را کنار نهاد، به درندگان می‌ماند. اینجاست که اگر از چنین انسان و جامعه‌ای به گرگ تعییر شود، چیزی جز واقعیت نیست. مردم جاهلیت که با خونریزی و آدمکشی خوگرفته بودند، چنین شرایطی داشتند. جامعه‌ی آنان بدختانه جامعه‌ای بود که ابوسفیانها و ابوجهل‌ها و عناصر پلیدی همانند آنها در آن، دست بالا را داشتند و هدفشان نیز، فتنه‌انگیزی و پدید آوردن آشوب و بلوا بود. البته واژه‌ی «ذوبان» را برخی نیز به فرومایگان و راهزنان معنا کرده‌اند. آری پیامبر خدا همواره گرفتار این تبهکاران بود و از جنگ «بدر» تا «خندق» و «حنین» و دیگر میدانهای جهادش با این تبهکاران آشوبگر و آتش‌افروز روبرو بود. به گونه‌ای که اگر شما خواننده‌ی عزیز تاریخ زندگی پیامبر بویژه عصر بعثت تا رحلت را بنگری، خواهی دید که همین تبهکاران بودند که همه جا خمیرمایه‌ی فتنه و آشوب بودند و حتی در جنگ‌های مسلمانان با یهود نیز همین گروه خود کامه و تبهکار نقش اصلی را در آتش‌افروزی بازی می‌کردند. [صفحه ۴۹۹] «مرده اهل الكتاب» و درگیر گردنکشان اهل کتاب بود. و این فراز نیز اشاره به جنگ‌هایی است که گروه یهود و نصاری همچون: «بنی نصیر» و «بنی قریظه» و «بنی قینقاع» و «بنی اصغر» در منطقه «موته» شعله‌های آن را برافروختند. اگر براستی یهود و نصاری از کتابهای آسمانی خویش پیروی می‌کردند، هرگز با پیامبر پیکار نمی‌کردند و بجای آن در نخستین فرصت در برابر او و آین آسمانی اش سر تسلیم فرود آورده، بدست او مسلمان می‌شدند. چرا که ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیهای آن حضرت در کتابهای آسمانی آنان ترسیم شده بود و برای آنها آسان بود که آن ویژگیها و نشانه‌ها را بنگرند و با پیامبر بسنجدند. در آن شرایط بود که می‌دیدند آن نشانه‌ها و ویژگیها بطور کامل با پیامبر انطباق می‌یافتد و آنان به حق راه می‌یافتدند. اما متاسفانه سرکشان و حق‌ستیزان آنان، بر اثر خودبزرگ‌بینی و حق‌نایپذیری حاضر نبودند تا در برابر حق سر فرود آورندند. به همین جهت بجای حق‌پذیری به دشمنی و لجاجت و انکار خویش پای فشردند.

«کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاء‌ها الله» «هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت.» آنان بر ضد پیامبر و آین آسمانی و ایمان آورده‌گان به او توطئه چینند و سپاهیان و لشکریان بسیار برای جنگ با آن حضرت گرد آورندند و گروه‌ها و قبیله‌ها را تحريك کردند اما به یاری خدا تلاش‌های ارتجاعی آنان بی‌ثمر ماند و پیروزی و سرفرازی از آن پیامبر گردید. اگر براستی تاریخ

پرافتخار پیامبر را از آغاز بعثت تا رحلت آن بزرگوار مورد تحقیق و نگرش قرار دهیم آنگاه است که بخش بزرگی از خنثی شدن نقشه‌های ظالمانه و شکست خفت‌بار بدخواهان و دشمنان او و چگونگی این شکستها روشن می‌شود. [صفحه ۵۰۰] «او نجم قرن للشیطان» یا هرگاه که برای شیطان شاخی می‌روید، خدا آن را می‌شکست. روشن است که هنگامی که شاخ حیوان می‌شکند شاخ دیگری به جای آن سر بر می‌آورد. سخن فاطمه علیها السلام بیانگر این معناست که هرگاه یکی از تبهکاران به کاری شیطانی و تبهکارانه دست می‌یازید، خدای آن را به زیان خود آنان دگرگون می‌ساخت. در این فراز فاطمه علیها السلام بد انديشیها و مخالفتهاي شرك و ارتজاع را كارهای ابليسی بشمار آورده است که زیانبار و گمراه كننده‌اند. و اين جمله عطف به جمله‌ی پيش است که فرمود: كلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها اللاه، او نجم قرن للشیطان او فغرت فاغرة من المشرکین. یا هرگاه اژدهایی از شرك، دهان گشود تا جامعه‌ی نو بنیاد مسلمان را بگزد یا ببلعد. «قذف اخاه فی لهواتها» آن حضرت برادرش را بر دهان آن افکند.» پیامبر در برابر آن تلاش‌های دوزخی و نعره‌های ابليسی برادری چون علی علیها السلام داشت و به کمک او، آن آتشهای فتنه را خاموش می‌ساخت. آن حضرت به امير مومنان فرمان داد تا شرارت سپاه شرك و کفر و نفاق را از او دور سازد و امير مومنان نيز با به خطر افکندن جان گرامی خود با آن گرگهای درنده رویارو می‌گشت و به تنهايی با همه‌ی آنان پیکار می‌نمود و در امواج خروشان جنگ برای حق و عدالت فرومی‌رفت. با اين بيان، تعبيير به جا و درستی است که می‌فرماید: پیامبر برادرش را در شرایط سخت به کام مرگ و شهادت و نیشهای درندگان و زیر شمشیرها و نیزه‌ها می‌افکند. «فلا ينكفيء حتى صماخها با خصميه» [صفحه ۵۰۱] و او از ميدان کارزار بازنمی‌گشت، تا سرهای دشمنان را می‌کوبید و فرقه‌ایشان را زیر پای شهامت خود، لگدمال می‌کرد. درست بسان يك قهرمان کشتي که چون در ميدان پیکار و مسابقه در هماورد خويش پيروز می‌گردد، بناگر پشت يا سر او را به زمين می‌چسباند تا روشن سازد، مسابقه را به كامل ترين شكل آن بردé است. آري امير مومنان قهرمان بي هماوردي بود که ترس برايش مفهومي نداشت. چنانکه گويي غريزه‌ي حب به حيات و عشق به زندگي از وجود او برداشته شده و در جستجوی مرگ پرافتخار و شهادت در راه خدادست. در دست توانمندش شمشيری بود که از آن مرگ برای تجاوزان می‌چکيد، شمشير او را بر فراز سرهای پهلوهای ظالمان در حال رکوع و سجود و دو نيم نمودن پیکرهای بیدادگران حق‌ستیز می‌نگری، او را نظاره خواهی نمود که در يك پلک بهم زدن می‌برد و می‌شکند و می‌درد و پیش از آنکه خون از رگها جاري شود عملیات قهرمانانه او بر ضد ستم و بیداد پایان یافته است. «و يحمد لهبها بسيفه» و با شمشيرش زبانه‌های آتش را خاموش می‌سازد. جرثومه‌های تباھی و ستم را از میان برミ دارد و خار و خسها را از سر جامعه‌ی انسانی می‌زدود و آتش جنگ را با شمشير آسماني و ستم ستیزش خاموش می‌سازد و راه را برای گسترش قلمرو دین و کلمه‌ی مقدس «لا اله الا الله» هموار می‌سازد. «مکدودا في ذات الله» در راه خدا خویشتن را به رنج و فشار می‌افکند. و همه‌ی اين رنجها و فشارها و مشکلات را بخاطر خدا و راه تقرب به بارگاه او و در راه او به جان می‌خريد. «مجتهاذا في امر الله» و در راه انجام فرمان خدا سخت‌کوش و تلاشگر بود. واژه‌ی «مجتهاذا» در فرهنگ واژه‌شناسان به کسی گفته می‌شود که خویشتن را با همه‌ی [صفحه ۵۰۲] وجود به رنج و زحمت یافکند و امير مومنان به مفهوم حقیقی کلمه، اینگونه بود. او همه‌ی توان و امکانات خویش را برای تحقق بخشیدن به هدفهای والا خویش که همان برتری بخشیدن به قدرت عدالت و اعلای کلمه‌ی حق بود، به کار می‌گرفت. «قریبا من رسول الله» (به پیامبر خدا در تمامی صحنه‌ها نزدیک بود). در این فراز منظور از بانوی بانوان نه نزدیکی از نظر جا و مکان است، بلکه منظور قرب انسانی و قلبی و معنوی است که خویشاوندی و روح و جان و هدف را در برمی‌گيرد. به عبارت دیگر علی علیها السلام به بيان قرآن شریف که می‌فرماید: «و انفسنا و انفسکم» خود پیامبر است. با اين بيان آيا خویشاوندی و قرباتی نزدیکتر از اين ممکن است؟ «سیدا في اولياء الله» «سالاري در ميان دوستان خدادست». و در نسخه‌ی دیگری «سید اولياء الله» آمده، که منظور پیامبر گرامی است. «مشمرا ناصحا، مجدا کادحا». «دامن کمر را به همت می‌بست و سخت خیرخواه و پرتلاش و کوشنده بود.» فاطمه علیها السلام شوی گرانقدرش را بدینصورت به وصف می‌کشید که: آن حضرت گویي آستین و

دامن همت را بالا زده و با آمادگی همه‌جانبه برای پیشرفت جامعه و مصالح اسلام و نیکبختی توده‌های مسلمان و غیرمسلمان تلاش می‌کرد و بسان خیرخواهی و صفت‌ناپذیر، برای امت بود و آنان را نصیحت می‌کرد. در کارش تلاش و کوشش می‌نمود و خستگی و فرسودگی در قاموس زندگی او راه نداشت و او را از ادامه‌ی تلاش بازنمی‌داشت. آری زندگی سراسر افتخار امیر مومنان هماره تلاش و کوشش بود. پیوسته تلاش و فعالیت و خدمت به اهداف بلند و بشر دوستانه‌ی دین خدا بود. موضع گیری‌ها [صفحه ۵۰۳] و موقعیت‌های حساس و نقش سرنوشت‌ساز او در صحنه‌های کارزار و فدایکاریها و جانبازی‌های او در راه خدا از روشنایی خورشید، مشهورتر و شناخته شده‌تر است. «و انتم فی رفاهیة من العیش و ادعون فاکھون آمنون.» و ای جهاد و تلاش خستگی ناپذیر علی علیه‌السلام در حالی بود که شمایان در رفاه و آسایش بودید و راحت و سرخوش برخوردار از امنیت و به دور از خطر. آنگاه که پیروان اسلام از خطرات به دور بودند و به خود و زندگی شخصی و آسایش سرگرم، و از امنیت و راحتی بهره‌مند و در اندیشه‌ی لذت‌جویی و رسیدن به خواست‌های خویش بودند، امیر مومنان همواره برای خدا و در راه اهداف بلند پیامبر با وحشت‌ها و خطرات پیاپی روی‌رو بود. مسلمانان در «لیله المیت» کجا بودند؟ همان شب پرخطری که شرک گرایان سرای پیامبر را به محاصره خویش درآورده و بر آن بودند که با هجوم به خانه، آن حضرت را از پای درآورند. آیا آن شب تنها علی نبود که در سرای پیامبر و در جای او خوابید و جان و جوانی خویش را در راه و هدفهای آسمانی اش در طبق اخلاص نهاد؟ راستی مسلمانا در جنگ «احد»، آن هنگامه‌ی سختی که پیامبر را تنها نهادند و گریختند و پیامبر به محاصره‌ی نیروی تجاوز کار شرک درآمد و همه به سوی آن حضرت یورش بردند، کجا بودند؟ آری امیر مومنان بود که در آن شرایط سخت در برابر دشمن متجاوز ایستادگی کرد و در فدایکاری و مواسات، رکورد را شکست تا آنجایی که فرشته‌ی وحی میان آسمان و زمین ندای مردانگی و شهامت و صفت‌ناپذیر او را همه‌جا طنین‌افکن ساخت و ندا داد که: «لا فتی الا علی لا سيف الا ذو الفقار.» و همین‌گونه روزهای سرنوشت‌ساز «خندق» و «حنین» و «خیر» و دیگر روزها... امیر مومنان در این مورد می‌فرماید: [صفحه ۵۰۴] «و لقد واسيته بنفسی في المواطن التي تزل فيها الاقدام و تنكس فيها الابطال...» من در موقعیت‌های دشواری که گامها می‌لرزید و قهرمانا عقب می‌نشستند، پیامبر را یاری رساندم. این شهامت و شجاعتی است که خدا مرا بوسیله‌ی آن گرامی داشته است. «تربصون بنا الدوائر» در انتظار این بودند که بلافا بسوی ما فرود آمد. و اربابی زمان و چرخ روزگار بر ضد ما به گردش افتاد. برخی از همین چهره‌ها که اینک سنگ اسلام به سینه می‌زنند، آن روز خویشن را در صفحه‌ای فشرده‌ی مسلمانان وارد ساخته و هر لحظه در انتظار رخدادهای ناگوار و رویدادهای فاجعه‌بار بودند و برای نابودی پیشوای بزرگ توحید لحظه‌شماری می‌کردند. «واژه‌ی «دوائر» در فرهنگ عرب به رخدادهای روزگار و فرجام بد و زوال نعمت و فرود آمدن بلا گفته می‌شود. «و توکفون الاخبار» و گوش به زنگ اخبار و رویدادها، به زیان پیامبر و اسلام بودید. «و تنکصون عند النزال، و تفرون من القتال.» به هنگامه‌ی کارزار عقب می‌نشستید و از جنگ فرار می‌نمودید.» مگر رویداد غمبار «احد» بخاطر فرار مسلمانان روی نداد؟ مگر روز «حنین» رسایی به بار نیامد؟ مگر در کارزار «خیر» نشان ننگ و عار بر پیشانی فراریان نقش نسبت؟ و دیگر شما خواننده‌ی عزیز از روز خندق مگو و مپرس که چگونه آنگاه که همین مدعیان اسلام، «عمر بن عبدود» را در میدان کارزار دیدند و نعره‌ی گوش خراش و جنگ طلبانه‌ی او را شنیدند، چگونه دلهایشان آکنده از وحشت شد و ترس و دلهره سراسر [صفحه ۵۰۵] وجود آنان را فراگرفت. و خدای بزرگ بوسیله‌ی علی علیه‌السلام مومنان را از کارزار نجات داد. راستی که اگر بخواهیم رویدادهای تاریخ را در این قلمرو به نمایش نهیم، سخن طولانی می‌گردد و کتاب از اسلوب خویش خارج می‌شود. چکیده‌ی سخن اینکه این موقعیت ممتاز و نقش تاریخساز امیر مومنان در کنار اسلام و پیامبر است و آن هم موقعیت و نقش دیگران که در میدانه شهامت و شجاعت‌شان پس از رحلت پیامبر گرامی آشکار شد و آنگاه که میدان را خالی یافتند و شرایط و موقعیت، آنان در رسیدن به خواهش‌های دل مساعدت کرد، نبوغشان هویدا گردید. [صفحه ۵۰۶]

اشارہ

فلما اختار الله لنبيه صلی الله عليه و آله و سلم دار انبیائه و ماوی اصفیائه، ظهر فیکم حسکه النفاق، و سمل جلباب الدین، و نطق کاظم الغاوین، و نبغ خامل الاقلين، و هدر فنیق المبطلين، فخطر فی عرصاتکم، و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم. فالفاکم لدعوته مستجیبین، و للغرة فيه ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمسکم فالفاکم غضابا، فوسمتم غیر ابلکم، و اوردم غیر شربکم، هذا و العهد قریب، و الكلم رحیب، و الجرح لما یندلل، و الرسول لما یقیر، ابتدارا زعمتم خوف الفتنة. الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالکافرین. فھیھات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی توفکون؟ و کتاب الله بین اظهراکم اموره ظاهره و احکامه زاهره و اعلامه باھره، و زواجره لایھه، و اوامرہ واضحه، قد خلقوه و راء ظهورکم ارغبه عنھ تریدون؟ ام بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلا. «و من یبتغ غير الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرين» [۲۹۴]. ثم لم تلبشوا الاریث (الی ریث) ان تسکن نفترتها، و یسلس قیادها، ثم اخذتم تورون و قدتھا و تھیجون جمرتها، و تستجیبون لهافت الشیطان الغوی و اطفاء انوارالدین الجلی و احمداد سنن النبي الصفی. تسرون حسوای ارتقاء، و تمیشون لاحله و ولده فی الخمر والضراء، و نصیر منکم علی مثل جز المدى، و خز السنان فی الحشا. و انتم الان اترعمن ان لا ارت لنا. افحکم الجاهلیة ییغون؟ و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون؟ [۲۹۵]. افلا تعلمون؟ بلی تجلی لكم كالشمس الصاحیه انی ابنته. [صفحه ۵۰۷] ایها المسلمون! الغلب علی ارشیه. اما آنگاه که خدای پرمهر سرای پیامآوران و بهشت پر طراوت و معنویت خویش را برای برترین پیامبر خود برگزید و جایگاه بندگان برگزیدهاش را منزلگاه او ساخت، بناگاه خار و خاشاک نفاق و کینههای درونی، در میان شما پدیدار شد و پردهی دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده قامت بر افراستند و سر بلند کردند. نعرههای بیدادگران و باطل گرایان در فضا پیچید و آنان در صحنهی جامعه، به حرکت و جنب و جوش بر خاستند. شیطان سرش را از نهانگاه خویش به درآورد و ندایتان داد، و دریغ و درد که شما را آمادهی پذیرش دعوت فریبیش یافت. آنگاه شما را دعوت به قیام بر باطل و بیداد نمود و دید سبک بار به حرکت درآمدهاید، شعلهها و شرارههای خشم و انتقام را در سینههای شما برافروخت و آثار خشم را در شما نمایان دید. از این رو سبب شد که شما بر غیر مرکب خویش علامت نهید و جز بر آبسخور خود درآید و به چیزی دست دراز کنید که از آن شما نیست. این دست درازی و غصب خلافت در حالی بود که هنوز چیزی از رحلت بزرگ پیشوای توحید نگذشته بود و زخم کاری مصیبت ما وسیع، و جراحات ما بهبود نیافته، و پیکر پاک پیامبر به حاک سپرده نشده بود. بهانهی شما این بود که از پدیدار شدن فتنه میترسید اما چه فتنهای سهمگین تر از آن که شما در آن غلطیدید و راستی را که دوزخ بر کافران احاطه دارد. چه دور است این پیش افتادگی از شما! راستی چه میکنید و به کجا بردہ میشوید؟ با اینکه قرآن در میان شمات است که همه چیز آن پرتوافقن، مقررات آن درخشنان، نشانههای بارزش آشکار و هویدا، هشدارهای آن هماره در برابر دیدگان شما و دستوراتش بسان روز روشن است، اما شما آن را پشت سر افکندهاید؟ آیا براستی از آن روی بر تافته یا به غیر آن داوری میکنید؟ [صفحه ۵۰۸] دریغ و درد که بیدادگران بد جانشینی را برای قرآن و برنامههای آن برگزیدند و هر کس جز اسلام آینی را بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. آنگاه دخت گرانمایهی پیامبر با اشاره به بلندترین گام ارتتعاجی سلطه جویان، افزود: شما مرکب خلافت را گرفتید، اما آنقدر درنگ نکردید تا رام گردد و کشیدن مهار آن آسان شود. شما بناگاه آتش فتنهها برافروختید و شعلههای آن را دامن زدید و پرشاره تر ساختید و ندای شیطان اغاگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین خدا و از میان برداشتن ستنهای انسانساز پیامآورش، همت گماشتید و به بهانه گرفتن کف از روی شیر، آن را تا قطراهی آخر خائنانه و در نهان به سر کشیدید. به ظاهر سنگ دلسوزی از دین و جامعه را به سینه زدید اما در حقیقت برای دمیدن بر کورهی جاه طلبی خود کوشیدید و برای کنار زدن خاندان وحی و رسالت کمین کردید و ما نیز بسان کسی که تیزی شمشیر بر گلو، و نوک نیزه بر دل او

نشسته باشد، چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم. و شگفت این است که شما چنین وانمود می‌کنید که خدای برای ما از پدرمان میراث قرار نداده و من از پدرم پیامبر ارث نمی‌برم. آیا براستی نظام و حکومت و داوری جاهلیت را می‌خواهید؟ و برای گروهی که به مقررات خدا یقین می‌آورند، حکومت و داوری چه کسی بهتر از داوری خداست؟ آیا شما این حقایق را نمی‌دانید؟ چرا می‌دانید! آیا زیبنده است که میراث پدرم به زور و فریب از من گرفته شود؟ [صفحه ۵۰۹]

## سخن از دگرگونی نامطلوب

آنگاه بانوی فرزانه‌ی اسلام، سخن تاریخی خویش را به دگرگونی نامطلوب جامعه و مردم، پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید کشید و فرمود: «فلما اختار الله لنبيه صلي الله عليه و آله و سلم دار انبائه و ماوى اصفيائه» پس هنگامی که خدا، سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگان خویش، «بهشت» را برای پیامبرش برگزید... براستی که این سخن چقدر زیبا و شکوفاست! و این تعبیر بلند چقدر نیکوست! فاطمه علیها السلام نفرمود: «فلما مات النبي» بلکه فرمود: «فلما اختار الله... و این همان برترین و الاترین درجات بهشت برین در آن سرای جاودانه است. آنجاست که پیامبران و برگزیدگان خدا در آنجا خواهند بود. آنجا سرای زیبا و پرطراوت آنان در بهشت است و جایگاه پرمعنویت آنان در بارگاه خدا. «ظهرت فيكم حسكة النفاق» «خار و خاشاك نفاق در مزرعه‌ی دلهای شما آشکار شد». و در نسخه‌ی دیگری «حسیکه» آمده است که به معنای خار است. و منظور از آن نفاق و دشمنی است که بر اساس نفاق پدیدار می‌گشت. «و سمل جلباب الدين» «و جامه‌ی دینداری و دین باوری به کهنگی گرایید». و در نسخه‌ی دیگری «اسمل» آمده است. همانگونه که «جلباب» و «جلباب الاسلام» نیز آمده است و معنای جمله این است که پس از رحلت پیامبر، آثار کهنگی در جامه‌ی اسلام، پس از آن همه‌ی زیبایی و طراوت و شکوه بی‌نظیری، نمودار شد. «و نطق كاظم الغاوين» [صفحه ۵۱۰] و سکوت کننده‌ی گمراهان لب به سخن گشود. و در نسخه‌ی دیگری «فقط كاظم و نبغ خامل» آمده است. و معنايش این است که: کسانی که پیشتر شهامت سخن گفتن نداشتند پس از رحلت پیامبر، لب به سخن گشودند. «ونبغ خامل الاقلين» «و گمنام زبونان و فرومایگان، برتر شده و ارزش یافت. و در نسخه‌ی دیگری «الافقين» آمده است. و منظور این است که عناصر پست و بی‌ارزش نمایان شدند و در چشم‌انداز مردم قرار گرفتند. «و هدر فيق المبطلين» «و شتر نر باطل گرایان صدای خویش را بلند کرد». و در نسخه‌ی دیگری «فنيق الكفر» آمده است. «فخطر فى عرصاتكم» و آنگاه در میدانها و صحنه‌های گوناگون زندگی شما در اوج غرور و خودبزرگ‌بینی، به تاخت و تاز و میدانداری پرداخت. همه‌ی این فرازهای حکیمانه و پرمعنا کنایه از ظهور نفاق و آشکار شدن خواهشها و هوای دل است. همان هوایی که در عصر پرتلالو پیامبر در سینه‌ها نهان بود و پس از آن حضرت همان ناتوانان فرومایه، به زور مداران تبدیل گشته و میدانداری می‌کنند. «و اطلع الشيطان راسه من مغزه هاتفا بكم» «و شیطان سرش را از نهانگاه خویش برآورد و شمایان را ندا داد». فاطمه علیها السلام این رویدادهای غمبار و تاسف‌انگیز را نوعی پاسخگویی به ندای شیطان عنوان فرمود. پاسخگویی به ندای موجود پلیدی که سوگند یاد کرد که: [صفحه ۵۱۱] «فبعتك لا غونيه‌هم اجمعين - الا عبادک منهم المخلصين» [۲۹۶]. «به عزت سوگند! تمامی اینان را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان خالص شدهات را». و همان شیطانی که در عصر پیامبر و روزگار اقتدار و شکوه و پیشرفت اسلام شکست خورده و سر در لاک خود نهان شده بود، پس از رحلت آن بزرگوار سرش را بسان خار پشت که پس از دفع خطرات، بیرون می‌آورد، برآورد و شمایان را ندا داد و به شکستن بیعت «غدیر» و مصادره و پایمال ساختن حقوق از صاحبان قانونی و شرعی آن، یعنی خاندان وحی و رسالت، فراخواند. و دریغ و درد که شما به آن موجود رانده شده لبیک گفتید. «فالفاكم للدعوه مستجيبين» و شما را پاسخگوی فراخوان خویش یافت. و در نسخه‌ی دیگری «فوجدكم لدعوته التي دعا اليها مجبيين» آمده است، که بدین معناست: آنگاه که شیطان شمایان را فراخواند چنین دریافت که فراخوانش را پذیرفته و آنگونه که او دوست می‌داشت شما را دید و پندارش در مورد شما حقیقت از کار درآمد. «و للغرة فيه

ملا-حظین» «و برای پذیرش فریب و دجالگری او آماده‌اید». درست بسان انسانی که هر آنچه به او گفته شود، می‌پذیرد و هر دستوری صادر می‌شود بدون تعقل آنرا گردن می‌گذارد و بدان عمل می‌کند. «ثم استنهضکم فوجد کم خفافا» [صفحه ۵۱۲] «سپس شمایان را به قیام فراخواند و دریافت که سبکیال و آماده به سود و در جهت وسوسه‌های او پیاخته‌ید.» «و احمدشکم فافاکم غصبا» «و شما را به خشم انگیخت و دریافت که در جهت خواسته‌های شوم او یکپارچه خشم و غصب هستید.» و در نسخه‌ی دیگری «فوجد کم غصبا» آمده است که منظور از این فراز، بیان این واقعیت است که: شیطان پس از بالا و پایین نمودن و سبک و سنگین کردن شما دریافت که شما به دستورات او گردن نهاده و در همه حال و شرایطی فرمانبردار او هستید. «فوستم غیر ابلکم» «سرانجام شما غیر مرکب خویش را نشان زدید» شما کاری ناروا انجام دادید و فردی را بر گزیدید که شایستگی گزینش را نداشت و کلید گشایش امور و زمام کارها را، به دست عنصری ناشایسته و نااهل سپریدید. و رهبری جامعه را به دست کسی که کفایت و شایستگی آن را نداشت، واگذاشتید. «و اوردم غیر شربکم» «و مرکب خویش را بر آبشخور دیگران وارد آوردید.» درست بسان چوپانی که رمه‌ی خویش را بر چشم‌های آبی که از آن او نیست، فروید می‌آورد. و در نسخه‌ی دیگری «و اوردموها شربا لیس لكم» آمده است. و منظور این است که شمایان خلافت و شایسته و بایسته را به ناروا و بیداد غصب کردید و کارهای ناروایی در راه غصب آن مرتکب شدید و تنظیم امور و تدبیر شئون و خلافت عادلانه را از کف با کفایت صاحبان قانونی آن، با زشت‌ترین و ظالمانه‌ترین شیوه به درآوردید. چرا که گزینش امام عادل و آسمانی از سوی خدا انجام می‌گیرد نه خلق، آن هم با [صفحه ۵۱۳] شیوه‌ی ظالمانه‌ای که شما در پیش گرفتید. «هذا و العهد قریب» و همه‌ی این تحولات شوم در حالی رخ داد که از آن پیمان شما چیزی نگذشته است. هنوز از حیات پربرکت و الهام‌بخش پیامبر چیزی فاصله نگرفته‌ایم. چرا که امکان دارد با گذشت زمان و گرددش ارابه‌ی روزگار، دین و آینین تغییر یابد با پیروان دین، مقررات و آداب آن را به بوته‌ی فراموشی سپارند. اما در اینجا چنین چیزی هم نبود چرا که هنوز دو هفته از رحلت پیشوای بزرگ توحید نگذشته بود که آن پیمان به صورت نامطلوبی دگرگون گردید و روند تاریخ و جامعه مسیر غمبار و انحطاط آفرین را در پیش گرفت. «والکلم رحیب» «و زخم عمیق قلب ما بر اثر رحلت پیامبر، هنوز گسترده و باز بود.» و این فراز بیانگر گستردگی و جراحت دل و سهمگینی مصیبت و وحشت‌زا بودن رحلت پیشوای بزرگ توحید، بر خاندان وحی و رسالت و بر ایمان آورندگان راستین و بر اصلاح‌گران قرون و اعصار بود. «والجرح لما یندلمل» «و هنوز زخم کاری مصیبت رحلت پیامبر بهبود نیافته، و بهم نپیوسته بود.» «والرسول لما یقبر» «و پیکر مطهر او هنوز به خاک سپرده نشده بود.» که نشانه‌های شوم کودتا پدیدار شد و درست در همان لحظاتی که علی علیه السلام آن حضرت را غسل می‌داد و کفن می‌کرد، شعله‌ها و شراره‌های کودتا آشکار گردید. شمایان بر گرد بازیگران گرد آمدید و انجام دادید، آنچه را انجام دادید. «ابتدارا زعمتم خوف الفتنة» «شتابان برای انجام این نقشه رفتید بدان پندر که از فتنه‌ها جلوگیری کنید!» [صفحه ۵۱۴] و در نسخه‌ی دیگری «بدارا» آمده است. که چنین می‌شود: شما با شتاب بسیار به انجام این کار شتافتید و چنین پنداشتید که برای پیشگیری از فتنه و آشوب حرکت می‌کنید. واژه‌ی «ازعم» بدین معناست که انسان چیزی را مدعی شود که دروغ و بی‌اساس بودن آن را می‌داند و منظور این است که: شما مدعی هستید که این کودتا و خلافکاریها را برای جلوگیری از آشوب و فتنه مرتکب شدید، با اینکه خود به خوبی می‌دانید که در ادعای خویش دروغگو و دروغ پردازید. «الا: في الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين.» بهوش باشید که آنان در ژرفای فتنه در غلطیده‌اند و بی‌تردید دوزخ و آتشهای شعله‌ور آن بر کافران فراگیر است. آری فاطمه علیه السلام در این فراز روشن می‌سازد که: خود شماها فتنه هستید و فتنه همان وجود و موجودیت شماست و کاری که شما کردید فتنه‌ای تبهکارانه است. شما حق را از صاحبان آن به ناروا ربویدید تا به پندر خویش از پدیدار شدن فتنه و آشوب پیشگیری نمایید! اما بگویید که کدامیں مصیبت سهمگین از دگرگون ساختن مسیر اسلام و تبدیل مقررات آن و پایمال نمودن حقوق تردیدناپذیر خاندان وحی و رسالت و رفتاری اینگونه خشونت بار و لبریز از قساوت با آنان است؟ بنظر می‌رسد مناسب بود که فاطمه علیه السلام بجای «سقطوا» واژه‌ی

«سقطتم» را بکار می‌برد و می‌فرمود: «الا في الفتنة سقطتم... اما آن بانوی فرزانه آیه‌ی شریفه را یادآوری کرد که همانگونه است. فهیهات منکم» «این کار از شما بسیار دور بود.» [صفحه ۵۱۵] واژه‌ی «هیهات» به مفهوم دوری است. گویی فاطمه علیها السلام این عملکرد زشت و ظالمانه را از آنان سخت دور می‌شمارد. آن هم دورشمردنی آمیخته با شگفتی و تعجب. آخر چگونه آنان به این سرعت به این کارها دست یازیدند؟ و کیست بتواند بر خود بیاوراند که با وجود تصریح قرآن و پیامبر در مورد خلافت، و سفارش‌های بسیار آن حضرت درباره‌ی خاندانش، پس از رحلت او، این تفاله‌ها، آن جنایات سهمگین را مرتکب گردند؟ و گویی می‌پرسد: بکم؟! و چگونه شما این کارها را انجام دادید؟ و چگونه انجام این جنایتها درخور شماست؟ «و انى توفكؤن؟!» و به کجا سوق داده چگونه شما این کارها را انجام دادید؟ فاطمه علیها السلام از این دگرگونی نامطلوب عقیدتی و عملی تجب می‌کند و گویی می‌پرسد: کار زشت و ظالمانه و امی دارد؟ «و کتاب الله بين اظهركم» «در حالی که قرآن خدا در میان شماست». و شما یان آن را دربرگرفته‌اید. و در نسخه‌ی دیگری: «و کتاب الله عزوجل بين اظهركم واضحه دلائله نيره شرائعه.» آمده است. «اموره ظاهره» «همه حقایق و مطالع آن آشکار است.» و چیزی که تردید و دو دلی پدید آورد، در قرآن شریف نیست. «واحكامه زاهره» [صفحه ۵۱۶] «و مقررات آن فروزان است.» او اعلامه باهره «و نشانه‌هایش از شدت روشنی خیره کننده است.» «و زواجره لایه» «و هشدارهای آن که شما را از هواپرستی باز می‌دارد، همچنان روشن است.» «و اورهه واضحه» «و دستورات آن روشن است.» همان دستورات زندگی‌سازی که شما را به پیروی از ما خاندان رسالت فرمان می‌دهد و به آموختن احکام از ما فرامی‌خواند و به اطاعت از خواسته‌های ما تاکید می‌کند. «و قد خلفتموه وراء ظهوركم» «و شما اینک آن را پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌کنید.» راستی والسفاه!! که شما یان این قرآن شریف را با ویژگیهایی که دارد، اینک پشت سر افکنده و بدان عمل نمی‌نمایید! «ارغبه عنه تریدون؟» این پرسش توییخی است. چرا که انسان هنگامی که چیزی را پشت سر افکنده، نشانگر آن است که بدان تمایلی ندارد و بر این اساس است که بدان پشت می‌کند و «فاطمه» می‌فرماید: گویا شما یان عمل به مقررات قرآن شریف را وانهاده و مقررات آن، که با هوا دل شما ناسازگار است. مورد پسند شما نیست و شما را خشنود نمی‌سازد «ام بغیره تحکمون» «یا به مقررات دیگری جز مقررات قرآن حکم می‌رانید؟» چرا که گویی قرآن و مقررات آن از دیدگاه شما زینده عمل و پاییندی عملی نیست؟ «بئس للظالمين بدلًا» [صفحه ۵۱۷] آنچه را به جای قرآن و مقررات آن گرفته‌اید، چه زشت است!! «ثم لم تلبثوا الا ريث ان تسکن نفترها و يسلس قيادها» «سپس تنها به اندازه‌ای که گریز شتر خلافت آرامش یافت و کشانیدن آن طبق دلخواه و در مسیر مورد نظر آسان شد، درنگ کردید.» در اینجا فاطمه علیها السلام فتنه و فته‌انگیزی را به شتر یا یک چارپای گریزپایی که هدایت و سواری بر آن سخت و مشکل است تشییه نموده و می‌فرماید: پس از آنکه بناحق به آن مقام والا و پرفراز خلافت بالا رفته‌ید، تنها اندکی درنگ نمودید تا کارها به سود شما رو به راه شد و شورش و تزلزل فروکش کرد و آنگاه کارهای تخربی را آغاز کردید. «ثم اخذتم تورون و قدمتها، و تهیجون جمرتها» «سپس به افروختن آتش فتنه پرداختید و آن را شعله‌ور ساختید.» آری شما، درست همانند کسی که در آتش می‌دمد تا زبانه کشد، و یا آتش را در آتش گردان به حرکت درمی‌آورد تا شعله‌ور گردد و خشک و تر بسوزاند، فته‌انگیزی را آغاز نمودید. نکته‌ی مورد نظر فاطمه علیها السلام در این فراز از سخن تاریخی اش همان فجایعی است که غاصبان به بار آوردن و امکانات را از امیر مومنان سلب نمودند. به خانه‌ی آن حضرت یورش بردنده و رویدادهای غمبار و دردناکی را باعث شدند که برای دخت پیامبر و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش پیش آمد. از پی آن املاک او را مصادره نمودند و او را از خمس و غنیمت و دیگر حقوق خویش محروم ساختند و جنایاتی را که مورخان ثبت نموده یا نیاورده‌اند، مرتکب شدند. کوتاه سخن اینکه فاطمه علیها السلام به تجاوز کاران یادآوری می‌کند که: شما یان به جنایات پیاپی و گوناگونی دست یازیدید که برخی از آنها از برخی دیگر فجیع تر و جنایتکارانه تر بود. [صفحه ۵۱۸] و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی» (و ندای شیطان گمراهگر را پاسخ دادید). چرا که شیطان

حزب و گروه خویش را فراخواند تا از دوزخیان نگونسار باشند و در آتش شعلهور دوزخ قرار گیرند. قرآن کریم سخن شیطان را برای ما بیان می‌کند که می‌گوید: «و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی.» [۲۹۷]. و من بر شما نسلی نداشتم جز آنکه شما را فراخواندم و شما مرا پاسخ دادید. آری کارهایی که زورمندان بر ضد خاندان وحی و رسالت مرتکب شدند، پاسخگویی به فرزندان خدا و پیامبرش نبود، بلکه اجابت دعوت شیطان گمراهگری بود که آنان را وسوسه می‌کرد. و ما در گذشته نیز بیانی بدینصورت داشتیم. «و اطفاء انوارالدین الجلی» و فروغ دین آشکار خدا را خاموش ساختید. آری اسلام روشنی‌ها و درخشندگیهای گوناگونی دارد که مردم بوسیله‌ی آنها بسوی حق راه می‌یابند، این روشنی‌ها و نورافشانی‌ها همان مقررات و قوانین مترقبی دین هستند که با برخورداری از معنویت خاص، به اسلام فروغ می‌بخشند و غاصبان و ظالمان به منظور خاموش ساختن این انوار مقدس کوشیدند. «و احمد سنن النبي الصفي» و سنتها و شیوه‌های پیامبر برگزیده را خاموش ساختید. و در نسخه‌ی دیگری «اهماد» آمده است که به معنای نابود ساختن است و بیانگر این معنا که: «شمایان با جنایاتی که کردید روش پیامبر را نابود ساختید.» در این بیان سنت و روش عادلانه و انسانساز پیامبر به «نور» و روشنایی و نابود [صفحه ۵۱۹] ساختن آن به خاموش کردن نور تشییه گردیده است. «تسرون حسوا فی ارتقاء» این جمله اشاره به مثال مشهوری است که می‌گوید: «هنگامی که شیر دوشیده و آماده می‌شود و روی آن را کف می‌گیرد، رندی وارد می‌شود و به بهانه خوردن کف آن، همه‌ی شیر را بطور نهانی می‌خورد.» و این مثال درباره‌ی کسانی زده می‌شود که در گفتار چیزی را ادعا می‌کنند که در میدان عمل جز آن را انجام می‌دهند. چنین کسانی در حقیقت شیر را سر می‌کشند اما ادعا می‌نمایند که کف شیر را خورده‌اند. اینجاست که گفته می‌شود: «فلان یسر حسوا فی ارتقاء» و او در بیان خویش بدینصورت از منظور و مقصود واقعی گروه کودتا گزارش می‌کند، چرا که آنان جز آنچه را مدعی بودند، انجام می‌دادند. آنان ادعا می‌کردند که در اندیشه‌ی پیشگیری از آشوب و فتنه‌اند، در حالی که در حقیقت در اندیشه‌ی بستن درب خانه‌ی خاندان وحی و رسالت و از میان برداشتن هستی و موجودیت اهل‌بیت بودند. «و تمثون لاهله و ولده فی السراء و الضراء.» و در نهان به زیان خاندان و فرزندان او گام بر می‌دارید. و در نسخه‌ی دیگری «فی الخمر و الضراء» آمده است. واژه‌ی «خمر» به فتح «خا» و «میم» به درخت و همانند آن که انسان را در پناه خود می‌پوشاند، گفته می‌شود و واژه‌ی «ضراء» به درخت درهم پیچیده و یا به زمین گود، و منظور این است که شما با فریب و دجالگری، خاندان وحی و رسالت را در نهان زیر انواع فشارها و آزارها قرار داده‌اید و در تنگی‌ای اقتصادی گرفته و حقوق و امکانات زندگی آنها را از دستشان گرفته‌اید تا دچار فقر و تهییستی گردد و امکاناتی برای آنان [صفحه ۵۲۰] نمایند و کسی بسوی آنان روی نیاورد. اما به ظاهر دم از اسلام و پیامبر و اصلاح امور می‌زنید. «و نصیر منکم علی مثل حز المدى» ما در برابر فشارهایی که از شما بر ما وارد می‌گردد، همچون فردی که با کارد اعضاء پیکرش را قطعه قطعه می‌کنند شکیابی می‌ورزیم. «و وخر السنان فی الحشا» و بسان کسی که سر نیزه بر شکمش فروبرند... پایداری می‌کنیم. آری مساله‌ی شما و عملکردن یک مسئله‌ی ساده و آسانی نیست تا بتوان آن را نادیده گرفت، یا به بوته‌ی فراموشی سپرد، بلکه کار شما جنایتی سهمگین و فاجعه‌ای بزرگ است. «و انتم الان ترعمون ان لا اirth لنا» و شما اینک پس از همه‌ی جنایت‌هایتان چنین وانمود می‌کنید که ما از پیامبر خدا ارث نمی‌بریم. آری شما پس از این همه قساوت و جنایت و حق‌کشی برای توجیه کارهای ناپسند و موضع ظالمانه و ددمنشانه خویش و سرپوش افکنندن بر روی کارهایتان به دوزخ مدعی می‌گردید که ما از پیامبر ارث نمی‌بریم. و بدینوسیله مهمترین مسائل و روشن‌ترین قانون اسلام، ارث را که در قرآن و سنت پیامبر آمده و ثابت است، انکار می‌کنید. «افحکم الجاحلية يبغون» آیا داوری و مقررات عصر جاهلیت را می‌جویند؟ و در نسخه‌ی دیگری «تبغون» آمده است. و در اینجا دخت فرزانه‌ی پیامبر به دلیل همان انس و پیوند گستاخ‌نایزدیر و هماره‌اش با قرآن شریف، این آیه‌ی مبارکه را با سخنان خویش درآمیخته و می‌فرماید: [صفحه ۵۲۱] در نگرش اسلامی قانون ارث یک واقعیت است و انکار آن بازگشت به شیوه‌ی جاهلی است. اینک آیا شما به این عقب‌گرد خشنود هستید که به شیوه‌ی جاهلیت و بر اساس هواهای دل خود حکومت و داوری

کنید و دختران را از بردن ارث پدری محروم سازید و آن را تنها به پسران واگذارید؟ «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون» و برای کسانی که به خدا یقین می‌دارند چه داوری و حکمی نیکوتر و شایسته‌تر از داوری و حکم خداست؟ این آیه‌ی دیگری است که فاطمه علیها السلام آن را در لابلای سخنان خویش آورده، و بوسیله‌ی آن روشنگری می‌کند و می‌پرسد که: آیا برای مردمی که به خدای فرزانه ایمان آورده و به دین و آیین او دل بسته‌اند، قانونی شایسته‌تر و نیکوتر از حکم خدا هست؟ مگر مقررات اسلام با فرود خویش از جانب خدا مقررات جاهلیت را نابود نساخت و ارث را برای دختر و پسر قرار نداد و هر دو را انسان و بندی خدا و فرزند پدر و مادر نشناخت؟ پس آیا شما نمی‌دانید؟ «بلى تجلی لكم كالشمس الضاحية اني ابنته» آری بر همه‌ی شما بسان خورشید چاشتگاهی در آسمان زلال، روش است که من دخت سرفراز پیامبرم. «ایها المسلمين! هان ای مسلمانان! ای کسانی که در این مسجد حضور دارید و سخنان مرا می‌شنوید! ای کسانی که ابوبکر را نامزد خلافت نموده‌اید! هان ای امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم! منم من، فاطمه هستم، دختر محمد «ص» پیامبر خدا! «الغلب على ارثیه؟» آیا شایسته است که من در میراث بردن از پدر خویش مورد تهاجم قرار گیرم و مغلوب گردم و ارثم به یغما برود؟ [صفحه ۵۲۲] و در نسخه‌ی دیگری «ابت ارث ابیه» آمده است. به این معنا که: آیا زینده است که میراث پدرم را از من بربایند؟ و «هاء» در آخر واژه‌ی «ابیه» برای وقف و سکون است. [صفحه ۵۲۳]

## ادامه‌ی سخنان پرشور فاطمه

### اشاره

یا ابن ابی قحافه! افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جئت شيئاً فريا. افعلى عمد ترکتم کتاب الله و نبذتهموه وراء ظهوركم اذ يقول: «و ورث سليمان داود». [۲۹۸]. «و قال فيما اقتضى من خبر زكرييا اذ قال: «فهبه لى من لدنك ول يا يرثنى و يرث من آل يعقوب». [۲۹۹]. و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولى بعض في كتاب الله». [۳۰۰]. و قال: «يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين». [۳۰۱]. و قال: «ان ترك خيرا الوصيه للوالدين والاقريبين بالمعروف حقا على المتقين». [۳۰۲]. و زعمتم ان لا-حظوظه لى ولا ارث من ابی؟ افخصكم الله بايئه اخرج ابی منها؟ ام تقولون: ان اهل متین لا يتوارثان؟ او لست انا و ابی من اهل ملة واحدة؟ ام انت اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟ فدونکها مخطومه مرحولة، تلقاک يوم حشرک، فنعم الحكم الله و الزعيم محمد صلی الله علیه و اله و سلم، و الموعد القيمة و عند الساعة يخسر المبطلون و لا ينفعكم اذ تندمون، «و لكل نبا مستقر و سوف تعلمون». [۳۰۳]. [صفحه ۵۲۴] «من ياتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم». [۳۰۴]. ثم رمت يطرفها نحو الانصار فقالت: يا معاشر (النقيمة) و اعضاد الملة و حضنة الاسلام، ما هذه الغميزة في حقی؟ و السنة عن ظلامتی؟ اما كان رسول الله صلی الله علیه و آله ابی يقول: «المرء يحفظ في ولده». سرعان ما احدثتم و عجلان ذا اهاله، و لكم طاقة بما احاول و قوة على ما اطلب و ازاول. اتقولون: مات محمد صلی الله علیه و اله و سلم فخطب جليل، استوسع ونه، و استنهر فتقه، و انفق رتقه. و اظلمت الارض لغيته، و كسفت النجوم طمبیته، و اکدت الاماک، و خشعت الجبال، و اضیع الحریم، و ازیلت الحرماء عند مماته. فتلک و الله النازلة الكبرى، و المصيبة العظمی، لا مثلها نازلة، و لا باائقه عاجله، اعلن بها کتاب الله جل شاوه في افنيتكم و في ممساکم و مصبحکم هتفا و صراخا و تلاوه و الحانا، و لقبه ما حل بانيائه و رسله حکم فصل و قضاء حتم. «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا و سيجزي الله الشاكرين». [۳۰۵]. هان ای پسر ابی قحافه! آیا در قرآن شریف آمده است که تو از پدرت میراث می‌بری اما من نبرم؟ راستی که دروغ رسوای آورده‌ای و بدعتی زشت در دین می‌نهی!! آیا آگاهانه کتاب پرشکوه خدا را پشت سر افکنده‌ای که می‌فرماید: «شلیمان از پدرسش داود ارث برد». و نیز در سرگذشت زکریا،

دعای او را ترسیم می‌کند که: [صفحه ۵۲۵] «پروردگار! از جانب خویش فرزندی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث برد». و نیز می‌فرماید: خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر، از بیگانگان سزاوارترند. و نیز می‌فرماید: «خدواند در مورد فرزنداتنان سفارش می‌کند که، بهره‌ی پسران دو برابر دختران است». و نیز می‌فرماید: «اگر کسی ثروتی از خود بجای گذارد، بر اوست که برای پدر و مادر و بستگان، به گونه‌ای شایسته وصیت نماید. این بر همه‌ی پرواپیشگان حق است». با این آیات ارث، آیا شماچنین می‌پندارید که من از پدرم برهای ندارم و از او ارشی نمی‌برم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی میان من و او نیست؟ آیا خدا آیه‌ای ویژه‌ی شما فروفسرتاد که پدرم را از آن خارج ساخت؟ یا می‌گویید که پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم یک دین و آیین نداریم؟! یا بر این پندارید که از پدر و عموزاده‌ام که دروازه‌ی دانش پیامبر است، به عام و خاص قرآن آگاهترید؟ اینک که چنین است، این تو و این هم ارث من که بسان مرکبی آمده‌ی، برای بهره‌برداری است. بر آن بنشین اما بدان که در روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد و ما از حقوق خویش بازخواست خواهیم نمود. در آن روز چه نیکوست که خدا داور باشد، و پیامبر محمد دادخواه، و چه جالب و عده‌گاهی است رستاخیز، و آنگاه است که باطل گرایان زیان خواهند دید، اما ندامت به حال شما سودی نخواهد داشت؟ بهوش باشید که: هر چیزی قرار گاهی دارد و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده بسویش خواهد آمد، و کیفر ماندگار، دامانش را خواهد گرفت. آنگاه بزرگ بانوی عصرها و نسلها، روی سخن رامتوجه گروه انصار ساخت و با صلابت و شهامتی وصف ناپذیر چنین فرمود: [صفحه ۵۲۶] هان ای جوانمردان! ای بازوan ملت! و ای یاران اسلام! آخر این نادیده گرفتن حق من و نشان دادن ضعف و غفلت در مورد آن چرا؟ این سستی و سهل‌انگاری در برابر ستمی که بر من رفته است، برای چه؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: «باید شکوه و حرمت هر کس را در مورد فرزندانش رعایت کرد؟» چه زود شرایط را نامطلوب ساختید! و چه با سرعت به بیراهه گام سپردید! با اینکه شما هم نیروی کافی برای بازگردانیدن حقی که من برای آن می‌کوشم، در اختیار دارید و هم توانایی برای حمایت من. راستی چه می‌اندیشید؟ آیا بر این پندارید که محمد جهان را بدرود گفت، و با رحلت او همه چیز به پایان رسید؟ و باید راه و رسم عادلانه‌اش وانهاده شود، و خاندانش مورد ستم قرار گیرند؟ راستی فاجعه‌ی رحلت او سوگی بزرگ و ضربه‌ای دردناک بر پیکر حق بود. ضربه‌ای که شکاف آن هر روز آشکارتر و گسیختگی آن بیشتر و وسعت آن افزونتر می‌گردد. آری! زمین از غروب خورشید وجود او تیره و تار شد، و ستارگان بی‌فروغ، امیدها به نامیدی گرایید، و کوه‌ها متزلزل، حرمتها شکسته شد، و با رحلت او حرمتی برای کسی باقی نماند. خدای را که این حادثه‌ای سهمگین، سوگی بزرگ، ضایعه‌ای جبران ناپذیر، و بلای جانگدازی بود که چیزی در دنیا به پای آن نمی‌رسد. اما از یاد نبرید که اگر او بسوی خدا پرکشیده است قرآن که یکی از دو یادگار او در خانه‌های شماست، پیشتر از آن خبر داده بود، و شما بامداد و شامگاه با صدای بلند و آهسته و با لحن‌های گوناگون آن را می‌خوانید و از آن می‌آموزید که پیام آوران گذشته نیز، با این حقیقت روبرو شدند. چرا که مرگ فرمان قطعی و تخلف ناپذیر خداست... [صفحه ۵۲۷] قرآن پیش از رحلت او به صراحة هشدار داد که: «و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او نیز پیام آورانی آمدند و گذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده‌ی خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده‌ی خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رساند و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.»

### محاکمه‌ی سردمدار سقیفه

«یابن ابی قحافه!» «هان ای فرزند ابی قحافه!» در اینجا دخت فرزانه‌ی پیامبر روی سخن خویش را متوجه رئیس حکومت غاصب می‌سازد. اما به او «خلیفه‌ی» پیامبر نمی‌گوید. چرا که پیامبر او را به جانشینی خویش برنگزیده بود. و نیز او با کنیه‌اش به عنوان «هان ای ابوبکر» صدا نمی‌زند، چرا که اینگونه خطاب به او نیز نوعی تکریم است، و او با عملکرد غاصبانه درخور تکریم بانوی چون

فاطمه علیها السلام نیست. از این جهت او را با این تعبیر مخاطب می‌سازد که: یابن ابی قحافه! «هان ای پسر ابی قحافه!» و دلیل این نسبت و خطاب، بزودی در شرح سخنان آن حضرت یا همسر گرانقدرش بر شما خواننده‌ی عزیز روشن خواهد شد. «افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟» آیا این در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بری اما من ارث نبرم؟ آخر تو به کدامین قانون و بر اساس کدامین کتاب می‌گویی، هنگامی که پدرت مرد از او ارث می‌بری اما من از پدرم ارث نمی‌برم؟ [صفحه ۵۲۸] براستی آیا تو بر بازداشتمن از ارث پدریم به کتاب روشن خدا تکیه داری؟ «لقد جئت شیئا فریا» شگفت! چیز تاره و زشت و ناشناخته‌ای آورده‌ای!! راستی که افترایی سهمگین و دروغ ساخته و پرداخته‌ای، بر قرآن بسته‌ای. در بحثهای گذشته خاطرنشان ساختیم که بزرگ بانوی اسلام چه از راه بخشش و چه از طریق ارث، مالک «福德» و درخور این حق مسلم بود. اما پس از مصادره‌ی فدک از سوی حکومت غاصب، هنگامی که ملک خویش را از طریق نخست یعنی به عنوان بخشش پیامبر به او، مطالبه فرمود، برخلاف آین دادرسی از او گواه خواستند و زمانی که گواه اقامه کرد، برخلاف حق و عدالت نه تنها حق او را باز نگردانیدند، که آن جنایات هولناک را مرتکب شدند. از این رو اینک حق به یغمارفته‌ی خویش را از راه دوم یعنی ارث پدری و وراثت مطالبه می‌کند. «افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهور کم؟» آیا آگاهانه و از روی عمد کتاب خدا را پشت سر انداخته و آن را و می‌نهید؟ آیا این قرآن شریف نیست که در دسترس شماست؟ پس چرا عمل براساس آن را وانهاده و آن را پشت سر خویش افکنده‌اید؟ «اذ يقول: و ورث سليمان داود.» [۳۰۶]. آیا این آیه‌ی شریفه، با صراحة تمام جریان قانون ارث در میان پیامبران را ترسیم نمی‌کند؟ و آیا سليمان، آن پیامبر بزرگ و داوود هر دو از پیامبران خدا نبودند؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» از این آیه‌ی شریفه به شایستگی دریافت داشته بود که منظور از ارث در این آیه از قرآن کریم، ارث در ثروت و مال دنیاست و این واقعیت را [صفحه ۵۲۹] هم ابوبکر و هم همه‌ی حضار مجلس سخنان فاطمه علیها السلام را می‌شنیدند، فهمیدند. همه دریافتند که منظور از ارث در این آیه مبارکه، ارث از مال و ثروت دنیوی است و آیه بیانگر این حقیقت است که: «سلیمان ثروت پدرش داوود را به ارث برده.» و جزاین معنا چیز دیگری از آیه دریافت نداشتند. و نیز همین پیام را از آیه گرفتند که در داستان زکریای پیامبر می‌فرماید: «فهبا لی من لدنک ولیا یرثني و یرث من آلیعقوب.» [۳۰۷]. «پس به من از سوی خود فرزندی ارزانی دار که میراثبر من و میراثبر خاندان یعقوب باشد...» حضرت زکریا طبق این آیه‌ی شریفه از آفریدگار هستی می‌خواهد که به او فرزندی ارزانی دارد که ثروت و امکانات او را به ارث برد... آری این دیدگاه قرآن شریف در مورد ارث در میان پیامبران و مردم است اما پس از گذشت قرنها، زورپرستانی که از حکومت زور دفاع می‌کردد، آمدنده و برای توجیه کار زورمداران در تفسیر آیات مورد بحث گفته شد که سليمان دانش داود پیامبر را به ارث برد و نه مال و ثروت او را. و نیز از خود بافتند که زکریای پیامبر هنگامی که از خدا فرزندی می‌خواهد، نظرش این است که دانش او را به ارث برد نه ثروت و امکانات دنیوی و مادی او را. و بدینوسیله با اینگونه توجیه و تفسیرهای ناروا می‌خواهند بیداد کسانی را توجیه نمایند که دخت فرزانه‌ی پیامبر را از میراث پدرش محروم ساختند و بر این پندارند که غاصبان را تایید کنند. اینک جای آن دارد که ما نیز تا جایی که توان و فرست اجازه می‌دهد پیرامون دو آیه‌ی [صفحه ۵۳۰] شریفه به بحث پردازیم. بدان امید که به نتیجه‌ای مطلوب نایل آیم. ۱- واژه‌ی «ارث» و واژه‌ی «میراث» هم در قلمرو شرع و عرف و هم در قلمرو واژه‌شناسان و فرهنگ لغت، در مورد «مال» و ثروت بکار می‌رود. از این رو هنگامی که بگویی «حسن» وارث «حسین» است. ظاهر عبارت نشانگر این حقیقت است که ثروت او را به ارث می‌برد نه دانش و معنویت و ارزش‌های معنوی او را. مگر اینکه قرینه و یا نشان و دلیلی باشد که نشانگر معنای دوم، یعنی معنای مجازی باشد و روشن سازد که منظور ارث بردن معنوی و علمی است نه مادی و عادی و طبیعی. درست بسان این آیه‌ی شریفه که: «و اورثنا بنی اسرائیل الكتاب» [۳۰۸]. و آن کتاب را به بنی اسرائیل به ارث دادیم...» و یا این آیه‌ی شریفه که: «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» [۳۰۹]. پس کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیده بودیم به میراث دادیم...» در دو آیه‌ای که ترسیم شد قراین و نشانه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که منظور

قرآن میراث بردن علمی و معنوی است. اما در آیه؛ «و ورث سلیمان داود» بی هیچ تردیدی منظور به ارث بردن ثروت و امکانات مادی و دنیوی است نه میراثبری علمی و معنوی و اخلاقی. چرا که «سلیمان» در عصر پدرش «داود» پیامبر خدا بود و این را قرآن شریف در داستان آن کشتزاری که گوسفندان آن قوم بی شبان در آنجا می چریدند، بیان می کند که: «فَهُمْ نَهَادُهُمْ سَلِيمٌ وَ كَلَا آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا». [۳۱۰] . [صفحه ۵۳۱] و این شیوه داوری را ما به سلیمان آموختیم و همه را فرزانگی و دانش ارزانی داشتیم.» «زمحشی» در تفسیر خویش [۳۱۱] ذیل این آیه شریفه که: «اذ عرض عليه بالعشی الصافنات الجياد» می نویسد: در روایت آمده است که «سلیمان» با مردم «دمشق» و منطقه «نصبین» پیکار کرد و یکهزار اسب به غنیمت گرفت و نیز گفته شده است که این اسبها را از پدرش به ارث برد و پدرش این اسبها را از «عمالقه» به غنیمت گرفته بود و آن حضرت آنها را از پدرش به ارث برد و آنگاه به نمایش نهاد... با این بیان شما خواننده عزیز درمی یابی که «سلیمان» آن اسبها را از پدر خویش به ارث می برد و افرون بر آنها ثروت و امکانات و دارایی را که پدرش «داود» بر جای نهاده و از دنیا رفته است، همه را به ارث می برد اما از همین دو آیه شریف دریافت خواهی کرد که «سلیمان» دانش و رسالت را از پدرش «داود» به میراث نمی برد چرا که «سلیمان» در زمان پدرش پیامبر بود همانگونه که هارون در عصر برادرش موسی و نیز این واقعیت روشن می شود که «سلیمان» از پدرش «داود» که هر دو پیامبر بودند، مال و ثروت به میراث برد. اما در مورد دعای «زکریا» به بارگاه پروردگارش که قرآن در مورد آن می فرماید: «فَهُبْ لِي مِنْ لِدْنِكَ وَلِيَا يَرْثَنِي» گرچه برخی از مدافعان حکومت زور اظهارنظر کرده‌اند که منظور «زکریا» گویی این بود که پروردگار! به من فرزندی ارزانی دار که رسالت و دانش مرا به میراث برد و با این تفسیر و توجیه، در اندیشه این بوده‌اند که وراثت را از پیامبران نفی نمایند. اما خود آیه شریفه بروشنبیانگر منظور و مقصود «زکریا» می باشد که می فرماید: [صفحه ۵۳۲] «وَاجْعَلْهَ رَبَّ رَضِيَا» [۳۱۲]. و او را ای پروردگار من شایسته و پسندیده گردان! آری این فراز از آیه شریفه به خوبی روشنگر این واقعیت است که که منظور «زکریا» این بود که او فرزندی ارزانی شود که رسالت و نبوت و را به ارث برد. چرا که در این صورت معنای آیه به کلی ناسازگار می گردد و چنین می شود که او از پروردگارش فرزندی بخواهد که میراثبر رسالت او شود و دارای ویژگی باشد که در بارگاه خدا مورد پسند او قرار گیرد و این درخواست بیهوده‌ای است و از پیامبری فرزانه چون «زکریا» سخت بدوز. چرا که اینگونه درخواست به این می ماند که کسی بگوید: پروردگار! برای ما پیامبر حکیم و بزرگواری چون زکریا بسیار خداپسندانه ساز! روشن است که چنین درخواستی بیهوده است و همانگونه که رفت از پیامبر حکیم و بزرگواری چون زکریا بسیار ناپسند است که از پروردگار خویش فرزندی بخواهد و تقاضا کند که او رسالت وی را به میراث برد و آنگاه از خدا بخواهد که اخلاق و رفたりش را خداپسندانه سازد. چرا که رسالت خود برترین و بالاترین مقام معنوی است و پیامبر خدا آراسته‌ی به همه ارزش‌های والای انسانی است و ارزشها همه در این واژه‌ی مقدس نهفته است. با این بیان منظور آیه شریفه خواستن فرزند است و منظور از ارث بردن نیز همان میراثی در مال دنیاست. «فخر رازی» نیز بر این دیدگاه است که منظور از ارث در دو آیه شریفه، ارثبری در مال و ثروت است نه ارزش‌های معنوی. مفسران، پیرامون دعای «زکریا» و خواست او از بارگاه خدا نکاتی دارند که ترسیم آنها به صورت فشرده به هدف بحث کمک می کند. [صفحه ۵۳۳] برای نمونه: ۱- «طبرسی» در مجمع‌البيان ذیل آیه شریفه می نویسد: و آنچه را ما آورديم اين است که «زکریا» از فرزندان عمومی خویش پس از مرگ خود می ترسد، از اين رو درخواست فرزندی شایسته می کند که میراثبر او باشد و مال او را به ارث برد. اين دیدگاه ما را، آیه شریفه تایید می کند که می فرماید: «و اني خفت الموالى من ورائي» [۳۱۳]. «من پس از مرگ خویش از خویشاوندان و نزدیکانم بیمناکم.» و تقاضای او از بارگاه خدا نیز بخاطر همین ترس و هراس است، ترس و هراس از رفتن ثروت و مالش بدست انسانهای ناشایسته از طریق ارث و نه ترس از نبوت و دانش و ارزش‌های معنوی و انسانی‌اش. چرا که چنین ارثبری اگر ممکن بود، نباید موجب ترس «زکریا» شود بلکه باید باعث شادمانی خاطرش گردد. به علاوه او خدای دانا و حکیم را فراتر از آن می شناسد که کسانی را که شایستگی و برازنده‌گی وحی و

رسالت را نداشته باشد، بر این مترلت والا-برگزیند و حکمت و دانش پیامبری را به آنان ارزانی دارد. افزون بر این دو نکته؛ مگر هدف بعثت و رسالت، رسانیدن دانش و حکمت به مردم و گسترش ارزش‌های والای الهی، در جامعه نیست؟ و مگر خود آن بزرگوار با این هدف برانگیخته نشده است؟ با این بیان چگونه می‌تواند نگران باشد و بترسد که مبادا بستگانش نبوت و دانش او را به ارث برند و آن را در میان مردم و برای هدایت و نجات جامعه بسط و گسترش دهند؟ [صفحه ۵۳۴] آیا چنین اندیشه و ترسی ناسازگار با هدفهای بلند وحی و رسالت نیست؟ اگر گفته شود که این اشکال در دیدگاه دوم، که منظور از ارث در آیه شریفه را ارثی در مال و ثروت می‌نگرد نیز وارد است چرا که در این صورت «زکریا» فردی بخیل به نظر می‌رسد که از به ارث رفتن مال خویش نگران است. در پاسخ این پندار خواهیم گفت: پناه بر خدا می‌بریم که دو دیدگاه یکسان باشند. چرا که ثروت و ارزش‌های مادی و دنیوی هم به انسان با ایمان و شایسته کردار روزی می‌شود و هم به کافر و تبهکار. با این بیان اگر «زکریا» نگران باشد که ثروت او از طریق ارث به دست عناصر تبهکار و بی‌ایمان برسد، هم نگرانی اش بجاست و هم اندوه و ناراحتی اش از فرزانگی و احساس مسؤولیت او برمی‌خیزد و سخت تحسین برانگیز است. چرا که تقویت و یاری گناهکاران در کارهای زشت و نکوهیده، از دیدگاه دین محکوم و مردود است. از این رو اگر فردی نگرانی شایسته و باشیسته «زکریا» را به بخل تعبیر نماید، قضاوت غیرمنصفانه‌ای نموده است. آری این بیان «زکریا» که می‌گوید: «و انى خفت الموالى من ورائى...» نشانگر احساس مسؤولیت عمیق و نگرانی بجا و حکمت و فرزانگی بسیار آن پیامبر بزرگ است و نشانگر این حقیقت که او از رفتار و اخلاق بازماندگان خویش می‌ترسد و با این انگیزه از بارگاه خدا فرزندی شایسته کردار و خداپسندانه می‌خواست. آری از جمع‌بندی سخنان مفسران این حقیقت دریافت می‌شود که منظور از وراثت در آیه مربوطه به «سلیمان» و «زکریا» بی‌هیچ تردیدی وراثت در مال و ثروت است. با این بیان اصل وراثت و ارث بری فرزند از پدر در میان پیامبران نیز رایج و یک واقعیت اسلامی است. قرآن در این مورد می‌فرماید: [صفحه ۵۳۵] و اولوا الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله. [۳۱۴]. و خویشاوندان، برخی به برخی دیگر در کتاب خدا (در مسئله ارث) سزاوارتر و نزدیکترند. و بدینسان این آیه شریفه عمومیت اصل ارثی در اموال را ترسیم می‌کند. و نیز می‌فرماید: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین». [۳۱۵]. خدا در مورد فرزنداتان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است. در این آیه خدا به مردم فرمان می‌دهد و این حقیقت را واجب می‌سازد که دارایی خویش را پس از مرگ به فرزندان خود، بدینصورت به ارث گذارند که سهم پسر برابر سهم دو دختر باشد. و این آیه شریفه نیز فرمان خدا به تمامی مسلمانان است. خواه انسانهای عادی باشند یا پیامبر و امام معصوم. چرا که آیه شریفه عام است و تخصیص نخورده است که این قانون کلی، شامل فرزندان پیامبر و امام معصوم نشود. و نیز می‌فرماید: «... ان ترك خيرا الوصيه للوالدين و الاقربين بالمعروف حق على المتقين». [۳۱۶]. هرگاه یکی از شما را مرگ فرارسد و ثروتی بر جای گذارد، مقرر شد که درباره‌ی پدر و مادر و خویشان خود براساس انصاف و صیت کند و این کاری است شایسته تقواپیشگان. این آیه شریفه نیز به صراحةً روشن می‌سازد که هرگاه یکی از شما مسلمانان را [صفحه ۵۳۶] مرگ فرارسد و ثروتی از خود به جای گذارد... باید طبق قانون ارث عمل شود. و این سومین آیه از قرآن شریف است که مسئله‌ی عمومیت ارث را که هیچ‌گونه تخصیص و استثنای در مورد پیامبران... ندارد، به روشنی ترسیم می‌کند و روشن می‌سازد که قانون ارث عمومی است و جهانشمول و همه را در بر می‌گیرد. ادامه‌ی سخن فاطمه علیها السلام «و زعمتم ان لا-حظوه لى و لا-ارث من ابى». «و شما چنین پنداشتید که من از مال پدرم بهره‌ای نداشته و از او ارث نمی‌برم.» و خود خوب می‌دانید که این پندار و سخن شما، که من از دارایی پدرم ارث نبرم و میان من و پیامبر خدا نزدیکی و خویشاوندی نباشد، دروغی آشکار بیش نیست. و شما هنگامی که وراثت قطعی و شرعی و تردیدناپذیر میان من و پیامبر را انکار کردید در حقیقت هر نوع نزدیکی و پیوستگی و خویشاوندی میان من و آن حضرت را نادیده انگاشته‌اید. «اخخصکم الله با آیه اخرج منها ابى؟» آیا خدا شما را به آیه‌ای مخصوص مفترخ ساخت و پدرم را از شمول آن آیه خارج نمود؟ و در نسخه‌ی دیگری «اخخصکم

الله بآیه» آمده است. از قرآن چنین دریافت می‌گردد که آیات بیانگر قانون ارث، عام و فراغیر است و تمامی مسلمانان در برابر آن یکسانند. آیا براستی خداوند پدرم پیامبر را در این آیات استشنا فرموده و روش ساخته است که میان پیامبر و خانواده‌اش آیات ارث حاکم نیست و آنان خارج از شمول قانون ارث‌اند؟ ام تقولون: ان اهل ملتین لا۔ یتوارثان؟ یا می‌گویید: همانگونه که پیروان دو کش، همچون کفرگرایان از توحیدگرایان ارث [صفحه ۵۳۷] نمی‌برند، ما خاندان وحی و رسالت نیز از پدرمان پیامبر ارث نمی‌بریم؟ «اولست انا و ابی من اهل ملة واحده؟» آیا من و پدرم پیامبر، پیرو یک کیش و آین نیستیم؟ آیا در توحیدگرایی و پرواپیشگی من تردید می‌کنید؟ و بر این حقیقت که من بر راه و رسم شریعت محمد هستم، یقین ندارید؟ ای وای بر این مصیبت سهمگین! راستی فاجعه‌ی بزرگی است که کار پاره‌ی وجود پیامبر خدا و یگانه دخت او، سالار بانوان گیتی در نظام ستم و بیداد به جایی میرسد که اینگونه سخن می‌گوید و با این شیوه استدلال می‌کند. براستی که «انا الله و انا اليه راجعون». «ام انت اعلم بخصوص القرآن، و عمومه من ابی و ابن عمی؟» و یا شما از پدر و عموزاده‌ام، به عموم و خصوص قرآن شریف آگاه‌ترید؟ واقعیت این است که آیات بیانگر قانون ارث، فراغیر است و همه‌ی مسلمانان در برابر آن یکسانند. اگر این آیات در مورد پیامبر تخصیص خورده باشد بی هیچ تردیدی آن حضرت بر این تخصیص آگاه‌تر از همگان بود و دخت یگانه‌ی خویش را نیز بدان آگاه می‌ساخت در حالی که پیامبر نه به دخت فرزانه‌ی خویش از چنین چیزی سخن گفت و نه به دیگر پیروانش. اینک براستی آیا عاقلانه و منطقی است که بگوییم: پیامبر با آن شدت علاقه و عشق و پیوند به دخت سرفرازش فاطمه، این حقایق را از او نهان داشته و این علوم قرآنی را به او نیاموخته است؟ آیا درست است که گفته شود پیامبر تخصیص خوردن آیات ارث در مورد خود و دخت فرزانه‌اش را که حکم خدادست به او بیان نفرموده است تا پس از رحلت پدر بزرگوارش، به پندار شما برخلاف دستور قرآن شریف ارث بخواهد؟ براستی آیا این منطقی و حکیمانه است؟ [صفحه ۵۳۸] و نیز فاطمه علیها السلام می‌فرماید: آیا شمایان می‌گویید که به قرآن شریف و آیات عام و خاص آن از پدرم پیامبر که قرآن بر قلب مصفای او فرود آمده است، آگاه‌ترید؟ با اینکه از عموزاده‌ام امیر مومنان که دروازه‌ی شهر علم و دانش گسترده‌ی پیامبر خدادست، داناترید؟ آری براستی اگر چنین بود که شما می‌گوید بی تردید شوی گرانمایه‌ام علیها السلام مرا از آن آگاه می‌ساخت و به من دستور نمی‌داد تا در مسجد غصب‌شده‌ی پدرم حضور یابم و حقوق پایمال‌شده‌ی خویش را بر اساس قانون ارث بخواهم. آری، این چهره‌های گوناگونی است که ممکن است در مسئله‌ی مورد بحث برای انسان قابل تصور باشد و همه‌ی این چهره‌ها نیز مردود است. بنابراین مسئله یک مسئله‌ی سیاسی است، نه دینی و فقهی. حقیقت کار، توطئه‌ای بی‌رحمانه و ناجوانمردانه بر ضد خاندان وحی و رسالت است و یک پیکار اقتصادی بر ضد آنان تا از نظر اقتصادی سخت ناتوان گردند. «فدونکها مخطومه مرحوله، تلقاک یوم حشرک» و اینک (هان ای پسر ابی قحافه) این تو و این هم شتر مهارزده و زین کرده شده، برگیر و بر آن تکیه زن، که روز رستاخیز تو را دیدار خواهد کرد. تا اینجا روی سخن فاطمه علیها السلام با تمام مسلمانان حاضر در مسجد بود و اینجا بود که دگرباره روی سخن را تنها به رئیس دولت غاصب متوجه ساخت و فرمود: «فدونکها» اینک آن را بگیر! و فدک را در بیان خویش به ماده شتری تشییه می‌کند که هم مهار شده و در اختیار است، و هم زین گشته و آماهی سواری. واژه‌ی «رحل» برای ماده‌شتر بسان «زین» برای اسب است، واژه «خطام» به معنای زمام است و منظور این است که اینک بوستان آماده‌ی «فدهک» را با هر آنچه در آن است بگیر. [صفحه ۵۳۹] در این فراز از سخن نوعی تهدید و هشدار است و مانند این سخن است که به عنصر تجاوز کاری به تمسخر گفته می‌شود: اینک که به حق و عدالت پاییند نیستی هرچه می‌خواهی انجام ده و آنچه می‌خواهی غارت کن، خوش و گوارایت... به همین جهت هم سخن خویش را با اشاره به روز رستاخیز ادامه داد که: «تلقاک یوم حشرک» هم فدک و هم عملکرد ظالمانه‌ات در روز رستاخیز تو را دیدار خواهند کرد. و به این حقیقت اشاره کرد که انسان در روز رستاخیز عملکرد خویش را حاضر و آماده خواهد دید. «و وجدوا ما عملوا حاضرا.» [۳۱۷] ... و آنگاه عملکرد خویش را در بابر خود بیابند... «نعم الحكم الله» پس خدای چه خوب داوری است. در آن روز داور و قضاوت کننده بر

کارها، خدای یکتا و قهار خواهد بود و نه تو. همان خدایی که ذره‌ای ستم روا نمی‌دارد، همو که ذره‌ای از حقوق پایمال شده‌ی بندگان، از او پوشیده نمی‌ماند. آری او داور خواهد بود. «و الزعیم محمد صلی الله علیه و اله و سلم» و محمد نیز شایسته‌ی دادخواهی است. در آنجا آن دادخواه و وکیل مدافعی که با تو روپرتو می‌شود و بر ضد تو مخاصمه می‌نماید، پدرم محمد «ص» خواهد بود. و اوست که حقوق غصب شده‌ی دخت یگانه‌اش را از تو خواهد خواست. «و الموعود القيامة» [صفحه ۵۴۰] و قیامت نیز خوب و عده‌گاه و قرارگاهی برای دیدار است. آن روز روزی است که قرآن از آن به روز جدایی خوب از بد، و شایسته از ناشایسته، و بایمان از متظاهر و ریاکار، تعبیر می‌کند و می‌فرماید: «ان يوم الفصل كان ميقاتا». [۳۱۸]. آری، آن روز و در آنجاست که همه‌ی کسانی که در دنیا بگو مگو داشتند، در پیشگاه خدا گرد خواهند آمد و داد مظلوم از ظالم گرفته خواهد شد. «و عند الساعة يخسر المبطلون» «و در آن روز است که باطل گرایان زیان می‌کنند». همانان که در دنیا با ادعاهای بی‌اساس، حقوقی را نداشتند و از آنان نبود، می‌طلبیدند و می‌بردند. آری، اینان در آنجا زیان خواهند کرد. «و لا ينفعكم اذ تندمون» «و در آن هنگامه‌ی رستاخیز، دیگر ندامت و پشیمانی به شما سود نخواهد بخشید» چرا که انسان اگر از عملکرد ظالمانه و ناهنجار خویش در دنیا پشیمان شود، با توبه و بازگشت، آن را جبران می‌سازد و دیگر به آن کار روی نمی‌آورد و این ندامت سودبخش است. اما ندامت در روز رستاخیز که دیگر نه فرصتی برای توبه است و نه عمل شایسته و بازسازی امکان‌پذیر است؟ دیگر چه سود؟ «و لكن نبا مستقر، فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه، و يحل عليه عذاب مقيم». [۳۱۹]. برای هر رخداد و خبری، زمانی معین است. پس بزودی خواهند دانست که عذاب بر چه کسی فرارسد و او را رسوا سازد و عذاب ماندنی بر چه کسی فرود خواهد آمد. و این دو آیه را که بانوی بانوان در کنار هم و در لابلای سخنانش بدانها تمسک [صفحه ۵۴۱] جست، هشداری سخت به عذاب آخر است، همان عذابی که ماندگار و پاینده خواهد بود.

### باری خواهی از انصار

و آنگاه دخت فرزانه و عدالتخواه پیامبر رو به انصار کرد، رو به مردم مدینه، همانان که وقتی پیامبر از مکه بسوی آنان و شهرشان دست به هجرت زد، پیمان بستند که او را در راه خدا یاری کنند و اینک دخت یگانه‌ی پیامبر رو به آنان نمود و پس از یادآوری گذشته درخشن آنان در عصر پیامبر، از آنان خواست که او را در برابر حکومت غاصب و بیدادگر یاری کنند و فرمود: و قالت: يا معشر النقبية! هان اي گروه نقباء و جوانمردان! هان اي مردم نجیب! و در نسخه‌ی دیگری «يا معشر الفتية» آمده است. بدینسان فاطمه علیها السلام آنان را جوانمرد و با شهامت می‌خواند، بدان امید که اراده و احساسات انسانی و اسلامی آنان را بر ضد بیداد و فریب و به یاری حق و عدالت بجوشاند و به جنبش درآورد. «و اعضاد الملة» هان اي بازوan دین و جامعه! اي نگهبانان و محافظان دین خدا! شما بودید که اسلام را بسان مادری که کودک خویش را در نوزادی و خردسالی در آغوش خویش می‌پرورد، و یا بسان پرنده‌ای که از تخم خود حراست می‌کند، و آن را رشد می‌رهد، از اسلام و مقررات آن نگهداری کردید. «ما هذه الغمية في حق» این سکوت و غفلت ورزیدن درباره‌ی حق پایمال شده‌ی من چیست؟ [صفحه ۵۴۲] «و السنّة عن ظلامتی» و این سستی و سهل انگاری از دادخواهی من چرا؟ واژه‌ی «سنّة» به کسر سین به مفهوم چرت و سستی آغاز خواب است. و واژه‌ی «ظلامت» حقوق پایمال شده، بوسیله‌ی ظالم است که صاحب حق در برابر ظالم با قامتی برافراشته ایستاده و حقوق خویش را می‌خواهد. فاطمه علیها السلام در این فراز از سخن تاریخی خویش سکوت مرگبار «انصار» در برابر ستم حکومت را که به یاری و همراهی او برنمی‌خizد به «سنّة» یا چرت زدگی که مقدمه‌ی خواب گرانی است و در آن شرایط، دستگاه شور و دریافت انسان تعطیل می‌گردد، تعبیر می‌کند. چرا که خواب در حقیقت بسان مرگ باطن و درون انسان و تعطیل شدن دستگاه شور و دریافت و حواس چندگانه و رکود عواطف و احساسات درونی است. «اما كان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ابی يقول: المرء يحفظ فی ولدہ؟» آیا نه اینکه پدرم پیامبر خدا

بود که می‌فرمود: حرمت و شکوه هر شخصیت بزرگی در مورد فرزندانش رعایت می‌شود؟ آری کرامت و عظمت انسان به وسیله‌ی رعایت کرامت و حقوق و حرمت خاندان و فرزندانش رعایت می‌گردد و این درست است که گفته‌اند: «الاجل عین الف عین تکرم» «بخاطر یک چشم هزار چشم مورد احترام قرار گرفته و عزیز داشته می‌شود». آیا پیامبر پدر گرانقدر من نیست؟ و آیا من دخت یگانه‌ی او نیستم؟ آیا بر شمایان لازم نیست که موقعیت مرا به احترام مقام والای پدرم گرامی دارید و نگذارید حقوق و امنیت من پایمال شود؟ و در نسخه‌ی دیگری «اما کان رسول الله ان يحفظ في ولده» آمده است. آیا پیامبر درخور آن ارجمندی والای نیست که با رعایت حرمت فرزندانش حرمت او حفظ شود؟ [صفحه ۵۴۳] «سرعان ما احدثم» «چقدر به سرعت این شرایط زشت و ظالمانه را پدید آوردید؟!» فاطمه علیها السلام از این چرخش سریع آنان که با فاصله‌ی ناچیز از رحلت پیامبر به سرعت به انحطاط روی آورده و دست به چنین تجاوز و حق‌کشی در مورد خاندان وحی و رسالت یازیدند، اظهار تعجب و شگفتی می‌کند؟! «و عجلان ذا اهاله» «و چه با سرعت و شتاب آب از بینی و دهان این بزنحیف سرازیر گشت!» این بند از سخن به مثالی اشاره می‌کند که در فرهنگ عرب داستانی دارد و آن این است که مردی گوسفندی نحیف و ریز داشت که آب بینی اش فرو می‌چکید. از او سوال شد که این دیگر چیست؟ در پاسخ گفت: «سرعان ذا اهاله» منظور از واژه‌ی «اهاله» پیه یا پیه آب شده است و این کلمه هنگامی بکار می‌رود که فرد از رخدادی پیش از رخدادن آن گزارش دهد. و منظور از این جمله‌ی فاطمه علیها السلام این است که: شمایان پس از رحلت پیامبر با شتاب تمام بر ضد ما خاندان وحی و رسالت نقشه کشیدید و این توطه را بسرعت پیاده کردید. «و لكم طاقة بما احابول» «و شمایان توان و نیروی لازم برای یاری من، در راه کسب حقوق پایمال شده‌ام را دارید.» «و قوّة على ما اطلب و ازاول» «و توان و امکانات آنچه من در اندیشه‌ی احیای آن هستم، در اختیار شماست.» شما از حمایت من در راه احیای حقوق پایمال شده‌ام ناتوان نیستید. پس بهانه‌ی شما و عذرтан برای سکوت در برابر ستم و تجاوز چیست؟ و این سستی و عدم احساس مسؤولیت چرا؟ [صفحه ۵۴۴] «اتقولون مات محمد» آیا می‌گویید که محمد صلی الله علیه و اله و سلم جهان را بدرود گفت و به همراه او، دین، کرامت، و حرمت و حقوق او نیز رفت؟ آیا با رحلت او مفاهیم و ارزش‌های نمونه و والای انسانی و اسلامی نیز تمام شد؟ و جو جامعه برای هر عمل ظالمانه‌ای مناسب شد؟ براستی آیا این طرز تفکر ارتجاعی و ضداسلامی است که شما را بر ضد خاندان وحی و رسالت جسور و بی‌باک ساخته است؟ «فخطب جلیل» این فاجعه‌ای است سهمگین. آری رحلت جانسوز پیامبر رخدادی بزرگ است، چرا که رحلت قهرمانان بزرگ هماره‌ی رویدادی تکاندهنده و سهمگین است و برای جامعه‌ها و تمدنها خساراتی عظیم. و در نسخه‌ی دیگری چنین آمده است: «اتزعمنون مات رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ایتم دینه ها ان موته لعمری خطب جلیل». آیا چنین می‌پندارید که پیامبر رحلت کرد آن پیشوای آسمانی رخدادی عظیم بود اما با رحلتش راه و رسم او نخواهد رفت و جاودانه خواهد ماند. آنگاه دخت یگانه‌ی پیامبر در وصف سهمگینی فاجعه‌ی غبار رحلت پیامبر و بزرگی و تاثرانگیزی این رویداد غبار در قلمرو دلها و جانها پرداخت و فرمود: «استوسع و هنه» «فاجعه‌ی رحلت آن حضرت و شکافی که سوگ او ایجاد کرد در نهایت گستردگی است». همانند دژی که شکاف آن گسترش یابد. و در نسخه‌ی دیگری: «استوسع و هنه» آمده است. [صفحه ۵۴۵] و استنهر فتنه «شکاف خوردگی آن دهان گشوده و بسیار باز است». بسان نیزه‌ای که شکاف زخم و بریدگی را در بدن انسان گسترد می‌سازد. «و افتقت رتفه» «و نقاط دوخته شده، شکافته است». نقاطی که با وجود آن حضرت التیام یافته بود، اینک با فاجعه‌ی رحلت آن حضرت دگرباره شکافته و باز شده است. یادآوری می‌گردد که ضمایر سه گانه در سه واژه‌ی «و هنه»، «فتقه» و «رتقه» به «خطب» برمی‌گردد که بیانگر رحلت پیشوای بزرگ توحید است. «و اظلمت الأرض لغيبته» «کران تا کران زمین با غروب خورشید وجود او در تاریکی فرورفت». این واقعیت است که خورشید جهان‌افزو پیامبر کانون نورافشانی بود که زمین و همه‌ی پدیده‌های گوناگونی که بر روی زمین پراکنده‌اند، و نیز انسانها، از آن نور و روشنایی می‌گرفند و با غروب غبار وجود آن حضرت از این سراء، زمین تیره و تار گردید. در قرآن شریف نیز به آیات بسیاری می‌توان برخورد که از پیامبر به واژه‌ی

قدس «نور» تعبیر می‌کند که یک نمونه‌ی آن این آیه‌ی شریفه است که: «قد جائكم من الله نور و كتاب مبين». [۳۲۰] ... و از جانب خدا نور و کتابی روشن و آشکار بر شما فرود آمده است.» و *کسفت النجوم لمصیبته* «و ستارگان در سوگ رحلت غمبار او بی‌فروغ شدند.» [صفحه ۵۴۶] می‌دانیم که نور و روشنایی موجود که بر چهره‌ی ماه و ستارگان خودنمایی می‌کند، چیزی جز انکاس نور خورشید بر روی ماه و ستارگان نیست. از این رو آنگاه که نور خورشید، این کانون حرارت و روشنایی رو به زوال نهد، ستارگان بی‌فروغ گردیده و به خاموشی می‌گرایند. «و اکدت الامال» «و امیدها و آرزوها به یاس و نامیدی گراید.» آری امیدها و آرزوهایی که به وجود گرانقدر پیامبر بسته بود، با رحلت آن حضرت به نا امیدی گراید. و درست در چنین شرایطی است که گفته می‌شود: امیدها به نامیدی و آرزوها به یاس گراید. «و خشعت الجبال» «و کوهها فروریخت.» آری کوهها از شدت و سهمگینی این فاجعه به لرزه درآمد و از هم پاشید، چرا که رویدادها و حوادث سخت و هولناک در جمادات نیز اثر می‌گذارند. قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاسعاً متصدعاً من خشية الله.» [۳۲۱] ای پیامبر! اگر این قرآن را بر کوه فرومی‌فرستادیم، از خوف خدا آن را ترسیده و شکاف خورده می‌نگریستی... «و اضیح الحريم» «و احترام و حرمت حريم ضایع شد.» واژه‌ی «حریم» به چیزی گفته می‌شود که انسان از آن دفاع نموده و در راه آن پیکار می‌کند و در اینجا منظور از آن، عترت پاک پیامبر است. [صفحه ۵۴۷] آری پس از رحلت پیامبر، حريم آن حضرت به شدت مورد بی‌حرمتی قرار گرفت و حقوق و امنیت و احترام آن هتك شد. «و ازيلت الحرمة عند مماته» «و حرمت آن بزرگوار به هنگامه‌ی رحلت نیز نادیده گرفته شد.» «فتلک- و الله- النازلة الكبرى والمصيبة العظمى» «و این مصیبت به خدای سوگند مصیبته بزرگ و سهمگین‌ترین رویداد بود.» چرا که مصیبت رحلت بزرگان و شایستگان براستی بزرگ است و هرگاه شعاع نورافشانی و عظمت یکی از آنان بیشتر باشد، فاجعه‌ی رحلت او برای جامعه و مردم مصیبت‌بارتر و فاجعه‌آمیزتر است و از آنجایی که پیامبر گرامی شریف‌ترین مخلوقات و بزرگترین انسانها و پاک‌ترین پدیده‌های هستی بود، بطور طبیعی رحلت غمبار او نیز سهمگین‌ترین رخداد و بزرگ‌ترین مصیبت برای جهان و جهانیان بود. «لا- مثلها نازلة» «رویدادی همانند آن نخواهد بود.» آری در کران تا کران جهان هستی رویداد مصیبت‌باری بسان رحلت تکاندهنده‌ی پیامبر نمی‌توان یافت، چرا که در جهان هستی بسان او وجود ندارد. «و لا بائقة عاجلة» «و مصیبت جانسوزی، در این جهان به پایه‌ی آن نخواهد رسید.» چرا که تنها رویداد سهمگینی که ممکن است در این جهان از رویداد رحلت پیامبر سهمگین‌تر باشد، برپایی رستاخیز خواهد بود و بس. امیر مومنان در وصف این فاجعه‌ی بزرگ فرمود: مصیبت و فاجعه‌ای که از رحلت پیامبر بر من فرود آمد به گونه‌ای سهمگین بود که به گمان من اگر بر کوههای سر به آسمان ساییده و استوار، چنین سنگینی و فشاری وارد می‌شد، نمی‌توانستند زیر آن بار سنگین قامت برافراشته دارند. [صفحه ۵۴۸] من در آن شرایط می‌دیدم که مردمی از خاندانم به گونه‌ای تاب و توان از کف داده‌اند که نمی‌توانند غم و اندوه خویش را کنترل کنند و خود را نگاه دارند و بر این فاجعه‌ای که بر آنان فرود آمده است توان تحمل داشته باشند، چرا که فشار مصیبت و موج اندوه و جزع، شکیایی شان را به پایان برده و دستگاه خرد و تصمیم‌گیری آنان را متزلزل ساخته و میان دستگاه دریافت و ابلاغ سخن گفتن و شنیدن آنان این مصیبت عظیم، حایل شده است. «اعلن بها كتاب الله- جل ثناوه- في افنيتكم» این مصیبت را کتاب خدا که در خانه‌های شما به صورت‌های گوناگون تلاوت می‌گردد، برای همه اعلان کرد. همان تلاوت آیاتی که شامگاهان و بامدادان در خانه و مسجد با صدای بلند و یا آهسته طنین انداز است و از مصیبت رحلت آن حضرت خیر می‌دهد. و در نسخه‌ی دیگری «في قبلتكم» آمده است که منظور مسجد یا نمازخانه‌ای است که در آنجا قرآن شریف تلاوت می‌گردد. «في ممساكم و مصباحكم» «و در نشست‌های شامگاهی و بامدادی شما...» شما پس از رحلت او بامدادان و شامگاهان آیاتی را می‌شنوید که تلاوت می‌شود و از سوگ او حکایت دارد. «هتفا و صراخا» و این گزارش از رحلت پیامبر به وسیله‌ی تلاوت آیات به صورت‌های گوناگون است. گاه با صدای رسا و گاه با صدای آهسته. «و تلاوة و الحانا» گاه با خواندن سریع و زمانی با تلاوت آرام. «و لقبه ما حل بانیائه و رسله، حکم فصل، و قضاء حتم.» ]

صفحه ۵۴۹] این فرمان قطعی و سرنوشت پاینده‌ای است که پیش از او بر همه‌ی پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده، قانون جهانشمول مرگ که بر همه‌ی پیامبران فرود آمد، از قوانین قطعی و تردیدناپذیری است که آفریدگار هستی بر همه‌ی موجودات زنده و انسانها مقرر فرموده است. مرگ سنت و قانون خداست که همه‌ی بندگان او از انسانهای عادی گرفته تا پیامبران را شامل می‌شود و همه سرانجام به سوی او بازخواهند گشت. و آنگاه فاطمه علیها السلام به این آیه‌ی شریفه استدلال کرد که: «و مامحمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اfan مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقيبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين...» [۳۲۲]. «و محمد، جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمدند و درگذشتند؛ آیا اگر او جهان را بدرود گوید یا کشته شود، شما از عقیده‌ی خویش بر می‌گردید؟ هر کس از عقیده‌ی خویش بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رساند و خداوند بزودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.» فاطمه علیها السلام بدان جهت بر این آیه‌ی شریفه استدلال کرد تا روشن سازد که محمد برترین پیامبر خدا بود که پیش از او نیز پیام آوران بسیاری آمدند و رسالت خویش را ابلاغ کردند و رفتند. از این رو پدیده‌ی مرگ و رحلت باید در مورد او شگفت‌انگیز بنظر برسد، بلکه این سنت و قانون پاینده و جهانشمول خداست و سیره و روش او با دیگر پیامبران نیز همین گونه بوده است. و نیز روشن سازد که با رحلت پیامبر این تصور باطل جان گیرد که پس از او شریعت و سنت او نیز پایان می‌پذیرد و شرافت و حرمت او نیز می‌توان مورد اهانت و هتك حرمت قرار داد. «افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم؟» [صفحه ۵۵۰] اگر خدا او را از این سرا به سرای باقی برگزید و جان را بدرود گفت و یا دشمنان حق‌ستیز او را به شهادت رسانندند، شما مومنان باید به واپسگرایی روی آورید و پس از ایمان به کفر بازگردید؟ در آیه‌ی شریفه، ارتداد به ارتجاج و واپسگرایی معنا شده است. «و من ينقلب على عقيبه...» و هر کس واپسگرایی را در پیش گرفت و مرتد شد هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، بلکه به خودش زیان می‌رساند و خدای حق‌شناس، پاداش سپاسگزاران را خواهد داد.» [صفحه ۵۵۱]

## ادامه‌ی خطبه

### اشاره

ایها بنی قیله! الهم تم تراث ایه؟ و انتم بمرای منی و مسمیع و منتدى و مجتمع؟ تلبسکم الدعوه و تشملکم الخبرة و انتم ذوو العدد و العده و الاداء و القوه، و عندکم السلاح و الجنۃ، توافقکم الدعوه فلا تجیبون، و تاتیکم الصرخه فلا تغیيون (تعینون)؟ و انتم موصوفون بالکفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النخبه التي انتخبت و الخيرة التي اختبرت. قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الامم و كافحتم البهم، لا نبرح او تبرحون، نامرکم فتاتمرون، حتى اذا دارت بنا رحی الاسلام و در حلب الايام، و خضعت نعرا الشرک، و سکنت فوره الافک، و خمدت نیران الكفر، و هدات دعوه الهرج، و استوثق (استوشق) نظام الدين! فانی حرتم بعد البيان؟ و استرتم بعد الاعلان؟ و نکھستم بعد الاقدام؟ و اشرکتم بعد الايمان؟ «الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوكم اول مرة اتخشونهم فالله الحق ان تخشوه ان کتم مومنین». [۳۲۳]. الاقد ارى ان قد اخلدتم الى الخفظ، و بعدتم من هو الحق بالبسط و القبض، هو خلوتم الى الدعه و نجوتم من الضيق بالسعه، فمججتم ما وعيتم، و دسعتم الذى تسوغتم. «فإن تکفروا انتم و من في الارض جميعا فان الله لغنى حميد». [۳۲۴]. الا: قد قلت ما قلت على معرفه بالخدله التي خامرتكم و الغدره التي استشعرتها قلوبکم، و لكنها فيضه النفس، و نفثه الغیض (الغیظ) و خور القنا و بشة الصدر و تقدمه الحجه. [صفحه ۵۵۲] فدونکمها فاحتقبوها دره الظهر نقیه (نقیه) الخف، باقیه العار، موسومة بغضب الله و شنار الابد، موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع على الافندة. فبعین الله ما تفعلون «و سیعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون». [۳۲۵]. و انا ابئه نذیر لكم بین یدی عذاب شدید، فاعملوا «انا عاملون و انتظروا انا منتظرون»! [۳۲۶]. هان ای فرزندان اوس و خزر! آیا من در مورد میراث پدرم مورد ستم و بیداد قرار گیرم با اینکه شما شرایط

مرا می‌نگرید و سخنان مرا می‌شنوید و دارای انجمن و توان و آمادگی فراوانی هستید؟ شما ندای دادخواهی و فراخوانی مرا دریافت می‌دارید اما پاسخ نمی‌دهید، و ناله‌ی مظلومیت من به گوش شما می‌رسد اما مرا یاری نمی‌کنید، و این در حالی است که به رزم‌آوری و پیکارگری وصف شده‌اید و به خوبی و شایستگی شهرت یافته‌اید و برگزیدگانی هستید که بوسیله‌ی پیامبر انتخاب شده‌اید. شما در راه یاری قرآن و پیامبر، با حق‌ستیزان عرب کارزار کردید و رنج جهاد را به جان خریدید. با گروه‌های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان، بی‌هیچ دلهره پیکار نمودید. شما همواره فرمان ما خاندان وحی و رسالت را، اطاعت می‌کردید تا بدینوسیله آسیای اسلام بر محور وجود ما به چرخش درآمد، و شیر در پستان روزگاران فرونی یافت، و نعره‌ی تجاوز کارانه‌ی شرک در گلوها بند آمد، و شعله‌های کفر به خاموشی گرایید و فراخوان به آشوب و فتنه، در نطفه خفه شد، و دین خدا در جامعه و دلهای مردم استوار گردید. اما اینک که مرز ارزشها و ضدارزشها بوسیله‌ی پیامبر ترسیم شده است، چرا بهت‌زده مانده‌اید؟ و پس از روشن شدن حقایق، چرا آن را پوشیده می‌دارید؟ و چرا پس از بستن پیمان، اینک عهدهای خویش را می‌شکنید؟ و چرا پس از [صفحه ۵۵۳] ایمان، دگرباره راه شرک را پیش گرفتید؟ چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر را نمودند، کارزار نمی‌کنید؟ در حالی که آنان نخستین بار پیکار با شما را آغاز کردند. آیا از آنان می‌ترسید با اینکه سزاوارتر است از او (خدا) بترسید، اگر ایمان دارید. هان بهوش باشید! شما را چنین می‌نگرم که به تن آسایی خو گرفته، و شخصیت والایی را که برای هدایت جامعه و تدبیر امور و رفع گرفتاری‌ها از همه شایسته‌تر و پرتوان‌تر بود کنار زده، و به تبلی و خزیدن در خلوت تن سپرده‌اید. هنگامی که گشایش در کارها یافتید از سختی انجام مسؤولیت به فراخنای زندگی راحت طلبانه خزیدید. و سرانجام هر آنچه از ایمان و شناخت به آسانی حفظ کرده بودید، ناخواسته بیرون افکنید، و هر آنچه نوشیده بودید به اکراه بالا آوردید. اما هشدارتان باد که اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید، این کارتان به خدا زیانی نمی‌رساند، چرا که خداوند بی‌نیاز از همگان و ستدده است. هان! بهوش باشید که آنچه می‌بایست، من با شناخت کامل به شما گفتم با این که خوب می‌دانم که وانهادن حق و یاری نکردن آن، اینک با پوست و گوشت شما درآمیخته، و نیرنگ و دجالگری، قلب شما را ربوده است، اما این سخن بخاطر لبریز شدن جان و بیرون افکنندن خشم درونی و اندوهی است که در کران تا کران سینه و گستره‌ی قلبم موج می‌زند. آری گفتنه‌هایی که گفته شد برای اتمام حجت بود. اکنون که حق را روشن ساختم... اینک مرکب خلافت را بگیرید، اما بهوش باشید که پشتش زخم خورده، پایش شکاف برداشته، و داغ ننگ عار بر پیشانی او باقی است، و نشان از غضب خدا و رسایی ماندگار را، با خود دارد و سرانجام نیز به آتش خشم خدا که تا اعماق دلها نفوذ می‌کند، خواهد پیوست. آنچه شما انجام می‌دهید در پیشگاه خدادست و به همین زودی بیدادگران خواهند [صفحه ۵۵۴] دانست که به چه بازداشتگاه شومی باز خواهند گشت، و چه سرنوشت دردناکی در انتظار آنهاست. و من دخت همان کسی هستم که شما را از عذابی سخت، که سر راه شماست هشدار داد. پس شما هر آنچه می‌خواهید انجام دهید، ما نیز کار خویش را انجام می‌دهیم، و شما در انتظار کیفر عملکرد ظالمانه‌ی خود باشید که ما نیز در انتظار پاداش شکوهبار عملکرد خویش هستیم.

## هشدار به مردم

هان ای فرزند «قیله»! واژه‌ی «ایها» به مفهوم دور باد، و نیز به معنای دستور به سکوت دادن، و یا به مفهوم فزوون‌خواهی در شنیدن سخن است. و فرزندان «قیله» منظور دو عشیره‌ی بزرگ «اویس» و «خرزج» می‌باشند که در مورد آنان سخن رفت. «الا هضم تراث ابی؟» آیا من در مورد میراث پدرم و ارث او، مورد ستم و بیداد قرار گیرم؟ و در نسخه‌ی دیگری «ایه» آمده است که «هاء» در اینجا برای وقف و سکون است و معنای سخن این است که: آیا در مورد ارث پدرم پیامبر، به من ستم روا دارند؟ «و انتم بمرای منی و مسمع» با اینکه شما شرایط مرا می‌نگرید و سخنام را می‌شنوید؟ شمایان اینک در محفل و مسجدی هستید که من نیز در آن در آن

محفل هستم، شما حضور دارید. هم سخنان مرا می‌شنوید و هم شکایتم را، و هم روزگار و ستمدیدگی ام را شاهدید. اما به یاری من و عقب راندن ظالمان و غاصبان برنمی‌خیزید؟ «تبیسکم الدعوه» [صفحه ۵۵۵] ندای دادخواهی مرا می‌شنوید. «و تشملکم الخبرة» و از وضعیت من آگاهید و همه چیز را می‌دانید. و در نسخه‌ی دیگری. «و تشملکم الحيرة» آمده است که معنای آن چنین می‌شود و در برابر این رویداد غبار و در گیری نابرابر، حیرت‌زده ایستاده‌اید. «و انتم ذووالعد و العدة» و شما دارای نفرت بسیار و توانایی و آمادگی فراوانید.» از نظر شما اندک نیستید تا به کمبود نفرات بهانه آورید، و از یاری من و دفاع از حقوق و امنیت و آزادی من خوداری کنید. بلکه شمایان از نظر جمعیت شمارtan بسیار است. «و الاداء و القوة» «و دارای نیرو و وسائل دفاعی و امکانات برای یاری حق هستید.» «و عندكم السلاح و الجنّة» و ساز و برگ و زره و سپر نزدتan بسیار است که در گذشته بوسیله‌ی آنها پیکار نموده و در راه خدا جهاد کرده‌اید و نیز وسائل دفاع نزد شما موجود است. «توافیکم الدعوه فلا تجیبون» شما ندای دادخواهی و فراخوان مرا دریافت می‌دارید اما پاسخ نمی‌دهید. «و تاتیکم الصرخة فلا تعینون» و ناله‌ی دادخواهی و مظلومیت من به گوش شما می‌رسد اما مرا یاری نمی‌کنید. «و انتم موصوفون بالكافح» این در حالی است که شما به رزم آوری و پیکارگری وصف شده‌اید. و به جهاد در راه خدا و استقبال دشمن تجاوز‌کار و آمادگی برای رویارویی با آن، مشهور و معروفید. [صفحه ۵۵۶] «المعروفون بالخير والصلاح» «و به خوبی و شایستگی و انجام کارهای پسندیده شناخته شده‌اید.» «و النخبة التي انتخبت» «و برگزیدگان شایسته‌ای بودید که بوسیله‌ی پیامبر برگزیده شده‌اید.» پیامبر از میان همه‌ی شهرها و مناطق، «مدینه» را برگزید و برای رسیدن به اهداف بلند و آرمانهای خویش به اینجا هجرت کرد. «و الخيرة التي اختيرت» «و برگزیدگانی بودید که برگزیده شدید.» پیامبر شما را برای یاری خویش انتخاب کرد و به همین دلیل هم بسوی شما و شهر شما هجرت نمود. «قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب» و شما برای یاری پیامبر و برتر و بالاتر شاختن کلمه‌ی حق و آین اسلام با عرب کارزار کردید و رنج و زحمت را به جان خریدید. چرا که در رنج‌ها و پیکارهای فراوان رنج و خستگی و گرما و سرما و زخم و شهادت را پذیرفتید و فداکاریها نمودید. «و ناطحتم الامم و كافحتم البهم» «و با گروه‌های گوناگونی کارزار کردید و با شجاعان بی هیچ ترس و تزلزل جنگیدید.» با ملت‌هایی چون یهود و نصاری و شرک گرایان عرب و... پیکار نمودید و در همه‌ی این مراحل هدفان دفاع از پیامبر خدا بود. «لا نبرح او تبرحون، نامركم فتاتمرون» ما همواره برنامه‌ریزی می‌نمودیم و امور را رهبری می‌کردیم و شما برنامه‌ها و دستورات را اجرا می‌کردید و گوش به فرمان ما بودید. «و حتى اذا دارت بنا رحى الاسلام» «تا سرانجام آسیای اسلام به تلاش و کوشش مشترک می‌کردید و دین و گروه‌های شرک گرایان عرب و... پیکار نمودید و در همه‌ی این مراحل هدفان دفاع از پیامبر خدا بود. «لا نبرح او چرخش درآمد.» [صفحه ۵۵۷] شما به فرماندهی ما کارزار کردید و یا به جان خریدن رنجها و مشکلات یک پیکار قهرمانانه و مبارزه‌ی اساسی، آنقدر این کار سترگ ادامه یافت که روند جامعه دگرگون شد و آسیای اسلام به چرخش افتاد و شئون گوناگون دین و دنیای جامعه در پرتو تلاشهای صادقانه و تدابیر شایسته‌ی ما، آنگونه که شایسته و بایسته بود نظام یافت. «و در حلب الايام» و پستان روزگاران به شیر آمد. و غایم و خیرات بخاطر فتوحات پی در پی بسان شیری که از پستان جاری گردد به فراوانی به جریان افتاد. «و خضعت ثغرة الشرك» و عربده‌های شرک به خاموشی گراید. گردن گردنکشان شرک گرایان به زیر آمد و بینی پربادشان به خاک مالیه شد. در برابر اسلام سر فرود آوردند و از درجه‌ی اعتبار ساقط شدند و به زباله‌دان تاریخ رفتند. «و سکنت فورة الافك» «و دیگ فوران دروغ و تهمت از جوشش بازماند.» «و خمدون نيران الكفر» و آتش کفر و جنگهایی که کافران شعله‌ور می‌ساختند، همه رو به خاموشی گراید. «و هدات دعوه الهرج» و فراخوان به سوی هرج و مرچ و آشوب آرام گرفت، و دعوت بسوی فتنه‌انگیزی و باطل گرایی به سکوت گراید و اضطراب و دلهز به آرامش پیوست. «و استووس نظام الدين» و نظام دین و آین استقرار یافت و امور و شئون آین پس از پراکندگی به یگانگی و هماهنگی و نظام کامل پیش رفت. «فانی حرتم بعد البيان؟» [صفحه ۵۵۸] پس چگونه پس از اعلام آن، به حیرت گرایید؟ و چرا پس از این مقدمات و روشن شدن شرایط گذشته و حال برایتان، باز هم به آفت بهت‌زدگی و حیرت گرفتار آمدید؟ «و اسررتهم بعد الاعلان؟» «و پس از آن مرحله‌ی آشکار

اعلان ایمان و یاری حق، دگر باره به نهان کاری گرایید؟» و کارهایی را که روشن و آشکار است نهان می‌کنید و یا ژست نهانکاری می‌گیرید؟ «و نکضم بعد الاقدام» و پس از آن پیشترانی و پیشگامی عقب گرد نمودید؟ و پس از اظهار اسلام و گرایش به پیامبر و قرآن به واپسگرایی روی آوردید؟ «و اشرکتم بعد الايمان؟» و پس از ایمان به شرک روی آوردید. و با مخالفت ورزیدن با پیامبر در مورد خاندان و دستوراتش در این باره به خدا شرک ورزید؟ «الا تقاتلون قوماً نكثوا إيمانهم و همها با خراج الرسول و هم بدوكم أول مرءة اتخشونهم فالله الحق ان تخشوه ان كنتم مومين». [۳۲۷]. آیا با مردمی که سوگند خویش را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر از مدینه را نمودند و بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، کارزار نمی‌کنید؟ آیا از آنها می‌ترسید با اینکه اگر ایمان داشته باشید سزاوارتر است که تنها از خدا بترسید. این آیه‌ی شریقه گرچه در مورد مشرکان مکه یا گروه یهود و نصاری در مدینه فرود آمده بود، که گروه نخست می‌خواست ظالمانه پیامبر را از شهر و دیار خویش بیرون کند و یهود و نصاری نیز در مدینه پیمان خویش را گسته و در اندیشه‌ی شوم بیرون کردن پیامبر از مدینه بودند. اما فاطمه علیها السلام با ژرف نگری خویش این آیه‌ی شریقه را در میان [صفحه ۵۵۹] سخنان روشنگرانه‌ی خویش گنجانید تا آنان را به یاری و همکاری خویش در راه حق و عدالت و پیکار مسالمت آمیز با ظلم و استبداد تشویق کند. آن حضرت با این کار خویش هرگز نه در اندیشه‌ی آشوب و فتنه بود و نه در پی خونریزی و لشکرکشی و تشکیل حزب و گروه و رهبری آن برای پیکار سخت با حکومت غاصب، بلکه او به حال و زور مردم و جهت‌گیریها و موقعیت آنان آنگونه که می‌باید آگاه بود و نیک می‌دانست که این نقشه‌ی شوم در پشت پرده کشیده شده است به همین جهت فرمود: «الا: قد اخلدتني الى الخفـض» «بهوش باشید که من می‌ینم که شما به راحت طلبی و زندگی پرزرق و برق و گستردۀ دل بسته‌اید». «و ابعدت من هو احق بالبسط و القـض» و بزرگمردی را که زینده‌ترین انسانها به اداره‌ی جامعه و رهبری دین بود، از زمامداری جامعه دور ساخته‌اید. شما امیر مومنان را که شایسته‌ترین و سزاوارترین انسانها پس از پیامبر به امامت راستین و هدایت کشته‌ی دین و دنیای جامعه و تصرف در امور و شئون بود، از صلحه‌ی زندگی اجتماعی خویش دور ساختید. «و خلوتـم بالـدـعـة» «و با راحت طلبی و تن آسایـهـم آغـوشـ گـشـتـید». «و نجـوتـمـ منـ الضـيقـ بالـسـعـةـ» و به پندار خویش از تنگنای (مقررات عادلانه) به فراخنای آن نجات یافید. چرا که امیر مومنان نه مرد سستی و سهل‌انگاری و سازشکاری بود و نه کسی را در بخشش بر دیگری امتیاز و برتری می‌داد. و این واقعیت برای شما خوشایند نبود و تنگنا محسوب می‌شد. به همین دلیل با بریدن از آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها و دست [صفحه ۵۶۰] بیعت سپردن به دیگری به پندار خویش ازین تنگنا جستند و بسوی عنصری که فرمانبردار شماست و آنچه را شما دنیا پرستان بخواهید خواهد خواست و فرمان خواهد داد، شتابتی. «فمجـجـتـمـ مـاـ عـيـتمـ» «و با اينـ كـارـ آـنـچـهـ رـاـ حـفـظـ كـرـدهـ بـوـدـيـدـ اـزـ دـهـانـ بـيـرونـ اـفـكـنـدـيـدـ». «و دـسـعـتـمـ الذـىـ تـسـوـعـتـمـ» «و آـنـچـهـ رـاـ فـرـوـبـرـدـ بـوـدـيـدـ بـالـآـورـدـيـدـ». با این حرکت زشت و ظالمانه‌ی خویش، همه‌ی آنچه را به آسانی و لذت نوشیده بودید بالا آوردید. منظور این است که شما از دین خدا بیرون رفته و ایمان و پروا را به دور افکنید. به همین جهت فاطمه علیها السلام با تلاوت این آیه‌ی مبارکه سخن خویش را ادامه می‌دهد که: «فإن تکفروا انتم و من في الأرض جمـعاـ فـانـ اللـهـ لـغـنـيـ الحـمـيدـ» [۳۲۸]. اگر شما و همه‌ی مردم روی زمین کفر ورزید، (به خدای زیانی نخواهد رسید). چرا که خداوند در خورستایش است و شمایان جز به خویشتن زیان نمی‌رسانید و جز با از دست دادن دین و ایمانتان به خود زیان و خسaran وارد نمی‌آورید. «الـاـ: قـدـ قـلتـ مـاـ قـلـتـ عـلـىـ مـعـرـفـةـ مـنـ بـالـخـذـلـةـ التـىـ خـامـرـتـكـمـ» بهوش باشید که آنچه را من بیان کردم بر اساس شناخت کامل از آن آفت سستی و بی‌تعهدی است که در وجود شما پدیدار گشته است. فاطمه علیها السلام می‌فرماید: من از جهت‌گیریهای آگاهم و هواهای دل شما را می‌شناسم و اینک که شما را مخاطب ساخته و از شما می‌خواهم که برای دادخواهی [صفحه ۵۶۱] من و یاری حق و عدالت پایخیزید، نیک می‌دانم که شما مرا یاری نخواهید کرد و برای برآمدن خواسته‌ی به حق و عادلانه‌ی من، گامی برخواهید داشت. اما بیش از همه خود زیان خواهید کرد. «و الغـرـةـ التـىـ اـسـتـشـعـرـتـهـاـ قـلـوبـكـمـ» و آن فریب و پیمان شکنی و بی‌وفایی است که قلبهایتان آن را پوشش خویش ساخته است. «اسـتـشـعـرـتـهـاـ قـلـوبـكـمـ» در فرهنگ و زبان

عرب، به مفهوم پوشیدن جامه‌ی زیرین و یا پوشیدن چیزی زیر لباس و چسباندن آن به بدن است. فاطمه علیها السلام در این فراز از سخن تاریخی خویش می‌فرماید: من بر این واقعیت آگاهم که فریب و خیانت بر دلهای شما چسبیده و قلبها یتان را پوشش خویش ساخته است. واژه‌ی «غدر» به مفهوم بی‌وفایی و خیانت است و منظور این است که من با شناختی که از آفت بی‌وفایی و پیمان‌شکنی موجود در دلهای شما دارم، هرگز از شما انتظار وفاداری و تعهد دارم و می‌دانم که مرا در راه حق و عدالت یاری نخواهید کرد. «ولکنها فیضه‌النفس» اما اینها جوشش دل اندوه‌گین است. این‌ها بیان رنجها و دردهای درونی است. همانگونه که ظرف آنگاه که از آب لبریز شد، سرزیر می‌کند، همانگونه هم دل انسان، آنگاه که از غم و اندوه مالامال گشت و حزن بر آن فشار آورد و استیلا یافت، با یک تکان فوران می‌کند و می‌جوشد و بیرون می‌ریزد. «ونفثة الغيظ...» و بیرون ریختن موج خشم است. این‌ها نشانه‌ی خشم موجود در درون گوینده است. همانگونه که جریان خون و خونریزی از زخم اندرون حکایت می‌کند. [صفحه ۵۶۲] «و خور القنا...» و نشان درد و رنجی است که نهان داشتن آن دیگر نشاید. «وبشة الصدر...» و فوران اندوه و ناراحتی سینه‌ی پر درد است. حضرت یعقوب می‌فرماید: «انما اشکو بشی و حزنی الی الله...» جز این نیست که شرح اندوه خویش را تنها به خدای می‌برم. [۳۲۹]. از این رو همان درد و رنجی که دارنده‌ی آن دیگر توان نهان داشتن و به دل کشیدن آن را ندارد، آن را آشکار می‌سازد. «و تقدمه الحجۃ» و ارائه حجت و پیش‌افکنندن دلیل و برهان است... اینک من شمایان را روی سخن قرار داده و آنچه گفتی بود، گفتم در حالی که نه چشم طمع به یاری شما را دارم و نه امید به حمایتان از موضع عادلانه و حقوق پایمال شده‌ام. آنچه گفتم بخاطر دو اصل اساسی روانی و دینی بود که علت روانی آن بیان گردید. اما علت مذهبی و دینی این سخن تاریخی این است که با شما اتمام حجت کنم، دلیل و برهان خویش را بر شما ارائه دهم و حقایق جاری را آنگونه که رخ داده و شما را به احساس مسؤولیت و انجام وظیفه الزام می‌کند، همه را با دلیل و برهان برای شما ترسیم نمایم و با صدای رسا اعلان کنم تا در روز رستاخیز عذر و بهانه‌ای نداشته باشید که در پیکار میان حق و باطل، دچار غفلت و فراموشی یا ناآگاهی شدید. من با سخنان خویش نه برای کسی جای بهانه و عذری می‌گذارم و نه برای سخنوری جای چون و چرا و سخنی. من خویشن را با نام و نشان و حسب و نسب معرفی کردم، مسائل و حقایق مربوط به امامت راستین را برای شما روشن ساختم، ماجراهی غمانگیز [صفحه ۵۶۳] «فَدَكَ» و پایمال شدن حق مسلم خویش را باز گفتم و در این مورد به آیات روشنگر قرآن در مورد قانون «ارث» به عنوان یک اصل جهان‌شمول و نیز میراث‌بردن پیامبران و فرزندان آنان به نص قرآن شریف استشهاد جستم و پس از همه‌ی اینها شما را به یاری خویش و دادخواهی از حقوق پایمال شده‌ام فراخواندم. اما دریغ و درد که در جامعه‌ی شما کسی که به دادخواهی ام پاسخ مثبت دهد و مرا در راه خداو عدالت یاری کند، نیافتم. «فدونکموها فاختقبوها دبره الظہر» پس زمام مرکب خلافت را برگیرید و باربند خویش را سخت بندید، اما بهوش باشید که پشت این شتر زخم است. «نقبة الخف» و پای آن تاول‌زده و سوراخ است و بسوی هدف پیش نخواهد رفت. «وباقیه العار» و ننگ و عار آن (با شیوه‌ی زشت و ظالمانه‌ای که برگزیدید) تا آخرین ورق تاریخ و گذشت عصرها و نسلها برای شما پاینده است و در سرای آخرت نیز دامن شما را خواهد گرفت. «مرسومة بغضب الله و شمار الا بد» و از خشم خدا نشان خورده و به ننگ پاینده و عار ماندگار علامت‌زده است. آری، بر ناقه‌ی این خلافت ظالمانه نشان غصب و خشم خدا خورده و علامت ننگ و عار پایان ناپذیر و همیشگی. «موصوله بنار الله الموقدة التي تطلع على الافتءة» و دست یازنده به آن، به آتش برافروخته خدا که تا ژرفای دلها را می‌گیرد و می‌سوزاند، برافکنده خواهد شد. به آن آتشی که فروزان است و دم به دم برافروخته تر و شعله‌ورتر خواهد گشت و برون و درون انسان را خواهد سوزانید و به اعماق جان او نیز خواهد رسید. [صفحه ۵۶۴] «فَبِعِينَ اللَّهُ مَا تَفْعَلُون» (هرچه می‌خواهید انجام دهید که) آنچه می‌کنید در برابر چشم خدا انجام می‌دهید. خدای عادل همه‌ی رفتار و عملکرد شما را می‌بیند و چیزی از کردار شما بر او پوشیده نمی‌ماند. به گونه‌ای که گویی هماره در محضر او هستید. «و سیعلم الذين ظلموا ای منتقلب ینقلبون». «بزودی آنانکه ستم نمودند درخواهند یافت که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت.» خواهند دانست که به کدامین

کیفر جزا داده خواهند شد و به کدامین طبقه‌ی دوزخ و عذاب خوارکننده و دردنگ آن، وارد خواهند شد. «و انا ابئه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید». و من دخت همان بزرگمردی هستم که شما را از عذابی سخت که پیشا روی شمام است، هشدار داد. فاطمه علیها السلام در بیان خویش به آیه‌ی شریفه اشاره فرمود که: «يا ايها النبى انا ارسلناك شاهدا و مبشرها و نذيرها». [۳۳۰]. هان ای پیامبر! ما تو را گواه و مؤذه دهنده و بیم‌رسان، فرستادیم و روشن ساخت که هان بداینید که من دخت یگانه‌ی همان پدرم، دخت محمد (ص). همان پیشوای بشردوست و خیرخواهی که شمایان را از عذاب سختی که برای بیدادگران و تبهکاران آماده شده است، هشدار و برای نجات انسانها کوشید. «فاعملوا انا عاملون» پس شما کار خویش را انجام دهید و هرچه می‌خواهید ستم و بیداد بر ما روا دارید. ما نیز به وظیفه‌ی خویش عمل خواهیم کرد و در راه خدا شکیبایی و پایداری پیشه خواهیم ساخت. [صفحه ۵۶۵] «وانظررو انا منتظرُون» شما منتظر میوه‌ی تلخ و ثمره‌ی شوم عملکرد ظالمانه‌ی خویش باشید، ما نیز به انتظار پاداش شکیبایی و پایداری و ایمان و اخلاص خویش خواهیم بود. [صفحه ۵۶۶]

## پاسخ ابوبکر

### اشاره

فاجابها ابوبکر عبد الله بن عثمان و قال: يابنَةُ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطْوَفَا كَرِيمَا، رَوْفَا رَحِيمَا، وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا الْيَمَا وَ عَقَابًا عَظِيمًا، أَنْ عَزَّوْنَا وَ جَدَنَا إِبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ، وَ اخَا الْفَكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ، آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعِدَهُ فِي كُلِّ اْمْرٍ جَسِيمٍ، لَا يَحْكُمُ الْأَكْلَ سَعِيدٌ، وَ لَا يَغْضُكُمُ الْأَكْلَ شَقِيقٌ، فَإِنَّتُمْ عَتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبِينَ وَ الْخَيْرِ الْمُنْتَجِبِينَ، عَلَى الْخَيْرِ اَدْلَتْنَا، وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالَكُنَا، وَ اَنْتَ يَا خَيْرَ النِّسَاءِ! وَ ابْنَةُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وَفْرِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ، وَ لَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صَدْقَكَ، وَ اللَّهُ مَا عَدَوْتَ رَأِيَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ!!! وَ لَا -عَمِلْتَ الْأَكْلَ- بِاَذْنِهِ، وَ اَنَّ الرَّائِدَ لَا -يَكْذِبُ اَهْلَهُ، وَ اَنَّ اَشْهَدَ اللَّهَ وَ كَفِي بِهِ شَهِيدًا، اَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورُثُ ذَهَبًا وَ لَا فَضَّةً وَ لَا دَارَا وَ لَا عَقَارًا وَ اَنْمَا نُورُثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَ الْعِلْمَ وَ النِّبَوَةَ، وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طَعْمَةٍ فَلُو الْأَمْرِ بَعْدَنَا، اَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ». وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلَتْهُ فِي الْكِرَاعِ وَ السَّلَاحِ، يَقَاتِلُ بَهَا الْمُسْلِمُونَ وَ يَجَاهُهُنَّ الْكُفَّارَ وَ يَجَاهُهُنَّ الْمُرْدَهَ الْفَجَارَ وَ ذَلِكَ بِاجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ! لَمْ اَنْفَرَدْ بِهِ وَحْدَى وَ لَمْ اَسْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّايِ فِيهِ عَنْدِي، وَ هَذِهِ حَالَى وَ مَالِى، هَى لَكَ وَ بَيْنَ يَدِيكَ، لَا تَزُوِّى عَنْكَ وَ لَا تَدْخُرْ دُونَكَ، وَ اَنْتَ سِيدَ اَمَّةِ اِيْكَ، وَ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لَبَنِيْكَ، لَا يَدْفَعُ مَالِكَ مِنْ فَضْلِكَ، وَ لَا يَوْضُعُ فِي عَرْفِكَ وَ اَصْلِكَ، حَكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكْتَ يَدِيْكَ، فَهَلْ تَرِينَ اَنَّ اَخَالَفَ فِي ذَلِكَ اَبَاكَ؟ آنَّگَاهَ ابوبکر به پاسخگویی پرداخت و گفت: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر خدا! براستی که پدرت بر مردم با ایمان پر عطفت و پر کرامت و پر مهر و بخشایشگر، و بر کفر گرایان و ستمکاران، عذاب و کیفری سهمگین بود. اگر نسبت او را جستجو کنیم، [صفحه ۵۶۷] آن حضرت را پدر تو خواهیم یافت، نه دیگر بانوان. و او را برادر شوی گرانمایه‌ی تو خواهیم دید نه دیگران. آن حضرت او را بر هر دوست و نزدیکی، برتری داد و از میان همگان، او را برگزید و شوی شهسوار تو نیز آن حضرت را در نزدیکترین و پر خطرترین کارها و قهرمانانه و پر اخلاقی‌یاری کرد. شما خاندان رسالت را دوست نمی‌دارد مگر نیکبخت واقعی، و با شما دشمنی نمی‌ورزد مگر شقاوت پیشه‌ی دنیا و آخرت. چرا که شمایان خاندان پاک و پاکیزه‌ی پیامبر خدا هستید و برگزیده‌ی نجیب‌ترین عصرها و نسلها. شما مردم را بسوی بهشت پر طروات خدا و راههای روشن او راهنمایی می‌کنید. و تو بویژه، ای برگزیده‌ی بانوی عصرها و نسلها! و دخت فرزانه‌ی برترین پیام‌آوران! بی هیچ تردیدی در گفتارت راستگویی و در نبوغ و اندیشه و خرد بسیارت، بر همگان پیشگام و پیشستازی. تو هرگز از حقوق خویش بازداشته نخواهی بود و در راستگویی‌ات، چون و چراکنده‌ای نخواهی یافت. به خدای سوگند! من گامی از دیدگاه پیامبر فراتر نخواهم گذاشت و جز به اذن او کاری نخواهم نمود

و سردمدار جامعه به مردم خویش دروغ نمی‌گوید. من اینک خدای را به گواهی می‌خوانم و او گواهی بسنده است که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «ما گروه پیام آوران، نه دینار و درهمی به ارث می‌گذاریم و نه خانه و مزرعه‌ای. ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از موادغذایی و امکانات اقتصادی نزد ماست، همه در اختیار زمامدار پس از ما، قرار خواهد گرفت تا در مورد آنها به هر گونه‌ای که صلاح‌اندیشی کند، حکم نماید. و ما آنچه را که اینک شما در مورد آن سخن می‌گویی و آن را می‌طلبی برای خرید ساز و برگ دفاعی، اختصاص داده‌ایم تا مردم مسلمان، بواسیله‌ی آن، کارزار نمایند و با [صفحه ۵۶۸] کفر گرایان و سرکشان بداندیش و بدکار به پیکار برخیزند. این سیاست را به همراه همه‌ی مسلمانان آغاز کردم و خود به تنها‌ی آن را در پیش نگرفته و بر دیدگاه خویش استبداد نمی‌ورزم. و اینک این حال و روز و این هم ثروت و دارایی من است که همه را در اختیار تو می‌گذارم. نه چیزی از شما گرفته می‌شود و نه برای کسی جز شما گنجینه و ذخیره می‌گردد. چرا که تو سalar امت پدرت هستی و درخت بارور و تناور و پاک و پاکیزه برای فرزندانت. برتری و امتیازات ویژه‌ی تو را کسی انکار نخواهد کرد و اصل و فرع تو را کسی نمی‌تواند فرونده و پست انگار و فرمان تو در دارایی شخصی من نافذ است. آیا اینک روا می‌دانی که در این مورد برخلاف دیدگاه و عملکرد پدرت پیامبر، رفتار کنم؟

### اعتراف به برقری‌های امیر مومنان

دخت فرزانه‌ی پیامبر تا اینجا آنچه را شایسته و بایسته بود، همه را به بهترین صورت و کامل‌ترین شکل و شرایط ممکن بیان فرمود و حقایق را روشن ساخت و اینک رئیس حکومت کودتاست که برای پاسخگویی، وارد میدان می‌گردد و می‌کوشد تا سخنان روشنگرانه‌ی فاطمه علیها السلام را به گونه‌ای پاسخ دهد. او سخن خویش را بدینصورت آغاز کرد: فاجابها ابویکر... و قال: یا بنه رسول الله! هان ای دخت فرزانه‌ی پیامبر خدا! سبحان الله!! آیا براستی ابویکر سالار بانوان گیتی را می‌شناسد و در همان حال در برابر او اینگونه موضع‌گیری می‌نماید؟! [صفحه ۵۶۹] لقد کان ابوک بالمؤمنین عطفاً کریماً، رعوا رحیماً... راستی که پدرت نسبت به مردم باایمان پر عطف و بزرگوار و پرمهر و بخشایشگر بود و بر کافران عذابی دردناک و کیفری سهمگین. اینها همه حقایقی است روشن و مورد قبول و باور همگان، اما منظور از این سخنان چیست؟ و در پس این واژه‌ها و جملات زیبا و دلنشیں چه نقشه شومی است؟ «ان عزوناه وجودناه ابک دون النساء و اخا الفک دون الاخلاع». اگر در مورد پیامبر خدا نسبتی بدھیم، او پدر شماست نه پدر دیگر بانوان امت و او برادر شوی گرانمایه‌ی شماست نه برادر دیگر دوستان و همزمان. این جمله گویی پاسخ فاطمه علیها السلام است که در آغا خطبه‌ی خویش فرمود: «فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبى دون النساءكم و اخا ابن عمى دون رجالكم». آری این اعتراف به آن سخن حق است و آن فضیلت بزرگ. «آثره على كل حميم» او را بر هر دوست نزدیکی برتری بخشید و برترین دوستان و نزدیکان خویش قرار داد. «و ساعده فى كل امر جسيم». و آن حضرت نیز در هر کار بزرگ و پراهمیتی پیامبر را یاری کرد. «لا يحكم الا كل سعيد، ولا يغضكم الا كل شقي». جز نیک بختان روزگاران، کسی شمایان را دوست نمی‌دارد. و جز شقاوتمندان تیره بخت، کسی به دشمنی شما بر نمی‌خیزد. و راستی که این اعتراف شگفتی است، اگر از «ابویکر» باشد. «فانتم عترة رسول الله الطييون، والخيرية المتتجبون». شما خاندان پاک پیامبر خدا هستید و از نیکان و برگزیدگان بارگاه خدا. عجب عترت و خاندان پاک و برگزیده‌ای که سخن و گواهی اش را گوینده در مورد [صفحه ۵۷۰] یک قطعه زمین نمی‌پذیرد!! و شگفت نیکان و برگزیدگانی که سخت‌ترین آزارها و اذیتها را از همین مردمی که گوینده، خود را نماینده‌ی آنها معرفی می‌کند، بناگریر باید تحمل کند!! «على الخير ادلتنا» «شما راهنمایان و رهبران ما بسوی نیکی ها و ارزشها هستید.» «واژه‌ی» «ادله» جمع دلیل و به معنای راهنمای است. بر این باور معنای جمله این می‌شود که: شما هستید که ما مردم را بسوی نیکیها و خوبیها راه می‌نمایید. و الى الجنة مسالکنا» «و شما را راههای نجات و نیکبختی ما بسوی بهشت هستید.» «و انت يا خيرة النساء و ابنة خير الانبياء صادقة في قولك» و

شما ای بهترین بانوان و ای دخت بهترین پیام آوران! بویژه در گفتار特 همواره راستگویی. براستی اگر تو گوینده‌ی سخن! فاطمه علیها السلام را راستگو می‌دانی، پس چرا حق پایمال شده‌ی او را به او برنمی‌گردانی؟ و چرا اموال و حقوقی را که خدا و پیامبر شد برای او مقرر ساخته بودند، از او گرفتی و بستان او را مصادره کردی؟ سابقه‌ی فی و فور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک». تو در فزونی خرد و نیوغ عقلی گوی سبقت را از همگان بردی. کسی تو را از حقوق خویش بازنمی‌دارد و در راستی و درستی تو تردید نمی‌کند که از آن روی بتاولد. باید به گوینده‌ی این سخن گفت: هان ای مرد! اگر براستی بر گفته‌های ایمان داری، پس چرا او را از حقوق خویش بازداشتی؟ چرا در راستی و درستی او تردید کردی؟ و چرا از راستی و درستی او روی برتفاتی؟ [صفحه ۵۷۱] این چه تناقض و دوگانگی میان گفتار و کردار است؟ «و الله ما عدوت رای رسول الله» به خدای سوگند من از رای و دیدگاه پیامبر خدا تجاوز نکردم. چرا! به خدای سوگند که از رای و نظر پیامبر خدا تجاوز کردی و براساس هواهای جاهطلبانه خویش رفتار کردی. «و لا عملت الا باذنه» «و کاری جز به اذن او انجام ندادم». نه! به خدای سوگند که به اذن او انجام ندادی! چرا که پیامبر هرگز به تو و دار و دسته‌ات اجازه نداده بود که آن هدیه‌ای را که به دخت فرزانه‌اش بخشیده بود مصادره کنی، یا او را از ارث پدری‌اش بازداشته و محروم سازی. «و ان الرائد لا يكذب اهلة» «و پیشوای جامعه هرگز به مردم خویش دروغ نمی‌گوید». این حرف در هر کجا درست باشد در این اینجا بی‌مورد است. «و انی اشهد الله و کفی به شهیدا» «من خدای را به گواهی می‌گیرم و او گواهی بسنده است». راستی را که شگفت از برداری و حلم خدا!!! اینگونه با جرات و جسارت او را در دروغ و بیداد به گواهی می‌گیرند و اینسان به او جرات می‌کنند! راستی را که شگفت از حلم خدا!!! «انی سمعت رسول الله يقول: نحن معاشر الانبياء لا نورث ذهبا ولا فضة ولا دارا ولا عقارا و انما نورث الكتاب والحكمة والعلم والنبوة ما كان لنا من طعمه فلو الى الامر بعدها ان يحكم فيه بحكمه». من خدای را به گواهی می‌خوانم که خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: [صفحه ۵۷۲] «ما گروه پیام آوران نه طلا و نقره به ارث می‌گذاریم و نه خانه و ملک. میراث ما تنها کتاب و حکمت و دانش و رسالت است. و آنچه از امکانات مادی نزد ما موجود باشد، پس از رحلت ما در اختیار پیشوای بحق جامعه قرار می‌گیرد تا آن را براساس دیدگاه خویش مصرف کند. شگفت از دوگانگی و تناقض! خدا می‌فرماید پیامبران ارث می‌گذارند و پیامبر خدا طبق ادعای این مردم می‌گوید؛ ارث نمی‌گذارند. کدام یک از این دو سخن درست است؟ علاوه بر این، تو رئیس دولت غاصب، هم مدعی هستی و هم شاهد و گواه بر ادعای بی‌اساس خویش، و هم داور و حاکم! آیا در سراسر گیتی چنین قانون و آینین دادرسی و چنین حکمی وجود دارد؟ براستی آیا تو از پیامبر خدا شنیده‌ای که چنین فرمود، اما دخت یگانه‌ای او آن روایت را نشنید؟ آیا پیامبر این نکته‌ی مهم را به تو خبر داد، اما به دخترش با اینکه فدک را در اختیارش قرار داده بود، خبر نداد؟ افزون بر همه‌ی اینها، پیامبر خدا کدامین کتاب را به عنوان ارث بر جای گذارد؟ قرآن شریف را؟ آیا قرآن دارایی و ملک شخصی پیامبر است تا آن را به ارث گذارد؟ آیا نبوت و رسالت به ارث گذاشتی است؟ آیا مقام والای نبوت و رسالت هر پیامبری پس از رحلت او، به فرزندش به ارث می‌رسد؟ چه کسی نبوت و رسالت را از پیامبر خدا به ارث می‌برد؟ براستی آیا تو سرنشته‌دار امور و شئون و امام راستین مردم هستی یا آن انسان والایی که خدا به او مقام ولایت را ارزانی داشت و فرمود: [صفحه ۵۷۳] «انما ولیکم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤمنون بالزكوة و هم راكعون». [۳۳۱]. جز این نیست که سرپرست و سرنشته‌دار شما، تنها خداست و پیامبر او و مومنانی که نماز می‌خوانند و همانگونه که در رکوع هستند، اتفاق می‌کنند. راستی پیشوای جامعه و سرپرست دین و امت پس از پیامبر خدا کیست؟ آیا تو هستی یا آن بزرگمردی که تو در روز غدیر به فرمان خدا و پیامبر، چون همه‌ی حاضران با او دست بیعت دادی و با او به عنوان امیر مومنان بیعت کردی و بر او سلام گفتی، کدامیک؟ تو یا علی علیه السلام؟ آیا براستی بر این باوری که تو این روایت ساختگی را می‌دانی و امیر مومنان که به بیان خودت نزدیکترین انسانها به پیامبر است و دروازه‌ی شهر دانش او بشمار می‌رود، از آن روایت بی‌خبر است؟ اگر براستی پیامبر خدا ارشی بر جای نمی‌گذارد، چرا حجره‌هایش که به منزله‌ی خانه‌های مسکونی آن

حضرت بود همچنان در اختیار همسرانش باقی ماند؟ چرا با اینکه آن حجره‌ها به صراحة قرآن شریف [۳۳۲] خانه‌های پیامبر و ملک شخصی آن حضرت است، مصادره نگردید؟ چرا و به چه مجوز شرعی و طبق کدام قانون دینی، همسران پیامبر تا آخرین روز زندگی خویش در آن خانه‌ها زیستند؟ و چگونه مصادره و ملی ساختن اموال پیامبر تنها دامنگیر «فدهک» و حق دخت فرزانه‌ی آن حضرت، فاطمه علیها السلام گردید و شامل همسران او نشد؟ و قد جعلنا ما حاوته فی الکرام و السلاح يقاتل بها المسلمين.» «ما آنچه را شما می‌خواهید برای فراهم آوردن مرکبها و ساز و برگ نظامی قرار [صفحه ۵۷۴] دادیم، تا مسلمانان بوسیله‌ی آنها کارزار کنند و با بدکاران به جهاد و دفاع برجیزند.» آیا براستی مصرف نمودن و هزینه کردن اموال غصبی در راه خدا و به منظور شوکت و تقویت مسلمانان مشروع است؟ و آیا سپاه اسلام نیاز به این اموال که به ناروا و ستم مصادره شده باشد، دارد؟ «و ذلك باجماع من المسلمين» و این کار براساس همفکری کامل مسلمانان انجام پذیرفت. سوال این است که در این اجماع و همراهی مخالف کتاب خدا، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ و این چگونه همراهی و اجتماعی است که خاندن وحی و رسالت آن را رد می‌کنند و موافق عملکرد آن نیستند؟ آیا اجماع بر ستم و بیداد و بر مخالفت کتاب خدا و سیره و سنت پیامبر او، می‌تواند منشا اثر باشد؟ روشن است که هرگز. حقیقت این است که نه اتفاق در کار بود و نه اجماع امت، بلکه ابوبکر بدینوسیله می‌خواست دل مسلمانان را بدست آورد تا کسی با او مخالفت نورزد و گرنه روشن و آشکار بود که تنها او مدعی شنیدن روایت «نحن معاشر الانبياء» از پیامبر است و مسلمانان هرگز بر درستی این سخن که با قرآن شریف به صراحة مخالف است، اتفاق نظر ندارند. آری در کتاب «کشف الغمہ» آمده است که: آنگاه که عثمان زمام امور جامعه را به کف گرفت «عایشه» بر او وارد شد و گفت: «اعطني ما كان يعطيني أبي و عمر» حقوق مرا همانگونه که پدرم و عمر به من می‌دادند، تو نیز عنایت کن. عثمان پاسخ داد: «لا اجل لها موضعا في الكتاب ولا في السنۃ». من در کتاب خدا و سنت پیامبر دلیل بر این ادعا نمی‌یابم. شاید پدرت و عمر از حقوق و اموال خویش به تو هدیه می‌کردند و من چنین کاری نخواهم کرد. عایشه گفت: آن ارثی را که از پیامبر خدا به من می‌رسد بده. [صفحه ۵۷۵] عثمان گفت: مگر شما و «مالك بن اوس نصری»، شهادت ندادید که پیامبر از خود ارث بر جای نمی‌نهد؟ و مگر با همین ادعای پوچ حقوق دخت پیامبر فاطمه علیها السلام را پایمال نساختید؟ اینک چگونه آمده‌ای و ارث پیامبر را می‌خواهی؟ راستی شکفتا که گواهی عایشه، دختر «ابوبکر» مورد پذیرش است اما گواهی «فاطمه» دخت فرزانه‌ی پیامبر پذیرفته نمی‌شود! گواهی عنصر آلوده‌ای چون «مالك بن اوس» که به پاهای خویش بول می‌کرد، پذیرفته است اما گواهی امیر مومنان که جان پیامبر و گرامی ترین انسانها نزد اوست، پذیرفته نیست. شما خواننده‌ی گرامی این رویدادهای عجیب و غمبار را بنگر و مطالعه کن و آنگاه خود قضاوت کن. با این جمله از سخن ابوبکر مطلب بهتر روشن می‌شود که گفت: «لم انفرد به وحدی، ولم استبد بما كان الرأي فيه عندي». این مصادره‌ی فدک تنها رای شخصی من نیست و من در رای خویش استبداد پیشه نیستم... درست می‌گوید، تنها رای خویش نبود بلکه دخترش عایشه نیز که در برابر فاطمه علیها السلام و همسر گرانقدرش امیر مومنان موضع‌گیری‌هایش روشن و به گونه‌ای خاص بود، او نیز همراه و همفکر ابوبکر بود و او را در مصادره‌ی حقوق دخت پیامبر یاری کرد و به دلخواه پدرش گواهی داد. «هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا تزوی عنک و لا تدخل دونک.» این وضعیت من و دارایی من که همه از آن تو و در اختیار تو خواهند بود، نه از حقوق تو کاسته می‌شود و نه برای کسی جز تو اندوخته می‌گردد. راستی که چه زبان‌بازیها و ریاکاریها و برخوردهای فریبندهای که همه و همه پوچ [صفحه ۵۷۶] است و از حقیقت عاری. و چه بسیار از این رفتارهای بظاهر زیبا و فربایا که سیاست‌بازان روزگار برای فریب ساده‌دلان از خود نشان می‌دهند. «انت سيدة امة اييك و الشجرة الطيبة لبنيك.» شما سالار امت پدرت هستی و درخت پاک و تناور برای فرزندات. نه برتری تو را کسی انکار می‌کند و نه کسی اصل و فرع یا ریشه و شاخه‌ی تو را فروتر می‌پندارد و فرمان تو در دارایی و مال شخصی من پذیرفته است. این جملات گرچه بیانگر این حقیقت است اما در راه فریب و بازیهای سیاسی بکار گرفته شده‌اند. ما در بحث‌های آینده سخنی پیرامون افکار و دیدگاه‌های سیاستمداران و سیاست‌بازان خواهیم داشت و به شیوه‌های خاص

که آنان در شرایط و موقعیتهای گوناگون بکار می‌گیرند، نظری خواهیم افکند. «فهل ترین ان اخاف فی ذلک اباک؟» آیا زینده می‌نگری که من در این مورد با سنت پدر گرانمایهات، مخالفت ورزم؟ هان ای مردم! براستی که رویداد شگرفی است!! گویی «ابوبکر» از مخالفت ورزیدن با شیوه و روش پیامبر خودداری می‌کند اما سالار بانوان گیتی و پارهی وجود پیامبر که خدای او را از همه‌ی پلیدی‌ها پاک و پاکیزه ساخته است، با سنت و روش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟ راستی آیا خرد شما مردم خردمند این را می‌پذیرد؟ و آیا وجودانهای شما به این رضایت می‌دهد؟! خدایا این چه بازیگری و فربیکاری است؟ اگر مسلمانی در برابر قرآن شریف خاضع بود و در برابر کران تا کران آیات آن سر فرود آورد، با پیامبر خدا مخالفت کرده است؟ آیا ایمان و عمل به آیات ارث در مورد پیامبران و امتهای مخالفت با پیامبر است؟ و آیا تصدیق سخن دخت فرزانه‌ی پیامبر که به صراحت قرآن شریف معصوم است و یا [صفحه ۵۷۷] تصدیق سخن شوی گرانقدرش، امیر مومنان که جان گرامی پیامبر خدادست، مخالفت با پیامبر محسوب می‌شود؟ راستی آنگاه که مفاهیم و ارزشها دگرگون و معیارها و مقیاسها زیر و رو، ضدارزشها، ارزش و ارزشها ضدارزش می‌گردد، چه می‌توان گفت؟! این مرد با جرئت و جسارت بسیار، سخنی مخالف قرآن و ناسازگاری با شریعت اسلامی بر پیامبر خدا می‌بندد، به دنبال آن خاندان پاک و پاکیزه‌ی آن حضرت، آن ادعا را نمی‌پذیرند و در پرتو آیات قرآن دروغ بودن سخن او را روشن می‌سازند، اما او باز هم بر ادعای پوچ خویش پافشاری می‌کند و بازیگرانه از مخالفت با دروغ ساخته و پرداخته‌ی خویش به پیامبر، پروا نمی‌کند و خود را پروایشه نشان می‌دهد! شما خواننده‌ی گرامی به این بزرگوار چه خواهی گفت؟! [صفحه ۵۷۸]

### پاسخ فاطمه

### اشارة

اینک پاسخ شایسته و بایسته‌ی فاطمه علیها السلام به این دروغها راء، گوش جان می‌سپاریم. فقالت عليها السلام: سبحان الله ما كان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم عن كتاب الله صادفا، ولا حكمامة مخالفها، بل كان يتبع اثره، ويقفوا سورة، افتحمدون الى الغدر اعتلالا عليه بالزور، وهذه بعده وفاته شبيه بما بغي له من الغوائل في حياته، هذا كتاب الله حكما عدلا، و ناطقا فصلا. يقول: يرثني و يرث من آل يعقوب، و ورث سليمان داود، فيين (عزوجل) فيما وزع عليه من الاقساط، و شرع من الفرائض والميراث، و اباح من حظ الذكران والإناث، ما ازاح علة المبطلين و ازال التظني و الشبهات في الغابرين، كلام، (بل سولت لكم انفسكم امرا، فصبر جميل، و الله المستعان على ما تصفون). [۳۳۳]. خدای یکتا، پاک و متنزه است. و پیامبرش، نه هرگز از کتاب خدا روی گردانید و نه با مقرراتش مخالفت ورزید، بلکه هماره راه قرآن را پیمود و لحظه به لحظه با آیات و سوره‌های آن گام سپرد. آیا شما برآنید که افزون بر نیرنگ و بیدادتان، دروغی هم به او بینید؟ این کار شما پس از رحلت او، بسان همان دامهایی است که در زندگی، برای از میان بردن وی گستردید؟ اینک این کتاب پرشکوه خدادست که میان من و شما حاکم، و سخن‌گوی قاطعی است که به حق داوری میکند. و می‌فرماید: زکریا رو به بارگاه خدا کرد که: «پروردگارا! به من فرزندی ارزانی دار تا از من و خاندان یعقوب ارت برد». و می‌فرماید: [صفحه ۵۷۹] «سلیمان از داود ارت برد». (و نیز بهره‌ی هر کسی را در قانون ارت به روشی بیان و نصیب هر کدام از زن و مرد را به خوبی توضیح می‌دهد، تا بهانه‌های باطل گرایان را برطرف ساخته و پندارها و شبهه‌انگیزی آنها را بزداید. نه! هرگز اینگونه که شما می‌پندارید نیست، بلکه هوای جاه طلبانه‌ی شما کاری زشت و ظالمانه را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو برای من بهتر است و بر آنچه شما وصف می‌کنید، خدا یاری دهنده است.

فاطمه علیها السلام فرمود: «سبحان الله!» خدای از هر عیب و نقصی منزه است! این سخن را در مقام تعجب و شگفتزدگی در برابر پدیده‌ها و رویدادها و یا گفتار و کردار بسیار زشت یا زیبا، بر زبان می‌آورند. و بانوی سرفراز گیتی در برابر افترای بزرگی که به پیامبر راستگو و مورد تایید و تصدیق بسته شد، از فرط تعجب این سخن را به زبان آورد تا سهمگین بودن گناه را نشان دهد و یادآوری نماید که این دروغ به پیامبری بسته می‌شود که به صراحة قرآن، از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و همه‌ی گفتار و عملکردش براساس وحی و حق است. «ما کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عن کتاب الله صادفا» پیامبر خدا هرگز از کتاب روی، برنمی‌تافت. «ولاحکامه مخالفًا» و با مقررات قرآن شریف مخالفت نمی‌ورزید. او سخنی بر زبان نمی‌آورد که با قرآن ناسازگار باشد. و روایت ساخته و پرداخته‌ی «نحن معاشر الانبياء لا نورث». با آیاتی از قرآن شریف که بیانگر قانون وراثت در میان پیام آوران خدادست، مخالف است. [صفحه ۵۸۰] «بل کان يتبع اثره، ويقفو سوره» این دروغ سهمگینی می‌باشد که پیامبر با قرآن و وحی الهی، ناسازگار است، هرگز! بلکه آن حضرت هماره دوشادوش قرآن و در پرتو نورافشانی‌های آن و در سایه‌ی آرام بخشش حرکت می‌کند و از سوره‌های آن یکی پس از دیگری راه پرافتخار خویش را می‌جوید و گام می‌سپرد. با این بیان چگونه ممکن است که آن وارسته‌ترین انسان هستی، سخنی بر زبان آورد که با سخن خدا مخالف و با مقررات او در تضاد باشد؟ «افتجمعون الى الغدر اعتلالا عليه بالزور» هان آیا شمایان معذرت خواهی براساس دروغ و تظاهر را، با فریب و نیرنگ گردآورده‌اید؟ (شما بجای بازگشت از گناه) افرون بر فریب و نیرنگ، با دروغ و شیادی پوزش می‌خواهید؟ و بدینوسیله گناه خویش را می‌پوشانید؟ فاطمه علیها السلام به آنان خاطرنشان می‌سازد که شما بدبهختانه با این شیوه‌ی ناپسند خود به دو جنایت دست یازیده‌اید. یکی جنایت حق کشی و غصب و مصادره‌ی فدک، و دیگر جنایت دروغ بستن به پیامبر برگزیده‌ی خدا. و اینک آیا در پی آن هستید که به فریب و نیرنگتان، گناه پوزش خواهی دروغین، آن هم بوسیله‌ی دروغ دیگر را بیفزایید؟! کار ناپسند شما بسان کار کسی است که، بی‌گناهی را از روی ستم و بیداد، از پا درآورد و آنگاه برای تبرئه‌ی خویش از جنایت کشتن فرد بی‌گناه، به دروغ مدعی گردد که قربانی جنایت، دزد بوده است. چنین جنایتکاری هم گناه آدمکشی را به دوش می‌کشد و هم گناه تهمت تراشی را. «و هذا بعد وفاته شیبه بما بعی لـ من الغوائل فـی حیاته». این نقشه‌ی شما پس از رحلت پیامبر، به رخدادهای دهشتناکی شاهدت دارد که در زمان حیات آن حضرت برای او چیده شد. [صفحه ۵۸۱] دخت فرزانه‌ی پیامبر، یادآوری می‌کند که این نقشه‌ی شما چیز تازه‌ای نیست، چرا که قیام و کودتا بر ضد خاندان وحی و رسالت پس از رحلت پیامبر، به توطنه‌ها و تلاش‌های ظالمانه‌ای می‌ماند که در عصر آن بزرگوار بر ضد حضرتش انجام می‌شد. مگر نفاق پیشگان نمی‌خواستند، مرکب پیامبر را در «لیلة العقبة» بر لبه‌ی پرتگاهی از دره ژرف، رم دهنده تا با سقوط مرکب بر ته دره، آن پیشوای بزرگ را از پا درآورند؟ آری آنان چنین کردند و شما خواننده‌ی عزیز شرح این توطه را می‌توانید با مراجعت به تفسیر هفتاد و سومین آیه از سوره توبه، بخوانید... [۳۳۴]. «هذا كتاب الله حكما عدلا، و ناطقا فصلا» این کتاب خدادست که داوری عادل و گوینده‌ای قاطع است که اختلاف و درگیریها را عادلانه حل و قطع می‌کند و ما آن را مرجع خویشن قرار دادیم و برای داوری عادلانه و صحیح، موضوعی را به پیشگاه آن می‌بریم. «يقول: يرثني و يرث من آل يعقوب» قرآن در سرگذشت «زکریا» می‌فرماید: به من فرزندی شایسته و باسته ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب میراث برد... و در داستان دو پیامبر بزرگ؛ سلیمان و داود می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود» سلیمان از پدرش داود ارث برد. که در مورد هر دو آیه‌ی مبارکه بحث شد. اما شما مدعی هستید که پیامبر خدا فرمود: «نحن معاشر الانبياء لا نورث». «ما گروه پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم». راستی چگونه پیامبر خدا با قرآن او مخالفت می‌ورزد؟ و چگونه آن حضرت از [صفحه ۵۸۲] قانون ارث در مورد پیامبران روی برمی‌تابد؟ آیا این ادعای شما باورکردنی است؟ فین - عزو جل - فيما وزع عليه من الاقساط، و شرع من الفرائض و الميراث.» خدای جهان‌آفرین بهره و سهم هر کدام از ورثه را از دارایی بر جای مانده که باید میان آنان تقسیم و توزیع گردد، همه را بیان می‌کند و فرایض [۳۳۵] و میراث و مقرراتی را که خود تشرعی کرده است به روشنی ترسیم می‌نماید. «و اباح من حظ

الذکران و الاناث ما از اح علله المبطلين». و بهره‌ی مردان و زنان را به گونه‌ای مقرر می‌دارد که بیماری باطل گرایان را می‌پالاید و از میان بر می‌دارد. خدای جهان آفرین در قرآن شریف سهم مردان و زنان را در مراتب گوناگون ورثه بسان؛ زن و شوهر، پدر و مادر و فرزند، و نیز مراتب پس از آنها، همه را به گونه‌ای تشریع و بیان می‌کند که برای از میان برداشتن بافته‌ها و شببه‌های باطل گرایان و بدعتسازان کافی است و راهی برای بافته‌های جدید و بدععت تراشی‌ها نمی‌ماند. «و ازال التظنب والشبهات فی الغابرین». و برای هیچ کدام از نسلهای گذشته، موجود و آینده ابهام و تردید افکنی باقی نمی‌گذارد. «کلا بل سولت لكم انفسکم امرا» نه، هرگز اینگونه که شما می‌پندارید و وانمود می‌کنید نیست. واقعیت برای شما روشن است و اشتباه نشده، بلکه هوای جاه طلبانه و دوستی ریاست واریکه قدرت و انحصار امکانات، شما را فریفته است. از این رو برای رسیدن [صفحه ۵۸۳] به هدفهای جاه طلبانه خویش این روایت ساخته و پرداخته را به پیامبر نسبت می‌دهید. «فصیر جميل والله المستعان على ما تصفون» از این رو ما نیز شکیبایی شایسته‌ای خواهیم کرد. و از خدا بر آنچه شما به ناروا می‌گویید و انجام می‌دهید، یاری می‌طلبیم و در برابر همه‌ی این دردها و رنجها بخاطر خدا پایداری خواهیم ورزید.

## دفاع ابوبکر

### اشارة

و اینک شما خواننده‌ی عزیز به سخنان ابوبکر در دفاع از سیاست خویش در مصادره‌ی فدک، گوش سپار و به دگرگونی در گفتار، نوسان در سخن، تغییر روش و اهمیت ندادن او به ضد و نقیض گویی در برابر مردم، نیز بیندیش تا بازیگری او بر شما روشن شود. فقال ابوبکر: صدق الله و صدق رسوله، و صدق ابنته، انت معدن الحكمه، و موطن الهدي و الرحمة، و ركن الدين، و عين الحجه، لا بعد صوابك، ولا انكر خطابك، هولاء المسلمين بيني وبينك، قلدوني ما تقلدت، و باتفاق منهم اخذت ما اخذت، غير مكابر ولا مستبد، ولا مستاثر، و هم بذلك شهود. ابوبکر در برابر باران دلائل و روشنگریهای فاطمه علیه السلام گفت: خدای راست گفت و پیامبر او نیز و دخت فرزانه‌اش، راست گفتند. تو ای دخت پیامبر! براستی که گنجینه‌ی حکمت و فرزانگی، مرکز هدایت و رحمت، پایه و اساس دین و آین، و سرچشممه‌ی دلیل و برهان هستی. من نه گفتار درست تو را به دور می‌افکنم و نه سخنانت را انکار نموده و بر آن عیب می‌جویم. اینک این مردم مسلمان میان من و تو داور باشند. این قلاده‌ای که من به گردن دارم اینان به گردنم افکنده‌اند، و آنچه را گرفته‌ام، به همراه آنان گرفته‌ام. نه به آفت [صفحه ۵۸۴] خودبزرگ‌بینی و خودکامگی و استبداد گرفتار و نه آنچه را مصادره کرده‌ام به انحصار خویش درآورده‌ام و این مردم یکسره به آنچه من می‌گویم، گواهند.

## فرو ریختن بنیاد باطل در برابر حق

هنگامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر آن روایت ساختگی را که ابوبکر از خود بافته و به دور غ به پیامبر بسته بود، با شجاعت وصف ناپذیر و در پرتو دلایل قانع کننده و برای هین قاطع و آشکار مردود اعلام کرد و ابوبکر نتوانست پاسخ او را، حتی با مارک دروغ زدن، مورد چون و چرا قرار دهد، ناگزیر با بازیگری وارد صحنه شد تا بار سنگین گناه کار خود را تنها به دوش نکشد بلکه همگان را با سیاست ظالمانه‌ی خویش موافق نشان داده و مسؤولیت پایمال ساختن حقوق خاندان وحی و رسالت را بر دوش همه مردم نهاد. به همین جهت خطاب به مردم و دخت یگانه‌ی پیامبر گفت: «صدق الله و صدق رسوله و صدق ابنته» راستی که خدا و پیامبرش و دخت سرفراز وی راست می‌گویند. این اعتراف در حقیقت تصدیق آیاتی است که جریان قانون ارث در میان پیامبران را بیان می‌کند. و نشانی از این حقیقت که ابوبکر تصدیق می‌کند که عملکرد پیامبر و سخنان او هرگز نمی‌تواند در جهت مخالف

قرآن باشد. با دقت در این جمله روشن می‌شود که ابوبکر از آن روایت ساخته و پرداخته خویش، دست شسته و سخنان روشنگرانه و قانون‌کننده دخت پیامبر را گواهی می‌کند. «انت معدن الحكمه، و موطن الهدى و الرحمة، و ركن الدين و عين الحجه». تو (ای دخت سرفراز پیامبر!) معدن حکمت و فرزانگی، مرکز و پایگاه هدایت و رحمت، پایه‌ی تزلزل ناپذیر دین، و سرچشمی جوشان و زلال دلیل و برهان می‌باشی. این جملات هر کدام اعتراف و اقراری شگفت است که نشان از کوتاه آمدن و فرود آمدن از موضع حمله و هجوم و عقب‌نشینی بسیار دارد. [صفحه ۵۸۵] «لا بعد صوابک و لا انکر خطابک» گفتار تو را ذره‌ای دور از حقیقت می‌نگرم و راست می‌بینم و سخنان را نه انکار می‌کنم و نه بر آنها خرد می‌گیرم. اینها نیز اعتراف صریح به درستی منطق و خواسته‌ی فاطمه علیها السلام است و اقرار به درستی تمام سخنان و موضع بر حق او. اما دریغ و درد که همه‌ی اینها ظاهرسازی و زبان‌بازی و حق‌پذیری در قلمرو زبان است، نه وجودان و عملکرد. و با این وصف روشن می‌سازد که فاطمه علیها السلام در خواسته‌ی خویش و مطالبه‌ی فدک راستگوست و در این مورد کسی تردید ندارد و نیز روشن می‌شود که حکومتی که راستی و درستی دخت پیامبر را بوسیله‌ی رئیس خود مورد تصدیق و تایید قرار می‌دهد، حقوق او را پایمال می‌سازد و با بازیگری از کنار آن می‌گذرد. حال چرا و چگونه؟! بحث دیگری است. «هولاء المسلمين بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت». اینک این مسلمانان داور میان من و شما باشند. چرا که آنچه را من به گردن گرفته‌ام همین‌ها که اینک حاضرند مسؤولیت آن را به دوش من افکنده‌اند. این اعتراف روشن و صریحی از «ابوبکر» است که هرگز خلافت خویش را به نص یا گزینش از سوی پیامبر عنوان نمی‌سازد و خاطرنشان می‌کند که او را پیامبر برای رهبری دین و امت انتخاب نکرده، بلکه مسلمانان هستند که رشته‌ی خلافت را به گردن او افکنده‌اند. «و باتفاق منهم اخذت ما اخذت» و حقوقی را که از شما مصادره کرده‌ام، به همراه همه، آن را گرفته‌ام. شما خواننده‌ی پژوهشگر و آزاده، دگرگونی در گفتار را خوب نظاره کن! او نخست می‌گوید: «فدک» را براساس سخن پیامبر خدا که فرمود: «ما گروه پیامبران ارت نمی‌گذاریم». مصادره کرده است، اما پس از اینکه دخت اندیشمند پیامبر ادعای [صفحه ۵۸۶] دروغین او را در پرتو باران دلیل و برهان مردود ساخت، اینک سخن را تغییر داده و همراهی دیگران را دلیل درستی کار خویش عنوان می‌سازد، که این هم دروغ است. باید از او پرسید: آن مسلمانانی که بر مصادره‌ی فدک اتفاق و اجماع کردنده چه کسانی بودند؟ بنی‌هاشم؟ یا خاندان وحی و رسالت؟ بزرگان و اندیشمندان و یاران سرشناس پیامبر همچون: سلمان، مقداد، عمار، ابوذر و بزرگمردانی اینگونه یا جاهطلبان و... چه کسانی؟ و کدام اتفاق و اجماع؟ جمله‌ی «و باتفاق منهم اخذت ما اخذت». در حقیقت نظری همان جمله و منطق پیش اوست که می‌گوید: «و ذلك باجماع من المسلمين» این کار را با همراهی و اجماع مسلمانان انجام داده است. نگارنده خاطرنشان ساخت که این قماش اجماع‌ها و اتفاق نظرها هیچ ارزش و بهایی ندارد. از این رو چن همراهی و همکاری نمی‌تواند به پایمال ساختن حقوق تردیدناپذیر دخت پیامبر مشروعیت بخشد. «غير مکابر و لا مستبد و لا مستاثر و هم بذلك شهود». من نه با کسی سر ناسازگاری دارم و استبداد به رای پیشه ساخته‌ام، و نه چیزی را به خود اختصاص داده‌ام. این مردم همگی بر این سخن من گواهند.

## اینک روی سخن با مردم

### اشاره

هنگامی که ابوبکر عملکرد ناروای خویش را توجیه کرد و مسلمانان را بر بافته‌های خویش گواه گرفت، فاطمه علیها السلام بر خود لازم دید روی سخن و لبی تیز ملامت و نکوهش را متوجه حاضران ساخته و به آنان هشدار دهد. از این رو آن بانوی گرانمایه رو به انبوی حاضران کرد و بیانات کوبنده و تکاندهنده خویش را بر آنان باراند... فالتفتت فاطمه علیها السلام الی الناس و قال: معاشر

الناس! المسرعه الى قيل الباطل، المغضيَّه على الفعل القبيح الخاسِر، [صفحة ۵۸۷] افلا- تتدبرون ام على قلوب اقفالها؟ كلا، بل ران على قلوبكم ما اساتم عن اعمالكم، فاخذ بسمعكم و ابصاركم، و لبئس ما تاولتم، و ساء ما به اشرتم، و شر ما اعتضتم، لتجدن- والله- محمله ثقيلا- و غبه وبيلا- اذا كشف لكم الغطاء و بان ما وراءه الضراء، و بداعكم من ربكم ما لم تكونوا تحسبون، و خسر هنالك المبطلون. هان اي مردم! اي کسانی که بسوی بافته‌های پوج و بی اساس شتاب می کنید! و در برابر عملکرد زشت و زیانبار، دیده بر هم می نهید، آیا در قرآن شریف نمی اندیشید؟ یا بر قلبه‌ای شمایان قفل زده شده است؟ [۳۳۶]. نه، اینگونه که شمایان می پندارید نیست، بلکه دلیل گمراهی و ستم پذیریتان، آن است که عملکرد زشت و ناهنجار شما پرده‌ی ضخیمی بر قلبه‌ایتان افکنده و گوش و چشم شما را فروپوشانده است. شما آیات قرآن و مقررات انسانساز اسلام را، بد تاویل نمودید و بد راهی به او نشان دادید. و آنچه را در برابر حق گرفتید و آن را پایمال ساختید، بد چیزی بود. به خدای سوگند بار غصب فدک آن بسیار گران و فرجام این عملکرد ظالمانه را سخت زیانبار خواهید یافت. آنگاه که پرده‌ها از برابر دید گان شما فروافتند. و از پی آن نگونبختی و روسياهی شما آشکار گردد، و از سوی پروردگاریتان کیفر سهمگینی که گمان آن را نمی بردید، گریبانیتان را بگیرد، درست آنجاست که باطل گرایان زیان خواهند دید. [صفحة ۵۸۸]

### نکوهش و هشدار به حاضران

فاطمه علیها السلام آخرین سخن تکاندهنده و روشنگرانهی خویش را متوجه انبوه مردمی ساخت که مناظره و گفتگوی داغ و پرشور او را می شنیدند. و آنگاه فرمود: «معاشر الناس المسرعه الى قيل الباطل!» هان اي گروه مردم! اي کسانی که بسوی بافته‌های پوج و بی اساس شتاب گرفته‌اید! چرا اینگونه که این مرد مدعی است آنچه را او به گردن انداخته، شمایان به گردنش افکنده‌اید؟ و بنا به ادعای او، شمایان با او دست همکاری و همدلی داده‌اید که حقوق روشن و تردیدناپذیر مرا پایمال سازید؟ «المغضيَّه على الفعل القبيح الخاسِر» و رویاروی عملکرد زشت و زیانبار او، (بسان کسی که به زمین یا دامن خویش می نگرد) چشم بر هم نهاده‌اید؟ این فراز از سخن تاریخی آن حضرت کنایه از سکوت و رضامندی در برابر عملکرد زشت و زیانباری است که خسران و نگونساری عمل کننده را به بار می آورد. «افلا تتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها؟» آیا آیات روشنی را که در مورد ما خاندان پیامبر فرود آمده است همه را به فراموشی سپرдید؟ آیا آیات صریحی را که من در مورد جریان قانون وراثت در خاندان‌های پیامبران، تلاوت کردم درک نکردید؟ یا اینکه قلبه‌ای شما قفل زده شده و برای دریافت سخن خدا و مقررات قرآن شریف مسدود شده است؟ کدامیک؟ «کلا، بل ران على قلوبكم ما اساتم من اعمالكم.» نه، بلکه دلیل آن، عملکرد زشت شماست که بر قلبه‌ایتان پرده‌ای بس ضخیم افکنده است. درست همانگونه که شراب، دستگاه خرد و دریافت انسان را می پوشاند [صفحة ۵۸۹] و آنگاه است که شرابخوار نه چیزی می فهمد و نه درمی یابد، و همه‌ی کارها را به هم می ریزد. «فاخذ بسمعكم و ابصاركم» و گوش و چشم شما را فرا گرفته است. درست بسان آفت غفلت‌زدگی که گاه بر دل چیره می شود و کران تا کران آن را می گیرد. بر گوش و چشم اثر تخدیری می نهد و آنگاه است که فرد دچار آمده به این آفت، نه چیزی را آنگونه که باید می شنود و نه می بیند. «ولبئس ما تاولتم» شمایان آیات قرآن و مقررات اسلام را بد تاویل و تفسیر نمودید، چرا که آنها را از روند حقیقی و مسیر واقعی خود تغییر دادید. «و ساء ما به اشرتم» و به بد چیزی اشاره نمودید و رای دادید. چرا که همراهی و همکاری در غصب حقوق و پایمال ساختن امنیت و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت بود. «و شر ما منه اعتضتم» و حق را با بد چیزی عوض کردید. شما حق و عدالت را رها ساختید و باطل و بیداد را بجای آن گرفتید. یادآوری می گردد که همه‌ی اینها کنایه‌ها و اشاره‌های حکیمانه‌ای است که انسانهای هوشیار و ژرف نگرانها را درمی یابند. «لتجدن- والله- محمله ثقيلا و غبه وبيلا» به خدای سوگند بار پایمال کننده حقوق ما سخت گران است... و فرجام کار را زیانبار خواهید یافت. این فراز نیز به مسؤولیت سنگین غاصبان و بار گران آنان اشاره دارد و سخن

می‌سازد که آن روز سختترین عذاب و کیفر برای آنان خواهد بود. [صفحه ۵۹۰] «اذا کشف لكم الغطاء» آنگاه که پس از مرگ و انتقال به جهان دیگر، همه‌ی پرده‌ها و ستاره‌ها از برابر دیدگانست به کناری رود. «و بان ماوراءه الصراء» و از پی آن نگونساري شما رخ گشاید. و چیزی که در آن سختی‌ها و بدبختی‌هاست، آشکار گردد. آری آنگاه از سوی پروردگار تان کیفری به شما فرار سد که گمانش را نبرده بودید. و آنجاست که باطل گرایان زیان خواهند دید. آری «فاطمه» دانشمندترین و فرزانه‌ترین بانوی جهان هستی اینگونه سخنرانی روشنگرانه و جاودانه‌ی خویش را با آیات مناسب با بحث خویش، درهم آمیخت و خیرخواهانه و دلسوزانه کوشید تا آن را از لبه‌ی پرتگاه، نجات دهد. آری او آنگونه که شایسته بود، در برابر همگان اتمام حجت کرد و به مسؤولیت و رسالت سنگینی که در آن شرایط سخت و بحرانی احساس می‌نمود، بگونه‌ای وصف ناپذیر عمل کرد، و درد و رنج بسیار و جانکاه خویش را از تغییر روند جامعه و تایخ بوسیله‌ی غاصبان، و در اوج دلسوزی و نگرانی برای اسلام و مسلمانان و تمامی عصرها و نسلها، برای ثبت در تاریخ، بیان فرمود. و آنگاه رو به آرامگاه پاک و منور پدر گرانمایه‌اش، پیامبر خدا نمود و فرمود: قد کان بعدک انباء و هنبله لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب ана فقدناك فقد الارض والبلها و اختل قومك فاشهدهم وقد نکبوا... ۱- جان پدر! پس از تو رویدادها و فتنه‌های بسیاری پدیدار گشت که اگر وجود گرانمایه‌ی تو در کنار ما بود این مصائب و رنجها رخ نمی‌داد. ۲- ما بسان زمین تشهی ای که از نعمت باران حیات بخش محروم می‌گردد، از نعمت [صفحه ۵۹۱] گران وجود تو محروم شدیم و شیرازه‌ی امت تو، ای پدر گرانمایه از هم گسیخت. تو خود نظاره کن که چگونه آنان از راه حق و عدالت انحراف جستند. ۳- هر خاندانی که در بارگاه خدا مقام و موقعیت نزدیک و والا بی دارد، در نظر گاه دیگران نیز بزرگ و محترم بشمار می‌رود. ۴- اما هنگامی که شما جهان را بدرود گفتی و خاک میان من و تو جدایی افکند، مردمایانی چند، کینه‌های درونی خویش را بر ضد ما آشکار ساختند. ۵- آری آنگاه که وجود گرانمایه‌ی تو از دست رفت، مردمایانی بر ما رو ترش کردند و خشونت در پیش گرفتند و با شکستن حرمت ما، میراث و حقوق ما را به یغما بردنند. ۶- جان پدر! تو ماه شب چهارده و فروغی نورافشان برای جهانیان بودی، و از جانب خدای پیروزمند نوشته‌ها بر شما فرود می‌آمد. ۷- به برکت وجود تو، فرشته‌ی وحی با آیات نورانی قرآن، ما را شادمان و مانوس می‌ساخت اما دریغ و درد که با رحلت تو تمامی خیرها و برکتها پوشیده شد. ۸- جان پدر! ای کاش پیش از آنکه شما جهان را بدرود گویی و ریگها میان ما و شما فاصله افکند، پایان عمر ما در این سرا فرار سیده بود. ۹- راستی که ما خاندان وحی و رسالت به مصیبی غبار گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت‌زده و اندوه‌دهدۀ‌ای -نه از جهان عرب و نه دیگر جامعه‌ها و ملت‌ها- بدان گرفتار نیامده است! [۳۳۷] . ۱۰- کسانی که بنیانگذار و سردسته ستم بر ما خاندان پیامبر بودند، در روز رستاخیز خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند. ۱۱- جان پدر! ما تا آخرین لحظات زندگی در سوک تو خواهیم گریست و تا آنگاه که چشمها باقی است از جوشش اشک بر شما بازنخواهد ایستاد. [صفحه ۵۹۲] ۱۲- ما در حالی که برگزیده‌ی بندگان خدا و دارای خلق و خوی شایسته و حسب و نسب پاک و پاکیزه بودیم، به غم پایان ناپذیر سوگ تو گرفتار آمدیم. ۱۳- جان پدر! شما در قلمرو علم و ارزش‌های والا، از همه‌ی بندگان خدا بهتر و برتری و در قلمرو گفتار و به هنگام صدق و کذب، راستگوترین آنان به شمار می‌روی. ۱۴- فرشته‌ی وحی، که به برکت وجود گرانمایه‌ات به دیدار ما می‌آمد، اینک با رحلت تو از ما نهان گشته و هر خیر و برکتی پوشیده شده است. ۱۵- اینک جهان با آن همه گسترده‌ی بر من تنگ گشته و ستم و اهانت به دو فرزندت، مرا افسرده و اندوه‌زده ساخته است. در «کشف الغمه» و برخی دیگر از کتابها آمده است که: ثم عطفت على قبر رسول الله... سپس آن بانوی گرانمایه رو به جانب مرقد پاک پیامبر خدا کرد و اشعار «هند» دختر «اثاثه» را خواند... قد کان بعدک انباء... و برخی نیز این اشعار از آن «هند» دختر «ابان بن عبدالمطلب» عنوان ساخته‌اند. به هر حال دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از سخنرانی روشنگرانه‌ی خویش خود را روی مرقد منور پدرش، پیامبر افکند و اشعاری را که از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت با سوز و شور خواند و به روایت «کشف الغمه» طوفانی از اشک و آه و ناله از زن و مرد دیده شد، که تا آن روز دیده نشده بود. هنگامی که فاطمه از حق پذیری

ابوبکر و بازپس گیری حقوق پایمال شده‌ی خویش نومید شد به خانه بازگشت در حالی که این جملات را بر لب داشت: «اللهم انها ظلماً بنت نبیک حقها، فاشدد و طاتک علیهم» بار خدایا! این دو به دخت پیامبر ستم روا داشته و حق تردیدناپذیر او را پایمال [صفحه ۵۹۳] ساختند. پس تو ای خدای دادگر! کیفرت را بر آنان سخت فروود آر... [۳۳۸]. در «صحیح بخاری»، کتاب «خمس» آمده است که: دخت پیامبر بر ابوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و همچنان رابطه‌اش با او تیه بود تا جهان را بدرود گفت. و نیز در همین کتاب آمده است که: ابوبکر از بازگرداندن حقوق فاطمه علیها السلام سر باز زد و آن حضرت پس از دیدن حقستیزی و لجاجت از او دوری گزید و دیگر تا آخر عمر با او سخن نگفت. این حقیقت تلغی را منابع ذیل نیز آورده‌اند: ۱- صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب: النبی لا نورث -۲- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰ - ۳- مسنند احمد، ج ۱، ص ۴۶ - طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۸ و منابع بسیاری که آوردن همه‌ی آنها بحث را طولانی خواهد ساخت.

## جسارت و اهانت به خاندان پیامبر

ابن ابیالحدید در شرح خود در نهج البلاغه می‌نگارد: هنگامی که «ابوبکر» سخنرانی فاطمه علیها السلام را شنید و از بروز اختلاف نظر و چون و چرا آگاهی یافت و در دلش هراس افتاد که مباداً روند اوضاع به زیان او دگرگون شود و از دفاعیه‌اش نتیجه‌ای بر عکس خواسته‌ی دلش بگیرد، از این رو بر فراز منبر رفت و گفت: ایها الناس! ما هذه لرعة الى كل قاله؟ این کانت هذه الامانی فى عهد رسول الله؟ الا! من سمع فليقل و من شهد فليتكلم... هان اى مردم! اين چه کاري است که به هر سخنی گوش می‌سپاريد و بدان دل [صفحه ۵۹۴] می‌دهيد؟ این آرزوها و خواسته‌ها در عصر پیامبر کجا بود؟ بهوش باشید! هر کس این تقاضا را شنیده یا دیده است، بیاید و بازگویید. آن بانویی که سخنرانی کرد و این تقاضا را نمود، ماده روباهی است که گواه او دمش می‌باشد و با هر آشوب و فتنه‌ای همراه است. گواه او همان کسی است که می‌گوید: فتنه و هرج و مرج را پس از کهنگی و فرسودگی اش بازگردانید و بر آن است که جنگ برای زمامداری را از نوزنده کند، و در این راه از ناتوانان و بانوان کمک می‌گیرد، بسان «ام طحال» که محبوب‌ترین خاندان و نزدیکانش در نظر او گناه و گناه‌ورزی بود. مردم بهوش باشید! اگر بخواهم می‌گویم و اگر آنچه را می‌خواهم بر زبان آوردم، همه چیز را روشن و آشکار می‌سازم. اما اگر از من دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساكت خواهم بود. آنگاه رو به «انصار» نمود و گفت: هان اى گروه «انصار» واقعیت این است که سخنان کم‌خردان شما به من رسیده است. شمایان زینده‌ترین و بهترین‌های عصر پیامبر بودید. چرا که آن حضرت بر شما مردم وارد شد و شما بودید که با آغوشی باز و چهره‌ای شاد از او استقبال نموده و او را در شرایط سخت در شهر خویش پناه دادید و کمر همت به یاری او بستید. اینک نیز به هوش باشید که من دست و زبان خویشن را به زیان فرد و گروهی که در خور نکوهش نباشد، نمی‌گشایم. و از پی این سخنان تهدید‌آمیز و این جسارت‌ها و اهانت‌های تکاندهنده، از منبر پیامبر به زیر آمد. «ابن ابیالحدید» پس از آوردن جسارت‌های «ابوبکر» می‌نویسد: من این سخنان اهانت‌بار را بر «ابویحی بصری» خواندم و از او پرسیدم: روی سخن ابوبکر و این کنایه‌ها و جسارت‌ها متوجه چه کسی بود؟ او پاسخ داد: سخنان او کنایه و تعرض نبود بلکه همه‌اش صریح و روشن بود. [صفحه ۵۹۵] گفتم اگر صراحة داشت از شما نمی‌پرسیدم. او خندید و گفت: منظور او در این جملات تعرض و اهانت به علی علیها السلام بود. پرسیدم: راستی همه‌ی این سخنان متوجه «علی» بود؟ پاسخ داد: آری پسرم موضوع، موضوع ریاست و قدرت اوست، شوخی بردار نیست! پرسیدم: پس در این گیر و دار «انصار» چه گفتند؟ و میان عدالت و بیداد کدامین را برگزیدند؟ پاسخ داد: آنان ندای حق طلبانه‌ی علی علیها السلام را پاسخ گفتند و به نفع موضوع عادلانه‌ی آن حضرت شعار دادند. از این رو «ابوبکر» از ترس پریشان شدن و دگرگون گشتن کار به زیان هدفهای جاه طلبانه‌اش، به آنان هشدار داد و آنها را از هرگونه اقدام جدی و عملی بازداشت. «ابن ابیالحدید» می‌افزاید: سپس از «ابویحی بصری» در مورد معنای واژه‌های خطبه‌ی کوتاه «ابوبکر» چند سوال طرح کرد که او

گفت: واژه «رעה» بدون تشدید به مفهوم گوش دادن و گوش سپردن به سخنان دیگری است. و واژه «قاله» به مفهوم گفتار و سخن است. واژه «تعاله» نام روباه است. بسان «ذواله» که نام گرگ است. و دو واژه «شهیده ذنبه» بدین معناست که گوینده‌ی این سخن و مدعی این ادعا، بر خواسته‌ی خویش گواهی جز برخی از اعضای بدن خود را ندارد. و اصل این سخن در ادبیات عرب بدین گونه آمده است که: روباهی بر آن بود که با بازیگری و فریبکاری شیری را بر ضد یک گرگ برانگیزد و آن را نابود سازد. به همین جهت به شیر گفت: این گرگ گوسفندی را که من برای پذیرایی از شما، فراهم آورده بودم، ظالمانه دزدید و خورد. شیر پرسید: بر این ادعا گواهی هم داری؟ روباه گفت: آری و در همان حال دمش را که آلوده به خون بود بالا آورد و نشان داد. [صفحه ۵۹۶] و شیر نیز که گوسفند را نیافت، ادعای روباه با گواهی دمش پذیرفت و گرگ را نابود ساخت. واژه‌ی «مرب» از ماده‌ی «ارب» به مفهوم همراه است. دو واژه‌ی «کروها جذعه» بدین معناست که؛ آن جریان را به وضعیت آغازین آن که فنته و آشوب و هرج و مرج است برگردانید. و «ام طحال» نیز زن آلوهای بود که در عصر جاهلیت ضرب المثل بود و هر کس را می‌خواستند بکوبند و به زمین بزنند می‌گفتند از «ام طحال» پست‌تر است. واقعیت این است که در برابر این واژه‌ها و جملات‌تی که ابوبکر در مورد خاندان وحی و رسالت و شایسته‌ترین کسانی که خداوند هر گونه پلیدی و لغش را از آنان به دور و آنان را پاک و پاکیزه ساخته بکار برده چیزی نمی‌گوییم و او را در مورد یک دنیا ادب در گفتار و بکارگیری واژه‌ها و تعبیرهای ناگفتنی نیز نکوهش نمی‌کنیم، اما با اندوهی عمیق و درد و رنجی جانکاه می‌گوییم: ای پیامبر خدا! چشم شما روشن باد! که در برابر انبوه مردم در مورد دخت محبوب و گرانمایه‌ات و درباره‌ی برادرتان امیر مومنان چنین می‌گویند. و این واژه‌ها و جملات زشت و بی‌ادبانه را بر فراز منبر و در مسجد و کنار مرقد منورت به زبان می‌آورند!! راستی که چشم شما ای پدر گرانقدر فاطمه علیها السلام روشن و نورانی و بر شما بشارت باد! این است کرامت و شکوه و احترام خاندانت نزد «ابوبکر» و همدستان و امثال او!

### ام‌سلمه رئیس دولت غاصب را به شدت محکوم کرد

«شیخ جمال الدین» در کتاب خویش «الدرالنظم» آورده است که: پس از سخنرانی روشنگرانه‌ی فاطمه علیها السلام در مسجد پیامبر و جسارت و اهانت ابوبکر به خاندان وحی و رسالت و دخت پیامبر، هنگامی که «ام‌سلمه» از جریان آگاه شد، سخت برآشت و گفت: [صفحه ۵۹۷] المثل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقال هذا القول؟! هي و الله الحوراء بين الانس... آیا درباره‌ی شخصیت والایی چون فاطمه علیها السلام چنین سخنی می‌گویند؟! به خدای سوگند که او حوریه‌ای در میان انسانهاست و نفسی است برای جان که در دامان پرواپیشگان پرورش یافته و بر روی دستهای فرشتگان دست به دست گشته و در دامان بانوان پاکیزه کردار رشد نموده و بهترین شخصیت و منش را بدست آورده و به برترین تربیتها و والاترین ارزشها نایل آمده است. آیا شمایان براستی چنین می‌پنداشید که پیامبر خدا میراث خویشتن را بر او تحریم کرده، اما به خود آن حضرت اعلان نکرده است؟ با اینکه قرآن شریف می‌فرماید: «و انذر عشيرتك الاقررين» یا اینکه بر این پنداشید که پیامبر مطلب را به او اعلام کرده و پیام را رسانده و هشدارش را داده است، اما او با فرمان پدر گرانقدرش پیامبر مخالفت می‌ورزد؟ کدامیک؟ مگر نمی‌دانید که این بانوی فرزانه، بهترین بانوی عصرها و نسلها، و مام پرفضیلت دو سالار جوانان بهشت و نظیر و همتای «مریم» است، که با بعثت پدر گرانقدرش رسالت پروردگارش به کمال رسید و پایان یافت. به خدای سوگند پیامبر او را از سرما و گرما مراقبت می‌کرد. دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می‌ساخت. هان! آهسته‌تر که پیامبر در برابر دیدگان شمامت و رفتار ظالمانه‌ی شما را می‌نگرد. وای بر شما! آخر شما بسوی او بازمی‌گردید و بزوی خواهید دانست که کیفر کردارتان چگونه خواهد بود؟ «جمال الدین شامی» پس از آوردن این سخن از «ام‌سلمه» آن بانوی آزاده و ستم‌ستیز می‌افزاید: [صفحه ۵۹۸] بخاطر این حقگویی و موضع شجاعانه در برابر انحراف و استبداد بود که «ام‌سلمه» از حقوق سالانه‌ی خویش محروم گشت و به دستور حکومت غاصب،

آن سال چیزی از حقوقش را به او نپرداختند. [صفحه ۵۹۹]

## با همتای گرانمایه‌اش

### اشاره

بازگشت به خانه امیر مومنان در انتظار فاطمه علیها السلام شکایت به امیر مومنان هان ای آزادزن! [صفحه ۶۰۰]

### بازگشت به خانه

### اشاره

آنگاه دخت فرانه‌ی پیامبر به خانه‌ی خویش بازگشت. در حالی که امیر مومنان در انتظار آمدنیش بود و طلوع خورشید جهان‌افروز جمالش را در سرای خویش لحظه‌شماری می‌کرد. هنگامی که به سرای خود وارد شد، رو به امیر مومنان نمود و فرمود: «یابن ابی طالب! اشتملت شملة الجنین، و قعدت حجرة الظنين، نقشت قادمة الاجدل، فخانک ریش الاعزل، هذا ابن قحافه یبتزني نحله ابی، و بلغه ابینی، لقد اجهر فی خصامی، و الفیته الالد فی کلامی، حتى حبستنی قیله نصرها، و المهاجرة وصلها، و غضت الجماعة دونی طرفها، فلا دافع ولا مانع، خرجت کاظمة، وعدت راغمة، اضرعت خدک یوم اضعت خدک، افترست الذئب و افترست التراب، ما کفت قائلًا و لا۔ اغنت باطلًا و خیارلى، لیتنی مت قبل هیتنی، و دون ذاتی عذیری الله منک عادیا و منک حامیا، ویلای فی کل شارق، مات العمد و وهن العضد، شکوای الى ابی، و عدوای الى ربی، اللهم انت اشد قوه و حولا، واحد باسا و تنکيلا. فقال امیر مومنان علیه السلام: لاويل عليك، الويل لشائک، ننهى عن وجدک يا بنة الصفوءة، وبقية النبوة، فما وينت عن دینی، ولا اخطات مقدوری، فان كنت تريدين البلغة فرزقک مضمون، [صفحه ۶۰۱] و کفیلک مامون، و ما اعدلک خیر مما قطع عنک، فاحتسبی الله. فقالت: حسبي الله، و امسكت.» هان ای فرزند گرانمایه‌ی ابوطالب! این چه رازی است که بسان جنین، که در پرده‌های چندگانه قرار دارد، پرده‌نشینی را برگزیده! و در سرای اتهام زمین گیر شده‌ای؟ تو هماره شاهپرهاش بازهای شکاری را در هم می‌شکستی، اما اینک چه حکمی است که پرهای مرغکهای ناتوان به تو خیانت ورزیده، و تو شکیبایی و نرمش قهرمانانه پیشه ساخته‌ای؟ هان ای بزرگمرد! این پسر ابی قحافه است که بخشش و هدیه‌ی پدرم پیامبر، و منع مخارج زندگی دو پسرم را زورمندانه به یغما برده، و بی‌پرده و آشکارا با من به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته است، و او را در سخنانی که در برابر من گفت بدترین و کینه‌توزترین دشمنان خود یافتم. او کار را به جایی رسانده است که اینک دو گروه «اویس» و «خرزج»، دست از یاری من شسته و از موضع عادلانه‌ام حمایت نمی‌کند. گروه مهاجر نیز زیر انواع فشارها از ما بریده، و مردم نیز از ما که یاری حق و عدالت است، چشم پوشیده‌اند. اینک نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند، و نه کسی همگام با ما در برابر ستم و دجالگری ایستادگی می‌نماید. من به هنگام حرکت از خانه، خشم خویشتن را که از ستم اینان برانگیخته بود، فروبرده، و دردها و رنجها را تحمل کردم، و اینک پس از رویارویی منطقی و عقیدتی با آنان بی‌آنکه به نتیجه برسم و حقوق خویش را بازستانم، ستمدیده به خانه بازگشته‌ام. هان ای ابرمرد! همان روزی که از سر احساس مسؤولیت و حکمت در برابر فتنه اینان شمشیر خویش را در نیام نهادی، همان روز خود را خانه‌نشین ساختی. جوانمرد! تو شیرمردی بودی که در میدانهای پیکار، گرگهای خونخوار را می‌دربیدی [صفحه ۶۰۲] و اینک چگونه بر خاک آرمیده‌ای؟ آیا تو در شرایطی هستی که نمی‌توانی گوینده بداندیش را از حقوق ما دفع کنی، و باطل و بیداد را براندازی؟ اینک من دیگر توان و امکان دفاع از حقوق خویش را ندارم. کاش پیش از این ستمدیدگی و محاصره و اسارت خاندانم و طغیانگری اینان، جهان را بدرود گفته بودم. علی جان! از اینکه اینک با شما اینگونه سخن گفتم از بارگاه خدا عذر خواهم. از این

پس وای بر من هر بامدادی که خورشید در آن طلوع کند. خدایا! تکیه گاه ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازویم سست و ناتوان گردید. من شکایت خویش را از این بیدادگران ظاهرساز را، به پدرم خواهم برد. و از پروردگارم داد خویش را از اینان خواهم خواست. بار خدایا! تویی تو، که از همگان تواناتر و پراقتدارتری! تویی تو، که عذاب و کیفرت از همه سخت‌تر و سهمگین‌تر است! من از تو دادخواهی خواهم کرد. آنگاه امیر مومنان فرمود: «هان ای آزادزن! وای بر تو نیست. بلکه وای و هزاران وای بر دشمن بیدادگر توست. هان ای دختر پیامبر برگزیده! و ای بازماندهی رسالت و نبوت! خویشن را از موج اندوه و خشم بازدار و شکیبایی پیشه ساز. من در انجام مسؤولیت دینی و انسانی خویش سست نشده و در حد توان و امکان از دیدگاه دین کوتاه نیامده‌ام. اگر انگیزه‌ات از حق‌طلبی و مطالبه حقوق خویش، تامین زندگی فرزندانت می‌باشد، خود نیک می‌دانی که روزی رسان خداست و این تضمین شده است. و کفیل و ضامن این کار خدایی است که وعده‌اش تخلف‌ناپذیر است. و او در برابر آنچه از تو [صفحه ۶۰۳] بریده‌اند و برده‌اند، بهتر از آن را برایت فراهم ساخته است. از این رو برای خشنودی خدا اینک که وظیفه‌ی بزرگ و رسالت سترگ خویش را به انجام رساندی شکیبایی پیشه ساز و به خدا واگذار. دخت فرزانه‌ی پیامبر نیز فرمود: «به دیده منت، خدای مرا بسنه است، به او وامی گذارم». و دیگر مهر سکوت بر لب نهاد و چیزی نفرمود.

### امیر مومنان در انتظار فاطمه

امیر مومنان در انتظار سالار بانوان بود. در انتظار بازگشت همو که همزم و همسنگر قهرمانش در جهاد و شریک و همتایش در دردها و رنجها و آرزوها بود. در انتظار آن بانوی سرفراز لحظه‌شماری می‌کرد تا از میدان جهاد فکری و عقیدتی و اجتماعی، از مسجد پدر گرانمایه‌اش پیامبر، و از آن کنفرانس سرنوشت‌سازی که در بزرگترین و پرشکوه‌ترین مرکز اسلامی در آن روز و در آن شرایط بحرانی شکل گرفته بود، به خانه بازگردد. و سرانجام او به خانه بازگشت اما بازگران دردها و رنجهای جهاد سترگ و بی‌امانش در کران تا کران وجود او اثر نهاده بود. با این وصف او را چه باک؟ مگر نه اینکه همه‌ی اینها به حساب خداست؟ و مگر نه اینکه سراسر زندگی پرافتخار آن حضرت از آغازین روزها تا شهادت جانسوزش، همه و همه جهاد در راه خدا بود؟ آری دخت فرزانه‌ی پیامبر، پیروز و سربلند به خانه بازگشت و دشمن تجاوز کار را به رسایی و شکست کشید. گرچه به ظاهر به حق پایمال شده‌ی خویش نرسیده و از سوی حکومت غاصب به او ستم رفته و اعصابش خسته شده و با قلبی شکسته و اندوه‌گین به خانه بازگشته است. آری او پیروز و سربلند بازگشت. چرا که ندای حق‌طلبانه‌ی خویش را با شهامت درایتی وصف‌ناپذیر، به عصرها و نسلها اعلان کرد، و سند مظلومیت و ستمدیدگی [صفحه ۶۰۴] خویش را در تاریخ به ثبت رساند و با باران دلیل و برهان روشن ساخت که حق انکارناپذیرش را به ستم مصادره کرده‌اند. و دولت غاصب را بخاطر گناه آشکار و سیاست تجاوز کارانه‌ای که بر ضد خاندان وحی و رسالت در پیش گرفته بود، برای همیشه محکوم ساخت. او پیروز و سربلند بازگشت، چرا که اسلام و مفاهیم بلند و انسانساز آن را آنگونه که زینده بود معرفی کرد. آن حضرت از ابعاد و مسائل سیاسی و زیربنایی اسلام سخن گفت. او از توحید و توحیدگرایی، از نبوت و رسالت، از امامت اهل‌بیت، از علل و فلسفه‌ی مقررات و قوانین دین، سخن گفت. و هر آنچه می‌باید در این قلمرو دامنه‌دار و میدانهای گستردۀ مطرح می‌گشت، همه را اندیشمندانه و بازرفنگری وصف‌ناپذیری مطرح کرد. آری دخت فرزانه‌ی پیامبر به خانه‌ی خویش رسید در حالی که آخرین مرحله از جهاد سترگ و خالصانه‌اش باقی مانده بود. به خانه‌اش بازگشت تا پرده‌ی دیگری از حقیقت را برای جهان و جهانیان به نمایش نهاد و این بار برای نشان دادن پرده‌ی دیگری از حقیقت، اسلوب غالب گفتگو و مناظره با شوی گرانقدرش امیر مومنان را برگزید. او این بار اسلوبی را انتخاب کرد که به ظاهر به گله‌گواری شباهت داشت اما در حقیقت، هم چکیده‌ی رویدادهای ارجاعی پس از رحلت پیامبر و موقعیت حکومت غاصب را نشان داد، و هم موقعیت مردم مسلمان را که بر اثر جو‌سازی و ایجاد اختناق و ترویج خشونت، آفت سرگردانی و ترس و بی‌هدفی و

غفلت، بر آنان سایه گستردۀ بود. موقعیت مردمی که از یک سو وجود انسان آنان را زیر ضربات شلاق ندامت و نکوهش گرفته و احساس درد جانکاه، سیلاخ اشک از دید گانش جاری ساخته بود، [صفحه ۶۰۵] اما از سوی دیگر ترس از استبداد حاکم آنان را به خاموشی و سکوت مرگبار نموده و در لاک خود فروبرده بود. مردمی که رویدادهای عجیبی را می‌دیدند و چیزهای غریبی را می‌شنیدند. از یک سو رئیس دولت پوشالی را می‌دیدند که مدعی نمایندگی صاحب شریعت است و جانشینی او را یدک می‌کشد، و از دگر سو دخت محبوب و فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیها السلام را می‌دیدند که ناله‌ی جان‌سوزش از ستم حکومت به آسمان برخاسته و سخنان روشنگرش حکایت از ستم‌دیدگی و پایمال‌شدن حقوق خاندان وحی و رسالت دارد و بر سردمداران حکومت خشم گرفته است.

### شکایت به امیر مومنان

آری فاطمه علیها السلام در این شرایط به خانه باز‌گشت تا موقعیت و جایگاه همتای شکوهمندش را در برابر روند اوضاع به همگان نشان دهد و شرایط خاص اجتماعی و دینی آن حضرت را روشن سازد. به همین جهت رو به امیر مومنان فرمود: «یا بن ابی طالب!» ای فرزند رشید ابی طالب! گاه برخی سخنوران یا دیگر پژوهشگرانی که با این سخن بانوی بانوان روبرو می‌گردند چنین می‌پندارند که آن حضرت با این شیوه رویارویی با امیر مومنان، بر آن بوده است که همتای گرانقدرش را مورد بی‌احترامی قرار دهد. چرا که به نظر آنان می‌باشد او را با عنوانی چون: «یا بن‌العُم» یا «ابالحسن!» یا «علی!» و نظیر این عنوانین مناسب مخاطب می‌ساخت و این شیوه‌ی برخورد را، نیز برخاسته‌ی از تاثیر آن بزرگوار در برابر رخدادهای غمبار و حق‌کشیهای آشکار پس از رحلت پیامبر، پنداشته‌اند. اما نگارنده بر این اندیشه است که هر گز این پندارها واقعیت ندارد. [صفحه ۶۰۶] راستی مگر در این شیوه‌ی آغاز سخن چه کمبود و کاستی است که آن را بی‌حرمتی پنداریم؟ و مگر این نسبت پرافتخار چه عیب و عاری دارد که برای آن توجیه و تاویل بتراشیم؟ مگر علی علیها السلام فرزند قهرمان ابوطالب نبود؟ و مگر ابوطالب بزرگمرد حجاز، رئیس مکه، یار و پشتیبان خستگی‌ناپذیر و پراخلاص پیامبر، افتخار تاریخ، سالار قریش و سرور بنی‌هاشم در روزگار خویش نبود؟ چرا، «ابوطالب» همان بزرگمرد شجاعی بود که شرک گرایان از او حساب می‌بردند. همان قهرمان بلندآوازه‌ای بود که پیامبر در سایه‌ی حمایت او مردم را به توحید و تقوا فرامی‌خواند. ابوطالب مرد غیرت، نمونه جوانمردی و شهامت، قهرمان عواطف و احساسات پاک انسانی بود. با این بیان چه مشکل و مانعی در کار خواهد بود که به فرزند بزرگوار و پرشکوه او خطاب شود که: هان ای فرزند رشید ابوطالب! آیا معنای حقیقی این سخن چنین نیست که: هان ای فرزند شکوه و سیادت! ای فرزند شرف و بزرگواری! ای فرزند قهرمانی و دلاوری! ای فرزند غیرت و خویشن داری! ای فرزند فضیلت و همه‌ی ارزش‌های انسانی! آیا چنین نیست؟ واقعیت این است که چرا... و فاطمه علیها السلام، آن نمونه‌ی دانش و درایت با جمله‌ی «یا بن ابی طالب!» گویی بر این اندیشه بود که اراده‌ی شکست‌ناپذیر او را برانگیزد و آن کانون جوانمردی و غیرت را به قیام فراخواند. [صفحه ۶۰۷] بر آن بود تا نسب پرشرافت و پررفعت او را یادآور شود و به همگان خاطرنشان سازد که او فرزند چنین پدر گرانمایه‌ای است. گویی بر آن بود که به امیر مومنان بگوید؛ هان ای فرزند شهامت! پدر شجاع و غیرتمندت، پدرم پیامبر را در سخت‌ترین شرایط رسالت‌ش یاری گرد و هماره بسان مدافعی جان بر کف برای دفاع از او در برابر هر شرارت و خطری پایداری می‌ورزید، اینک چه شده است که تو ای فرزند شرافت، از حقوق پایمال‌شده‌ی من دفاع نمی‌کنی و روی چه مصالحی یاری خویش را از من دریغ می‌داری؟ آنگاه سوابق درخشان قهرمانیها و موقعیتهاش شکوهبار او را خاطرنشان می‌سازد و دلاوری‌های وصف‌ناپذیر او در صحنه‌های جهاد و مبارزه و در کنار پیامبر و در هم شکستن شیران جبهه‌ی شرک و خرد ساختن قهرمانان کفر بوسیله‌ی او را، یادآور می‌گردد و از پی آن مقایسه‌ای اندیشمندانه میان گذشته و حال او به عمل می‌آورد و می‌فرماید: «اشتملت شملة الجنين» هان ای قهرمان قهرمانان! چه شده است که بسان جنین که در پرده‌ی جفت

محاصره شده و توان کار از او گرفته شده است، پرده‌نشین گشته‌ای؟ «و قعدت حجرة الظنين» و بسان بی‌گناهی که بر او اتهام بسته‌اند، (به منظور فرار از مردم و از ترس رویارویی با آنان) خانه‌نشین گردیده‌ای. «نقضت قادمة الاجدل» تو ای بزرگمرد! در گذشته‌ی درخشنات شاهپرهاش بازهای شکاری و شاهین‌ها را (که در پرنده‌گان به منزله‌ی ستون فقرات آنهاست) در هم می‌شکستی. «فخانک ریش الاعزل» و اینک چگونه پرهای مرغان ناتوان نیز به تو خیانت روا داشته است؟ اکنون تو را از نظر سلاح و توان به گونه‌ای تضعیف ساخته‌اند که عناصر فرومایه [صفحه ۶۰۸] و بی‌نام و نشانی که نه در کاروان به حساب می‌آمدند و نه در میان مردم، به حقوق تو دست تجاوز دراز کرده‌اند. گویی فاطمه علیها السلام خود نیز از سکوت حکیمانه و شکیبایی هدفدار امیر مومنان در رابطه‌ی با تاخت و تاز دنیاداران و دنیاطلبان و پیانخاستن آن حضرت برای بدست آوردن حقوق خویش تعجب می‌کند. و در نسخه‌ی دیگری «خاتک» آمده است که به مفهوم فرود آمدن و یورش بردن است. آنگاه بانوی بانوان انگشت روی مسائل اساسی و حقایق اصلی می‌نهد و به روش‌نگری بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «هذا ابن ابی قحافه» از نظر مفهوم و محتوا درست در نقطه‌ی مقابل، «ابن ابی طالب» است. چرا که همه می‌دانستند که «عبدالله بن جذعان» در شهر «طائف» مهمانخانه‌ای داشت و «ابوقحافه» در آنجا میهماندار بود. کارش این بود که ظرفهای غذا را آماده می‌ساخت و از آشپزخانه به سالن غذاخوری می‌آورد و پس از کشیده شدن غذا، به دستور صاحب رستوران مردم را برای غذا دعوت می‌کرد. «یبتمنی نحله و بلغه ابني» که هدیه و بخشش پدرم پیامبر و مخارج زندگی دو فرزند ارجمند «حسن و حسین» را با ستم و بیداد به یغما برداشت. «لقد اجهر فی خصامی» او با من بطور آشکار به دشمنی و کینه‌توزی برخاسته و در بحث و گفتگو از مرز دلیل و برهان و تفهیم و تفاهم تجاوز نموده و به مرحله‌ی کینه‌توزی و دشمنی رسیده است. از این رو، نه دلیل و برهان را می‌پذیرد و نه تفاهم کنار آمدن او ممکن است، چرا که او قانون جهانشمول ارشی برای فرزندان را انکار کرده است. «و الفیتہ الالد فی کلامی» [صفحه ۶۰۹] و من او را در گفتگویی که در مسجد با من داشت، بدترین دشمن خاندان وحی و رسالت یافتیم. چرا که او با ساختن و پرداختن روایتی که با قرآن در تضاد است، بر پدرم پیامبر دروغ بسته است. و افرون بر این گناه بزرگ، در بیدادگری اش در حق من خودش هم مدعی است و هم گواه و هم در همان حال خویشتن را داور و قاضی جا می‌زند و روایت ساخته و پرداخته خویش را دلیل و برهان مصادره بستان و تجاوز به حقوق و امنیت و آزادی من قرار می‌دهد. «حتی حبستنی قیله نصرها» کار جوسازی و زورمداری را به جایی رسانده‌اند که فرزندان «قیله»، یعنی دو گروه بزرگ «اویس» و «خرزج» نیز دست از یاری من کشیده‌اند. بانوی بانوان در این جمله نشان می‌دهد که «انصار» و یاران «مدنی» پیامبر پس از آن همه یاری رسانی و فداکاری در راه وحی و رسالت، اینک در جو مسموم و استبدادزده‌ای که پدید آمده است، دست از یاری من شسته‌اند. چرا که: «الناس علی دین ملوکهم» مردم بر دین و آین و راه و رسم سردمداران خویش عمل می‌کنند. «و المهاجرة وصلها» و گروه بزرگ «مهاجر» نیز پیوند خویش را از ما گستاخ و از یاری ما دست کشیده‌اند. لازم به یادآوری است که به کار گرفتن واژه‌ی «وصل» در برابر واژه‌ی «هجر» زیبایی و ظرافت ویژه‌ای به سخن می‌بخشد. «و غضت الجماعة دونی طرفها» و مردم نیز در برابر این ستم و بیداد که در حق ما می‌رود چشم روی هم نهاده و ما را در راه حق و عدالت یاری نکردند. و راستی که این رویدادی مصیت بار و ستمی بزرگ است!! منظور فاطمه علیها السلام این است که مردم حاضر در مسجد نیز بجای یاری حق و کمک به ستمدیده و هشدار به ظالم، از ما روی برتابته و راه سردمداران و سرکرده‌های [صفحه ۶۱۰] خویش را در پیش گرفتند چنانکه گویی مرا نمی‌شناستند. «فلا دافع و لا مانع» اینکه شرایط ناهنجاری ساخته‌اند که نه کسی از حقوق ما دفاع می‌کند و نه با ما در مبارزه با بیداد و تجاوز هم‌صدا و هم آوا می‌گردد تا تجاوز کاران را از تجاوزشان بازدارد. و در نسخه‌ی دیگری «و لا شافع» آمده است. «خرجت کاظمه، وعدت راغمه» از خانه به سوی مسجد حرکت کردم در حالی که خشم و اندوه خویش را بصورت جرעה‌ها فروبرده بودم و اینک به خانه آمده‌ام در حالی که پس از آن همه جهاد و تلاش همچنان بیدادگران را میداندار می‌نگرم و توان و امکانات لازم برای بازگرداندن آنان به حق و عدالت را در دسترس نمی‌بینم. «اضرعت خدک یوم اضعت حدک»

تو ای بزرگمرد! از همان روزی که سکوت حکیمانه و شکیبایی پرمعنا را در پیش گرفتی، آنان بر تو جرات یافتند و پندار به ذلت کشاندند را در سر پروراندند. دخت فرزانه‌ی پیامبر گویی سکوت شکوهبار امیر مومنان در برابر آن رویدادهای ارتجاعی را نوعی ذلت ارزیابی می‌کند و چنین وانمود می‌نماید که سکوت حکیمانه و خویشن‌داری شهسوار اسلام و بکارنگرفتن اقتدار و شجاعت از سوی اوست که دشمن زبون را جسارت داده است. «افترست الذئاب و افترشت التراب» این فراز تفسیر و تبیین فراز پیش است و بیانگر این سخن که: هان ای شیرمرد! تو در گذشته‌ی پرافتخارت گرگهای خونخوار را از دم شمشیر ستم‌سوزت می‌گذراندی و می‌دریدی، اینک چگونه بر زمین آرمیده‌ای. فاطمه علیها السلام شگفتی خویش را از شهامت دیروز شهسوار اسلام و نرمش و سکوت قهرمانانه‌ی امروز او اظهار می‌دارد، چرا که شیرمرد یکه‌تازی که تا دیروز قهرمانان [صفحه ۶۱۱] درنده‌خوی شرک و بیداد را در هم می‌نوردید و اشرار آنان را به خاک ذلت و حقارت می‌نشانید، اینک چگونه کارش به جایی رسیده است که برای نشستن و خوابیدن خویش فرش و بساطی ندارد و بر خاک پاک می‌نشیند. لازم به یادآوری است که این جمله نشانگر شدت تنگنا و سختی، بخاطر به یغما رفتن حقوق و امکانات زندگی است. و در برخی نسخه‌ها؛ «افترست الذئاب» و «افترستک الذباب» آمده است. تو گرگهای درنده و خونخوار را در هم می‌نوردی اما چگونه اینک جوی ساخته‌اند که تو هدف مگسان شده‌ای و آنها بر تو جرات یافته‌اند؟ «ما کففت قائله و لا-اغنیت باطله» دو فعل در جمله‌ی بالا-ممکن است مخاطب یا متکلم معنی شود. در صورت نخست مفهوم سخن چنین می‌شود: هان ای بزرگمرد! تو سمبل شهامت و خداوندگار اقتدار و شجاعت در شرایطی هستی که؛ «نه گوینده‌ای را از من بازداشتی و نه باطل و بیدادی را». و در صورت دوم چنین معنا می‌دهد: (من در جو سیاهی که پدید آورده‌اند با آن همه دلیل و برهان و موضع حق و عادلانه‌ی خویش) نه توانستم گوینده‌ای را از ناحق گویی‌اش بازدارم و نه باطل گرایی را از راه باطل و بیدادش. «ولاخیارلی» و اینک در شرایطی گرفتار آمده‌ام که توان و امکان بازگردانیدن حقوق به یغمارفته‌ی خویش را در دسترس نمی‌بینم و یک زن مسلمان توان و امکانات و حدود اختیارش محدود است و بیش از این به انتخاب تو بستگی دارد. [صفحه ۶۱۲] «لیتنی مت قبل هیتی و دون ذلتی» ای کاش پیش از این رویدادهای غمبار... و میدانداری غاصبانه و ظالمانه جهان را بدرود گفته بودم. حقیقت این است که دخت سرفراز پیامبر حق داشت آرزوی مرگ کند تا آن همه بیداد و اهانت را از سوی پدرش پیامبر نبیند. از سوی کسانی که پدرش جامعه آنان را به برکت وحی و رسالت و تلاش سترگ خویش بی‌ریخت و ساخت، به آنان عزت و استقلال ارزانی داشت و از لبه‌ی پرتگاه‌های سقوط و نابودی نجاتشان بخشید. آری برترین بانوی گیتی حق داشت پیش از آنکه هدف بیداد و اهانت چنین گروه بیدادگرو حق ناشناسی که به کرامت ایمان نداشتند قرار گیرد، و شاهد شکسته‌شدن حرمت‌ها و جسارات‌ها به قداست‌ها و پایمال شدن حقوق و ارزشها گردد، آرزوی مرگ کند و یا مرگ خویش را از پروردگارش بخواهد. «عذیری الله منک عادیا و منک محامیا» در مورد این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است که دو دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد: ۱- خدای پرمهر بدان جهت که من در گرفتاری با تو تندي نمودم عذرم را پیدیرد و از تو بخواهد که عذرم را پیدیری. ۲- شما عذرم را پیدیر چرا که عذر من در این گفتار این است که تو در یاری من و حمایت از حقوق من، روی مصالح و حکمت‌هایی کوتاه آمدی... و تیز احتمالات دیگری آمده است که نیازی به ترسیم آنها نیست. چرا که دور از حقیقت به نظر می‌رسند. «ویلای فی کل شارق» واژه‌ی «ویلای» به مفهوم، وای بر من می‌باشد. واژه‌ای است که در فرهنگ «عرب» به هنگامه‌ی مصیبت و سختی بسیار بر زبان جاری می‌شود و نشانگر شدت درد و رنج و وحامت حال و روز گوینده است. [صفحه ۶۱۳] دخت یگانه‌ی پیامبر از فشار حکومت کودتا و دجالگری فریبکاران چنان زندگی برایش سخت می‌شود که می‌گوید: وای بر من در هر بامدادی که خورشید از افق سر بر می‌آورد. و در برخی نسخه‌ها؛ «ویلای فی کل شارق ویلای فی کل غارب» آمده است، که مفهوم آن چنین است: وای بر من در هر بامداد و شامگاه و در هر طلوع و غروب خورشید بخاطر این مصیبتی که بر خاندان وحی و رسالت فرود آمد. «مات العمد و وهن

العَضْد» تکیه گاه استوار و تزلزل ناپذیر ما جهان را بدرود گفت و با رحلت او بازوی اقتدار ما سست شد. آری آن بزرگ پیشوایی که در کارها به وجود استوار او تکیه می‌کردیم، از دست رفت و با رحلت جانسوز او بازوی پراقتدار ما و امیر مومنان تضعیف شد. و در نسخه‌ی دیگری؛ «ذل العَضْد» آمده است. «شکوای الى ابی» من شکایت خویش را بسوی پدرم پیامبر خواهم برد. چرا که جز پدرم کسی نیست تا از بیدادی که در حق من رفت، بر او شکایت برم. «و عدوای الى ربی» و از خدای عادل داد خویش را می‌خواهم تا او داد مرا از این بیداد گران بستاند. «اللَّهُمَّ انت اشد قوَّةٍ وَ حُوَّلاً» بار خدایا! تو در قدرت و توان بی‌نظیری و از همه‌ی قدرتها تواناتری و تمامی قدرتها و تواناییها از تو سرچشم می‌گیرد. از این رو در مقام دفاع و حمایت از من و دفع شرارت از همگان نیرومندتری. «وَاحِدُ بَاسَا وَ تَنْكِيلًا» [صفحه ۶۱۴] و کیفر و عذاب تو از همه سخت‌تر است، پس داد ما را از آن بیداد گران بستان و آنان را به کیفر دردناکت گرفتار ساز. با این دو فراز جانبخش از نیاش خالصانه به بارگاه خدا، سخن بانوی سرفراز گیتی در مورد رویدادهای تاسف‌بار پس از رحلت پیامبر و موضع‌گیری دولت غاصب و واکنش مردم در برابر آن، به پایان رسید.

## هان ای آزادزن!

امیر مومنان نیز با همه‌ی وجود به شکایتها و گلایه‌ها، دردها و رنجها و سخنان اندیشمندانه‌ی او، که از دلی شعله‌ور و سوزان و قلبی دردمند و اندوهزده زبانه می‌کشید، گوش جان سپرد. و اینک هنگامه‌ی آن فرامی‌رسد که به سخنان حکیمانه‌ی بانوی بانوان پاسخ گوید و موضع خویش را در برابر رویدادهای و خامت‌باری که دل دخت فرزانه‌ی پیامبر را به درد آورده و او را نگران دین و دفتر و قرآن و عترت و آینده‌ی جامعه ساخته است ترسیم کند. آن حضرت از اینجا آغاز کرد: «لَا وَيْلٌ عَلَيْكَ...» هان ای دخت فرزانه‌ی پیامبر! ای آزاد زن! وای بر تو نیست! و این پاسخ جمله‌ای است که فاطمه علیها السلام فرمود: وای بر من! امیر مومنان می‌فرماید: نه، هر گز وای بر تو نیست و هر گز زینده‌ی تو هم نخواهد شد. «الوَيْلُ لِشَانِكَ» بلکه «وای»، شایسته و برازندۀ دشمن کینه‌توز تو است. [صفحه ۶۱۵] زینده‌ی آنانی است که تو را به خشم آورده و دل پرمهرت را که کانون عشق به خداست شکسته و تو را آزربند و در نتیجه در این جهان و جهان دیگر به زیانی جبران ناپذیر گرفتار شدند. «نَهْنَهِي عن وَجْدِكَ يَا بَنْهَ الصَّفْوَهُ» خشم و اندوه را از خود دور ساز، ای دخت سرفراز پیامبر بر گریده! «وَ بَقِيَةُ النَّبَوَةِ» و ای بازمانده‌ی گرانمایه‌ی پیامبر! تو پاره‌ی وجود پیامبر خدایی، او از امت اذیتها و آزارها تحمل کرد. همانسان که فرمود: «ما اوذی نبی بمث مَا اوذیت» هیچ پیامبری همانند من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت. تو ای آزاد زن! بخشی از این وجود گرانمایه‌ی هستی، پس مصیبتها و سختی‌ها شکیبا باش! آنگاه امیر مومنان موضع و مسؤولیت دینی و انسانی خویش را در برابر آن رویدادهای تاسف‌بار بدینصورت ترسیم فرمود: «فَمَا وَنِيتَ عَنِ الدِّينِ» «من در پیماش راه و رسم آسمانی خویش سست نشده‌ام و از بدش کشیدن بار سنگین مسؤولیت خویش ناتوان نیستم. من کاری نکرده‌ام که درخور چون و چرا باشد. چرا که به شکیبایی و سکوت فرمان یافته‌ام. پیامبر خدا به من فرمود: اگر یارانی همدل و همراه برای رویارویی با رویدادهای پس از رحلت نیافتنی سیاست سکوت پرمعنا و شکیبایی را پیشه ساز. و می‌دانم که غصب «فَدَكَ» و «عوالی»، از غصب جانشینی پیامبر و به کف گرفتن ظالمانه‌ی قدرت و امکانات جامعه از سوی این گروه، سهمگین‌تر نیست. [صفحه ۶۱۶] «وَ لَا - اخْطَاطَ مَقْدُورِي» «و در آنچه در توان و امکانات من بود کوتاهی نکرده‌ام». گوبی امیر مومنان در این جمله و جملات پیشین، با بهانه‌ی مخاطب ساختن دخت فرزانه‌ی پیامبر، به عصرها و نسلها روشن می‌سازد که چرا دست به شمشیر شهامت نبرده و عذر او چه بود که دست از یاری «فاطمه» کشیده است. لازم به یادآوری است که منظور از واژه‌ی «مقدور» توانایی شرعی و دینی است و نه عقلی. چرا که این دو با هم متفاوتند. به عنوان مثال: بیماری که استفاده از آب برای وضو یا غسل برایش ضرر دارد از دیدگاه شرعی برای غسل و وضو ناتوان است، اما از دیدگاه عقلی برایش ممکن است. آری امیر مومنان بزرگ قهرمان بی‌نظیری بود که قدرت قیام در برابر استبداد را از نظر عقلی داشت و می‌توانست شمشیر ستم‌سوز خویش را از نیام برکشد و بر بیداد گران و

خاصبان یورش برد و سردمداران فتنه را که شمارشان به ده نفر نمی‌رسید، نابود ساخته و بر «فدهک» و دیگر حقوق خاندان وحی و رسالت دست یابد و زمام امور و شئون دین و دنیای مردم را به کف با کفايت خویش بگیرد آری این برای او میسر بود. مگر همو نبود که در جنگ «بدر» بیش از سی و پنج تن از شجاعان و بی‌باکان جهان عرب را به خاک هلاکت افکند؟ با اینکه می‌دانیم هیئت حاکمه وقت از کسانی که در «بدر» برای پیکار با پیامبر آمده بودند شجاعتر و کاراتر نبودند. آری امیر مومنان از دیدگاه عقل و خرد قدرت و توان قیام داشت اما از نظر قدرت شرعی، جریان به گونه‌ای دیگر است. در این مورد باید گفت: اگر امیر مومنان بر ضد این گروه دنیادار و جاه طلب پامی خاست و برای نابودی آنان دست به شمشیر عدالت می‌برد، آنگاه بود که فتنه‌ها و مصیبت‌ها رخ می‌گشود و آشفتگی‌های داخلی پدید می‌آمد. بویژه که آن روز عناصر و جریاناتی نیز بودند که نسبت به خود اسلام و قرآن کینه در دل داشته [صفحه ۶۱۷] و در پی فرصتی مناسب لحظه‌شماری می‌کردند تا این نظام آسمانی و دین جدید را که پایه‌های آن بر شالوده‌هایش استقرار و استحکام نیافته بود، مورد یورش قرار دهند و این نهال جوان را که هنوز فرصت می‌طلیید تا تناور و ریشه‌دار گردد، از بن برکنند. باید به این واقعیت اجتماعی و سیاسی سفارش پیامبر گرامی نیز افروده شود که با درایت دوراندیشی ویژه‌اش، امیر مومنان را به سیاست سکوت پرمونا و شکیایی شکوهبار فراخوانده بود و این نیز واقعیت دیگری بود که از نظر شرعی راه قیام تند و اتخاذ سیاست جهاد مسلحانه را بر آن حضرت می‌بست. با این بیان و با توجه به آنچه ترسیم شد، راه صحیح و انتخاب واقع گرایانه همان بود که امیر مومنان برگزید. بهتر همان بود که آن حضرت «فدهک» و درآمد آن را فدا سازد و در برابر گروه جاه طلب و غاصب، سیاست سکوت پرمونا را پیشه ساخته و اسلام را از خطر نابودی و فتنه‌های داخلی پاس دارد. «فان کنت تریدین البعلة» اگر هدف از مطالبه‌ی فدهک و زمینهای به غارت رفته، تامین حقوق معیشت و امور اقتصادی خود و فرزندان ارجمند می‌باشد. «فرزقک مضمون» خود نیک می‌دانی که روزی شما تضمین و امور شما تامین شده است. چرا ضمانت کننده‌ی روزی تو و هر موجود جانداری همان آفریدگار توانای هستی است، و او روزی همه را تامین می‌کند. «و کفیلک مامون» و تضمین کننده و بسنده‌ی امور معیشتی و اقتصادی تو سخت درخور اطمینان است. و او آفریدگار توانایی است که در وعده‌های خویش هرگز تخلف نمی‌ورزد. «و ما اعد لک افضل مما قطع عنک» [صفحه ۶۱۸] و پاداش شکوهباری که در سرای آخرت برایت فراهم ساخته بهتر و برتر از ارزش‌های مادی و حقوقی است که از تو به غارت رفته است. آری پاداش شکوهبار آخرت، عظمت روز رستاخیز، درجات والا-بی که تو در برابر این مصیبت‌ها و مظلومیتها و رنجها بدست خواهی آورد، با هر پاداش و بهره‌ی دنیوی قابل مقایسه نخواهد بود. بر این باور برای خشنودی خدا شکیایی پیشه ساز و همه را به حساب او بگذار. و بانوی بانوان نیز فرمان امام راستین و اطاعت همتای گرانمایه‌ی خویش را جان خرید و فرمود: «حسبی الله و امسکت» خدا بر دادخواهی من بسنده است و من در همه‌ی کارها به او اعتماد می‌کنم و آنگاه مهر سکوت پرمونا به لب نهاد و چیزی نگفت. [صفحه ۶۱۹]

## با زنان مهاجر و انصار

### اشاره

- سخنی ژرف و روشنگرانه -۲- عیادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر ۳- طرح مسایل اساسی و بیان حقایق راز این حق‌کشی آیا اینگونه نیست؟ کشتار خالد بن ولید رهبری از هم گسیخته ادامه تفسیر سخنان فاطمه علیها السلام از میان صدھا فاجعه نکته‌ای روشنگر تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت شکفت از این آینده‌نگری!! با بهانه‌جویان و عذرتراشان ۴- منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز ۵- اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار حرکت هدفدار و خداپسندانه دیگر با تو سخن نخواهم گفت [صفحه ۶۲۰]

### سخن ژرف و روشنگرانه

«سوید بن غفله» آورده است که: هنگامی که دخت فرزانه‌ی پیامبر بر اثر صدمات وارد بستر بیماری افتاد و هر روز به شهادت خویش نزدیکتر می‌شد، درست در آخرین روزهای زندگی اش بود که انبوهی از زنان مهاجر و انصار به منظور عیادت آن حضرت به خانه‌اش شتابتند و پس از اینکه بر گرد بسترش حلقه زندگ گفتند، «كيف اصيحت من علتك يا بنه رسول الله؟» هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر با رنج و بیماری‌ات چه می‌کنی؟ آن حضرت آنگونه که شایسته بود ستایش خدای را بجا آورد و بر پدر گرانقدرش درود نثار کرد و فرمود: اصيحت -والله- عائفة لدنيا کن، قاليه لرجالكن، لفظتهم بعد ان عجمتهم و شتاتهم بعد ان سبرتهم، فقبحا لفلول الحد، و اللعب بعد الجد، و قرع الصفاء، و صدع القناة، و خطل الاراء، و زلل الاهواء، و بئس ما قدمت لهم انفسهم. ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون، لا جرم لقد قلدتهم ربتهما، و حملتهم اوقتها، و شنت عليهم عارها، فجدوا و عقرا للقوم الظالمين. ويحهم! انى ززعوها عن رواسى الرسالة، و قواعد النبوة والدلالة، و مهبط [صفحة ۶۲۱] الروح الامين، و الطين بامور الدنيا و الدين. الا: ذلك هو الخسران المبين، و ما الذى نقموا من ابى الحسن؟ نقموا منه والله نكير سيفه، و قلة مبالاته بحثته، و شدة و طاته و نكال وقعته، و تنمره فى ذات الله عزوجل، والله لو تكافوا عن زمام نبذة رسول الله اليه لا عتلقة. و لسار بهم سيرا سجحا، لا يكلم خشاشه، و لا يتعجب راكبه، و اوردهم منها، صافيا رويا فضفاضا تطفح ضفتاه، و لا يترنقا جانباه، و لا صدرهم بطانا، و نصح لهم سرا و اعلانا، و لم يكن يحلى من الغنى بطائل، و لا يحظى من الدنيا بنائل، غير رى الناھل و شبعه الكافل، و لبان لهم الزاھد من الراغب، و الصادق من الكاذب. «ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون». [۳۳۹]. «و الذين ظلموا من هولاء سيصيّبهم سيئات ما كسبوا و ما هم بمعجزين». [۳۴۰]. الا هلم واستمع، و ما عشت اراك الدهر عجبا، و ان تعجب فعجب قولهم: ليت شعري؟ الى اى سناد استندوا؟ و على اى عماد اعتمدوا؟ و بایه عروءة تمسکوا؟ و على اية ذرية اقدموا و احتنکوا؟! «لبیس المولی و لبیس العشیر». [۳۴۱] «و بئس للظالمین بدلا». [۳۴۲]. استبدلوا -والله- الذنبا بالقواعد، و العجز بالکاھل، فرغما لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا، «الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون». [۳۴۳]. ويحهم!! «افمن يهدى الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحکمون». [۳۴۴]. [صفحة ۶۲۲] اما لعمري! لقد لفتحت، فنظرة ريشما تنتج، ثم احتلوا ملا القعب دما عيطا و ذعافا مييدا، «هناك يخسر المبطلون، و يعرف التالون غب ما اسس الاولون. ثم طيبوا عن دنياكم انفسا، و اطمأنوا للفترة جاشا، و ابشروا بسيف صارم، و سطوة معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيدا، و جمعكم حصیدا، فيا حسرة لكم، و انى بكم؟ و قد عميتم عليكم؟ انلزمكموها و انت لها کارهون» [۳۴۵]. قال سوید بن غفله: فاعادت النساء قولها على رجالهن فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين و الانصار معتذرين، و قالوا: يا سيدة النساء! لو كان ابوالحسن ذكر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد، و نحكم العقد لما عدلنا عنه الى غيره. فقالت: اليكم عنى فلا عندر بعد تعذيركم، و لا امر بعد تقصيركم. به خدای سوگند! در حالی شامگاه را به بامداد آورم که از دنیای ظالمانی شما بیزارم، به مردنمایان شما بخاطر عملکردشان خشمگین، و از آنها متنفرم. آنان را در فراز و نشیبها آزمودم و به دور افکندم و امتحان نمودم و از آنها خشمگین شدم. راستی چه زشت است کندي شمشيرها در برابر ستم و بيداد، و چه بد است به شوخی گرفتن سرنوشت دين و جامعه پس از تلاش و جديت در راه آنها، و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و بي حاصل نمودن، و آنگاه شکاف برداشتن نيزهها و تسلیم شدن در برابر بیداد، و چه دردناک است تباھي عقيده، و انحراف اندیشه و تزلزل ارادهها. و چه بد چيزی برای خود از پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب [صفحة ۶۲۳] او ماندگار خواهند بود. آری من شرایط را چنین نامطلوب و ظالمانه نگریستم و مسؤولیت آن را به گردن خودشان افکندم، و بار گران گناه آن را بر دوش آنان نهادم، و ره آورد شوم و عار و ننگ آن را بر عهدهی خودشان قرار دادم. پس بینی آنان بريده و زخم خورده باد و هماره از رحمت خدا دور باشند. واى بر آنان! آخر چگونه جانشينی پیامبر را از کوههای استوار رسالت و از بنيانهای تزلزل ناپذير نبوت و فرودگاه وحی و جریل و آگاهان در شئون دین و دنیای جامعه، دور ساختند؟! بهوش باشید که این زیانی آشکار و جبران ناپذير است. راستی آنان

چه ایراد و انتقادی بر امیر مومنان داشتند؟ به خدای سوگند! آنان بر شمشیر عدالت او عیب می‌گرفتند، و به شهامت و صفت ناپذیر و جسارت وی در برابر مرگ در سخت‌ترین میدان‌های پیکار. و به قدرت بی‌همانند او در میدان کارزار، و به خشم مقدس او در راه خدا و ضربات قهرمانانه‌اش بر دشمن، که گمراهان را می‌گرفت و از پای درمی‌آورد و آنان را درس عبرت برای دیگران می‌ساخت. به خدای سوگند! اگر مردان شما شهامت یاری به حق را از خود نشان می‌دادند و نمی‌گذاشتند خلافت و زمامداری از مسیر خود انحراف جوید و از دست امیر مومنان که پیامبر زمام آن را به او سپرده بود بیرون رود، و تنظیم امور و تدبیر شئون را در دست با کفایت او می‌سپردند، آنگاه می‌دیدند که هرگاه مردم از راه حق انحراف می‌جستند، آنان را در پرتو نور به راه می‌آورد و با مهر به سر متزل مقصود سیر می‌داد، سیری که نه آزاردهنده بود و نه مرکب و راکب را آزرده و فرسوده می‌ساخت. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه‌ای زلال و گوارا رهبری می‌کرد و در کنار چشمه‌ای فرود می‌آورد که آب صاف و گوارا از آن می‌جوشید، چشمه‌ای لبریز از آب زلال و صاف که هرگز ناصافی نمی‌پذیرفت... [صفحه ۶۲۴] و آنگاه آنان را از این آبشخور پاک و گوارا سیراب و با نشاط بازمی‌گردانید و آنجا بود که مردم او را در نهان و آشکار خیرخواه خود می‌نگریستند. اگر او زمام امور جامعه را به کف می‌گرفت، هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت و از آن جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، چیزی برنمی‌داشت و برای خود جز اندکی به اندازه‌ی نیاز و رفع گرسنگی و تشنجی و انجام خدمت، بهره‌ای قرار نمی‌داد. و آنگاه بود که دنیا پرست از پارسا، و راست کردار و راستگو از دروغ پرداز برای همیشه بازشناخته می‌شد. راستی قرآن چه زیبا هشدار می‌دهد که: «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروا پیشه ساخته بودند، بی‌تردید برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم. ولی آنان آیات ما را دروغ انگاشتند، پس ما نیز به کیفر دستاوردهشان گریبان آنان را گرفتیم». [۳۴۶] . و زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد که: «و کسانی که ستم کردن بزودی رهآورده بد آنچه مرتكب شده اند، بدانان خواهد رسید و آنها هرگز درمانده کننده‌ی ما نیستند». [۳۴۷] . اینک بیاید و (بافته‌های دروغین تشنگان قدرت را) بشنوید و راستی که هرچه زندگی کنید روزگار به شما شگفتیها نشان خواهد داد. اگر می‌خواهی تعجب کنی از سخنان جاه طلبان تعجب کن و بافته‌های آنان را بشنو!... ای کاش می‌دانستم که آنان در این انحراف بزرگشان به کدامین سند استناد جستند؟ و به کدامین پشتونه اعتماد نمودند؟ و به کدامین ریسمان استوار چنگ زدند؟ و بر کدامین نسل پاک و ذریه‌ی پاکیزه جرئت و استیلا جستند؟ [صفحه ۶۲۵] راستی چه بد سرپرست و یاوری برای خود برگزیدند و چه بد جایگزینی انتخاب کردن؟ اینان پیشتر از راه کردند و به سراغ دنباله‌ها رفتند، و بجای شاهپرها برای پرواز، روی پرهای کوچک نشستند و شانه را با دم عوض کردند. بینی گروهی که راه ستم را بر می‌گزینند و در همان حال می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند، به خاک مذلت مالیده باد. بهوش باشید که آنان تبهکارند اما خود درنمی‌یابند. «وای بر آنان! آیا کسی که بسوی حق راه می‌نماید، زینده پیروی است یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه خود هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟» [۳۴۸] . بدانید! به جان خودم سوگند! که ناقه‌ی خلافت باردار شده و نطفه‌ی شوم این تباہی و تبهکاری بسته شده است. از این رو در انتظار باشید تا این نوزاد شوم را بدنیا آورد و میکروب تباہی خویش را در کران تا کران پیکر جامعه پراکند. آنگاه است که از پستان خلافت به جای شیر، کاسه‌های لبریز از خون و سم کشند بدلوشید. و آنجاست که باطل گرایان گرفتار زیانی جبران ناپذیر خواهند شد. و دنباله روان بی مطالعه، فرجام کاری را که سردمداران پایه گذار آن بودند، در خواهند یافت و آثار شوم آن به نسلهای آینده نیز خواهد رسید. اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید اما برای آزمون و فتنه‌ی دهشتناکی که در پیش دارید آماده شوید. شما را به شمشیرهای برنده و آخته، به سلطه‌ی تجاوز کارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرج فرگیر و استبدادی دیرپا از ظالمان بشارت باد! [صفحه ۶۲۶] به استبدادی که بنام دین و خدا، ثروتهای شما را به باد می‌دهد و مردم را با شمشیر خود کامگی درو می‌نماید! دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید! و چگونه امید نجات دارید در حالی که حقایق بر شما نهان مانده و از پشت پرده بی‌خبرید؟ آیا ممکن است من شما را در حالی که خود خوش ندارید و نمی‌خواهید به

سرچشمه‌ی زلال و جانبخش عدالت و آزادی رهنمون گردم و به پذیرش حق مجبور سازم؟ «سوید» که بیانات روشنگرانه‌ی فاطمه را آورده است، می‌افزاید: زنان مهاجر و انصار پس از شنیدن سخنان فاطمه، پس از بازگشت به خانه، چکیده و پیام آن را به مردان خویش بازگفتند و آنگاه بود که گروهی از سران مهاجر و انصار به خانه امیر مومنان شتافتند و عذرخواهانه گفتند: هان ای سالار بانوان! اگر امیر مومنان این حقیقت را پیش از آنکه ما با ابویکر بیعت کنیم برای ما بیان می‌کرد هر گز جز آن حضرت را برنمی‌گزیدیم. اما اینک دیگر کار از کار گذشته است و ما دست بیعت به ابویکر داده‌ایم. دخت یگانه‌ی پیامبر فرمود: بروید و از برابر دید گانم دور شوید. شگفتا پس از اینکه گناه بزرگی را دست یازیده‌اید، اینک با دروغ و بهانه‌جویی، عذرخواهی می‌کنید، بروید که عذری از شما پذیرفته نیست.

## عيادت زنان از دخت فرزانه‌ی پیامبر

واقعیت این است که دلیل واقعی و انگیزه‌ی اصلی شتافتن زنان مهاجر و انصار به عیادت بانوی بانوان، فاطمه علیها السلام بطور دقیق برای ما روشن نیست. آیا آنان به اشاره و خواست مردانشان به دیدار حضرت شتافتند؟ و اگر چنین بود چه کسی مردان را بر این اندیشه فراخواند که زنان خویش را به خانه‌ی دخت گرانمایه‌ی پیامبر گسیل دارند؟ با اینکه خود زنان پس از فرونشستن گرد و غبار دجالگری‌های حکومت غاصب، [صفحه ۶۲۷] از واقعیت جریان آگاهی یافتد و به کوتاهی و گناه خویش در برابر دخت سرفراز پیامبر و تنها نهادن او در مبارزه‌اش با استبداد و ارتقای پی بردن و این رشد و آگاهی در میان زنان مهاجر و انصار فراگیر شد و کار به اینجا رسید که هرچه زودتر به عنوان عیادت به حضور بانوی بانوان بستابند تا هم وجودانهای خویش را که آنان را زیر شلاق نکوهش گرفته بود، راضی سازند و هم بدین وسیله رنج و آزردگی شدید روحی فاطمه علیها السلام را که از رهگذر رویدادهای ظالمانه‌ی پس از رحلت پیامبر و پایمال شدن حق و عدالت بر آن وجود گرانمایه وارد آمده است، سر و صورت بخشنده؟ و یا اینکه علل و انگیزه‌های سیاسی و نقشه‌های پشت پرده، آنان را به این دیدار ناگزیر می‌ساخت تا به هر صورت ممکن شرایط و جوی را که بر اثر روشنگریها و مبارزات قهرمانانه‌ی آن حضرت به زیان استبداد پدید آمده بود بگونه‌ای تلطیف بخشیده و روابط گستته میان دخت فرزانه‌ی پیامبر را با حکومت غاصب و ظالم که مدعی جانشینی پیامبر است، به نوعی سر و سامان دهند. بویژه که شیوه‌ی مبارزه‌ی منفی و قطع رابطه‌ی فاطمه علیها السلام پس از آن مبارزات صریح و روشنگرانه، و در پیش گرفتن سیاست عدم حضور در اجتماعات آنان نه تنها برای حکومت زیانبار بود که به عامل موثری برای بیداری و هشیاری مردم تبدیل شده بود. بویژه که امیر مومنان در مراحل پیشین مبارزه، آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها را برای اتمام حجت به در خانه‌های مهاجر و انصار برد و آن حضرت برای احراق حقوق خود و جامعه‌ی نوبنیاد اسلامی از آنان یاری خواست و آنها را به مقاومت منطقی و عادلانه در برابر استبداد و ارتقای فراخواند اما نه تنها از آنان تعاون به خیر و عدالت مشاهده نکرد بلکه ناظر بی‌تفاوتوی و عدم احساس مسؤولیت آنان در برابر دعوت حق طلبانه‌ی خویش گردید. در بخش‌های گذشته، نتیجه‌ی گفتگوی آن حضرت با «معاذ بن جبل»، و نیز موضع‌گیری شجاعانه‌ی فرزندش - در برابر پاسخ منفی پدرش به دعوت حق طلبانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر را - نگریستی. [صفحه ۶۲۸] به هر حال نه انگیزه‌ی حقیقی شتافتن زنان مهاجر و انصار به خانه‌ی فاطمه علیها السلام و عیادت آن حضرت در بستر شهادت بطور دقیق برای ما روشن است و نه شمار آنان. اما از سخنان آتشین بانوی بانوان چنین دریافت می‌گردد که شمار آنان قابل توجه بود. به همین جهت دخت سرفراز پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و از حضور انبوی زنان مهاجر و انصار با درایت وصف ناپذیری بهره جست تا بدینوسیله انگشت روی مسائل اساسی و نکات محوری بنهد و ضمن بیان گفتنی‌ها، عملکرد زشت و ناهنجاری را که برخی از مسلمانان در برابر خاندان پاک و پاکیزه‌ی وحی و رسالت، بدان دست یازیدند همه را برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند. چرا که انبوی زنان عیادت‌کننده بیش از نیمی از زنان جامعه‌ی آن روز اسلامی بودند و روشن است که هر کدام با مردی از مسلمانان

خواه به عنوان همسر با پدر یا برادر یا فرزند پیوند داشت و طبیعی است که شنیده‌ها و بافته‌های خویش، بویژه از دخت گرانمایه‌ی پیامبر را برای آنان را بازمی‌گفت. از این رو برای آن حضرت ممکن بود که به تلاش و جهاد عقیدتی و فکری دیگری بویژه در بعد نشر و پخش مواضع حق طلبانه و عادلانه خویش در جامعه دست زند و با دعوت همگان بسوی حق و عدالت و هشدار از خطر سهمگین استبداد و ارتیاع، موج جدیدی پدید آورد. با این بیان چرا سالار بانوان در این گرد همایی زنان مهاجر و انصار سکوت پیشه کند؟ و برای چه شکایت و انتقاد خویش از آن گروه افراطی و تجاوزکار را بازنگوید؟ آری زنان مهاجر و انصار که گردآگرد بستر او حلقه زده بودند حال او را پرسیدند و گفتند: «کیف اصبحت من علتك یا ابنة رسول الله هان ای دختر گرانمایه‌ی پیامبر با رنج و بیماری خویش چه می‌کنی؟ رسم روزگار چنین است که عیادت کننده هنگامی که در کنار بیمار قرار گرفت از صحت و سلامت و حال و روز او می‌پرسد و بیمار نیز حال و روز خویش را از نظر [صفحه ۶۲۹] صحت و بیماری، آنگونه که احساس می‌کند بازمی‌گوید. زنان مدینه از بیماری «فاطمه» پرسیدند اما آن بانوی اندیشمند از تخفیف رنج و بیماری و یا سلامت و صحت جسمی خویش پاسخ نگفت، بلکه در پاسخ آنان به بیان دردها و رنجهای درونی و مصائب خویش پرداخت، چرا که بحث از اینها را که برخاسته از تحول نامطلوب اجتماعی و رخدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر بود، لازم‌تر از سخن گفتن در مورد وضعیت جسمی خویش ارزیابی می‌نمود. بویژه که همین رویدادهای تاسف‌بار بود که آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و سلامت و شادابی جوانی و بهاران زندگی را از آن وجود گرانمایه سلب کرده بود. بر این باور سخن از علت و عامل، به از پرداختن به معلول خواهد بود. به همین جهت دخت فرزانه‌ی پیامبر آنگونه که شایسته‌ی حال و مقام بود به پاسخ پرسش زنان پرداخت و با اینکه بر اثر صدمات وارد در بستر بیماری بود، سخنرانی پرمحتوا و شگرفی با رعایت عالی ترین اصول فضاحت و بلاغت و ظریف ترین ادب و هنر و ریزه کاری‌های دقیق علمی و دینی و روانی - در بالاترین سطح ممکن - ایراد فرمود. بگونه‌ای که شما خواننده‌ی پژوهشگر با تعمق در آن دچار شگفتی خواهی شد. اینک این شما و این هم شرحی کوتاه بر بیانات برترین بانوی جهان هستی.

## طرح مسائل اساسی و بیان حقایق

### اشاره

آری دخت یگانه‌ی پیامبر در آغاز سخن به نفرت و بیزاری خویش از زندگی و از زیستن در جامعه‌ای اشاره می‌کند که گویی به ارزش‌های والای انسانی و اسلامی ایمان ندارد و برای صیانت از آنها بهایی نمی‌دهد. «اصبحت -والله- عافئه لدنيا کن، قالیه لرجالکن» واقعیت این است که نه تنها دور از انتظار نبود که بسیار بجا هم بود و آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها مراتب خشم و بیزاری خویش را از مردم‌مایان «مدینه» آشکار سازد. [صفحه ۶۳۰] از همانان که موضع گیری‌هایشان در برابر مبارزات حق طلبانه و خداپسندانه‌ی فاطمه علیها السلام ناشایسته و ضدانسانی بود. در بحثهای گذشته ترسیم شد که آنان بجای همدردی و همدلی با خاندان وحی و رسالت، ناراحتی خویش را از سوگواری فاطمه علیها السلام بر پدر گرانقدرش را، به گوش آن حضرت رساندند. و هنگامی هم که آن بانوی ستم‌ستیز و عدالت‌خواه در مبارزه خویش با ستم و ارتیاع از آنان یاری خواست به ندای دادخواهی و یاری‌طلبی‌اش پاسخ مثبت نداده و در برابر استبداد به سود اهداف مقدس او قامت بر نیفراشتن. «لفظتهم بعد عجمتهم» آنان را (بسان لقمه‌ای غذا یا دانه‌ای میوه که پس از جویدن و دریافت طعم و مزه‌ی نفرت‌انگیز آن به دور می‌افکنند)، پس از ارزیابی و شناخت بی‌تعهدی‌شان و عدم پایبندی به ارزش‌های والای انسانی و اسلامی، به دور افکنند. «و شناختهم بعد ان سبرت‌هم» و پس از آزمایش ایمان و کارایی آنان نسبت به رفتارشان، خشمناک شدم و بخاطر کردار نامردی و غیر مسؤولانه‌ی آنان، از آنها سرد و آزرده خار گشتم. «فقبحا لطول الحد» فاطمه علیها السلام آنان را به شمشیری کند که دیگر برشی ندارد، تشییه می‌کند و بدینسان موضع ناهنجار

آنان را ترسیم می‌کند که او را در برابرستم و ارجاع تنها گذاشتند و دست از یاری او شستند و گویی سکوت خفت‌بار آنان در برابر ستم و بیدادی - که پس از رحلت پیامبر بر دخت فرزانه‌ی او رفت و این نامردان دنیا طلب دم برنياوردن و حرکتی نکردند - را زیر باران نکوهش می‌گیرد. «واللَّعْبُ بَعْدَ الْجَدِ» نکته‌ی مورد نظر فقدان احساس مسؤولیت آنان در برابر حق و عدالت پس از یک [صفحه ۶۳۱] مرحله از تلاش و فداکاری در راه آن است، چرا که اینان مردمی بودند که در یاری اسلام و پیامبرش سخت کوشیدند و فداکاری‌ها کردند. اما دریغ و درد که پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید به دره ژرف بی‌تعهدی در غلطیده و به بازیهای سیاسی گرفتار آمدند. «و قرع الصفاء» و بدبیسان به ذلت و فرمانبرداری بی‌قید و شرط در برابر کسانی که بر آنان حکم برانند، تن سپردند. «و صدع القناة» و در نسخه‌ی دیگری «خور القناة» آمده است. و این اشاره نیز به نیزه‌ای دارد که بر اثر شکاف‌خوردگی و فرسودگی، دیگر نباید از آن انتظار صدمه‌ی کاری واردآمدن به دشمن خیره سر را داشت. چرا که نیزه آنگاه کارا خواهد بود که سالم و برند باشد و بتوان بوسیله‌ی آن دشمنی تجاوز کار را از پا درآورد. در غیر این صورت نباید از آن انتظار کارایی داشت. «و خطل الاراء» و در نسخه‌ی دیگری «افون الرای» آمده است. و این، اشاره به انحراف و تباہ‌آفرینی دیدگاه‌های آنان دارد. آنان پس از رحلت پیامبر نسبت به خاندان گرانمایه‌ی او راه بی‌تفاوتی را در پیش گرفتند و آنان را در برابر امواج فتنه‌ها و کینه‌توزیها و بیدادگریهای دشمنان تنها گذاشتند در حالی که انتظار بجا و بایسته این بود که آنان را در مبارزه‌ی با ستم و استبداد با همه‌ی توان یاری کنند و با آنان هم‌دل و همراه باشند، نه اینکه بازیهای سیاسی غاصبان و کودتاگران را به آسانی پذیرند و به استبدادی تن سپارند که با خاندان پیامبر سر کینه‌توزی و دشمنی داشت «و زلل الاھواء» راستی که این هواها و هوای‌ستی‌ها و تمایلات منحرفانه که با سرنوشت جامعه‌ی [صفحه ۶۳۲] اسلامی در طول عصرها و نسلها بازی کرد، چقدر زشت و ظالمانه بود!! و این لغزش‌هایی که از این خودکامگی‌ها و خودپرستی‌ها و این هواهای گمراهگر و گمراه‌کننده پدید آمد تا کجا ویرانگر و انحطاط‌آفرین بود و چه بهایی از جامعه‌ی اسلامی و خانواده‌ی بشری گرفت. «و بئس ما قدمت لهم ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون.» و (راستی) چه زشت است آنچه برای خویشتن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفت و پیوسته در عذاب خواهند بود. این جملات بخشی از هشتادمین آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است که دو آیه‌ی پیش از آن می‌فرماید: «لعن الذين كفروا من بنى اسرائیل على لسان داود و عيسى ابن مریم ذلك بما عصوا و كانوا لا يعتدون، كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون، ترى كثيرا منهم يتلون الذين كفروا لبئس ما قدمت لهم ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون.» [۳۴۹]. از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زیان داود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این کیفر شدید بخاطر آن بود که عصیان ورزیده و از فرمان خدا تجاوز می‌نمودند و از کار زشتی که بدان دست می‌یازیدند یکدیگر را بازنمی‌داشتند. راستی که چه بد بود آنچه انجام می‌دادند. بسیاری از آنان را می‌نگری که با کسانی که کفر ورزیده‌اند دوستی برقرار می‌سازند. راستی چه زشت است آنچه برای خویشتن از پیش فرستادند که در نتیجه خدا بر آنان خشم گرفته و پیوسته در عذاب خواهند ماند.» دخت گرانمایه‌ی پیامبر به دلیل مناسبت دو جریان یهود و گروه تجاوز کاری که حرمت و حقوق خاندان وحی و رسالت را مورد یورش قرار دادند و کسانی که تجاوز کاران را [صفحه ۶۳۳] هشدار نداده و نهی از منکر نکردند، این آیات شریفه را در لابلای بیانات خویش می‌گنجاند و بدبیسان تناسب و نزدیکی میان آنان و اینان را به روشنی ترسیم می‌نماید که چگونه در شرایط حساس پس از رحلت پیامبر، دست از یاری حق و عدالت برداشتند. و با این بی‌تعهدی خویش فاجعه آفریدند. «لا جرم لقد قلدتهم ربقتها» و چون چنین دیدم بناگزیر مسؤولیت آن را به گردشان افکندم.» فاطمه علیها السلام مسؤولیت در برابر عصرها و نسلهای آینده را بر گردان کسانی افکند که در مسجد حضور داشتند. چرا که آن بانوی شجاع و ستم‌ستیز برای مبارزه‌ی با انحراف و ارجاع در مسجد و بزرگترین مرکز اسلام حضور یافت و گفتنی‌ها را گفت و حجت را بر همگان تمام کرد و از گروه پرنفوذ مهاجر و انصار، برای مهار تجاوز کاران کمک خواست و بدبیسان مسؤولیت شرعی یاری‌رسانی به حق و عدالت به گردن آنان افکنده شد. و پس از آن

هنگامی که آنان دخت فرزانه‌ی پیامبر را یاری نکردند و ندای حق طلبانه‌اش را بی‌پاسخ نهادند، آنان مسولند و باید بار گران این عدم احساس مسولیت و یاری نکردن به حق و عدالت را در پیشگاه خدا و تاریخ چندین و چند برابر به دوش کشند. «و حملتهم اوقتها» و بار گران گناه و شومی آن را بر دوش آنان نهادم. «و شنت عليهم عارها» و ننگ و عار هماره‌ی آن را بر سر و روی آنان ریختم. و در نسخه‌ی دیگری «شنت» آمده است. هنگامی که گفته شود «شنت الماء على التراب» بدین معناست که: آب را بصورت پراکنده بر روی زمین و یا بر خاک پاشیدم. و اگر نسخه‌ی دوم را فرض کنیم معنای جمله این می‌شود که آب را بصورت پیوسته و بدون پراکنده‌گی به زمین ریختم. «فجدعاً و عقراً و سحقاً للقوم الضالمين» [صفحه ۶۳۴] بریده باد دست و گوش و لبهای گروه ستمکار. و در یک نسخه «فجدعاً و رغمماً» و در نسخه‌ی دیگری «فجدعاعقراً و بعداً» آمده است. این واژه‌ها هر کدام نوعی نفرین بر دار و دسته‌ای است که ستم و حق‌کشی را در مورد خاندان پیامبر بنیاد نهادند و بر آنها ستم کردند. و واژه‌ی «ظلم» به مفهوم قرار دادن چیزی در جایی جز جایگاه شایسته و بایسته‌ی آن است، و این ستم و بیداد درجهات و مراحلی دارد. گاه ظلم و ستم در حق مورچه است و پایمال ساختن حق آن حشره، و گاه ستم و بیداد در حق امت اسلام و ظلم بر عصرها و نسلها، و گاه بیداد در حق دوستان و بندگان برگزیده‌ی خداست. بندگانی که به چنان مقام شایسته و بایسته‌ای اوج گرفته‌اند که خشنودی خدا در گرو خشنودی آنان و خشم او در گرو خشم آنان است. واقعیت این است که ستمکاران درخور چنین نفرین‌هایی هستند و معنای این نفرین‌ها این است که خداوند دستها و گوشها و لبهای آنان را قطع و پیکرشان را قطعه قطعه سازد. «ويحهم!» واژه‌ی «ويح» برای نشان دادن تعجب بکار می‌رود و در اینجا با اضافه به «هم» بدین معناست که؛ «ای وای بر آنان!» «انی زحرحوها عن رواسی الرساله؟» در نسخه‌ی دیگری «زعزعوها» آمده است. دخت یگانه‌ی پیامبر از گزینش زشت و ناهنجار آنان شگفت‌زده می‌شود. از این موضوع که چگونه آنان خلافت پیامبر را از جایگاه استوار و شالوده تزلزل ناپذیر آن که بسان کوهها برای کنترل حرکت منظم زمین هستند و زمین را با نقش نگاهدارنده و نظام بخش خویش، از حرکت تند و اضطراب و تزلزل باز می‌دارند، آنان این خلافت با [صفحه ۶۳۵] این نقش و برکت را به جای دیگری که فاقد این نقش سازنده و نظام بخش است بردنند. «و قواعد النبوة» واژه‌ی «قواعد» جمع «قاعده» در اینجا به مفهوم پایه و شالوده برای ساختمان است. همانگونه که اگر یک ساختمان عظیم و شالوده‌ای استوار بنیاد نگردد سرانجام فرومی‌ریزد، خلافت عادلانه و انسانی پیامبر نیز همینگونه است. آن هم اگر با بازیگری و فریب در غیر جایگاه استوار و شایسته‌ی خویش انتقال یابد، از نظر محتوا فروریخته و نظام آن از هم فرومی‌پاشد و پایه‌هایش متزلزل می‌گردد. «و مهبط الروح الامین» فرشته‌ی امین وحی در خانه‌ی مبارک پیامبر و خاندان و دخت فرزانه‌ی او فرود می‌آمد و خانه‌ی فاطمه علیها السلام فرود گاه فرشته‌ی وحی بود. «والطین بامور الدنيا والدين» آنان جانشینی پیامبر را از خاندان او و بطور مشخص از امیر مومنان بجای دیگر بردنده و کسانی را کنار زدند که هم حاذق‌ترین و کاراترین انسانها در امور دنیا و اداره‌ی شایسته و بایسته‌ی جامعه بودند و هم با کفایت‌ترین و با درایت‌ترین انسانها در شئون دین و مقررات الهی و... «الا ذلك هو الخسران المبين» آری بخدای سوگند که این زیان آشکاری بود زیان جبران ناپذیری که جامعه و امت در همه‌ی میدان‌های زندگی فردی و خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی، بهداشتی و سیاسی، سازندگی و آبادانی، دینی و فرهنگی این جهان و آن جهان بدان دچار شد و تمامی این خسارت سهمگین آنگاه دامنگیر امت گردید که حکومت و زمام اداره‌ی امور و تدبیر شئون جامعه را ظالمانه از خاندان رسالت گرفتند و عناصری در جایگاه والای رهبری اسلامی دخالت نمودند که وجودشان با اسلام حقیقی ناسازگار بود. چرا که اسلام واقعیتی بود و آنان چیزی دیگر [صفحه ۶۳۶] عناصری قدرت را قبضه کردند که به زمین ریختن خون مردم بی‌گناه برایشان ساده‌تر از ریختن آب بر زمین بود و بازی با مقررات الهی و قوانین اسلامی بسان بازی با توب پ یا دیگر بازیها و سرگرمیها، بشمار می‌آمد. واقعیت این است که نگونساریها، و بدیختی‌هایی که جامعه‌ی اسلامی در گذر زمان و طول تاریخ از این غصب حقوق خاندان پیامبر و کنار زدن امیر مومنان دامنگیرش گردید بگونه‌ای دردناک است که پوست بدن را می‌لرزاند و دلها را به درد می‌آورد. و همه‌ی این

رویدادهای انحطاط‌آفرین و تاسف‌بار بدان جهت روی داد که رهبری و تدبیر امور جامعه را عناصری به کف گرفتند که نه از اندیشه و خرد شایسته‌ای بهره‌ور بودند و نه از ایمان و عمل باشته‌ای. ما در این نوشتار فرصتی برای نمایش فجایع و قتل عام‌ها و کشته‌های دردناکی که برخی از زمامداران مسلمان‌نما و مدعی اسلام در طول تاریخ بدانها دست یازیدند، نداریم. کره‌ی زمین با پوسته‌ی خویش گورهای دسته جمعی بسیاری را که هزاران انسان را در خود جای داده‌اند، پوشانده است. اینان مردمی هستند که بی‌هیچ گناهی قربانی جاه‌طلبی‌ها و هوسهای جنون‌آمیز این خودکامگان سیاهکار گشته و فدای قدرت و ریاست و لذت‌جویی آنان شده‌اند. و شما خواننده‌ی گرامی دیگر از سرکوب و بیداد و محرومیت و گرسنگی و بد‌بختی و فلاکتی که بر بندگان خدا و شهرها و روستاهای بخارط شقاوت و جنایت این خودکامگان سایه‌ی شوم خویش را گستردۀ است هرچه می‌خواهی بگو که گفتی‌ها بسیار و دردناک است. آری این همان زیان آشکار و خسارت جیران‌ناپذیر است که از آغازین روزهای غصب خلافت امیر مومنان و سپردن امور و شئون جامعه به دست عناصری جز خاندان وحی و رسالت آغاز گردید و ریسمانش تا امروز و تا آمدن آن نجات‌بخش بزرگ و راستین عصرها و نسلها کشیده خواهد شد. «و ما الذي نعموا من أبي الحسن؟» [صفحه ۶۳۷] اینان که دست به این کار زدند چه اشکال و ایرادی در اندیشه والا و ایمان و عملکرد شایسته و درایت و فرزانگی امیر مومنان سراغ داشتند که زمام امور جامعه را از او ربوده و دیگری را در این مورد بر او مقدم داشتند؟ آیا کمبودی در دانش بی‌کران او یافتند؟ یا جهالتی در فتواء و بیان احکام خدا؟ آیا در اخلاق والای او چیز ناپسندی دیدند؟ یا در حسب و نسب بلند او عیب و عاری؟ آیا در دین باوری و دین‌داری آن حضرت ضعف و نارسایی مشاهده کردند؟ یا عدم کارآیی و توانایی در مدیریت وصف ناپذیرش؟ آیا در راه حق و عدالت ترسی از او نظاره کردند؟ یا در نسب رفیع او نقطه‌ی فردی؟ آیا کمبودی در شرف و شکوه او نگریستند؟ یا بخل و تنگ‌نظری در امور اقتصادی اش؟ آیا نقص و عیبی در شایستگی‌ها و توانمندی‌ها و کارایی‌هایش یافتند؟ یا ضعف و نارسایی در دیگر میدانها و صحنه‌ها در ابعاد زندگی‌اش؟ کدامیک؟ آخر چرا و به چه دلیل و با کدامین منطق چنین کردند؟ همگان خوب می‌دانند که نه تنها اشکال و ایرادی بر امیر مومنان وارد نیست که آن حضرت داناترین و والاترین انسانها و دروازه‌ی شهر دانش پیامبر و بهترین و برترین داوران در حل و فصل امور و بیان مقررات الهی است. او شیوه‌ترین انسانها به پیامبری است که قرآن شریف او را خداوند‌گار اخلاق شکوه‌بار و بزرگ، وصف می‌کند. او فرزند رشید بزرگ‌مرد دشتهای حجاز جناب «ابوطالب» نخستین مومن قریش و عابدترین و خداپرست‌ترین این امت است. [صفحه ۶۳۸] او شجاع‌ترین شجاعان و پردل‌ترین آنان است و از همه بیشتر با کفر و شرک و نفاق در راه خدا جهاد نموده است و در اوج قله‌ی شرافت و شکوه قرار دارد. او سخاوتمندترین انسانهاست و از هر بخشاینده‌ای بیشتر و کریمانه‌تر دارایی خویش را در راه خدا می‌بخشد. با این بیان و این امتیازات شگرف و بی‌نظیر در وجود امیر مومنان، پس چرا و به چه دلیل و به کدامین منطق جانشینی پیامبر که حق آسمانی او بود از وی سلب شد و به عناصری که فاقد این ویژگیها بودند، واگذار گردید؟

### راز این حق‌گشی

بانوی فرزانه‌ی اسلام بر این سوال اساسی خود پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: «نعموا منه - والله - نکیرا سيفه» راز حق‌گشی این حق‌گشی این بود که شمشیر عدالت امیر مومنان برای ظالمان و تبهکاران آخته و برندۀ بود و بخارط همین امتیاز بزرگ بر او خرد و گرفته و از وی عیجمویی نمودند. چرا که آن شیر مرد صحنه‌ها در میدانهای پیکار، گذشتگان حق‌ستیز و شرک گرای همین‌ها را از پای درآورده و سردمداران آنها را در هم شکسته و سر راه حق برداشته بود. و به همین جهت هم اینان از شمشیر عدالت او که جانهای پلید و حق‌ستیز را می‌ربود و نابود می‌ساخت، خاطره‌ی خوشی نداشتند. «و قلة مبالاته بحتفه» اینان بدان جهت از امیر مومنان ناخشنود بودند که در راه خدا و برای نجات انسانها، به مرگ اعتنایی نداشت. واقعیت این است که انسان مجاهدی که به صحنه‌های پیکار

گام می‌نهد، باید نسبت به مرگ بی‌اعتنای باشد. چرا که همانگونه که او دشمن را به خاک هلاکت می‌افکند، خود نیز ممکن است به شهادت در راه خدا مفتخر گردد. امیر مومنان سالار مجاهدان راه خدا بود و با این اندیشه و باور به میدان جهاد گام می‌نهد. [صفحه ۶۳۹] او می‌فرمود: «والله لا يبالى ابن ابى طالب اوقع على الموت ام وقع الموت عليه». «به خدائی سوگند فرزند ابوطالب باکی ندارد که در راه خدا خویشتن را به کام مرگ درافکند یا اینکه مرگ پرافتخار او را دریابد.» و شده و طاته و نکال و قعته» هنگامی که گفته شود؛ «فلان مبارز در پیکارش سختگیر است.» منظور از این بیان این است که او در میدان جنگ، هم از قدرت رزمی و بازویان پرتوانی برخوردار است و هم از آگاهیهای نظامی و فنون رزمی و شناخت موقعیتهای حساس. و هنگامی که گفته می‌شود؛ «او ضرباتش بر فرق دشمن شکننده است.» منظور این است که چنان با دشمن می‌رزمد که دیگران را بر هراس می‌افکند و به میدان آمده را درس عبرت تماساگران می‌سازد. با این بیان امیر مومنان هم از توان رزمی و قدرت جسمی و روحی وصف ناپذیری بهره‌ور بود و هم در آگاهی و شناخت موقعیتها و تاکتیکهای جنگی، بی‌نظیر. افزون بر آن، ضربات کوبنده‌ی آن حضرت به دشمن آنچنان صدمه‌ی شدیدی وارد می‌آورد که برای دیگر حق‌ستیزان جبهه‌ی شرک و ارجاع ترس و دلهره بر جای می‌نهاد و برای دیگران عبرت. «و تنمرة فی ذات الله عز و جل» واژه‌ی «نمر» به مفهوم شدت خشم است و بیانگر این مطلب است که آن حضرت آنگاه که بخاطر پایمال شدن ارزشها و شرارت دشمن به خشم می‌آمد و دست به شمشیر عدالت می‌برد، دیگر از جان خویش پروا نداشت و برای او تفاوت نمی‌کرد که دشمن از نظر شمار کم باشد یا زیاد. در آن شرایط نه قدرتی می‌توانست او را در میدان جهاد بازگردد و نه چیزی [صفحه ۶۴۰] می‌توانست میان او و هدف الهی اش فاصله افکند و نه مانع می‌توانست او را از راه توحیدی اش بازدارد. به هر حال به عنصر شجاع و پرشهامتی که بی‌اعتنایی به خطر و بدون ترس از مرگ جهاد می‌کند و با همه‌ی شجاعت و خشم مقدسش در برابر تجاوز قامت برافراشته می‌دارد، به چنین قهرمانی گفته می‌شود «تنمرة»، یعنی بسان پلنگی خشمگین، بی‌هیچ ترس و هراسی خود را به دریای مشکلات و دشمن می‌افکند و با شدت خشم پیکار می‌کند. چکیده‌ی این فراز از سخن فاطمه علیها السلام این است که: راز انحراف مردم سست عنصر و دنیاپرست از راه و رسم امیر مومنان چیزی جز غرضهای شخصی و بیماریهای روحی و درونی نبود که در دلهای آنان ریشه دوانيده بود. و علت آن هم شدت عدالت و عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی آن حضرت بود. چرا که آن حضرت در جنگ «بدر» و «احد» و «حنین» و «حندق» و دیگر میدانها، شمار بسیاری از سردمداران شرک و سرکرده‌های کفر و چهره‌های شناخته شده‌ی جاهلیت نظیر؛ عتبه، شیبه، ولید، عمر بن عبدود، و عقبه و... را به خاک هلاکت افکنده بود و بیشتر تیره‌های عرب کینه و دشمنی آن حضرت را تنها بخاطر شمشیر ستم سوزش بر دل گرفته بودند. تا آنجایی که پس از گرینش اسلام و ایمان به خدا نیز این رسوبات کینه و عداوت در ژرفای جانها بصورت نهان باقی ماند و ریشه دوانيد. افزون بر آنچه آمد، پیروزیهای شکوهباری که امیر مومنان در همه‌ی میدانهای زندگی در پرتو ایمان عمیق و تلاش و اخلاص وصف ناپذیر خویش بدست آورد و پیشرفت چشم‌گیر و خیره‌کننده‌ای که در ابعاد گوناگون حیات نصیب آن حضرت گردید و او را به پر فرازترین قله‌ی ارزشها و الای اخلاقی و انسانی اوج بخشید، همه و همه چیزهایی بود که بطور طبیعی حس حسادت را در دلهای کسانی که در هیچ بعدی توان همپایی با او را نداشتند، برانگیخت و این بیماری حسادت آنان را به کینه‌توزی و دشمنی با الگوی فضیلت و کمال سوق داد. [صفحه ۶۴۱] برای نمونه آیاتی که پیرامون شخصیت الای او فرود آمد، و نیز روایاتی که از پیامبر، تنها در ترسیم عظمت او صادر گردید و همچنین موقعیتهای درخشانی که تنها او بدانها مفتخر گشت و سرانجام ویژگیهایی که او را از همه‌ی جهانیان ممتاز ساخت، همه‌ی اینها در دلهای بیمار، بدترین اثر را نهاد. این رسوبات جاهلی و اثرات ویرانگر آن که در ژرفای قلبهای حسادت‌ورز و بیمار گونه ریشه دوانيده بود تا رحلت غمبار پیامبر و فراهم آمدن موقعیت مناسب و رفع موانع، بسان آتشی سوزان در زیر پوششی از خاکستر نهفته ماند و از درون به رشد سلطانی خویش پرداخت و پس از رحلت پیشوای بزرگ توحید و آماده‌شدن جو مساعد برای تلاشها تخریبی و ارجاعی بود که خاکسترها کنار رفت و آتشی سوزان پدیدار شد و در اندک زمانی

شعله‌های سرکش آتش آن حسادتها و کینه توزی‌ها و حقارتها و تنگ‌نظری‌ها زبانه کشید و به سوزانیدن ارزشها و قداستها و آموزگاران راستین آنها پرداخت.

### آیا اینگونه نیست؟

#### اشاره

شما خواننده‌ی حقجو را به خدای سوگند می‌دهم به نکات ذیل، خوب بنگر و بیندیش و خود داوری کن که اینگونه نیست؟ ۱- فراموش نکرده‌ای که در بخش‌های گذشته‌ی همین کتاب، این واقعیت ترسیم گردید که گروهی از یاران پیامبر، یکی پس از دیگری به خواستگاری دخت فرزانه‌ی پیامبر، فاطمه علیها السلام شتافتند اما پیامبر به آنان پاسخ منفی داد. در صورتی که پس از همه‌ی آنان به مجرد اینکه امیر مومنان از آن دخت بهشت خواستگاری کرد، پیامبر با آغوش باز و چهره‌ی گشاده و شایسته‌ترین صورت ممکن از او و خواسته‌اش استقبال فرمود و به او پاسخ مثبت داد. آیا این پیروزی بزرگ و موقعیت شایان و بی‌نظیر از چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسادت را در دلهای بیمار برانگیزد؟ [صفحه ۶۴۲] ۲- پیشوای بزرگ توحید به ابوبکر فرمان داد تا سوره‌ی مبارکه‌ی «برائت» را که تازه فرود آمده بود برگیرد و به سوی «مکه»، کهن‌ترین معبد توحید بستابد و آن را بر مردم آن شهر تلاوت کند، و او نیز از مدینه رو به مکه نهاد. اما در این شرایط بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و پیام آورد که: «ان ربک یامرک ان تبلغ هذه السوره بنفسک، او یبلغها رجل منک». «پروردگارت تو را فرمان می‌دهد که این سوره را، یا باید خودت به مردم برسانی و برای آنان تلاوت کنی و یا بزرگمردی نظیر خودت و نه دیگری». از این رو پیامبر به امیر مومنان دستور داد که به سرعت بسوی مکه حرکت کند و رساندن پیام خدا و تلاوت سوره‌ی «برائت» برای مردم را خود به عهده بگیرد و در همان حال به ابوبکر دستور بازگشت به مدینه را داد. آیا این پیروزی شکوه‌بار امیر مومنان از همان چیزهایی نیست که آفت ویرانگر حسد را در قلب‌های بیمار گونه بر می‌انگیزد؟ ۳- همین‌گونه بگیر و با مطالعه‌ی ژرف تاریخ پرافتخار زندگی امیر مومنان پیش برو، آنگاه خواهی دید که نظیر این شگرفیها و موقعیت‌های شکوه‌بار در زندگی او بسیار است. خواهی دید که آن حضرت بود که در همه‌ی میدانهای علم و عمل، ایمان و تقوا و شکوه معنوی و آراستگی به ارزش‌های اخلاقی و انسانی در پنهانی حیات، بر همگان پیش گرفته و بر همه‌ی عصرها و نسلها پیشاپنگ و پیشتاز است. فرشته‌ی وحی بارانی از آیات قرآن را در حق‌شناسی از قهرمانی‌ها، و به منظور نشان دادن ره‌آورد زندگی سراسر افتخار و عملکرد شایسته و سرنوشت‌ساز آن حضرت و در ترسیم پذیرفته شدن انفاق‌ها و بخشش‌های ظالمانه و انساندوستانه‌ی او و در راه ستایش از کارهای بزرگی که آن بزرگمرد تاریخ بشر انجام داد به فرمان خدا، بر قلب پاک پیامبر باراند و پیروان اسلام این آیات الهی را در بامدادان و شامگاهان و ساعت‌شب و روز با شادمانی و شور و شوق و برخی نیز ناخواسته و ناخشنود تلاوت می‌کنند و شکوه [صفحه ۶۴۳] وصف ناپذیر معنوی او را از زبان وحی و کتاب خدا می‌شنوند و می‌نگرند... آیا این عظمت بی‌همانند امیر مومنان در قرآن شریف، از چیزهایی نیست که آفت حسادت را در دلهای بیمار بر می‌انگیزد؟ ۴- از شگفتیهای روزگار در مورد امیر مومنان یکی هم این است که: آن حضرت تنها به فرمان پیشوای بزرگ توحید به دریای جنگ و جهاد فرومی‌رفت و در بحرانی ترین شرایط به منظور حفاظت از وجود گرانمایه‌ی پیامبر که تجسم و تبلور اسلام بود و دین خدا به وجود آن حضرت پایدار بود جانفسانی می‌نمود. اما این چه رازی است که برخی از مردم آن قهرمان بی‌هموارد را که والاترین سرباز اردوگاه توحید بود، ناخوش می‌داشتند و پیامبر گرامی را که سالار این اردوگاه و جامعه بود، ناخوش نمی‌داشتند؟ مرحوم علامه در «بحار» از «ابوزید نحوی» آورده است که: از «خلیل بن احمد» پرسیدم که عالی جناب! چرا مردم پس از رحلت پیامبر، امیر مومنان را ترک کردند با اینکه به پیوند نزدیک آن حضرت با پیامبر آگاه بودند و به موقعیت والای او در میان امت، دانا بودند و خوب

می‌دانستند که چه رنج عظیم و تلاش خستگی ناپذیری در راه پیشرفت و جاویدنگی اسلام می‌کشد؟ او پاسخ داد: دوست عزیز! نمی‌دانی چرا؟ گفت: بدان جهت که فروغ فروزان خورشید وجود او، روشنایی آنان را سخت تحت الشعاع قرار داده بود. و بدان سبب که آن حضرت از هر چشمۀ جوشان و آبشخور پاک و حیات‌بخشی، زلال‌ترین بخش آن را برمی‌گزید، و بدان دلیل که مردم به همانندهای خویش گرایش بیشتری دارند تا به برجستگان و چهره‌های والا. آیا به این دلایل چندگانه مردم از امیر مومنان دوری گردیدند. آیا سخن شاعر را نشنیده‌ای که: [صفحه ۶۴۴] کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز و یا می‌گوید: دارنده‌ی هر شکل و قیافه‌ای، با همانند خود الفت می‌یابد. آیا ندیدی که فیل با فیل انس می‌گیرد؟ و نیز از شاعر دیگری است که: گوینده‌ای می‌گفت: چرا شما دو تن از یکدیگر دوری گزیدید؟ من در پاسخ او سخن منصفانه‌ای بر زبان آوردم و گفت: او هم‌شکل و هم‌قیافه‌ی من نبود. به همین دلیل از او دوری گزیدم. چرا که مردم با همانندهای خویش الفت و پیوند برقرار می‌سازند. فرزند «عمر» به امیر مومنان گفت: چگونه قریش تو را دوست بدارند با اینکه در پیکار «بدر» و «احد» هفتاد تن از سردمداران آنان را که بر خدا بندگی نمی‌کردند و در اوج خودپرستی و خودبزرگ‌بینی بودند، همه را به خاک فلاکت افکندی؟ آن حضرت فرمود: پیکار سرنوشت‌ساز «بدر» دوستداران راستین و بالخلاص ما را اندک ساخت و راه سازش با مردم حق‌ناپذیر را محدود کرد. به هر حال روشن است که در این امور هیچگونه عیب و اشکالی نیست که مردم با بهانه ساختن اینها، مرد مردان و بزرگ‌گان را خوش نداشته باشند. و مفهوم سخن فاطمه علیها السلام نیز در فراز «نقموا منه والله نکیر سیفه» از این گونه است که این شاعر می‌گوید: در آن شایستگان و قهرمانان هیچ عیب و نقصی نبود، جز اینکه شمشیرهای آخته و ستم‌سوزشان... منظور این است که آنان امیر مومنان را تنها بخاطر آراستگی به ارزش‌های والای اخلاقی و عملکرد شایسته و خدمات بزرگ به اسلام و قرآن و پیامبر و به دلیل شجاعت و فداکاری و جهاد خستگی ناپذیر و قهرمانیهای بی همانندش، مورد عیب‌جویی و بی‌مهری قرار دادند و همه انسانهای بالانصاف و آگاه نیک می‌دانند که این ویژگیها هرگز [صفحه ۶۴۵] عیب و نقص به حساب نمی‌آید تا قهرمان آراسته به این ویژگیها سرزنش گردد. آری مطلب مهم مورد بحث، شایسته‌ی شرح بیشتری است اما متسافانه نگارنده بخاطر رعایت اسلوب کتاب ناگزیر از رعایت اختصار است و بدان امید می‌باشد که در فرصت یا نوشه‌ی دیگری در این مورد بحث بیشتری را تقدیم دارد. «والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اليه لا عتلقه» فاطمه علیها السلام جامعه را به کاروان تشییه می‌نماید و خلافت عادلانه یا رهبری اسلامی را به زمام آن، وجود گرانمایه‌ی امیر مومنان را به سالار کاروان و دلیل راه که پیش‌پیش کاروان حرکت می‌کند و زمام آن را به کف با کفایت خویش می‌گیرد و آن را در مسیر نیکبختی و نجات رهبری می‌کند. بانوی نمونه‌ی اسلام این نکته‌ی ظریف را فراموش نساخت که این مقام خطیر و موقعیت رفیع را پیامبر به فرمان خدا به امیر مومنان واگذاشت. «نبذه رسول الله اليه» و این کار بزرگ را هنگامی انجام داد که در میان انبوه مردم پا خاست و با رسالت‌رین ندای خویش فرمود: هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و زمامدار خویش می‌نگردد، علی سرپرست و سالار اوست. «من کنت مولا فعلى مولا» دخت فرزانه‌ی پیامب پس از بیان حقایقی که از نظر تان گذشت، اینک این بخش از سخن خویش را با سوگند به نام مقدس «الله» آغاز می‌کند و روشن می‌سازد که مسئله تا آنجایی مهم و سرنوشت‌ساز است که جا دارد شخصیت والایی چون او بخاطر نشان دادن درجه‌ی اهمیت آن سوگند یاد نماید. «لو تکافوا الا عتلقه» اگر براستی جاه طلبان از دست درازی به خلافت دست برمنی‌داشتند و اگر برخی [صفحه ۶۴۶] از آن مردم برخی دیگر را هشدار می‌دادند بگونه‌ای که اگر جاه طلب و تشهی قدرتی می‌خواست دست بسوی آن دراز کند، دیگران به او هشدار می‌دادند، زمام امور جامعه را امیر مومنان آنگونه که شایسته و بایسته بود به کف باکفایت خویش می‌گرفت. و بشرطی را در شاهراه نجات و نیکبختی به بهترین و برترین صورت ممکن هدایت و رهبری می‌فرمود. آنگاه بانوی بانوان به ترسیم نتایج درخشنان و ره‌آورد شکوهبار رهبری فرزانه و خردمندانه‌ای می‌پردازد که اگر میدان و فرصت تحقق به آن داده می‌شد، فواید و بهره‌های فراوان و خیرات و برکات وصف ناپذیر آن در ابعاد گوناگون حیات، کران تا کران جامعه و

همهی قرون و اعصار را در بر می‌گرفت. آری اینها را می‌شمارد و می‌فرماید: «ثم لسار بهم سیرا سجحا» «آنان را با نرمش و درایت و ملاحتیت به سرمنزل مقصود سیر می‌داد». او در رهبری خویش برای این کاروان و این جامعه سیری آرام و آسان را برمی‌گزید و آسایش خاطر و آرامش همگان را تامین می‌کرد. چرا که وقتی مرکب را به ضرب زور و اجبار به حرکت آورند، بناگزیر سوار نیز از حرکت ناخواسته و اجباری مرکب آزرده می‌شود و از اضطراب و بی‌نظمی آن اعصابش در هم می‌ریزد. افزون بر سوار، خود مرکب نیز در صورت سرکشی و چموشی باید هر لحظه زمام و مهارش کشیده شود و بر او فشار آید. به همین جهت آن هم دچار ناراحتی می‌گردد. چرا که مهارش که در دو سوراخ بینی مرکب قرار دارد، چه بسا با کشیده شدن پیاپی بوسیله‌ی سوار، بینی حیوان را مجروح سازد و در نتیجه هم سوار دستخوش اذیت و اضطراب و ناراحتی گردد و هم مرکب. اما دخت گرانمایه‌ی پیامبر می‌فرماید: «لا یکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه» اگر زمام مرکب خلافت را به لایق‌ترین انسانها می‌سپردند، نه مرکب ناتوان و مجروح می‌شد و نه راکب خسته و افسرده، و مسافران و سرنشینان و کاروانیان نیز از هر رنج [صفحه ۶۴۷] و زحمتی در امان بودند و در اوج امنیت و سلامت بسوی هدف می‌شتافتند. واژه‌ی «خشاش» به مفهوم بند یا چوبی است که به عنوان مهار در بینی مرکب قرار می‌گیرد. و در نسخه‌ی دیگری: «ولا یکل سائمه و لا یمل راکبه» آمده است، که همان معنا را می‌رساند. «ولاوردhem منهلا غيرا فضفاضا» و جامعه و کاروان را به سرچشم‌هی آب زلال و گوارا وارد می‌ساخت. چرا که دلیل و راهنمایی که پیش‌اپیش کاروان راه را می‌گشاید. بناگزیر باید کاروانیان را در موقعیتها و توقفگاه‌های شایسته و مناسبی همچون سواحل رودخانه‌ها یا کنار چشم‌هه ساران برای استراحت فرود آورد، تا آنان هم نیاز خویش را از آب گوارا و زندگی ساز برگیرند و هم چهارپایان خویش را سیراب سازند. بانوی نمونه‌ی اسلام این حقیقت را ترسیم می‌کند که اگر جاه طلبان تشهی قدرت می‌گذاشته‌ند تا امیر مومنان این جامعه و این کاروان را رهبری کند، بطور یقین آن را به سرچشم‌های آب زلال و گوارا و حیات‌بخش و پایان‌ناپذیری رهنمون می‌گشت که نه دچار فقر و کمبود امکانات زندگی و ارزش‌های انسانی می‌شدند و نه دچار تنگنا و کمبود جا و مکان برای یک حیات شرافتمدانه. «تطفح صفتاه، ولا یترنق جانباه» او کاروانیان را به کنار چشم‌هه سار و جویباری می‌برد که از آب لبریز بود و هرگز صافی و زلالی آن رنگ نمی‌باخت. یک نهر هنگامی که لبریز از آب باشد از دو طرف آن سرزیر می‌کند و آنگاه که آب زیادی بصورت جوشان جریان یابد، هماره زلال و تمیز می‌ماند و با گل و لای و لجن و عفن آلوده نخواهد شد. آری آبهایی که در اطراف نهرها و در کنار جویبارها و حتی دریاها موجود است، [صفحه ۶۴۸] همانگونه که بسیاری از ما مشاهده کرده‌ایم، آلوده به گل و لای است و غیرقابل نوشیدن. اما آب زلال و گوارایی که از چشم‌هی می‌جوشد و در نهر بزرگی جریان می‌یابد و از بسیاری آن از دو سوی جوی سرریز می‌کند، قابل بھرہ برداری است. چرا که از ویژگی‌های چنین آبی، بسیاری و گسترده‌گی و لبریز بودن نهر و زلال و صافی و نظافت و مطابق با موازین بهداشتی بودن و از آلودگی به گل و لای به دور بودن و به یک کلام همهی ویژگی‌های یک آب سالم را داشتن است. و همهی این نکات ظریف و ارزش‌های در سخن بانوی بیانگر این واقعیت است که؛ اگر زمام امور جامعه به دست باکفایت امیر مومنان می‌بود، کران تا کران زندگی مردم را سعادت و نیکبختی فرامی‌گرفت و خوبی‌ها و برکت‌ها بر همهی زمین و زمان سایه می‌گسترد و عدالت و آزادی بر کره‌ی زمین و بر زندگی جامعه‌ها و تمدنها حاکم می‌گشت و نعمت سلامت و بهداشت همگانی تامین می‌شد و رفاه، بھرہ برداری و آرامش و اطمینان و آزادگی و امنیت به مفهوم حقیقی آن همه جا را می‌گرفت و نیکبختی این جهان و نعمتهای آن جهان، نصیب همهی انسانها می‌شد. «ولا صدرهم بطانا» و آنان را پس از سراب شدن و بھرہ بری کامل بازمی‌گرداند. روشن است که ثمرهی ورود به چنین سرچشم‌هی جوشان و گوارایی آن است که کاروانیان سیراب و سرخوش و با بهداشتی کامل از آن آب گوارا و نعمتهای دیگر از آنجا خارج خواهند شد، به گونه‌ای از آنجا بازخواهند گشت که نه دیگر گرسنگی و تشنجی و محرومیت خواهد بود و نه تهیdestی و بینوایی. «ونصح لهم سرا و اعلانا» و در آشکار و نهان خیرخواه فرد و جامعه بود و در این راه تلاش می‌کرد. واژه‌ی «نصح» به مفهوم خیرخواهی و دوری از فربیکاری و تقلب است و منظور بانوی بانوان

این است که اگر حق مسلم امیر مومنان پایمال نمی‌شد و زمام امور در دست او [صفحه ۶۴۹] بود، در همه‌ی فرصتها و شرایط و در آشکار و نهان برای نیکبختی و رفاه و تعالی جامعه می‌کوشید و وجود گرانمایه‌اش در هدایت و رهبری جامعه سراسر خیر و برکت و صلاح و سعادت برای مردم بود، بی‌آنکه چیزی از ارزش‌های مادی برای خویش بجوید. «وَلَمْ يَكُنْ يَحْلِي مِنَ الْغَنِيَّةِ بِطَائِلٍ، وَلَا يَحْظَى مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رِيْسِ النَّاهِلِ وَشَبَعَةِ الْكَافِلِ». و هر گز بهره‌ی بسیاری از ارزش‌های مادی برای خویش نمی‌جست و نمی‌خواست و از دارایی و ثروت دنیا جز به اندازه‌ی آبی که عطش تشنه‌ای را فرونشاند یا اندک غذایی که گرسنگی گرسنه را برطرف سازد، چیزی برای خود برنمی‌داشت. و بدینسان بانوی گرnamایه‌ی جهان هستی موقعیت و دیدگاه همتای گرانقدر زندگی‌اش، امیر مومنان را در رابطه با حکومت و زمامداری از دیدگاه اسلام و سیره‌ی عملی او را ترسیم می‌کند.

### پیش از تفسیر این فراز

#### اشاره

نگارنده پیش از تفسیر این فراز از سخن تاریخی و جاودانه‌ی فاطمه علیها السلام خود را ناگزیر از طرح نکاتی می‌نگرد تا بتواند بیانات روحبخش آن حضرت را روشنتر تفسیر نماید. ۱- این نکته را نباید فراموش کرد که در این جهان هماره افرادی وجود داشته و دارند که شیفته‌ی قدرت و زمامداری و حکومت بر جامعه‌ها هستند. دوست دارند بر مردم حکومت برانند و همانگونه که دلخواه آنهاست و می‌خواهند عمل کنند. اینها بدان جهت شیفته‌ی قدرت و حکومت هستند که آن را وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوها و اهداف شخصی خویش می‌دانند چرا که در پرتو این قدرت و فرمانفرمایی می‌توانند به انواع و اقسام نعمتها و امکانات دست یابند و بهترین زندگی و پرشکوه‌ترین دنیا را برای خویش فراهم آورند، آری گروهی اینگونه به زمامداری و حکومت می‌نگرند و بدان عشق می‌ورزند. [صفحه ۶۵۰] ۲- اما در همین جهان انسانهای برجسته و وارسته‌ای نیز که البته شمارشان بسیار اندک است- وجود داشته و دارند که ریاست و زمامداری را دوست می‌دارند اما نه به عنوان هدف و به انگیزه‌ی جاهطلبی و زورپرستی، بلکه برای خدمت به بشریت و اصلاح و سازندگی جامعه‌ها و فراهم آوردن نیکبختی و نجات و خیر و برکت برای توده‌ها، تا شاید مردم بتوانند در سایه‌ی مدیریت و زمامداری آنان، در امنیت و آسایش خاطر زندگی کنند و بعد گوناگون حیات مردم به رفاه و آسایش و خوبی و رستگاری و فراوانی نعمتها آمیخته باشد. این گروه از انسانها که براستی دوستان خدا هستند در زندگی خویش و ژرفای جانشان هیچ گونه کمبود شخصیت یا عقده‌ی حقارتی احساس نمی‌کنند تا بدینوسیله بخواهند کمبودهای خویش را برطرف ساخته یا عیب و نقص خود را با این دبدبه‌ها و کبکبه‌های میان‌تهی و زود گذر پیشانند، بلکه به عکس آنان کمال و تعالی حقیقی را در پرتو ایمان به خدا و آراستگی به ارزش‌های اخلاقی و انسانی در کران تا کران وجود خویش احساس می‌کنند و نیک می‌دانند که آنان بی‌نیاز هستند و مردم نیازمند به درایت و ژرف‌نگری و ایمان و اخلاص آنانند. جامعه به وجود گرانمایه و تاریخساز آنها نیاز دارد تا به شایستگی اداره شود و روشی است که اگر این گونه شخصیت‌های شایسته و توانمند اداره‌ی امور جامعه را به دست با کفایت خویش گیرند مردم از نعمت رفاه و آزادی و نیکبختی بهره‌ور می‌گردند و آن شایستگان هم جامعه را اصلاح می‌نمایند و هم امکانات شایسته و بایسته‌ی یک زندگی شرافتمدانه را در همه‌ی ابعاد برای خود و خانواده و جامعه تامین خواهند کرد. اینان هنگامی که تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گیرند، نه در اندیشه سود و بهره‌وری شخصی هستند و نه به خود اجازه می‌دهد که با دارایی و امکانات محروم و تهیستان غرق در نعمتها گردند و یا شالوده کاخهای سر به آسمان کشیده‌ی خویش را بر استخوانهای توده‌های محروم و پایمال شده بنیاد [صفحه ۶۵۱] نهند، چرا که این انسانهای خدا ساخته و

بر جسته، روانی سرفراز و جانی ذلت‌نایذیر و روحی بزرگ و تابناک دارند که از سقوط به این ورطه‌ی هولناک و این سطح بسیار پست و پایین سخت ابا می‌کنند و هرگز به آنان اجازه نمی‌دهد که اسیر و بردگی هوا و هوس و جاه و مقام و زر و زور و تزویر گرددند. اینک پس از بیان دو نکته‌ی ظریفی که ترسیم شد و با دقت بیشتر به سخن جاودانه‌ی «فاطمه» علیها السلام پیرامون موقعیت و دیدگاه والای همتای گرانقدرش نسبت به زمامداری و حکومت روشن می‌شود که می‌فرماید: «و لم يكن يحلى من الغنى بطائل» اگر امیر مومنان زمام امور جامعه را به کف باکفایت خویش می‌گرفت، نه از ثروت مردم برای خویش بهره فراوانی می‌گرفت و نه از خزانه‌ی ملت سود شخصی می‌برد و ثروتی می‌اندوخت. «و لا يحظى من الدنيا بنائل» و از ثروتهاهی این جهان جز به اندازه‌ی رفع تشنگی و گرسنگی خود و خانواده‌اش بهره‌ای نمی‌گرفت. و شما خواننده‌ی پژوهشگر این فراز از سخن بانوی بانوان جهان هستی را به خاطر خویش بسپار و آنگاه به زندگی سراسر زرق و برق رمامداران و شاهان بنگر. آنگاه است که خواهی دید که آنان در مجهزترین و پرزرق و برق‌ترین کاخها مسکن گزیده و فاخرترین لباسها را می‌پوشند، لذیذترین غذاها را می‌خورند و بهترین و لوکس‌ترین اتو می‌لها و هوایی‌ها را سوار می‌شوند، اقامتگاههای خویش را با گرانقیمت‌ترین وسائل زندگی آراسته می‌سازند و به بهترین و برترین صورت ممکن از نظر رفاه و امکانات گوناگون، زندگی می‌کنند. و شما دوست خواننده دیگر از انبوه ثروتهای بادآورده و روی هم انباسته شده‌ای که این حضرات برای روزهای مبادا اندوخته می‌سازند، چیزی مگو و مپرس که از اسرار است!! ] صفحه ۶۵۲ و خودت نیک می‌دانی که تمامی اینها از مال مردم و از اموال و امکانات دولت و ملت غارت شده است. آری سالار بانوان، فاطمه علیها السلام همتای گرانمایه‌ی خویش امیر مومنان را آنگونه که ترسیم شد، معرفی می‌کند و شگفتا که هم تاریخ درست و راستین، سخنان دخت سرفراز پیامبر در مورد امیر مومنان را با همه‌ی وجود گواهی می‌کند و هم رویدادهای تاریخی آن را مورد تایید قرار می‌دهند. برای نمونه: تاریخ نشانگر این واقعیت است که امیر مومنان اندکی کمتر از پنج سال زمام امور جامعه را به کف با کفایت خویش گرفت و در همه‌ی این مدت زندگی اش صد درصد همانگونه بود که دخت سرفراز پیامبر وصف کرد. آن پیشوای راستین اسلام به یکی از کارگزارانش در ضمن نامه‌ای مرقوم داشت: «الاـ و ان امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، الاـ و انكم لاـ تقدرن على ذلك، ولكن اعينوني بورع و اجتهاد، و عفة و سداد فوالله ما كنرت من دنياكم تبرا، و لا ادخلت من غنائمها و فرا، و لا اعددت لبالي ثوابي طمرا، و لا حزت من ارضها شبرا، و لا اخذت منه الا كقوت ا atan دبرة، و لهى فى عيني اوھى و اھون من عفصة مقرة. بلـ! كانت فى ادينا فدك من كل ما اظلته السماء، فشح عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحكم الله و ما اصنع بفدىـ...» بهوش باش که امام شما از دنیا و ارزشهاهی آن به همین دو جامه‌ی فرسوده، و از غذاهای آن به دو قرص نان بستنده کرده است. هان! شما توانيي آن را نداريد که اینگونه ساده و مردمی زندگی کنيد. اما باید مرا با ورع و پرهیز کاری، تلاش و کوشش خستگی نایذیر، عفت و پاکی و پیمودن راه درست و خداپسندانه یاری دهید. [ صفحه ۶۵۳ ] به خدای سوگند! من نه از دنیای شما طلا و نقره‌ای اندوخته‌ام و نه از بهره‌ها و ثروتهاهی آن مالی پس‌انداز کرده‌ام، نه برای این لباس فرسوده‌ام بدلی فراهم ساخته‌ام و نه از زمین این دنیا و کشور پهناوری که امور آن را تدبیر می‌کنم، یک وجہ در اختیار خویش گرفته‌ام. آری از میان آنچه آسمان نیلگون بر آن سایه افکنده است، تنها «فدىـ» در دست ما بوده که در مورد آن نیز گروهی بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری - که ما باشیم - آن را سخاوتمندانه و کریمانه رها کردند و آن نیز از دست ما رفت. اما چه غم که بهترین داور خداست و او در مورد مصادره کنندگان و صاحبان حق داوری خواهد کرد.

## یک پرسش

در اینجا پرسشی است که ناگریر باید بدان پاسخ داد و آن این است که: اگر براستی امیر مومنان دارای این ویژگیها و صفات

ارزشمند و تعالی دهنده‌ای بود که دخت گرانمایه‌ی پیامبر بر می‌شمارد و او را به وصف می‌کشد، پس چرا هنگامی که زمام امور جامعه را به کف با کفاایت خویش می‌گیرد و به تنظیم شئون و تدبیر امور مردم می‌پردازد، در دوران حکومت او نالمنی‌ها و جنگ‌های خوبیار داخلی و مشکلات و مصیبتهایی، یکی پس از دیگری رخ می‌دهد و کشتارهایی گسترده جامعه را فرامی‌گیرد؟

### پاسخ این «چرا؟»

پاسخ این چرا این است که: بی‌تردید جامعه‌ی اسلامی در زمان پیامبر در همه‌ی ابعاد، جامعه‌ی شایسته و درستی بود اما عناصری که پس از رحلت آن پیشوای آسمانی به مدت ربع قرن بر امت مسلمان فرمانروایی کردند دگرگونیهای نامطلوب و نادرستی در دین و دنیا و اندیشه و عقیده و رفتار جامعه پدید آوردند که گفتنی نیست. [صفحه ۶۵۴] اگر براستی با تعمق و انصاف به زندگی سردمدارانی که پس از رحلت پیامبر زمام امور جامعه را به کف گرفتند، بیفکنیم خواهیم دید که در این دوره‌ی بیست و پنج ساله چه حجم وحشتناکی از فرمانهای ظالمانه و فتواهای دل‌بخواه و قوانین و مقررات ساختگی و مخالف با اسلام حقیقی، از آنان صادر شده است. این فرمانها و فتواها از تغییر وضو گرفته تا اذان، از شمار رکعت‌های نماز تا چگونگی آن، از عمل عبادی حج گرفته تا جهاد و تشکیل خانواده و انحلال آن، از مسائل اقتصادی و اجتماعی گرفته تا سیاسی و اداری... همه جا بطور دل‌بخواه و به انگیزه‌ی جاه طلبانه صادر گردید، بگونه‌ای که اگر نگارنده بخواهد نمونه بیاورد سخن طولانی می‌شود. به همین جهت تنها به ترسیم یک نمونه بستنده می‌شود و شما خواننده نکته‌سنجد می‌توانی از همین نمونه بسیاری چیزها را دریابی!

### کشتار خالد بن ولید

«خالد بن ولید» با سپاه خویش به دستور حکومت خود کامه، بسوی برخی از گروههای مسلمان رفت. در سر راه خویش میان یک گروه از امت، مردی به نام «مالک بن نویره» می‌زیست که در حضور پیامبر و با رهنمود آن حضرت اسلام آورده و پیامبر گواهی فرموده بود که او از بندگان شایسته‌ی خدا و اهل بهشت خواهد بود و «عمر بن خطاب» نیز اسلام و ایمان او را گواهی نموده بود. اما همین «خالد بن ولید» آن بندگی خدا را بی‌هیچ جرم و گناهی، جز اینکه همسرش زیباترین زن قبیله بود و این فرماندهی رذالت‌پیشه‌ی خلیفه، به او طمع بسته و هیچ راهی برای کام گرفتن رذیلانه از آن زن با شرف جز کشتن همسر بیچاره‌ی او نمی‌یافت، او را سر برید و در همان شب جنایت نیز به آن بانوی مسلمان تجاوز کرد و روی خود و دولت غاصبی را که نماینده‌اش بود سیاه‌تر کرد. هنگامی که به مدینه بازگشت به اتفاق همه‌ی مورخان از سوی رئیس دولت وقت [صفحه ۶۵۵] نه کیفری برای او در نظر گرفته شد، و نه حتی مورد توضیح و نکوشش قرار گرفت با اینکه همگان می‌دانند که از دیدگاه اسلام ازدواج با بانوی که در حال عده می‌باشد، حرام است و اگر کسی مرتکب چنین کاری شود در حقیقت مرتکب فحشا شده است. شما خواننده‌ی عزیز که این رویداد فاجعه‌بار را در بیشتر کتابهای تاریخ می‌توانی بیابی، آیا می‌دانی که همین جنایت هولناک تا کجا و چه اندازه باعث ریخته شدن خونهای بناحق و شکستن حرمتها و تجاوز به نوامیس و دست یازیدن به جنایات و بازی با کرامت و حیثیت مردم و سرنوشت آنان شد؟ و تا کجا دیدگاه جامعه را نسبت به دین و دولتی که مدعی جانشینی پیامبر بود و اسلام را یدک می‌کشید، دگرگون ساخت؟ و نیز در بخش‌های گذشته‌ی همین کتاب موضع این گروه تجاوز کار و تشنیه قدرت، در برابر دخت یگانه و عزیز پیامبر و نیز در برابر همتای گرانمایه‌اش امیر مومنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسین برای شما خواننده‌ی حقجو ترسیم شد.

## رهبری از هم گسیخته

آری حقیقت این است که اسلام و رهبی اسلامی و زمام امور جامعه، هنگامی که به دست توانمند امیر مومنان رسید که دیگر هم رشته‌ی بیوند و ریسمان استوارش بریده بود و هم ابعاد و جوانب آن در هم کوییده شده و هم آن خوشنامی و بلندآوازگی و جاذبه‌اش به بدنامی و دافعه و حق‌کشی و بربریت آلوده شده بود. و با این وصف هنگامی که امیر مومنان پاچاست تا این تباہی را براندازد و آثار آنها را با سازندگی و اصلاحگری در همه‌ی ابعاد بزداید و اسلام را به شاهراه حقیقی خویش بازگردانیده و لباس قداست و زیبایی و جاذبه‌اش را دگرباره بر اندامش پوشاند، درست در این شرایط بود که جا طلبان و طمع و رزان به قدرت و امکانات و امتیاز خواهان حق‌ستیز، بر ضد او قیام کردند و شمشیرهای ستم خویش را بر روی آن تبلور عدالت [صفحه ۶۵۶] و آزادی کشیدند و آنگاه بود که آتش جنگهای خانمان‌سوز داخلی شعله‌ور گردید و کشتارها پیش آمد که ما اندکی از آن رویدادهای فاجعه‌بار را در جلد اول تا سوم شرح نهج البلاغه آورده‌ایم که با مراجعه به آنها حقایق بر شما خواننده‌ی عزیز روشن خواهد شد.

## ادامه تفسیر سخنان فاطمه

### اشاره

به هر حال بانوی بانوان در ادامه‌ی سخنان خویش فرمود: «و لبان لهم الزاہد من الراغب» فاطمه علیها السلام همچنان شخصیت والای همتای زندگی اش، امیر مومنان سخن می‌گوید و خاطرنشان می‌سازد که اگر زمام رهبی پس از رحلت پیامب به کف باکفایت آن حضرت قرار می‌گرفت از ارزش‌های مادی این جهان برای خویش به اندکی قناعت می‌ورزید. به همان اندازه که گرسنگی و تشنجی خویش و خاندانش را فرونشاند و به دین و دنیای جامعه خدمت کند و انگاه در این شرایط بود که برای عصرها و نسلها روشن می‌شد که پارسا و زاهد حقیقی که ذره‌ای به ثروت و امکانات جامعه چشم طمع نمی‌دوزد کیست؟ و دنیاطلب و دنیاخواه که ثروت و امکانات مردم را بسان شتری که بر کشتار سرسبز و پرطراوتی بزند و تمامی گیاهان تازه را به معده‌ی خویش سرازیر کند، کدام است؟ و بدینسان پارسا و دنیاپرست از یکدیگر بازشناخته می‌شد. «و الصادق من الكاذب» و نیز راستگویی که در گفتار و عملکرد خویش راستی را برگریده است از دروغپردازی که در لاف و گراف‌گوییها و کارهایش راه نادرستی و فربیکاری را پیشه ساخته است، برای مردم حقجو شناخته می‌شد. [صفحه ۶۵۷] و آنگاه این بخش از سخنان جاودانه‌ی خویش را با تلاوت این آیه‌ی شریفه به پایان برد که: «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء والارض ولكن كذبوا فاخذنهم بما كانوا يكسبون». [۳۵۰]. اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروای خدا پیشه ساخته بودند و به یقین ما برکاتی از آسمانها و زمین بر روی آنان می‌گشودیم، اما آنان تکذیب کردند و ما نیز (گریبان) آنان را به (کیفر) دستاوردهشان گرفتیم. و راستی که این آیه‌ی شریفه چقدر با آن مجلس و مردم تناسب داشته و این تمسک به آیه و تشبیه در سخن تاریخی فاطمه علیها السلام چقدر زیبا می‌نماید و حقیقت را روشن می‌سازد! دخت فرزانه‌ی پیامبر این حقیقت را روشن می‌سازد که اگر براستی مردم مسلمان پیام خدا و سخن پیامبر را در گرینش امیر مومنان به خلافت گردن می‌نهادند، بی هیچ تردیدی جهان برای آنان روح و ریحان و بسان بهشت پرطراوت و جاودانه می‌گشت و زندگی جامعه‌ها و تمدن‌ها به شایستگی‌ها و ارزش‌های والای معنوی و نعمت‌های گوناگون زندگی آراسته می‌شد. اما دریغ و درد که آنان راه مخالفت را در پیش گرفتند و دیگری را بجای آن بزرگمرد برگزیده‌ی خدا و پیامبر نهادند و با عصیان خویش دانسته و آگاهانه پیامبر را در عمل تکذیب کردند. از این رو باید بزودی شاهد بدینختی‌ها و

تیره روزی هایی باشند که بر سر آنان فرود خواهد بارید و شاید برای ترسیم این واقعیت بود که دخت یگانه‌ی پیامبر در ادامه‌ی سخن خویش این آیه‌ی شریفه را آورده که: «والذین ظلموا من هولاء سیصیبهم سیئات ما کسروا و ما هم بمعجزین». [۳۵۱]. [صفحه ۶۵۸] و کسانی از این گروه که ستم کردند، بزودی ثمره‌ی شوم آنچه مرتکب شده‌اند به آنان خواهد رسید و آنان هرگز در مانده‌کننده (خدای توانا) نخواهند بود. در آینده‌ی نزدیک در مورد بدبختی‌ها و فجایع و مصیبتهای تاسف‌باری که از رهگذر غصب خلافت و پذیرش رهبری و زمامداری کسانی جز خاندان وحی و رسالت بر سر جامعه فروبارید، بیشتر بحث خواهیم کرد. «الا: هلم واستمع» و در نسخه‌ی دیگری: «هلمن و استمعن» آمده‌است. که بنا به عبارت نخستین سخن بانوی سرفراز گیتی جهانشمول است و خطاب به همگان و اگر فراز دوم را ملاک قرار دهیم، خطاب به زنان عیادت‌کننده‌ای است که می‌فرماید: «اینک بیاید و بشنوید...» و ما عشت ارakk الدهر عجبًا «و به هر اندازه در این سرا زندگی کنی دنیا شگفتی‌های تازه‌ای به تو نشان خواهد داد.» شگفتی‌ای که هرگز به ذهن خطور نمی‌کند و به خاطر نمی‌گذرد. «و ان تعجب فعجب قولهم» اگر بر آنی که شگفت‌زده شوی از گفتار اینان تعجب کن که چه می‌گویند. این جمله فرازی از جمله‌ی شریفه است که اینگونه می‌باشد: «و ان تعجب فعجب قولهم اذا کنا ترابا ائنا لفی خلق جدید». [۳۵۲]. اگر عجب داری عجب از سخن آنان است که (می‌گویند) آیا هنگامی که خاک شدیم براستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟ فاطمه علیها السلام این فراز از آیه‌ی قرآن را اقتباس فرموده و با سخنان روح‌بخش خویش [صفحه ۶۵۹] آمیخته است و پیامش این می‌باشد که مردم از رویدادهای شگفت‌زده می‌شوند، در حالی که بسیاری از آنها جای شگفتی ندارند. اما در جامعه‌ای که ما زندگی می‌کنیم رخدادهای عجیب رخ می‌دهد که براستی درخور تعجب است چرا که این امور و رخدادها نه با مقررات دین خدا همانگ است و نه خرد سالم و وجود آزاد و شعور انسانی. رخدادهایی که با هیچ ملاک و معیار درستی همانگ نیست و تحت هیچ قاعده و قانونی نمی‌گنجد. برای نمونه: لیت شعری الى ای سناد استندوا؟ و على ای عماد اعتمدوا؟ و باية عروءة تمسکوا؟ و على اية ذرئه اقدموا و احتنکوا؟ واقعیت این است که مردم به پیامبر خدا گراییده و به آن حضرت اعتماد نموده و فرمان او را گردن نهادند و بر گفتار صادقانه‌ی او گوش جان سپردند و دستورات او را اطاعت نمودند چرا که او فرستاده‌ی بزرگ خدا بود و با جهان برتر پیوند داشت و تمامی ویژگیها و شایستگی‌هایی که باعث فرمانبرداری و ارادت و اطاعت مردم از او می‌شد همه و همه بصورت فراوانی در وجود گرانمایه‌ی آن حضرت و گفتار و عملکرد و اخلاق و سیره‌اش موج می‌زد و طبیعی بود که مردم آگاه و سعادت خواه آن حضرت را بر خویشن مقدم بدارند و جای شگفتی هم در این فرمانبرداری مردم از او نیست. اما براستی جای شگفتی بسیار است که برخی از مردم پس از رحلت غمبار پیامبر به چنان انحطاط فکری در غلطیدند که زمام امور جامعه و دین و دنیای خویش را به دست عناصری سپردند که در آنان هیچگونه شایستگی و باستگی و ویژگی‌های این کار بزرگ به چشم نمی‌خورد! آخر مردمی که به پیامبر ایمان آورده و بر آن حضرت اعتماد کرده و به آن [صفحه ۶۶۰] شایسته ترین انسان تمسک جستند و او را مقتدای خویش شناختند پس از این اوج و رشد چگونه می‌توانند خویشن را قانع و وجود را راضی سازند که به زمامداری و پیشوایی عناصری تن دردهند که به فاصله‌ی زمین تا آسمان و نور تا ظلمت و سیاهی تا سفیدی و مشرق تا مغرب با هم فاصله دارند؟ بدینسان دخت گرانمایه‌ی پیامبر از انحطاط ناگهانی و یکباره‌ی آنان پس از رحلت پیامبر اظهار شگفتی می‌کند و به همراه آن حضرت همه‌ی خردمندان گیتی و صاحبان وجودهای زنده و روانهای برخوردار از اعتدال و توازن و جانهای حق پذیر نیز از چنین انتخابات ساختگی که با همه‌ی مقیاسها و معیارها و میزان‌ها در تضاد بود، شگفت‌زده می‌شوند! «و باية عروءة تمسکوا؟» در جامعه‌ی اسلامی و میان مسلمانان ثابت است که این سخن جاودانه از پیامبر خداست که فرمود: «انی تارک فیکم الشقیلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انکم لن تضلوا ما ان تمسکم بهما». و پیام این سخن جاودانه هم روشن است که پیامبر به جامعه‌ی اسلامی فرمان می‌دهد که به کتاب خدا و خاندان گرانمایه‌ی او تمسک جویند و هر دو مشعل فروزان را فراراه خویش قرار دهن. اینک شما خواننده‌ی حقجو بنگر که این گروه به کدامین ریسمان چنگ زده و بدان دست گرفتند و چسبیدند؟ «و على آية

ذریئه اقدموا و احتکوا؟» آیا براستی اینان می‌دانند که فاطمه علیها السلام کیست؟ و آیا می‌دانند که جایگاه والای این نسل پاک و پرشرافت و ارجمندی که بی هیچ تردیدی شریف ترین خاندان عصرها و نسلهای بشری بر روی زمین خدا می‌باشد، کجاست؟] صفحه ۶۶۱ و آیا می‌دانند که متزلت و مقام این خانواده چیست؟ براستی آیا اینان می‌دانند که در برابر خاندان وحی و رسالت چه کردند؟ آن خاندان گرانمایه‌ای که خدا همگان را به دوستی آنان فرمان داد و فرمود: «قل لا- اسالکم علیه اجرا الا- المودة في القربى». [۳۵۳]. آن خاندان گرانقدری که خدا فرمانبرداری از آنان را بر هر انسان با ایمانی واجب ساخت و فرمود: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم». [۳۵۴] کسانی که نقش والا و نجات‌دهنده‌ی آنان درست بسان کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر آن کس که از روی آن بر تافت، به ورطه‌ی هولناک گمراهی و نگونساری و نابودی در غلطید. کسانی که هر کس آنان را دوست بدارد تو گویی خدای را دوست داشته و هر کس آنان را بیازارد، خدای را آزرده است و هر کس کینه‌ی آنان را در دل داشته باشد با خدا کینه‌توزی کرده‌است. و به خدای یکتا که جز او خدایی نیست سوگند باد که آنان خاندان پیامبر و نسل پاک او را اذیت کردند و به آن شایسته‌ترین خاندان، ستم و بیداد روا داشتند و آنان را با بدرفتاری خویش به خشم آوردن و بر حقوق و آزادی آنان تجاوز کردند و حرمتشان را شکستند و با این سیاست بیداد گرانه مردم را بر اذیت و آزار آن خاندان والا، جرات و جسارت بخسیدند و خداست که میان بندگانش داوری خواهد کرد. اینک باید پرسید که این تجاوز کاران به دستور کدامین دین و آیین و طبق کدامین شریعت و قانون و به کدامین مجوز شرعی این شیوه‌ی ظالمانه را در برابر خاندان وحی پیامبر اتخاذ کردند؟ [صفحه ۶۶۲] ما که نمی‌دانیم شاید آن گروه تجاوز کاری که به چنین جنایاتی دست یازیدند، بهانه‌هایی بازند و دستاویزهایی بترانند که با تمسمک بدانها بتوان اینگونه هتك حرمتها کرد، و آبروها و کرامتها را ریخت و اینگونه شقاوتها را مرتکب شد. «لبیس المولی و لبیس العشیر» فاطمه علیها السلام این فراز را از قرآن شریف اقتباس فرموده‌است که می‌فرماید: «یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه لبیس المولی و لبیس العشیر». [۳۵۵]. کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. و ه که چه بد سرپرستی و چه بد دوست و دمسازی!! و بدینسان هشدار می‌دهد که آن کسی را که برای زمامداری برگزیده‌اید بد سرپرست و زشت همدم و همراهی است و بد دوستی است که برای زندگی برگزیده‌اید. «و بئس للظالمين بدلًا» این فراز نیز از قرآن اقتباس شده است که می‌فرماید: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه افتخذونه، و ذريته اولياء من دوني و هم لكم عدو بئس للظالمين بدلًا». [۳۵۶]. «استبدلوا -والله- الذنبا، بالقوادم و العجز بالكاهل». آنان پیشگامان ما را رها ساخته و به سراغ دنباله‌ها رفتند و شانه را با دم معاوضه کردند. از جمله دانش‌هایی که بر دیگر علوم بشری نوعی برجستگی و پیشگامی دارد، دانش جامعه‌شناسی است. این رشته‌ی مهم علمی از راز پیشرفتها و صعود جامعه‌ها، یا انحطاط و سقوط آنها بحث می‌کند. عوامل ناتوانی ملتها یا علل اقتدار آنها را بازمی‌گوید، از صلاح و شایستگی یا تباہی و فساد آنها و نیز ثمره‌ی این صلاح و فساد پرده بر می‌دارد. [صفحه ۶۶۳] این دانش اجتماعی بر آن است که از مهم‌ترین وسائل و موثرترین عواملی که در سوق دادن جامعه‌ها و تمدن‌ها بسوی شایستگی و ناشایستگی و صلاح و فساد، نقش سرنوشت‌سازی دارد و فرجام پیروزمندانه یا ذلت‌بار مردم را رقم می‌زند، دو تشکیلات مهم جامعه و دو گروه گرداننده‌ی این تشکیلات‌اند؛ یکی تشکیلات سیاسی و هیئت حاکمه و دولت مردان و دیگر تشکیلات مذهبی و دانشوران دینی. به همین دلیل هم پیامبر خدا فرمود: «طائفتان من امتي اذا صلحتنا صلح الناس، و اذا فسدتا فسد الناس: العلماء و الامراء». دو گروه در میان امت من هستند که با صلاح و شایستگی آنان جامعه و مردم راه شایستگی و صلاح در پیش خواهند گرفت و با فساد و تباہی آنان همه به تباہی در خواهند غلطید. و آن دو گروه عبارتند از دانشوران دینی و زمامداران جامعه. و می‌دانیم که در آن روزگار تیره و تاری که حقوق خاندان وحی و رسالت پایمال گردید و ندای حق طلبی و ستم‌ستیزی فاطمه علیها السلام جهان را پر کرد، دو تشکیلات سیاسی و مذهبی یکی بودند و در کنار هم. فردی که خویشتن را جانشین پیامبر می‌شمرد و هم ریاست دولت را در دست داشت و هم ریاست مذهبی را یدک می‌کشید، هم ناخدای کشتی سیاست

بود و هم سکاندار کشتی دین و مذهب، تدبیر امور و تنظیم شئون هر دو تشکیلات را در دست داشت. ما در روز گار خویش یا در گذرگاه قرون و اعصار، ملتهای متمدن و با فرنگ و پیشرفتهای را می‌یابیم که به اوج قله‌ی کمال و تعالیٰ پرکشیده و در تمامی میدانهای زندگی به پیشرفت تحسین برانگیز و خیره‌کننده‌ای نایل آمدند و با تعمق در می‌یابیم که راز مهم این پیشرفت و ترقی آنان زمامداران مترقب آنهاست که راه‌های پیشرفت و وسائل آن را برای آنان فراهم آوردن و با آموزش‌های شایسته و بایسته‌ی خویش جامعه را پروراندند و نیرو بخشیدند و با رهبری و درایت و تشویق و تقدیر، آنان را به کار و تلاش و ابتکار و ترقی، شجاعت و جسارت بخشیدند. [صفحه ۶۶۴] و نیز ملت‌های عقب افتاده و از هم گسیخته‌ای را در چشم‌انداز خویش می‌یابیم که آفت جهل و فقر، بیماری و ذلت، نگونساری و سستی، برهنگی و جنایت و دیگر ضدارزشها، سایه‌ی شوم خویش را بر سر آنان افکنده است و هنگامی که تعمق می‌کنیم و می‌بینیم این جامعه‌ها نیز در حقیقت قربانی بی‌هدفی و بی‌کفایتی و عدم احساس مسؤولیت سردمندانه و رهبران تبهکار و بی‌لیاقت خویش‌اند. چرا که مردم بر راه و رسم زمامداران جامعه‌ی خویش‌اند. «الناس على دين ملوکهم» به هر حال بانوی بانوان در ادامه‌ی سخنان تاریخی خویش سخن را به راز صعود و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها سوق داد و فرمود: «استبدلوا - والله - الذنابا بالقوادم» می‌دانیم تشبیه در سخنوری نقش شکر و اثرگذاری عجیبی در دلها دارد و روح و پیام و مفهوم سخن گوینده را بطور روشن در دسترس اندیشه شنونده قرار می‌دهد و دریافت آن را آسان می‌سازد. به همین جهت دخت گرانمایه‌ی پیامبر جامعه‌اسلامی را به یک پرنده، و رهبری آن را به بالهای آن پرنده تشبیه می‌کند که این پرنده، جز به کمک دو بال خویش نمی‌تواند به پرواز درآید و می‌دانیم که بال پرنده از پرهای بزرگ و دهگانه‌ای تشکیل شده‌است که در فرنگ عرب به آنها «قوادم» می‌گویند و در پوشش این پرهای دهگانه‌ی بزرگ ده پر کوچک قرار دارد که به آنها «خوافی» می‌گویند و در دم پرنده نیز پرهایی است که «ذناب» نام دارد. پرهای «قوادم» در حقیقت وسیله‌ی اصلی و مهم پرواز پرنده‌اند و هیچ پرنده‌ای جز به کمک آنها نمی‌تواند در سینه‌ی آسمان پرکشد. چرا که «قوادم» نقش موتورهای پرقدرت را دارند که در زیر بالهای یک هوایما قرار دارد و به او امکان می‌دهد تا از زمین برخیزد و بسوی آسمان پرکشد و در فضا به پرواز درآید. [صفحه ۶۶۵] با این بیان هنگامی که آن پرهای دهگانه‌ی پرقدرت پرنده‌ای بریده شود با پرهای کوچک یا پرهای ریزی که در دم او تعییه شده‌است نمی‌تواند به پرواز درآید. چرا که آن دو رشته پرهای کوچک نمی‌تواند پیکر آن پرنده را از زمین بلند کرده و به آن پرنده قدرت پرواز دهنده. «و العجز بالکاهل» واژه‌ی «عجز» به مفهوم دنباله و پایان هر چیزی است و واژه‌ی «کاهل» به میان دو کتف انسان می‌گویند. با این بیان «کاهل» پرقدرت‌ترین نقطه برای جابجایی بار سنگین در پیکر انسان و به عکس آن «عجز» ناتوان‌ترین نقطه‌ی بدن برای این کار است. منظور دخت فرزانه‌ی پیامبر از این دو مثال و دو تشبیه خردمندانه این است که: این مردم نگونبخت پس از رحلت پیامبر رهبری و هدایت جامعه و تدبیر امور و تنظیم شئون امت را - که کاری بس بزرگ و موقعیتی سخت خطیر و حساس است - این کار سرنوشت ساز را به کسی سپرده‌اند که نه لیاقت و کفایت آن را دارد و نه به خاطر فقدان توانایی و ویژگی‌های لازم می‌تواند چنین مسؤولیت خطیری را بعده‌ی گیرد، چرا که خصوصیات لازم برای تدبیر شایسته‌ی امور و شئون و به کف گرفتن زمام امور جامعه، دانش گسترده و خرد سرشار و مدیریت شایسته و آزادگی و عدالت است که در سردمندان غاصب نیست و آن شایستگان و وارستگان را که دارای کفایت و لیاقت و دانش و خرد و قدرت و امکانات مادی را از آنان گرفته‌اند. از این رو چقدر سخن تاریخی فاطمه علیها السلام دقیق و بجاست که فرمود: این مردم نگونبخت پیشگامان و شایستگان را وانهاده و به سراغ دنباله‌ها و دنبالچه‌ها رفته‌اند و کار شاهپرها نیرومند و بزرگ را از پرهای ریز دم پرنده می‌خواهند. [صفحه ۶۶۶] آری اینان در روز جاودانه غدیر به فرمان خدا و پیامبر در کمال آزادی و امنیت با امیر مومنان دست بیعت دادند اما پس از رحلت پیامبر عهد خویش را شکستند و بیعت را به بوته‌ی فراموشی سپردند و ناجوانمردانه به سراغ دیگری رفتند و به او که هرگز در دانش و خرد و ایمان و

عمل و درایت و مدیریت و شرافت و فضیلت و گذشته‌ی درخشناد و دیگر ارزش‌های انسانی و امتیازات اخلاقی، هرگز با آن حضرت قابل مقایسه نبود، دست بیعت سپردند. «فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا». پس به خاک مالیده باد بینی گروهی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند در حالی که تباہی به بار می‌آورند. بدینسان فاطمه علیها السلام خواری و ذلت را درخور اینان می‌داند و برایشان می‌خواند و از خدا می‌خواهد که به کیفر طبیعی ارجاع طلبی و حق کشی آنان، بینی‌هایشان را به خاک بمالد چرا که آنان به مردم سست عنصری تبدیل شده‌اند که می‌پندارند با این گرایش ارجاعی در اندیشه و عمل، هنوز راه یافتن‌گراند و در راه و رسمی که در پیش گرفته‌اند اصلاح‌گرند نه تبهکار. اما اینکه بهوش باشید که اینان همان تبهکاراند ولی خود نمی‌فهمند. «الا انهم هم المفسدون و لکن لا-یشعرون». آیا فرد یا گروهی که از راه درست و عادلانه انحراف جسته است خود درمی‌یابد که در مسیر انحطاط گام سپرده است یا اینکه عکس حقیقت را می‌نگرد و می‌پندارد که راه یافته است و در مسیر اعتدال و راه درست پیش می‌رود و تنها خود بر راه حق است و جز او همگان بر راه انحراف و باطل‌اند؟ و آنگاه است که با این پندار نه منطق و برهانی در او اثر می‌گذارد و نه دلیل و سخن درستی برای او سودبخش خواهد بود. [صفحه ۶۶۷] به هر حال بانوی بانوان این دو فراز از سخن خویش را از قرآن شریف اقتباس نمود که: «قُلْ هُلْ نَبِئْكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَنُونَ صَنْعًا».[۳۵۷] و نیز می‌فرماید: «وَ إِذَا قَيْلَ لَهُمْ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، إِلَّا انْهُمْ هُمْ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكُنْ لَا يَشْعُرُونَ».[۳۵۸] دخت گرانمایه‌ی پیامبر آنگاه آیه‌ی دیگری را به تناسب موضوع در سخن تاریخی و هشدار‌دهنده‌ی خویش می‌گنجاند و می‌فرماید: «وَيَعْهُمْ! أَفْمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحُقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».[۳۵۹] این آیه شریفه به بحث مهم هدایت اشاره می‌کند و بیانگر مقایسه‌ای روشن میان آن انسان والایی است که به حق و عدالت رهنمون می‌گردد و مردم را به راه راست و سعادتمندانه ارشاد می‌کند با آن عنصر گمراهی که اگر از سوی دیگران هدایت نشود نه خود راه یافته است و نه راه راست را می‌شناسد. اینک از این دو تن و یا دو گروه کدامیک به پیروی زینده‌ترند و کدامیشان درخور رهبری امت می‌باشند؟ دخت اندیشمند پیامبر در این مقایسه این واقعیت را بیان می‌کند که: هان ای مردم! شما نیک می‌دانید که امیر مومنان انسان کامل و برجسته‌ای است که از نظر دانش و فضیلت و خرد و دیگر مواهب فکری و اخلاقی و انسانی- پس از پیامبر خدا- بی‌نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی خدا بی‌نظیر است و اوست که با چنین ویژگیهایی از همگان به پیشوایی امت و الگوی [صفحه ۶۶۸] عملی قرار گرفتن زینده‌تر است. چرا که او تمام ویژگیهای لازم برای رهبری شایسته‌ی جامعه را در اوج وصف ناپذیری داراست و دیگر مدعیان نه در دانش و خرد با او قابل مقایسه‌اند و نه در کارایی و مدیریت و نه دیگر امتیازات و ویژگیهای رهبری. و جالب است که تاریخ هر دو جانب مطلب را ثبت و به یادگار نهاده است. هم کمال و جمال و ویژگیها و شخصیت وصف ناپذیر امیر مومنان را و هم ناتوانی و عدم کارایی و ضعف مدعیان غاصب در ابعاد دانش و بینش و عمل را. آری تاریخ هر دو نکته را ترسیم کرده است. «اما لعمري! لقد لفتحت» دانش پزشکی نشانگر این واقعیت است که بسیاری از بیماریهای سخت و درمان ناپذیری که انسانها بدان گرفتار می‌گردند در آغاز کار از نفوذ یک میکروب به خون شروع می‌شود. آنگاه این میکروب مرگبار در شرایط مساعد شروع به تکثیر و رشد نموده و با گذشت زمان تمامی خون را آلوده می‌سازد و با اثر گذاری مرگبار خود گلولهای سفید و قرمز، عفونت و آlodگی را در کران تا کران سازمان تن انسان می‌گستراند. و در این مرحله است که بدبوختی و درد و رنج و مصیبت به بار می‌آورد. بیماریهای کشنده‌ای چون مalaria، وبا، سرطان و... سراسر بدن را درمی‌نوردد و بیمار را از پای درمی‌آورد. اندیشمندترین بانوی جهان هستی در فراز بلندی از سخن خویش می‌فرماید: «اما: لعمري! لقد لفتحت» هان بهوش باشید! به جان خودم سوگند باد که نطفه‌ی فتنه و تباہی در جامعه‌ی اسلامی بسته شده و میکروب مرگبار فساد و نگونساری در پیکر امت نفوذ کرده است و اینک در راه باطل و بیداد خویش پیوسته گسترش می‌یابد. «فظیرت ریشما تنتجه» از این رو انتظار برید که میکروبهای مرگبار کران تا کران پیکر جامعه را درنوردد چرا [صفحه ۶۶۹] که شما پس از رهبری

شایسته و بایسته‌ی پیامبر که جامعه را بسوی والایی‌ها و سرفرازی‌ها رهبری می‌کرد، به رهبری کسی تن دادید که بطور کامل عکس رهبری پیشین و ناسازگار با راه و رسم آن است. و نیز به جای فرمانبرداری از خدا و پیامبر و پاییند بودن به بیعت خویش با امیر مومنان کسی را بدان جایگاه رفع، بالا بردید که نه ویژگی‌های آن را دارد نه توانایی اش را. و نیز بدان جهت در انتظار فته‌ها باشد که پس از آنکه مقررات پ्रطراوت و معتقد اسلامی جامعه را بصورت شایسته‌ای اداره کرد و بسوی نیکبختی و کرامت پیش برد، اینک آن مقررات زندگی‌ساز، بدست شما جایش را به بافتحه‌ای می‌سپارد که از هوا و هوس و افکار و آراء شخصی عناصر افرادی سرچشم می‌گیرد و اینگونه، مفاهیم و ارزشها دگرگون می‌گردد و معیارها و مقیاسها زیر و رو می‌شود. «ثم احتبلوا ملاء القعب دما عبیطا» هنگامی که ماده‌شتر بچه می‌آورد از پستانهایش شیر می‌دوشند اما اگر این حیوان نجیب دچار بیماری یا عفونت و ناراحتی گردد آنجاست که ممکن است بجای شیر از پستانهای آن خون سرازیر گردد. دخت فرزانه‌ی پیامبر در ادامه‌ی هشدارهای تاریخی خویش این واقعیت را روشن می‌سازد که یک حکومت و تشکیلات اجتماعی شایسته و عادلانه باید به مردم خویش بهره‌ها دهد و برکات و خیرات به بار آورد و نیکبختی و رفاه و آزادی و عدالت به ارمغان آورد و این در صورتی ممکن است که زمام امور این تشکیلات و این جامعه در کف باکفایت انسانی آراسته به ارزشها و پیراسته از هواها و جاهطلبی‌ها و بیدادگری‌ها باشد اما دریغ و درد که اینک در جامعه‌ی اسلامی بخاطر فته دهشتتاکی که بنیاد نهاده شد از این پس کشтарها و قتل عام‌ها به بار خواهد آورد. چرا که اسلام این آینین انسانساز و جامعه‌پرداز الهی که دین امنیت و زندگی شرافتمدانه و آسایش و سلامت است، و مردم را به اوج عزت و کرامت رهنمون گشت، بناگاه مفاهیم بلند و ارزش‌های والای آن نزد [صفحه ۶۷۰] این گروه حق‌ستیز و تجاوز‌کار دگرگون گردید و در نتیجه همان دین حیات و آزادی و امنیت و سلامت و عدالت و نیکبختی، اینک با این نگرش و عملکرد دستگاه خلافت، واژگونه و بصورت دین نابودی و هلاکت و مذهب مرگ و ویرانگری چهره خواهد گشود. و اینک شما خواننده‌ی عزیز به منظور اطمینان کامل به پیش‌بینی‌های دقیق و اندیشمندانه‌ی خت فرزانه‌ی پیامبر به تاریخ پر فراز و نشیب اسلام نظاره کن که چگونه همین افراط کاران و بیدادپیشگان چهره‌ی زیبا و پرتاللو آن را پس از رحلت پیامبر زشت و تیره و تار نموده و آوازه‌ی بلند و نوید بخشش را به بدنامی و خشونت و برببریت تبدیل ساختند. اگر به تاریخ اسلام بنگری، جویهای از خون خواهی دید که از پیکر مسلمانها جاری ساخته و از کشته‌های آنان پشته‌ها پدید آورده‌اند. برای نمونه: تاریخ‌نگاران آورده‌اند که «عثمان» در دوران زمامداری خویش بجای اینکه الگو و سرمشق عمل به مقررات برخاسته از قرآن و سنت باشد به کارهای مخالف کتاب خدا و سیره و سنت پیامبرش دست یازید و آنگاه که مسلمانان آزاده و آگاه او را مورد نقد و نکوهش قرار دادند نه تنها از سیاست ظالمانه‌ی خویش بازنگشت، که در برابر سخن حق و خیرخواهانه به زورمداری و خشونت روی آورد و برای بستن دهان حقگویان راه گمراهانه‌ی زدن و اهانت کردن و تبعید و تهدید را برگزید. و این عملکرد ناهنجار و مخالف با سیره و روش بشردوستانه‌ی اسلام و آورنده‌اش، هیجان عمومی و خیزش و انقلاب بر ضد او و رژیم اش را به بار آورد. عایشه نیز با استفاده از این فرصت مردم را ضد او تحریک کرد و «طلحه» و «زبیر» نیز در این راه با او همسو شدند تا سرانجام «عثمان» به دست مردم به جان آمد، از پای درآمد. [صفحه ۶۷۱] از پی این ماجرا همانهایی که مردم را بر ضد او تحریک نموده و تا کشتن او پیش رفتند، با تغییر موضع خویش و با بهانه‌ی خونخواهی عثمان به میدان آمدند و در حالی که خلیفه در مدینه کشته شده بود این گروه بازیگر به شهر بصره رفتند و آنچه که فراتر از یک هزار کیلومتر با مدینه فاصله داشت به بهانه خونخواهی عثمان آتش جنگ داخلی را شعله‌ور ساختند و جان بیش از بیست و پنج هزار تن را گرفتند!! از پی آنان دجال فریبکار اموی، معاویه با دستاویز ساختن خون «عثمان» به میدان آمد و با شرارت او و دار و دسته‌اش، بناگزیر آتش جنگ دیگری در منطقه‌ی «سوریه» و نزدیک شهر حلب شعله‌ور گردید که به جنگ «صفین» شهرت یافت و با بر جای نهادن نود هزار قربانی به پایان رسید. پس از این فته‌ی بزرگ اموی، رویداد تاسف‌بار «نهروان» پیش آمد و چهار هزار کشته بر جای نهاد. سپس یکی از سرکرده‌های سفاک سپاه اموی بنام «بس‌بن ارطاء» با سپاه شوم خود از شام بسوی

«مدینه» و «مکه» و «یمن» که مرکز دوستداران اهل‌بیت بشمار می‌رفت، حرکت کرد و در سر راه خویش خونها ریخت و از کشته‌ها پشتیه ساخته و جنایت‌های وحشتناکی را مرتکب شد تا جایی که در «یمن» و دیگر نقاط قلمرو اسلامی چیزی حدود سی هزار نفر از دوستداران امیر مومنان را از دم شمشیر شقاوت خویش گذراند. و اینک شما دوست خواننده قلم و کاغذ به دست بگیر و تنها تلفات انسانی جامعه‌ی اسلامی را تا اینجا محاسبه کن و بین آمارش به کجا می‌رسد؛ جنگ بصره ۲۵۰۰۰ نفر جنگ صفين ۹۰۰۰ نفر جنگ نهروان ۴۰۰۰ نفر قتل عامه‌ای «بسر» ۳۰۰۰۰ نفر اینجاست که تنها تلفات انسانی جامعه‌ی اسلامی تا این مقطع از تاریخ سر از این شمار وحشتناک درمی‌آورد و دیگر از شمار زخمی‌ها و معلول و مصدوم‌ها مپرس، از بیوه‌های [صفحه ۶۷۲] بر جای مانده و یتیمان بی‌سرپرست و دیگر ره‌آورده ویرانگر و تاسف‌انگیز آن مگو و مپرس، دیگر از اشکهای جاری، چشمان گریان، قلبها شعله‌ور و سوز و گدازها و ناله و اندوه جانکاهی که کران تا کران زندگی این جامعه و مردم را به جهنم سوزانی تبدیل ساخت، سخن مگو. و این را هم بخاطر داشته باش که تمامی این شقاوتها و جنایتها تنها در مدت چهار سال، آری چهار سال به بار آمد. اما آیا رنجها و بدبختی‌ها در همین نقطه پایان یافت؟ هر گز، بلکه از پی اینها نیز رنجها و دردها و کشتارها و قتل عامه‌ای رخ داد که با شنیدن هر کدام از آنها کران تا کران وجود انسان به لرزه درمی‌آید و به تناسب بحث برخی از آنها را در صفحات آینده منعکس خواهیم ساخت. آری بانوی بانوان فاطمه علیها السلام هماره‌از سر خیرخواهی و آینده‌نگری دقیق خویش، هشدارها می‌داد، و این فجایع و جنایت‌های زشت و تکاندهنده‌ای که بر سر راه امت اسلام و در کمین آن بود، همگان را آگاه می‌ساخت. این آینده‌نگری و هشدار، خبردادن از غیب و نهان نیست، بلکه آگاهی بخشی از ثمره‌ی شوم عملکرد و فرجام زشت راهی بود که آن تجاوز کاران پس از رحلت پیامبر در پیش گرفته بودند. چرا که طیب آگاه و حاذق هنگامی که انسان بی‌قيد و بندی را بنگرد که در خوردن و نوشیدن تنفس خویش، اصول بهداشتی را رعایت نمی‌کند و اشیاء و مواد زیانبار را بکار می‌گیرد و مصرف می‌نماید، اینجاست که با توجه به این شیوه‌ی زندگی غلط، وی را از سرنوشت تیره و تاری که در انتظار اوست بر حذر می‌دارد و از گرفتار آمدن در دام بیماریهای مرگبار که ره‌آورد شوم عدم رعایت اصول بهداشتی از سوی اوست، به وی هشدار می‌دهد. این هشدارها و آینده‌نگری‌ها سخنی از جهان غیب و پیام از آن نیست بلکه پیش‌بینی دقیق و پیشگیری حساب شده است، که از اصول علمی سرچشمه می‌گیرد و فاطمه علیها السلام نیز براساس دانش اجتماعی و علم جامعه‌شناسی و آگاهی عمیق و ژرف [صفحه ۶۷۳] از راز صعودها و سقوطها و تحولات مثبت و منفی جامعه‌ها و تمدنها، وضعیت جامعه عصر خویش را پس از رحلت پیامبر نظاره می‌کند و می‌بیند که این جامعه‌ها با جایگزین ساختن رهبری ناشایسته بجای شایسته ترین رهبری، راه انحطاط را در پیش گرفته است و آنگاه است که از آینده وحشتناک آن خبر می‌دهد و فرجام دردناک سقوط و انحطاط و ذلتی را که این جامعه بخاطر این رهبری و زمامداری بدان گرفتار خواهد آمد، آن را برایشان ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «ثم احتلوا ملا القعب دما عبیطا» و در نسخه‌ی دیگری: «طلع القعب» آمده‌است. آنگاه به جای جامه‌ای شیر گوارا، کاسه‌های لبریز از خون تازه، بدوسید. واژه‌ی «قعب» به معنای قدح و جام بزرگ گستره‌های می‌باشد که لبریز از خون است. و منظور در این بیان سیل خونهایی است که در آینده از این مردم و از این جامعه بخاطر این گامهای ارتجاعی و شوم بر زمین ریخته خواهد شد. او ذعافا ممقرا میدا» و نیز جامه‌ایی از سم کشنده و مرگبار را. آری آنان به جای شیر شفابخش و مفید- با این عملکرد زشت خویش- خون خواهد دوشید و سم زیان آور و مرگبار. روح پیام آن حضرت این است که ره‌آورد شوم این گامهای ارتجاعی و پایمال‌ساختن مقررات الهی، مصیبتها و بدبختی‌هایی خواهد بود که بر سر همه‌ی مردم و کران تا کران جامعه باریدن خواهد کرد و کسی از فرجام سیاه آن در امان نخواهد ماند. «هنا لک يخسر المبطلون» و آنگاه است که باطل گرایان و کسانی که کور و کربای آنان سینه چاک می‌کنند و شعار می‌دهند، گرفتار زیان عملکرد خود شده و زیان وحشتناک کارشان بر ملا خواهد شد. [صفحه ۶۷۴] و یعرف التالون غب ما اسسه الاولون. و آیندگان و دنباله‌روان چشم و گوش بسته و تعصب ورز حکومت زور، عاقبت شوم کاری را که سردمداران و بنیانگذاران آنان شالوده‌اش را ریختند، خواهند شناخت. ثم

طیبوا عن دنیا کم انفساً» از این پس بروید و به دنیای حقیر خود دل خوش کنید. هنگامی که گفته می‌شود؛ «طب نفساً» به این معناست که اینک از دلهره و ناراحتی خاطر آسوده باشد، و این سخن درست بسان همان سخنی است که به یک عنصر بیداد گر گفته می‌شود که: چشم روشن، یا مژدهات باد و یا نظیر همین کلمات و جملاتی که گوینده با گفتن اینها درست معنای مخالف آن را در نظر دارد و بدینوسیله به ظالم هشدار می‌دهد. «واطمانوا للفتنه جاشا» از فتنه‌ای که در کمین شماست دلهایتان آرام گیرد و خود را برای آن مهیا سازید. و در این فراز نیز درست مخالف معنای آن در نظر است. چرا که قلب انسان نه با فتنه آرام می‌گیرد و نه با شنیدن خبر پدیدار شدن آن، و تنها در پرتو امنیت و سلامت است که دل به آرامش می‌رسد. «وابشروا بسیف صارم و سطوة معتد غاشم» و شما را به شمشیرهای برنده و سلطه‌ی خشونتبار تجاوز‌گران خونخوار و بیداد گر مژده باد. و این فراز از سخن، از این آیه‌ی شریفه اقتباس و برگرفته شده است که می‌فرماید: «فبشرهم بعذاب الیم» پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده. آری این جمله از سخنان تاریخی بانوی بانوان نیز پیام و روحی عکس ظاهر دارد. «و هرج شامل» [صفحه ۶۷۵] و در نسخه‌ی دیگری «و هرج دائم شامل» آمده است. و به هرج و مرجی گسترده و فراگیر بشارستان باد. واژه‌ی «هرج» به مفهوم فتنه و غوغای و شورش و بهم ریختگی و از هم گسیختگی امور و نظام زندگی جامعه است. «و استبداد من الظالمین» و به حکومت و تاخت و تاز استبداد گران و ظالمان. واژه‌ی استبداد به معنای دیکتاتوری و خودکامگی است، به مفهوم تاخت و تاز برخلاف مقیاسها و معیارها و موازین قانونی است. عملکرد و شیوه‌ای است که نه در چهارچوب هیچ ضابطه و قوانین عالانه‌ی بشری است و نه در قلمرو مقررات عادلانه و انسانساز دین خدا. «یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا» (به حکومتی که دارایی شما را بر باد می‌دهد و مردمتان را درو می‌کند). و در نسخه‌ی دیگری «و زرعکم حصیدا» آمده است. آری استبداد که اینک صدای سهمگین گامهايش به گوش می‌رسد و در این چند فراز از سخن بانوی بانوان تعبیرهای گوناگونی چون شمشیر برنده، سلطه‌ی تجاوز‌گران خونخوار، هرج و مرج، و نظامی خودکامه و دیکتاتور بدان اشاره رفت، از این پس غنائم و ثروتها و حقوق شما را مرتب می‌کاهد و بر باد می‌دهد و در آنها طبق هوای دل خویش عمل می‌کند و همه را به انحصار خویش و دار و دسته‌اش درمی‌آورد و به شما نگونساران جز بهره‌ی ناچیز و اندکی نخواهد رسید، و هم مردم جامعه‌ی شما را با شمشیرهای آخته‌ی ستم - که خود آن را تیز می‌کنید - درو خواهد کرد. گفتنی است که تمامی سخنان فاطمه علیه‌السلام خبر دقیق و تردیدناپذیر از آینده‌ی تیره و تاری است که در کمین جامعه‌ی اسلامی است که پیش‌بینی از بدبختی‌ها و رنجها و فجایع غمبار و تلخی است که بر آنها فرود خواهد آمد و نگونساریهایی است که بر آن جامعه و مردم فروخواهند بارید. [صفحه ۶۷۶] و شکفتا که تمامی آنچه آن بانوی فرزانه و خیرخواه و ژرف‌نگر پیش‌بینی فرمود و بر ضد آنها قامت برافراشت و هشدار داد، همه یکی پس از دیگری رخ داد و جامعه‌ی اسلامی به فاجعه‌ها و قتل عامها و نگونبختی‌ها گرفتار آمد که کسی نمی‌توانست آن را تصور کند، به خدای سوگند که آن غاصبان و جاهطلبان و آن مردم بی تفاوت صفحات درخشان تاریخ اسلام را سیاه و زشت ساختند و آوازه‌ی نیک و چهره‌ی زیبای آن را به بدنامی و بربریت کشاندند که ما اینک تنها به عنوان شاهد بر گفتار خویش به نمونه‌هایی نظر می‌افکنیم.

### از میان صدھا فاجعه

در صفحات گذشته برخی از قتل عامها و کشتارهایی که برپا کنندگان جنگ «جمل» و آتش افروزان جنگ «صفین» و «نهروانیان» تیره‌بخت و برخی از مزدوران «معاویه» بدانها دست یازیدند، ترسیم گردید. اینک شما خواننده‌ی عزیز به نمونه‌های دیگری گوش فرادار و بنگر. با این یادآوری که اگر بخواهیم تمامی چهره‌های ستم و فشار، سرکوب و زورمداری، سنگدلی و خودکامگی، مصادره‌ی ثروت و پایمال ساختن حقوق مردم، ریختن خون بی‌گناهان بدست زمامداران بیداد گر و نظامهای ستم و شقاوت را که در رهگذر زمان بر جامعه‌ی اسلامی رفت، همه را ترسیم نماییم براستی بحث بسیار گسترده و طولانی خواهد شد و تحقیق و بررسی

همه‌جانبه در مورد این فجایع و بیدادها نیاز به فرصت بسیار و دایرۀ المعارف بزرگی دارد. به همین جهت نگارنده با رعایت اسلوب کتاب و به تناسب بیانات تاریخی و پیش‌بینی دقیق و علمی دخت فرزانه‌ی پیامبر از بدبختی و انحطاط قریب الوقوعی که از رهگذر تحول منفی بویژه در سیستم سیاسی و رهبری جامعه، سر راه مردم کمین کرده بود، از میان صدھا فاجعه‌ای که تنها بر سر مردم مدنیه باریدن کرد به یک نمونه‌ی دردناک نظر می‌افکنیم. نمونه‌ی تکاندهنده‌ای که از شنیدنش کران تا کران وجود انسان می‌لرزد و موجب نفرت و انزعجار از ژرفای جان زبانه می‌کشد. [صفحه ۶۷۷] اما پیش از بیان این رویداد دردناک مقدمه‌ی کوتاهی ترسیم می‌گردد تا بدینوسیله ثمره‌ی شوم واپسگرایی غاصبان خلافت و تغیر سیستم رهبری اسلامی از روند صحیح و پایه‌های درست و منطقی آن، به خوبی روشن گردد.

### نکته‌ای روشنگر

این سخن درستی است که بگوییم: همه‌ی سردمداران ستم و رهبران بیدادگری که در جهان اسلام، به ضرب شمشیر و زور عریان و نیمه‌عریان به اریکه‌ی قدرت نشسته و زمام امور جامعه را به کف گرفته و بر گردن انسانها سوار شدند، در حقیقت ایمان و عمل به اسلام و مقرراتی که پیامبر مهر و آزادی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای بشریت آورده بود، رد کرده و همه را به کناری نهاده‌اند. چرا که عملکرد و سبک رهبری آنان نه با قرآن شریف سازگار است و نه با سیره و روش پیامبر، نه براساس منطق و خرد و قانون بشری بر مردم حکومت کردند و نه براساس عدالت و دادگری برخاسته از روح مفاهیم و تعالیم اسلامی واقعی، بلکه آن تبهکاران براساس هوسها و هوای جاهطلبانه و برداشت‌های فردی و شخصی خویش که بدانها مارک اسلام می‌زندند و به انگیزه‌ی پاسخگویی به حرص و آز و فرونوخواهی و هوای پرستی خویش بر جان و مال مردم حکم می‌رانند. از این رو نه زندگی و بود و نبود مردم برای آنان مهم بود و نه به کرامت و شرافت و حقوق و آزادی مردم بها می‌دادند. از این رو این زمامداران فریبکار هیچ مسئله‌ای نبود که مردم در آسایش و رفاه زندگی کنند یا از گرسنگی و تهیستی جان دهند، تنها چیزی که برای این قدرت پرستان روزگار و مهره‌های ریز و درشت آن حکومتها مهم بود، این حقیقت تلخ بود که چگونه قدرت انحصاری و کبکه و دبدبه سردمدار خود کامه خویش را حرast کرده، کوره‌ی شهوات او را گرم، و تمایلات نفسانی و عیاشی و بدمستی‌هایش را گرچه به قیمت جاری ساختن سیل خون از مردم مسلمان و بی‌گناه و بینوا تا جایی که می‌توانند تامین نمایند. [صفحه ۶۷۸] با این بیان ارزش مردم مسلمان و حرمت اسلامی و مقررات آن- در برابر هوای ابیسی و حیوانی سردمداران خود کامه و بیداد پیشه و خونریزی که اگر براستی ایمان به خدا و روز واپیشن داشتند، بی هیچ تردیدی رابطه‌ی آنان با دین خدا و بندگانش صد در صد جز این می‌بود که از سردمداران جور می‌نگریم چه خواهد بود؟ و شاید شما ای خواننده‌ی گرامی چنین بیندیشی و بپنداری که در سخن نگارنده و نوشتۀ اش مبالغه یا تندروی بکار رفته است. اما اگر بر تاریخ سیاه اموی و عباسی و کشتارها و قتل عامه‌ایی که بدست پلید آنان پدید آمده‌است، آگاهی گسترده‌تری بیابی آنگاه است که نه تنها نوشتۀ مرا گواهی خواهی کرد، بلکه آن را کمترین چیز از فجایع و جنایات وحشتتاکی خواهی دید که در رهگذر قرون و اعصار بر جامعه‌ی اسلامی رفته است. چرا که آنان را برای جامعه‌ای که زیر برق شمشیرها و ضربات مرگبار شلاقهای آنان می‌زیست بصورت جهنم سوزان و عذاب دردناکی درآوردن. اینک این شما و این هم یک نمونه از آن جنایات تکاندهنده.

### تجاوز به فرودگاه وحی و رسالت

دیکتاتور خود کامه‌ی اموی «یزید» یکی از جلالدان خون‌آشام خویش به نام «مسلم بن عقبه» را که از بیدادگران جهان عرب و از

شیطان‌های رانده‌شده‌ی بارگاه خدا بود، به سرکردگی سی هزار تن از سپاهیان پلید اموی [۳۶۰] به سوی مدینه گسیل داشت و به او سفارش کرد که: هان ای «مسلم بن عقبه! اذا ظهرت على اهل المدينة فابحها ثلاثة، و كل ما فيها من مال او دابة او سلاح او طعام فهو للجند. [ صفحه ۶۷۹ ]» هنگامی که بر مردم مدینه تاختی و بر آنان چیره شدی، تا سه روز هر آنچه هست مباح ساز و تمامی دارایی و حیوانات و ساز و برگ نظامی و موادغذایی آن شهر را از آن سپاهیان خویش بدان. این سپاه پلید بسوی مدینه حرکت کرد و مردم مدینه نیز با دریافت فرمان شوم یزید و نزدیک شدن سپاه تجاوز کارش بسوی مدینه، برای دفاع از جان و مال و شهر و ناموس خویش به خارج شهر آمدند و دو نیروی مهاجم و دفاع در منطقه‌ی «حره» با هم رو برو گردیدند و نبردی سهمگین آغاز شد. با شدت یافتن آن جنگ نابرابر، صدها تن از مردم مدینه و فرزندان مهاجر و انصار قتل عام شدند و باقی مانده‌ی مدافعان به شهر روی آوردند و سپاه شوم اموی نیز همچنان آنان را تا مدینه دنبال کرد. مردم از شدت شقاوت دشمن به حرم مطهر پیامبر پناه برند اما سپاه شام با شکستن حرمت مرقد منور نبوی، پناهندگان به آنجا را قتل عام کرد. به گونه‌ای که خون با قبر منور پیامبر برابر شد. پس از کشتار ددمنشانه اعلامیه‌ی سرکرده‌ی سپاه شوم اموی با صدای رسا به آن مسخ شدگان خوانده شد که: «هذه المدينة قد ابتحتها لكم!!» هان ای سپاه من! این شهر مدینه است که هر آنچه و هر آن کس در آن است، همه را بر شما مباح ساخته‌ام!! شما خواننده‌ی گرامی فکر می‌کنی که یک سپاه فاتح و پیروزی که فرماندهی آن به همگان آزادی بی‌قید و شرط بدهد و تمامی مسؤولیتها و قید و بندها را از سر آنان بردارد و بصورت لجام گسیخته رهایشان کند، چه رسایی به بار خواهند آورد؟ آری سپاه لجام گسیخته‌ی «یزید» به غارت اموال و شکستن حرمت زنان مسلمان پرداخت و کار رسایی به جای رسید که تنها بیش از سیصد دوشیزه‌ی بی‌پناه مورد [ صفحه ۶۸۰ ] تجاوز آن ددمنشان قرار گرفتند، فراتر از یک هزار نوزاد، در آن سال در مدینه بدنیا آمد که پدر جنایتکارشان شناخته نشد. نگارنده با پوزش از شما خواننده‌ی گرامی، یادآوری می‌کند که کار وحشی گری و پلیدی به جایی رسید که عنصر پلیدی در مسجد نبوی به بانوی مسلمانی که فریاد بی‌پناهی اش به آسمان بلند بود، تجاوز کرد. افرون بر این تجاوز و ددمنشی، در کوچه‌ها و مسجد نبوی، سپاهیان شوم اموی مسلحانه وارد خانه‌های مردم شدند و هر آنچه یافتد به غارت برند. شماری از آنان به خانه‌ی «ابوسعید خدری» که از یاران بنام پیامبر بود یورش بردن و آن سالخورده را که در آن روز گار سیاه، هم نیروی جوانی را از دست داده و پیر شده بود و هم قدرت بینایی را از کف داده بود نگریستند که بر روی خاک نشسته و در خانه‌اش هیچ فرش و اثایه‌ای به چشم نمی‌خورد، چرا که پیش از آنان شمار دیگری از تجاوز کاران خانه‌ی او را غارت کرده و هر چه بود با خود برده بودند. اینان وقتی همه جا را گشتند و چیزی نیافتدند گویی نخواستند بدون ارتکاب جنایت خانه‌ی او را ترک کنند. به همین جهت بسوی آن کهنسال نایینا رفتند و با شقاوتی عجیب به کندن موی ریش و ابروهای آن پرداختند. آن نایینا زیر شکنجه‌ی ددمنشانه‌ی آنان مرتب فریاد می‌کشید که: «هان مگر مرا نمی‌شناسید؟ من «ابوسعید خدری»، یار و همنشین پیامبر شما هستم». اما آن رو سیاهان بدون هیچ توجه به نام مقدس پیامبر به جنایت خویش ادامه دادند و کار شقاوت را تا جایی رساندند که شماری کبوتر نیز که در خانه‌ی ابوسعید بود از دست آنان در امان نماند و همه را کشتند و به چاه ریختند، و آنگاه خانه را ترک کردند. و نیز یکی از همین سپاه شوم اموی وارد خانه‌ای شد که پیش از او غارت شده بود. در آنجا تنها بانوی را دید که برخاک نشسته و کودک شیرخوار خود را شیر می‌دهد. آن عنصر سنگدل پای کودک را گرفت و پس از بیرون کشیدن از آغوش مادرش، آن بینوا را [ صفحه ۶۸۱ ] به گونه‌ای بر دیوار کوبید که مغزش در برابر دیدگان مادرش بر روی زمین پخش شد. تازه پس از این شقاوت‌های تکاندهنده، سرکرده‌ی سپاه شوم اموی بازماندگان مردم مدینه را گردآورد و از آنان سند و مدرک گرفت که برای همیشه برده‌ی زرخرید «یزید» خواهند بود و آنگاه سپاه شوم اموی در حالی که شهر مدینه را ترک کرد که انبوی پیکرها به خاک افتاده، هزاران کودک یتیم و زن شوهر از دست داده‌ای که غذایشان گریه، آبشان سیلاپ اشک و زیراندازشان خاک و ثروت و دارایی‌شان رنجها و دردها و گریه‌ها و شیون‌های پایان‌ناپذیر بود، پشت سر خویش نهاد و رفت. این سپاه شقاوت بسوی مکه روی آورد تا کعبه را به

آتش کشد و مردم را در آن خانه حرمت یافته، قتل عام کند. بدان امید که بر «عبدالله بن زبیر» که به خانه خدا کس بدان وارد شود در امان است- پناهنده شده بود، دست یافته و او را نابود سازد. و شما خواننده عزیز دیگر از فجایع تکاندهنده‌ای که یکی پس از دیگری بطور پیاپی بر مردم باریدن کرد مگو و مپرس. و نیز از شقاوتها و جنایتهایی که «حجاج» در عراق بدانها دست یازید دم مزن، چرا که این جنایت‌ها به گونه‌ای دهشتناک است که شنیدن آنها، کودک شیرخوار را در گاهواره پیر می‌سازد و ترس و دلهره و تهوع واستفراغ خواننده‌این پرونده سیاه و رسوا را برمی‌انگیزد. بوی تعفن این شقاوتها و جنایتها تا آن جایی بالا گرفت که «عمر بن عبدالعزیز» در مورد آن عصر پلید گفت: «اگر تمامی جامعه‌ها و ملت‌ها، عناصر پلید و زشتکار خود را از کران تا کران گرد آوردن و ما «حجاج» را پیش بیاوریم، بطور قطع «حجاج» در شقاوتها و جنایت‌گوی سبقت خواهد ربود و نخستین جنایتکار و پلید شماره‌ی اول عنصرها و نسلها خواهد شد.» [صفحه ۶۸۲] و «عاصم» یکی از قاریان و پژوهشگران قرآن نیز در این مورد گفت: «هیچ کاری را خدای دانا تحریم نکرده بود مگر اینکه «حجاج» بدان دست یازید.»

### شگفت از این آینده‌نگری!!

آنچه از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت، نمونه‌هایی اندک و ناچیز از رویدادهای تلخ و دهشتناکی بود که در گذر تاریخ روی داد و در دوره‌های کمتر از یک قرن بر سر جامعه فروبارید. پس از بررسی و مطالعه‌ی این فجایع هولناک و نفرت‌انگیزی که زندگی را برای انسان تلخ و دردناک می‌سازد، آنگاه است که درستی، آینده‌نگری و هوشیاری دخت فرزانه‌ی پیامبر بر ما آشکار می‌گردد، و روشن می‌شود که چرا آن حضرت آن مردم را از تبدیل رهبری خاندان وحی و رسالت به حکومت و رهبری ساخته و پرداخته‌ی «سقیفه» بر حذر می‌داشت. آری هنگامی درستی سخنان هشداردهنده‌ی فاطمه علیها السلام بیشتر و بهتر برای ما آشکار می‌گردد که این رویدادهای تلخ و فاجعه‌بار را که بر جامعه‌ی اسلامی رفت، همه را کثار این هشدارهای سراسر خیرخواهانه، اندیشمندانه و شجاعانه‌ی بانوی بانوان قرار دهیم که فرمود: «و ابشر و بسیف صارم، و سطوة معتد غاشم، و هرج شامل، و استبداد من الظالمین یدع فیکم زهیدا، و جمعکم حصیدا.» «هان ای مردم! شما را به شمشیرهای برنده، به سلطه‌ی تجاوز کاران بیداد پیشه و خونخوار، به هرج و مرجی فraigیر، و حکومت خود کامه از سوی بیداد گران- که ثروت‌هایتان را بر باد می‌دهد و جامعه‌تان را درو می‌کند- مژده باد.» [صفحه ۶۸۳] آری با دقت در این فرازها و نگرش بر آن فجایع است که شکوه و عظمت و استواری سخنان آن حضرت بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد. و سرانجام بانوی بانوان سخنان آتشین و هشدارهای دلسوزانه‌ی خویش را با این جملات به پایان برد که: «فیا حسرة لكم» ای دریغ بر شما! این واژه از قرآن شریف اقتباس شده است که می‌فرماید: «یا حسرة علی العباد ما یا تیهم من رسول الا کانوا به یستهزوون.» [۳۶۱]. ای دریغ بر این بندگان که هیچ پیامبری بسوی آنان نیامد جز اینکه بی‌خردانه او را به باد استهزا گرفتند. و بدینسان دلسوزانه و طبیانه به آنان خاطرنشان می‌سازد که: ای دریغ بر شما می‌دانید بر آن همه خیر و برکت، هدایت و نیکبختی، امنیت و آزادی و پاداش شکوهبار این جهان و آن جهان، که با این واپسگرایی تان آنها را از دست می‌دهید چه حسرت عمیق و ندامت پایان ناپذیری گریبانگیری تان خواهد شد؟ «و انى بكم» و نمی‌دانم سرانجام شما مردم تیره بخت که از شاهراه هدایت و نجات انحراف جسته و در کوره راه‌های نابودی و خسaran در غلطیده‌اید به کجا خواهد انجامید؟ «و قد عمت عليکم» و این بدان جهت است که بخاطر نیندیشیدن تان به فرجام کارها و تصمیم‌گیری‌ها، واقعیتها بر شما مخفی مانده و از شما پوشیده شده است. «انزمکموها و انتم لها کارهون» [صفحه ۶۸۴] آیا در حالی که پذیرش حق و عدالت خواشیدن شما نیست، ما می‌توانیم شما را بدان مجبور سازیم؟ این فراز را بانوی سرفراز گیتی، از قرآن شریف برگرفته است که نوح پیامبر به قوم سرکش خود می‌فرماید: «قال يا قوم اريتم ان کنت على بینه من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت عليکم انزمکموها و انتم لها کارهون.» [۳۶۲]. آیا براستی از من می‌خواهید که شما را بر شناخت عمیق و اساسی حق و عمل به آن بی‌آنکه شور و عشق حق‌شناصی داشته باشید،

وادرام؟ چنین کاری برای من میسر نیست و خدا این وظیفه را برای ما نشناخته است. آنچه بر من لازم است، این حقیقت می‌باشد که شمایان را در پرتو دلیل و برهان، به راه نجات و نیکبختی رهنمون گردم و هر گز از وظایف من این نیست که شما را به شناخت حق و عمل بدان مجبور سازم. و اینجا بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر رشتہ‌ی سخن تاریخی خویش را با زنان مدینه را به پایان برد و آنان سراپا سوز و گذاز و در اوج شرمندگی و واماندگی برخاستند و رفتند.

### با بهانه‌جوبیان و عذرتراشان

راوی روایت «سوید بن غفله» پس از آوردن سخنان جانسوز فاطمه علیها السلام می‌گوید: زنان مهاجر و انصار به خانه‌های خویش بازگشتند و بیانات تاریخساز آن حضرت را به مردان خویش بازگفتند. آنگاه بود که گروهی از مهاجر و انصار در پوشش ندامت و پشیمانی به منظور عذرخواهی از جنایاتی که رخ داده بود به سرای دختر پیامبر آمدند. از نکات تاسف‌انگیز در این مورد این است که این جریان در همین نقطه در پرده‌ی [صفحه ۶۸۵] ابهام می‌ماند و در تاریخ زندگی دخت فرزانه‌ی پیامبر، نه نام و نشان زنان عیادت کننده آمده است و نه مردان مهاجر و انصاری که پس از عیادت زنان به خانه‌ی آن حضرت شتافتند. اما از جمع‌بندی رویدادها چنین دریافت می‌گردد که زنان عیادت‌کننده نه از بازیهای سیاسی و بازیگران آگاهی چندانی داشتند و نه از موضوع حقارت‌بار و ظالمانه‌ی همسرانشان در برابر آن طوفان و گردبادی کهدر آن مقطع تاریخی سرنوشت جامعه‌ی آن روز و نسلهای آینده مسلمان و حتی خانواده‌ی بشری را از مسیر نجات و نیکبختی تغییر جهت داد. گویی آنان تنها به منظور دیدار دخت فرزانه‌ی پیامبر آمده بودند که آن حضرت سخنان تاریخی خویش را برای آنان ایراد فرمود و جام خشم مقدس و تکاندهنده‌ی خویش را با آن بیانات پرشور و پرمحتو ابر سر مردان آنان فروریخت و آنان نیز پس از شنیدن سخنان آن حضرت درست بسان خواب آلدگانی که بیدار شده باشند و یا همچون غفلت‌زدگانی که هشیاریشان بازگشته باشد، با شناخت حقایق و آگاهی بر رویدادهای غمبار و دهشتناک آن روزها، راه خانه‌ی خویش را در پیش گرفتند. تنها خدا می‌داند که پس ازین آگاهی بخشی و روشنگری فاطمه علیها السلام و بیداری و هشیاری زنان مدینه، میان آنان و مردم‌مایانشان چه بگو مگوهایی روی داده و چه فریادها و شیون‌ها و درگیری‌ها پس از بازگشت آنان به خانه‌های خویش اتفاق افتاده و کار به جایی رسیده است که شوهرهایشان ناگزیر از حرکت بسوی خانه‌ی دخت پیامبر شده‌اند تا عذر تقصیر آوردنده و برگذشته‌ی خویش اشک حسرت و ندامت بریزنند.

### اما چگونه؟

اما راستی آنان رفتند تا از چه چیزی عذرخواهی کنند؟ از این گناه بزرگ که در خانه‌های خویش خزیدند و دست یاری و پشتیبانی از خاندان وحی و رسالت برداشتند؟ [صفحه ۶۸۶] گویی این تیره‌بختان چیزی از حقایق را نمی‌دانند و رویدادهای فاجعه‌باری را که در جهت انحطاط جامعه و نابودی دین خدا رخ داده است، نمی‌شناسند!! در روز غدیر که تنها هفتاد روز پیش از حلت پیامبر بود، گویی هر گز اینان نبودند که با امیر مومنان دست بیعت دادند و به فرمان خدا و پیامبرش تعهد سپردند که تدبیر امور و تنظیم شئون دین و دنیای جامعه را پس از پیامبر به کف باکفایت آن حضرت سپارند! گویی هر گز سخنان روشنگرانه و حق‌طلبانه و ستم‌ستیز فاطمه علیها السلام در مسجد پدرش پیامبر و مناظره‌ی آن حضرت با رئیس دولت غاصب و مهاجرین و انصار به گوش آنان نخورده است! گویی هر گز ناله‌ی دردمدانه برترین بانوی جهان هستی را در آستانه‌ی درب خانه‌اش که مورد یورش دژخیمان دولت غاصب قرار گرفت، نشینیده‌اند!! و گویی هر گز در مدینه حضور نداشتند و بطور کلی چیزی از رویدادهای غمبار را نمی‌دانند! گویی هم اکنون حقیقت را در یافته و واقعیت را شناخته‌اند که با عذرها پوچ و حقارت‌بار و پوزش‌های سرد و خنک خویش به خانه‌ی بانوی سرفراز گیتی شتافته و از او عذرخواهی می‌کنند!! به هر حال آن مردم‌مایان به خانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر آمدند و گفتند: (یا

سیده النساء لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الامر من قبل ان نبرم العهد و نحكم العقد لما اعدلنا عنه الى غيره.» «هان ای سالار بانوان گیتی! به خدای سوگند اگر امیر مومنان پیش از آنکه ما پیمان بیندیم و به دیگری دست بیعت بسپاریم، آنچه را شما فرموده‌اید، ما در میان می‌نهاد، هرگز او را رها نساخته و بسوی دیگری نمی‌رفتیم و با دیگری به عنوان خلافت بیعت نمی‌کردیم.» شما خواننده‌ی گرامی یک بار دیگر این بهانه‌های پوج و عذر تراشی‌های کودکانه و بی‌مقدار را از نظر بگذران و منصفانه بگو که اینها با کدامین معیار عقلی و فکری و دینی سازگار است؟ [صفحه ۶۸۷] نگارنده نمی‌داند که امیر مومنان وظیفه داشت کدامین حقیقت ناگفته را بر این بهانه‌جويان بيان کند؟ و کدامین واقعیت را بخاطر خطیر آنان بیاورد؟ آیا خدای جهان‌آفرین به آنان نفرمود که: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راكعون؟» [۳۶۳]. آیا براستی اینان نشنیدند که پیامبر گرامی در روز جاودانه‌ی غدیر بارساترین ندای خویش فرمود که: «من كنت مولاهم فعلى مولاهم اللهم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله.» هان ای مردم! هر کس مرا سرپرست و مقتدای خویش می‌نگردد، باید بداند که از این پس «علی» نیز سرپرست و مقتدای اوست. و آنگاه نیاشکرانه فرمود: «بار خدایا! هر آن کس که او را دوست بدارد تو دوستش بدار و هر آن کس که او را دشمن بدارد تو او را دشمن دار، هر کس او را یاری کند، یاریش کن هر کس از یاری او دست کشد تو نیز از یاری چنین کسی دست بدار». و آیا اینان آیات بسیاری را که پیرامون شخصیت والای امیر مومنان فرود آمد و روایات فراوانی را که خود از زبان مبارک پیامبر در مورد شکوه و عظمت و امامت و ولایت راستین آن حضرت صادر شده، و به صراحة و روشنی حق‌جویان و درستکاران را مشعل فراراه است نشنیده و ندیده بودند؟ با این بيان امیر مومنان می‌باشد چه نکته‌ی جدیدی را برای آنان بیان می‌فرمود؟ آیا براستی نکته‌ای پوشیده مانده بود یا نامعلوم می‌نمود تا نیازی به بیان و یادآوری [صفحه ۶۸۸] باشد؟ یا آن حضرت آنان را از حقیقت نامعلوم آگاه سازد؟ از همه‌ی اینها که بگذریم باید پرسید که آیا امیر مومنان همان روزی که بدرست تجاوز کاران حاکم دستگیر گردید و او را از خانه‌ی خویش به مسجد پیامبر بردند تا از او بیعت بگیرند، آیا همان جا با باران دلیل و برهان و مناظره‌ها و بحث‌های گوناگون حقایق را روشن نساخت؟ آیا این حضرات آن سخنان روشنگر امیر مومنان را نشنیده و بدانها آگاهی نیافته و آنان را درنیافته بودند؟ به علاوه شما خواننده‌ی گرامی به چگونگی عذرخواهی آنان و بهانه‌جويهای سخیف‌شان نظاره کن که می‌گویند: اگر امیر مومنان پیش از انکه ما پیمانی برقرار سازیم و با دیگری بیعت کنیم، این حقایق را با ما در میان می‌نهاد، بطور قطع با او بیعت می‌نمودیم و دست بیعت به دست دیگری می‌نهادیم. سبحان الله! آیا شمایان با امیر مومنان عهد نبسته بودید؟! آیا در روز غدیر با آن حضرت پیمان استوار در مورد رهبریش به فرمان خدا و پیامبر برقرار نساخته و دست بیعت به عنوان سرپرست جامعه‌ی اسلامی پس از پیامبر، به دست او نداید؟ آیا آن روز خدا و پیامبر او را به باد استهزا گرفته بودید و بازی می‌کردید؟ شگفتا که از دیدگاه شما شکستن آن عهد و زیر پانهادن آن پیمانی که به دستور خدا و پیامبرش آن را بستید و استوار ساختید، رواست اما اینکه پیمان و بیعت ظالمانه و ناروا که انجام آن، تفسیر و مفهومی جز پایمال‌ساختن پیمان آسمانی غدیر را ندارد، از دیدگانتان پسندیده نیست و به غلط می‌پندارید که تعاون به گناه و تجاوز لازم است. آری آنان به خانه‌ی دخت پیامبر به بهانه‌ی عذرخواهی شتافتند اما اینگونه و به این [صفحه ۶۸۹] بهانه‌های پوج و بی‌محتوها و بافتحه‌های میان تهی عذرخواهی کردند. به همین جهت «فاطمه» علیها السلام نیز دست رد بر سینه‌ی آن بازیگران زد و آنان را از خانه‌ی خویش راند و خروشید که: «الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیر کم» از اینجا دور شوید و از این پس با من سخن مگویید که هیچ عذری پس از آن تقصیر تان ندارید و یقین داشته باشید که در همه‌ی این رخدادهای ظالمانه و انحطاط‌افرین مسؤول هستید... و باید در بارگاه خدا پاسخگوی این فجایع باشید. واژه‌ی «تعذیر» به مفهوم کوتاه آمدن در عذرخواهی است و واژه‌ی «معذر» به معنای کسی است که می‌پندارد در کاری معذور است و عذر قابل قبولی دارد در حالی که در حقیقت اینگونه نیست. قرآن شریف می‌فرماید: «و جاء المغذرون من الاعراب ليوذن لهم» [۳۶۴]. شاید به منظور این باشد که پس از آن کوتاه آمدن در برابر باطل و بیداد و دست کشیدن از یاری حق و عدالت دیگر

هیچگونه عذر و بهانه‌ای از شما پذیرفته نیست. چرا که بهانه‌های شما چیزی از حقیقت به همراه ندارد. «و لا امر بعد تقصیر کم» و ما خاندان وحی و رسالت نیز پس از آن عهدشکنی و گناه و زبونی شما در دفاع از حق و عدالت و تنها نهادن ما در برابر ارجاع و استبداد، دیگر با شمایان کاری نداریم. و بدینگونه بانوی بانوان پس از بیان حقایق و نشانگری پوچی و ساختگی بودن بهانه‌ها و عذرخواهی‌های آن مردمایان دنیادار و دنیاطلب، آنان را از خانه‌ی خویش راند و ریاکاری و بازیگری آنان را به عصرها و نسلها نشان داد. [صفحه ۶۹۰]

## منابع این خطبه‌ی تاریخی و انسانساز

خواننده‌ی گرامی! جای بسی افتخار است که بخشی از ساعتها زندگی را به همراه شما، در آستانه‌ی سخنان جانبخش و انسانساز دخت فرزانه‌ی پیامبر و اندیشمندترین بانوی جهان هستی که آنها را در مسجد منور پیامبر و در خانه‌ی فرهنگ پرور خویش و در بستر بیماری بیان فرموده بود، گذراندیم. و بی‌تردید در این نگرش حقایق فراوان و واقعیت‌های بسیاری که در کران تا کران سخنان ارزشمند و روشنگرانه‌ی آن حضرت موج می‌زد، برای شما دوست عزیز روشن و آشکار گردید. نگارنده در بخش‌های گذشته‌ی کتاب برخی از منابع و مدارک سخنان ارجدار آن حضرت را که در مسجد پیامبر روشنگری فرمود، آورد. اینک نیز بر آن است که برخی از انبوه منابع و مدارک این خطبه‌ی جانسوز و تاریخی را که دخت یگانه‌ی پیامبر بزنان مهاجر و انصار در بستر بیماری و در آستانه‌ی شهادت ایراد فرمود، ترسیم نماید. ده نمونه از این منابع و مدارک عبارتند از: ۱- «معانی الاخبار»، جناب صدق (متوفی ۳۸۱ه) که سند این خطبه تاریخی را به «فاطمه» دختر سالار شهیدان حضرت حسین می‌رساند. ۲- و نیز همین عالم و محقق بزرگوار به سند خویش این خطبه را از عمر فرزند امیر مومنان می‌آورد که او از پدر گرانمایه‌اش علی علیه السلام آورده است. ۳- مرحوم «طبرسی» در «احتجاج» خویش این خطبه را همانگونه که از نظرتان گذشت آورده است. ۴- مرحوم شیخ طوسی در «امالی» خویش آن را به سند خود از ابن عباس آورده است. [صفحه ۶۹۱] ۵- مرحوم «طبری» در «دلائل الامامه» این خطبه را به سند خویش از چهارمین امام نور حضرت سجاد علیه السلام آورده است. ۶- مولف «بلاغات النساء» به سند خویش از «عطیه العوفی» این خطبه را آورده است. ۷- «ابن ابی الحدید» نیز در شرح خویش بر «نهج البلاغه امیر مومنان» آن را از جوهری آورده است. ۸- «عمر رضا کحاله» در کتاب خویش «اعلام النساء» ج ۴، ص ۱۲۳، این خطبه تاریخی را آورده است. ۹- و مرحوم علامه نیز در بحار الانوار، ج ۴۳ آن را ترسیم کرده است.

## اتمام حجت بر دو گروه مهاجر و انصار

### اشاره

به نظر می‌رسد می‌باید این بخش از بحث ما، پیش از سخنان تاریخی دخت فرزانه‌ی پیامبر به زنان مهاجر و انصار، ترسیم می‌گشت، اما بدان جهت که دو سخن جاودانه‌ی بانوی بانوان پشت سر هم و در کنار یکدیگر قرار گیرد بدینصورت تنظیم گردید.

## حرکت هدفدار و خداپسندانه

واقعیت این است که امیر مومنان براساس طرح و برنامه‌ی حکیمانه‌ای حرکت می‌کرد، براساس طرحی که هم بطور کامل با خرد و منطق صحیح و فرزانگی هماهنگ بود و هم در چهارچوب دین خدا و هماهنگ با مقررات آسمانی او. از این رهگذر است که آن پیشوای فرزانه از فرصتهای طلا-بی و درست، بهترین و شایسته‌ترین بهره‌ها را می‌گرفت تا در درجه‌ی نخست حقوق پایمال شده‌ی

خویش را [صفحه ۶۹۲] بر همهٔ حقجویان و آزادمندان گیتی ثابت کند و در گام بلند دوم بر آن جامعه بحران‌زده و اتمام حجت نموده و خیرخواهانه و طبیانه به مردم هشدار دهد و انحطاط و سقوطی را که بخاطر واپسگرایی و تحول نامطلوب پس از رحلت پیامبر، سر راه آنهاست، به آنان نشان دهد و افزون بر این دو هدف انسانی و والا، این حقایق را در تاریخ به ثبت رساند تا عصرها و نسلهایی که از آن پس تا روز رستاخیز خواهد آمد آنچه را روی داده است بنگرند و حق و عدالت و پیشاهنگان و پیشوایان آنان را از سردمداران باطل و بیداد بازشناسند. امیر مومنان با آگاهی بر این واقعیت که مردم به فراخوان خیرخواهانه و سخنان منطقی و دلسوزانه او پاسخ مثبت نخواهند داد، باز هم بر خود لازم می‌دید که حجت را بر جامعه تمام کند و برای مردم روشن سازد که جانشینی پیامبر گرامی حق قطعی و خدشه‌ناپذیر اوست و آن را خدا و پیامبر برای آن حضرت مقرر داشته‌اند و او موظف است در صورت توان و همکاری جامعه سکانداری دین و دنیای مردم را به کف باکفایت خویش گیرد و به تدبیر امور و تنظیم شئون جامعه و ادامه‌ی راه و رسم پیامبر قیام کند. و نیز لازم می‌دید که بر مردم روشن سازد که بوستان «فَدَك» حق مسلم دخت فرزانه‌ی پیامبر است و براساس سیاست‌بازی و بیداد‌گری مصادره شده است. با این بیان امیر مومنان جانشین راستین پیامبر گرامی است، خواه مرد حق را پذیرند و جامعه در برابر آن وجود گرانمایه و نجات‌بخش سر فرود آورد یا اینکه مردم از در حق‌نپذیری درآیند و جامعه امامت آسمانی و الهی او را گردن ننهد و خویشن را از آن مشعل فروزان نجات، محروم سازد. و نیز روشن است که بوستانهای «فَدَك» حق خدشه‌ناپذیر دخت فرزانه‌ی پیامبر خدا بود، خواه حق او را پاس داشته و به او واگذارند یا با دجالگری و فریبکاری مصادره‌اش کنند. [صفحه ۶۹۳] و نیز واقعیت این است که فاطمه علیها السلام دخت یگانه‌ی پیامبر بود و در آن جامعه شخصیت شناخته شده و موقعیت ممتاز و جایگاه رفیعی داشت. با این بیان بسیار بجاست که چنین شخصیت بر جسته و والایی، رنج و زحمت طاقت‌فرسای یاری همتای گرانقدر خویش امیر مومنان در راه اثبات حق و عدالت را، به جان بخرد و همه جا دوشادوش آن حضرت این جهاد سترگ فکری و دینی را پیش ببرد تا آن حضرت، حق خدشه‌ناپذیر خویش و وی را از دستگاه استبداد بخواهد. و نیز جای تعجب نخواهد بود که این بانوی فرزانه به همراه شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش - که سالار جوانان بهشت‌اند - حرکت نماید تا ضمن دیدار با یاران پدرش پیامبر و گفتگوی با آنان برای یاری حق و رویارویی با بیداد از آنان دادخواهی نماید تا دیگر حجت بر همگان تمام شود و مردم در برابر خدا و تاریخ دلیل و برهانی بر انحطاط و سقوطی که در پیش بود و همگی زمینه آن را فراهم آورده بودند، نداشته باشند. و هرگز مدعی نشوند که دچار ناآگاهی و یا آفت غفلت شدیم، و امیر مومنان که سمبل حقیقت و تبلور دین بود چرا به سراغ ما نیامد تا حقایق را بر ما یادآوری نموده و ما را از خطرات سهمگینی که سر راه بود آگاه سازد تا بدینوسیله ما حقیقت را از باطل و بیداد بازشناسیم و انتخاب کنیم؟ به همین جهت امیر مومنان در جهت روشنگری و مبارزه‌ی فکری و جهاد عقیدتی و اتمام حجت بر همگان، همتا و همسنگر خستگی‌ناپذیر خویش فاطمه علیها السلام را - که بر اثر بیداد استبداد و بورش به خانه‌اش سخت صدمه دیده و توان حرکت نداشت - بر مرکب می‌نشاند و فراتر از چهل روز بر بامداد آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها را به همراه دو فرزند ارجمندش به در خانه‌ی مهاجر و انصار می‌برد تا خطر سهمگینی را که در راه بود به آنان تفهم کند و همه را برای نجات دین و کیان جامعه به مقاومت خداپسندانه فراخواند. دخت فرزانه‌ی پیامبر به هنگام رویارویی با مهاجر و انصار می‌فرمود: [صفحه ۶۹۴] «یا معشر المهاجرين و الانصار، انصروا الله و ابئه نبیکم، و قد بایعتم رسول الله یوم بایعتموه ان تمنعوه و ذریته مما تمنعون منه انفسکم و ذراريکم». هان ای گروه مهاجر و انصار! دین خدا و اهداف بلند و الهی دخت پیامبرتان را یاری کنید. شما یان در آن روزی که با پیامبر خدا دست بیعت دادید بر این اساس بیعت نمودید که همانگونه که از حقوق و هستی و خاندان خویش دفاع می‌کنید، از حقوق و کرامت آن حضرت و خاندان او نیز جانانه دفاع کنید. پس اینکه پیاختیزید و به بیعت و پیمانی که با پیامبر خدا بسته‌اید وفا کنید و از حقوق و کرامت و راه و رسم و خاندان او در برابر تجاوز و تهاجم نیروی ارتजاع دفاع کنید. اما دریغ و درد که نه کسی فراخوان آن برترین بانوی جهان هستی را پاسخ مثبت داد و نه کسی به یاری‌اش قامت برافراشت.

## دیگر با تو سخن نخواهم گفت

پس از اتمام حجت با سران مهاجر و انصار سرانجام به در خانه‌ی «معاذ بن جبل» رسید و به او فرمود: «يا معاذ بن جبل! اني قد جئتک مستنصره و قد بایعت رسول الله علی ان تنصره و ذريته و تمتعه مما تمتع منه نفسک و ذریتك و ان ابیک قد غصبی علی فدک و اخرج و کیلی منها» همان ای «معاذ»!... من در اینجا آمدهام تا در برابر ستم و بیدادی که بر دین و دفتر و خاندان وحی و رسالت می‌رود تو را به یاری خویش فراخوانم و از تو کمک بطلبم، شما با پیامبر بیعت نموده‌ای که از حقوق و کرامت او و خاندان و نسل پاک و سرفرازش، بسان فرزندان و خاندان و حقوق خویش دفاع نموده و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف کنی، اینک خود خوب می‌دانی که «ابوبکر» علاوه بر غصب خلافت، «فدرک» را که حقوق خدشه‌ناپذیر من است، مصادره کرده و کارگزار مرا از آنجا بیرون رانده است... [صفحه ۶۹۵] «معاذ» میان سخنان آن حضرت دوید و گفت: آیا جز من دیگران نیز هستند که به یاری شما برخیزند؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: نه، در برابر دادخواهی خویش پاسخ مثبت و مساعدی نیافتم. «معاذ» گفت: پس با یاری من چه کاری ساخته است؟ و بدینسان او نیز پاسخ منفی داد و بانوی بانوان در حالی خانه‌ی او را ترک کرد که می‌فرمود: به خدای سوگند دیگر تا بر پیامبر خدا وارد نشوم، با تو سخن نخواهم گفت. درست در این لحظات بود که فرزند «معاذ» به در خانه رسید و از پدرش پرسید، دخت گرانمایه‌ی پیامبر با شما چه سخن داشت؟ «معاذ» گفت: آمده بود تا بر ضد ستم و بیداد «ابوبکر» از من کمک بخواهد. چرا که او بوستانش را به ناروا مصادره کرده است. پرسش گفت: شما چه پاسخی به آن حضرت دادی؟ معاذ گفت: روشن است، از ما کاری ساخته نیست، همین پاسخ من بود. پرسش گفت: با این بیان به یاری او برخاستی؟ گفت: آری پرسش پرسید: ایشان پس از پاسخ منفی شما چیزی نفرمود؟ معاذ گفت: چرا فرمود: «دیگر تا روز رستاخیز و به هنگامه‌ی دیدار پیامبر، با من سخن نخواهد گفت». پرسش نیز گفت: پدر برو، که من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا وارد شوم. نویسنده‌ی کتاب «الامامة و السياسة» در این مورد از جمله می‌نویسد: امیر مومنان در آن شرایط بحرانی شبی دخت فرزانه‌ی پیامبر را بر مرکب نشانده [صفحه ۶۹۶] و در خانه‌ها و انجمن انصار برد و آن حضرت ضمن روشنگری، آنان را به یاری خویش فراخواند و از آنان بر ضد ستم و بیداد دادخواهی کرد. اما آنان در برابر موضع بر حق دخت سرفراز پیامبر می‌گفتند: با ابوبکر دست بیعت داده‌اند و کار از کار گذشته است و بهانه می‌آورندند که اگر شوی گرانقدر امیر مومنان پیش از آنان نزد ما می‌آمد و از ما بیعت می‌خاست هرگز از او دست برنداشته و با دیگری دست بیعت نمی‌دادیم. و امیر مومنان در برابر این بهانه‌های رسوا می‌فرمود: آیا من می‌توانستم پیکر مطهر پیامبر را رها ساخته و پیش از به خاکسپاری آن بدن مطهر، به دنبال خلافت بروم و با جاه طلبان تشهی قدرت به کشمکش بپردازم؟ و فاطمه علیها السلام فرمود: آری حقیقت این است که امیر مومنان در این مورد آنچه شایسته و بایسته بود، انجام داد اما گروهی تجاوز کار نقشه‌هایی ریختند که تنها خدا از آنان حساب خواهد کشید و بس... [صفحه ۶۹۷]. [۳۶۵]

## باران اشک روشنگرانه و هدفدار

### اشاره

۱- در بیت الاحزان بدترین چهره‌ی ستم ۲- فاطمه در بستر شهادت ۳- علل بیماری و شهادت بانوی بانوان ۴- عیادت آن دو از دخت گانمایه‌ی پیامبر عیادت به گونه‌ای دیگر نگرشی بر این بازیگری یک سخن گفتی دیگر در این مورد ۵- عیادت اسلامه ۶- عیادت عایشه دختر طلحه ۷- عباس و اندیشه‌ی عیادت «فاطمه» علیها السلام [صفحه ۶۹۸]

### در بیت الاحزان

## اشاره

نگارنده نمی‌داند که گریه‌های جانسوز و روشنگرانه و پرمعنای فاطمه علیها السلام چه اثری در جانهای بیمار گونه‌ی آن مردم دنیاپرست و سست عنصر نهاد که در خویشتن احساس ناآرامی و اضطراب نمودند؟ و نمی‌داند گریه‌ی بانویی که در خانه‌ی خویش نشسته است و در سوگ پدر گرانمایه‌ی خویش و تجاوز به مرزهای دین و آین می‌گردید، چگونه آسایش خاطر و راحتی را از آن شخصیت‌های بی‌همانند می‌تواند سلب کند و خاطر خطیر آنان را آزرده سازد؟! اما هر چه بود گویی چنین شد. به همین جهت گروهی از سالخورده‌گان مدینه گرد آمدند و بسوی امیر مومنان شتافتند و گفتند: ای امیر مومنان! واقعیت این است که دخت فرزانه‌ی پیامبر شب و روز را سوگوار و گریان است و گریه‌های جانسوز آن حضرت، هم استراحت و خواب شبانه را از ما ربوده است و هم آرامش انجام کارهای روزانه را، و اینک به حضورت شرفیاب شده‌ایم تا از آن بانوی سرفراز بخواهید که یا شب را به سوگواری بگذراند و یا روز را تا ما هم فرصتی برای آسایش و آرامش و کار روزانه بیابیم و با اعصاب آرام زندگی کنیم!! امیر مومنان به آنان پاسخ مساعد داد و از پی آن بسوی بانوی بانوان آمد که نه گریه بر پدر و رویدادهای تکاندهنده‌ی پس از رحلت امامش می‌داد و نه تسليت در او اثر سودبخشی داشت. [صفحه ۶۹۹] هنگامی که آن حضرت امیر مومنان را نگریست بتدریج آرام شد و امیر مومنان به او فرمود: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر! حقیقت این است که سالخورده‌گان «مدینه» بسوی من آمده و از من خواسته‌اند که از شما تقاضا نمایم یا روزها را در فراغ خورشید رسالت و در سوگ او گریه کنید و یا شبها را، (کدامیک را بر می‌گزینی) پاسخ داد: یا ابالحسن! زندگی و درنگ من در میان این مردم بسیار کم خواهد بود و بزودی به سرای دیگر خواهم شتافت به هین جهت به خدای سوگند نه شبها از گریه در سوگ پدر آرام خواهم گرفت نه روزها، تا به پیامبر خدا بپیوندم. امیر مومنان فرمود: دخت سرفراز پیامبر آنچه می‌خواهی همان را انجام بده. آری واقعیت این است که مردان سالخورده‌ی مدینه، نه حق عظیم پیامبر بر بشریت را می‌شناختند و نه از موقعیت پرشکوه و بی‌همانند او آگاه بودند. اگر براستی آنان از مقام والای پیامبر آگاه بودند نه تنها چنین پیشنهادی نمی‌کردند که با دخت یگانه‌ی آن حضرت نیز همکاری و همدلی نموده و او را در گریه‌های جانسوز و باران اشک بر پرشرافت‌ترین و عزیزترین انسانی که جهان را بدرود گفته بود، یاری و همراهی می‌کردند. ای کاش اگر آنان دخت گرانمایه‌ی پیامبر را در سوگ جانسوز پدر و نشار اشک بر آن حضرت یاری و همراهی نمی‌کردند، به همین کار خویش بسنده نموده و دیگر به اشاره‌ی سیاست‌بازان، تلاش نمی‌کردند تا با جوسازی‌ها و بهانه‌تراشی‌های گوناگون فاطمه علیها السلام را نیز آرام ساخته و به هر دری نمی‌زدند تا گریه‌های جانسوز و روشنگرانه و دارای پیام او- در آن فاجعه‌ی سهمگین را- متوقف سازند. اما آنان معدورند چرا که خود این کارها را نمی‌کردند بلکه دست سیاست بود که انجام این نقشه‌های زشت و مخرب را بر آنان تحمیل می‌کرد و از آنان می‌خواست که دخت محبوب پیامبر را از گریه بر سالار پیام آوران خدا بازداشته و از سوگواری بر او جلوگیری نمایند. با این بیان فاطمه علیها السلام نیز حق داشت که از گریه بر آن فاجعه‌ی سهمگین و آن مصیبت [صفحه ۷۰۰] بزرگ دست نکشد تا بدینوسیله از اهداف شوم آن تجاوز کاران که تنها خدا بر نقشه‌های ظالمانه و فریبکارانه‌ی آنان آگاه بود، جلوگیری کند. به همین جهت امیر مومنان خانه‌ای در کنار شهر مدینه و دور از بهانه‌جویان برای دخت فرزانه‌ی پیامبر ساخت و آن حضرت هر بامداد که خورشید از افق مشرق سربر می‌آورد دست دو کودک ارجمند خویش حسن و حسین را می‌گرفت و با دیدگان اشکبار بسوی آن خانه که در کنار «باقع» بود و در گذر تاریخ «بیت‌الاحزان» [۳۶۶] نامیده شد، حرکت می‌کرد و تا غروب آفتاب اشک می‌ریخت و سوگواری می‌نمود و آنگاه امیر مومنان بدانجا می‌رفت و او را با دو نور دیده‌اش به خانه بازمی‌گردانید...

## بدترین چهره‌ی ستم

آری امیر مومنان، این حجره را کنار شهر مدینه برای بانوی بانوان ساخت تا در آنجا برای پدر گرانمایه و اهداف پایمال شده‌ی او

سوگواری کند تا آن مردمایانی که از صدای گریهی آن حضرت به رنج افتاده بودند! از آن پس وجدان و اعصابشان آرام گیرد و دیگر شبها بی‌آنکه از صدای گریه‌های جانسوز دخت رنج‌دیده‌ی پیامبر دچار رنج و آزار شوند، در بسترها خویش با خاطری آسوده به خواب عمیق فرورونده. و از همین دیدگاه است که شاعران و مرثیه‌سرایان به این مصیبت بزرگ که بدترین چهره‌ی ستم و بیداد درباره‌ی دخت محبوب پیامبر است، اشاره می‌کنند و شعر می‌سرایند. برای نمونه: ۱- یکی از آنان در این مورد از جمله می‌سراید: [صفحه ۷۰۱] منعوا البول عن النياحة اذ غدت تبکي اباها ليلها و نهارها... آنان دخت سرفراز پیامبر را از سوگواری و گریه بر پدر گرانمایه‌اش باز داشتند چرا که آنگاه که به یاد او گریه و سوگواری را آغاز می‌کرد، شب و روز می‌گریست. به او گفتند: دیگر آرام گیر گه باعث اذیت و آزار ما شده‌ای!! آخر چگونه آن بانوی گرانمایه می‌تواند قرار و آرام داشته باشد در حالی که مصیبت پدر و حق‌کشی غاصبان، قرار و شکیب را از او گرفته است؟ ۲- و دیگری در بیان این مصیبت از جمله می‌سراید: و گروهی از دار و دسته‌ی همان تجاوز کاران به اشاره‌ی آنان به دخت فرزانه‌ی پیامبر گفتند: با ادامه‌ی سوگواری بر پیامبر و گریه‌ها و ناله‌هایت باعث اذیت و آزار ما شده‌ای. ۳- و نیز یکی از دانشمندان ما که «سید رضا هندی» نام دارد در عالم خواب دوازدهمین امام نور حضرت مهدی علیه‌السلام را دید و آن حضرت با اشاره به همین مصیبت به او فرمود: اترانی اتخاذ لاعلاها بعد بیت‌الحزان بیت سرور؟ تو می‌پنداری که من پس از «بیت‌الحزان» مام گرانمایه‌ام فاطمه علیه‌السلام، خانه شادی و شادمانی ساخته‌ام؟ نه! به شکوه و مقام والای مادرم چنین نخواهد شد.

## فاطمه در بستر شهادت

و اینک که چنین است دریغ و درد بر بیدادی که در حق او رفت. دریغ بر جوانی شکوه‌بارش، دریغ بر دردهای جانکاهش. دریغ بر قلب شعله‌ور و پرالتها بش در سوگ پدر، دریغ بر خاطر شکسته و آزرده‌اش، دریغ بر او که در اوج جوانی و طراوت و شکوفایی بر بستر افتاد و بیماری و ناتوانی برخاسته از آن صدمات و یورش‌های ناجوانمردانه و شرارت جladان به خانه‌اش، [صفحه ۷۰۲] نشاط و توان و شادمانی و قدرت را از او گرفت و بر آن چهره‌ی زیبا و نورافشان چیره شد. چرا که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها نه دیگر امیدی به دارو و درمان داشت و نه بر ماندن در این سرای زودگذر و تیره و تار می‌اندیشید. چرا که برای پرواز بسوی ملکوت و شهادت در راه خدا لحظه‌شماری می‌کرد و در انتظار نجات و رهایی از دنیا بود که ظالمان و تجاوز کاران، زیستن در آن را سخت و طاقت‌فرسا ساخته بودند. در آرزوی این بود که به پدر گرانمایه و مقتدای محبوب و بزرگوارش پیامبر خدا بپیوندد. و در این آرزو بود که خورشید جهان‌افروز وجودش به افق مغرب نزدیک شود. بدینسان شمع روشنگر وجود گرانقدر دخت پیامبر رو به خاموشی نهاد. چرا که دنیا با همه‌ی گستردگی‌اش بر او تنگ گشته و بر او سخت گرفته بود. او از یک سو به همتای بی‌نظیر زندگی‌اش امیر مومنان نظاره می‌کرد که پس از آن همه فدایکاری و نقش تاریخساز، انک با شرارت دنیاطلبان خانه‌نشین گردیده و همه‌ی امکانات از او سلب گشته و حق آسمانی‌اش غصب شده است و از دگر سو به خویشتن می‌نگریست و می‌دید که حق خدشه‌ناپذیرش پایمال شده، و بوستان و املاک‌کش مصادره گشته و دارایی‌اش غصب شده است. او در برابر این زورمداری و حق‌کشی دولت غاصب، از مردم یاری خواست و در جامعه به دادخواهی و شکایت از ستم برخاست اما نه کسی به فریاد یاری خواهی‌اش پاخ مثبت داد و نه کسی به کمک او شتافت. چرا که بجای آن او را از گریه بر پدر گرانقدرش، پیامبر که برترین و پرشرافت‌ترین پدران گیتی بود، باز داشتند و دنیا را بر او تنگ نمودند. به همین جهت در بستر بیماری و شهادت خویش به بیان حضرت باقر علیه‌السلام، هماره دست نیایش به بارگاه خدا بر می‌داشت و می‌گفت: [صفحه ۷۰۳] «یا حی یا قیوم بر حمتك استغیث فاغثی، اللهم زحر حنی عن النار و ادخلنی الجنة و الحقی بابی محمد». هان ای خدای زنده و زندگی بخش! ای خدای پاینده و برپادارنده نظام هستی! من به مهر و رحمت تو پناه آورده‌ام، مرا پناه ده و دریاب، بار خدایا! همانگونه که وعده فرموده‌ای مرا از

آتش دور ساز و در بهشت پر طراوت و شکوه بارت در آور و به پدر گرانمایه‌ام، محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیوندم ده. و هنگامی که امیر مومنان به آن بانوی بهشت می‌فرمود: «عافا ک الله و ابقا ک» خدای تو را شفا بخشد و عمری طولانی ات ارزانی دارد. می‌گفت: یا اباالحسن ما اسرع اللحاق برسول الله. علی جان! لحظات پیوستن به پیامبر خدا نزدیک شده است و من بزودی به او خواهم پیوست. چهارمین امام نور حضرت سجاد، از پدر گرانمایه‌اش آورده است که: هنگامی که «فاطمه» دخت گرانمایه‌ی پیامبر بر اثر شدت خدمات وارد برا او در یورش به خانه‌اش در بستر افتاد، به امیر مومنان وصیت کرد که روند بیماری او را محramانه بدارد و کسی را از شرایط او آگاه نسازد، امیر مومنان نیز چنین کرد و خودش پرستاری از دخت پیامبر را در بستر بیماری به عهده گرفت و از همه‌ی نزدیکان تنها «اسماء» بود که آن حضرت را در این کار یاری می‌کرد و به همراه امیر مومنان علیه السلام از بانوی بانوان پرستاری می‌نمود و او نیز وضعیت بیماری دخت پیامبر را پوشیده می‌داشت. [۳۶۷]. بنظر نگارنده از این روایت آزردگی خاطر و درد و رنج گران دخت محبوب پیامبر از جامعه‌ی واپسگرا به خوبی دریافت می‌گردد، از آن جامعه‌ای که شما خواننده‌ی گرامی [صفحه ۷۰۴] در بخش‌های گذشته‌ی این کتاب، موقعیت و موضع‌گیری اش را در برابر دخت سرفراز پیامبر به خوبی شناختی، از آن جامعه‌ای که انحطاط پذیری و همکاریش با ستم و فریب، چه فاجعه‌ای به بار آورد و همین گرایش جاھلی و کردار ناشایست آن بود که در دخت عدالتخواه و ستم‌ستیز پیامبر سخت اثر نهاده و بسان زخمی عمیق و دردناک در جان او کاری افتاد. زخمی که یا درمان ناپذیر است و اجازه‌ی بهبودی به بیمار نمی‌دهد و یا صعب العلاج است و مداوای آن روزگاری بطول می‌انجامد. و اینگونه است که انسان در دمند از این جامعه سخت آزره‌ده می‌شود و از آن کثاره می‌گیرد و پس از آن که مدت‌ها با چنین جامعه و مردمی انس و الفت داشته و برای نجات و نیکبختی آنان تلاش نموده است، اینکه به جایی می‌رسد که نه دوست دارد آنان را ملاقات کند و نه با آنان سخن گوید. هر انسان اندیشمندی که از نزدیکان و دوستان و یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند ستم و سنگدلی دیده باشد این حالت خاص را به خوبی در خویشتن می‌یابد و درست در این شرایط است که حتی از دیدن آنان احساس رنج و ناراحتی می‌کند تا چه رسد به گفتگو و نشست و برخاست با آن بیداد گران و سنگدلان و گاه کار به جایی می‌رسد که انسان آزاده و اندیشمند از زندگی در چنین جامعه و با چنین مردمی خسته می‌شود و مرگ سعادتمندانه را بر آن ترجیح می‌دهد تا از زندگی با چنین بیداد گران سنگدل و ناجوانمردی، نجات یابد. از همین رهگذر است که دخت فرزانه‌ی پیامبر چنان از آنان برید که همتا و شوی گرانقدر خویش را برای پرستاری خود انتخاب کرد و هیچ کس هم از چگونگی پرستاری امیر مومنان و رسیدگی و مهرش به دخت سرفراز پیامبر در بستر بیماری آگاه نیست. کسی نمی‌داند که آیا آن حضرت غذای را که برای بیماری گرانقدرش مناسب باشد نیز بدست خویش درست می‌کرد یا تنها به کارهای خانه می‌رسید و تهیی غذای مناسب را به دیگری وامی گذاشت؟ [صفحه ۷۰۵] به هر حال «اسماء» از بانوی شایسته کرداری است که این افتخار را داشت که در پرستاری از آموزگار بزرگ فضیلت‌ها فاطمه علیه السلام با امیر مومنان همکاری کند و بنظر می‌رسد دلیل گزینش این زن با ایمان و هوشمند برای این کار مهم از سوی فاطمه علاوه بر رابطه‌ی آموزگاری و شاگردی، دوستی و محبت عمیق و گستاخی ناپذیری بود که میان آن دو حاکم بود تا آنجایی که بانوی نامبرده، خویش را از خاندان بنی‌هاشم به حساب می‌آورد، بویژه که تا شهادت جعفر طیار بانوی خانه‌ی او بود و از بانوان بنی‌هاشم محسوب می‌گشت. نامبرده بانوی برحوردار از عواطف انسانی بود و به وفا و ارزش‌های بشری ایمان داشت و حقوق دیگران را رعایت می‌کرد و به ارزشها و مفاهیم والای انسانی و اسلامی سخت پای‌بند بود. از تاریخ این حقیقت دریافت می‌گردد که این زن با ایمان، افرون بر هوش سرشار و خرد فراوان و آراستگی به اخلاق شایسته، خوش‌برخورد و خوش معاشرت بود و بانوی بانوان نیز به همان اندازه که او به پیامبر و خاندانش عشق می‌ورزید، او را مورد مهر و محبت قرار می‌داد. هنگامی که «جعفر طیار» در پیکار «موته» به افتخار شهادت نایل آمد و آن خبر جانسوز به پیامبر رسید، سیلاخ اشک از دیدگان فروبارید و همه‌ی یاران تیز گریستند. این خبر جانسوز به درون خانه‌ی پیامبر رسید و بانوان هاشمی نیز گریه سر دادند و همگی برای او سوگواری کردند. خود

پیامبر بسوی خانه‌ی جعفر حرکت کرد تا همسر قهرمان او «اسماء» و فرزندانش را دلداری دهد. هنگامی که به خانه‌ی آنان وارد شد فرزندان «جعفر» را فراخواند و بی‌آنکه چیزی بگوید، دست مهر بر سر و روی آنان کشید و آنها را بویید و بر سینه چسبانید. «اسماء» از رفتار پیامبر چنین دریافت که رویدادی سهمگین رخ داده است. به همین جهت گفت: ای پیامبر خدا! آیا از «جعفر» خبری دریافت داشته‌اید؟ پیامبر سخت گویست و فرمود: دخترم! «جعفر» را به حساب خدا بگذار چرا که او [صفحه ۷۰۶] در راه اهداف و آرمانهای الهی به شهادت رسیده است. اینجا بود که اسماء گریه کرد و از پرده‌ی دل ناله سر داد. پیامبر پس از دلداری آنان، به خانه‌ی دخت فرزانه‌اش «فاطمه» بازگشت و به او دستور داد تا غذایی برای خانواده‌ی «جعفر» آماده سازد، چرا که آنان به سوگ نشسته‌اند. و «فاطمه» نیز با دست مبارک خویش نان فراوانی آماده ساخت و آنها را به همراه مقداری خرما به خانه‌ی «جعفر» فرستاد. از شگفتی‌ها در این مورد این است که پیامبر تهیه‌ی غذا برای خانواده‌ی «جعفر» را نه به همسران خویش واگذار کرد و نه به دیگر بانوان هاشمی، و تنها دخت فرزانه‌اش را برای این کار برگزیرد. چرا که گویی می‌خواست پاداش فراوان این خدمت نصیب او گردد یا اینکه پیامبر گرامی روابط بسیار دوستانه و سوابق درخشان و خدمات فراوان «اسماء» را نسبت به خاندانش به یاد آورد و او را بدان مفتخر ساخت که دخت فرزانه‌اش بدست خویش برای آنان غذا فراهم سازد. در بحثهای گذشته حاطرنشان گردید که بانو «اسماء» به هنگامه‌ی رحلت بزرگ بانوی جهان عرب «خدیجه» بر بالین او بود، و نیز همو بود که در پیوند مقدس خانوادگی میان دخت فرزانه‌ی پیامبر و امیر مومنان حضور داشت و با جدیت و پشتکار، تدابیر مقدماتی و کارهای لازم را سامان می‌داد و نیز به هنگامه‌ی طلوع خورشید جهان‌افروز وجود سومین امام نور حضرت حسین، نقش کمک‌رسانی به فاطمه علیها السلام را به همراه دیگر زنان ایفا نمود. این بانوی هوشمند و بایمان پس از شهادت شوی دلاورش «جعفر»، با ابوبکر ازدواج کرد اما هرگز از دوستی و مهرش نسبت به دخت فرزانه‌ی پیامبر و خاندان او نه تنها سر مویی کاسته نشد، بلکه این مهر و ارادت و دوستی و رفت و آمد همچنان ادمه یافت تا آنجایی که در مهر به خاندان رسالت شهرهای آفاق گردید. پس از غصب خلافت و مصادرهی فدک و شکستن حرمت خاندان وحی و رسالت و نیز جنگ سردی که میان خاندان پیامبر از یک سو و میان استبداد حاکم به ریاست [صفحه ۷۰۷] و نمایندگی ابوبکر، از سوی دیگر ادامه داشت، با اینکه این بانوی بافضلیت در خانه‌ی «خلیفه» غاصب و همراه او بود نه تنها هیچگاه تحت تاثیر عواطف و احساسات خانوادگی و فامیلی قرار نگرفت و از ارادت و محبت به فاطمه علیها السلام و فرزندانش دست برنداشت، بلکه به عکس بسان یک بانوی آزاده‌ای در برابر استبداد حاکم قامت برآراشت و با آن به مبارزه‌ای شکرف دست یازید که هنوز هم شگفتی‌های موضع‌گیری و مقاومت و عملکردش برای هر پژوهشگری تازه‌گی دارد. با این وصف و با این موضع روشن و خداپسندانه‌ی «اسماء» در ارادت به خاندان پیامبر و در دفاع منطقی از آنان چگونه «ابوبکر» به او اجازه می‌داد تا به منظور خدمت به فاطمه علیها السلام و فرزندانش به خانه‌ی امیر مومنان برود، و چگونه به او دستور قطع رابطه و گستاخن علاقه و ارادت با خاندان رسالت را نمی‌داد، و او را در آن شرایط برای این رابطه‌اش زیر فشار نمی‌نهاد، خود بحث دیگر و راز ناشناخته‌ای است که دلیل آن روشن نیست. به هر حال دخت یگانه‌ی پیامبر، با این بانوی فداکار انس گرفته و به نشست و برخاست با او علاقه‌پیدا کرده و با معاشرت با اوی احساس آرامش می‌نمود و رنجها و دردهای خویش را با او در میان می‌نهاد و او را بسان خواهی پرمه‌ر و بسان محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین زن نسبت به خویش به حساب می‌آورد. از همین رهگذر است که یکی از روزهای پایانی زندگی پرافتخارش ضمن گفتگو با او به وی فرمود: «اسماء»! سخنی با تو دارم، آماده‌ای بشنوی و چاره‌اندیشی کنی؟ هنگامی که پاسخ مثبت شنید، فرمود: «اسماء»! چه کنم که از پیکرم استخوانی بیش نمانده و پوست بدنم از شدت لاغری به استخوانها چسییده است؛ و در «تهذیب» از ششمين امام نور آمده است که فرمود: آیا می‌توانی برایم مرکبی فراهم آوری که پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، بدن مرا بپوشاند؟ [صفحه ۷۰۸] او پاسخ داد: بانوی من! در هجرت به «حبشه» وسیله‌ی خاصی را دیدم که از چوب می‌ساختند و مردگان خویش را در درون آن بسوی آرامگاه حمل می‌کردند، اگر اجازه می‌دهید نمونه‌ای از آن را بسازم تا اگر

مورد پسند شما قرار گرفت از آن شما باشد. (بدان امید که خداوند عمری به بلندای آفتاب به شما ارزانی دارد). پس از اظهار تمایل فاطمه علیها السلام، «اسماء» تختی را خواست و آن را بصورت برگردان قرار داد، آنگاه پایه‌های خاصی برای آن تراشید، سپس با پوشش آن بوسیله‌ی پارچه‌ای مخصوص، مرکب مورد نظر را ساخت و فاطمه آن را پسندید و فرمود: برای من چیزی همانند این بازار تا پس از اینکه جهان را بدرود گفتم، پیکر در درون این مرکب چوین، بسوی آرامگاهم حرکت داده شود. پیکر مرا پس از مرگ بپوشان که خدای تو را از آتش دوزخ پوشاند. و بنا به روایتی که در کتاب «استیعاب» آمده است، فرمود: چه وسیله‌ی خوب و زیبایی ساخته‌ای، چرا که در درون آن پیکر زن یا مرد بازشناخته نمی‌شود. و نیز آورده‌اند که آن حضرت با دیدن مرکب چوین که اسماء ساخته بود، تبسیم کرد در حالی که پس از رحلت پیامبر تا آن روز کسی او را شادمان ندیده بود.

## علل بیماری و شهادت بانوی بانوان

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی اش پس از آن رویدادهای تلخ، و با وجود راز داری امیر مومنان، سرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه علیها السلام از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می‌داد و پیکرش را آب می‌کرد، امواج دردها و رنجها بود که هر روز بر آن افزوده می‌شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از خدمات وارده در یورش به خانه‌اش، کمک می‌کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند. [صفحه ۷۰۹] در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان‌افروز وجود او می‌شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه‌ی برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاھلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می‌ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده‌ترین بانوی جهان هستی را بسوی افق مغرب پیش می‌برد. در بخشها گذشته‌ی همین کتاب خاطرنشان گردید که فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه‌اش به گونه‌ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن خدمات سخت بر وجود گرانمایه‌اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه‌های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن بر جای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی اش را به شدت آزرد. آری همه‌ی این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

## عيادت آن دو از دخت گرانمایه‌ی پیامبر

### اشاره

گزارش رنجش شدید دخت محبوب پیامبر از حکومت غاصب، همه جا پخش شد و به همه‌ی گوشها رسید و در نتیجه کسانی که استبداد حاکم را یاری رسانده و تمامی مفاهیم و ارزشهای والای انسانی را دور افکنده و همه‌ی آیاتی را که در مورد خاندان وحی و رسالت فرود آمده بود، فراموش ساخته و از همه‌ی روایات روشنگر و صریحی که آنها را از دولت مبارک پیامبر در شکوه و عظمت «فاطمه» و شوی گرانقدر و دو فرزند ارجمندش شنیده و به خاطر داشتند، روی بر تافته بودند، آری اینان سخت بر خود لرزیدند و شنیدن خبر رنجش و آزردگی شدید فرزانه‌ی پیامبر از حکومت بر آنان [صفحه ۷۱۰] بسی گران آمد. بتدریج مردم بر حقایق امور آگاه شدند و تازه دریافتند که در یاری رساندن به رژیمی که نه سردمداران آن در برابر دخت یگانه‌ی پیامبر موضع

شایسته و خدا پسندانه‌ای دارند و نه خاندان وحی و رسالت چنین رژیم و حکومتی را به رسمیت می‌شناستند، دچار چه اشتباه و حشتناکی شده‌اند و سردمداران استبداد نیز به خود آمدند که سیاست خشونت‌بار و عملکرد زشت و ظالمانه‌ی آنان زمینه‌ی خشم و ناراحتی ملی را فراهم ساخته است. از این رو استبداد حکم بر آن شد تا بر عملکرد زشت خویش پرده و پوشش بrafکند و به هر صورت ممکن گذشته را جبران سازد. به همین جهت بود که سردمداران دولت غاصب تصمیم گرفتند، با دخت فرزانه‌ی پیامبر به عنوان عیادت دیدار کنند و در چهارچوب همین ملاقات و عیادت رضایت خاطر او را فراهم آورند تنها در این صورت است که همه چیز خاتمه یافته و تمامی مصائب و فجایع به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شود. آری آنان اینگونه اندیشیدند و تدبیر نمودند. و ما نیز در روزگار خویش بسیاری از همین قماش جنایتکاران را دیده‌ایم که بر بند گان شایسته کردار خدا اهانتها و تحقیرها و انواع ستم و بیداد و شکنجه را روا می‌دارند، آنگاه در آخر کار بسوی قربانی ستم و بیداد خویش رفته و در نهان از او پوزش می‌طلبند و شیادانه می‌پندارند که با این بازیگری، عملکرد زشت و رسوای خویش را شسته و با این پوزش طلبی‌های پنهانی آثار و پیامد جنایت خویش را از میان برداشته‌اند. اما غافل از اینکه سالار بانوان این شیوه‌های بازیگرانه را خوب می‌شناشد و از همه نقشه‌های آنان آگاه است. اینک این شما و این هم واقعیت مورد بحث. [صفحه ۷۱۱] دو کتاب «الامامة و السياسة» [۳۶۸] و «اعلام النساء» [۳۶۹] چنین آورده‌اند: «عمر» به «ابوبکر» گفت: اینک بیا تا دست در دست هم به خانه‌ی «فاطمه» (دخت یگانه‌ی پیامبر) برویم چرا که ما با عملکرد خویش او را به خشم آورده‌ایم. و از پی این سخن هر دو به در خانه‌ی آن حضرت شتافت و از او اجازه‌ی ورود خواستند اما آن بزرگوار به آنان اجازه نداد. نزد امیر مومنان رفتند و از او خواستند تا آنان را نزد دختر پیامبر ببرد و آن حضرت چنین کرد. هنگامی که در برابر بانوی سرفراز گیتی نشستند، او روی خویش را از آنان بسوی دیوار برگردانید، آن دو برای آغاز سخن سلام کردند اما پاسخ آنان را نداد. «ابوبکر» رو به آن حضرت گفت: ای محبوب پیامبر! به خدای سوگند که نزدیکی و خویشاوندی به پیامبر در نظر من از خویشاوندی و نزدیکی به خودم محبوب‌تر است و در نتیجه خویشاوندان و نزدیکان پیامبر را بیشتر از نزدیکان خود دوست می‌دارم و تو ای سالار زنان گیتی! حتی از دخترم عایشه برایم محبوب‌تر و گرامی‌تر هستی و در مورد خود پیامبر چنانم که آرزو داشتم آن روزی که پدر والای شما جهان را بدرود گفت، من مرده بودم و پس از رحلت او در این سرای فانی نبودم. با این بیان آیا شما فکر می‌کنی که من حقوق تو و موقعیت عظیم معنویات را فراموش می‌کنم؟ هرگز! چنین نیست بلکه هم حق تو را به رسمیت می‌شناسم و هم برتری و شرافت شکوه‌بارت را، و هرگز شما را از حق خدش‌نایزدیرت بازنخواهم داشت. واقعیت این است که از پدر گرانقدرت شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران با رحلت خویش چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه باقی بماند صدقه خواهد بود!! دخت یگانه‌ی پیامبر فرمود: آیا روایتی را از پیامبر گرامی برایتان بخوانم که بدانید و عمل کنید؟ [صفحه ۷۱۲] پاسخ دادند: آری فرمود: شما دو تن را به خدای سوگند می‌دهم که آیا این بیان پیامبر را نشنیدید که می‌فرمود: «رضاء فاطمه من رضای، و سخط فاطمه من سخطی، فمن احب فاطمه ابتنی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی، و من اسخط «فاطمه» فقد اسخطنی؟» «خشندی «فاطمه» خشنودی من است و خشم او خشم من. هر آن کس که «فاطمه» را دوست بدارد، بی تردید مرا دوست داشته و هر که «فاطمه» را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر کس «فاطمه» را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است.» آیا این روایت را از پیامبر نشنیدید؟ آن دو گفتند: چرا دخت گرانمایه‌ی پیامبر فرمود: اینک من خدای عادل و فرشتگان او را به گواهی می‌گیرم که شما دو تن با سیاست تجاوز کارانه و شکستن مرزهای دین خدا را به خشم آوردید و خشنودی خاطرم را فراهم نساختید، به گونه‌ای که به هنگام دیدار با پیامبر از شما دو نفر به او شکایت خواهم برد. «ابوبکر» گفت: من از خشم خدا و خشم تو ای «فاطمه»! به خدای پناه می‌برم و آنگاه با صدای بلند به گریه افتاد و به گونه‌ای گریست که چیزی نمانده بود که بمیرد و در همان حال فاطمه علیها السلام می‌فرمود: به خدای سوگند که در هر نمازی که به بارگاه او به جا آورم بر تو نفرین نثار خواهم کرد... و ابوبکر گریه کنان از خانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر خارج شد. پس از خروج از خانه‌ی امیر مومنان گروهی از طرفدارانش گرد او حلقه

زندن و او به آنان گفت: «هان ای مردم! هر کدام از شما شب را در کنار همسرش به آرامش می‌خوابد و با خانواده و فرزندانش روزگار را به شادمانی می‌گذارند، اما مرا با انبوه گرفتاریهایم [صفحه ۷۱۳] دست به گربیان رها ساخته‌اید. هان! بدانید که من بیعت شمایان را نمی‌خواهم، بیعت خودتان را بازپس بگیرید.» و بدینسان نقشه‌ی شوم آنان با برخورد امواج آگاهی و درایت و آینده‌نگری دخت فرزانه‌ی پیامبر نقش برآب شد.

### عيادت به گونه‌ای دیگر

در این مورد در «علل الشرایع» آمده است که: هنگامی که دخت محظوظ پیامبر به بستر بیماری و شهادت افتاد، «ابوبکر» و «عمر» به ظاهر به بهانه‌ی عیادت آن حضرت به در خانه‌ی امیر مومنان آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند اما فاطمه علیها السلام به آن دو اجازه‌ی ورود نداد. ابوبکر با دیدن این شرایط به خدا پیمان بست که تا آنگاه که فاطمه به او اجازه‌ی دیدار ندهد و او نتواند خاطر خطیر دخت فرزانه‌ی پیامبر را فراهم آورد، هرگز زیر سقفی نخوابد. از این رو شبهها را در زیر آسمان و مکانی که سقف نداشت استراحت می‌کرد. «عمر» برای نجات او نزد امیر مومنان آمد و گفت: حقیقت این است که ما جز این مرتبه، چند مرتبه‌ی دیگر به منظور دیدار دختر پیامبر آمده‌ایم، اما هر بار ما را رانده و اجازه‌ی ملاقات نداده است تا بتوانیم به گونه‌ای خاطر خطیر او را از آنچه پس از رحلت پیامبر روی داده است فراهم آوریم. اینکه نزد شما آمده‌ایم تا اگر صلاح می‌دانید برای ما اجازه‌ی دیدار بگیرید. امیر مومنان آنان را پذیرفت و به حضور دختر پیامبر رفت و گفت: هان ای دخت محظوظ پیامبر خدا! تو از این دو تن بیدادها و حق‌کشی‌ها دیده‌ای و اینکه چند بار است که به منظور ملاقات شما آمده‌اند و شما به حق آنان را پذیرفته‌ای اما اکنون این دو تن از من تقاضا کرده‌اند برایشان اجازه‌ی دیدار بگیرم، آیا اجازه می‌دهید؟ فاطمه پاسخ داد: به خدای سوگند! نه به آنان اجازه‌ی دیدار می‌دهم و نه حاضرم [صفحه ۷۱۴] با آنان سخنی بگویم تا پدر گرانمایه‌ام را دیدار نموده و شکایت این دو را به او برم و به او بگویم که این دو چگونه به من ستم روا داشتند و چه حق‌کشی‌ها و شرارت‌ها که نکردند! علی علیها السلام فرمود: «فاطمه» جان موضع شما بر حق و عادلانه است، شما درست تصمیم گرفته‌اید، اما من به این دو روی مساعدت نشان داده‌ام که برایشان اجازه‌ی دیدار بگیرم. دخت اندیشمند پیامبر فرمود: اگر چنین است شما نیز به وظیفه‌ی خویش عمل کن. چرا که خانه، خانه‌ی توست و بانوان مسلمان از همسران خویش پیروی می‌کنند، و من نیز در هیچ موردی مخالف دیدگاه شما عمل نخواهم کرد، بنابراین هر کس را دوست می‌داری اجازه‌ی ورود به خانه‌ات بده. امیر مومنان از خانه خارج شد و به آنان اجازه ورود داد. هنگامی که وارد شدند و چشمانشان به دخت فرزانه‌ی پیامبر افتاد، به او سلام کردند اما آن حضرت پاسخ نداد و از آن دو روی برگردانید. آنان دگرباره کوشیدند تا روپروری حضرت قرار گیرند و چندین بار این کار تکرار شد اما موفق به کسب خشنودی دختر پیامبر نشدند. آنگاه همانگونه که در بستر بیماری و شهادت خفته بود، فرمود: علی جان! این پارچه را بر روی من بیفکن و به بانوانی که در اطراف بسترش بودند، دستور داد چهره‌ی نورافشانش را از آن دو برگردانید. زنان به دستور آن حضرت عمل کردند، اما آن دو باز به گونه‌ای نشستند که روپروری او قرار گیرند. در این هنگام «ابوبکر» گفت: ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر! ما آمده‌ایم تا خشنودی خاطر خطیر شما را فراهم آوریم و خشم و ناراحتی و ناخشنودی شما را بخاطر آنچه روی داده است بزداییم. بنابراین از شما تقاضا می‌کنیم که از عملکرد ظالمانه‌ی ما بگذری و از [صفحه ۷۱۵] حق‌کشی‌هایی که پس از رحلت پیامبر پیش آمده و بیدادی که بر شما رفته است، همه را در پرتو بزرگواری خویش نادیده بگیری. فاطمه علیها السلام فرمود: من با شما دو تن بطور مستقیم و بدون واسطه سخن نخواهم گفت تا پدر گرانمایه‌ام پیامبر را دیدار نموده و شکایت شما را به او برم و به او بگویم که پس از رحلتش چه بیدادی در حق من روا داشتید. آنگاه رو به امیر مومنان کرد و فرمود: علی جان! من سوگند خورده‌ام و بطور مستقیم با آنان گفتگو نخواهم کرد تا اینکه حقیقتی را که از پیامبر خدا شنیده‌اند از آنان جویا شوم. اگر براستی پاسخ درست دادند و راست گفتند: آنگاه نظرم را

در موردشان خواهم گفت و در مورد خواسته‌ی آنان تصمیم خواهم گرفت. آن دو گفتند: بگو، به خدای سوگند که درست پاسخ خواهیم داد. ما در مورد پرسش تو ای دخت یگانه‌ی پیامبر، جز به راستی سخن نخواهیم گفت. فاطمه فرمود: شما را به خدای سوگند می‌دهم که آیا بخاطر می‌آورید که پیامبر بخاطر کاری فوری، شبانگاهی شما را خواست و در آن نشست بود که فرمود: فاطمه بضعة منی و انا منها، من آذها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله، و من آذها بعد موته کان کمن آذها فی حیاتی، و من آذها فی حیاتی کان کمن اذها بعد موته؟ «فاطمه پاره‌ی وجود من است و من از او هستم. هر کس او را بیازارد در حقیقت مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است. هر کس پس از رحلت من او را بیازارد بسان کسی است که در حیات من او را آزرده است و هر کس او را در زمان حیات من بیازارد بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.» آیا شما دو تن این روایت را نشنیده‌اید؟ پاسخ دادند: چرا به خدای سوگند. فاطمه علیها السلام فرمود: «الحمد لله» ستایش از آن خداست. [صفحه ۷۱۶] و آنگاه نیایشگرانه گفت: بار خدایا! من تو را به گواهی می‌گیرم، و ای حاضران! ای بندگان خدا! شما را نیز به شهادت می‌طلبم که این دو تن، هم در زمان زندگی و هم در آستانه‌ی مرگم مرا آزردند. و افروز که: به خدای سوگند! با آن دو، سخنی نخواهم گفت تا پروردگارم را دیدار کنم و شکایت خویش را از ستم و بیداد آنان به او برم و بگویم که آن دو چه حق کشی‌ها و شرارتها در حق من روا داشتند. «ابوبکر» با شنیدن سخنان بانوی بانوان به خود نفرین کرد و گفت: ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود!! اما «عمر» بر او برآشافت و گفت: «شگفت» از مردمی که تو را به زمامداری خویش خوانده‌اند!! چرا که تو براستی پیر خرفتی هستی که خرد خویش را از دست داده‌ای!! به همین جهت به خاطر خشم زنی بی‌تابی می‌کنی و از خشنودی او شادمان می‌گردی. آخر این مردم چگونه تو را با این حال و روز به فمانروایی خویش انتخاب کرده‌اند؟ تو را چه به خشم او؟ و از خشم یک زن چه ساخته است؟ و آنگاه برشاستند و رفتند. مرحوم محدث قمی در این مورد آورده است که: پس از بیرون رفتن آن دو از خانه، دخت فرزانه‌ی پیامبر به امیر مومنان گفت: آیا خواسته‌ات را در این مورد برآوردم؟ علی علیها السلام فرمود: آری آن حضرت گفت: اینک شما خواسته‌ی مرا خواهی پذیرفت؟ امیر مومنان فرمود: خواسته‌ات را بگو به جان پذیرایم. فرمود: علی جان! از تو می‌خواهم تدبیری بیندیشی که پس از مرگم آن دو نتوانند بر پیکرم نماز بخوانند و یا در کنار مزارم حضور یابند و بدینوسیله ساده‌دلان را بفریبنند. [صفحه ۷۱۷]. [۳۷۰]

### نگرشی بر این بازیگری

به نظر نگارنده این عالی‌جناب پس از شنیدن سخنان دخت فرزانه‌ی پیامبر با توجه به این واقعیت که چاره‌ی کار در دست خودش بود، نه نیازی به پوزش خواهی ظاهری داشت و نه گریه سردادنی که به تعبیر «ابن قتبیه دنیوری» تا چند قدمی مرگ پیش رود، نه لازم بود مرگ خویش را از خدا بخواهد و نه فغان و ناله سر دهد. چرا که او برای او به عنوان رئیس دولت غاصب به سادگی ممکن بود که اگر راست می‌گوید و از عملکرد ظالمانه‌ی خویش پشیمان است حقوق مصادره‌شده دخت فرزانه‌ی پیامبر را به او باز گرداند و دست بیداد و تجاوز خویش را از بوستان و زمین او کوتاه کند و آنگاه از عملکرد زشت و ظالمانه‌ی خویش پوزش بخواهد و به بارگاه خدا توبه آورد. اما حقایق تاریخی و روند اوضاع نشانگر این است که «خلیفه» براستی در اندیشه‌ی ادائی حقوق و کسب خشنودی دختر پیامبر نبود بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع ظالمانه و سیاست تجاوز‌کارانه‌ی خویش با بازیگری و رندی، دخت فرزانه‌ی پیامبر را از خود راضی و خشنود سازد. و نگارنده تصور نمی‌کند که هیچ انسان آزاده یا مسلمان عدالتخواه یا هیچ قانون و جامعه‌ی متبدنی به این دجالگری‌ها تن دهد و فکر نمی‌کنم که هیچ مذهب و شریعت یا وجودان و منطقی جز منطق زور و خشونت و شقاوت و خودکامگی، چنین چیزی بگوید و بر این باور عمیق هستم که فاطمه علیها السلام، آن برترین بانوی جهان هستی، روحی تواناتر و تسلیم‌ناپذیر از آن در کالبد داشت که در برابر این منطق ابلهانه‌ی استبداد حاکم سر فرود آورد

و یا بازی این ظاهرسازیها و دجالگریها را بخورد!!

### یک سخن گفتني دیگر در این مورد

در این بحث سخن دیگری باقی می‌ماند که باید بصورت یک پرسش و پاسخ ترسیم گردد. [صفحه ۷۱۸] ممکن است این سوال در ذهن شما خواننده‌ی عزیز نقش بندد که انگیزه‌ی این نرمش و سر فرود آوردن «ابوبکر» در آستانه‌ی خاندان وحی و رسالت، و انگیزه‌ی استواری و پافشاری فاطمه علیها السلام بر موضع آزادمنشانه و عادلانه خویش چه بود؟ جناب «جاحظ» در «رسائل» [۳۷۱] خویش پاسخ این پرسش را داده و ما به ترسیم همان پاسخ بسته می‌کنیم. او می‌گوید: اگر بپرسند که چگونه ممکن است خلیفه به دخت یگانه‌ی پیامبر ستم و بیداد روا دارد در حالی که هرچه فاطمه در برابر او بیشتر خشم می‌گرفت و بر حقوق خویش پای می‌فرشد، او مهر و نرمش بیشتری از خود نشان می‌داد تا آنجایی که فاطمه علیها السلام خطاب به او فرمود: «والله لا اكلمك ابدا» به خدای سوگند! هرگز و تا همیشه با تو سخن نخواهم گفت. «ابوبکر» در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند! هرگز از تو نخواهم برید و رشته‌ی محبت شما خاندان را نخواهم گست. و نیز آنگاه که دخت محبوب پیامبر می‌فرمود: «به خدای سوگند که تو را نفرین خواهم کرد!» او در پاسخ می‌گفت: به خدای سوگند که من تو را ای دخت گانمایه‌ی پیامبر دعا خواهم نمود. و نیز این جملات تند را در مقر حکومت خویش و در برابر انبوه‌ی از مهاجر و انصار، آن هم با توجه به این نکته که مقام خلافت نیاز به بدبه و کبکه و صولت و اقتدار دارد، می‌شنود و با این وصف از دخت گرانمایه‌ی پیامبر پوزش می‌خواهد و از او تجلیل و تقدیر به عمل آورد و واژه‌ها و جملاتی را بر زبان می‌آورد که همگی بیانگر شکوه و معنویت و عظمت فاطمه علیها السلام است و می‌گوید: تهیستی هیچ کس مانند تو بر من گران نیست، و ثروت و بی‌نیازی هیچ کس از تو [صفحه ۷۱۹] نزد من محبوب‌تر و پسندیده‌تر نیست. اما چه کم که خود از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: ما گروه پیامبران از خود ارثی بر جای نمی‌گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است و باید در راه خدا هزینه شود؟! پاسخ این پرسش پاسخ این پرسش، این است که: به زبان آوردن این واژه‌های دلپذیر و این جملات بظاهر خیرخواهانه و بزرگوارانه، آن هم از چهره‌های سیاست، نه دلیل بر ظالم نبودن آنان و پاک بودن از استبداد و خودکامگی است، و نه نشانگر این واقعیت که آنان از بیدادگری بدورند. چرا که گاه دجالگری عناصر خودکامه و بیدادپیشه بویژه هنگامی که در شیطنت کارا و در دشمنی و کینه‌توزی تجربه داشته باشند، به نقطه‌ای می‌رسد که در یک لحظه، هم منطق ستمدیده را با مهارت بسیاری از خود نشان می‌دهند و هم خضوع و تواضع عدالت پیشه را، هم به دشمنی به گونه‌ای اظهار ارادت و علاقه می‌کند که گویی با محبوب‌ترین‌های خویش سخن می‌گوید و با همه‌ی وجود خیرخواه اوست، و هم به سبکی نمایش می‌دهد که خشم و غصب او بسان خشم انسانی است که از موضع حق خشم می‌گیرد. به عبارت دیگر در عالم سیاست، این ژست‌ها و اینگونه بافت‌های میان‌تهی بسیار است و جز انسان‌های ساده‌اندیش و کودکان یا کسانی که در آتش تعصّب می‌سوزند، کسی آنها را جدی نمی‌گیرد. [صفحه ۷۲۰]

### عيادت اسلام

این بانوی بزرگ به دلیل ایمان استوار و اخلاق شایسته و عملکرد خداپسندانه‌اش در زمان پیامبر و پس از رحلت آن بزرگوار، از بهترین زنان پیامبر شمرده شده است. او نه با زبانش پیامبر خدا را آزرد و نه با عملکرد نادرست خویش، و با دیگر همسران پیامبر بر ضد آن حضرت در توطئه‌ای همدست گردید، همانگونه که برخی به گونه‌ای رفتار کردند که فرشته‌ی وحی فرود آمد و این آیه‌ی شریفه را آورد: «يا ايها النبى لم تحرم ما احل الله لك تبتغى مرضات ازواجاك». آری او به گونه‌ای رفتار کرد که همراهی و معاشرت و عملکردش در برابر پیامبر و در حیات او شایسته بود، و پس از رحلت آن بزرگوار نیز موضع‌گیری‌هایش در برابر خاندان

وحی و رسالت شرافتمدانه و تحسین برانگیز جلوه کرد. او در تحمل رنج‌ها و ایستادگی در برابر رویدادهای تلخ بحرانها و تندبادهای ویرانگری که پس از رحلت پیامبر بر ضد این خاندان پاک وزیدن گرفت، نه تنها از راه و رسم سراسر افتخار آنان انحراف نجست بلکه بسان مدافعی سرسخت و حمایت‌کننده‌ای جدی و یاوری فداکار در کنار آنان ماند و در همه‌ی دردها و رنجها آنان را همراهی کرد. هنگامی که دخت یگانه‌ی پیامبر بر اثر آن صدمات، در بستر بیماری قرار گرفت «ام‌سلمه» به عیادت او شتافت و ضمن عرض سلام گفت: «كيف اصحت عن ليتك» [۳۷۲] یا بنت رسول الله؟ دخت گرامی پیامبر! با این اندوه و رنجها، شب را چگونه به سحر آورده‌ی؟ آن حضرت فرمود: [صفحه ۷۲۱] اصحت بین کمد و کرب، فقد النبی و ظلم الوصی. هتك- والله- حجاب ما اصحت امامته مقتضیه، علی غیر ما شرع الله فی التنزیل، و سنهالنبی فی التاویل، و لکنها احقاد بدربیه، و ترات احدیه کانت علیها قلوب اتفاق ممکنة... [۳۷۳]. ام‌سلمه! شب تیره را با اندوه شدید و غم جانکاه به سحر آوردم در حالی که خورشید رسالت رفته و جانشین راستین او زیر فشار بیداد شب پرستان است. به خدای سوگند شکوه و عظمت آزادمردی مورد هجوم ظالمانه قرار گرفت که حق امامت او را برخلاف فرمان خدا در قرآن و برخلاف سفارش پیامبر در تاویل آیات آن، بیدادگرانه و لجوچان غصب کردند و به دیگران سپردند. این رفتار زشت و سیاست شوم بی‌گمان از کینه‌های جنگ «بدر» و «احد» در دل نفاق پیشگان و اندیشه‌ی فتنه‌انگیزان باقی مانده است. آنان تا کنون امکان و جرات آشکار ساختن دشمنی خویش با علی را نداشتند و اینک احساس می‌کنند که فرصت یافته‌اند. شایسته‌ی یادآوری است که بانو «ام‌سلمه» از میان زنان پیامبر تنها بانوی است که به قصد عیادت و دیدار دخت گرانمایه‌ی او به حضورش شتافت و دیگران چنین ایمان و شهامتی از خود نشان نداده و در پیکار حق و باطل بسوی جبهه‌ی حق و عدالت نرفتند. راستی چرا از زنان پیامبر جز آن بانوی بایمان و آگاه، کسی به دیدار دخت گرانمایه‌اش نرفت؟ و با اینکه او دخت یگانه‌ی پیامبر بود و همه‌ی آن دردها و رنج‌ها را برای صیانت از دین و دفتر به جان می‌خرید و با جاه طلبان واپسگرا مبارزه می‌نمود، چرا دیگر زنان پیامبر در تحمل این رنجها و فشارها، با او همراهی و همگامی نشان ندادند؟! [صفحه ۷۲۲] و امتیاز دیگر «ام‌سلمه» بر دیگران این بود که فاطمه علیها السلام او را از شایستگان شمرد و به امیر مومنان وصیت کرد که وی را در جریان شهادت و خاکسپاری‌اش قرار دهند.

### عیادت عایشه، دختر طلحه

«عاشه»، دختر «طلحه» نیز از چهره‌های آگاه و حق‌شناسی است که در واپسین روزهای زندگی بانوی بانوان، به دیدار آن حضرت شتافت و هنگامی که او را اندوهگین و اشکبار دید، گفت: بابی انت و امی؟ مالذی ییکیک؟ پدر و مادرم فدایت باد! چه چیز تو را اندوهزده و گریان ساخته است؟ دخت فرزانه‌ی پیامبر فرمود: عایشه! آیا از رویداد تلخ و فاجعه‌باری می‌پرسی که گزارش تکان‌دهنده‌ی آن همه جا پراکنده شده و بالهای پرنده‌گان بر اثر آن فروریخته و رهروان بخاطر آن از راه بازمانده‌اند؟! این رویداد غمباری بود که خدا آن را به آسمان بالا برد و من در زمین به اندوه و آزمایش آن گرفتار آمد. واقعیت این است که «ابوبکر» و «عمر» پاداش پیشتازی و پیشگامی امیر مومنان در میدان‌های دانش و ایمان و عمل و جهاد قهرمانانه را به وی دادند تا آنجایی که توانستد، کینه و دشمنی او را در دل نهان داشتند و از آشکار ساختن آن جلوگیری نمودند، اما هنگامی که نورافشانی دین کم‌سو شد و پیامبر امین، جهان را بدرود گفت، آن دو به سرعت آن کینه‌های کور را آشکار ساخته و به شدت در کوره‌ی بداندیشی و تجاوز دمیدند و فدک را مصارده کردند... ای وای چه کسی مالک فدک شد!! حقیقت این است که «فدلک» بخشش پروردگار بلندمرتبه به آن شایسته‌ترین مناجات کننده و نیایشگر با او، پیامبر بود. و آن حضرت آن را به من بخشید تا تامین کننده‌ی هزینه‌ی زندگی فرزندان او و نسل من باشد. و این بخشش با علم خدا و به گواهی امین وحی او انجام پذیرفت. [صفحه ۷۲۳] از این رو اگر آن دو تجاوز کار وسیله‌ی تامین هزینه‌ی زندگی فرزندان مرا بردن و مرا از این درآمد ناچیز بازداشتند، من آن را در روز رستاخیز

مایه‌ی تقرب به خدا قرار داده و به حسات او خواهم آورد و خورندگان تجاوز کار «فدک»، آن را به زبانه‌های شعله‌ور و سوزان آتش سهمگین دوزخ، خواهند یافت.

## عباس و اندیشه‌ی عیادت فاطمه

رفته رفته رنج و بیماری سالار بانوان به شدت گرایید و شرایط او، رو به وخت نهاد. در همین گیر و دار بود که «عباس بن عبدالملک» عمومی پیامبر در اندیشه‌ی دیدار از یادگار گرانمایه‌ی پیامبر به در خانه‌ی امیر مومنان آمد اما به او گفتند که موقعیت دخت فرزانه‌ی پیامبر خطیر و حال او بحرانی است به گونه‌ای که اینک ملاقات او ممکن نیست. از این رو عباس به خانه‌ی خویش بازگشت و بوسیله‌ی پیامرسانی، به امیر مومنان پیام فرستاد که: فرزند رشید برادرم! علی جان!... خدای گواه است که از دریافت گزارش شدت یافتن رنج و بیماری «فاطمه»- دخت محبوب پیامبر خدا و نور دیده‌ی او و خویشن- چه کوهی از غم و اندوه بر جانم نشسته است و چگونه توان و اعصاب مرا در هم نور دیده است. تصور می‌کنم که او نخستین کس از ما باشد که به پیامبر خدا خواهد پیوست. نخستین کسی که پیامبر او را برگزیده و سخت گرامی داشته و او را به بارگاه پروردگارش نزدیکتر ساخته است. فدایت گردم! اگر براستی شرایط او همانگونه است که من ارزیابی می‌کنم و او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده تا مهاجر و انصار را گرد آوریم، تا همگان هم به پاداش پرشکوه تشیع پیکر پاک آن حضرت نایل آیند و هم با تجلیل و تکریم او، شکوه و عظمت دین خدا نشان داده شود. امیر مومنان به پیامرسان او فرمود: شما به عمومیم سلام برسان و بگو: ما مهر و محبت و پیام خیرخواهانه‌ی تو را به یاد [صفحه ۷۲۴] خواهیم داشت و دیدگاه تو را نیز که دیدگاهی خیرخواهانه و شایسته است، ارج می‌نهیم اما بدان جهت که دخت فرزانه‌ی پیامبر پس از رحلت پدرش هماره مورد ستم و بیداد قرار گرفته و افزون بر پایمال شدن حق خدشه‌ناپذیرش، از میراث پدری اش نیز باز داشته شده و بدون دلیل وصیت پیامبر را در مورد او رعایت نکردند و حرمت خدا و پیامبر را در مورد آن حضرت شکستند، و از آنجایی که خدای دادگر برای داوری بسنده است و اوست که از بیدادگران انتقام خواهد گرفت، من از شما می‌خواهم که از خواسته‌ات چشم پوشی و اجازه بدھی من در این مورد طبق وصیت خودش رفتار کنم، چرا که دخت محبوب پیامبر به من وصیت کرده که این موضوع را پوشیده بدارم. هنگامی که پیامرسان، پیام امیر مومنان را به «عباس» رسانید، او گفت: باران مهر و رحمت خدا بر برادرزاده‌ام هماره بیارد که او همیشه مورد مهر خداست و دیدگاه او خدشه‌ناپذیر است. چرا که برای خاندان عبدالملک جز پیامبر خدا، فرزندی مبارک‌تر از علی علیه السلام زاده نشده است. او در میدان کرامت و والایها از همگان پیشتر و در میدان فضیلت‌ها و دانش‌ها از همه داناتر، و در برابر رویدادهای ناگوار و فشارها از همگان شجاعتر و در جهاد با دشمنان خدا و یاری رسانی به دین خدا و پیروز ساختن آن از تمامی انسانها پرتوان‌تر است و نخستین کسی است که به پیامبر خدا ایمان آورد. از این رو او کاری را انجام می‌دهد که خدا پسندانه باشد. [صفحه ۷۲۵]

## در آستانه‌ی شهادت

### اشارة

- ۱- در آخرین روز درست در همین هنگام بود وصیت‌های او ۲- حنوط بهشت ۳- و دیگر فاطمه جهان را بدرود گفت دریغ و درد
- ۴- پس از شهادت در آن لحظات جان‌سوز عمل به وصیت یک یادآوری بی‌نظیر ترین لحظه‌ی تاریخ و اینک نماز... چرا امیر مومنان؟ ۵- آرامگاه ناشناخته گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او در آن شب غمیار ای دریغ و درد شکایت به پیامبر خدا ۶- تلاش‌های مذبوحانه و بی‌ثمر هشدار جدی امیر مومنان ۷- امیر مومنان در سوگ فاطمه علیه السلام ۸- تاریخ شهادت بانوی بانوان ]

## در آخرین روز

### اشارة

به هر حال فاطمه علیها السلام آن روز که آخرین روز زندگی سراسر افتخارش در این جهان بود، بر بستر ساده‌ی خویش آرمیده بود و فشار ضعف و رنج بیماری از هر سو وجود نازنین را فراگرفته و از قامت برافراشته‌ی او جز استخوانهایش، همه آب شده و به ظاهر چیزی باقی نمانده بود. سالار بانوان ساعتی از ساعات آن روز را خواهد و گویی در همان لحظات آرامش بود که در رویایی ملکوتی خواب پدر گرانقدرش پیامبر را دید. نمی‌دانم، خدا می‌داند، شاید این نخستین و آخرین باری بود که دخت فرزانه‌ی پیامبر، پدرش را در خواب می‌دید... آری در همان عالم رویا پدر گرانمایه‌اش را در کاخی پرشکوه از در سفید زیارت کرد. هنگامی که چشم نازنین پیامبر بر جمال جهان‌افروز دخت فرزانه‌اش افتاد، ندا داد که: «همی الى بنیة، فانی مشتاق!» دخت محبوب «فاطمه» جان! بسوی من بیا که من در شور و شوق دیدار توام. «فقالت: والله انی لاشد شوقا منک الى لقائک» فاطمه پاسخ داد: پدر جان به خدای سوگند که من به دیدار شما شور و شوق بیشتری دارم. [صفحه ۷۲۷] پیامبر گرامی فرمود: «انت اللیلۃ عندي!!» فاطمه جان مژدهات باد که امشب نزد من خواهی بود. دخت محبوب پیامبر از خواب سبک خویش بیدار و برای سفر به جهان دیگر آماده شد. چرا که در عالم رویا از پدر راستگو و درستکردار و تصدیق شده خویش شنیده است و این سخن را نیز از او به یاد دارد که می‌فرمود: «من رآنی فقد رآنی» هر کس مرا بیند بی تردید مرا دیده است. چرا که کسی نمی‌تواند در چهره‌ی نورافشان پیامبر تجلی کند، و آن حضرت خبر جانسوز رحلت خویش را شنیده بود از این رو جایی برای تردید در درستی خبر شهادت نبود. او دیدگان خویش را گشود و از آن لحظه دیگر نشاط و طراوت به کران تا کران وجود او بازگشت، به گونه‌ای که گویی در واپسین لحظات درخشش مشعل زندگی خود قرار گرفته است. از این رو پا خاست تا برای حرکت بسوی جهان ابدی تدابیر لازم را بیندیشد و این ساعتهای آخرین زندگی خویش در این جهان را غنیمت شمارد. تنها خدا از میزان اشتیاق قلبی و جولان فکری آن بانوی گرانمایه در آن لحظات حساس آگاه بود. او در آن شرایط وصف ناپذیر از یک سو از این حقیقت شادمان بود که بزودی آخرین لحظات فرامی‌رسد و با شهادت در راه حق، از فشار غم و اندوه آسوده خاطر گشته و به پدر والایش پیامبر و به رفیق اعلی و درجات والا در قرارگاه صدق و نزد فرمانروای پراقتدار هستی خواهد پیوست و بشارت پدرش پیامبر که به او فرمود: تو نخستین فرد از خاندانم هستی که به من خواهی پیوست، تحقق خواهد پذیرفت اما از سوی دیگر قلب مصفا و پرمهرش شعله‌ور گشته بود. چرا که می‌دانست باید بزودی شوی پرشکوه و همتای گرانمایه‌اش امیر مومنان را در این روزگار سخت و در آن جو بیداد بدون یار و یاوری جز خدای یکتا، غریب و تنها بگذارد. [صفحه ۷۲۸] آخر آن بانوی گرانمایه در رویدادهای وحشتناک و غمبار پس از رحلت پیامبر بهترین حمایت‌کننده و مدافع شوی دلیرش امیر مومنان بود و اینک در این اندیشه بود که پس از شهادت او چه کسی می‌تواند جای او را بگیرد و همان نقش تاریخساز و حیاتی را برای آن حضرت ایفا کند؟ از موضوعاتی که در واپسین ساعتهای زندگی بیش از هر موضوعی برای او دردآور بود و بر قلب مقدس او فشار زیادتری وارد می‌ساخت، این بود که اینک لحظات جدایی می‌رسد و او می‌باشد که خود را ترک گوید، کودکان خردسالی که بسان جوجه‌های پرنده‌ای بودند که هنوز پر و بال آنها نروئیده و قدرت پرواز ندارند. ما در بحثهای گذشته خاطرنشان ساختیم که یکی از نامهای مقدس این مام پرفضیلت «حانیه» بود. چرا که آن مام گرانمایه در مهر و محبت و دلسوزی و عشق به فرزندانش در میان تمامی مادران گیتی بی‌نظیر بود. و اینک چنین مام پرمههر و آینده‌نگر و دلسوزی آماده‌ی سفر به جهان ابدی بود و می‌خواست پاره‌های جگر خویش را هدف تیرهای ستم این روزگار

خیانت پیشه‌ای سازد که نه به بزرگ رحم می‌کند و نه به کوچک، نه به فروتر احترام می‌ورزد و نه به پرشرافت تر و بالاتر. فشار این درد جانکاه بویژه بدان دلیل بیشتر بود که فاطمه علیه السلام بارها از پدر گرانمایه‌اش شنیده بود که: خاندان وحی و رسالت پس از رحلت او تضعیف خواهند شد و انواع رنجها و بیدادها و مصائب گوناگون را خواهند دید، همانگونه که خودش پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش بخشی از آنها را شاهد و ناظر بود و خدای می‌داند که این افکار و اندیشه‌ها چگونه به قلب شکسته و دردمند آن دخت سرفراز بهشت یورش می‌برد. اما به هر حال او از همه بهتر می‌دانست که غم و اندوه، بیهوده و بی‌ثمر است. ناگزیر [صفحه ۷۲۹] باید حقایق تلخ و دردنگ را پذیرفت و در برابر فرمان خدا و تقدير او تسلیم بود و باید از فرصت کوتاهی که بسان ابری سریع از آسمان زندگی انسان می‌گذرد، بهره گرفت.

### درست در این هنگام بود

با این اندیشه بود که دخت سرفراز پیامبر به خود حرکت داد و از بستر بیماری برخاست و خود را حالت نشسته و ایستاده و تکیه به دیوار، به نقطه‌ی مورد نظر رسانید در آنجا آب آماده بود، لباسهای فرزندانش را برداشت و با دستهای لرزان خویش به شستشوی آنها پرداخت، آنگاه کودکان خردسال خویش را فراخواند و با آب زلال و گلی خاص به نظافت و شستشوی آنان پرداخت... شما خواننده‌ی گرامی لحظه‌ای توقف کن تا بر این بانوی گرانقدری که آخرین لحظات زندگی‌اش فرامی‌رسد گریه کنیم، بر او که دست مهر بر سر و تن کودکان خردسال خویش می‌کشد و گویی در همان حال با آنان وداع می‌کند. کسی چه می‌داند شاید در همان لحظات آهسته آهسته می‌گریست و باران اشک از جام دید گانش که از فشار رنجها به گودی نشسته بود، فرو می‌بارید و این باران اشکها بر چهره‌ی گرفته می‌ریخت تا آثار افسردگی و پژمردگی را از آن خورشید ابرگرفته، بشوید. درست در این هنگام بود که امیر مومنان وارد منزل شد و همسر بسیار عزیز خویش را نگریست که از بستر بیماری برخاسته و به تدبیر امور خانه و تنظیم شئون آن پرداخته است. علی علیه السلام با نگرش بر آن بانوی گرانمایه که با آن شرایط جسمی به انجام کارهای خسته‌کننده‌ای پرداخته است که در هنگامه‌ی صحت و سلامت آنها را انجام می‌داد، بر او رقت برد. از این رو شگفت‌زده از آن حضرت پرسید که چرا در این شرایط بستر را ترک نموده و به تدبیر شئون خانه پرداخته است؟ و او نیز در پاسخ شوی ارجمندش از آخرین روز زندگی‌اش خبر داد و خاطرنشان [صفحه ۷۳۰] ساخت که برای تنظیم امور بهداشتی و نظافت و شستشوی لباسهای فرزندان عزیزش برخاسته است چرا که آنان بزودی مادر پرمه رخویش را از دست داده و به فراق جانسوز او گرفتار خواهند شد. امیر مومنان از منبع و منشا این پیشگویی قاطعانه پرسید. و آن حضرت از خواب خویش که پدرش پیامبر را دیده بود... سخن گفت و بدینسان خود خبر شهادت خویش را به گونه‌ای داد که در این مورد تردید باقی نگذاشت.

### وصیهای او

آری روح بلند و پرمعنویت دخت گرانمایه‌ی پیامبر در آستانه‌ی پرواز بسوی ملکوت بود و آخرین ساعتهای زندگی‌اش بسرعت سپری می‌گشت. دیگر هنگامه‌ی آن فرارسیده بود که رازهای نهفته در ژرفای جان خویش را برای همتای گرانقدر زندگی‌اش آشکار ساخته و آنچه را در طول این مدت در دل انباسته و از امیر فضیلتها نهان ساخته است، همه را بازگوید تا به هر قیمتی ممکن باشد، انجام شود. چرا که وصیت او بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بود و می‌بایست بدون ذره‌ای سهل‌انگاری و انعطاف جامه‌ی عمل پوشد. با این اندیشه، هنگامی که تدبیر امور خانه و فرزندان ارجمندش را به پایان برد، به بستر خویش بازگشت و آنگاه بود که با دنیایی ادب و شکوه به امیر مومنان گفت: عموزاده‌ی ارجمند! من امروز جهان را بدرود خواهم گفت و یقین دارم که تنها ساعتی بیش از توقف من در این سرای نمانده و پس از آن به پدر والای خویش خواهم پیوست از این رو آنچه می‌گوییم، وصیت من بر

شماست. امیر مومنان فرمود: هان ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر خدای تو را سلامت ارزانی دارد! آنچه دوست داری بگو! و آنگاه بر بالین فاطمه نشست و همه را از حجره‌ای که آن حضرت بستری بود، بیرون فرستاد تا همسر ارجمندش رازهای دل خویش را بگوید. [صفحه ۷۳۱] فاطمه علیها السلام فرمود: «یابن‌العم! ما عهدتنی کاذب‌ه و لا خائنه، و لا خالفتك منذ عاشرتنی.» عموزاده‌ی گرانقدرم! بی‌تردید مرا در زندگی خویش انسانی راستگو و درست‌کردار و امانت‌پیشه یافته، و ذره‌ای از این روش پسندیده بدور ندیده‌ای (آیا چنین بوده است؟) امیر مومنان فرمود: معاذ الله!! انت اعلم بالله، و ابر و اتقى و اکرم، و اشد خوفا من ان او بخک بمخالفتی. و قد عز على مفارقتک و فقدک. الا انه امر لابد منه. و الله لقد جددت على مصيبة رسول الله، و قد عظمت وفاتک و فقدک فالله وانا اليه راجعون. پناه بر خدا، به خدای سوگند که تو ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر! داناتر و پرواپیشه‌تر و گرامی‌تر و خداترس تراز آن هستی که من وجود گرانمایه‌ات را جز آنچه گفتی بنگرم و یا بخاطر ناسازگاری با خود مورد نقد و سرزنش قرار دهم. فاطمه عزیز! دوری و جدایی تو بسی بر من گران است اما چه می‌توان کرد؟ این قانون آفرینش است و از آن گریزی نیست. به خدای سوگند که با شهادت جانسوزت مصیبت سهمگین رحلت پیامبر خدا را بمن تجدید می‌کنی. حقیقت این است که فراق و فقدان تو در این شرایط، از رحلت پیامبر نیز بر من گران‌تر و سهمگین‌تر خواهد بود. بنابراین باید به خدای پرمه‌ر پناه برد و از این مصیبت بزرگ و فاجعه‌بار و دردنگ و اندوه‌بار، به خدای پناه برد که: «انا الله وانا اليه راجعون» این مصیبتي است که از آن نمی‌توان آسودگی و آرامش دل یافت و سوگ بزرگی است که جایگزین نخواهد داشت. و آنگاه این دو انسان والا و این شایسته‌ترین مرد و زن عصرها و نسلها ساعتی دست در دست هم از فراق گریستند، سپس امیر مومنان سر مقدس دخت فرزانه‌ی پیامبر را به سینه‌ی خویش چسبانید و فرمود: [صفحه ۷۳۲] (بانوی گرانمایه‌ام! مادر شایسته‌ی کودکانم) هر وصیتی داری، بگو و یقین داشته باش که «علی» مرد وفاست و آنچه را فرمان دهی به انجام می‌رساند و خواسته‌ی تو را بر خواسته‌ی خویش گرچه دشوار باشد برمی‌گزیند. فاطمه علیها السلام فرمود: خدای پرمه‌ر به شما ای بزرگ‌مرد! بهترین و پرشکوه‌ترین پاداش‌ها را ارزانی دارد. و آنگاه گفت: علی جان! نخستین وصیت من این است که پس از من با دختر خواهرم «امامه» پیمان زندگی مشترک بیند، چرا که او بر فرزندان خردسال من بسان مادرشان پرمه‌ر است و شما بناگزیر برای اداره‌ی خانه‌ات نیاز به همسر خواهی داشت. ثم قال: او صیک ان لا يشهد احد جنازتی من هولاء الدين ظلمونی، فانهم عدوی و عدو رسول الله، و لا تترك ان يصلی على احد منهم و لا من اتباعهم، و ادفني في اليل اذا هدات العيون و نامت الابصار. [۳۷۴]. آنگاه فرمود: وصیت دیگرم بر شما این است که مباد کسی از این تجاوز کاران که به من ستم و بیداد روا داشتند، در تشییع پیکر من حاضر شوند. چرا که آنان دشمنان کینه‌توز من و پیامبر خدا هستند. و مباد اجازه دهی یکی از آنان با پیروانشان بر من نماز گذارد. سفارش من این است که مرا شبانگاه، آن هنگامی که چشمها به آرامش روی هم قرار گرفته و به خواب رفته‌اند، به خاک سپار.

### وصیت به صورت دیگر

از دخت فرزانه‌ی پیامبر وصیت دیگری نیز رسیده است که بدینصورت است: قالت یابن‌العم!... [صفحه ۷۳۳] عموزاده‌ی گرانقدرم! هنگامی که من جهان را بدرود گفتم، مرا از زیر پوشش یا پیراهن غسل ده. چرا که بدن من پاک و پاکیزه است و با حنوط باقی مانده از پیامبر خدا پیکرم را حنوط نما، و خود و نزدیک‌ترین کسانم بر من نماز بگذارید و مرا بطور نهانی در تاریکی شب به خاک سپار... و آرامگاهم را با خاک تیره به گونه‌ای پوشان که مخفی بماند. مبادا اجازه دهی یکی از کسانی که آن بیدادها را در حق من روا داشتند، در تشییع پیکرم حاضر گردد... و پس از وصیتی دیگر در مورد فرزندانش به زمزمه‌ی این اشعار پرداخت: ابکنی ان بکیت یا خیر هادی و اسبل الدمع فهو يوم الفراق يا قرین البطل او صیک بالنسل فقد اصبح حلیف اشتیاق ابکنی و ابک لیتامی، و لا تنس قتیل العدی بطفل العراق هان ای بهترین هدایت گر و راهنمای! اگر خواستی گریه کنی، بر من گریه کن و سیلاج

اشک از دیدگان فروریز که اینک روز فراق و جدایی است. ای همتا و همدم گرانقدر «بتول» تو را به فرزندانم سفارش می‌کنم چرا که اینان جز تو شور و شوق کسانی را در دل داشتند که دیگر در کنار آنها نخواهند بود. اینک بر من گریه کن و بر کودکان من که در سوگ مادر می‌نشینند، و آن شهید به خون خفته‌ای را، که در «نینوا» بدست اشرار مدعی اسلام به شهادت خواهد رسید فراموش مکن. از امام باقر آورده‌اند که: دخت گرانمایه‌ی پیامبر هنگامی که خواست وصیت کند، به امیر مومنان گفت: پدرم پیامبر خدا در آستانه‌ی رحلت، به من خبر داد که من نخستین فرد از خاندانش هستم که جهان را بدرود گفته و به آن حضرت خواهم پیوست. و اینک هنگامه‌ی آن فرارسیده است. از این رو در برابر خواست خدا شکیبایی پیشه ساز و به خواست و داوری او خشنود باش. [۳۷۵] . [صفحه ۷۳۴] و از امام صادق علیه السلام آورده‌اند که: دخت فرزانه‌ی پیامبر در آستانه‌ی شهادت و لحظات فراق گریه کرد. امیر مومنان فرمود: دخت گرانمایه‌ی پیامبر چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: بر بیدادی که پس از من بر شما روا خواهند داشت. فرمود: گریه نکن که رویارویی با این رویدادها و بیدادها در راه خدا برای من آسان است. [۳۷۶] . و در روایت دیگری آورده‌اند که آن حضرت در آستانه‌ی شهادت به امیر مومنان گفت: علی جان! با شما سخنی دارم! فرمود: بگو ای دخت گرانمایه‌ی پیامبر. گفت: تو را به خدا و حرمت پیامبرش سوگند که مباد «ابوبکر» و «عمر» بر پیکر من نماز گذارند. [۳۷۷] . و در روایت دیگری آورده‌اند که فرمود: اگر اجازه دهی آن دو بر من نماز گذارند، شکایت تو را نیز بسان شکایت آن دو به پدرم پیامبر خواهم کرد. [۳۷۸] . آنچه ترسیم شد، برخی از وصیتهای دخت گرانمایه‌ی پیامبر بود که هم میزان درد و رنج آن بانوی فرزانه از جامعه‌ی خویش را نشان می‌دهد و هم میزان خشم و غصب او از قساوت پیشگان حاکم را. آن بانوی دوراندیش بر آن بود که با این وصیت دقیق و حساب شده‌اش، نام بلندآوازه‌ی خویش را در سرلوحه‌ی نام ستمدیدگان و محروم‌مان و مظلوم‌مان تاریخ به ثبت برساند تا بدینوسیله نقشه‌ی شوم اهربیان را نقش بر آب کند و خطرات سهمگینی که دین و دفتر را تهدید می‌کرد دفع نماید. [صفحه ۷۳۵] بر آن بود تا نام بلند خویش را برای خدا و نجات بشریت سمبول مظلومیت و نمونه‌ی محرومیت سازد، بر آن بود که تشییع غریبانه‌ی پیکر پاکش را بسان تابلویی بر سینه‌ی تاریخ تعصب کند تا به روشی خشم و غصب مقدس او از استبداد حاکم و همه‌ی کسانی را نشان دهد که آن نظام اهربیانی را سر کار آورند و آن را تایید و تقویت و یاری نمودند یا به رسمیت شناختند. و نیز بر آن بود تا وصیتهای سنجیده و روشنگر شد، بیانگر و اعلان کننده‌ی خشم قهرمانانه‌ی او بر ضد تمامی کسانی باشد که در برابر رویدادهای فاجعه‌بار پس از رحلت پیامبر، نسبت به دخت فرزانه و خاندان گرانمایه‌ی او، موضع ظالمانه و منفی گرفتند و دست از یاری حق و عدالت برداشتند و در لاک منافع شخصی و هوای جاه طلبانه‌ی خویش خزیدند. آری او وصیت کرد که پیکر پاکش را شبانه غسل دهند شبانه بر او کفن بپوشانند، شبانه و غریبانه بر او نماز گذارند و در تریکی شب بطور نهانی و در نقطه‌ای نامعلوم به خاکش سپارند، وصیت کرد که جز شماری چند از شایستگان و وارستگانی که وجودان خویش را به انحراف از حق نیالوده و صفحه‌ی روشن صحیفه‌ی جانشان را به سیاهی شقاوت و دنیاپرستی و گمراهی نکشیده‌اند، هیچ کس دیگری در مراسم تشییع پیکر پاکش حاضر نگردد. تنها کسانی را اجازه‌ی حضور داد که موضع شایسته و دلیرانه و خدایپسندانه‌ی آنان در رخدادهای سهمگین و هستی‌سوز پس از رحلت پیامبر روشن و در جهت اهداف و آرمانهای الهی بود، و هیچ یک از ستمکاران و دم و دمبالچه‌های آنان را اجازه‌ی حضور و فرصت فریبکاری و دجالگری به نفع ستم و بیداد را نداد. [صفحه ۷۳۶]

## خط بهشت

### اشاره

بی تردید بانوی سرفراز گیتی، وصیتهای دیگری نیز به شوی ارجمندش داشت که جنبه‌ی شخصی دارد، گرچه همه‌ی آنها آموزنده

است. برای نمونه آن حضرت به همتای گرانقدرش وصیت کرد که گاه و بیگاه بر کنار آرامگاه او حاضر شود و در فرصتهای گوناگون در کنار مزار او آیاتی از قرآن شریف را تلاوت کند... و آنگاه از «اسماء» یکی از شاگردان و دوستان باوفای خویش، حنوط بهشت را که فرشته‌ی وحی برای پدرش آورده بود، خواست و او نیز به دستور بانویش آن را آورد و در کنار سر او نهاد.

### حنوط چیست؟

واژه‌ی «حنوط» عبادت از سدر و کافور است. از امیر مومنان آورده‌اند که در این مورد از جمله فرمود: پیامبر گرامی اند کی پیش از رحلت خویش مرا فراخواند و در حالی که من و دخت ارجمندش «فاطمه» در حضورش بودیم خطاب به ما دو تن فرمود: «علی جان! فاطمه» جان! این حنوط بهشتی است که فرشته‌ی وحی برای من از بهشت آورده است. او با نشار درودی گرم بر شما، می‌گوید بخشی از آن را برای پیامبر و بقیه‌ی آن را برای خود بردارید». فاطمه گفت: پدر جان! به دیده منت، یک سوم این حنوط از آن شما باشد و بقیه‌ی آن نزد امیر مومنان بماند. پیامبر از شنیدن این سخن گریه کرد و دخت فرزانه‌ی خویش را به سینه چسبانید و فرمود: ای درود خدا بر دخت رستگار شده، خردمند، راهیافته و الهام شده‌ام! آنگاه به امیر مومنان فرمود: شما در مورد باقی مانده‌ی حنوط چه نظری دارید؟ [صفحه ۷۳۷] پاسخ داد: نیمی از آن برای دخت گرانمایه‌ی پیامبر و نیم دیگر ش برای هر کس که شما در نظر بگیرید. پیامبر فرمود: نصف دیگر آن نیز از آن شما خواهد بود. سپس فاطمه علیها السلام بانویی از کارگزاران خویش، به نام «سلمی»- همسر ابی رافع را فراخواند و به او دستور داد، مقداری آب برای آن حضرت آمده سازد. در روایت دیگری آمده است که فرمود: آب را بریز تا شستشو نمایم و آنگاه لباسهای جدید خویش را خواست و پس از انجام بهترین غسل و پوشیدن آن جامه، فرمود: بسترم را در وسط اطاق بگستران. نگارنده راز اینکار را که دخت فرزانه‌ی پیامبر در آخرین لحظات زندگی و در آستانه‌ی شهادت جانسوز خویش، پیکر مطهر خود را شستشو داد و جامه‌ی جدیدی به تن کرد، نمی‌داند. این تنها خداست که به راز سینه‌ها آگاه است، اما شاید بر آن بود که آثار آن زخمها و جراحاتی را که هنوز در بازو و پهلو داشت بشوید و بزداید. آن زخمها و جراحاتی که در یورش جلادان استبداد به خانه‌اش میان در و دیوار بر او وارد آمده بود... و شاید به همین جهت هم آن جامه به چرک و خون آغشته را از تن درآورد و جامه‌ی تازه‌ای پوشید. آری شاید آن یادگار محبوب پیامبر بر آن بود که آثار زخمها و جراحات را از کسانی که در مراسم غسل و کفن کردن او حضور خواهند یافت، نهان دارد. برخی نیز بر این اندیشه‌اند که آن حضرت در آستانه‌ی پرواز بسوی ملکوت این غسل را به عنوان بدل از غسل «میت» و بجای آن انجام داد. آنگاه وصیت نمود که پس از اینکه جهان را بدروود گفت، پیکر مطهرش را غسل ندهند. بنظر نگارنده، این سخن سست و بی‌پایه، از محدثان عجیب است. و آنان را نشاید که چنین دروغ و افسانه‌ای را به نام اندیشمندترین و دین‌شناس‌ترین بانوی گیتی [صفحه ۷۳۸] بیاورند، آن هم با توجه به این نکته که خود نیک می‌دانند که غسل میت باید پس از مرگ انسان به انجام رسد نه پیش از مرگ. آری تنها یک مورد اجازه داده شده است و آن هم غسل میت دادن به کسی است که براساس حق و عدالت به مرگ محکوم شده است که این مطلب درستی است، اما ربطی به بحث ما ندارد. افرون بر بی‌اساسی بودن روایت، فقهاء و کارشناسان فقه اسلامی در این مورد که آیا مرد می‌تواند همسر خویش را غسل دهد یا نه، به عمل امیر مومنان که پیکر مطهر فاطمه علیها السلام را غسل داد، استدلال کرده‌اند و این موضوع روشن‌تر از خورشید و شناخته‌شده‌تر و بلندآوازه‌تر از روز است. با این بیان پندار برخی از محدثان که این روایت بی‌اساس را آورده‌اند، هیچ ارزش علمی و دینی ندارد.

### و دیگر فاطمه جهان را بدروود گفت

به دستور دخت فرزانه‌ی پیامبر، بسترش را در وسط اطاق افکندند و او پس از تدبیر امور خانه و آماده ساختن غذا برای کودکان عزیش رو به قبله در بستر خویش آرمید و دست نازین خویش را زیر صورت نورافشانش نهاد و در اندیشه فورفت. برخی نیز آورده‌اند که آن حضرت دو دخت ارجمند خویش «زینب» و «ام کلثوم» را به منزل برخی از بانوان «بنی‌هاشم» فرستاد تا نظاره‌گر فراق و لحظات پرکشیدن روح ملکوتی مام پرمه‌ر خویش نباشند. و روشن است که این تدبیر به انگیزه‌ی مهر و محبت به آنان بود تا با نظاره بر مرگ مادر و پیکر سرد او صدمه‌ی بیشتری نبینند و سوگ مادر در آنها اثر کمتری بر جای گذارد. [صفحه ۷۳۹]

## دریغ و درد

از برخی روایات نیز چنین دریافت می‌گردد که امیر مومنان به همراه دو فرزند ارجمندش حسن و حسین در واپسین ساعت توقف بانوی بانوان در این جهان، در منزل نبودند و گویی برای کاری خاص یا بخارط شرایطی ویژه بیرون رفته بودند. به هر حال آن دو فرزند گرانمایه‌ی فاطمه علیها السلام در آن لحظات آخرین زندگی مام پرفضیلت و پرمه‌رshan در کنار بسترش نبودند... و تنها «اسماء» در خدمت حضرتش بود و بنا به دلالت برخی روایات «فضه» نیز که از شاگردان و کارگزاران خانه او بود در کنارش حضور داشت. لحظات آخرین فرارسید و از پی آن، شرایط پرواز روح ملکوتی برترین بانوی جهان هستی فراهم آمد. پرده‌های مادی یکسره کنار رفت و سالار بانوان نگاهی متفرکانه و عمیق به اطراف خویش افکند و فرمود: السلام علی جبرئیل! السلام علی رسول الله! اللهم مع رسولک! اللهم فی رضوانک و جوارک و دارک دارالسلام. درود بر فرشته‌ی وحی! سلام بر پیامبر رحمت و عدالت! بار خدایا! مرا به همراه پیامبر گرانمایه‌ات برانگیز و غرق در مهر و خشنودیت ساز و در جوار رحمت و خانه‌ی مهر و منزلگاه سلامت و امنیت و آرامش خویش پناه ده. آنگاه نیایشگرانه فرمود: اترون مااری؟ آیا آنچه را من می‌نگرم شما نیز می‌بینید؟ [صفحه ۷۴۰] پرسیدند: مگر شما چه می‌بینید؟ فرمود: «هذه مواكب اهل السموات و هذا جبرئيل و هذا رسول الله يقول: يا بنیه اقدمی، فما امامک خیر لک...» اینها انبوه از فرشتگان آسمان هستند و این نیز فرشته‌ی وحی است و آن هم پدر گرانمایه‌ام پیامبر که می‌فرماید: دخت سرفرازم نزد ما بشتاب که آنچه نزد ما داری برای تو از دنیا و تمامی ارزش‌های دنیوی بهتر و پسندیده‌تر است. لحظاتی چشمان پر فروغ و حق نگر خویش را روی هم نهاد... و آنگاه گشود و فرمود: سلام بر تو ای دریافت‌دارنده‌ی جانها به فرمان خدا، هرچه زودتر روح مرا از این تن خاکی و زمینی برگیر اما آزرده‌ام مساز. سپس فرمود: «إليك ربى لا الى النار» «بسوی تو روانم ای پروردگار پرمه‌ر نه بسوی آتش». سپس بلک دیدگان را روی هم نهاد، دستها و پاهای خویش را دراز کرد و دریغ و درد که ریحانه‌ی پیامبر جهان را بدرود گفت. «اسماء» گریبان پاره کرد و خود را بر روی پیکر مطهر بانوی بانوان افکند و او را بوسه‌باران ساخت و گفت: بانوی من! فاطمه جان! هنگامی که بر پدر گرانقدر وارد شدی، سلام گرم و خالصانه‌ی «اسماء» را بر آن وجود مقدس برسان. و در همین شرایط غبار بود که دو فرزند ارجمندش حسن و حسین وارد خانه شدند و مام پرمه‌ر خویش را نگریستند که رو به سوی قبله و با شرایط خاصی گویی خفته است. [صفحه ۷۴۱] گفتند: «اسماء» مام پرمه‌ر ما هیچگاه در این ساعتها‌ی روز نمی‌خوابید، چرا خفته است؟ پاسخ داد: ای فرزندان دلبند پیامبر! مادرتان نخوابیده است... بلکه... جهان را بدرود گفت. با شنیدن خبر این فاجعه‌ی هولناک حضرت حسن علیها السلام خود را بر پیکر مطهر مادر افکند و پاهای او را بوسه‌باران ساخت و گفت: «یا اماه کلمینی قبل ان تفارق روحی بدñی». جان مادر! پیش از آنکه جان از این کالبد خاکی بیرون رود با من سخن بگو. و همین‌گونه حضرت حسین علیها السلام پاهای مادر را می‌بویید و می‌گفت: «یا اماه! انا ابنک الحسين!! کلمینی قبل ان یتصدع قلبی فاموت». مام گرانمایه‌ام! من فرزند تو حسین هستم، مادر عزیز! پیش از آنکه قلبم بازایستد و از فشار اندوه شکافته شود و جهان را بدرود گویم، با من سخن بگو. «اسماء» به آنان گفت، عزیزانم! هان ای فرزندان گرانمایه‌ی پیامبر. به سراغ پدرتان بروید و از مادرتان به او گزارش دهید... حسن و حسین از خانه خارج شدند و هنگامی که به مسجد پیامبر نزدیک شدند تا پدر را در

جريان بگذارند، ديگر گريه امانشان نداد و صدای ناله‌ی آنان طنين افکند. گروهي از صحابه گرد آنان را گرفتند و دليل گريه‌ی آنان را پرسيدند که گفتند: «او ليس قد مات امنا «فاطمه»! آخر مام پرمه را بدرود گفته است! امير مومنان با شنیدن اين خبر سهمگين به حالی افتاد که بر چهره‌ی مبارک به زمين خورد و فرمود: «بمن العزاء يا بنت محمد؟» [صفحه ۷۴۲] «پس از اين سوگ بزرگ و جبران‌ناپذير، اين دل را به چه کسی آرامش و تسلي بخشم اي دخت سرفراز محمد؟» و آنگاه به زحمت برخاست و دست دو فرزند خويش را برگرفت و رو به سوي خانه آمد. در اين مورد آورده‌اند که: امير مومنان به همراه حسن و حسين وارد خانه شد و «اسماء» را نگريست که بر بالين دخت گرانمايه‌ي پيامبر نشسته و با چشمانی گريان زمزمه می‌کند. هنگامی که چشم آن بزرگوار بر پيکر بی‌جان فاطمه افتاد، از شدت اندوه دست برد و عمامه از سر و عبا از دوش برگرفت و بر زمين افکند و در سوگ همتا و همسنگر بی‌نظيرش سخت به گريه افتاد. آنگاه پرده از چهره‌ی نورافشان دخت پيامبر برگرفت، در کنارش نوشته‌اي يافت که چنین بود: يا على انا فاطمه بنت محمد... حنطني و غسلني و كفني باليل و صل على، و ادفعي بالليل و لا تعلم احدا... [۳۷۹]. على جان! من فاطمه، دخت پيامبرم! خدای يکتا مرا به همسري تو مفترخ ساخت تا در اين جهان و جهان ديگر به همراه تو و برای تو باشم. تو از هر کس ديگر به من پرمه‌تر و سزاوارتری. از اين رو از تو می‌خواهم که مرا در دل شب غسل دهی و حنوط نمایی و کفن کنی و بر من نماز گذاری و مرا به خاک سپاری و هیچ یک از اين بدانديشان را در جريان مگذاري. تو را به خدا می‌سپارم، درود و سلام گرم مرا به فرزندانم تا روز رستاخيز برسان. [صفحه ۷۴۳]

## پس از شهادت

### اشاره

کران تا کران مدینه را گريه‌های جانسوز فراگرفت و مردم بسان روز رحلت تکانده‌نده و غمباز پيامبر، حیرت‌زده و سرگردان خويشن را گم کرده و يکپارچه به شيون و ناله برخاستند. زنان شهر همگی در سرای فاطمه عليه‌السلام گرد آمدند و دیدند که بانوی بانوان در اطاق خويش خفته است و در گرد بسترش کودکان ارجمندش که در سوگ مادر جوان خويش نشسته‌اند، می‌سوزند و می‌گدازنند... از دیدن آن منظره‌ی جانسوز و جگرخراش، زنان مدینه چنان ناله‌ای از پرده‌ی دل زدند که شهر به لرزه درآمد و شيون کنان گفتند: يا سيدتاه! يا بنت رسول الله!... هان اى سالار زنان!... اى مقضا و الگوي شايسته کرداران و آگاهان! اى دخت فرزانه‌ی پيامبر!... و از پی آن مردم مدینه شتابان راه خانه‌ی علی‌السلام را در پيش گرفتند و فشدگی جمعیت چنان بود که بسان يال اسب و صف شده است. همه بر گرد امير مومنان و دو فرزند ارجمندش حسن و حسين گرد آمدند و با ناله‌های جانسوز آنان در سوگ «فاطمه» همگی ناله سر دادند... دخت ارجمند فاطمه «ام كلثوم» می‌گريست و می‌گفت: يا ابته يا رسول الله! الان حقاً فقدناك فقداً لا لقاء بعده ابداً. پدر گرانمايه‌! اى پيامبر خدا! راستي که گويي اكتون در سوگ تو نشسته‌ایم و تازه تو را از دست داده‌ایم، آن هم از دست دادني که تا روز رستاخيز ديگر ديداری نخواهد بود. «عايشه» نيز از راه رسيد و کوشيد تا راهي برای ورود به داخل خانه يابد اما «اسماء» [صفحه ۷۴۴] به دلایلی از ورود او جلوگيري کرد. او به پدرس شکایت برد که گويي «اسماء» ميان او و دخت پيامبر فاصله افکنده و نيز افزود که او برای فاطمه عليه‌السلام هودج عروس ساخته است. «ابوبکر» تا آستانه‌ی در پيش آمد و گفت: هان اى «اسماء»! چرا اجازه نمی‌دهی زنان پيامبر به خانه‌ی دخترش وارد شوند و چرا برای «فاطمه» هودج عروس ساخته‌اي؟ «اسماء» پاسخ داد: واقعيت اين است که خود دخت گرانمايه‌ي پيامبر به من دستور داده است که کسی بر پيکر او حاضر نشود. و در مورد آنچه شما آن را هودج عروس می‌ناميد، باید خاطرنشان سازم که چنین نیست، بلکه آن را در زمان خود دخت پيامبر برایش ساخته‌ام و خودش ساخته است که پيکر مطهرش در میان آن سوی آرامگاهش بerde شود. «ابوبکر» با شنیدن سخنان

آن زن با ایمان و شجاع گفت: آنچه را فاطمه علیها السلام دستور داده است، انجام ده... و آنگاه از در خانه دور شد. ابوبکر و عمر رو به امیر مومنان نمودند و ضمن عرض تسلیت به آن حضرت یادآوری کردند که در نماز بر پیکر دخت پیامبر نباید بر آنان پیشی گیرد. اما امیر مومنان به آن دو پاسخ نداد. و عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت غم و اندوه توان پاسخگویی ندارد. [۳۸۰]. مردم «مدینه» در انتظار حرکت دادن پیکر پاک «فاطمه» بسوی آرامگاهش بودند که «ابوذر» به دستور امیر مومنان ندا داد که هان ای مردم! به خانه‌های خویش بازگردید چرا که تشییع پیکر مطهر دخت محبوب پیامبر در این شامگاه میسر نیست کار به تاخیر افتاده است. ابوبکر به عمر گفت: آنان در این اندیشه‌اند که پیکر پاک دختر پیامبر را مخفیانه [صفحه ۷۴۵] به خاک بسپارند تا ما در تشییع جنازه حضور نداشته باشیم. [۳۸۱]. و بدینسان مردم گریان و نالان پراکنده شدند و پنداشتند که برنامه به بامداد فردا واگذار گردید. چرا که فاطمه علیها السلام پس از نماز عصر یا کمی بعد از آن جهان را بدرود گفت. [۳۸۲].

### عمل به وصیت

پاسی از شب گذشته و سر و صداها رو به آرامش نهاده و دیدگان به خواب رفته بود که امیر مومنان به منظور به انجام رساندن وصیتها برترین بانوی جهان هستی، بپاختاست و آن نازنین بدن را که باران مصیبتها و بیدادها ذوبش ساخته و به صورت هلال یا ماه یک شبه درآورده بود، بسوی آرامگاهش حرکت داد. آری آن پیکر مطهر را حرکت داد تا طبق مقررات اسلامی آن را برای خاکسپاری آماده سازد.

### در آن لحظات جانسوز

به همین جهت آن پیکر مطهر را بر جایگاهی که باید غسل دهد قرار داد و طبق وصیت آن بانوی فرزانه، لباسش را بیرون نیاورد چرا که نیازی به بیرون آوردن لباس از آن نازنین بدن نبود که آفریدگارش آن را از هر پلیدی، پاک و پاکیزه آفریده و خواسته بود. آنگاه همانگونه که پیکر مطهر پیامبر را با ریختن آب بر آن غسل داده بود، غسل داد و به ریختن آب بستنده کرد. در این لحظات جانسوز «اسما بنت عمیس» همان بانوی باوفا و شایسته کرداری که ارادت خلل ناپذیرش به خاندان وحی و رسالت در آن جو آشفته و مسموم نیز همچنان استوار و ثابت قدم مانده بود، حضور داشت و او بود که آب را به دست امیر مومنان [صفحه ۷۴۶] می‌داد تا بر پیکر مطهر فاطمه بریزد و آن نازنین بدن را غسل دهد. حضرت حسین علیها السلام در این مورد می‌فرماید: پدر گرانمایه‌ام امیر مومنان پیکر مادرم را چندین بار غسل داد و سرانجام با آبی که مقداری کافور بدان مخلوط ساخته بود، غسل را به پایان برد و آنگاه آن پیکر پاک و پاکیزه را با پارچه‌ای سراسری به گونه‌ای که آن پوشش سراسری زیر کفن قرار گیرد، پوشانید و در همان حال بود که نیایشگرانه می‌فرمود: «اللهم انها امتك، و ابنة رسولك و صفيك، و خيرتك من خلقك اللهم لقنها حاجتها، و اعظم برهانها، و اعلى درجتها، و اجمع بينها و بين ابیها محمد صلی الله علیه و اله و سلم». بار خدایا! این بندی شایسته‌ی توست و دختر سرفراز پیامبر برگزیده‌ی تو و دخت بهترین آفریدگانست می‌باشد. خداوند! دلیل روشن او را هماره بر زبانش جاری و برهانش را استوار و درجات والای او را برتر و بالاتر ساز و او و پدر گرانقدرش محمد «ص» را در بهشت پر طراوت و زیبایت با هم گرد آور و همنشین قرار ده. پس از پایان یافتن مراسم غسل، آن پیکر مطهر را برداشت و در درون کفن قرار داد، آنگاه آن نازنین بدن را با پارچه‌ای که آب بدن مطهر پیامبر را با آن گرفته بود، خشک کرد و پس از حنوط آن، با حنوط بهشتی، آن را در هفت قطعه پارچه کفن کرد. چرا؟ چرا امیر مومنان خود به غسل دادن به آن نازنین بدن پرداخت و آن را به بانوان واگذار نکرد؟ بنظر نگارنده آن حضرت به دو دلیل مهم خودش این کار را به انجام رسانید: ۱- نخست بدان جهت خود اقدام کرد که می‌خواست، خواسته‌ی همتای بی‌نظیر و محبوب زندگی خویش، فاطمه علیها السلام را برآورده و به وصیت آن حضرت عمل نماید. [صفحه ۷۴۷] ۲. و

دیگر بدان دلیل که می‌خواست با این کار عصمت و طهارت و قداست او را بر همگان روشن‌تر سازد تا همگان بدانند که دخت فرزانه‌ی پیامبر همانگونه که از قرآن شریف و روایات دریافت می‌گردد، از همه‌ی پلیدی‌های ظاهري و باطنی یکسره پاک و متزه است، همانگونه که از اشتباهات و آفهای دیگر. چرا که غسل دادن میت دلایل گوناگونی دارد، از جمله اینکه او را پاک و پاکیزه می‌سازد، اما طبق روایات صریح و روشن می‌دانیم که بندگان معصوم و برگزیده خدا، پاک و پاکیزه‌اند و انسانهای گناهکار و غیرمعصوم نمی‌توانند آنان را غسل دهند و پیکر هر انسان برگزیده و معصومی را باید معصوم دیگری غسل دهد و او را کفن کند و بر پیکرش نماز بخواند و به خاکش سپارد. و در بحث از نامهای مقدس فاطمه علیها السلام به تناسب واژه‌ی «صدیقه» که یکی از نامهای مبارک اوست، روایتی از نظر شما خواننده‌ی عزیز گذشت که حضرت صادق فرمود: «صدیقه» را جز صدیق دیگر نمی‌تواند غسل دهد. با این بیان یکی از هدفهای روشنگرانه‌ی وصیت درس آموز فاطمه علیها السلام در آن شرایط بحرانی و عمل بدان، تأکید مجدد بر مقام «عصمت» دخت فرزانه‌ی پیامبر و توجه دادن توده‌ی مردم به این ویژگی آن حضرت، در همه‌ی ابعاد و مناسبتها بود. خود امیر مومنان این حقیقت را با صراحة بیان می‌کند و می‌فرماید: «فغلستها فی قميصها... فوالله لقد كانت ميمونة ظاهرة مطهرة...» من پیکر مطهر دخت گرانمایه‌ی پیامبر را در لباسش غسل دادم و لباس او را بیرون نیاوردم. چرا که به خدای سوگند که او مبارک و پاک و پاکیزه بود...

### یک یادآوری

لازم به یادآوری است که در این مورد روایاتی چند نیز آمده است که شمار آنها اندک است و از جمله‌ی آنها روایتی است که «دولابی» و برخی همانند او آورده‌اند که پیام [صفحه ۷۴۸] غیرقابل قبولی دارد و می‌گوید: فاطمه علیها السلام پیش از شهادت خویش غسل میت نمود و به همین جهت وصیت کرد که او را پس از اینکه جهان را بدروود گفت، غسل ندهند و بر این اساس او را بدون آنکه غسل دهند به خاک سپرندند. برخی از دانشمندان گذشته‌ی ما نیز برای رفع این اشتباه و تصحیح آن خاطرنشان ساخته‌اند که شاید این کار از ویژگیهای دخت فرزانه‌ی پیامبر باشد نه هیچ کس دیگر. اما بنظر نگارنده موضوعات و مسائلی نظیر این موضوع مهم را با این پندارها و شاید‌ها نمی‌توان ثابت کرد، بویژه که انبوهی از روایات صحیح و معتبر بیانگر این حقیقت است که امیر مومنان در اجرای وصیت آن حضرت پیکر مطهرش را غسل داد. و باید این نکته افزوده شود که غسل دادن مسلمانی که جهان را بدروود گفته است، یک واجب شرعی است.

### بی‌نظیرترین لحظه‌ی تاریخ

به هر حال پس از پایان یافتن غسل و کفن نمودن پیکر مطهر فاطمه علیها السلام امیر مومنان فرزندان گرانمایه‌ی آن حضرت را نگریست که ایستاده‌اند و به مام شایسته کردار و پر مهر خویش که اینک لباس آخرت پیچیده شده است نظاره می‌کنند. راستی که آن لحظه‌ی غمبار و وصف ناپذیر از بی‌نظیرترین لحظات تاریخ در زندگی این خاندان برگزیده و بلندآوازه است. لحظه‌ای که قلم از ترسیم آن ناتوان است و لحظه‌ای است که شور و شوقی آمیخته به اندوه کران تا کران جان و گستره قلب را فرامی‌گیرد، چرا که لحظه‌ی فراق و آخرین لحظه‌ی جدایی است. دریای موج و بی‌کران عواطف آن والاترین و پرمهرترين پدر روزگاران، بر فرزندان دل شکسته و داغدارش موجی دیگر برداشت، از این رو گره کفن را نبست بلکه با صدایی جانسوز که از شدت اندوه بریده شنیده می‌شد، ندا داد که: «یا حسن! یا حسین! یا زینب! یا مکثوم!... هلموا و تزودوا من امکم فهذا الفراق و اللقاء في الجنة!!» [صفحه ۷۴۹] حسن جانم! حسین جانم! زینب قهرمانم! دخت ارجمند، ام کلثوم! بیاید و با مام گرانقدر تان خدا حافظی کنید و از توشهای برگیرید که اینک لحظات جدایی است و دیگر دیدار در بهشت پر طراوت و زیبای خدای خواهد بود. کودکان دلسوزته‌ی

فاطمه، که برای چنین لحظه‌ای تاب و قرار از کف داده بودند و بی تابانه در انتظار بودند که به آنان اجازه دادع با آن حوریه‌ی انسان نما داده شود تا شاید بتوانند دردها و صدایها و اشکهای انباسته و محبوس خویش را بیرون بریزنند، با ندای پدر بسرعت بسوی مادر دویدند و بسان پروانه‌ای که روی شمع می‌افتد، خویشتن را بر روی آن نازنین بدن پاک و پاکیزه افکندند. ای دریغ بر اندوه جانسوز و پایان ناپذیر ما از رحلت جانسوز نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم و شهادت مام ارجمندان فاطمه! همان ای مادر گرانمایه‌ی حسن! و ای مام ارجمند حسین! به هنگام دیدارت به نیای گرانقدرمان محمد صلی الله علیه و اله و سلم سلام ما را به او برسان و بگو: حسن و حسینات پس از تو در این جهان یتیم شده‌اند. آنان با توجه به شرایط بحرانی حاکم، با صدای آهسته و کنترل شده می‌گریستند و کفن مام پرمه‌ر خویش را با باران اشکها می‌شستند و با سوز و گداز و ناله‌های جانسوز خشک می‌کردند. راستی منظره‌ای بس حزن‌انگیز و دردآلود و بسیار رقت‌بار بود، چرا که قلبها شعله‌ور بود و آتش احساسات زبانه می‌کشید، عواطف پاک فوران می‌کرد و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته بود. [صفحه ۷۵۰] در این لحظات وصف ناپذیر بود که رویدادی شگفت‌روی داد، رویدادی که قلم را توان ترسیم و تحلیل آن نیست، رویدادی که از قوانین طبیعی فراتر و بالاتر است و از ماورای آنها سرچشم می‌گیرد، رویدادی که در نوع خود شگفت‌انگیز است چرا که چیزی فراتر از قوانین طبیعی را جلوه‌گر می‌ساخت. امیر مومنان که خود در آن لحظات جانفرسا و بیادماندنی همراه و همدل فرزندان داغدیده فاطمه علیها السلام بود و در اندوه او با آنان می‌سوخت و می‌گداخت، در این مورد می‌فرماید: «اشهد الله انها حنت و انت اخر جت يديها من الكفن و ضمتهما الى صدرها مليا». «خدای را به گواهی می‌گیرم که در آن حال دخت فرزانه‌ی پیامبر از درون کفن ناله و آهی جانسوز سر داد و یکباره دستهای مبارکش را از کفن برآورد و با شوری وصف ناپذیر دو فرزند ارجمند خویش، حسن و حسین را به سینه پرمه‌ر خویش فشد». آری خواننده‌ی عزیز! این صحیح است که زندگی ظاهری بانوی بانوان در این سرای زودگذر به پایان رسیده و روح تابناک و بی قرارش، پیکر مطهرش را وداع گفته بود اما نباید فراموش ساخت که دستگاه‌های گوناگون احساسات و دریافت او از کار نیافتاده و همچنان پرتلاش و جدی ناظر بر رویدادها بود و انس و علاقه‌ی روح به بدن همچنان پابر جا بود و بر این باور هیچ دور از امکان نیست که روح پر افتخار و تابناک او در شرایط خاص و فراز و نشیبهای ویژه و براساس ضوابط مشخصی به خواست خدا در جسم تصرف نماید و به دستهای مبارک خویش فرمان دهد که کودکان ارجمندش را به سینه بچسباند. به هر حال این منظره‌ی تکاندهنده و حزن‌انگیز، موج اندوه آسمانیان را که در آن شرایط سخت، دیدگانشان به آن نقطه از گیتی یعنی خانه‌ی علیها السلام خیره شده بود. [صفحه ۷۵۱] برانگیخت، از این رو نباید شگفت‌انگیز باشد که صدای شیون فرشتگان با دیدن آن منظره‌ی غمبار و تکاندهنده در آسمان و زمین طینی افکند، به گونه‌ای که خاندان وحی و رسالت ناله‌ی آنها را بشنوند و آنها نیز با خاندان داغدار پیامبر هم ناله شوند. و نیز مانع نخواهد بود که امیر مومنان صدای جانگداز یکی از آنها را به گوش بشنود که ندا می‌دهد: «يا على! ارفعهما فلقد ابكيا ملائكة السموات و قد اشتاق العبيب الى حبيه». على جان! آن دو فرزند ارجمند «فاطمه» را از روی پیکر مطهر مادرشان بلند کن که فرشتگان آسمانها را به گریه افکندند و راستی که خدای پرمه‌ر و بنده‌نواز از دوستدار «فاطمه» است و اینک دوست در شور و شوق دوست است. و اینجا بود که امیر مومنان با قلبی شعله‌ور و با دیدگانی غرق در اشک، گام به پیش نهاد تا دو کودک ارجمندش را از روی سینه‌ی مام پرمه‌ر شان برگیرد.

### و اینک نماز..

و بدینسان مراسم کفن و حنوط آن پیکر پاک به پایان رسید و از پی آن هنگامه‌ی خواندن نماز بر دخت فرزانه‌ی بهشت فرارسید تا پس از آن به خاک سپرده شود. کسانی که مقرر شده بود در مراسم تشییع بانوی بانوان حضور یابند، در آن شب غمبار گرد آمدند و نماز را به امامت نخستین امام راستین نور بر آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها خواندند. اینان کسانی بودند که در رویدادهای شوم پس

از رحلت پیامبر، نه با دجالگران قدرت پرست، در ستم و بیدادشان بر دخت فرزانه‌ی پیامبر دست داشتند و نه با سکوت ذلت‌بار و ظالم پرور خویش جناح ارجاع طلب را یاری کرده بودند و نه موضع گیریشان بسان فرصت طلبان و معامله‌گرانی بود که با بی‌تفاوتوی و بی‌خيالی خویش به گونه‌ای با رویدادها برخورد می‌کنند که گویی نه وجودان و اندیشه و هدفی دارند و نه مسؤولیت و وظیفه‌ای. ] صفحه ۷۵۲ آری آن شایستگان در واپسین ساعتها آن شب تیره و تار نگران و ترسان، در خانه‌ی امیر مومنان گرد آمدند چرا که برنامه این بود که تشیع و خاکسپاری آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها با استفاده از تاریکی شب و با رعایت سکوت و آرامش کامل و بطور مخفیانه برگزار گردد، و همه‌ی این تدابیر نیز در جهت انجام شایسته و بایسته وصیت روشنگرانه و حکیمانه و هدفدار آن حضرت اندشیده شده بود. بر این اساس بود که شخصیتهای شایسته‌ای چون: سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، حذیفه، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبداللطبل، فضل بن عباس، عقیل، زبیر، بریده، و تنی چند از چهره‌های هاشمی در مراسم تشیع حضور یافتند و همین‌ها، آری همین‌ها پیکر فاطمه علیها السلام دخت یگانه‌ی پیامبر و یادگار گرانمایه‌ی او در میان امت اش را غریبانه و مظلومانه و ناشناس بسوی نقطه‌ای که اینک برای ما ناشناخته است، حرکت دادند. و در نتیجه آن شخصیت بلندآوازه و پرشکوه تاریخ بشر با آن موقعیت رفیع و مقام والا و شخصیت نمونه و بی‌همانندش بر اثر فشار ارجاع حاکم بسان بانوی گمنام و ناشناخته و بینوا، که گویی نه در مدینه کسی او را می‌شناسد و نه یار و یاوری دارد، شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد. آری همین شخصیت‌هایی که نامشان آمد در تشیع پیکر پاک دخت محبوب پیامبر حضور داشتند. پس از گرد آمدن یاران، امیر مومنان برای نماز بر سالار بانوان پیشاپیش آنان ایستاد و حسن و حسین در کنارش. و پیش از نماز به بارگاه خدا نیایش کرد که: بار خدایا! من از دخت محبوب پیامبرت خشنود هستم. (تو نیز خشنود باش). بار خدایا! او روزهایی را در وحشت و تنها‌ی گذراند، پس تو به مهربت مایه‌ی انس او باش. بار خدایا! بیدادگران و رهروان راه آنها از او بریدند، پس تو با وی پیوند نما. بار خدایا! او مور ستم و بیداد قرار گرفت، پس تو بسود او داوری کن چرا که تو بهترین داورانی. ] صفحه ۷۵۳ آنگاه دورکت نماز خواند و دستهای خویش را به آسمان گشود و ندا داد که: بار خدایا! این دخت محبوب پیامبرت، «فاطمه» است. همو که خودت او را از تاریکیها بسوی نور و روشنایی رهنمون گشتی. و درست در همین لحظات بود که زمین به گستره‌ی یک میل در یک میل نورباران گردید.

### چرا امیر مومنان؟

امیر مومنان بر آن حضرت نماز گذارد چرا که او «صدیقه» و «معصومه» بود. بر این باور می‌باید امام معصوم بر او نماز گذارد. می‌دانیم که نماز میت در حقیقت جلب مهر و لطف خدا بر کسی است که جهان را بدرود گفته است اما این فلسفه‌ی نماز میت برای انسانهای عادی و غیرمعصوم است، و در معصوم خواندن نماز میت، دعا برای رفت مقام و منزلت والای اوست و این تنها از وظایف معصوم دیگری است که باید بدان قیام نماید. این از دیدگاه مذهب که باید به وصیت فاطمه علیها السلام عمل شود. اما از دیدگاه خرد و منطق باید به این واقعیت اندیشید که دخت فرزانه‌ی پیامبر با آن شکوه معنوی و مقام والای انسانی خویش، به خانه‌ی رئیس حکومت وقت رفت تا حق پایمال شده‌ی خویش را در پرتو منطق و استدلال و آیات و روایات بازپس گیرد، اما شما خواننده‌ی پژوهشگر فراموش نساخته‌اید که موضع‌گیری رئیس دولت کودتا با آن حضرت چگونه حق ناپذیر بود؟ آنگاه در مسجد پدر گرانقدرش، پیامبر و در برابر انبوه مهاجر و انصار حضور یافت و آن سخنرانی پرشور و روشنگرانه را در دفاع از حق و عدالت ایراد کرد اما سوکمندانه نه از کسانی که در مسجد حضور داشتند، کسی به یاری حق پیاخاست و نه از رئیس دولت ] صفحه ۷۵۴ کودتا هیچ نشانی از حق پذیری و یاری به حق دریافت کرد. و نیز در بخش‌های پیشین از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که امیر مومنان آن بانوی حق طلب و ستم ستیز را به خانه‌ی مهاجر و انصار همراهی کرد تا آنان را برای یاری رسانی به آن زاده‌ی ستم دیده برانگیزد اما دریغ و درد که از آنان واکنشی جز بی‌وفایی و جفاکاری ندید و پیش از آن هم فاجعه‌ی غم‌انگیز یورش به فرودگاه

وحی و رسالت رخ داد و سوکمندانه آثار غمباری در بدن مطهر دخت فرزانه‌ی پیامبر بر جای نهاد که همچنان تا شهادت او ادامه یافت. واقعیت این است که موضع‌گری ناهنجار مسلمانان در برابر دخت فرزانه‌ی پیامبر و رویدادهای تاسف‌انگیز پس از رحلت نیز، اثر عمیقی در روح بلند آن حضرت بر جای نهاد. چرا که آن موضع ناهنجار و برخاسته‌ی از نا‌آگاهی و دنیاپرستی از سویی اهانتی صریح و ستمی عریان و تجاوزی آشکار به آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها به شمار می‌رفت و از دگر سو، هم شکوه و کرامت او را از میان می‌برد و هم مقام والايش را خدشه‌دار می‌سازد. و این رویدادهای تاسف‌بار چیزهایی نبود که به بوته‌ی فراموشی سپرده شد یا از میان برود، از این رو بنا‌گزیر می‌باید فاطمه علیها السلام آنگونه که تنها از درایت و شهامت او انتظار می‌رود تجاوز کاران را بخاطر زشتی کردارشان تبیه کند و حقایق تlux و وحشت‌ناکی را که می‌خواهند با دجالگری و ریاکاری پوشیده دارند، برای آگاهی عصرها و نسلها در تاریخ به ثبت برساند و این کار در آن شرایط تنها از راه محکوم ساختن سیاست زشت و ظالمانه‌ی آنان و نشان دادن انزجار عمیق از عملکردشان ممکن بود. به همین دلیل بود که بندهایی از وصیت روشنگرانه و تاریخ‌ساز آن بانوی آزاده نشانگر این حقیقت بود که او پس از غروب خورشید جهان‌افروز وجود پدرش از آن بیدادگران سخت ناخشنود و خشمگین زیست و این خشم و ناراحتی از سیاست تجاوز کارانه‌ی حاکم، تا شهادت آن حضرت ادامه داشت و تا روز رستاخیز نیز ادامه خواهد یافت. [صفحه ۷۵۵] بر این اساس است که آن بانوی پرمعنویت و ژرف‌نگر، با تدبیری بسیار هوشمندانه اجازه نمی‌دهد که آن گروه بیدادگر در مراسم نماز و تشییع پیکر پاک و خاکسپاریش حضور یابند و اجازه نمی‌دهد که بانیان ستم بر خاندان وحی و رسالت کنار آرامگاه منورش حاضر گردند و مزارش شناخته شود.

## آرامگاه ناشناخته

### اشاره

از نظر شما خواننده‌ی گرامی گذشت که فاطمه علیها السلام ضمن وصیت به امیر مومنان، از جمله از آن حضرت خواست که او را شبانه به خاک سپارد و آرامگاهش تا روز رستاخیز ناشناخته بماند. این تدبیر حکیمانه و ستم‌ستیز و روشنگرانه بدین جهت اندیشیده شد که افکار و اندیشه‌های همه‌ی مسلمانان حق‌جو و آزاده بویژه طوف کنندگان برگرد خانه‌ی کعبه و زائران حرم پیامبر و عاشقان امامان نور در بقیع را به بیدادی که بر اسلام و خاندان پیامبر و نسلهای آینده رفت، جلب کنند تا آنان پس از ورود به مدینه و پس از زیارت قبر پیامبر از قبر دخترش فاطمه پرسند اما هرچه از آرامگاه او پرسند و بجوبیند نه اثری از آن بدست آورند و نه خبری. و بدینسان با رویدادهای تlux و انحطاط‌آفرینی که جاه‌طلبان پس از رحلت پیامبر پیش آوردند، آشنا شوند.

## گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه‌ی او

آری به همین دلیل است که قبر مطهر آن حضرت از آن روز تا کنون بخاطر دیدگاه‌های متفاوت مورخان و محدثان برای مسلمانان ناشناخته است. برخی روایات به صراحت بیانگر آن است که دخت فرزانه‌ی پیامبر را در بقیع به خاک سپردن و برخی دیگر نشانگر آن است که در اطاق خویش به خاک سپرده شد. و آنگاه بر اثر توسعه‌ی مسجد پیامبر قبر مطهر دخت محبوش نیز در مسجد قرار گرفت. [صفحه ۷۵۶] اگر دیدگاه دوم درست باشد، باید پذیرفت که آن صورت قبرهایی را که امیر مومنان در شب خاکسپاری همتای گرانقدرش در بقیع ساخت، گامی دیگر در جهت تدبیر حکیمانه و مباذه‌ی خستگی‌ناپذیر فاطمه علیها السلام در جهت ناشناخته ماندن آرامگاهش بود، و بدان جهت بود که بازیگران را به اشتباه افکند و نظر آنان را از آرامگاه حقیقی دخت فرزانه‌ی پیامبر به نقطه‌ی دیگری متوجه سازد. و اگر براستی آن حضرت در بقیع هم به خاک سپرده شده باشد باز هم هدف او تامین است و

قبر مطهرش تا کنون ناشناخته و مخفی مانده است.

## در آن شب غمبار

به هر حال در آن شب غمبار قبری برای آن زهره‌ی زهراء، آن خورشید جهان‌افروز و آن لولو نورافشان، آماده شد و چهار تن از مردان هاشمی که امیر مومنان، «عباس» عمومی پیامبر، «فضل» فرزند «عباس»، و فرد چهارمی بودند. گام به پیش نهاده و با قلبی سوزان و جانی لبریز از اندوه جانکاه آن پیکر مقدس را که از فشار روزگار آب شده بود، بسوی قبر بردند. امیر مومنان وارد قبر همتای بی‌نظیر خود شد، چرا که او به انجام رساننده‌ی وصیت و تدبیر گر امور دخت فرزانه‌ی پیامبر و سزاوارترین مردم به او بود آن حضرت با دلی از اندوه پیکر در هم شکسته‌ی پاره‌ی وجود پیامبر را گرفت و در آرامگاه ابدی‌اش خوباند و آن چهره‌ی نورافشانی را که در هماره‌ی زندگی شامگاهان و بامدادان و دیگر اوقات و فرصتها، برای سجده‌گذاردن در برابر خدا به خاک نهاده شده بود، دگرباره بر خاک نهاد. آن چهره‌ی پروفوگی را که پیامبر هر شامگاه پیش از آنکه به بستر برود بوسه‌باران می‌ساخت... آری علی با دلی سوزان و غمی جانکاه آن چهره‌ی ملکوتی را بر خاک نهاد، امانت گرانبهای خویش را بر خاک سپرد و فرمود: [صفحه ۷۵۷] «یا ارض استودعک و دیعتی، هذه بنت رسول الله». هان ای زمین! ای تربت پاک و مقدس «فاطمه» اینک امانت گرانبهای خویشن را به تو می‌سپارم. بدان! که این دخت فرزانه‌ی پیامبر است... و از ششمن امام نور آورده‌اند که امیر مومنان هنگامی که پیکر پاک مادرم فاطمه را در آرامگاهش نهاد، فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و على ملة رسول الله محمد بن عبدالله صلی الله عليه و آله و سلم. و آنگاه به پیکر مقدس «فاطمه» رو کرد و فرمود: سلمتک ایتها الصديقة الى من هو اولى بك مني، و رضيت لك ما رضي الله تعالى لك. [۳۸۳]. «هان ای صدیقه»! ای بانوی بی‌همتا و شایسته کردارم! اینک تو را به کسی می‌سپارم که از من به تو نزدیکتر و شایسته‌تر است و بر آنچه خدای پر مهر برای تو بخواهد و پیشندد، از اعماق جان راضی هستم. و آنگاه این آیه‌ی شریفه را زمزمه کرد که: «منها حلقناكم و فيها نعيدهكم و منها نخرجكم تارة اخرى...» [۳۸۴]. «ما شمایان را از خاک آفریدیم و در آن بازمی‌گردانیم. و دگرباره (به هنگامه‌ی برپایی رستاخیز) شما را از آن بیرون خواهیم آورد.» حقیقت این است که نه هیچ خرد و اندیشه‌ی والایی توان آن دارد که حالت امیر مومنان را در آن لحظات سخت و وصف‌ناپذیر درک کند و میزان امواج حزن و اندوه عمیق و جانکاهی را که بر قلب مقدس او فشار می‌آورد و دریابد و نه هیچ قلم می‌تواند آن شرایط غمبار را به تصویر کشد. [صفحه ۷۵۸] آری او زهره‌ی زهراء و امانت گرانبهای خویش را به خاک سپرد و خشتها را چید، از قبر بیرون آمد و همراهان دلسوزته و اندوهزدهای که ناظر وداع امیر مومنان با پیکر مقدس دلیرترین یار و یاور و پرشاهامت‌ترین همراه و همسنگر خویش بودند، پیش آمدند تا با دلی پر درد خاک تیره را بر پیکر مطهر آن در گرانمایه‌ی رسالت بیفشنند...

## ای دریغ و درد

آری او را به خاک سپردند، همو را که شبیه‌ترین انسان از نظر سیما و سیرت و منطق و رفتار به پیامبر گرامی بود. همو را که نخستین شهید خاندان سرفراز محمد «ص» بود. همو که مجموعه‌ای از موهبتها و فضیلتها و ارزش‌های والای انسانی بود. آری ای دریغ و درد که آن حوریه‌ی انسان‌نما را در آن شب غمبار در دل خاک نهان ساختند. امیر مومنان قبر مطهر همتای گرانقدر و مام پرفضیلت فرزندانش را با شکیبایی وصف‌ناپذیری و قوت قلب شگرفی صاف و هموار کرد، گویی در آن لحظات سخت و شکننده زخم کاری قلبش گرم بود به همین جهت هم، درد را احساس نمی‌کرد. همانگونه که انسان به هنگام فرود آمدن ضربه‌ای یا زخمی بر پیکرش، در لحظات فرود درد چندانی احساس نمی‌کند بلکه پس از گذشت لحظات نخستین است که درد و رنج آن زخم کاری بر او فشار می‌آورد و او را به ناله و فریاد وامی دارد. آری تا لحظاتی پیش پیکر دخت سرفراز پیامبر در برابر دیدگان امیر مومنان بود

چه آنگاه که او را غسل می‌داد و زمزمه می‌کرد و چه آنگاه که بر قامت برافراشته‌اش کفن می‌برید، یا بر او نماز می‌گزارد و یا در دل خاک به امانت می‌سپرید. در همه‌ی این مراحل فاطمه در برابر علی علیه السلام مجسم بود و او با پیکر پاک وی بسان خودش سخن می‌گفت و دردهای جانکاه دل را می‌گشود اما اینک با چیدن خشتها [صفحه ۷۵۹] و افشاره شدن خاک بر آن در گرانمایه‌ی رسالت، دیگر خورشید وجود فاطمه علیه السلام غروب کرد و از برابر دیدگان علی نهان شد و اینجا بود که آن قهرمان بی‌هموارد فشار امواج درد و رنج و طوفان غم و اندوه را در گستره‌ی قلب خویش دریافت و درد در سخت‌ترین صورت ممکن خویش، بر او فشار آورد. راستی که آن لحظات سخت، از آن شب غمبار، برای امیر مومنان بسیار دردناک و حزن‌انگیز بود. و راستی که آن سوگ بزرگ و آن مصیبت جبران‌ناپذیری قلب پرتوان آن حضرت را سخت زیر فشار شکننده‌ی خویش گرفته بود، چرا که «فاطمه»‌اش، همسر گرانمایه‌اش، بانوی بی‌نظیر خانه‌اش، مام بی‌همتای فرزندانش را از دست داده بود. در سوگ بانوی شهیدی نشسته بود که حقوقش پایمال شده و بر او ستم و بیدادی وحشیانه رفته و بر اثر همان ستم و شقاوت تجاوز کاران، جهان را بدرود گفته و نخستین قربانی خاندان رسالت در رویارویی با ستم و بیداد داخلی بود. چرا که امیر مومنان با مرگ جانسوز «فاطمه» همتا و شریک بی‌نظیر زندگی‌اش را از دست داده و در سوگ محبوب‌ترین انسانها در نظر خود و پیامبر نشسته بود. چرا که سالار بانوان را در بهار جوانی و نخستین مرحله‌ی حیات و دوران شکوفایی و تراوت زندگی‌اش از کف داده بود. چرا که در سوگ بانوی نشسته بود که در قلمرو دین و دنیا و این جهان و آن جهان با او هماهنگ و همسنگ بود. چرا که یار قهرمانی را از دست داده بود که در سخت‌ترین شرایط و مصائب زندگی و تلخی‌های آن بسان کوهی سر به آسمان ساییده، با نهایت اقتدار او را همراهی می‌کرد. آری او حوریه‌ای انسان‌نما را اینک در دل خاک سپرده بود که در میان همه‌ی زنان عصرها و نسلها، نظیر و ماندی نداشت. و روشن بود که آن حضرت پس از فاطمه علیه السلام در کران تا کران گیتی زنی بسان او از نظر پاکی و قداست، دانش و بینش، کمال شرافت و ارزش‌های والای اخلاقی [صفحه ۷۶۰] و انسانی... هرگز نمی‌توانست بیابد و هرگز برایش ممکن نبود که پس از دخت فرزانه‌ی پیامبر روح باعظمت خویش را با بانوی دیگری قرار و آرام بخشد. و نیز آنچه فاجعه‌ی سوگ فاطمه را سهمگین‌تر و اندوه امیر مومنان را افرون‌تر و ابعاد درد و رنج آن حضرت را وسعت بیشتری می‌بخشید این بود که همسر گرانمایه‌اش به او وصیت کرده بود که مراسم تشییع پیکر پاکش شبانه و مخفیانه انجام پذیرد و آرامگاهش نیز ناشناخته و بدون هیچ نشان و اثری مخفی باشد.

### شکایت به پیامبر خدا

به همین جهت هنگامی که دست مبارک خویش را تکان داد تا خاکهای قبر را بیفشدند یکباره بیش از گذشته امواج غم و اندوه بر او روی آورد و تاب و توان را از آن قهرمان بی‌هموارد گرفت، باران اشک از دیدگان فروباراند و رو به تربت پاک پیامبر خدا آورد و اینگونه نالهی جانسوز از پرده دل سر داد: السلام عليك يا رسول الله عنى، السلام عليك عن ابنتك و زائرتك، والبائته فى الثرى بيقعتك، والمحتار لها الله سرعة اللحاق بك، قل يا رسول الله عن صفيتك صبرى، و عفى عن سيدة نساء العالمين تجلدى، الا ان فى التاسى لى بستتك فى فرقتك موضع تعز، فلقد وسدتك فى ملحوظة قبرك، بعد ان فاضت نفسك بين نحرى و صدرى، و غمضتك بيدي، وتوليت امرك بنفسى، بلى و في كتاب الله لى انعم القبول، انا الله و انا اليه راجعون. قد استرجعت الوديعه و اخذت الرحىنه، و اختلس الزهراء، فما اقبح الخضراء و الغراء، يا رسول الله!! اما حزنى فسرمد، و اما ليلى فمسهد، و هم لا ييرح من قلبي، او يختار الله لى دارك التي انت فيها مقيم، كمد مقيح، و هم مهيج، سرعان ما فرق الله بيننا، و الى رسول الله اشكوك، و ستنيوك ابنتك، بتضافر امتك على، و على هضمها حقها، فاحفها السوال، و استخبرها الحال... [صفحه ۷۶۱] درود گرم و خالصانه‌ام، ای پیامبر خدا!! و درود دخت گرانمایه و زیارت‌کنندهات «فاطمه»، بر شما باد. همو که در آرامگاه و در کنار تربت در خاک تیره آرمیده، و

خدایش زود رسیدن او به شما را برایش برگزیده است. هان ای پیامبر خدا! شکیبایی ام از فراق دخت برگزیدهات به کاستی رفت، و خویشن‌داری ام در سوگ سالار سرفراز بانوان گیتی، از دست رفت. در این غم بزرگ، جز با تاسی به راه و رسم شما که در مصیتها گریه می‌کردی و شیایی می‌ورزیدی، چه می‌توان کرد؟ راستی که غم فراق دخت گرانمایهات جانکاه است، اما با توجه به تاثر عمیق من در سوگ شما اینک جای شکیبایی و خویشن‌داری برایم هست. چرا که من با اندوهی و صفت‌ناپذیر با دست خویش تو را در آرامگاهات فرود آوردم، آن هم پس از آنکه روح مقدس و ملکوتی ات آنگاه که سر مبارکت میان گلو و سینه‌ام بود، بسوی دوست پرکشید و با دست خویش چشمان حقیقین تو را بستم و مراسم غسل و کفن و به خاک‌سپاریت را خود برگزار کردم. آری این از سنتهای خداست و جز پذیرش آن گریزی نیست. «انا الله وانا اليه راجعون» (هان ای پیامبر خدا) اینک امانت بازگردانده شد و گروگان دریافت گردید. و زهرای عزیز، از ستم و بیداد حاکم برگرفته شد و آسود. ای پیامبر مهر! از این پس چقدر آسمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابر دیدگانم زشت و ناهنجار جلوه می‌کند. ای پیامبر خدا! دیگر اندوه من همیشگی و پایان‌ناپذیر خواهد بود، و شبهایم در بی‌خوابی و بی‌قراری. [صفحه ۷۶۲] و دیگر این غم و اندوه جانکاه از گستره‌ی قلبم بیرون نخواهد رفت تا خدا همان سرای شکوهباری را که تو در آن رحل اقامت افکنده‌ای برایم برگزیند. دیگر در کران تا کران جان اندوهی جانکاه دارم و دل را خون کند و غمی گران سایه‌افکنده است که هر لحظه در جوشش و هیجان است. راستی که خدای پرمهر چه زود میان ما جدایی افکند و من از غم این فراق! به خدا شکایت می‌برم. ای پیامبر خدا! به زودی دخت فرزانهات به شما گزارش خواهد کرد که چگونه ستمکاران امت بر ضد من همداستان شدند. و بر پایمال ساختن و خوردن حق او همدست گردیدند. شما ای پیامبر خدا! حقایق را از او جویا شو و از او بخواه، و سرگذشت دین و دفتر و اوضاع و احوال را از او بپرس چه بسیار دردهایی در دل داشت که سینه‌اش بسان دیگ جوشان، می‌جوشید اما در اینجا راهی برای بازگفتن و پخش آنها نیافت. و آنها را به زودی بر شما پدر گرانمایه‌اش خواهد گفت و خدای میان او و این بیداد گران داوری خواهد کرد. که او برترین داوران و بهترین حاکمان است. اینک سلام گرم و هماره‌ی من بر شما دو تن باد، ای پیامبر خدا! سلام و درود کسی که خداحافظی می‌کند، نه سلام و درود کسی که دلتنگ و خشمگین است. چرا که اگر از اینجا و از کنار تربت «فاطمه» ام بروم نه از سر دلتنگی است، و اگر همین جا بمانم نه به انگیزه‌ی بدگمانی به آن چیزهایی است که خدا به شکیبایان و عده فرموده است. آه! آه! اما راستی که غم و اندوه هرچه گران باشد باز هم شکیبایی مبارک تر و زیباتر است. [صفحه ۷۶۳] و اگر بیم چیرگی دشمنان تجاوز کار بر ما نبود، در کنار تربت عطرآگین تو، ای دخت سرفراز پیامبر! رحل اقامت می‌افکنم. و بسان به اعتکاف نشستگان ماندن در کنار تو را برمی‌گزیدم. و همانند مادران جوان مرده در این مصیبت سهمگین می‌گریستم. هان ای پیامبر خدا! اینک دخت فرزانه و محبوت از ستم و بیداد در محضر خدا شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شد، و حقوقش با زورمداری و خشونت ربوده شد، از میراث پدری اش بطور آشکار بازداشته شد، با اینکه از رحلت شما، ای پیامبر برگزیده خدا! چیزی نگذشته است و نام و یاد جاودانه‌ی شما طراوت و تازگی دارد. اینک ای پیامبر خدا! من تنها بسوی خدا شکایت می‌برم و زیباترین و موثرترین آرامش دل در اقتدای به سیره و عملکرد شماست (که هماره درس پایداری و شکیبایی می‌دادی). پس درود بی‌شمار و مهر و برکات بی‌کران خدا بر دخت فرزانهات «فاطمه» و بر تو باد [۳۸۵]. و نیز آورده‌اند که امیر مومنان پس از به خاک‌سپاری دخت گرانمایه‌ی پیامبر هنگامی که به خانه بازگشت قلب مبارکش لبریز از اندوه شد و در خانه‌ای که دیگر فاطمه در آن نبود سخت احساس وحشت و تنهایی کرد و اینگونه به زمزمه پرداخت و شراره‌ی دل را به آسمان رها ساخت... [صفحه ۷۶۴] اری علل الدنيا على كثيرة و أصحابها حتى الممات عليل لكل اجتماع من خليلين فرقه و كل الذى دون الفراق قليل و ان افتقادى فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل [۳۸۶]. خود می‌نگرم که رنج و ناگواری‌های دنیا بر من هجوم آورده‌اند و کسی که این همه رنج و ناراحتی او را احاطه کند، هماره بیمار خواهد بود. میان دو دوست پرمهر سرانجام فراق و جدایی است. و هر چیز دیگر که جز جدایی دوست باشد، تحمل آن سهل و آسان است. و این واقعیت دردنگ که من پس

از پیامبر مهر دخت فرزانه‌اش فاطمه را از دست دادم، برترین دلیل بر این حقیقت است که در این جهان دوست و دوستی جاودانه نیست. و از ششمين امام نور آورده‌اند که فرمود: پس از شهادت مام گرانقدرم فاطمه علیها السلام، امیر مومنان هر روز کنار تربت او می‌رفت و در یکی از روزها خود را بر روی آرامگاه محبوب خویش انداخت و چنین سرود: مالی مررت علی القبور مسلمان قبر الحبیب فلم یرد جوابی [۳۸۷]. مرا چه سود که بر کنار قبرها بگذرم و بر قبر محبوب خویش سلام دهم اما او جواب مرا ندهد.

## تلashیا مذبوحانه و بی‌ثمر

### اشاره

آن شب غمبار به پایان رسید و هنگامی که با مداد از افق پدیدار شد مردم برای شرکت در تشییع پیکر پاک فاطمه علیها السلام رو به خانه‌ی امیر مومنان آوردند، اما با این خبر روپروردند که دخت محبوب پیامبر شبانه به خاک سپرده شده است. [صفحه ۷۶۵] امیر مومنان در بقیع ترسیمی از هفت قبر یا بیشتر از آنها را پدید آورد تا تربت پاک او ناشناخته بماند. مردم با دریافت این خبر بسوی بقیع که از همان روز تاکنون قبرستان مردم مدینه بود روی آوردن و با حضور در آنجا به جستجوی آرامگاه دخت فرزانه‌ی پیامبر پرداختند، اما کار بر آنان مشکل شد و تربت فاطمه علیها السلام را از قبرهایی که ترسیم شده بود نشناختند. از این رو صدای ضجه و ناله‌ی مردم به آسمان برخاست. همه به نکوهش یکدیگر پرداختند که؛ پیامبر گرامی به هنگام رحلت خویش تنها یک دختر که یادگار و امانت گرانبهای او بود در میان شما باقی نهاد آنگاه شما به گونه‌ای عمل می‌کنید که او مرگ خویش را از خدا می‌خواهد و جهان را بدرود می‌گوید و به خاک سپرده می‌شود و شمایان نه در مراسم نماز و به خاک سپاریش حاضر می‌گردید و نه تربت پاک او را می‌شناسید و می‌دانید کجاست؟!! در آنجا مقداد به ابوبکر بخورد و ضمن گفتگو در این مورد به او گفت: ما شب گذشته پیکر پاک دخت یگانه‌ی پیامبر را به خاک سپردیم. عمر با شنیدن این خبر گفت: هان ای «ابوبکر»! آیا دیروز به تو هشداد نداد که اینان در اندیشه‌ی به خاکسپاری نهانی دختر پیامبر ند؟ مقداد گفت: این کار به خاطر آن بود که آن حضرت از شما سخت خشمگین بود و ضمن وصیت به این کار، سفارش کرد که تدبیری اندیشیده شود که شما دو تن بر او نماز نگزارید «عمر» برآشت و با یورش بر او، چهره و سر او را آماج تازیانه‌ی خود ساخت که مردم گرد آمدند و او را نجات دادند اما «مقداد» شهامتمندانه در برابر زورمندان و مردمی که گرد آمده بودند ایستاد، و فریاد برآورد که: دخت سرفراز پیامبر در حالی به شهادت رسید که بر اثر ضربات بیداد و شلاق‌های ستمی که شما بر او زدید پیکرش خون آلود و خون از کمر و دنده‌اش جاری بود. [صفحه ۷۶۶] او نظاره‌گر بیدادی بود که شما در حق امیر مومنان روا داشتید و شما که با آن دو گرانمایه‌ی جهان هستی آنگونه ددمنشانه رفتار کردید، جای شگفتی ندارد که اینک مرا به جرم بازگویی وصیت روشنگرانه‌ی فاطمه به باد کنک بگیرید. [۳۸۸] «عباس» عمومی پیامبر نیز ضمن بازگویی وصیت فاطمه به آن دو گفت: مقداد درست می‌گوید. آن بانوی بهشت وصیت کرده بود که شما دو نفر بر او نماز نگذارید؛ «عمر» نهره کشید که: هان ای فرزندان هاشم! مباد که حسد دیرین خویش در مورد ما را وانهید!! عقیل رو به عمر کرد و خوشید که: به خدای سوگند که شما حسدورزترین و کینه‌توزترین مردم نسبت به پیامبر و خاندان او هستید. دیروز دخت یگانه‌ی او را با سنگدلی و شقاوت بeft آوری کنک زدید و او در حالی جهان را بدرود گفت که پیکرش بر اثر ضربات بیداد شما خون آلود بود و از شما سردمداران این ستم و بیداد سخت ناخشود. [۳۸۹] سردمداران استبداد در برابر تدبیر حکیمانه‌ی فاطمه علیها السلام سخت غافلگیر شده بودند، خیره‌سرانه گفتند بروید: چند تن از بانوان مدینه را بیاورید تا این قبرها بشکافند و پیکر مطهر دخت پیامبر را بیرون بیاورند تا بر او نماز بخوانیم و بدانیم که قبر مطهرش کجاست تا از این پس به زیارت قبرش بیاییم. آنان کوشیدند تا با این نقشه‌ی شوم تدبیر حکیمانه ستم‌سوز و روشنگرانه‌ی فاطمه علیها السلام را که با وصیت خویش اندیشیده بود بی‌اثر

ساخته و ثمره‌ی تلاشها و زحمات طاقت‌فرسای امیر مومنان در راه محترمانه نگاه داشتن تربت آن حضرت و محروم ساختن برخی دنیاداران و دنیاطلبان از درک پاداش پرشکوه نماز بر پیکر «فاطمه» را از میان بردارند. اگر جز این بود از نبش قبر به منظور نماز بر پیکر فاطمه علیها السلام چه می‌جستند؟ [صفحه ۷۶۷] آیا براستی آنان چنین می‌پنداشتند که امیر مومنان، دخت فرزانه‌ی پیامبر را بدون نماز بر پیکر مطهرش به خاک سپرده است؟ آیا این پندار خردمندانه است؟ افزون بر بی‌اساس بودن این پندار، کدامیں دین و آیین اجازه‌ی نبش قبر فردی را می‌دهد که ولی شرعی اش بنا به وصیت صریح و روشن او، بهترین و کامل‌ترین نماز را بر پیکر وی خوانده است؟ نگارنده بر این باور است که آنچه آن گروه تجاوز کار را بر این گزافگاری و شکستن آداب و مقررات دینی و در هم کوییدن معنویات و ارزشها، جرات می‌داد این فاجعه‌ی غمبار بود که آنان با دجالگری بسیار امیر مومنان را در جامعه‌ی پس از رحلت پیامبر تضعیف نموده بودند و افزون بر آن گویی آنان شمشیر ستم‌ستیز آن حضرت و دلاوری‌هایش در میدانهای جهاد و شجاعت وصف ناپذیرش را که مورد آسمانیان و زمینیان بود، اینک از یاد برده و یا خود را به فراموشی زده بودند و به همین جهت هم به خود جرات چنین شقاوت و جسارتی را می‌دادند. اما این درست است که امیر مومنان شمشیر عدالت خویش را در رویدادهای دردناکی که پس از رحلت پیامبر گرامی پیش آمد- براساس مصالحی دقیق- از نیام برنکشید و بخاطر یکپارچگی جامعه‌ی نوپای اسلامی و پراکنده نشدن مردم از محور دین و آیین، شکیایی قهرمانانه پیشه ساخت و از حق خویش گذشت اما این بدان معنا نخواهد بود که اگر آن قهرمان بی‌هموارد همه‌ی میدانها، در برابر هر رخدادی سکوت کرد، در رویارویی با هر فاجعه‌ی بزرگ و مصیت سهمگینی شکیایی پیشه خواهد ساخت! به عبارت روشن‌تر اگر امیر مومنان در محورهای مشخص و هنگامه‌های خاصی از سوی پیامبر به شکیایی سفارش شده بود، این بدان مفهوم نخواهد بود هر اهانت و شقاوتی را نیز باید با کرامت تحمل نموده و در برابر آن سکوت کریمانه پیشه سازد. [صفحه ۷۶۸]

### هشدار جدی امیر مومنان

به هر حال خبر توطئه‌ی شوم و تکاندهنده‌ای که استبداد حاکم در پی اجرای آن بود به امیر مومنان رسید و آن آزادمود عصرها و نسلها دیگر سکوت و شکیایی را روان ندانست. به همین جهت لباس زردی را که لباس رزم او بحساب می‌آمد، به منظور هشدار دادن به تجاوز کاران بر تن کرد... و شمشیر بلندآوازه‌اش «ذوالفقار» را از نیام بر کشید و در حالی که چشمان حقین و نافذش بر اثر خشم به دشمنان حق و عدالت سرخ می‌نمود و رگهای گردنش از خون غیرت انباسته بود، بسوی «بقیع» حرکت کرد. جاسوسان دستگاه غاصب حرکت قهرمانانه‌ی علی بسوی بقیع، و خشم مقدس آن حضرت، و پوشیدن لباس ویژه‌ی رزم بوسیله‌ی او را، بسرعت به توطئه‌گران گزارش کردند و درست در این لحظات نداگری ندا داد که هان ای مردم! بهوش که امیر مومنان اینک به بقیع می‌رسد، بنگرید که چگونه آمده است و به خدای توانا سوگند یاد می‌کند که اگر از قبرهای چندگانه‌ای که او ترسیم کرده است، سنگی جابجا شود، تا آخرین نفر از تجاوز کاران و توطئه‌گران را از دم شمشیر ستم ستیزش خواهد گذراند. کسانی که علیه‌السلام را می‌شناختند، هشدار او را بسیار جدی گرفتند و دیدگاه وی را مورد تصدیق قرار دادند، چرا که می‌دانستند که گرامی مرد عصرها و نسلها راستگو و راستی‌پیشه است. و گفتارش پشتونه‌ی عمل در پی دارد و بر انجام گفتارش تواناست. به همین جهت همه‌ی آنها جز یک تن، عقب‌نشینی کردند. تنها «عمر» بود که هشدار امیر مومنان را جدی نگرفت و ضمن بی‌اهمیت جلوه دادن آن هشدار، گفت: هان ای اباالحسن! چه می‌گویی؟ به خدای سوگند ما قبرها را می‌شکافیم تا پیکر مطهر «فاطمه» دخت پیامبرمان را بیاییم و بر او نماز بگذاریم. اینجا بود که مرد مردان گام به پیشنهاد و یقه‌ی لباس آن مردک جسور را گرفت و او را به زمین کویید و خروشید که: [صفحه ۷۶۹] یابن السوداء! اما حقی ترکته مخافه ان یرتد الناس عن دینهم، و اما قبر فاطمه علیها السلام فوالذی نفس علی بیده، لئن رمت و اصحابک شیئا من ذلک لاسقین الارض من دمائکم!! هان ای بی‌ریشه و تبار! اگر دیدی که از حق

پایمال شده‌ی خویش با کرامت گذشت، بدان جهت بود که از دل زدگی و گریز مردم از دین بخاطر زشت و ظالمانه شما ترسیدم، نه بخاطر ترس از شما مردنمایان. اما در مورد قبر مطهر فاطمه چنین نخواهد شد به خدایی که جان علی در کف قدرت اوست سوگند! اگر تو و یاران تجاوز کارت بخواهید دست به آن بزنید و آن را نبش کنید، زمین را از خون پلیدتان سیراب خواهم ساخت. «ابوبکر» پیش آمد و گفت: یا بالحسن! تو را به حرمت و شکوه پیامبر و عزت و اقتدار خداوند عرش سوگند که در این مورد به کاری که ناخوشایند تو باشد دست نخواهیم یازید. و امیر مومنان او را رها کرد و مردم نیز رفتند و دیگر کسی هوس نبش قبر و پیاده کردن نقشه‌ی شوم استبداد را به سر راه نداد. [۳۹۰]. و بدینسان وصیت روشنگرانه و ستم‌ستیز دخت فرزانه‌ی پیامبر در پرتو شمشیر عدالت شوی گرانمایه‌اش به انجام رسید و تا همیشه باقی ماند.

### امیر مومنان در سوگ فاطمه

اگر راه و رسم جامعه‌ها و تمدن‌ها و عواطف و احساسات پاک انسانی به سوگواری بر مردگان و شهیدان حکم می‌کند و همگان چنین کاری را بسنده می‌شمارند، بی هیچ تردید دخت فرزانه‌ی پیامبر بیش از هر شخصیت برجسته و انسان وارسته‌ای درخور [۷۷۰] چنین سوگواری و تجلیل و ستایشی است. همانگونه که درخور این حق بزرگ است که هم در دوران حیات و هم پس از شهادت جانسوزش مورد تقدیر و ستایش و تکریم قرار گیرد و از شکوه و عظمت و معنویت او تجلیل بعمل آید. راستی که او شایسته‌ی آن است که مردم آزاده و بافرهنگ در شهادت جانسوزش، به عزای عمومی بنشینند. در غم از دست دادن او سخت غمده و اندوه‌گین گردن. بر او سیلا布 اشک روان سازند و ناله‌های جانکاه سر دهنند و راه و رسم افتخار آفرین او را بشناسند و آن را در همه‌ی ابعاد زندگی بپویند. واقعیت این است که سوگواری بر مردگان و شهیدان بیانگر عواطف انسانها و نشانگر اظهار درد و رنج بخاطر فقدان آنها و ترسیم کننده‌ی تاسف و تاثر مردم بر فردی است که جهان را بدرود گفته و سرانجام نشانگر میزان تاثیر مرگ او در بازماندگان و مصیبت‌زدگان است. با توجه به این حقایق و نکات ظریف است که امیر مومنان باید آنگونه که شایسته و بایسته است در سوگ همسر گرانمایه‌اش سوگواری کند و با سوز و گداز و ناله بر او، دردها و غم‌های درونی خویش در آن فاجعه‌ی تکاندهنده و دردناک را، از دل بیرون بپراکند، چرا که آن حضرت بیش از هر کس دیگر به عمق فاجعه‌ی شهادت فاطمه علیها السلام آگاه است، و اوست که آنگونه که شایسته و بایسته است به مژه‌های گسترده‌ی شخصیت الهی و معنوی و علمی و اجتماعی همسر والا و همتای محبوب زندگی اش آگاه است و قدر و متزلت وصف ناپذیر او را می‌داند، به همین جهت هم اثرگذاری شهادت جانسوز فاطمه علیها السلام در او از هر کس دیگری عمیق‌تر و تکاندهنده‌تر است. از این رو جای هیچ شگفتی ندارد که امواج غم و اندوه او موج برداشته و اینگونه فوران کند و خطاب به همتای عزیز و محبوب خویش اینگونه بسراید: نفسی علی زفاتها محبوسه یا لیتها خرجت مع الزفات لا خیر بعد ک فی الحیاء و انما ابکی مخافه ان تطول حیاتی... [صفحه ۷۷۱] فاطمه جان من، با آه و ناله‌اش زندانی است، ای کاش که این جان به همراه آه و ناله‌ها از این کالبد پر می‌کشید و بیرون می‌آمد. پس از تو (ای دخت سرفراز پیامبر) هیچ خیری در این زندگی نیست و من تنها بر این گریانم که مبادا زندگی ام پس از تو بطول انجامد. و نیز اینگونه بسراید: اری علل الدنیا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل... اینک امواج رنج و ناراحتی‌های این جهان را می‌نگرم که مرا احاطه کرده‌اند و روشن است که دارنده‌ی این همه درد و رنج تا لحظات بدرود گفتن این جهان در رنج و بیماری خواهد بود. همسر پرمه ر و آزاده‌ام ر به یاد می‌آورم و شب تیره را به بامداد روشن می‌رسانم. تو گویی که من چنین تعهد سپرده‌ام که همه‌ی رنجها و دردهای گذشته‌ام را بخاطر آورم. آری میان هر دو دوست صمیمی، سرانجام فراق و جدایی خواهد بود، و هر چیز دیگری جز فراق و جدایی اندک و آسان است. و این غم بزرگ که من پس از پیامبر مهر «احمد»، «فاطمه» ام را از دست داده و در سوگ او نشسته‌ام، خود دلیل آن است که دوست و دوستی در این جهان، جاودانه نخواهد بود. و نیز اینگونه زمزمه کند: فراقک

اعظم الاشیاء عندي و فقد ک فاطمہ ادھی الشکول... فاطمہ جان! دوری و جدائی تو در نظر من سهمگین‌ترین چیزهاست. و از دست دادن شخصیت شکوهباری چون تو ای دخت پیامبر! سخت‌ترین فراق‌ها و از دست دادن دوستان است. از این پس بر دوست پرمه ر و پر صداقی که در بهترین راه گام سپرد، با حسرت خواهم گریست و با اندوه بسیاری سوگواری خواهم نمود. [صفحه ۷۷۲] هان ای چشم! باران اشک بیار و مرا یاری کن چرا که غم و اندوه همیشگی است و هماره بر دوست پرمه ر خواهم گریست. و اینگونه اندوه درونی را رها می‌کند: حبیب لیس یعدله حبیب و ما لسواه قلبی نصیب حبیب غاب عن عینی و جسمی و عن قلبی لا یغیب چه دوستی! دوستی که بسان و هموزن او نخواهد بود و در گستره‌ی قلب من برای کسی جز اوه بهره‌ای نیست. دوست گرانمایه‌ای که از برابر دیدگان و دسترس من ناپدید شد، اما هرگز از افق قلب من، این دوست سرفراز و پرمه ر غروب نخواهد کرد. و اینگونه با روح بلند و تابناک او زمزمه می‌کند: مالی و قفت علی القبور مسلماً قبر الحبیب فلم یرد جوابی احیب مالک لا ترد جوابنا انسیت بعدی خلله الاحباب [۳۹۱]. خدایا مرا چه شده است که بر کنار قبرها بایstem؟ مرا چه سود که به قبر منور دوست پرمه ر سلام و درود نثار کنم، اما پاسخ خویشتن را از او نشنوم؟ محبوب دل من! چرا جواب مرا نمی‌دهی؟ آیا براستی پس از من راه و رسم دوستان را به بوته فراموشی سپرده؟ یکی از نویسنده‌گان در این مورد آورده است که: پس از شهادت دخت گرانمایه‌ی پیامبر، امیر مومنان از مردم دوری گزید. به گونه‌ای که جز برای نماز و زیارت مزار پیامبر بیرون نمی‌آمد و هماره در خانه بود. «عمار» آورده است که روزی به خانه‌ی سalarm، امیر مومنان رفت و پس از اجازه‌ی ورود، [صفحه ۷۷۳] وارد خانه‌ی آن حضرت شدم اما دیدم آن وجود گرانمایه با قلبی آکنده از اندوه و مصیبت زانوی غم بغل کرده است و دو نور دیده‌اش، حسن و حسین در سمت راست و چپ آن پدر پرمه ر نشسته‌اند و او به حسین که خردسال‌تر است می‌نگرد و باران اشک فرود می‌یارد. آن منظمه به گونه‌ای غمبار و جگرسوز بود که باران اشک امام نداد و ساعتی به سختی گریستم. هنگامی که گریه‌ام فروکش کرد و سوز دل آرامش یافت، گفتم: سرورم اجازه سخن می‌هید؟! فرمود: بگو عمار چه می‌گویی؟ گفتم: سالار من! شما مردم را در رخدادهای مصیبت‌بار به شکیایی فرامی‌خوانید، پس این اندوه طولانی و عمیق چرا؟ امیر مومنان روی به من کرد و فرمود: عمار! شکیایی و آرامش در سوگ شخصیت گرانمایه‌ای که من در سوگ او نشسته‌ام، سخت گران است. حقیقت این است که من با از دست دادن همسنگ و یاوری چون فاطمه‌ام، گویی تازه پیامبر خدا را از دست داده و به سوگ او نشسته‌ام. چرا که وجود گرانمایه‌ی او مایه‌ی شکیایی و آرامش خاطرم بود. او بود که وقتی لب به سخن می‌گشود، گوش جان را از صدای دلنواز پیامبر لبریز می‌ساخت. و من تنها با شهادت او و گرفتار آمدن در فراقش، رحلت و جدائی پیامبر را احساس کردم. عمار! گران‌تر و سهمگین‌تر از شهادت آن محبوب خدا و پیامبر، برایم این بود که وقتی او را برای مراسم غسل در جایگاه غسل نهادم، دیدم یکی از استخوانهای پهلویش بر اثر ستم و بیداد مهاجمان شکسته و پهلویش از ضربات تازیانه‌ی شقاوت پیشگان کبود گشته است اما آن یار فرزانه و پرمه ر اینها را از من پوشیده داشته تا مباد اندوه جانکاهم بیشتر شود. [صفحه ۷۷۴] عمار! دیدگانم بر چهره‌ی حسن و حسین او نمی‌افتد جز اینکه گریه راه گلولیم را می‌بندد و بر دخت ارجمندش زینب نظاره نمی‌کنم که در سوگ مادر گریان است، جز اینکه بر او رقت می‌برم و قلبم شعله‌ور می‌گردد و گریه امام نمی‌دهد [۳۹۲].

## تاریخ شهادت بانوی بانوان

### اشاره

اگر مورخان در تاریخ شهادت بانوی بانوان یا در سالهای زندگی پرافتخارش، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند شگفت‌انگیز نیست همانگونه که در مورد تاریخ ولادت آن حضرت و طلوع خورشید جهان‌افروزش که آیا پیش از بعثت بوده است یا پس از آن، و نیز

در باره‌ی میزان عمرش پس از رحلت پیامبر دستخوش اختلاف نظر شده‌اند. برای نمونه ۱- «یعقوبی» بر این اندیشه است که: بانوی بانوان پس از رحلت پدر گرانمایه‌اش تنها به مدت یک ماه یا اندکی بیشتر در این جهان زیست، و این کمترین میزانی است که در این مورد آمده است. ۲- و دیدگاه دیگری بیانگر آن است که آن حضرت پس از رحلت پدرش پیامبر حدود چهل روز در این جهان زندگی کرد. ۳- دیدگاه سوم نشانگر آن است که آن حضرت هفتاد و پنج روز پس از پیامبر در این سرای فانی و زودگذر زندگی کرد. ۴- و دیدگاه چهارمی این مدت را نود و پنج روز قلمداد می‌کند. ۵- و دیدگاه‌های دیگری که در خور توجه نیستند، شش تا هشت ماه نیز گفته‌اند. [صفحه ۷۷۵]

## در روایات

در این مورد از امامان نور روایاتی رسیده است که هماره بیش از دیدگاه مورخان و سیره‌نویسان مورد اعتماد و اعتبار بوده است و آن روایات در این مورد دارای این پیام هستند. ۱- در «دلائل الامامة» از ششمین امام نور آمده است که: دخت فرزانه‌ی پیامبر در روز سه‌شنبه سوم جمادی‌الثانی به سال یازدهم هجری جهان را بدرود گفت. ۲- در «بحار الانوار» از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که: در رحلت پیشوای بزرگ توحید، دخت گرانمایه‌اش فاطمه، هیجده بهار و هفت ماه از زندگی را پشت سر نهاده بود. ۳- و نیز از پنجمین امام نور آمده است که: بانوی بانوان به هنگام شهادت هیجده سال و هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرده بود و همین دیدگاه را کلینی در کتاب کافی نیز آورده است. به هر حال این واقعیت روشن را نمی‌توان انکار کرد که هر سال ده‌ها هزار مجلس سوگواری به مناسبت شهادت جانسوز فاطمه علیها السلام در کران جهان اسلام بویژه در مناطقی که دوستداران خاندان وحی و رسالت و رهروان راه آنان زندگی می‌کنند، در مساجد و خانه‌ها و دیگر مراکز برپا می‌شود و به احترام سالروز شهادت برترین بانوی جهان هستی انواع و اقسام غذایها و خوردنی‌ها، سخاوتمندانه اتفاق می‌گردد و در این روزهای حزن و اندوه که به نام مبارک فاطمه علیها السلام «ایام فاطمیه» مشهور است سخنوران و دانشمندان بر فراز منبرها از ویژگیهای اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی، از زندگی سراسر افتخار و لبریز از فضیلت‌ها و شایستگی‌ها و موهبت‌ها و درخشندگی‌های [صفحه ۷۷۶] او سخن می‌گویند و پایان‌بخش سخنان خویش را نیز ذکر مصیبت آن حضرت قرار داده و بر ستم و بیدادی که بر او رفت اشاره می‌کند و گوشه‌ای از دردها و رنجهایی را بیان می‌کنند که آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها برای حراست از دین و دفتر و در راه مبارزه‌ی اساسی با ارجاع و استبداد به جان خرید. [صفحه ۷۷۷]

## موقوفات و صدقات او

### اشاره

۱- موقوفات و صدقات جاریه این بوستانها از کجا؟ ۲- شکوه فاطمه در روز رستاخیز نگرشی بر روایات در این مورد ۳- فاطمه علیها السلام و شفاعت با شما خواننده‌ی گرامی قرآن و شفاعت شفاعت در این جهان ۴- توسل به فاطمه برای تقرب به خدا ۵- زیارت فاطمه علیها السلام ۶- خیل سرایندگان در رثای فاطمه و دیگر پایان بحث و... [صفحه ۷۷۸]

## موقوفات و صدقات جاریه

### اشاره

دخت فرزانه‌ی پیامبر دارای هفت بوستان بودند که همه‌ی آنها را در راه تقرب بیشتر به خدا و پیوند با نزدیکان و بستگان که مورد

سفارش و خشنودی اوست، به فرزندان عبدالمطلوب و هاشم وقف کرد و نظارت و سرپرستی آنها را به ترتیب به امیر مومنان، حضرت مجتبی، و امام حسین، واگذار نمود و مقرر فرمود که پس از این سه بزرگوار بزرگترین فرزند امام حسین، این کار را به عهده گیرد و پس از او نیز به همان ترتیب فرزند بزرگ از این تبار مسؤولیت را به انجام رساند. لازم به یادآوری است که وقف‌نامه‌ی آن بنوی فرزانه نزد فرزند گرانمایه‌اش، پنجمین امام نور حضرت باقر موجود بوده است که در کتاب «کافی» بدینصورت آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم این وصیتی است که «فاطمه» دخت «محمد» پیامبر خدا در مورد بوستانهای هفتگانه‌ی خویش می‌نماید. این بوستانها عبارتند از: ۱- «عواطف» ۲- «ذلال» [صفحه ۷۷۹] ۳- «برقه» ۴- «میت» ۵- «حسنه» ۶- «صافیه» ۷- «ام ابراهیم» و سرپرستی و تدبیر امور آنها را به امیر مومنان و پس از آن بزرگوار به ترتیب به گرامی‌فرزندم حسن و آنگاه به حسین و پس از او به بزرگترین فرزند او می‌سپارم تا در راه خدا پسندانه‌ای از آنها بهره گیری شود. در این مورد «مقداد» و «زبیر» را نیز گواه می‌گیرم این وصیت را امیر مومنان به خواست من می‌نگارد. [۳۹۳].

### این بوستانها از کجا؟

چگونه این بوستانهای هفتگانه به سالار بانوان رسید و آنها را از کجا آورد؟ در این مورد «سه‌مودی» در «تاریخ مدینه» آورده است که: یکی از دانشمندان یهود «بنی‌نصریم» پس از شناخت اسلام و پیامبر به راه و رسم او گرایید و آنگاه در پیکار «احد»، جان را در راه دوست نشار کرد. او پیش از شهادت خویش این بوستانهای هفتگانه را که از آن او بود طبق وصیتی روشن به پیامبر گرامی واگذار کرد و پیامبر گرامی نیز در سال هفتم هجرت، آنها را به دخت فرزانه‌اش بخشید و تنها هنگامی که میهمان به او می‌رسید یا نیازی در این مورد پیش می‌آمد، از محصول آنها به اندازه‌ی رفع نیاز بهره می‌گرفت و بقیه از آن دخت فرزانه‌اش بود. سالار بانوان بر وقف بوستانهای هفتگانه‌ی خویش از دارایی شخصی خود [صفحه ۷۸۰] به هر کدام از همسران پیامبر نیز دوازده «اوقيه» وجه نقد طبق وصیت خویش واگذار کرد و هر کدام از زنان بنی‌هاشم و «امامه» دختر خواهرش را نیز همانگونه مورد مهر و بخشایش خویش قرار داد. [۳۹۴].

### شکوه فاطمه در روز رستاخیز

#### اشاره

اگر برخی از مدعیان اسلام حریم حرمت سالار بانوان را در زندگی اش رعایت نکردند و با قساوت بسیار انواع رنجها و نارحتی‌ها را به او چشاندند و در برابر موضع حق طلبانه و عدالت خواهانه‌اش به تجاوز و سرکوب و خشونت و زورمداری بی‌رحمانه دست یازیدند، در حقیقت نه حرمت آن دخت بهشت را پاس داشتند و نه شکوه و عظمت پدر گرانمایه‌اش را. نه حرمت آیات قرآن، نظیر آیه‌ی «تطهیر»، «مباھله»، «مودت» و سوره‌ی «هل اتی» را که در ترسیم شخصیت والای او و شوی گرانقدرش امیر مومنان و فرزندان ارجمندش دو سالار جوانان بهشت فرود آمده بود رعایت کردند و نه وصیت پدر گرانقدرش در مورد او را که فرمود: «حرمت و شکوه هر شخصی با رعایت میزان حرمت و عظمت فرزندانش ارزیابی می‌گردد». و نیز این سخن پیامبر را که فرمود: «فاطمه بضعة منی، من آذاها فقد آذانی». «فاطمه پاره‌ی وجود من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است.» و نظیر این سخنان سرنوشت‌سازی را که پیامبر گرامی در مورد شخصیت والای دخت یگانه‌اش بیان فرمود تا امت، وجود ارزشمند او را بشناسد و حرمت او را پاس دارند. [صفحه ۷۸۱] آری دریغ و درد که آنان همه‌ی آیات و روایات را در مورد آن حضرت به فراموشی سپردند و در نتیجه هنگامی که دخت عدالتخواه پیامبر در برابر دجالگریهای دولت غاصب به آنان روی آورد و از آنان برای مبارزه‌ی با بیداد و تجاوز

و دفاع از دین و دفتر و حقوق و آینده‌ی جامعه، یاری خواست، وی را تنها نهادند و در برابر خواسته‌ی عادلانه و انسانی و خداپسندانه‌ی او، نه واکنش مثبتی نشان دادند و نه با او هم‌دل و هم‌سخن شدند. با همه‌ی اینها خدای پرمهر مقام والای دخت فرزانه‌ی پیامبر را پاس داشت و در مورد او چیزی فروگذار نکرد، چرا که در کتاب ستوده شده‌اش قران شریف، یاد او را گرامی داشته و موقعیت والای او را به گونه‌ای اوج بخشیده است که هیچ بانوی از بانوان برگزیده جهان هستی را آنگونه اوج نبخشیده است. آری خدای پرمهر فاطمه را به عنوان سالار بانوان عصرها و نسلها برگزید. افزون بر همه‌ی این والایی‌ها و موقعیت ممتاز دخت محبوب پیامبر در این جهان، بزودی خدای پرمهر، شکوه و عظمت وصف ناپذیر او را در سرای دیگر و در روز رستاخیز بر جهانیان آشکار خواهد ساخت. در آن روزی که بیدادگران با روی سیاه محسور خواهند گشت، آن روزی که ستمکاران دو دست خویشن را به دندان خواهند گزید، آن روزی که خدای عادل همه‌ی فرعون‌های خود کامه‌ی جامعه‌ها و امتها را در حالی که آن سیه روزان در حضیض ذلت و حقارت‌اند، و اندوه و هراس و وحشت آن روز سهمگین آنان را از خود بیخود ساخته و هر یک زشتکاری‌ها و رسوایی‌ها و عملکرد ننگبار خویش را به یاد می‌آورند گرد خواهند آورد. و پرونده‌ی آکنده از جنایات و هتك حرمتها و بیدادگری‌های آنان در مورد دوستان خدا، و به راه انداختن سیلاج خون از شایستگان و به باد دادن خونها و به ذلت کشیدن خوبان و نیکان را بر همگان خواهد خواند. [صفحه ۷۸۲] در آن روزی که شخصیت دروغین زورمندان خود کامه و دبدبه و تقدس و شکوه ساختگی آنان ذوب شده و بسان دود و بخار محو می‌گردد، امکانات آنان نابود می‌شود و قدرت‌نمایی و مانور از آنها سلب می‌گردد. آری آن روز است که شکوه و عظمت وصف ناپذیر و مقام والا و موقعیت پرفراز دخت پاک و پاکیزه و درست اندیش و شایسته کردار پیامبر، در بارگاه خدا آشکار خواهد شد. راستی که آن روز چه روز بزرگ، شگفت‌انگیز، دهشتناک و بهت‌آوری خواهد بود!! در آن روز وصف ناپذیر، پیام آوران خدا از دل زمین و از آرامگاه‌هایشان برانگیخته شده و بسوی میعادگاه ابدی محسر رهسپار خواهند گشت. تمامی انسانها با هر دین و آینین و رنگ و چهره و ره‌آورد و عملکردی برانگیخته خواهند شد. همه‌ی امتها و جامعه‌ها و تمدنها هر کدام با قانون و راه و رسم خویش خواهند آمد. و کوتاه سخن اینکه؛ به بیان قرآن، جهانیان یکسره از آغاز آفرینش انسان تا فرجام تاریخ در آنجا حضور بهم خواهند رسانید. «و حشر ناهم فلم نغادر منهم احدا». [۳۹۵]. «و ما همه را برای حساب گرد خواهیم آورد و یک تن را نیز رها نخواهیم ساخت». آن روز حتی جنینی که سقط شده است به خواست خدا در چهره‌ی انسان کامل برانگیخته می‌شود. در آن روز سهمگین، بیشتر مردم عریانند و همگان پابرهنه. همگی بر صحرای محسر گرد می‌آیند و هفتاد هزار صف فشرده و طولانی که از دورترین نقطه‌ی مشرق تا دورترین نقطه‌ی غرب امتداد خواهند یافت، تشکیل می‌گردد. [صفحه ۷۸۳] آری در آن روز وصف ناپذیر است که شخصیت شکوه‌بار حضرت زهراء علیها السلام در برابر دیدگان نگران و وحشت‌زده‌ی اهل محسر آنگونه که زینده است، جلوه خواهد نمود.

### نگرشی بر روایات در این مورد

در این مورد روایات انبوی را بسیاری از دانشمندان اهل سنت در کتابهای خویش آورده‌اند، که باید آن دسته از روایاتی را نیز که دوستداران خاندان وحی و رسالت از امامان نور روایت کرده‌اند، بر آنها افزوود. اما چون ترسیم تمامی آنها بحث را بسیار گسترده می‌سازد، اینک به برخی از آنها نظر می‌افکنیم و می‌گذریم: ۱- حاکم نیشابوری در «مستدرک صحیحین» به اسناد خویش از امیر مومنان آورده است که می‌فرماید: «اذا كان يوم القيمة نادى مناد من وراء الحجاب: يا اهل الجمع غضوا ابصاركم عن فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و سلم حتى تمر». [۳۹۶]. از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «هنگامی که رستاخیز برپا می‌گردد، یکباره نداگری از ورای حجاب ندا می‌دهد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محسر! دیدگانتان را برهم نهید تا «فاطمه» دخت سرفراز پیامبر بگذرد. ۲- همین روایت را «ابن اثیر» [۳۹۷] و «گنجی شافعی» [۳۹۸] و «ذهبی» [۳۹۹] و «همدانی» [۴۰۰] با اندک اضافه‌ای از

امیر مومنان به نقل از پیامبر گرامی، آورده‌اند که می‌فرماید: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که: هان ای مردمی که در روز رستاخیز گرد آمدید! دیدگان خویش را فروبندید تا دخت فرزانه‌ی محمد، فاطمه با جامه‌ی رنگین شده به خون حسین علیه‌السلام از اینجا بگذرد. [صفحه ۷۸۴] آنگاه بانوی بانوان، پایه‌ی عرش را می‌گیرد و می‌گوید: بار خدایا! تویی فمانروای عادل و پراقتدار، اینک میان من و کسانی که فرزندم را به شهادت رساندند، داوری فرما، و آنگاه پیامبر افزود که: به پروردگار کعبه سوگند! که خدا براساس سنت من در مورد شکایت دخترم «فاطمه» داوری خواهد فرمود. پس از آن به بارگاه خدا روی می‌آورد که: «بار خدایا! شفاعت مرا در مورد کسانی که در سوگ «حسین» خالصانه سوگواری نمودند و گریه کردند، بپذیر». و خدای پرمه‌ر به او اجازه می‌دهد تا همه‌ی سوگواران و گریه‌کنندگان حقیقی برای «حسین» را شفاعت کند. افرون بر کسانی که نامشان آمد، انبوهی دیگر از دانشمندان اهل سنت همچون: ۱- «زرندی» در «نظم در الرسمطین» ۲- «متقی هندی» در «كتزالعمال»، ج ۱۳، ص ۹۳ ۳- «هیثمی» در «مجمع الزوائد»، ج ۶، ص ۲۱۲ ۴- «ابن صباح در «الفصول المهمة»، ص ۲۳۷ ۵- «ابن ابیالحدید» در «شرح نهج البلاغه» ۶- «ابن حجر» در «لسان المیزان»، ج ۳، ص ۷۲۳ ۷- «سیوطی» در «الخصائص»، ج ۲، ص ۲۶۵ ۸- «کنانی مصری» در «تنزیه الشریعه المرفوعه» ۹- «نبهانی» در «الفتح الكبير» و «جواهر البحار» ۱۰- «شافعی» در «المناقب» ۱۱- «ملا علی قادری» در «جمع الوسائل» ۱۲- «قدوی» در «ینابیع الموده» ۱۳- «شبراوی» در «الاتحاف بحب الاشراف» [صفحه ۷۸۵] ۱۴- و «شبلنجی» در «نورالابصار» این روایت را آورده‌اند. ۳- «و نیز ابی‌نعمیم» [۴۰۱] و «ابن حجر هیثمی» [۴۰۲] و دیگران این روایت را از «ابی‌هریره» آورده‌اند. و نیز «خوارزمی» [۴۰۳] در این مورد از «ابوایوب انصاری» می‌افزاید که: پیامبر خدا فرمود: «در روز رستاخیز ندا دهنده‌ای از اعماق عرش ندا می‌دهد که هان ای گردآمدگان! سرهای خویش را به زیر افکنید و دیدگان برهم نهید تا دخت سرفراز «محمد» از صراط بگذرد.» آنگاه پیامبر می‌افزاید که: «پس از آن ندا، دخترم «فاطمه» به همراه هفتاد هزار فرشته‌ای که بسان برق می‌درخشنده، از صراط عبور می‌کند.» این روایت را «قرمانی» در «اخبار الدول»، و «طبری» در «ذخائر العقبی»، و «ابن صباح مالکی» در «الفصول المهمة»، و «صفوری» در «نزهة المجالس» و... آورده‌اند. و نیز این روایت از «ابن عمر» و «ابی سعید خدری» نیز روایت شده است. ۴- و نیز بسیاری از دانشمندان اهل سنت از پیامبر خدا آورده‌اند که فرمود: «دخترم «فاطمه» در روز رستاخیز سوار بر شتر «اعضاء» یا «قصوی» (که مرکب ویژه‌ی پیامبر است) وارد صحرای محشر می‌گردد.» [صفحه ۷۸۶]

## فاطمه و شفاعت

### اشارة

روایات بسیاری در منابع مورد قبول شیعه و اهل سنت موجود است که همه‌ی آنها به شفاعت دخت فرزانه‌ی پیامبر در روز رستاخیز تصریح می‌کند. که برای نمونه به برخی نظر می‌افکنیم. ۱- از «جابر بن عبد الله انصاری» آورده‌اند که: به پنجمین امام نور حضرت باقر گفتم: فدایت گردم! تقاضا می‌کنم روایتی در شکوه و عظمت مام گرانمایه‌ات فاطمه علیه‌السلام برایم بفرماید که هرگاه آن را برای دوستداران شما خاندان وحی و رسالت بازگفتم، شادمان شوند. حضرت باقر روایتی به نقل از پدران گرانمایه‌اش آورد که پیامبر خدا فرمود: هنگامی که روز رستاخیز فرامی‌رسد برای پیام آوران خدا منبرهایی از نور برپا می‌گردد که در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود. سپس خدای پرمه‌ر می‌فرماید: هان ای پیامبر برگزیده‌ام! سخن بگو! و من سخنرانی تازه‌ای خواهم کرد که حتی پیامبران و سفیران خدا نیز همانند آن را نشینیده باشند. سپس منبرهایی برای جانشینان پیامبران برپا می‌شود و در میان آنها منبری برای جانشین راست من «علی» نصب می‌گردد که از همه‌ی منبرها پر فرازتر است. آنگاه خدا به او دستور سخن می‌هد و او خطبه‌ای

می‌خواند که هیچ یک از جانشینان پیامبران خدا تا آن روز خطبه‌ای همانند آن را نشنیده‌اند. سپس برای فرزندان پیامبران، منبرهایی از نور برپا می‌شود و در آن میان برای دو فرزند ارجمند و دو گل بوستان زندگی من حسن و حسین، منبری برپا می‌شود و از آنان خواسته می‌شود سخن بگویند و آن دو نیز هر کدام بیانی خواهند داشت که هیچ یک از فرزندان پیامبران نشنیده‌اند. [صفحه ۷۸۷] از پی آنان نداکنده‌ای که جز فرشته‌ی وحی نیست، ندا می‌دهد که: «فاطمه» دخت محظوظ پیامبر کجاست؟ سپس «فاطمه» بر پای می‌ایستد... از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک کرامت و شکوه از آن چه کسی است؟ پیامبر و امیر مومنان و دو فرزند ارجمندان پاسخ می‌دهند: از آن خدای یکتا. خدای می‌فرماید: ای گردآمدگان در صحرای محشر! اینک من شکوه و عظمت را برای پیامبر برگزیده‌ام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین این برگزیده‌ترین بندگانم قرار دادم. هان ای گردآمدگان در صحرای محشر! سرها را به زیر افکنید و دیدگان را برهم نهید که این «فاطمه» دخت محظوظ پیامبر می‌باشد که بسوی بهشت پر طراوت و زیبا می‌خراشد. آنگاه فرشته‌ی وحی مرکبی از مرکب‌های بهشت را که دو سوی آن از انواع زیور و دیباچ آراسته و مهارش از لولو تازه و زین آن از مرجان است می‌آورد و آن مرکب در برابر «فاطمه» زانو می‌زنند و آن حضرت بر او می‌نشیند. سپس خدای پرمه ریکصد هزار فرشته در سمت راست و یکصد هزار فرشته در سمت چپ آن گسیل می‌دارد و یکصد هزار فرشته را موظف می‌سازد که دخت پیامبر را بر روی بالهای خویش سوار کنند و حرکت دهند تا او را با این شکوه به بهشت برسانند. هنگامی که به درب بهشت می‌رسد، می‌ایستد و به پشت سر خویش می‌نگردد. ندا می‌رسد که هان ای دخت پیامبر محظوظ من! چرا وارد بهشت نمی‌شوید؟... پاسخ می‌دهد: پروردگار! دوست دارم مهر و کرامت شما بر من، در چنین روزی [صفحه ۷۸۸]

بهتر و روشن‌تر از همیشه جلوه کند و منزلت و مقام من در بارگاه تو برای همگان شناخته شود. ندا می‌رسد: هان ای دخت حبیب من! بازگرد و پشت سر خویش نظاره کن، هر کس در گستره‌ی قلبش مهر تو یا یکی از فرزندان شایسته‌ی تو است برگیر و او را وارد بهشت ساز. آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: هان ای «جابر» به خدای سوگند که مادرم «فاطمه» آن روز رهروان و دوستداران خویش را بسان پرنده‌ای که دانه‌های سالم و خوب را از میان دانه‌های فاسد و بد بر می‌چیند، در یک لحظه بر می‌گزیند و پس از آن تمامی دوستدارانش به همراه او بسوی بهشت خدا روان می‌شوند. هنگامی که بر درب بهشت می‌رسند بر دلهای آنان الهام می‌گردد که بایستند و دل به خدا بسپارند... چنین می‌کنند. در این هنگام است که از جانب خدا ندا می‌رسد که: هان ای دوستان من! چرا ایستاده‌اید! مگر نه اینکه «فاطمه» دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟ پاسخ می‌دهند: بار خدایا! دوست داریم در این روز بزرگ قدر و بهای بندگی خدا و ارادت به خاندان رسالت را بنگریم و ارزش ما شناخته شود. ندا می‌رسد: دوستان من! پشت سر خویش را بازگردید و بنگرید که چه کسی شمایان را در برابر ارادت و محبت شما به دخت فرزانه‌ی پیامبر، دوست می‌داشت؟ بنگرید که چه کسی به شما بخاطر دوست داشتن «فاطمه»، اطعام و اکرام می‌کرد؟ چه کسی شما را بخاطر عشق معنوی به او، لباس می‌پوشانید؟ چه کسی شما را بخاطر ارادت قلبی به او، آب گوارا می‌نوشانید؟ و چه کسی غیبت غیبت‌کننده را بخاطر داشتن مهر «فاطمه» از شما رد می‌کرد و از [صفحه ۷۸۹] ما دفاع می‌نمود... آری دست همه‌ی اینان را برگیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید. [۴۰۴] .۲- در همین مورد از «ابن عباس» آورده‌اند که می‌گوید: از امیر مومنان شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر خدا روزی نزد دخت فرزانه‌اش فاطمه آمد و او را اندوه‌گین دید، از او پرسید: «ما حزنک یا بنیه؟» دخترم! چه چیز تو را اندوه‌زده ساخته است؟ پاسخ داد: «یا اباء ذکرت المحشر، و وقوف الناس عراة يوم القيمة!» پدر جان! روز تکاندهنده‌ی محشر را به یاد آوردم که مردم در آن روز بر همه برانگیخته خواهند شد. پیامبر فرمود: «یا بنیه انه لیوم عظیم و لکن اخبرنی جبرئیل عن الله...» آری دخت فرزانه‌ام راستی روز سهمگینی است، اما فرشته‌ی وحی از جانب خدا برایم پیام آورد که: نخستین کسی که زمین شکافته شده و از دل خاک بر می‌خیزد، من خواهم بود و از پس آن شوی گرانمایه‌ات امیر مومنان. آنگاه خدا فرشته‌ی وحی را هفتاد هزار فرشته بسوی آرامگاه تو گسیل می‌دارد و بر فراز آرامگاه هفت قبه نور زده می‌شود. سپس «اسرافیل» با سه جامه‌ی نور بر کنار آرامگاه می‌رسد و بر

بالای سرت ایستاده و تو را با نهایت احترام ندا می‌دهد که: «ای دخت گرانمایه‌ی محمد برخیز که روز برانگیخته شدن توست.» و شما در نهایت امنیت و آرامش و در پوشش کامل برمی‌خیزی، «اسرافیل» آن جامه‌های بهشتی را به تو تقدیم می‌دارد و تو آنها را می‌پوشی. از پی آن فرشته‌ی دیگری به نام «روفائل» مرکبی از نور که زمام آن از لولو تازه است و بر آن هودجی از طلاست آن [صفحه ۷۹۰] را برای شما می‌آورد و تو در شکوهی و صفت‌ناپذیر، بر آن مرکب نشسته و همان فرشته‌ی رحمت زمام ان را در دست می‌گیرد و پیشاپیش تو هفتاد هزار فرشته‌اند که در دستهایشان پرچم‌های تسبیح و ستایش خدادست. با حرکت بسوی صحرای محشر، هفتاد هزار حوریه به استقبال تو می‌شتابند و با نظاره بر تو، شادمانی می‌کنند. در دست هر کدام از آنها وسیله‌ی خوشبوکننده‌ای از نور است که از آنها بوی خوش «عود» بی‌آنکه آتشی باشد فضا را عطرآگین می‌سازد و بر سرshan تاج‌هایی از گوهر ناب است که با زبرجد سبزآزین یافته‌اند. [۴۰۵]. ۳- از پنجمین امام نور آورده‌اند که فرمود: از «جابر بن عبد الله انصاری» شنیدم که می‌گفت، پیامبر گرامی می‌فرمود: «هنگامی که روز رستاخیز فرامی‌رسد دخت یگانه‌ام «فاطمه» بر مرکبی از مرکبهای بهشتی نشسته و به صحرای محشر روی می‌آورد... در آن هنگام است که در طرف راست او هفتاد هزار فرشته و در سمت چپ وی نیز به همین شمار از فرشتگان خدا او را همراهی می‌کنند. فرشته‌ی وحی زمام مرکب او را گرفته و با رساترین ندای خویش ندا می‌دهد که: هان (ای گردآمدگان در صحرای محشر)! چشم برهم نهید تا دخت گرانمایه‌ی محمد بگذرد. و آن روز است که تمامی پیامبران و سفیران خدا، صدیقان و راستی‌پیشگان و شهیدان به احترام او و در برابر ندای فرشته‌ی وحی، دیدگان خویش را برهم می‌نهند تا آن بانوی بی‌همتا بگذرد. ... در این شرایط حساس ندا می‌رسد که: هان ای بندی محبوب من! و ای فرزند بندی محبوب و پیامبر برگزیده‌ی من! از من بخواه تا هر آنچه خواستی، ارزانی ات گردد و در مورد هر کس که می‌خواهی شفاعت نما، که شفاعت پذیرفته است. [صفحه ۷۹۱] آنگاه ندا می‌رسد که: به اقتدار و شکوه سوگند! که از هیچ ستم و ستمکاری نخواهم گذشت. فاطمه علیها السلام رو به بارگاه خدا می‌گوید: خداوند! نسل من، دوستداران و رهروان راه من، دوستداران و پیروان نسل شایسته‌کردارم، آنها را مورد عنایت خویش قرار ده. آنگاه است که از بارگاه خدا ندا می‌رسد که: کجا یند فرزندان و رهروان راه «فاطمه» و دوستداران و پیروان نسل پاک و سرفراز او؟ اینجاست که آنان در حالی که فرشتگان رحمت آنها را در برگرفته‌اند، می‌آیند و فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان همگی را تا بهشت پرطراوت و زیبای خدا رهنمون می‌گردد. [۴۰۶]. ۴- و از پیامبر گرامی در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «لا يحزنهم الفزع الاكبير» آورده‌اند که فرمود: در روز رستاخیز دخت ارجمند «فاطمه» به بهشت پرطراوت و زیبای خدا وارد می‌شود و در پرتو شکوه او نسل سرفراز و شیعیان راستین او نیز وارد می‌گرددند و نیز کسی که شیعه‌ی آن حضرت نیست اما دوستدار واقعی نسل او و شیعیان حقیقی اوست و به آنان برای خشنودی خدا خدمات بزرگی انجام داده است؛ و این تاویل آیه است که می‌فرماید: دلهره‌ی بزرگ روز رستاخیز آنان را اندوهگین نمی‌سازد. [۴۰۷]. و نیز اینان هستند که قرآن می‌فرماید: و آنان در میان آنچه از نعمت‌های بهشت دلهایشان بخواهند ماندگارند. [۴۰۸]. [صفحه ۷۹۲]

### با شما خواننده‌ی گرامی

پس از ترسیم برخی از این روایات درست و معترض و صریح در شکوه معنوی فاطمه علیها السلام و شفاعت او، که از نظرتان گذشت، اینک با نگارنده باش و با بهت و حیرت بسیار به برخی پندارها و بدعتها و بافتحهای بی‌اساس و فریبنده بنگر که چگونه با آیات قرآن و روایات رسیده از پیامبر، که اصل شفاعت دوستان ویژه‌ی خدا را طرح می‌کند، به مبارزه و مخالفت برخاسته‌اند، و در افراط کاری خویش، تا جایی پیش رفته‌اند که حتی شفاعت پیامبر گرامی را نیز انکار نموده و نفی می‌کنند. این کچاندیشان می‌پندارند با این شیوه‌ی منحط خویش از یکتاپرستی و توحیدگرایی دفاع می‌کنند، چنانکه گویی اصل شفاعت که یک اصل قرآنی و اسلامی است، با توحیدگرایی و یکتاپرستی ناسازگار، و یا پذیرش آن بسان دعوت به شرک و ارتجاج است.

## قرآن و شفاعت

اینک در این فرصت کوتاه تنها به برخی از آیات قرآن در این مورد نظر می‌افکنیم تا روشن شود که «شفاعت» یک اصل قرآنی و اسلامی است و نمی‌توان در آن تردید را داشت. ۱- قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه.» [۴۰۹]. چه کسی جز به اذن او در نزد وی شفاعت می‌کند؟... ۲- و می‌فرماید: [صفحه ۷۹۳] «و لا یشفعون الا لمن ارتضى.» [۴۱۰]. جز کسانی که خدا از آنان خشنود باشد، شفاعت نخواهد کرد... ۳- و می‌فرماید: «ما من شفيع الا باذنه.» [۴۱۱]. جز به اجازه و اذن او شفاعت کننده‌ای نخواهد بود. ۴- و می‌فرماید: «لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا.» [۴۱۲]. جز آنکه با خدای پرمه ر پیمانی بسته باشد، همه و همه از شفاعت بی‌بهارند. ۵- و می‌فرماید: «يومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن.» [۴۱۳]. در آن روز شفاعت سود نمی‌دهد مگر اینکه خدای پرمه ر اجازه دهد. ۶- و می‌فرماید: «و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له.» [۴۱۴]. شفاعت نزد خدا سود نمی‌دهد مگر درباره‌ی کسی که او اجازه دهد. ۷- و می‌فرماید: «لا تغنى شفاعتهم شيئا الا من بعد ان ياذن لمن يشاء.» [۴۱۵]. و چه بسیار فرشتگان در آسمانهایند که شفاعت آنها سود نمی‌دهد مگر پس از آن که خدا برای هر کس که خود می‌خواهد اجازه دهد و خشنود باشد. آری خواننده‌ی عزیز، اینها نمونه‌های روشن از آیات قرآن است که به روشنی [صفحه ۷۹۴] به درستی شفاعت به اذن خدا، صراحة دارد و شفاعت را برای شفاعت کنندگان اثبات می‌کند. هان ای مردم مسلمان! براستی آیا این آیات قرآن برای اثبات این واقعیت که شفاعت نمودن دوستان خاص خدا یک اصل قرآنی است، بسنده نیست؟

## شفاعت در این جهان

آیاتی که ترسیم گردید نشانگر درستی شفاعت در سرای آخرت به اذن خدا و اجازه‌ی اوست و همانگونه که شما خواننده‌ی عزیز نگریستی به شفاعت نمودن دوستان خاص خدا تصریح می‌کند، اما آیا آنان در این جهان نیز می‌توانند شفاعت کنند یا نه ساخت است برای روشن شدن این بخش از بحث باید به آیات دیگری نظر افکینم که این موضوع را به روشنی بیان می‌کند و ثابت می‌نماید که آنان در این سر نیز از جانب خدا به این مقام مفتخر شده‌اند که به آنان حق شفاعت، دعا برای دیگران، طلب آمرزش و بخشایش از خدا ارزانی شده است که برخی از این آیات به عنوان حسن ختم بحث، ترسیم می‌گردد. ۱- برای نمونه قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفرو الله و استغفرو لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما.» [۴۱۶]. و اگر هنگامی که مرتکب گناه شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، به یقین خدا را توبه‌پذیر و پرمه ر می‌یافتد. این آیه شریقه به روشنی بیانگر این واقعیت است که گناهکاران از آنگاه که با ندامت و توبه و پشیمانی به پیشگاه پیامبر خدا بروند و برای آمرزش خواهی از بارگاه خدا به او [صفحه ۷۹۵] تسلیم جویند و پیامبر برای آمرزش آنان اقدام کند و از خدا بخواهد، آنگاه است که خدا را توبه‌پذیر و پرمه ر خواهند یافت و مورد بخشایش خدا قرار خواهند گرفت. اینک سخن این است که اگر براستی شفاعت خواهی از پیامبر شرک گرایی و شریک تراشیدن برای خدا است، در این صورت هر گز نمی‌باید چنین کسانی خدا را توبه‌پذیر و پرمه ر بیابند چرا که خدای فرزانه طبق وعده‌اش در قرآن هر آن کس را که به او شرک ورزد هر گز مورد بخشایش قرار نخواهد داد. و نیز در ترسیم سرگذشت فرزندان «یعقوب» می‌فرماید: «يا ابانا استغفر لنا ذنبنا انا كنا خاطئين.» [۴۱۷]. گفته‌ی هان ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاكارانیم. و آنگاه پاسخ پیامبری چون «یعقوب» در این مورد تفکرانگیز است که فرمود: «سوف استغفر لكم ربی» [۴۱۸]. «به زودی برای شما از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.» این آیات نشانگر درخواست صریح فرزندان یعقوب از آن حضرت است که برای آنان طلب آمرزش کند. چرا که آنان خطاكارند و او نیز پاسخ می‌دهد که به زودی چنین خواهد کرد. ۳- و می‌فرماید: «... و استغفر لذنبك و لله ممنين

و المومنات». [۴۱۹]. برای گناه خود و برای گناه مردان و زنان با ایمان آمرزش بخواه...۴- و می‌فرماید: «و صل عليهم ان صلاتک سکن لهم». [۴۲۰]. برای آنان دعا کن، چرا که دعای تو مایه‌ی آرامش آنهاست. [صفحه ۷۹۶] ۵- و می‌فرماید: «من يشفع شفاعه حسنة يك من نصيب منها». [۴۲۱]. هر کس در کار شایسته‌ای شفاعت کند، از آن برای او بهره‌ای خواهد بود... واقعیت این است که این بحث، هم توضیح بیشتری را می‌طلبد و هم فرصت و مجال گسترش تری را، اما در کتاب حاضر بیش از این نمی‌توان به این بحث پرداخت. امید که خدای فرصت و توفیق دیگری ارزانی دارد.

## توصیل به فاطمه برای تقرب به خدا

خدا در قرآن شریف می‌فرماید: «أولئك الذين يدعون إلى ربهم الوسيلة». [۴۲۲]. آنان کسانی هستند که خودشان (برای تقرب) به پروردگارشان وسیله می‌جویند... ۱- «حاكم حسكاني حنفي» در مورد آیه‌ی شریفه از «عکرم» آورده است که گفت: «هم النبي و على فاطمة و الحسن و الحسين». [۴۲۳] منظور از این خداجویان یکتاپرست عبارتند از: پیامبر گرامی، امیر مومنان، فاطمه، دخت گرانمایه‌ی پیامبر و دو ریحانه‌ی بوستان او حسن و حسین. ۲- و نیز از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: خدای جهان آفرین هنگامی که جهان را آفرید، انوار مقدس «محمد» و «علی» و «فاطمه» و «حسن» و «حسین» را به او نمایاند، آنگاه به او وحی فرمود که: «إينان پنج شخصيت شايسته و وارسته‌ای هستند که من پنج نام از نام‌های خویش را برای آنان برگرفتم... از این رو: [صفحه ۷۹۷] من «محمود» هستم و این بندۀ بزرگزیده‌ام «محمد»، من «علی» هستم و این بندۀ گرانمایه‌ام «علی»، من «فاطر» هستم و این دخت شایسته‌ی پیامبر «فاطمه»، من «احسان» هستم و این بندۀ شایسته‌ام «حسن»، من «محسن» هستم و این بندۀ گرانقدرم «حسین» است... هان ای آدم! از این رو اگر خواسته‌ای از من داشتی به این پنج وجود گرانمایه توسل جو. آنگاه پیامبر افروز: «نحن سفينة النجاة، من حاد عنا هلك، فمن كانت له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت...». [۴۲۴]. ما خاندان رسالت کشتی نجات هستیم، هر کس به ما نزدیک شود از نگونساری دنیا و آخرت نجات خواهد یافت و هر کس از ما دوری جوید و سر ناسازگاری داشته باشد، نابود می‌گردد. از این رو هر کس خواسته‌ای از بارگاه خدا دارد باید به ما خاندان وحی و رسالت توسل جوید و بوسیله‌ی ما بخواهد... ۳- و نیز آورده‌اند که فاطمه علیها السلام فرمود: و خدایی را خالصانه ستایش کنید که بخاطر شکوه و عظمت اش تمامی کسانی که در آسمان و زمین هستند، برای تقرب به بارگاه او وسیله می‌جویند، و ما خاندان وحی و رسالت در میان آفریدگان او، وسیله‌ی تقرب به بارگاه او، بندگان خاص و محرم اسرار و مظهر قداست او، و دلیل روشن و آشکارش در نهان بودن او از بندگان، و میراث پیام آورانش هستیم. ۴- از حضرت عسکری آورده‌اند که فرمود: «نحن حجة الله على الخلق، و فاطمة حجة علينا». [۴۲۵]. ] صفحه ۷۹۸] ما حجت خدا بر مردم هستیم و فاطمه دخت گرانمایه‌ی پیامبر حجت او بر ما. ۵- و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که دچار بیماری و تب شدید گردید و برای شفای خویش به فاطمه علیها السلام توسل جست تا آن حضرت شفای فرزند گرانمایه‌اش را از بارگاه خدا بخواهد. آن حضرت بر بستر بیماری به گونه‌ای با صدای رسام گرانمایه‌اش فاطمه را صدا می‌زد که صدای مبارکش در خانه شنیده می‌شد و می‌فرمود: «يا فاطمه بنت محمد!». [۴۲۶] ۶- و نیز از امور تجربه شده برای برآمدن خواسته‌ها از بارگاه خدا، این دعاست که باید ۵۳۰ مرتبه با اخلاص خوانده شود تا با توصل به فاطمه علیها السلام، خداوند خواسته‌ها را برآورد. «اللهم صل على فاطمة و ابيها و بعلها و بنيها عدد ما احاط به علمك».

## زیارت فاطمه

۱- از جابر بن عبد الله انصاری آورده‌اند که: پیامبر خدا می‌فرمود: «... و من زار فاطمه فکانما زارني». [۴۲۷]. و هر کس فاطمه را زیارت کند، چنان است که گویی مرا زیارت کرده است. ۲- یزید بن عبدالمملک [۴۲۸] از پدر بزرگش آورده است که: به محضر

مبارک دخت بی‌همتای پیامبر وارد شدم و او پیش از من سلام گفت و از دلیل رفتنم پرسید، پاسخ دادم: برای ثواب و پاداش و برکت به خانه‌ی خاندان وحی و رسالت رفته‌ام. [صفحه ۷۹۹] فرمود: پدرم پیامبر مرا آگاهی بخشید که: «من سلم علیه و علی ثلاثة ایام، اوجب الله له الجنۃ». [۴۲۹]. هر کس بر آن وجود گرانمایه و بر من سه روز درود گوید، خداوند بهشت را بر او واجب می‌سازد. پرسیدم: در زمان حیات ظاهری شما و پیامبر؟ فرمود: هم در زمان ظاهری ما در این جهان، و هم پس از رحلت به سرای آخرت. ۳- از امیر مومنان آورده‌اند که فاطمه فرمود: «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا فاطمه من صلی علیک غفرانه له، و الحقة بی حیث کنت من الجنۃ». [۴۳۰]. پیامبر گرامی به من فرمود: فاطمه جان! هر کس بر اساس آگاهی و اخلاص و برای خشنودی خدا بر تو درود فرستد، خداوند او را مورد بخایش خویش قرار داده و در بهشت پرطراوت و زیبا، در همسایگی من او را جای خواهد داد. ۴- و مرحوم سید بن طاووس ضمن آوردن این زیارت‌نامه برای بانوی بانوان روایت کرده است که: «... من زارها بهذه الزيارة و استغفر الله غفرانه له و ادخله الجنۃ». هر کس فاطمه علیها السلام را با این جملات عارفانه و حق‌شناسانه زیارت کند و به بارگاه خدا توبه آورد و طلب آمرزش کند، خدای پرمه را مورد آمرزش قرار داده و وارد بهشت می‌سازد. زیارت‌نامه‌ی مورد نظر این است: «السلام علیک یا سیده نساء العالمین»، [صفحه ۸۰۰] السلام علیک یا والدۃ الحجج علی الناس اجمعین، السلام علیک ایتها المظلومة الممنوعة حقها. ثم قال: «اللهم صل علی امتك و ابنة نبیک و زوجة وصی نبیک، صلاة تزلفها فوق زلفی عبادک المکرمين من اهل السماوات والارضین». [۴۳۱]. و برای آن حضرت چند زیارت‌نامه‌ی دیگر از حضرت جواد و دیگر امامان نور آمده است که در کتابهای دعا و زیارات ترسیم شده است.

## خیل سرایندگان در رثای فاطمه

### اشاره

واقعیت این است که شکوه و عظمت فاطمه علیها السلام و فضیلتها و امتیازات آن حضرت از یک سو، و از دگر سو امواج مصیبت و فشار و سرکوب و بیدادی که پس از رحلت پیامبر بخاطر دفاع از دین و دفتر و حقوق امت بر آن حضرت وارد آمد، به تنهایی کافی بود که امواج عواطف و احساسات وصف ناپذیر انسانی و مذهبی را بسود اهداف بلند و آرمانهای والای او برانگیزد و دلها و جانها را کانون مهر و محبت آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها سازد. از این رو هیچ جای شگفتی ندارد که خیل سرایندگان و شاعران از روزگاران پیش تاکنون انبوھی از مدیحه‌ها و سرودها و اشعار جالب و پرمحتوای خویش را، به زبانهای گوناگون به ترسیم شخصیت والا و ویژگیهای ارزشمند اخلاقی و انسانی و معنوی او اختصاص دهند و بدینوسیله شناخت و محبت و ارادت خویش را به آن بزرگ بانوی جهان هستی و دخت محبوب پیامبر به نمایش گذارند. آری خیل شاعران و مدیحه‌سرایان هنگامی که وجودانهایشان تکان خورده و ذوق‌ها و استعدادهایشان شکوفا می‌گردد و عواطف و احساساتشان می‌جوشد و روان [صفحه ۸۰۱] می‌گردد و درست در بهترین شرایط و فرصت روحی و ذهنی خویش قرار می‌گیرند، آنگاه است که بهترین سروده‌های خویش را در ستایش شخصیت والای فاطمه می‌سرایند و در دنیاک ترین و حزن‌انگیزترین مرثیه‌ها را در سوگ آن حضرت تنظیم می‌نمایند. آخر کدامین شاعر هدفدار و آگاه است که دردها و رنجهای جانسوز و تکاندهنده‌ی فاطمه علیها السلام را در راه حق و عدالت دریابد و در همان حال امواج عواطف و احساساتش به جنبش و جوشش بر نخیزد؟ و کدامین انسان آگاه است که موهبت‌ها و امتیازات و ویژگیهای موجود در کران تا کران زندگی و رفتار و گفتار بانوی بانوان را درک کند و آنگاه یافته‌های خویش را با زبان لطیف و رقیق شعر در چشم‌انداز دیگران نگذارد؟ چرا تنها از کسی چنین خمودی و عقب‌ماندگی و تعصب ساخته است که شعورش به یخ‌زدگی و جمود گراییده و یا دستگاه دریات فکری اش از کار افتاده و احساسات و عواطف انسانی اش را کد شده

باشد. در غیر این صورت از هیچ شاعر فرزانه و دانشمند و هدفداری سکوت در برابر آن همه شکوه و عظمت، آن امتیازات والایی‌ها و تحمل آن همه درد و رنج برای آزادی و آزادگی و عدالت... نشاید. چرا که ارزشها و زیبایی‌های معنوی زندگی نورافشان دخت فرزانه‌ی پیامبر، گستره‌ی قلب هر انسان آزاده و دارنده‌ی هر جان پاک و حقجوبی را شیفته و شیدای خویش می‌سازد و درست از این خاستگاه است که شاعران و سرایندگان آگاه و هدفدار در برابر شکوه و عظمت فاطمه علیها السلام موضع‌گیری تحسین برانگیز و درخور ستایشی دارند. بویژه شاعران و سرایندگانی که در این یکی چند قرن اخیر در قالب شعر و به زبان سروده در برابر مقام والای معنوی و انسانی آن حضرت سر تعظیم فرود آورده و شعر و مدیحه سروده‌اند. اینان - که خدای پاداش شکوهمندی ارزانی‌شان دارد، - براستی شکوفاترین و پرمحتواترین آیات و نشانه‌های دوستی و ارادت را با زیباترین و لطیف‌ترین تعبیر [صفحه ۸۰۲] به ثبت رسانده و آنها در قالب دلنشیں و حزن‌انگیز سروده و مدیحه و مرثیه ریخته‌اند. راستی که آنان را همین پاداش شکوهبار بستنده است که پاداششان همان بهشت پر طراوت و زیبایی باشد که خدا به پرواپیشگان و عده فرموده است و شما خواننده‌ی پژوهشگر در صورتی که بخواهی و بدانها مراجعه کنی، می‌توانی ادبیات بلند مرتبه، زیباترین و مترقبی‌ترین تعبیرها و برترین سطح اندیشه را در هر بیت از این سرودها و قصیده‌ها بیابی، تو گویی که هر بیت از این قصیده‌ها خود قصیده‌ی دلنشیں و جانبخش و پرمحتوازی است. و اینک بجاست که به پاره‌ای از دسته گلهای مهر و عشق خاندان وحی و رسالت بویژه دخت فرزانه‌ی پیامبر فاطمه علیها السلام که شاعران و سرایندگان، آنها را در دفتر جاودانه‌ی تاریخ به ثبت رسانده و برای عصرها و نسلها به یادگار نهاده‌اند نظر بیفکنیم. برای نمونه: الف - مرحوم «شیخ کاظم ازری» که خدای او را غرق در مهر و لطف خویش سازد در قصیده‌ی زیبا و تحسین برانگیزش در این مورد اینگونه می‌سراید: نقضوا عهد احمد فی اخیه و اذا اقوا البتول ما اشجاها يوم جائت الى عدى و تيم و من الوجد ما اطال بکاها فدنت و اشتكت الى الله شکوى و الرواسى تهتز من شکواها... ۱ - آنان پیمان پیامبر را در مورد برادر گرانمایه‌اش گستنده و به دخت فرزانه‌اش «بتول» درد و رنجی که دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد، چشانند. ۲ - آن روزی که آن حضرت بسوی ابوبکر و عمر آمد، بر او ستم و بیدادی رفته بود که گریه‌اش را طولانی می‌ساخت. ۳ - به انان نزدیک شد، اما بخاطر حق‌ستیزی آنان به خدا شکایتی جانسوز کرد، شکایتی که از آن، کوههای سر به آسمان ساییده به لرزه آمدند. [صفحه ۸۰۳] ۴ - من نمی‌دانم آنگاه که آن گروه تجاوز‌کار آن حضرت را در حالی که در خانه‌اش بود و چادر بر سر نداشت، تهدید کردند و ترسانندند، براستی در اندیشه‌ی دشمنی با پدر گرانمایه‌اش بودند یا شوی ارجمندش؟ ۵ - آن بانوی اندیشمند و دلسوز، آن گروه بیدادگر را به کامل‌ترین و شایسته‌ترین شیوه‌ی ممکن اندرز داد، تو گویی این پیامبر گرامی است که دگرباره لب به سخن گشوده و مردم را پند و اندرز می‌دهد. ۶ - اینها کتابهای آسمانی است، از اینها بپرسید یا آنها را بنگرید و مطالعه کنید تا دریایید که همه‌ی آنها در مورد قانون ارث سخن می‌گویند. ۷ - و بیانگر این واقعیت هستند که توصیه و سفارش خدا در مورد قانون «ارث» یک اصل جهانشمول و همگانی است و نشانگر این حقیقت که ارث از آن نزدیکان است. ۸ - آنگاه که او سخنان جانبخش خویش را بسان بارانی بر کویر دلها باراند، قلبها به آرامش گرایید و چیزی نمانده بود که کینه‌ها و دشمنی‌ها از گستره‌ی دلها زدوده شود. ۹ - آن فرزانه‌ی عصرها و نسلها خروشید که: هان ای مردم! در مورد ما و حقوق و امنیت ما و اقتداء بر ما بھوش باشید، چرا که میوه‌های جانبخش بستان خدای بزرگیم. ۱۰ - برای ما از گنجینه‌ها و خزان غیب بهره‌های شکوهباری است و آنان که راه یافته‌اند از آن بهره‌های معنوی ما بهره گرفته‌اند. ۱۱ - هان ای مردم! کدامین دخت پیامبری است که پدرش او را از میراث محروم ساخته است که دخت پیامبر ما دومین نفر باشد؟ ۱۲ - راستی چگونه این پیرمرد مرا از حق خویش بازمی‌دارد و ارث را به تاراج می‌برد، آن هم بوسیله‌ی روایات دروغینی که خود بهم بافته است! ۱۳ - راستی چگونه سالار ما پیامبر، این نکته را به ما سفارش نفرموده، اما همین نکته را بی‌آنکه ما را در جریان بگذارد، به «ابوبکر» سفارش فرموده است؟ [صفحه ۸۰۴] ۱۴ - آیا آن بزرگوار ما را درخور هدایت و راهیابی ندید، اما «ابوبکر» را شایسته‌ی هدایت دید و هدایتش کرد؟ ۱۵ - یا اینکه ما را در میان امت

گمراه ساخت، آن هم پس از آنکه می‌دانست به خطاب خواهیم رفت؟<sup>۱۶</sup> - اینک در مورد دو بیدادگری که حقوق ما را پایمال ساختند و حرمت پیامبر را بی‌آنکه ذرہ‌ای رعایت کنند، شکستند و ضایع ساختند، خودتان انصاف دهید و داوری کنید. ب- و بزرگ‌مرد فقه و فلسفه، آیت‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی که مهر و بخشایش خدا بر او باد در ستایش و در سوگ درخت محبوب پیامبر فاطمه علیها السلام اینگونه سروده است: جوهرة القدس من الكثر الخفي بدت فابت عاليات الا حرف وقد تجلی من سماء العظمة في عالم الاسماء اسمی کلمه بل هي ام الكلمات المحكمة في غيب ذاتها، فكانت مبهمة مائمه العقول الغر، بل (امايتها) وهو علة العلل روح النبي في عظيم المترلة وفي الكفاء من لا كفولة... ۱- گوهری پاک و پرقداست از گنجینه‌ی نهان آشکار گردید و با خود نشانه‌های قدرت خدای توانا را آشکار ساخت. ۲- و براستی که با ظهور فاطمه علیها السلام شکوه و عظمت الهی در عالم نامها، برترین واژه و نشان خدا جلوه گر شد. ۳- نه، بلکه او اصل و اساس کلمات محکم خداست که در غیب ذات خویش ناشناخته بود. ] صفحه ۸۰۵[ ۴- او مام پرفضیلت پیشوایان اندیشه و خرد برجسته و درخشندۀ، بلکه فراتر از آن مام پدرش پیامبری بود که خود راز اصلی آفرینش است. ۵- او روح بزرگ پیامبر در شکوه و والای، و در زندگی همشان و همتای ابرمردی بود که همتایی ندارد. ۶- او در اوج لطافت و ظرافت نمایان شد، در ظرافتی فراتر از آن که دیده شود. ۷- در برترین و شایسته‌ترین شرایط پدیدار گشت، چرا که او در حقیقت چکیده‌ی همه‌ی روزگاران بود. ۸- او در اوج کمال جلوه کرد، و در دنیایی از زیبایی و کمال پرتوافکن ساخت. ۹- او در جهان ما حوریه‌ای است در سیمای انسان و در اوج صعود محور خردّها و مام امامان نور است. ۱۰- وجود گرانمایه‌ی او و جوب را به بهترین شکل در امکان به نمایش می‌نهد. ۱۱- در قلمرو دایره‌ی وجود و کران تا کران هستی برتر از وجود گرانمایه‌ی «طاهره» نشاید. ۱۲- از هر رسم و نامی مصون و محفوظ بوده و در کتابهای آسمانی نام گرانمایه‌اش به رمز نوشته شده است. ۱۳- راستی‌پیشه و راستگویی که بسان او نیست و حقایق و واقعیات را بسان دری گرانمایه در اوج صداقت و راستی از دهان خویش می‌باراند. ۱۴- به آن وجود نورافشان و با طلوع او بود که رمز ظهور حق در جهان آشکار گردید. ۱۵- او «بتول»، (پاک و پاکیزه) و «عذرًا» بود، درست بسان «مریم» پاک، اما از آن هم برتر بود نه با او یکسان. ۱۶- چرا که او سالار بانوان عصرها و نسلها و «مریم» «کبری» است. این حقیقتی روشن است و بر آگاهان پوشیده نیست. ] صفحه ۸۰۶[ ۱۷- هان ای پیامبر خدا! و ای پدر گرانمایه‌ی «عقول عشره» بشارت باد بر این پاره‌ی تن پاک و پاکیزه‌ات. ۱۸- به او که رگ حیات جهان هستی و مایه‌ی طراوت و خرمی فردوس در باغهای بهشت پر طراوت و زیباست. ۱۹- چهره‌ی درخشان او مشعل هدایت است، و شکوه و زیبایی کران تا کران وجود او از همین پیشانی درخشانش شناخته می‌شود. ۲۰- در زندگی پر برکت و در چهره نورافشان او و در چشم دوستان خاص خدا، دو چشم‌هی جوشان آب حیات موج می‌زند. ۲۱- هان ای چکیده‌ی آفرینش! ای پیامبر بزرگ و برگزیده! ای پیامبر جوانمردی و شکوه و بزرگی! بر چنین دخت فرزانه‌ای باز هم بشارت باد. ۲۲- به او که مام شکوه‌بار کتاب، دخت محبوب وحی، تدبیرگر خانه‌ی علم و دانشگاه راستین تفسیر و تاویل قرآن بود. ۲۳- دخت یگانه‌ی پیامبر، نخستین و شریف‌ترین آفریده‌ی خدا بود و دومین شخصیت قلب طنیده‌ی هدایت، و قلب دو جهان بود. ۲۴- دریایی مواج و بی‌کرانه‌ی بخشش، نقطه‌ی بهم پیوستن دو دریای رسالت و امامت، عالم وجود، یعنی پس از امیر مومنان نسخه‌ی تک بود. ۲۵- دخت یگانه‌ی پیامبر، نخستین و شریف‌ترین آفریده‌ی خدا بود و دومین شخصیت عالم وجود، یعنی پس از امیر مومنان نسخه‌ی تک بود. ۲۶- او مرکز پنج نور مقدس بود و محور وجود گرانمایه‌ی نه امام بلندمرتبه و والا. ۲۷- بخاطر شکوه‌بارترین و موهبتهای ارزش‌نده‌ای که به تو ارزانی شده است، دنیا دنیا تبریک و تهنیت بر تو باد ای سالار انسانیت. ۲۸- طاووس بوستان انس با روحی که از ارواح قدس بر او دمیده شده بود، بسوی تو پر کشید. ۲۹- از بهشت نامها و وصف‌ها و پاکی که فراتر از ستایش و ثناگویی است. ] صفحه ۸۰۷[ ۳۰- همو که ارواح پاک از بوی خوش او آرامش یافت و جانها از نسیم دل‌انگیز وی به جنبش درآمدند. ۳۱- در همه‌ی جهان هستی هر انسان آگاهی در پرتو وجود او و بوسیله‌ی او به خود آمده و جهان بسان شبه‌هایی بود که در او روح دمیده شد. ۳۲- زمین و هر آنکه در آن زندگی می‌کند به برکت او، زنده شد و بازگشت فردا و فرجام کارها نیز بسوی خدای او و بندهای بگریزه‌ای است که خشنودی‌اش خشنودی خداست. ۳۳- آه و اندوه من بر

اوست که چرا منزلت و مقام او را نادیده انگاشتند تا آنگاه که خورشید جهان افروز جمالش رخ بر نقاب خاک کشید! ۳۴- غصه و اندوه روزگار را بقدرتی چشید و جرعه نوشید که از مرز بیان و توان گفتار و واژه‌ها فراتر است. ۳۵- ارادت به او و دوستی اش از ویژگیهای عالی انسان است و بر محور همین محبت است که روزگاران گذشته و چرخ ارابه‌ی زمان گردیده است. ۳۶- آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها از پلیدی و ناپاکی، پاک و پاکیزه آفریده شد و راستی که چه مقام والا و منزلت پر فرازی را دارا بود. ۳۷- در دنیایی که دنیای زرق و برق‌های نکوهیده است، او همتی والا و اراده‌ای پولادین داشت. ۳۸- او در افق شکوه و عظمت، درخششده و نورافشان است و خورشید از نورافشانی جمال دل آرای او نور می‌گیرد. ۳۹- نه، فراتر از آن، او فروزشگاه همه‌ی روشنایی‌ها و نورافشانی‌هast و فروزشگاه خورشید جهان افروز و جایگاه طلوع ماه‌هast. ۴۰- او از آفریدگار هستی و از پستان وحی، شیر گوارا نوشیده و پیمان استوار و گستاخ ناپذیری با قرآن بسته است. [صفحه ۸۰۸] ۴۱- از لغشهای هوا و هوس بیمه شده و از هر نشان خطأ و اشتباه نیز مصون و محفوظ است. ۴۲- او سمبول پوشش و حیا می‌باشد و پوشش آن حضرت نشانگر غیب آفریدگار پدیده‌هast. ۴۳- به آنچه تدبیر و تقدير آفریدگار هستی فرمان دهد، خشنود است و بر آن تقدير و فرمانی خشنود است که فضای باز و گستره نیز برای پذیرش آنها تنگ و نارساست. ۴۴- از هر نشان و قید و بند ناپسند و نادرستی پاک و پاکیزه است. چرا که از همه‌ی حدود بی‌نیاز است. ۴۵- هان «فاطمه» جان! ای درخت سرفراز پیامبر! هان ای قبله‌گاه جانها و خردها! و ای کعبه‌ی شهود و وصال! ۴۶- ای آنکه چه منی به قدم او مشرف شد و ای آنکه به برکتش نهایت آرزوها و آرمانها به تحقق می‌پیوندد. ۴۷- ای آنکه پدر گرانمایه‌اش باب رحمت و بخشایش و پناهگاه هر دردمند و گفتار و رنجیده‌ای است. ۴۸- در برابر آستانه و درب خانه‌ی «فاطمه» «خطیم» بهشت با آن قداست و عظمت چیست؟ و به فوغ نور او آتش شعله‌ور دوزخ به خاموشی می‌گراید؟ ۴۹- خانه‌ی او کعبه‌ی آسمانهاست و خاک آستانش بوسه‌گاه ثریا. ۵۰- خانه‌ی رفیع او سرچشم‌هی شکوه و عظمت است تا جایی که کعبه بر گرد آن طواف می‌کند. ۵۱- حجاب او بسان حجاب خداست، جرقه آتشی که نور دیدگان را می‌رباید و خیره می‌کند. [صفحه ۸۰۹] ۵۲- در حجاب و پوشش او نشان و آیتی از قدرت بی کران خداست پس آنگاه که از فروزشگاه قبه‌های او نور و روشنایی تلالو کند چگونه خواهد بود؟ ۵۳- هان ای گوهر عصمت! ای در گرانمایه‌ی ولایت راستینی که از صد فرزانگی و عنایت طلوع کردی! ۵۴- ای که نور ستاره‌ی درخشان آسمان از پرتو در درخشان اوست! ۵۵- و خورشید پرشکوه آسمانها در برابر نور و فروغ او بسان ستاره‌ی کم نور است و چگونه چنین نباشد که شخصیت بی کرانه و پرشکوه «فاطمه» را مرز و کرانه‌ای نیست. ۵۶- جانهای بالا در پرتو آن در نورانی، روشنایی و درخشندگی یافت. ۵۷- هان ای درخت بارور و تناوری که سر به آسمان ساییده و پر فراز ترین قله‌های روزگار را پر کرده است! نه، فراتر از آسمان گیتی، بلکه شاخه‌های پاک و پاکیزه و عطرآگین آن اوج گرفته و از سدره‌المتهی نیز گذشته است. ۵۸- هان ای درخت تناوری که شاخ و برگش در مراتب وجود پایین آمده به گونه‌ای که خردها در مورد آن حیران و بهت‌زده است! ۵۹- به نزدیکترین مقام قرب، نزدیک شده، دیگر در تقرب به خدا تعییری برتر و بهتر از این مجوى. ۶۰- هان ای درخت تناور «طور»! و کجا در برابر درخت بلند مرتبه و ریشه‌دار و پر بار وجود گرانمایه‌ات ای درخت سرفراز پیامبر! این مقایسه، حق مطلب را بیان می‌کند. ۶۱- و حقیقت این است که: «سدره‌المتهی» و «شجره زیتونه» برداشتی و نمودی از آن درخت تناور و مبارک وجود گرانمایه‌ی اوست. ۶۲- درخت پاک و باروری که میوه‌های درخشنده آن پرتوهایی از ذات آفریدگار توانای هستی و جلوه‌هایی از نامها و صفات اویند. ۶۳- سرآغاز زندگی در آغاز آفریش‌اند و پایان‌بخش فرجامها در سرانجام کار. [صفحه ۸۱۰] ۶۴- میوه‌های دل‌انگیز آن درخت تناور در صفحات کتاب آفرینش و آیات روشن و روشنگر قرآن جلوه دارند. ۶۵- میوه‌های آن درخت تناور، رویشگاه دانش و بینش و شناخت و آگاهی‌اند که از بهشت پر طراوت ذات حق چیده شده‌اند. ۶۶- هان ای پیامبر نور! ای سالار جهان هستی در جهان نهان و آشکار! درود و تهنیت بر تو باد. ۶۷- بخاطر درخت فرزانه‌ای که از نظر مقام و شکوه بی‌نظیر است و چگونه نظیری برای او می‌توان یافت در حالی که در تجلی حق

تکرار نشاید. ۶۸- سمبل توحید و توحیدگرایی هر گز دو گانگی نخواهد پذیرفت. از این رو چگونه برای او همتا و همانندی خواهد بود؟ ۶۹- او (فاطمه) جایگاه پیوند دو قوس صعود و نزول است، بنابراین بسان او دیگر هر گز نمی‌توان پیدا کرد. ۷۰- در شکوه و عظمت قدیمیش یگانه است و در نیکوترين ارزیابی یکتاست. ۷۱- و هر مصیبت و رنجی بر او باریدن کرد، کلید آغازش از رویداد و جریان در خانه بود. ۷۲- چرا که یورش به خانه‌ی او سخت حزن‌انگیز است، بویژه جنایات تکاندهنده‌ای که دستهای خیانت و تجاوز مرتكب آن شدند. ۷۳- براستی آیا باید دشمنان تجاوز کار بر فروندگاه هدایت، جایگاه فرود وحی و مرکز دایره‌ی وجود یورش برند؟ ۷۴- آیا باید درب خانه‌ی او به آتش کشیده شود؟ درب خانه‌ای که آیه‌ی نور بر مرکز نورافشانی آن می‌درخشد؟ [۷۵- آیا باید در خانه‌ی او که خانه‌ی مهر و بخشایش است و برترین دربهای از درهای نجات امت است به آتش کشیده شود؟] صفحه [۸۱۱] ۷۶- نه، بلکه درب خانه‌ی «فاطمه» باب خانه‌ی خداست که در آنجا پرتویی از عظمت خدا تجلی کرده است. ۷۷- با آتش کشیدن درب خانه‌ی «فاطمه» چیزی جز ننگ ابدی به جان نخریدند و بی‌تردید به کیفر این جنایت و حشتناک، به عذاب دردنگ دوزخ گرفتار خواهند شد. ۷۸- آن گروه ددمنشی که به خانه‌ی «فاطمه» یورش بردن و آن را به آتش کشیدند، چقدر به آفت نادانی گرفتار آمدند. چرا که آتش هر گز نمی‌تواند نور خدا را که از خانه‌ی او پرتوافکن است خاموش سازد. ۷۹- و بی‌گمان پهلوی فشرده و درهم شکسته بانوی بانوان، جز به شمشیر شکست‌ناپذیر و پراقتدار (آخرین فرزند قهرمان و اصلاح‌گر) بهبودی نخواهد یافت. ۸۰- چرا که در هم کوبیدن و خرد نمودن آن پهلوی پاک و پاکیزه، فاجعه‌ای بود که نظیری برای آن نمی‌توان یافت. ۸۱- و از جوشش و فوران خون از دو سینه‌ی مبارک «فاطمه» میان در و دیوار می‌توان به عمق جنایتی که آن تجاوز کاران جاه طلب در حق او دست یازیدند پی برد. ۸۲- و با زدن سیلی بر چهره‌ی نورافشان او سخت دست به جنایت و تجاوز زندن که ای کاش دست تجاوز و طغیان برای همیشه بریده و سست باد. ۸۳- با نواختن آن سیلی، چشم مبارک «فاطمه» سرخ و خونزنه شد و از آن پس دیگر چشم‌های با معرفت بر این ستم و بیدادی که بر او رفت، گریان خواهد بود. ۸۴- سرخی چشم مبارک او جز با درخشش شمشیرها در آن روزی که پرچم نجات و رهایی آخرین فرزندش برافراشته می‌شود، بهبودی نخواهد یافت. ۸۵- و تازیانه‌ای که جنایتکاران بر پیکر پاک او زندن، صدایش در گوش روزگاران طین افکند و راستی که چقدر حزن‌انگیز است؟! ۸۶- و اثری که در بازوی او بسان دستبند بر جای ماند، بهترین دلیل بر شقاوت آن بیدادگران بود. [صفحه ۸۱۲] ۸۷- و از کبودی شانه‌ی او فضا تیره و تار گردید. ای کاش خدا مومنان را در این مصیبت بزرگ یاری کند! ۸۸- و فرود آمدن غلاف شمشیر ستم بر دو پهلوی آن حضرت، آنچه نمی‌باید بر سر او آورد. ۸۹- و دیگر نمی‌دانم خبر میخ درب خانه را، برو و از سینه‌ی مبارک او که گنجینه‌ی رازها و اسرار بود بپرس! ۹۰- و در مورد فرزند گرانقدر او که بر اثر فشار درب و دیوار به شهادت رسید، دلخون می‌گردد. و آیا آنان که دست به چنین گناه سهمگینی یازیدند می‌توانند این جنایت آشکار را بپوشانند؟ ۹۱- و در و دیوار و خون، گواهان راستگویی هستند به آنچه در اینجا و بر اثر یورش ددمنشانه‌ی تجاوز کاران انجام شد. ۹۲- آن عنصر جنایتکار، بر آن برترین مادر و فرزندی که در دل داشت جنایتی مرتکب شد که از ناله‌ی او کوههای استوار متلاشی شدند. ۹۳- آیا براستی به انگیزه‌ی جاه طلبی و قدرت پرستی و ریاست باید با دخت سرفراز پیامبر اینگونه رفتار شود؟ راستی که رویدادی شگفت‌انگیز است!! ۹۴- آیا انسان رنجیده و مصیبت زده و مجروح را باید از ترس رسوا شدن ظالم، از گریه‌اش بازداشت؟ ۹۵- به خدای سوگند! سزاوار است که آن بانوی نمونه، تا زمین و زمان برقرار و آسمان برافراشته و نظام هستی در گردش است، خون گریه کند. ۹۶- باید خون گریه کند که سایه‌ی عزت‌بخش و افتخار‌آفرین پدر بلندمرتبه‌اش را از دست دادن و بدان جهت که حق او را پایمال ساختند و یار و همتای بی‌همانندش را بیدادگرانه گرفتار ساختند. ۹۷- آیا براستی بخشش پیامبر به «صدقیقه‌ی طاهره» و میراث آن حضرت از پدرش شریف‌ترین مخلوق جهان هستی، مباح می‌شود؟ [صفحه ۸۱۳] ۹۸- چگونه گفتار درست و عادلانه‌ی او به ضرب دروغ و زور مداری رد می‌شود و تجاوز کاران دروغ‌پرداز نمی‌فهمند که با چنین کاری آیه‌ی شریفه «تطهیر» را انکار می‌کنند. ۹۹- آیا

براستی دین از یک عرب صحراء گرفته شود و نص قرآن شریف بدور افکنده می‌شود. ۱۰۰- آری آن بیدادگران، حقوق و دارایی او را از دستش گرفتند و مصادره کردند و با این شقاوت به جنایت و صفت‌ناپذیری دست یازدیدند. ۱۰۱- نفرین بر آنان که برخلاف راه و روش پیامبر و قرآن از او بینه و گواه خواستند. ۱۰۲- و نیز نپذیرفتن شهادت گواهان از سوی زورمداران بزرگترین گواه این مطلب است که آنها در اندیشه‌ی توطئه بودند. ۱۰۳- آنان در اندیشه‌ی حفظ مرزهای دین و کشور نبودند، بلکه در این نقشه بودند که در خانه‌ی «فاطمه» و «علی مرتضی» را بینند و بشریت را محروم سازند. ۱۰۴- آنان در برابر حق و عدالت ایستادند و در خانه‌ی امیر مومنان را با ستم و بیداد بستند، چنانکه گویی خویشن را از کیفر در دنای خدا در امان می‌دیدند. ۱۰۵- آیا پاره‌ی وجود پیامبر پاک و برگزیده که در بارگاه خدا مقامی پرشکوه دارد باید شبانه به خاک سپرده شود؟ ۱۰۶- او تنها بخاطر شدت آزرمگی و رنجش از بیدادگران، این تدبیر روش‌نگرانه را اندیشید که شبانه و مخفیانه به خاک سپرده شود. ۱۰۷- هیچ کس هرچه شنیده باشد این را نشنیده است که انسان والا و بلند مرتبه‌ای، هم شکوه و عظمت و قدرش در میان مردم ناشناخته بماند، و هم پس از شهادت او آرامگاهش. ۱۰۸- راستی که وای بر آنان از خشم خدای دادگر، از ستم و بیدادی که در حق ریحانه‌ی پیامبر روا داشتند. [صفحه ۸۱۴] ج- و نیز یکی از شاعران و سرایندگان هدفدار در مورد دخت فرزانه‌ی پیامبر اینگونه سروده است: ان قیل حواء قلت: فاطم فخرها او قیل مریم قلت: فاطم افضل افهل لحوا والد کمحمد؟ ام هل مثل فاطم اشبل کل لها الولاده حالة منها عقول ذوى البصائر تذهل... ۱- اگر گفته شود حواء مام انسانیت، خواهم گفت: «فاطمه» افتخار اوست. و اگر گفته شود «مریم» پاک، خواهم گفت: «فاطمه» از او برتر و بالاتر است. ۲- آیا «حواء» پدری گرانقدر بسان محمد داشت؟ و آیا «مریم» شیرمردان و شیربچه‌هایی بسان «فاطمه» بدنیا آورد؟ ۳- هر یک از این دو به هنگام ولادت یافتن فرزندشان، شرایط سختی دارند که خرد از سر خودمندان می‌پردازند. ۴- این «مریم» است که به هنگام ولادت یافتن فرزندش، به درخت خرما پناه می‌برد و خرما فرومی‌ریزد و از آن خرمای تازه می‌خورد. ۵- و بی‌آنکه احساس ترس و دله‌ر نماید «عیسی» را بدنیا می‌آورد. و چگونه بترسد و بهراسد در حالی که در پناه خدادست و خدای پراقتدار نگهبان اوست؟ ۶- اما دخت فرزانه‌ی پیامبر «فاطمه» بر اثر یورش دژخیمان به تخته‌ی در و دیوار پناه می‌برد و بر اثر فشار ددمنشانه‌ی دژخیمان فشرده می‌شود و کودک گرانمایه‌اش را سقط می‌کند. ۷- آری خود آن بانوی گرانمایه‌ی بر اثر آسیبی که بر او وارد آمد، به زمین افتاد و در همان حالی که گردش را گروهی فرومایه و بی‌ریشه و تبار گرفته بودند، کودک ارجمندش را سقط کرد. [صفحه ۸۱۵] ۸- یکی از دژخیمان به او کتک می‌زد و دیگری او را هل می‌داد، سومی او را برمی‌گردانید و چهارمی لگد می‌زد. ۹- و پیشاروی او شیر شیران روزگار بود که به بندی کشیده شده بود که «قند» آن عنصر برده صفت آورد. راستی آیا فاجعه و مشکلی پیچیده‌تر از این می‌توان یافت؟ ۱۰- بزودی دخت سرفراز پیامبر در روز رستاخیز خواهد آمد، با شکایت به خدای آسمانها، از پرده‌ی دل ناله سر خواهد داد. ۱۱- کودک شهید خویش را روی دست خواهد گرفت و ناله‌ی خویش را بلند خواهد کرد که با شکایت او به بارگاه خدا، آسمان به لرزه خواهد آمد. ۱۲- او خواهد گفت: پروردگار! میراثم و حق شوی گرانمایه‌ام را به ناحق بردنده و همه‌ی فرزندانم را به شهادت رساندند. ۱۳- دو فرزند دلبندهم، یکی بوسیله‌ی سم خیانت قلب پاکش متلاشی شد و دیگری به خون پاک خویش غلطید و با خون شسته شد. د- و این هم قصیده و سروده‌ی جالبی است که یکی از بزرگان «مکه» در مورد شخصیت والای دخت یگانه‌ی پیامبر سروده است که ما بنده‌ایی از آن را بصورت گلچین در اینجا می‌آوریم. و انت فاطم تطالب بالا رث من المصطفی فما ورثا لیت شعری لم خولفت سنن القرآن فیها؟ والله قد اعلاها... ۱- فاطمه علیها السلام آمد و ارشی را که از پدرش پیامبر به او می‌رسید مطالبه کرد، اما دریغ و درد که ارشش را به او ندادند. ۲- ای کاش درمی‌یافتم چرا آنان در مورد آن حضرت با مقررات قرآن مخالفت ورزیدند، با اینکه می‌دانستند که خدای یکتا او را مقامی والا ارزانی داشته است؟ [صفحه ۸۱۶] ۳- آیا براستی آیه‌ی شریفه «ارت» درباره‌ی آن حضرت نسخ گشته، یا آن دو نفر با آیات ارت پس از فرود آمدن و لزوم عمل بدانها، با آیات مخالفت ورزیدند؟ ۴- و یا می‌پنداری که آیه‌ی شریفه‌ی «مودت» در مورد دخت

فرزانه‌ی پیامبر و ارادت و مهر به او نیامده است؟<sup>۵</sup> آنگاه آن دو تن گفتند: آیه‌ی قرآن در مورد ارث صحیح است، اما پدرت پیامبر چنین فرمود... و روشن است که این دروغ‌بافی دستاویزی بیش نبود که آن دو به انگیزه‌ی کینه‌جویی آن را بافتند.<sup>۶</sup> گفتند: برای پیامبران مقرر شده است که چیزی از خود به ارث نگذارند و با دخت فرزانه‌ی پیامبر پرخاشگری کردند و بر سرش فریاد زدند.<sup>۷</sup> اگر براستی پیامبر هدایت چنین چیزی فرموده بود، دخترش از آن بی خبر بود؟<sup>۸</sup> آیا پاره‌ی وجود پیامبر با گفتار پدر گرانمایه‌اش مخالفت ورزید؟ حاشا، حاشا، از سالار ما «فاطمه»، حاشا...<sup>۹</sup> اگر او از پیامبر چنین گفتاری نشنیده بود، از روی بی‌خردی و گمراهی می‌آمد و ارث خویش را می‌خواست؟<sup>۱۰</sup> در حالی که او پروا پیشه‌ترین و عفیف‌ترین و پاک‌ترین مردم عصرها و نسلها بود.<sup>۱۱</sup> یا شما سازنده‌ی این روایت می‌گویی که پیامبر سخنی برخلاف قرآن شریف گفته است؟ براستی وای بر آن روایت و کسی که اینگونه از پیامبر روایت بیاورد!<sup>۱۲</sup> بی‌پایگی باقته‌های تجاوز کاران را از سوره‌ی «نمل» و «مریم» پیش از سوره‌ی «طه» بپرس.<sup>۱۳</sup> چرا که آن دو سوره برای کسانی که در پی آگاهی و شناخت حقاند، از میراث یحیی و سلیمان، از پدرشان سخن دارد. [صفحه ۸۱۷]<sup>۱۴</sup> سپس بانوی بانوان آنان را نفرین کرد و از حق‌کشی آنان به خدای شکایت برد و دیدگانش لبریز از اشک گردید.<sup>۱۵</sup> آنگاه فرمود: اگر قانون ارث را در مورد من نمی‌پذیرید خود می‌دانید که آن بستان فدک بخشش و هدیه‌ی پدرم پیامبر بر من بود، آن را به من باز گردانید. اما آنان چنین نکردند و حق او را ندادند.<sup>۱۶</sup> بناگزیر گواهانی بر راستی و درستی سخن خویش آورده، اما آنان با بهانه‌جویی گفتند: شوی و دو فرزندش را گواه آورده است.<sup>۱۷</sup> تجاوز کاران گواهی دو فرزند گرانمایه‌ی پیامبر هدایت را رواندانستند و نپذیرفتند، چرا که با دخت فرزانه‌ی او دشمنی ورزیدند.<sup>۱۸</sup> در نظر آن تیره‌بختان، گویی نه امیر مومنان راستگو است و نه «فاطمه» و نه دو فرزندش.<sup>۱۹</sup> کاش می‌دانستم اگر براستی آنان پیمان پیام را رعایت می‌کردند چه زیانی به آنان می‌رسید؟<sup>۲۰</sup> اگر آنان دخت گرانمایه‌ی او را گرامی داشته بودند چنان بود که گویی خود پیامبر، آن مژده‌رسان و هشداردهنده‌ی آسمانی را گرامی داشته بودند.<sup>۲۱</sup> و زینده و شایسته‌ی آن بود که بستان فدک را که حق خدشه‌نپذیر او بود، به او وامی گذاشتند و نه اینکه آن را از او ظالمانه بستانند.<sup>۲۲</sup> آیا شما بر این پندارید که اگر آنان حق فاطمه علیها السلام را به او سپرده بودند، مردم مسلمان آنان را نکوهش می‌نمودند؟<sup>۲۳</sup> یا در زیر این آسمان نیلگون دخت پیامبر راستگو و سخنور و امانت‌پیشه‌ای جز او سراغ داشتند؟ [صفحه ۸۱۸]<sup>۲۴</sup> آخر «فاطمه» دخت فرزانه‌ی که بود؟ مادر کدام فرزندان ارجمند بود؟ همتای بی‌همانند چه کسی بود؟ وای بر آن کسانی که ستم و بیداد را در مورد او بینانگذاری کردند.<sup>۲۵</sup> فرشتگان رحمت و بخشایش الهی جان پاک او را با مهر و محبت وصف نپذیری به بارگاه دوست همراهی کردند.<sup>۲۶</sup> با این عظمت و شکوه «فاطمه»، آیا بیدادگران پاداش احترام به حق او را ناچیز می‌شمردند؟ یا اینکه به انگیزه‌ی کینه نسبت به پدرش گفتار وی را نمی‌پذیرفتند؟<sup>۲۷</sup> یا اینکه بدان جهت در حق‌کشی خویش اصرار ورزیدند که فاطمه علیها السلام وصیت فرمود که آن دو در مراسم خاکسپاری‌اش حضور نیابند و محروم شدند؟<sup>۲۸</sup> و با سیاست ظالمانه‌ای که آن دو پیش گرفتند، نه پیامبر هدایت پیروی گردید و نه دخت فرزانه‌اش گرامی داشته شد و نه حرمت حسن و حسین با آن همه سفارش پیامبر رعایت گردید!!

### و دیگر پایان بحث و..

خواننده‌ی گرامی! بخشی از عمر و بهره‌ای از زمان را با شما دوست عزیز در آستانه‌ی سalar بانوان، فاطمه علیها السلام، دخت سرفراز پیامبر سپری کردیم و فرازهایی از زندگی پربار و درس آموز آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها را ترسیم نمودیم. نباید این واقعیت را از یاد برد که ما جز فرازهایی بلند از بیوگرافی و زندگی پرافتخار و سراسر آموزنده‌ی او را بصورت گلچین و برگزیده به قلم نیاوردیم، چرا که اگر بر آن بودیم که همه‌ی آنچه تاریخ پیرامون شخصیت والای او ثبت نموده و آنچه را مجموعه‌های حدیثی و روایی در

مورد او آورده‌اند، همه را گرد آوریم، بی‌تردید این کتاب چندین و چند برابر می‌شد. [صفحه ۸۱۹] به همین جهت یادآوری می‌گردد که ما تنها به مطالب و موضوعاتی که قبول آنها بر خواننده آسان و هضم آن بر خردها و خردمندان پیچیده نیست، بسنده کردیم تا مبادا از سوی تهمت تراشان به گزاره‌گویی و غلو و افراط متهم گردیم. و با همه‌ی اینها، نگارنده با همه‌ی وجود، پذیرای هر نقده علمی و ادبی و تاریخی است و از هم اکنون در این مورد سپاسگزار است. و آخرین سخن اینکه ستایش از آن پروردگار جهانیان است. سید محمد کاظم قزوینی کربلای معلی - عراق ۱۳۹۳ ه ق قم حوزه‌ی علمیه - علی رضا کرمی فریدنی پاییز ۱۳۷۵

## پاورقی

- [۱] الجنۃ العاصمة، ص ۱۴۹. [۲] مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۶۰. [۳] بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۸. [۴] متن کامل خطبه در همین کتاب آمده است. [۵] دلائل الامامه ص ۵۶. [۶] مناقب ابن شهر اشوب، ج ۳ ص ۱۲۸. [۷] تفسیر فرات، ص ۱۵۳. [۸] دلائل الامامه، ص ۲۸. [۹] امالی شیخ طوسی، ج ۲ ص ۶۱. [۱۰] اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸. [۱۱] بحار، ج ۴۳ ص ۵۶. [۱۲] کامل بهایی، ص ۳۱۳. [۱۳] امالی شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۰۰. [۱۴] تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳ ص ۲۳۵. [۱۵] غیب شیخ طوسی، ص ۱۷۳. [۱۶] نظیر: «الامام المهدی من المهد الى الظهور»، که ترجمه‌ی آن با عنوان «امام مهدی از ولادت تا ظهور» به چاپ سپرده شده، و «فاجعة الطف» که به نام «عاشورا غمبارtern روز تاریخ» منتشر شده است. [۱۷] سوره ۹۶، آیه ۴. [۱۸] سوره ۶۸، آیه ۲. [۱۹] نهج الفصاحه، ص ۶۴۸. [۲۰] در نگارش بیوگرافی مرحوم آیت‌الله قزوینی از کتاب: «آیة‌الله سید محمد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد» استفاده شده است. [۲۱] الغدیر، ج ۳، ص ۱۰. [۲۲] تاریخ الخطیب بغدادی، ج ۵، ص ۸۶. [۲۳] الصواعق المحرقة، ص ۹۶ اسعاف الراغبين، ص ۱۷۳. [۲۴] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲. [۲۵] مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۶۹. [۲۶] ذخائر العقبی. [۲۷] عقد الفرید، ج ۲ ص ۳. [۲۸] الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۹. [۲۹] حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴. [۳۰] تذکره الخواص، ص ۱۰۴. [۳۱] سوره ۹، آیه ۱۹. [۳۲] سوره ۲، آیه ۲۰۳. [۳۳] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۱۱ ص ۱۷۱. [۳۴] کنز العمل، ج ۶، ص ۱۵۳. [۳۵] مسنند احمد، ج ۵، ص ۲۶. [۳۶] نورالابصار، ص ۴۹ الفصول المهمة، ص ۱۵۰. [۳۷] مسنند احمد، ج ۴، ص ۳۲۸ خصائص نسائی، ص ۳۵. [۳۸] خصائص نسایی، ص ۳۵ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲ و ۲۹. [۳۹] مسنند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳ الصواعق، ص ۱۱۳. [۴۰] ذخائر العقبی، ص ۶۲. [۴۱] الرياض النظرۃ، ج ۲، ص ۱۶۱. [۴۲] مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۱۳ مواقف الایجی، ج ۳. [۴۳] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۴، ص ۳۹۲. [۴۴] کنز العمل، ج ۶، ص ۱۵۹. [۴۵] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۲ کنز العمل، ج ۶، ص ۱۵۹. [۴۶] تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۲. [۴۷] نورالابصار، ص ۸۰. [۴۸] سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۱. [۴۹] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰. [۵۰] مسنند احمد، ج ۵، ص ۲۰۴. [۵۱] مسنند احمد، ج ۵، ص ۳۶۵. [۵۲] خصائص نسائی، ص ۸. [۵۳] مناقب خوارزمی، ص ۷۶ و ۸۷. [۵۴] الصواعق المجرعة، ص ۷۳. [۵۵] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴. [۵۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵. [۵۷] جامع ترمذی، ج ۲، ص ۲۲۷. [۵۸] کنز العمل، ج ۶، ص ۱۵۳ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵. [۵۹] مواقف الایجی، ص ۸. [۶۰] امالی طوس، ج ۲، ص ۸۲. [۶۱] برداشت از بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶ [۶۲] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۷۸. [۶۳] از جمله: «خوارزمی» در مقتل الحسين، ص ۶۳ و ۶۸ «ذهبی» در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶ «عسقلانی» در لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶ و تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۶. [۶۴] امالی صدق، ج ۷، ص ۳۷۷. [۶۵] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳. [۶۶] الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲، باب مولد النبی، حدیث ۱۳. [۶۷] نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷. [۶۸] الروض الفائق، ص ۲۱۴. [۶۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹. [۷۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲. [۷۱] سوره ۳، آیه ۳۶. [۷۲] سوره ۱۹، آیه ۷ و ۸. [۷۳] سوره ۱۹، آیه ۷. [۷۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰. [۷۵] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸. [۷۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ذخائر العقبی، ص ۲۶، چاپ قاهره، ینابیع الموده، ص ۱۹۴. [۷۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸. [۷۸] ینابیع الموده، ص ۳۹۷ چاپ استانبول. [۷۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵. [۸۰] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵. [۸۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵. [۸۲] وسائل

الشیعه، ج ۷، باب احکام الاولاد. [۸۳] سوره‌ی ۷، آیه‌ی ۱۷۴. [۸۴] نزهه‌المجالس، ج ۲، ص ۲۲۳. [۸۵] لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۴۶

[۸۶] تاج العروس. [۸۷] سوره‌ی ۵۵، آیه ۱۹. [۸۸] سوره ۴، آیه ۶۹. [۸۹] سوره ۱۹، آیه ۳۹. [۹۰] سوره ۱۹، آیه ۵۶. [۹۱] سوره ۵، آیه ۷۵.

[۹۲] سوره ۶۶، آیه ۱۷. [۹۳] الریاض النصرة، ج ۲، ص ۲۰۲. [۹۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹. [۹۵] سوره ۶، آیه ۸۵.

سوره ۶، آیه ۲۹. [۹۶] سوره ۶ آیه ۸۵. [۹۷] سوره ۶ آیه ۸۵. [۹۸] بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۲. [۹۹] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۱۶. [۱۰۰] المناقب، ص ۲۲۹

[۱۰۱] سوره ۳۳، آیه ۳۷. [۱۰۲] سوره ۳۳، آیه ۳۳. [۱۰۳] تاریخ بغداد، ج ۱۰. [۱۰۴] تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۱۹۳. [۱۰۵]

تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۷۰۰. [۱۰۶] اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲. [۱۰۷] تذكرة الائمه، ص ۲۳۳. [۱۰۸] اسباب التزول، ذیل آیه‌ی شریفه.

[۱۰۹] الفصول المهمه، ص ۷. [۱۱۰] الدر المنشور، ج ۵، ص ۱۹۸، الخائص الکبری، ج ۲، ص ۲۶۴، الاتقان، ج ۲، ص ۲۰۰.

ذخائر العقیبی، ص ۲۱. [۱۱۲] الفتوحات المکیه، باب ۲۹. [۱۱۳] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۱۴] وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۲۸. [۱۱۵] عوالم

العلوم، ج ۱۱. [۱۱۶] سوره ۹۱، آیه ۹. [۱۱۷] سوره ۱۸، آیه ۷۴. [۱۱۸] سوره ۱۹، آیه ۱۹. [۱۱۹] سوره ۲، آیه ۲۲. [۱۲۰] لسان

المیزان، ج ۳، ص ۲۷۵. [۱۲۱] سوره فجر، آیه ۲۶. [۱۲۲] سوره ۳، آیه ۴۱. [۱۲۳] سوره ۱۹، آیه ۲۰. [۱۲۴] سوره ۱۱، آیه ۷۰-۷۳

[۱۲۵] سوره ۲۸، آیه ۷. [۱۲۶] شرح جامع صغیر، ج ۲، ص ۲۷۰. [۱۲۷] کافی، ج ۱، ص ۱۸۲. [۱۲۸] کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، کافی، ج ۱، ص ۲۴۱. [۱۳۰] کافی، ج ۲، ص ۲۴۰. [۱۳۱] سوره ۴۱، آیه ۱۰. [۱۳۲] سوره ۵، آیه ۱۱۱.

[۱۳۳] سوره ۸، آیه ۱۲. [۱۳۴] سوره ۱۶: آیه ۶۸. [۱۳۵] سوره ۲۸، آیه ۶. [۱۳۶] سوره ۲۰، آیه ۳۹. [۱۳۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص

۱۷. [۱۳۸] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳. [۱۳۹] مجمع البیان، ذیل آیات سوره مریم. [۱۴۰] سوره ۲، آیه ۲۲۲. [۱۴۱] ینابیع الموده، ص

۲۶۰. [۱۴۲] تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳۱. [۱۴۳] تاریخ الكبير، ج ۱، ص ۲۹۱. [۱۴۴] نزهه‌المجالس، ص ۲۲۷. [۱۴۵] بحار الانوار،

ج ۴۳، ص ۱۵۳. [۱۴۶] سوره ۵۵، آیه ۳۵. [۱۴۷] طبق برخی روایاتی؛ این بانوی نامدار در بهشت در عقد پیامبر خواهد بود. به همین

جهت پیامبر تعییر به «ضرائرك» فرمود. بحار الانوار ج ۱۹، ص ۲۴ به نقل از «من لا يحضره الفقيه». [۱۴۸] الکنی والالقب. [۱۴۹] در

این کاروان نور، علاوه بر «فاطمه» دخت گرانمایه‌ی پیامبر، «فاطمه بنت اسد» مادر امیر مومنان و «فاطمه»، دختر «زبیر بن عبدالمطلب»

نیز حضور داشتند و به همین جهت به کاروان «فاطمه»‌ها شهرت یافت. [۱۵۰] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۵۱] بحار الانوار، ج ۴۳

سوره ۲۴، آیه ۳۶. [۱۵۲] تفسیر برهان، ص ۱۳۹. [۱۵۳] کشف الغمه. [۱۵۴] الکافی، ج ۵، باب الدخول على النساء، حدیث ۵. [۱۵۵]

بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۵۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱ به نقل از تفسیر عیاشی. [۱۵۸] بنات النبی ص ۱۶۷. [۱۵۹] بحار الانوار، ج ۴۴

[۱۶۰] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۶۱] امام حسین از ولادت تا شهادت. [۱۶۲] سوره ۴۰، آیه ۲۲. [۱۶۳] کفایه الطالب، ص ۳۱.

الصوات المحرقة، ص ۱۰۱. [۱۶۵] الغدیر، ج ۳. [۱۶۶] سوره ۳، آیه ۶۰. [۱۶۷] ینابیع الموده، ص ۲۴۴. [۱۶۸] سوره ۲۴، آیه ۳۵.

[۱۶۹] بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰. [۱۷۰] المناقب ابن مغازلی شافعی، ص ۳۶۴. [۱۷۱] مقتل الحسين خوارزمی حنفی، ص ۶۶.

[۱۷۲] مقتل خوارزمی، ص ۶۶. [۱۷۳] مستدرک الصحیحین «حاکم نیشابوری شافعی»، ج ۳، ص ۱۶۵. [۱۷۴] ذخائر العقیبی، ص ۳۶.

[۱۷۵] ینابیع الموده، ص ۲۶۰. [۱۷۶] بحار الانوار، کتاب الاطعمة و الاشربة، باب السفرجل. [۱۷۷] فرائد السمعطین، ج ۲، ص ۶۸.

فرائد السمعطین، ج ۲، ص ۶۶. [۱۷۹] بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۷. [۱۸۰] دلائل الامامه، ص ۲. [۱۸۱] مسنند احمد بن حنبل، ج ۱، ص

۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰. [۱۸۲] مسنند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۶۰. الاعتقاد حافظ بیهقی، ص ۱۶۵ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص

۹۲ اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۳۷. [۱۸۳] مسنند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۵۰. [۱۸۴] طبقات ابن سعد، ج ۲ صحیح مسلم،

معالم التنزیل «حافظ بغوی شافعی» ج ۱، ص ۲۹۱ مسندرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۷. [۱۸۵] طبقات ابن سعد، ج ۲ صحیح مسلم،

ج ۷، ص ۱۴۲ انساب الاشراف، ص ۵۵۲ الخصائص سیوطی، ص ۳۴ الاعتقاد «حافظ بیهقی»، ص ۱۲۵ ذخائر العقیبی، ص ۳۹

التذکرہ، ص ۳۱۹. [۱۸۶] صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳. [۱۸۷] مسنند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲. [۱۸۸] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱

۱۸۸] الاغانی، ج ۸ ص ۳۰۷ [۱۸۹] سوره ۳۳، آیه ۵۷. [۱۹۰] سوره ۹، آیه ۶۲. [۱۹۱] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۹۲] سوره ۵۱، آیه ۱۹-۲۰. [۱۹۳] شواهد التنزيل «حسکانی حنفی»، ج ۲، ص ۱۹۴. [۱۹۴] سوره ۱۹۵، آیه ۴۲. [۱۹۵] بحار الانوار، ج ۴۳. [۱۹۶] ربيع البرار، ص ۱۹۵ [۱۹۷] من لا- يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۶۴. [۱۹۸] بحار الانوار، ج ۹۸. [۱۹۹] بحار الانوار، ج ۸۹ ص ۳۶۵ [۲۰۰] بحار الانوار، ج ۸۹ ص ۳۶۵ [۲۰۱] مصباح المتهجد، ص ۲۶۶ [۲۰۲] جمال الاسبوع، ص ۱۳۲. [۲۰۳] بحار الانوار، ج ۴۳. [۲۰۴] بحار الانوار، ج ۸ بحار الانوار، ج ۴۳. [۲۰۵] مکارم الاخلاق، ص ۳۲۸. [۲۰۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۴. [۲۰۷] مجمع البيان، ج ۸ بحار الانوار، ج ۴۳. [۲۰۸] بحار الانوار، ج ۵۸. [۲۰۹] شواهد التنزيل «حسکانی حنفی»، ج ۱، ص ۵۸. [۲۱۰] بحار الانوار، کتاب العلم از تفسیر حضرت عسکری. [۲۱۱] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۴. [۲۱۲] بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۴. [۲۱۳] ينابيع المودة، ص ۴۰. [۲۱۴] امالی طوس، ج ۱، ص ۳۱۸. [۲۱۵] مستدرک الوسائل، کتاب الصوم. [۲۱۶] دلائل الامامة، ص ۵، معانی الاخبار، ص ۳۹۹. [۲۱۷] کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۵۴. [۲۱۸] کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۵۳. [۲۱۹] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۸. [۲۲۰] حلیۃ الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰. [۲۲۱] سوره ۴۰، آیه ۴۳. [۲۲۲] مهج الدعوات، ص ۱۳۹. [۲۲۳] مهمج الدعوات، ص ۱۴۱. [۲۲۴] کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۵۳. [۲۲۵] بحار الانوار، ج ۴۳، آیه ۶۰. [۲۲۶] سوره ۳۶، آیه ۱۲. [۲۲۷] صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵. [۲۲۸] المتنقی، ص ۱۵۷. [۲۲۹] الامام علی بن ابی طالب، ص ۱۵۶. [۲۲۹] عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۰ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷. [۲۳۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴. [۲۳۲] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹. [۲۳۳] شرح قصیده محمد حافظ ابراهیم، ص ۳۸ [۲۳۴] ملل و نحل شهرستانی، ص ۸۳. [۲۳۵] انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴ الوافى بالوفیات، ج ۵، ص ۳۷۴ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹. [۲۳۶] احتجاج طبرسی، ص ۱۳۷. [۲۳۷] و چقدر شگفت انگیز است که دیکتاتور فریبکار اموی «معاویه»، امیر مومنان را بخاطر این مظلومیت جانسوز و شکیبایی خیر خواهانه و دوراندیشانه و این ماجراهی غمبار به باد سرزنش می گیرد و به آن حضرت می نویسد... تو همان مردی هستی که بسان شتری که چوب به بینی اش کنند و به زور کشند، تو را برای بیعت بردنند... و آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها در پاسخ آن عنصر خود کامه می نویسد: ... به خدای سوگند که تو در اندیشه‌ی سرزنش من بودی اما نزد خردمندان ستایش ام کردی و خواستی به کرامت و آبروی من خدشه وارد آوری اما خودت را رسوا ساختی؟ انسان توحید‌گرا هنگامی که در دین خود تردید نداشته باشد و در اوج یقین باشد اگر بخاطر آن یقین و ایمان ژرف و تزلزل ناپذیر خویش، مورد ستم قرار گیرد و بر او خردمندان نمی‌توان گرفت... نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸. [۲۳۸] بحار الانوار، به نقل از اختصاص. [۲۳۹] الامامة و السياسة، ص ۱۱. [۲۴۰] سوره ۷، آیه ۱۵. [۲۴۱] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷. [۲۴۲] احتجاج طبرسی و تاریخ یعقوبی. [۲۴۳] بیت الاحزان، ص ۸۷. [۲۴۴] سوره ۳۰، آیه ۳۸. [۲۴۵] سوره ۵۹، آیه ۶. [۲۴۶] نهج البلاغه، نامه ۴۵. [۲۴۷] سیره حلبي، ج ۳، ص ۳۹۱. [۲۴۸] الشافی، ص ۲۳۶ تلخیص الشافی، ص ۴۸ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹. [۲۴۹] وفاة الصديقه الزهراء، ص ۷۸. [۲۵۰] سوره ۶۳، آیه ۷. [۲۵۱] سوره ۲، آیه ۷۶. [۲۵۲] سوره ۲، آیه ۲۶۴. [۲۵۳] سوره ۳۰، آیه ۲۶۴. [۲۵۴] سوره ۶، آیه ۱۰۳. [۲۵۵] نهج البلاغه، خ ۱. [۲۵۶] سوره ۵۱، آیه ۵۶. [۲۵۷] سوره ۱۶، آیه ۸۵. [۲۵۸] سوره ۹۳، آیه ۴. [۲۵۹] سوره ۳، آیه ۱۰۲. [۲۶۰] سوره ۳۵، آیه ۲۸. [۲۶۱] سوره ۶۴، آیه ۸. [۲۶۲] سوره ۲۱ آیه ۲۲. [۲۶۳] سوره ۳۶ آیه ۷۸. [۲۶۴] سوره ۷، آیه ۲۰۴. [۲۶۵] سوره ۱۷، آیه ۸۸. [۲۶۶] سوره ۷، آیه ۷. [۲۶۷] سوره ۹، آیه ۱۰۳. [۲۶۸] سوره ۴، آیه ۵۹. [۲۶۹] سوره ۲، آیه ۱۲۴. [۲۷۰] سوره ۳۸، آیه ۲۶. [۲۷۱] سوره ۵۷، آیه ۲۶. [۲۷۲] سوره ۲۵ آیه ۳۵. [۲۷۳] سوره ۲۱ آیه ۷۳. [۲۷۴] سوره ۲۵ آیه ۱۲۴. [۲۷۵] سوره ۲۵ آیه ۷۵. [۲۷۶] سوره ۲۰ آیه ۲۹. [۲۷۷] سوره ۲۵ آیه ۸. [۲۷۸] سوره ۲، آیه ۲۱۵. [۲۷۹] سوره ۴، آیه ۳۶. [۲۸۰] سوره ۶، آیه ۱۵۱. [۲۸۱] سوره ۱۷، آیه ۲۳-۲۴. [۲۸۲] سوره ۳۱، آیه ۱۴-۱۵. [۲۸۳] سوره ۴۶، آیه ۱۵-۱۶. [۲۸۴] سوره ۲، آیه ۱۷۹. [۲۸۵] سوره ۴۸، آیه ۱۰. [۲۸۶] سوره ۵، آیه ۹۰. [۲۸۷] سوره ۲۹، آیه ۴ و ۵. [۲۸۸] سوره ۲۴، آیه ۲۳. [۲۸۹] سوره ۴، آیه ۱۰. [۲۹۰] سوره ۳، آیه ۱۰۲. [۲۹۱] سوره ۳، آیه ۱۲۹.

سوره ۹، آیه ۱۲۸ [۲۹۳] برای آگاهی بیشتر در این مورد به کتاب «علی من المهد الى اللحد» رجوع شود. [۲۹۴] سوره ۳، آیه ۸۵. سوره ۵، آیه ۵۰. [۲۹۶] سوره ۳۸، آیه ۸۲ و ۸۳. [۲۹۷] سوره ۱۴، آیه ۲۲. [۲۹۸] سوره نمل، آیه ۱۶. [۲۹۹] سوره مریم، آیه ۵ و ۶. [۳۰۰] سوره انفال، آیه ۷۵. [۳۰۱] سوره نساء، آیه ۱۱. [۳۰۲] سوره ۲، آیه ۱۸۰. [۳۰۳] سوره انعام، آیه ۶۷. [۳۰۴] سوره هود، آیه ۳۹. [۳۰۵] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴. [۳۰۶] سوره ۲۷، آیه ۵ و ۶. [۳۰۷] سوره ۱۹، آیه ۵. [۳۰۸] سوره ۴۰، آیه ۵۳. سوره ۳۰۹، آیه ۵۳. [۳۱۰] سوره ۲۱، آیه ۷۹. [۳۱۱] الکشاف، ج ۲۳ [۳۱۲] سوره ۱۹، آیه ۶. [۳۱۳] سوره ۱۹، آیه ۶. [۳۱۴] سوره ۸، آیه ۷۵. [۳۱۵] سوره ۴، آیه ۱۱. [۳۱۶] سوره ۲، آیه ۱۸۰. [۳۱۷] سوره ۱۸، آیه ۴۹. [۳۱۸] سوره ۷۸، آیه ۱۸. [۳۱۹] سوره ۱۱، آیه ۳۹. [۳۲۰] سوره ۵، آیه ۱۵. [۳۲۱] سوره ۵۱، آیه ۲۱. [۳۲۲] سوره ۳، آیه ۱۴۴. [۳۲۳] سوره توبه، آیه ۱۳. [۳۲۴] سوره ابراهیم، آیه ۸. [۳۲۵] سوره شعراء، آیه ۲۲۷. [۳۲۶] سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲. [۳۲۷] سوره ۹، آیه ۱۳. [۳۲۸] سوره ۱۴، آیه ۸. سوره ۱۲، آیه ۸۶. [۳۳۰] سوره ۴۸، آیه ۸. [۳۳۱] سوره ۵، آیه ۵۳. [۳۳۲] سوره ۳۳، آیه ۵۵. [۳۳۳] سوره ۱۲، آیه ۱۸. [۳۳۴] سوره ۹، آیه ۷۳. [۳۳۵] واژه‌ی «فارئض» در فقه و کتابهای فقهی آمده و به مفهوم سهمیه‌هایی چون ۱/۲ و ۱/۴ و ۱/۶ و ۸ می‌باشد که برای ورثه مقرر شده است. [۳۳۶] سوره ۴۷، آیه ۲۴. [۳۳۷] بقیه‌ی اشعار، در «ناسخ التواریخ» افزوده شده است.

[۳۳۸] وفاه الصدیقة الزهراء للقرم، ص ۷۸. [۳۳۹] سوره ۷، آیه ۹۴. [۳۴۰] سوره ۳۹، آیه ۵۲. [۳۴۱] سوره ۲۲، آیه ۱۳. [۳۴۲] سوره ۱۸، آیه ۵۰. [۳۴۳] سوره ۲، آیه ۱۲. [۳۴۴] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۴۵] سوره ۱۱، آیه ۲۸. [۳۴۶] سوره ۷، آیه ۹۶. [۳۴۷] سوره ۳۹، آیه ۵۱. [۳۴۸] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۴۹] سوره ۵، آیه ۷۸-۸۰. [۳۵۰] سوره ۷، آیه ۹۶. [۳۵۱] سوره ۳۹، آیه ۵۱. [۳۵۲] سوره ۱۳، آیه ۵. [۳۵۳] سوره ۴۲، آیه ۲۳. [۳۵۴] سوره ۴، آیه ۵۹. [۳۵۵] سوره ۲۲، آیه ۱۳. [۳۵۶] سوره ۱۸، آیه ۵۰. [۳۵۷] سوره ۱۸، آیه ۱۰۴. [۳۵۸] سوره ۲، آیه ۱۱-۱۲. [۳۵۹] سوره ۱۰، آیه ۳۵. [۳۶۰] الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۷ [۳۶۱] سوره ۳۶، آیه ۳۰. [۳۶۲] سوره ۱۱، آیه ۲۸. [۳۶۳] سوره ۵، آیه ۵۵. [۳۶۴] سوره ۹، آیه ۹۰. [۳۶۵] الامامة و السياسة، ص ۱۹. [۳۶۶] «سمهودی» در مورد «بیت‌الحزان» می‌نویسد: «غزالی» استحباب خواندن نماز در مسجد فاطمه علیها السلام در «بیقیع» را یادآور می‌گردد و دیگر دانشمندان برآنند که آن مسجد در گذر تاریخ به «بیت‌الحزن» معروف گردید. چرا که آن حضرت دوران سوگواری بر پدرش پیامبر را در آنجا اقام‌گزید. تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۹۵ [۳۶۷] بحار الانوار، ج ۴۳. [۳۶۸] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۴ [۳۶۹] اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۳۱۴ [۳۷۰] بیت‌الحزان، ص ۱۴۵. [۳۷۱] رسائل، ص ۳۰۰ [۳۷۲] و در نسخه‌ی دیگری (علتک) آمده است.

[۳۷۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۵. [۳۷۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲-۱۹۱. [۳۷۵] بیت‌الحزان، ص ۱۴۲. [۳۷۶] بحار الانوار، ج ۴۳. [۳۷۷] بیت‌الحزان، ص ۴۳. [۳۷۸] کامل بهایی، ص ۴۳. [۳۷۹] بحار الانوار، ج ۳۱۳. [۳۷۹] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱. [۳۸۰] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱. [۳۸۱] بحار الانوار، ج ۴۳. [۳۸۲] بیت‌الحزان، ص ۱۵۶. [۳۸۳] بیت‌الحزان، ص ۲۰. آیه ۵۵. [۳۸۴] سوره ۲۰، آیه ۵۵. [۳۸۵] سخنان جانسوز و روشنگرانه‌ی امیر مومنان در کنار تربت فاطمه علیها السلام در کتابهای ذیل آمده است: کافی امامی شیخ طوسی مجالس مفید نهج البلاغه... [۳۸۶] الفصول المهمة، ص ۱۴۸. [۳۸۷] الفصول المهمة، ص ۱۴۸. [۳۸۸] کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲. [۳۸۹] کامل بهایی ج ۱، ص ۳۱۳. [۳۹۰] بحار الانوار، ج ۴۳. [۳۹۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶. [۳۹۲] الانوار العلویه، ص ۳۰۶. [۳۹۳] تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۱۵۲. [۳۹۴] دلائل الامامة. [۳۹۵] سوره ۱۸، آیه ۴۷. [۳۹۶] مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳. [۳۹۷] اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳. [۳۹۸] کفاية الطالب، ص ۲۱۳. [۳۹۹] میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸. [۴۰۰] مودة القربى، ص ۱۰۴. [۴۰۱] دلائل النبوة [۴۰۲] الصواعق المحرقة [۴۰۳] مقتل الحسين [۴۰۴] بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۱. [۴۰۵] بحار الانوار، ج ۴۳. [۴۰۶] بحار الانوار، ج ۲۱، آیه ۱۰۳. [۴۰۷] سوره ۲۱، آیه ۱۰۲. [۴۰۸] سوره ۲۱، آیه ۱۰۲. [۴۰۹] سوره ۲، آیه ۲۵۵. [۴۱۰] سوره ۲۱، آیه ۲۸. [۴۱۱] سوره ۱۰، آیه ۴۱۲. [۴۱۲] سوره ۱۹، آیه ۸۷. [۴۱۳] سوره ۲۰، آیه ۱۰۹. [۴۱۴] سوره ۳۴، آیه ۲۳. [۴۱۵] سوره ۵۳، آیه ۵۳. [۴۱۶] سوره ۴، آیه ۶۴. [۴۱۷] سوره ۱۲، آیه ۹۷. [۴۱۸] سوره ۱۲، آیه ۹۸. [۴۱۹] سوره ۴۷، آیه ۱۹. [۴۲۰] سوره

۹، آیه ۱۰۳. [۴۲۱] سوره ۴، آیه ۸۵. [۴۲۲] سوره ۱۷، آیه ۵۷. [۴۲۳] شواهدالتزیل، ج ۱، ص ۳۴۲ [۴۲۴] فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۳۶. [۴۲۵] اطیبالبیان. [۴۲۶] بحارالانوار، ج ۴۶. [۴۲۷] بشارةالمطفی. [۴۲۸] منظور «نوفلی» است نه یزید بن عبدالملک مروانی. چرا که او و پدرش به خاطر دشمنی با حق و عدالت به دستور پیامبر از مدینه تبعید شده بودند و تا زمان عثمان در آنجا نبودند. [۴۲۹] التهذیب. [۴۳۰] کشفالغمہ. [۴۳۱] الاقبال سید بن طاووس.